



بسم الله الرحمن الرحيم
 مطبوع في المطبع
 في شهر رجب سنة ١٢٨٥

الله نور السموات والأرض

الحمد لله الذي جعل في كتابه نوراً يضيء القلوب
 كجمله شتم ست ارجل منج ثاني كتاب عالي فصاحة

تبعات الانوار في مائة الأئمة الأطهار

سألت عن علمي الذي لا يلهي الا الله تعالى تصديقا على حضرة علي المرتبة جليل المنزلة كن كبر بين
 اسلام حصصين علي الامام عليه السلام والصلوة والسلام حامى ثغوره بعبادته
 كرام شرفه تحقيق عظام فرائد واما الميم شرفه وحكام راسه رئيس الامم
 ضياء الائمة كاشف الغممة مظنة الظلم المملوثة نائب الائمة وارث العلم
 الجوهري نور الدين سلطان المخلصين جند ربنا سيد الامم المصطفى
 باسرة الصادق الرسول واهل بيته الكرام الملقين لمدى اجداده
 المصطفين المحمدين ولله الميراث بعد الف مائتين بقانا
 ومقتدى الخافقين جناب مولانا السيد
 حامد حسين شيخ الاسلام
 والاسلام بدارم وجوده وزاد
 ببركة بقائه في حق الزمان وسعوه

طبع في المطبع في شهر رجب سنة ١٢٨٥



بر مدعا ندارد زیرا که شرکت حضرت امیر نور نبوی مستلزم وجوب بامت بود و باطل نمیشود و
بلازم نیست درین بهر دو امر بیان باید کرد و چون خبر منع بر این نشیند و دونه خط
القتاد و در قریب نسب حضرت امیر بجناب محشی نیست اما کلام درینست که این
قریب موجب بامت بلا فصل است یا نه و اگر مجوز قریب نسب موجب بامت در امانت شد
حضرت عباس اول می بود بامت و خلافت لکن نه عمه و صدوابیه و العم
اقرب من ابن العم عمر فاو مشرعا و اگر گویند عباس را بخت محرم مانند ابن نور
لیاقت امانت حاصل نشد زیرا که نور عبد المطلب منقسم شد و عبد الله و ابوطالب
و دیگر سپهران و اوصیای سید گویم اگر مدار تقدم در امانت بر قوت و کثرت ثبوت
پس حسین اولی و احق باشند بامت از حضرت امیر بهر دو جهت قوت و کثرت الثبوت
پس از آن بخت که چون انقسام نور واقع شد و حصه پیغمبر پیغمبر رسید از هاجسته
انشعاب حسنین بهم شد و اختلاف حضرت امیر که در اصل نور شریک بودند حصه
پیغمبر و پرورش سنت که حصه پیغمبر صلی الله علیه و سلم از نور انبوی است حصه
غیر او و اما کثرت پس از آن بخت که حسنین جامع بودند در میان نور مصطفوی نور
موضوعی الا نشان اکثر من الواحد قطعا **اول مستعینا باطفالهم**
الحبیل و جناب مخاطب فخر و متخذ لقب جو در انکار و ابطال تکذیب حدیث
بدستور قدیم دور از دور و عادت دیرینه و شسته شکسته مخالفت خدع و غور
و غریزه را سخو حجابت فتور و قصور راه رفته و مشایع بدیع جواب شد
تشبیه تسویل و تمویل بر روی کار آورده یعنی بقول خود روایت کنند چنانچه
که چنانچه بر علم او حدیث تشبیه از روایات سنیه نیست همچنین حدیث

نور هم از روایات این حضرات نیست بلکه روایت آن مخصوص
بشیعه است بلکه من وجه توهمین شان این حدیث شریف زیاده
از توهمین حدیث تشبیه نموده زیرا که جواب حدیث تشبیه
علامه حلی این حدیث شریف را به بیهقی ذکر کرده گو
بجواب آن راه مزید صدق و امانت پیموده انکار روایت
بیهقی آنرا بکمال سبالغه و اغراق نموده و ذکر حواله شیعه
حدیث نور باهل سنت بوجه من الوجوه ننموده و کلام
مقام نقل کلام الشیعه و کلام مقام الجواب و سنا
آن یکی از علمای سنیه و لوتبعیه بهر دو و الا انکار هم نکرد
تا ظاهر شود که این حدیث بمشابهی اصل است که شیعه
هم اسناد آن باهل سنت نمی کنند بلکه خود روایت آن می کنند
و باز استدلال بآن بر اهل سنت می نمایند رشا باش و آفرین
این کار از توکید و مردان چنین کنند و اگر چه جناب
مخاطب که رئیس المحدثین و فخر المحققین و صدر المتقدمین
و بدر المستندین و عمدة المشائخ الاساطین الواصلین الی
الدقائق و امام البکایذه الماسرین الخاضعین فی الدقائق است
بجواب حدیث ولایت و حدیث طبر و حدیث مدینه العلم
بسبب کمال و لا و بلند پروازی و مزید علم تکذیب و ابطال
ورد و توهمین و تمحیج آن آغاز نموده داد تحقیق و تنقید و اظهار

تقریر و مهارت و حذق و بصارت داده لکن بحاجت حدیث تشبیه حدیث نور
 طرح نو انداخته یعنی بسبب برآوردن از اضطرار ناروغان و جهل عام سلیقه
 داشتند و لاحق بود و اوضاع آن احوال بحاجت حدیث تشبیه یکسر انکار بودن آن از
 احادیث اهل سنت و انکار وجود آن در کتابی از کتب اهل سنت و لو بطریق
 ضعیف آغاز ننهاد و حدیث نور را بنسبت روایتان ایشیعه انکار
 عدم استسعاد ستیبه روایت آن فرموده بر محض کذب و ابطال آن
 مثل تکذیب حدیث ولایت و نقل تکذیب حدیث طبر و تکذیب حدیث
 مدینه العلم از بعض علمای متعصبین اهل نخله خود اکتفا فرموده
 زبان حقایق ترجمان را به حوی اجماع ستیبه بر وضع آن آلوده
 و بر متعصب خبیث و ناقد خسرانهاک مخاطب بعد و م النظر در نهایت
 احتیاج از انکذب و تزویر و غایت اجتناب از تدلیس و
 تلبیس پر تشویر و عدم تقصیر در تخدیع و تفسیر و کمال
 متانت درین تقریر و تحسیر و نهایت رزانت این تزویر و
 و تحسیر و اقصای جسارت و تهویر درین ابطال و رد و تکلیف
 و منتهای صفا و ولای او با جناب امیر کل امیر علیه الاف التحیه
 من الملک القدر ظاهر و ستیبه ست بوجه عدیده که مختصر به
 بعون الله اللطیف البصیرین می شود و قبل ذکر آن اسامی صحابه
 و تابعین و علمای ناقلین این حدیث شریف مذکور می شود که بحجرت
 ملاحظه آن غمراهیت مزعوم مخاطب عمده القوم متیقن معلوم گردد

اما صحابه که روایت این حدیث شریف نموده اند پس اول
 و افضل ایشان خود جناب علی بن ابی طالب علیه السلام است
 و حدیث نور را بر روایت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 محمد بن یحیی و ابی ابراهیم و صفانی و محمد و اعظم هروی و محمد
 صدر عالم ذکر نموده اند و م حضرت ابو عبد الله الحسین
 بن علی بن ابی طالب علیه و آله و سلم و ابیه و امه
 و اخیه و ابناؤه الطاهرین الافراده و السلام علیهم و علی
 روایت آنحضرت را عاصمی و الخطیب خوارزمی و طبر
 و شهاب الدین احمد نقل نموده اند و م حضرت سلمان
 روایت او شانرا احمد بن حنبل و محمد بن احمد بن احمد و ابن
 المغازلی و شیرویه دلی و نظری و شهر دار دلی و الخطیب خوارزمی
 و ابن عساکر و حموی و شرف الدین محمود طرابلسی و علی همدانی
 و محمد بن یوسف کنجی و محمد بن طبری و ابی ابراهیم بن عبد الله
 و صفانی و محمد و اعظم هروی و محمد صدر عالم ذکر نموده اند و چهارم
 ابو ذر غفاری روایت او شانرا ابن المغازلی نقل نموده و پنجم
 جابر بن عبد الله انصاری و روایت او شانرا ابن المغازلی
 نقل کرده و ششم ابن عباس و روایت او شانرا الخطیب
 بغدادی و نظری و محمد بن یوسف کنجی و حموی و زرند
 و شهاب الدین احمد و جمال الدین محمد ذکر کرده اند و هفتم ابو هریر

اسامی صحابه که حدیث نور را
 کرده اند

و محمد بن محمد بن عبد العباس احمد بن عبد الله بن محمد الطبري
 و ابو المؤيد ابراهيم بن محمد الكنجويني و شرف الدين محمود
 بن محمد بن محمود الدرگزيني الطالبي القرشي و محمد بن يوسف
 الزرندبي و سيد محمد بن يوسف الحسيني المعروف بكيس و ابن
 يوسف محمد بن جعفر الحسيني المكي و عمدة عرفائهم جلال الدين
 البخاري و راس اوليائهم السيد علي بن شهاب الدين
 البهائي و جلال الدين احمد النجدي و شهاب الدين احمد
 صاحب توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل و شهاب الدين
 بن شمس الدين بن عمر الزاوي الدولة ابادي
 و الملقب بملك العلماء و احمد بن علي بن محمد المعروف
 بابن حجر العقلاي و احمد بن محمد الكاشغري الحسيني
 الشافعي و ابراهيم بن عبد الله الوصافي اليمني الشافعي
 صاحب كتاب الاكتفاء و جمال الدين عطاء الله
 بن فضل الله بن عبد الرحمن الشيرازي النيسابوري
 و شيخ بن علي بن محمد بن عبد الله العلوي الجفري صاحب كنز البرهان
 و الاثر الوبيدي الغيبية لسادات مشايخ الطريقة العلوية الحسينية الشيعية
 و شيخ محمد الواعظ الهروي و سيد محمد بن سيد جلال له عالم و محمد
 صدر عالم سبط شيخ ابو الرضا صاحب معارج العبد في
 مناقب المرتضى و حسان الله غلام علي آغا البكراني

و مفتي نائند که چون اين حديث شريف را جناب ايرالمؤمنين عليه السلام و ايت
 و آنحضرت حسب که زاهره و برابن قاهره و بنابر افاده و ايد باجد طلب
 جليل الفخار و اعتراف خود مخاطب عالي تبار معصوم است براسي ثبوت و حق
 آن روایت آنحضرت کفایت می کند و قطع نظر از آن چونکه بهفت کس دیگر صحاب
 روایت این حديث شريف نموده اند و تواتر آن کمال شمس را بقتة النهار بخواه
 از دید این حجر کبري در صواعق بعد کبريت موضوع می و ابابکر فليصل اليك
 گفته و اعلم ان هذا الحديث متواتر فانه ورد من حديث عائشة و ابن
 مسعود و ابن عباس و ابن عمر و عبد الله بن مسعود و ابی سعيد و علي
 بن ابی طالب و حفصة ازین عبارات ظاهر است که ابن حجر و عامي از حدیث
 امامت ابی بکر و صلوة می نماید بر عمر آنکه پشت کس از صحابه از روایت نه اند
 و چون حدیث نور را برهمه جناب ايرالمؤمنين عليه السلام بهفت کس از صحابه
 کرده اند و با آنجا بعد ثمانية تمام میشود و تواتر آن هم حسب افاده ابن حجر کا صبح
 اذ اسفر و شرف الظهور و لم یزل فتم نظر و مقبول از باب ثبوت باشد و ابو محمد علی ابن
 بن سعید بن حزم در محلی در سلسله عدم خواند بیع ما و بعد نقل روایات من بیع از
 چهار صحابه گفته و هؤلاء اربعة من الصحابة رضی الله عنهم و هو نقل تواتر
 لا نقل بخلافه ازین عبارات ظاهر است که نقل چهار صحابه نقل تواتر است
 پس این حديث شريف که برایت ضعف از عدم و نیست بالا و می تواتر خواند
 و خود مخاطب باب بهم همین کتاب بخواب طعن و از دهرم از طاعن ابی بکر گفته
 و این گفته اند که فاطمة ابی بکر یک کس خودش بود و جواب او دروغ محض است

این حدیث تواتر حدیث خود را بر این
 حدیث صحیح است

ص ۱۹
 الفصل السابع من الفصل الثاني
 من الباب الاول من ابواب الكتاب

این حدیثی تواتر حدیث است
 و در حدیث و در حدیث

ص
 کتاب البيوع و السفر
 الخامس

زیرا که این خبر کتب ائمه است بر روایت حذیفه بن الیمان بن زبیر بن العوام و ابو در
 و ابو هریره و عباس و علی و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص
 صحیح و ثابت و اینها جمله صحابا و بعضی از ایشان پیشتر از نور حق ^{یافتند}
 ملا عهد شده می را ظاهر الحقیقت حدیث پیغمبر آورده که ماحد ثکویه حدیث
 فصل قوه و از جمله اینها مرقضی علی است که با جماع شیعه معصوم و با جماع
 اهل سنت صادق و روایت عائشه و ابو بکر و عمر و درین مقام اعتبار نیست
 انخرج البخاری عن مالك بن اوس بن الحداث النضری ان عمر بن الخطاب
 قال فمضی من الصحابة فیهم علی و العباس و عثمان و عبد الرحمن بن عوف
 و الزبیر بن العوام و سعد بن ابی وقاص انشدوا کما بالله الذی یأذنه
 تقوم السماء و الارض تعملون ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 قال لا نورث ما ترکناه صدق قالوا اللهم نعم ثم اقبل علی حواد العباد
 و قال انشدوا کما بالله هل تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 قال خلک قالوا اللهم نعم پس معلوم شد که این خبر هم برابر است و قطعیت
 زیرا که این جماعت که نام اینها مذکور شد خبر یکی از ایشان مفید یقین است چه جا
 این جماع کثیر علی الخصوص حضرت علی مرقضی که نزد شیعه معصوم اند و روایت معصوم
 برابر قرآن است و افاده یقین نزد ایشان انقضی ازین عبارات مسلم است و ثابت است
 خلل و زلل از آنکه استغاثه شیعیه المطاعین واضح است بحدیث کمال ثبوت
 تحقیق حدیث نور ساطع لامع می شود اول آنکه از این ظاهر است که خبر یکی از این جماع
 صحابه که اسمی شان ذکر کرده و از جمله شان ابو هریره است برابر است قرآنی و مفید یقین

شهادت خطیست حدیث نورد
مسامحات آن بایده و آن بوجیه
حدیث از کلام صاحب شریعت از راه
حدیث از حدیث گفته

وجه اول از وجود اثبات حدیث نور
و ابطال او عامی جماع بر وضع آن

روایت احمد بن حنبل
حدیث نور البند صحیح

و چونکه ابوهریره راوی حدیث نوریه است این خبر بهم برایت قرآنی مفید یقین باشد
دوم آنکه هر چه که خبر دیگر مذکورین یعنی زبیر بن عبد الرحمن علیه السلام مثال شان مفید یقین و
مسوات آن بایه قرآنی خواهد بود همان جمعی اولی از ان بر آفاده روایت این
صحابه که حدیث نوریه روایت کردند تحقیق خواهد شد سوم آنکه جناب امیرالمؤمنین علیه السلام
بهم روایت حدیث نوریه فرموده و افاده روایت آنحضرت قطعیت خبر مساوات
بایه قرآنی از کلامش ظاهر است پس حدیث نوریه مساوی آیه قرآنی و مفید نهایت قطع
و ایتقان مثلاً اقصای حتم و اذعان باشد چارم آنکه مرتبت و خصوصیت امیرالمؤمنین
علیه السلام رب العالمین در برابر افاده روایت آنحضرت بر اشی قطع و یقین مساوات
یا کلامه بعد از احسان القیدان کلامش ظاهر لکن یقین خصوصیت آنحضرت باحق و
ایل حق ظاهر است و چون حصص آنحضرت از کلام والد باشد و در تفصیلات افادات
او درین کتاب تفسیر واضح و شکار است خصوصیت آنحضرت نزد والد محطه و خودی بهم
ثابت باشد بنحوی که از کلامش ظاهر است که روایت این صحابه که جناب امیرالمؤمنین
علیه السلام و ابوهریره از ایشانند بالاتر از روایت عائشه و ابو بکر و عمر است پس
حدیث نوریه که از جناب امیرالمؤمنین علیه السلام و ابوهریره و دیگران روایت شده
بالاتر از روایت عائشه و ابو بکر و عمر باشد اما وجه مفصل ابطال و توبین مزعم
مخاطفین پس جملة انان بعون الله الموفق المعین بیان تنبیه و تقریر برین نکات
میشود و جداول آنکه حدیث نوریه امام احمد بن محمد بن حنبل که یکی از ارکان ائمه
سنیان است روایت نموده چنانچه ابوالمظفر یوسف بن قریب سبط ابن الجوزی
در تذکره خواص الائمة فی معرفة الائمة و در فضائل جناب امیرالمؤمنین علیه السلام گفته

[illegible]

روایت احمد بن حنبل
حدیث نور را بسند صحیح

و بعد از آن وجه اثبات حدیث نور
و ابطال ادعای اجماع بر وضع حدیث

حدیث فیما خلق منه قال حدیث فی الفضائل حدیث عبد الرزاق عن معمر
عن الزهري عن خالد بن معدان عن اذنان عن سلمان قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم كنت انا و علي بن ابي طالب ابني بيك الله فاقبل ان يخلق آدم
باربعة آلاف عام فلما خلق آدم قسم ذلك النور جزئين فجاء انا و جبرئيل
وفي رواية خلقت انا و علي من نور واحد و روايت اخرى بنده محمد بن
ثقات ائمة عالي درجات انه فضائل محمد عبد الرزاق و معمر و غيره بنوا على ظاهر
ارباب صحاح سنة كافة كاسماعيل بن زهير بن خوشه و رازي و غيره من افادات مختصرات
معي با و روايات كثيرة و الايشان و صحاح خوديش آورده اند و جمع و انست اند پس طبعين
در حقيقت طبعين قدح است در صحاح سنة كذا جمله است صحيح بخارج صحيح مسلم پس چگونه
كسي في تشكيك كيك زبان توان آورد مگر اينكه بگويند كه گوروايات اين روايت
مقبولست ليكن به گاه نوبت بفضائل علويه رسيد ائمة توشين و تعديل گريشت و
اعتماد انا و قال ارباب جاه و ائمة تقيده اصحاب صحاح كه روايات شان در اوسين
و ايمان است بر سنج و قواعد اصوليه هم باطل گويد و لعل طفلان و ضحكه نسوان شد
فلا حول و لا قوة الا بالله و مجلد حديث تشبيه بيان كرديم كه مجلد
بن حاتم حافظ همام و تبحر مقام و محدث عالي مقام و از اكابر حدائق اعلام و ائمه
مشايخ عظام بلکه امام ائمة فخر شيخ اساطين اسلام اصحاب صحاح سنده و روايات
صحاح خود را شجره سائخته اند و او را در غايت اعتماد و اعتبار و وثوق دانسته با فاد
و استناده خود بر نيز و اكا بر نقد بنده ائمه عظيمه جلال اهل اوصاف حميده او را ميتايند
معي نيك كه رحلت نكردند و دم بسوي كسي بعد جناب سالقا صلي الله عليه و سلم

حدیث نور را بنویسند
ابن حجر عسقلانی

و بعد از آن وجه اثبات حدیث نور
و ابطال ادعای اجماع بر وضع حدیث

روایت احمد بن حنبل
حدیث نور را بسند صحیح

روایت احمد بن حنبل
حدیث نور را بسند صحیح

رحلت كردن شان بسبب عبد الرزاق بن محمد بن اسعد بن اليافعي و روايت
و حجة اليقظان في معرفة حوادث الزمان في السنة المذكورة في سنة احدى
عشرة و مائتين في الحافظ العلامة المرحل اليه من الافاق الشيخ الاسلام
عبد الرزاق بن همام البغلي لصنفه الحصري صاحب المصنفات عن سنة و
ثمانين سنة مرمي عن معمر و ابن جبرئيل و الا و اعني و طبقه و رحل الملائكة
اليمين قبل صاحب الناس الى حد بعد رسول الله صلى الله عليه و سلم
مثل ما رحلوا اليه و في عنه خلافت من ائمة الاسلام منهم الامام سفيان
عيينة و الامام احمد بن حنبل بن راهوية على المديني و مشهور بن غيلان
و عبد الكريم بن محمد سمعان و انساب گفته ابو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعائي
قبل ما رحل الى حد بعد رسول الله صلى الله عليه و سلم مثل ما رحل اليه
و حافظ عبد الغني بن عبد الواحد المقدسي الحارثي الحنبلي و كتاب الكمال الزمزمي
اسماعيل بن زكريا نقل كرده بلغنا و نحن بصنعاء عند عبد الرزاق بن يحيى بن
معين احمد بن حنبل و غيره ما تركوا حدیث عبد الرزاق و كوه و قد خلنا
من ذلك غم شديد فقلنا قلنا نفقنا و تعبنا و اخذنا و سقط حديثه
قالوا في غم من ذلك الى وقت الحج فخرجت من صنعاء الى مكة فوافيت بها
يحيى بن معين فقلت يا ابا ذكريا ما الذي بلغنا انكم تركتم حديثه و
رغبتم عنه فقال باصالح لو امرت عن الاسلام عبد الرزاق ما تركنا حديثه
و نيز و كمال گفته و مينا عن عبد الرزاق انه قال قدمت مكة فمكثت ثلثة
ايام لا يجيئني اصحاب الحديث فمضيت و طففت و تعلقت باستار الكعبة

و انما هي انا و احل الناس
بعد رسول الله صلى الله عليه و سلم
مثل ما رحلوا اليه و في عنه خلافت
من ائمة الاسلام منهم الامام سفيان
عيينة و الامام احمد بن حنبل بن راهوية
على المديني و مشهور بن غيلان
و عبد الكريم بن محمد سمعان
و انساب گفته ابو بكر عبد الرزاق بن همام
الصنعائي قبل ما رحل الى حد بعد رسول الله
صلى الله عليه و سلم مثل ما رحل اليه

و انما هي انا و احل الناس
بعد رسول الله صلى الله عليه و سلم
مثل ما رحلوا اليه و في عنه خلافت
من ائمة الاسلام منهم الامام سفيان
عيينة و الامام احمد بن حنبل بن راهوية
على المديني و مشهور بن غيلان
و عبد الكريم بن محمد سمعان
و انساب گفته ابو بكر عبد الرزاق بن همام
الصنعائي قبل ما رحل الى حد بعد رسول الله
صلى الله عليه و سلم مثل ما رحل اليه

قلت يارب مالي كذا ما سألنا فوجعت ان البيت فجاؤني قال بن
سئل يحيى بن معين عن اصحاب التوفيق فقال اما عبد الرزاق والفرابي
وعبد الله بن موسى ابو احمد الزبير بن ابي عامر وطبقى موكاهم في سفي
قريب بعضهم من بعض وهم دون يحيى بن سعيد بن عبد الرحمن بن همدان
وكيع وابي نعيم وقال احمد بن صالح قلت ل احمد بن حنبل رايت احدا احسن
حديثا من عبد الرزاق قال لا وقال ابو زرعة عبد الرزاق احمد بن ثابت
حديثه قال البخاري مات سنة احدى عشرة ومائتين وروى الجماعة انتهى
فلا عن اصل الكمال من نسخة عتيقة صحيحة على الخط بعض اهل الكمال والحمد
والمنة للرب المتعال في عبارات رشاق اياتهم من ادعائهم عبد الرزاق
ومحمد بن حريش تشبيه شديد في ارجع اليه وعبد الوهاب بن سفياء الاسقام
في زيارة خير الانام ومقام توثيق سند حديث من زار قبري جبت له شفاعة
كحديث اول الزبابة قل كتابت كغزو موسى بن هلال قال ابن عدى رجلا
كنا بابه واما قول ابن حاتم الرازي فيه انه مجهول فلا يفرقه فانه اما ان
يكون جهالة العين او جهالة الوصف ان اراد جهالة العين وهو غالب
اصطلاح اهل هذا الشأن في هذا الاطلاق فذلك لا يرفع عنه كونه
قد روى عنه احمد بن حنبل ومحمد بن جابر الحمادي ومحمد بن اسمعيل الاحمسي
وابو اسامة محمد بن ابراهيم الطرسوسي وعبيد بن محمد الوراق والفضل
بن سهل وجعفر بن محمد لم يروى في رواية الاثنين ينفق جهالة العين فكيف
برواية سبعة وان اراد جهالة الوصف فرواية احمد عنه يرفع مشايه

لا سيما ما قاله ابن عدي فيه وممن ذكره في مشايخ ائمة الفريخ بن الجوزي
وابو اسحاق الصيرفي في حق احمد بن محمد الله لم يكن يروي الا عن ثقة وقد صح
الختم يعني ابن تيمية بذلك في الكتاب الذي صنفته في الرد على البكري
بعد عشر كواريس منه قال ابن القائلين بالجرس والتعديل من علماء
الحديث نوعان منهم من لم يرووا الا عن ثقة عندك كمالك وشعبة ويحيى
بن سعيد وعبد الرحمن بن همدان واحمد بن حنبل كذلك البخاري و
امثاله قد كفانا الختم بهذا الكلام مؤنة تبين ان احاد لا يروى الا
عن ثقة ولا يقبل له ما طعن فيه ازين عبارات ظاهرت كحسب اعتراف
ابن تيمية امام احمد بن حنبل روايت كماله في ثقة وعلمه سبيل باين اعتراف ابن تيمية
احتجاج وهو تلامذته توفيق موسى بن هلال كونه وازا كان في مؤنة توثيق ووافي
براي سلوك طريق تحقيق وانست بسبب توفيق عبد الرزاق لم يورد رواية احمد بن حنبل
افاده ابن تيمية وعلمه سبيل ظاهر وباهر كونه في حاجت بوجهي كبريا في ثمانمائة معمر
محمد بن عظيم ومناقب تيمية ومحمد بن حريش تشبيه شديد في بعض عبارات دريخا بكم كونه
فوسمي كاشف كفته معمر بن راشد ابو عمرو الكندي مولا هم عالم اليمن
عن الزهري حماد وعنه غندر وابن المبارك وعبد الرزاق قال معمر
طلبت العلم سنة مائة الحسن بن الربيع عشرة سنة وقال احمد بن حنبل
معمر الى حد وجدته يتقدمه كان من اطلب اهل زمانه للعلم وقال
عبد الرزاق سمعت منه عشرة الاف حديث توفيق في رمضان سنة
ثلث وخمسين ومائة باليمن انما يري في من عال في زاهره ومحاسن باين في كاشف

احمد بن حنبل لا يروي الا عن ثقة
ذكره ابن تيمية ومسلم بن الحجاج
طريقه في موسى بن هلال

٢٢٩
ص ٣١٢
حرف الميم

ابن عبد الرزاق
حديث نور

روایت احمد بن حنبل
حدیث نور را بسند صحیح
و جداول از وجوه اثبات حدیث نور
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

جلایه و مفاد فیله و هر مجلد حدیث تشبیه تفصیل نامشده می رقیق کثافت و تصا
بر بعض عبارات میروان حجر عقلانی در تقریب گفته محمد بن مسلم بن عبید الله
بن عبد الله بن شهاب بن عبد الله بن الحارث بن هريرة بن كلاب القرشي
الزهري كنيته ابو بكر الفقيه الحافظ متفق على جلالاته و اتقانه هو
من مؤسس الطبقة الرابعة مات سنة خمس وعشرين قبل اربع و اوسنة
اوسنتين انا خالد بن معدان بن فقيه را شد جلیل الشأن و نهایت و فوق و عظمت
نهایت است و متفق علیه بر الاحیاء غایت جلالت و نبات و غیر محتاج باقامت
و اعجاز بیان بل صدق عیان را چه بیان و چگونه چنین نباشد که او
اوقات صحاح شش ستیاری است ابو حاتم محمد بن حبان البستي و کتاب الثقات گفته
خالد بن معدان بن ابی کریم الکلاعی روى عن ابی امامة و المقدام بن
معدیکو و فی سبعین جلالت من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم کنیته
ابو عبد الله و کان من خيار عباد الله قدم العباس بن الوليد و النعمان
حصن فخر و جملة الصلوة و خالد بن معدان فی الضعف فلما رآه
اذا علی العباس فخر جری فقام الیه خالد شق الضعف و حتی اناه و
قال ابن اخي ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نهي الرجال عن لبس هذا
فقال يا عمي خلا قلت اخف من هذا فقال والله لا سكنت بلدنا فيه
فخرج منها و سكن طرطوس فكتب العباس الى ابيه يخبره فكتب اليه يابى
لحقه بعطائه ايما كان قال فابى ان يدعوا علينا بدعوة فملك فقام
لطرطوس متعبدا و ابطا الى ان مات سنة اربع و مائة و قد قيل سنة

عنه

مدخل في معرفة خاتمة
مدخل في معرفة خاتمة

مدخل في معرفة خاتمة
مدخل في معرفة خاتمة

۱۲۱
ص ۳۲
باب في معرفة خاتمة
التاريخين

مدخل في معرفة خاتمة
مدخل في معرفة خاتمة

ثان مائة و يقال سنة ثلاث و مائة و زهبي ركا شاف گفته خالد بن
معدان الکلاعی عن معوية و ابن عمر و عبد الله بن عمر و ثوبان عنه
بحدیث و ثور و صفوان بن عمرو و فقيه كبير ثبت مهيب مخلص يقال كان
يسبح في اليوم اربعين الف تسبيحة توفي سنة اربع و مائة يرسل
عن الكبار ابن حجر عسقلاني و تزييد الترمذي گفته خالد بن معدان بن ابی
کریم الکلاعی ابو عبد الله الشافعي الجعفي عن عن ثوبان ابن عمر و عتبة
بن عبد الله و معوية بن ابي سفيان المقدام بن معد يكرب و ابی
امامة و ذي القرنين ابن اخي الفاشي عبد الله بن مروان بن ابی الحجاج البجلي
وله ادراك و عباد بن الصامت و ابی الدرداء و لم يرد كرسا عا فاما
و جسيدي بن زبير و عبد الله بن ابی بلال و حجر بن حجر الکلاعی و ربيعة
بن العامر و غيرهم و ارسل عن معاذ و ابی عبد الله بن الجراح و ابی ذر
و عائشة و عنه بحديث سعد و محمد بن ابراهيم بن الحارث البجلي و ثور
بن زید و حريز بن عثمان عامر بن الجشيت و حشان بن عطية و فضيل
بن فضالة و جماعة قال يعقوب بن شيبه لم يلق ابا عبد الله و هو اعمى
بعد من الطبقة الثالثة من فقهاء الشامية بعد الصحابة و قال العجلي
شافعي تابع ثقة و قال يعقوب بن شيبه و محمد بن سعد ابن جابر
و الشافعي ثقة و قال ابو موسى عن اسمعيل بن عياش حدثنا عبد الله بن
خالد بن معدان قال قال الفقيه الباقى را شد خالد بن معدان قال
اوردت سبعين جلالت من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم و قال

روایت احمد بن حنبل
حدیث نور را بسند صحیح
مدخل في معرفة خاتمة
مدخل في معرفة خاتمة

مدخل في معرفة خاتمة
مدخل في معرفة خاتمة

ص ۳۲

مدخل في معرفة خاتمة
مدخل في معرفة خاتمة

در اخبار خاندان بنی هاشم
راوی حدیث نور

روایت احمد بن حنبل
حدیث نور را بسند صحیح

۲۰

و جواد از زوجه اشبات حدیث نور
و ابطال او حای الجمع بر وضع آن

۲۱

و جواد از زوجه اشبات حدیث نور
و ابطال او حای الجمع بر وضع آن

روایت احمد بن حنبل
حدیث نور را بسند صحیح

در اخبار خاندان بنی هاشم
راوی حدیث نور

بقیة عن یحیر بن سعد ما رایت احدا الزم للعلم منه کان حلیة فی مصحف
له از بار قال بقیة کان الاوزاعی یعظم خالد فقال لاله عقبه یقلنا الیینه
فقال یتوفا فسلو طاع عن هدی ایها قال فکان بعد ذلك یبیت یاما
عندنا و قال اسمعیل بن عیاش عن صفوان بن عمرو رایت خالد بن
سعد ان اذ اکرزت حلقته قام مخافة الشیء و قال یزید بن هریر
ما ت و هو صدأ ثم قال بن سعد اجماع علی انه توفی سنة ۱۵۲ و قال
زحیر و غیره ما ت سنة ۱۵۲ و قال یحیی بن صالح عن اسمعیل بن عیاش
ما ت سنة و قبل عن اسمعیل سنة و قال ابو عبید و حلیة سنة ۱۵۸
قلت ذکره ابن حبان فی الثقات و قال کان من خیار عباده الله ما ت سنة
و قبل سنة و قبل سنة ۱۵۲ و قال ابن ابی خنیفة عن ابن معین خالد
عن ابی ثعلبة الخشنی مرسل و قال ابن ابی حاتم و المراسیل عن ابیه
لم یصح ساعة من عبادة بن الصامت حدیثه عن معاذ مرسل
کان یفحما اثنان ادرک ابا هريرة و لاید کر ساعا و قال احمد بن حنبل
من ابی الداء و قال ابو زرعة لم یلق عائشة و قال ابو نعیم
الحلیة لم یلق ابا عبید و قال الاسمعیل بن عیاش و بین المقدمین عن
جبر بن نفیر قلت حدیثه عن المقدم فی صحیح البخاری شیخ عبید
در رجال شکوة گفت خالد بن سعد بن معادن یفح المیر و سکون العین و خفیف
لللحلملتین بن ابی کریر الشاشی الکلامی یفح الکانت ابی فقیه کبیر فیک
فمید یخلص یقال کان یفح فی الیوم اربعین الف تسبیحة کتبه ابو عبد الله

در اخبار خاندان بنی هاشم
راوی حدیث نور

کان یرسل عن الکبار من اهل حصص عن معاویة و ابن عمر و عبد الله بن عمر
و ثوبان عن عیة یحیر و ثور صفوان بن عمرو و قال القیة سبعین
رجلا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم و کان من ثقات
الاشامیین ما ت بطرسوس سنة اربع و مائة و قبل سنة ثلاث
و اما زاذان بن یس او یس از تابعین بالاحسان و مدوح و وثوق اکابر فی الکلیات
سنة ۱۵۲ و یس و نسائی و ابن ماجه و در صحیح خود روایت می کنند و یس
کاشف گفته زاذان ابو عمر الکندی مولا هم الضرم البزاز عن علی و ابن
یقال سمع عمرو و عنه عمرو بن حرة و المنی مال بن عمرو و ثقه توفی و ابو الفضل
محمد بن طایب المقدسی رکتا بلسان در بیان افراد مسلم از تفاریق باب
الزاسی گفته زاذان الکندی مولا هم الکونی کتبه ابو عمر و یقال ابو عبد الله
سمع ابن عمرو فی ملک الیمین الاشرافه و یس عنه صالح بن ذکوان و عمرو
بن حرة و از صد رکتا بلسان در رجال صحیح بن محمد بن یحیی که حفاظ حدیث مثل ابن
عمیر و دارقطنی و ابن مند و ما کم سابقین و لاحقین ایشان که بعد یس تارفت
محمد بن طایب بودند نزد ایشان صحیح و ثابت شده که کبری بن یحیی اخراج حدیث
در صحیح کبر و اندر حدیث او حجت است بسید ابی شیب و در صحیح زبیر که یحیی
نکرده اند ما از ثقه حدیث حافظ که احتمال کند بن ابی و مولد و سما را که کسی متقدم
بر او است پس بنابر یس یقینا و قطعا ظاهر می شود که زاذان نزد الله سقیه
که بعد یس از زمان محمد بن طایب بودند و خصوصاً ابن عدی و دارقطنی و ابن مند و
ما کم حجت است خود او ثقه و ندان حافظ سید و جلاله قدرت و رفعت شان

در اخبار خاندان بنی هاشم
راوی حدیث نور

در اخبار خاندان بنی هاشم
راوی حدیث نور

در اخبار خاندان بنی هاشم
راوی حدیث نور

فصل فی حضرت سلیمان
راوی حدیث نور

فصل في حضرت سلمان ابن ابي صالح

10

۲۳

فضائل حضرت سید
راوی حدیث نور

[illegible]

قال قال الحسن بن علي رضي الله عنهما
انما الدنيا دار غربة فمن استقر بها فهو جاهل

۲۴

۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰

فله لان
 اخذوا الي
 كبريا من
 القدر
 فكلوا
 تعالى
 بالاول
 سنة
 له سنة
 من
 من
 بما
 يد
 ان
 بال
 الى
 و
 هو
 والم
 الى
 وق
 هذه

3

44

مفتی اعظم پاکستان
راوی حدیث شریف

عن قرع الضبي عن سلمان الفارسي قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم
هل تدري يا قوم الجمعة قال قلت لله ورسوله أعلم قال هو الذي جمع
عز وجل فيه إباءكم وأبائكم آدم عليه السلام ما من عبد ينطقها
يووم الجمعة ثم ياتي الجمعة لا يتكلم حتى يقضي الإمام صلواته إلا كان
كفارة لما قبلها توفي سنة خمس وثلاثين في آخر خلافة عثمان وقيل أول
سنة ست وثلاثين وقيل توفي في خلافة عمر ولاول أكثر قال العباس
بن يزيد قال اهل العلم عاش سلمان ثلاثمائة وخمسين سنة فأمّا ما ثنن
وخمسون فلا يشكون فيه قال أبو نعيم كان سلمان من المعمرين يقال أنه
أدرك عيسى بن مريم وقرأ الكتابين وكان له ثلاث بنات بنت باسمة
وزعم جماعة أنهم من لدها وابنان بمصر أخرجه الثلاثة وبكرهم بنات
نمايت اعتمادوا اعتبارا وصحت أسنانه بخير حديث بحليه بثبوت تحلي كرويه باب نخوت
وخيل وقطرس فكثير وتختصر وتطلى وغور بسبب نكار والإطال حديث نوركه
ورسوخ طبع جو وكأبلى مقهور بجميده بودراك دونار تخديج وإزالال وشعله
نميج وإضلال شان باين سر مستين التضاد خادم واتباع وإشيع أن خبر وإمام
الزعاج باين تبيان بالغ الأسلع غوافي الإشيع ساكت وجلده وصامت هامد
أزديند ورسوخ غريت حليم الدل وولمسكنة رسيده فلله الحمد على ظهور
بطلان خرافات اهل الزور وثبوت صحة حديث التوركا التور على شاق
الطور ولكن من لم يجعل الله له نورا فلا له من نور ولقد صدق الله
تعالى فاعلموا أنه لا بصر ولكن نعي اقلوب التي في الصدور وعري

الفطنة

لا يجترئ على تكذيب مثل هذا الحديث بصريح النص الصريح إلا تأثبه
جاء عن قسدا السبيل حاشا مقيمه في اودية التضييل ومغنون لا يسر
رجاء الخدع والتسويل قامش للبدعات موثر للصلوات خات في
اغناش الفتنة نافع للعقل والفتنة مرفو من اجن متضلع من اسن
تحمي للحشو والرتة وملحق للغو والغث خاتل خباط حملات عاش
كلاب عشوات فاته قد انبارت دعاقر الخدع واللبس وانحصرت
افنان الاختلال واللس ودرست سبل الحمود والتكذيب وعفت
شرك العناد المعيب وانحطت ظر المكذبة والتعليل وارتعدت في انص
المجادلة والقويل وانتكت قتل التلميع والمدق وانجمرت بخلاف الال
الفرق وانجابت السراكر لاهل البصائر ووجعت حجة الحق لطالبها
وسطعت حجة الصديق لراغبها ولعلت آية القلوب لرائد ها
واستندت امارة الرشدا لصامد ها واسفر الصبح لذي خبيثين
حدثت زعازع للمين وكدت تقارع الشين وخذت نواقر البعث
والركين وانقشعت ظلمات الزنغ والغين فالعجب من المخاطبات
كيف عجب به المذاصب وتاه بها الغياصب خدعته الكواذب
فاقتض اناد التواصب وصدر عن القلم للراغب وتكلم عن فصل الما
وتعجب عن محمد المطالب ورجى بسير افاق ناهل ذي هم خائب ولحق
الفاخر من المذاصب وصومرا واداح الانصاف يسكين قاضب فالخير لله
في الصباح والرواح حيث ظهر وباح وانصوح ولاح هذا البيان المولود

المودع للشفاء ولا تشرع المحي لرميلو الاشباح بالادتياب ان الحق
واضح كضلع الصباح وان ابطال الخطاب كشمير تذرة الرياح وانه
كذب صراح وكهت بواح وجرن اشنع الصياح وانكر التباح فلا يمتري في
الحق البين الوضاح الا حائلان حائزون هم اشباح بلا اراج خدع
بلا اشباح ونسائك بلا صلاح وتجاد بلا ارباح ومثل كلام الخطاب
المزوق الذي كخافو عذرا ولا ملاما كمثل غيبها انجيب الكفار
نبأته قومي كقراة مفسر انه يكون خطا ما وجه دوم انه بعد طه
مداح ومفاخره وجلال فضل واثرا احمد بن حنبل بهرگز كسبي عقدا وارباجا
جسارت نمی تواند کرد بر آنکه روایت چنین امام نام وركن عظم اسلام را قابل
مقدمات ومختلفات كذا بن اعظام قمر در ديد ونبذی از مناقب بنام احمد بن حنبل
از كتاب اشقات ابو صاتم محمد بن حبان البستي وعلية الاوليا ابو نعیم احمد بن حنبل
اصفهانى وكتاب الاكمال ابو نصر على بن سید الله المعروف بابن ماکولا وكتاب
الانساب عبد الكريم بن محمد سمعاني وفيات الاعيان ابن خلکان وتهذيب الاسماء
بيحيى بن شرف النوى وكتاب المختصر في اخبار البشر تصنيف ابو الفدا اسماعيل
بن علي الايوبي وذكره الحقايق وعبري خبر من خبره يهي ومراة الجنان يا ضعي تيممة
المختصر ابن الوردي ورجال مشكوة ولي الدين الخليلي تهذيب التهذيب في تفرع
التهذيب ابن حجر عسقلاني وطبقات شافعية ابو بكر اسدي وطبقات الحقايق
جلال الدين سيوطي وكتاب اعلام الاخير كفو في قبض القدير عبد الرووف
بن تاج العارفين مناوي وشرح موايب لدنيه محمد بن عبد الباقي زرقلاني

در بیان فضائل ائمه

استدلال بقضای احمد
بر عدم جواز تکذیب ائمه

وجود دوم از وجوه اثبات حدیث نور
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

در حال شکوه شیخ عبدالحق و انصاف شاه ولی اسد و مجله حدیث تشبیه شد
فلتکن منقار علی ذکر و نهایت مدح و ثنای احمد است که قیام مقام انبیا علیهم
ثابت می سازند چنانچه از افاده نووی در ترمذی و الاسما ظاهر است که بر ائمه
بنی الحزب که از اولاد عبادت برانصارت بود گفت که به بشر حافی گفتند که اگر
تویم قائم میشدی میگفتی آنچه احمد گفت خوب می بود بشر حافی گفت که من این
قادرمستم تحقیق که احمد قائم شد و مقام انبیا پس چگونه ممکن است که روایت ضعیف
قائم مقام انبیا علیهم السلام باشد و فضل جناب امیرالمومنین لایق احتیاج و
استدلال نباشد بآل اما اگر آنکه بگویند که در باب فضل جناب امیرالمومنین علیهم
العیادة آمده ارشاد خود انبیا علیهم السلام را قبول نمیکنم پس چگونه روایت کسی را
که قائم مقام انبیا علیهم السلام باشد و فضل نفس رسول قبول کنیم و هیچ وجه نیاید
فضائل صنوعه مناقب سخوته مشایخ خود بر کنیم و نیز از روایع بدائع آنست که
ابن المدینی امام ائمه سنی علی تحقیق حضرت احمد بن حنبل افق را بر حضرت صدق
شیخ عقیق ترجیح و تفصیل داده چنانچه شیخ عبدالحق در رجال مشکوٰۃ گفته قال
للمؤمن قال قال لی ابن المدینی بالبصرة بعد المحنة یا مسمونی ما قام احد
فی الاسلام ما قام احد فنجبت من هذا و ابو بکر قد قام فی الزمة قلت یاتی
فتی قال ان ابا بکر و جلاله انما و ان احمد لم یجد ناجیه پس جایی
بر سنگ نهی است که روایت چنین بزرگ که بر حضرت یار غار غار و ام کش از افواج
شار و عمارت بیخ و در و بقایا به الطین موضوع مختلف و مکذوب مفتری و آنهم
باجماع المسلمین و انما یندو حظ و افران کمال استخیا و انصاف و شرم و آزار میباید

در بیان فضائل ائمه

بنی الدینی احمد و انصار او
و ابوبکر و جمیع اولاد و اولاد و اولاد
خاندان رجال مشکوٰۃ

وجود دوم از وجوه اثبات حدیث نور
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

فالعجب کل العجب کیف یدعی الخاطب الشری وضع هذا الحدیث الشریف
المستند مع ان الامام احمد بن حنبل البصیر الذی قام عند هم مقام
الانبياء فی مقاساته المحنة و البلاء بل فاق و تقدّم علی الشیخ الذی الکبر
اعزایرین و تخافة الحائز عند هم کأنواع العلم و الفضل و الشرافة و ربه
بسنح صحیح و بعدا من مناقب المنصوص علیه یوم الغدیر علیه آت
سلام الملک القدر فعمل یخرج الخاطب الوحید هذا الامام الرشید
و الکرن السدسین اهل السنة و الصواب و یوجه فی زیارة اهل الکین
المبتدعین الا و شاب کاشاب حتی یتم له دعوی اجماع اهل السنة
حله وضع هذا الحدیث المستطاب ان کان لا یتم الا باخراج جمع کثیر و
غفیر من السنية العالیة النصاب لایتم بعد ذلك ایضا عدم
ثبوت کلاجماع بقول احدا و اثنين و جمع من المنتصبین الدخلیین فی
العلم من غیر باب الله ولی التوفیق فی المبدا و المآب و بهر چند معالی شهر
و مکارم بام و احمد بن حنبل که سابقا در مجله حدیث تشبیه مذکور شده بر این تمسک
مخاطب نبیل کافی و دافی است لکن بعضی از ان جلاد و برهاسین درین جایهم طور شود
پس باید دانست که احمد بن محمد بن عثمان زبیدی در کتاب سیر النبلا و مدح و اطراف و
و ثناء و احمد بن حنبل قریب شانزده جزوه نوشته چون ایراد آن باجماع الکمال موجب
الکمال است ناچار بعضی آن کشف الحقیقه و نقل الذبیب فی الکتاب الطیور الامام احمد بن
حنبل هو الامام حقا و شیخ الاسلام صدق ابو عبد الله احمد بن محمد
بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس بن عبد الله بن حبان بن النبی

استدلال بقضای احمد
بر عدم جواز تکذیب ائمه

من احمد بن محمد بن

استدلال بفضائل احمد
بردم جواز تلمذ بغير ما يراه

وهو دوم از وجوه اثبات حدیث
و ابطال الامالی جامع بر وضع کن

اقول لا شر قال ليس القول الا كما قلت يا ابا عبد الله فقال للقول لو كيع عليك
والله البغدادى قال عارم وضع احمد عندي نفقته فقلت له يوما
يا ابا عبد الله بلغني انك من العرب فقال يا ابا النعمان نحن قوم ساكنين
فلما نزل بلد فنع حتى خرج ثم يقبل لي شيئا قال الخلال نبا المروزي ان
ابا عبد الله قال ما تزوجت الا بعد الاربعين عن احمد الذي روى عن ابي عبد
الله قال نحن كتبنا الحديث من ستة وجوه وسبعة ولم نضبطه فكيف يضبطه
من كتبه من وجه واحد قال عبد الله بن احمد قال لي ابو زرعة ابوك
يحفظ الفا حديث فقيل له وما يدريك قال ذاكرته فاخذت
عليه الا بواب فعدت حكاية صحيحة في سعة علمي عبد الله وكانوا يمدون
في ذلك المذكر والاثر وفتوى المتابعي ما فرم ثم خذوا له والا فالتون في
القوية لا تبلغ عشره عشر ذلك قال بن ابي حاتم قال سعيد بن عمرو الباز
انت اخظ ام احمد قال بل احمد قلت كيف علمت قال حدثت كتيبه ليس في
اوائل الاجزاء اسماء الذين حدثوه فكان يحفظ كل جزء من سمعه وانا
لا اقدر على هذا وعن ابن رمة قال حررت كتب احمد يوم مات فبلغت
اشي عشر جلا وعلما كان على ظهر كتاب منها حديث فلاح كافي بطيه
حدثنا فلان كل ذلك كان يحفظه وقال حسن بن منبه سمعت ابا زرعة
يقول خرج الي ابو عبد الله اجزاء كلها سفيان سفيان ليس على حديث
منها ثنا فلان فظننتها عن رجل واحد فانخبت منها فلما اوقد ذلك
علي جعل يقول ثنا وكيع ويحيى انما فلان فصحبت ولم اقدر انا على هذا

قل

وهو دوم از وجوه اثبات حدیث
و ابطال الامالی جامع بر وضع کن

استدلال بفضائل احمد
بردم جواز تلمذ بغير ما يراه

من احمد بن محمد بن

قال ابو ابراهيم الحسين بن ابيات ابا عبد الله كان الله جمع له علمه الاولين والآخرين
وعن رجل قال ما رأيت احدا اعلم بفقهاء الحديث ومعانيه من احمد
بن سلمة سمعت ابن ابي حويه يقول كنت اجالس احمد بن معين فحدثنا كذا
ما فقهه ما تفسيره فيسكتون الا احمد قال ابو بكر الخلال كان احمد قد
كتب كتب الراعي حفظها ثم لم يلفت اليها قال ابو ابراهيم بن شماس لنا
وكيع عن خارجة بن مصعب قال تخافني احمد ان احدث عنه قال
العباس بن محمد الخلال نبا ابراهيم بن شماس سمعت وكيعا وحفص
بن غياث يقولان ما قدم الكوفة مثل ذلك الفقه يعني احمد بن
حنبل وقيل ان احدا في حسنة الجعفي بكنة كبريد
يشفع في احمد فقال حسين يا ابا عبد الله لا تجعل بيني وبينك منعا
فليس تجل علي يا حاد الا وانت اكبر منه الخلال نبا المروزي نبا خضر
المروزي بطرسوس سمعت ابن ابي حويه سمعت يحيى بن آدم يقول احمد
بن حنبل امامنا الخلال نبا اننا محمد بن علي ثنا الاثر محمد بن علي
من كان مع ابن عبد الله فهم كانوا يحققون عند يحيى بن آدم فيثبتون
عن الحديث بمناظرة احمد يحيى بن آدم ويرفع الصوت بيني واما
يحيى بن آدم واحدا هل مناهه في الفقه الخلال نبا المروزي سمعت
محمد بن يحيى القطان يقول رأيت ابي مكرم ما احمد بن حنبل فحدثني
كتبه او قال حديثه وقال القواريري قال يحيى القطان ما قدم علينا
مثل هذين احمد بن حنبل ويحيى بن معين ما قدم علي من بغداد احدا

مناجاة الحسن بن علي

استدلال فضائل احمد
بر عدم جواز تكذيبه ايرتاد

٣٤١

ووجه دوم از وجه اثبات حدیث نور
وابطال ادعای اجماع بر وضع آن

ووجه دوم از وجه اثبات حدیث نور
وابطال ادعای اجماع بر وضع آن

استدلال فضائل احمد
بر عدم جواز تكذيبه ايرتاد

مناجاة الحسن بن علي

ان من احمد بن حنبل قال عبد الله بن احمد سمعت ابي يقول شق علي يحيى
سعيد يوم خرجت من البصرة عمرو بن العباس سمعت عبد الرحمن بن
ذكوان صاحب الحديث فقال اعلم من محمد بن ابي الثوري احمد بن حنبل قال
فاقبل احمد فقال ابن مهدي من اراد ان ينظر الى ما بين كفتي الثور
فلينظر الى هذا قال المروزي قال احمد عندي حديث سفيان حتى كعبه
عن جليل حتى كلمنا يحيى بن آدم فكل لنا الا شيعه فكان يخرج اليه الكلب
فكتب من غير ان يسمع وعن ابن مهدي قال ما نظرت الى احمد الا ذكرت
به سفيان قال عبد الله بن احمد سمعت ابي يقول خالفه كيع ابن هاشم
في نحو من ستين حديثا من حديث سفيان فذكرت ذلك لابن هاشم
وكان يخفيه عنه عباس بن الدوي سمعت ابا عاصم يقول لرجل بغداد
من تعدن عندكم اليوم من اصحاب الحديث قال عندنا احمد بن حنبل
ويحيى بن معين ابو خيثمة واليعطي والسويدي حتى علمه جماعة
بالكوفة ايضا وبالبصرة فقال ابو عاصم قد ايت جميع من ذكرت و
جاؤا الي ولم اصل ذلك الفقه يعني احمد بن حنبل قال شجاع بن مخلد سمعت
ابا الوليد الطيالسي يقول ما بالمصريين جل كرم على من احمد بن حنبل
وعن سليمان بن حرب انه قال لرجل سئل احمد بن حنبل ما يقول في
مسئلة كذا فاته عندنا امامنا اخلال لينا على بن سهل قال ايت يحيى بن
معين عند عفان معه احمد بن حنبل فقال ليس هذا اليوم حديث
فقال يحيى ترد احمد بن حنبل قد جاء فقال الباب مقفل والجارية

هنا قال يحيى نا اقع فكلنا على القفل بشئ ففقه فقال عفان فشا اثنان
ومحمد ثم قال وانا المروزي قلت لاحد كان اغني عليا وعشي عليا
عند ابن عيينة قال نعم في هذه زعمني الناس فاعني علي وروى
ابن سفيان قال يومئذ كيف احدثت قد مات خير الناس
وقال محمد بن يحيى قد ايت ابن عيينة ووكيعا وبقية وعبد الرحمن
وضمروا والناس ما رأيت جلا اجمع من احمد في علمه وزهده وورعه
وذكر اشياء وقال نوح بن حبيب القومسي سلمت على احمد بن حنبل
في سنة ثمان وتسعين مائة بمسجد الخيف هو يفتي فتيا واسعة
وعن شيخنا انه كان عند كتاب بخط احمد بن حنبل فقال كنا عند ابن
عيينة سنة ففقدت احمد بن حنبل ايا ما فداك لالت على موضعه
فجئت فاذا هو في شبيهه بكهف في جبال فقلت سلام عليكم واخل
فقال لا ثم قال ادخل فدخلت واذا عليه قطعة لبد خلق فقلت
لم يجبتني فقال حتى استرققت ما شانك قال سرقت شيئا قال
فبادرت الى منزلي فحجته بمائة درهم فعرضتها عليه فاصنع فقلت
فرضا فاني حتى بلغت عشرين درهما فاني وقلت ما يحل لك ان
تقتل نفسك قال رجع فوجعت فقال ليس قد سمعت معي من
ابن عيينة قلت بلى قال فاحب ان استخذه لو قلت نعم قال اشتري
ورقا قال فكتب بك اهم اكتسى منها بثوبين اكلهم سمعت بكر بن
بن احمد الخطيب الزاهد ببغداد سمعت عبد الله بن احمد سمعت

ما رواه احمد بن حنبل

استدلال بفضائل احمد
بر عدم جواز تكذيبه

وجه دوم از وجه اثبات حدیث نور
وابطال او مای جامع بر وضع آن

ابی یقول قد مت صنعاء انا و یحیی بن معین ف مضیت الی عبد الرزاق
قد مته و تخلف یحیی فلما ذهب اذق الباب قال لی یقال تجاه
حارة مة لا ندق فان الشیخ بهاب فجلست حتی اذا کان قبل المغرب
خرج فوثبت الیه فی یدی حادیثا یعتقها فاسما مت حدثنی محمد
رجل الله فانی رجل غریب قال من انت و ذبرن قلت انا احمد بن
حنبل قال فقاصره و ضمنی الیه و قال بالله انت ابو عبد الله فرائد لا حاد
و جعل یقر و هاجت اظلم فقال للمقال هلم المصباح حتی خرجت فقلت للمغرب
و کان عبد الرزاق یوخر صلوة المغرب الخلال بن الرمادی سمعت
و ذکر احمد بن حنبل فدمعت عیناه فقال ان نفقته نقدت فاخت
بیدم فانتته خلف الباب ما معنا احد فقلت له انه لا یجتمع عنده
الدنانیر اذا بعنا الغلة اشغلنا ما فی شیء و قد جدت عند النساء
عشکم و فانی فخن ما و ارجوان لا تنفقها حتی یقربا شیء فقال لی بالابا
لو قبلت من احد شیئا قبلت منك ثم قال لای حبی بعد فحوم و رقعة
قال احمد بن سنان لقطان ما رأیت یزید لا حاد شدا تعظیما منه
لا احمد بن حنبل ولا اکره احدا مثله کان یقعده الی جنبه و یوقوه و لا
یمنعه و قال عبد الرزاق ما رأیت احدا افقه ولا اوریع من احمد
حنبل قلت قال هذا و قد رأی مثل الثوری مالک و ابن جریج و قال
خص من غیاث ما قدم الکوفة مثل احمد قال ابو الیمان کنت لثیم
احمد بارطاة بن المنذر و قال الحیثم بن جمیل الحافظان عاش احمد

ما رواه احمد بن حنبل
ما رواه احمد بن حنبل
ما رواه احمد بن حنبل

استدلال بفضائل احمد
بر عدم جواز تكذيبه

ما رواه احمد بن حنبل

سکون حجة علی اهل زمانه و قال قتيبة خیر اهل زماننا ابی المبرک
فهذا الشاب یعنی احمد بن حنبل و اذا رأیت رجلا یحب احدا فاعلم
انه صاحب سنة و لو ادرک عصر الثوری و الا و زاعی و اللیث بن
عقيل المقدم علیهم فقیل لقتيبة نفهم احمد الی المتابعین قال لی کبار
التابعین قال قتیبة لولا الثوری لمات الوریع و لولا احمد لا حاد
فی الدین احمد امام الدنیا قلت قد روی حدیثی عن قتيبة
کثیرا و قبل لابن سیرین ان تعرف من یحفظ علی الامة امر دینی یا
قال شاب فی ناحية المشرق یعنی احمد قال المزین قال لی الشافعی رأیت
بغداد شابا اذا قال انما قال الناس کلهم صدق قلت و من هو
قال احمد بن حنبل قال حرمة سمعت الشافعی یقول خرجت من بغداد
فاخلفت بها رجلا افضل ولا اعلم ولا افقه ولا اتق من احمد بن
حنبل قال الزعفرانی قال لی الشافعی ما رأیت اعقل من احمد سلیمان
بن داود الهاشمی قال محمد بن اسحاق بن باهویه حدیثی ابی قال
احمد بن حنبل تعال حتی اریک من لم یز مثله فذ هبط الی الشافعی
قال لی و ما رأی الشافعی مثل احمد بن حنبل و لولا احمد بدت لنفسه
لذهب لا سلام یرید المحنة و روی عن اسحاق بن باهویه قال احمد
حجة بین الله و بین خلقه و قال محمد بن عبدیه سمعت علی بن
المدینی یقول احمد افضل عنده من سعید بن جبیر فی زمانه
لان سعید کان له نظراء و عن ابن المدینی قال اعز الله الدین

ما جاء في حديث

استدلال بقصائل احمد
برصد جاز تذييل وادب

وجه دوم از وجه اثبات حديث نور
وابطال ادعای اجماع بروضع

بالصديق يوم الوردية وباحمد يوم المحنة وقال ابو عبيد الله في العلم الى العبد
احمد بن حنبل وهو فقيه و ذكر الحكاية وقال ابو عبيد الله ان لا تدين بك
احمد ما رايت جلا اعلم بالسنة منه وقال الحسن بن الربيع سمعت
احمد بن حنبل الا باني المبارك في سمته وتقاه الطبراني بابا محمد بن
الحسين الا غاطي قال كنان في مجلس فيه يحيى بن معين وابو خيثمة فجلسوا
يشنون على احمد بن حنبل فقال جل في بعض هذا فقال يحيى كثره الله
على احمد تستنكروا جلسنا بالثناء عليه ما ذكرنا فضائله بكلامه و
عباس عن ابن معين قال ما رايت مثل احمد قال الثفي كان احمد بن حنبل
من اعلام الدين وقال المروزي حضرت ابا ثور سئل عن مسئلة فقال
قال ابو عبد الله احمد بن حنبل شفيحنا واما ما نافيها كذا وكذا وقال
ابن معين ما رايت من جحدت لله الا ثلثة يعلى بن عبيد واليعنى
واحمد بن حنبل وقال ابن معين اراحو ان كون مثل احمد الله لا كونه
مثلا بلدا وقال ابو خيثمة رايت مثل احمد لا اشد منه قلبا وقال
علي بن خنيس سمعت بشر بن الحارث يقول اناسا عن احمد بن حنبل
ان احمد دخل الكير فخرج ذهابا احمر فقال عبد الله بن احمد قال احمد
بشر الحارثي حين ضربت ابي وانك خرجت فقلت ان حلي قل احمد فقال
انريدن ان اقوم مقام الانبياء انما سمع من محمد الصانع سمعت المروزي
يقول دخلت على ذي النون اسبح في نحن بالعكر فقال اي شئ حال عينا
بعض احمد بن حنبل قال محمد بن حماد الطبراني سمعت ابا ثور القصباني

اي في الحديث
ما ذكرنا في كتابنا
من حديث احمد بن حنبل

قال شاذان في حديث احمد
فقلت اني قلت لابي احمد
انريدن ان اقوم مقام الانبياء

وجه دوم از وجه اثبات حديث نور
وابطال ادعای اجماع بروضع

استدلال بقصائل احمد
برصد جاز تذييل وادب

عن احمد بن حنبل

اي في الحديث
ما ذكرنا في كتابنا
من حديث احمد بن حنبل

احمد بن حنبل اعلم وافقه من الثوري وقال النضر بن علي المحمدي احمد فضل
اهل زمانه قال صالح بن علي الحلبي سمعت ابا همام السكوني يقول ما رايت
مثل احمد بن حنبل ولا رأى هو مثله وعن حجاج بن الشلو قال ما رايت
افضل من احمد بن حنبل ما كنت احب ان اقتل في سبيل الله الا اصل
على احمد يبلغ والله في الامامة اكثر من يبلغ سفيان ماله وقال
عمر والنقاد اذا واقف احمد بن حنبل على حديث لا اباي من مخالفة فقال
ابن ابي حاتم سألت ابي عن علي بن المديني في احمد بن حنبل انما حفظ
فقال كانا في الحفظ متقاربين وكان احمد افقه اذ رايت من يحب
احمد فاعلم انه صاحب سنة وقال ابو زرعة احمد بن حنبل اكبر
من اسحاق وافقه ما رايت احدا اكمل من احمد قال محمد بن يحيى الله
جعلت احمد اماما فيما بيني وبين الله تعالى قال محمد بن عمران الكمال
صلي الله عليه وسلم قال ما اكرمته ابن خزيمة سمعت محمد بن يحيى بن
سمعت باعير بن الفخاس الرصلي ذكر احمد بن حنبل فقال رحمه الله
عن الدنيا ما كان اصبره وبالماضين ما كان اشبهه وبالناس
ما كان الحق عرست له الدنيا فاباها والبدع ففهاها قال ابو حاتم
كان ابو عمرو من عباد المسلمين قال لي اصل على شيئا عن احمد بن حنبل
وروي عن ابي عبد الله البوشنجي قال ما رايت اجمع في كل شئ من احمد بن
حنبل الا عقل منه وقال ابن واردة كان احمد صاحب فقه صاحب
حفظ صاحب معرفة وقال للنسائي جمع احمد بن حنبل المعرفة بالحد

مناجاة الحسن بن حنبل

استدلال بقضائى احمد
بر عدم جواز تكذيبه ايت او

وجد دوم از وجه اثبات حديث نور
والابطال ادعائى الجاه بر وضعه ان

والفقه والورع والزهد الصديق عن عبد الوهاب الوراق قال لما قال النبي
صلى الله عليه وسلم فؤده الى عالمه حمدناه الى احمد بن حنبل كان
اهل زمانه قال ابوداود كانت مجالس احمد مجالس الاخيرة لا يذكرونها
شي من امر الدنيا ما رأيت ذكرا الدنيا قط قال صالح بن محمد حمزة اخوه
من ادركت في الحديث احمد بن حنبل قال علي بن خلف سمعت الحميدي
يقول ما دمت بالكجاز واهل العراق ابى اهو به بخواسان لا يغلبنا
احدا خلا لينا محمد بن ياسين البلدي سمعت ابن ابي رزين قيل له
ذهب اصحاب الحديث فقال ما بقى الله احمد بن حنبل فلم يرد هبل عوا
الحديث وعن ابن المديني قال امر في سيدي احمد بن حنبل ان لا يحدث
الا من كتاب الحسين بن الحسن ابو معين الرازي سمعت ابن المديني يقول
ليس فاصحابنا احفظ من احمد بلغني انه لا يحدث الا من كتاب لنا فيه
اسوة وعنه قال احمد ليوم حجة الله تعالى على خلقه اخبرنا عمر بن عبد الله
عن ابي اليمين الكندي انبا ناعبد الملك بن ابي القاسم انبا ناسم بن حنبل
انبا ناسم بن يعقوب بن ابي ناسم بن عبد الله بن الجوزي سمعت ابا حامد
الشرقي سمعت احمد بن سلمة سمعت احمد بن عاصم سمعت ابا عبد الله القاسم
بن سلام يقول اتقوا العلم الى اربعة احمد بن حنبل هو اخوه هم فيه وال
ابن شعبة وهو اخوه ابي علي بن المديني وهو اخوه هو ابي يحيى بن
معين وهو كنيته له اسحق بن عيسى بن ابي القاسم بن محمد بن عبد الله بن محمد
بن ابي بشر قال تبت احمد بن حنبل في مسئلة فقال ايت صبيد فان له

بيننا

وجد دوم از وجه اثبات حديث نور
والابطال ادعائى الجاه بر وضعه ان

مناجاة الحسن بن حنبل

لا تصعد من غير قاتنته فشقي جوابه فاخبرته يقول احمد فقال اذا
رجل من رجال الله نزل الله تعالى رداء علمه وذرخله عند الزلفى اماراه
تحييا ما لو قاما رأت عيني بالعراق رجلا اجتمعت فيه خصال
فيه قبارك الله تعالى له فيما اعطاه من الحكم والعلم والفهم فانه لكان
قيل به يريك اذا غاب عنك فان ذنار ايت له وجماد يريك مقبلا
يعلم هذا الخلق ما شئت عنهم من الادب المحمول كفا ومعقلا
ويحسن في ذات الاله اذا راى مغيثا لاهل الحق لا يسأما البلاء
واخوانه الا دون كل موثق بصير يا امر الله يسهوا على العباد
وباسنادى الى ابي اسمعيل الانصاري انبا اسمعيل بن ابراهيم
انبا نصر بن ابي نصر الطوسي سمعت علي بن احمد بن حشيش سمعت
ابا الحديث الصوفي بمصر عن ابيه عن المزني يقول احمد بن حنبل يوم
المحنة وابو بكر يوم الرقة وعمر يوم السقيفة وعثمان يوم الدار على
يوم صفين قال احمد بن محمد الرشديني سمعت احمد بن صالح القطر
يقول ما رأيت بالعراق مثل هذا بن احمد بن حنبل ومحمد بن عبد الله
بن غير رجلين جا معين لمرار مثلهما بالعراق وروى احمد بن
سلمة النيسابوري عن ابن وارق قال احمد بن حنبل ببغداد واحدا
صالح بمصر وابو جعفر النفيلي بخاران ابن غير بالكوفة هو الامام كان
الدين فقال علي بن الجنيد الرازي سمعت ابا جعفر النفيلي يقول كان
احمد بن حنبل من اعلام الدين وعن محمد بن مصعب العابد قال

الشيخ محمد بن

استدلال بقضايل احمد
برصد جواز تكذيبه

ومردود از وجوه اثبات حدیث نور
والبطال او دعای جامع بروضع ان

مثل قوم یحییون الی القیاس یدان ان یحید مولا بنعالمهم الطبرانی انبا
ادریس بن عبد الکریم المقرئ قال آیت علما مثل الیهیم فی خیر
ومصعب الزبیری یحیی بن معین ابی بکر بن ابی شیبة واخیه
وعبد الله بن حماد وابن ابی الشوارب علی بن المذنبی والقواریری
وابی خدیجة وابی معمر والورکانی واحمد بن محمد بن ایوب ومحمد بن بکار
وعمر والناس فی یحیی بن ایوب المقاری شریح بن یونس خلف بن هشام
وابی الربیع الزهرانی فیمین الاحصیاء یحییون احمد یحییون یحییون یحییون
ویقصدهن للسلام علیه قال ابو علی بن شاذان قال محمد بن یحیی
الشافعی ما مات سعید بن احمد بن حنبل جاء ابو احمید الحر بن ابی عبد الله
بن احمد فقام الیه عبد الله فقال تقوم الی قال والله لوراك ابی فقام الیه
والله لوراك ابی بن عیینة اباك فقام الیه قال محمد بن ایوب العکبری سمعت
ابو احمید الحر بن یقول المتابعون کلهم اخرهم احمد بن حنبل ووعند الیهم
یقولون من خلفه بالطلاق ان لا یفعل شیا ثم فعله ناسیا کلهم یزیدونه
الطلاق وعن الاثر قال ناظرت رجلا فقال من قال بحمد المسئلة قلت
من لم یس فی شرق ولا غرب مثله قال من قلت احمد بن حنبل قلت
علی بن عبد الله جماعة من اولیاء الله تبرکوا به روى ذلک ابو الفرج
ابن الجوزی شیخ الاسلام ولم یصح سند بعض ذلک اخبرنا السمعیل بن
عمیرة انبا ابن قدامة انبا ابو طالب ابن خضیر انبا ابو طالب الیوسفی
انبا ابو اسحق البرمکی انبا علی بن عبد العزیز انبا عبد الرحمن بن ابراهیم

قال ابو احمید

ومردود از وجوه اثبات حدیث نور
والبطال او دعای جامع بروضع ان

استدلال بانکه جلیان علی بن محمد بن
احمد مدنی راد لیل ثبوت وحقق ان یحیی

ابن البوزرعة وقيل له اختار احمد استحقاق حبس الیاء امر قول الشافعی
قال بل اختار احمد اسطاق ما علم فی اصحابنا السوداء الرأس فقه احمد
بن حنبل وما آیت احدا اجمع منه الی اخر ما ذكره الذهبی فی الفضائل
البحیلة والمحاسن الطویلة ووجه سوم انکه مجرد روایت احمد بن حنبل مدنی
دلیل ثبوت وتحقق ومزیة اعتماد واعتبار وقبول ان یزید محققین فحملت
اخطب خوارزم در مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام گفته ذکر فضائل
امیر المومنین ابی الحسن علی بن ابی طالب بل ذکر شئی منه با ذکر جمیعها
یقتصر عنه باع الاحصاء ذکر اکثرها یشیق عنه نطاق طاقة
الاستقصاء یدل الله علی صدق ما ذكرت ما انبأنا الامام الحافظ
صدق الحافظ ابو العلاء الحسن بن احمد الطار الهمدان فی قضاة
القضاة الامام الاجل فیم الذین ابو منصور محمد بن الحسن بن محمد
البغدادی قال انبا الشریف الامام الاجل نوذیه ابوطالب
الحسین بن محمد بن علی الزید بن حجة الله عن الامام محمد بن احمد
بن علی بن الحسین بن شاذان قال حدثنا المعافى بن ذکریا البلقینی
عن محمد بن احمد بن ابی الشیخ عن الحسن بن محمد بن بجرم عن یوسف
بن موسی القطان عن جریر بن لیث عن مجاهد بن ابن عباس قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو ان الغیاض قلام والهمم مداد
والبحر حساب والانس کتاب احصوا فضائل علی بن ابی طالب
علیه السلام وکذا الاسناد عن ابن شاذان قال حدثنی ابو محمد الحسن

ص
اول کتاب

ع

استدلال بانیکد حسد و علی سنی مجروح است
۵. احمد مدنی را دلیل ثبوت و تحقق آن می باشد

وجوب سوم از وجه اثبات صدق نوزاد
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

و ج سوم از وجوه اثبات حدیث فخر
و ابطال ادعا اجماع بر وضع آن

استدلال با شکیه افاده علی سید مجتهد
احمد حبی بر ادلیل ثبوت و تحقیق آن می باشد

عن جعفر بن محمد بن عمار عن أبيه عن جعفر بن محمد عن أبيه عن عتبة
بن الحسين عن أبيه عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم جعل لآخر علي فضائل لا تحصى كثرة فمن ذكر
فضيلة من فضائله مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه ومن
كتب فضيلة من فضائله لم تزل الملائكة تستغفر له ما بقي
لتلك الكتابة رسم ومن استمع الى فضيلة من فضائله غفر الله
له الذنوب التي كتسبها بالاستماع ومن نظر الى كتاب من فضائله
غفر الله له الذنوب التي كتسبها بالنظر ثم قال النظر الى علي عبادته
وذكره عبادته ولا يقبل الله ايمان عبدا لا بوليته والبرائة من
اعدائه قلت ما كتبناه الا من حديث ابن شاذان رواه الفاضل
الطبراني في مناقبه تابعه الخوارزمي اخبرنا ابو اسحاق ابراهيم
بن يوسف بن بكرة الكوفي بالوصل عن الحافظ ابو يعقوب الحسن بن
احمد اخبرنا الحسين بن احمد المقرئ اخبرنا احمد بن عبد الله الحافظ
اخبرنا الحسين بن احمد بن يعقوب المهرجاني حدثنا علي بن محمد
الفخري القاضى حدثنا الحسين بن الحكم حدثنا حسن بن الحسين
عيسى بن عبد الله عن أبيه عن جدته قال قال جل ابن عباس
سبحان الله ما اكثر مناقب علي وفضائله ان لا حسيب لها ثلثه لا ف
فقال ابن عباس ولا تقول اني بها الى ثلثين لئلا اخرج هذا الاثر
عن ابن عباس الاثمة في كتبي مرقلت ويدك على ذلك ما روينا

اول کتاب

ابراهيم بن علي السلام من الله الملك العلام مثل عمرو صباح در كتابه موضح
 وافصح ست كه ممكن نيست تران براح فاطمة المصباح فقد طبع بحمد الله
 الفتاح المتاح الصباح وانقش سحاب التشكيك وانواع وانكشف
 ضباب الارتياب وراح لمع نور الحق ولاح وسطع ضياء الصدق
 وباح ثبت ان همة المنكرين من اشنع الصياح وانكروا التبايح
 ومحمد بن يوسف كنجد ركفاية الطالب گفته قلت ذكر فضائل امير المؤمنين
 علي بن ابي طالب من آيات القرآن لا يمكن جعله الا في كتاب واحد
 ذكر جميعها يقصر عنه باع الاحصاء ويد لك على صدق ما ذهب
 اليه مؤلف الكتاب محمد بن يوسف بن محمد الكوفي الشافعي عفا الله
 عنه ما اخبره الشيخ المقرئ ابو اسحاق ابراهيم بن بركة الكوفي ^{صلوات} عليه
 عن الامام الحافظ احمد الحافظ ابى العلاء الحسن بن احمد بن الحسن
 الططار عن الشريف الاجل نور الهدى ابي طالب الحسين
 بن محمد بن علي الزينبي عن محمد بن احمد بن علي بن الحسين بن ابي
 حدثنا المعافي بن كزياع عن محمد بن احمد بن ابي الثلج عن الحسن بن محمد
 بن محرم عن يوسف بن موسى القطان عن جابر عن الليث عن مجاهد
 عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو ان الغياض
 اقلام والجرماد واد الجن خطاب الا ان كتابها احصوا فضائل علي
 بن ابي طالب لمحمد الا سناد عن ابن شاذان قال حدثني ابو محمد الحسن
 بن احمد الخزازي عن كتابه عن الحسين بن اسحاق عن محمد بن زكريا

५५

ووجه التباين

و چه چهارم از وجوه اثبات حدیث نور
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

OF

توشیح سبط ابن الجوزی رجال سند
صاحبش نور و دولت و ضعف آن

قال الكنجي في كتابه الطالبات
رواية احمد بن حنبل وعنه
التصديق حمولة

والمطابق له في الأصل هو الذي هو في الأصل
والمطابق له في الأصل هو الذي هو في الأصل

الشيخ

الذي لا يجارى في ميدانه وهذا هو الجواب عن جميع ما ورد في الباب
احاديث الكتاب انهم ثبتت محمد الله الوهاب الموفق للصواب من هذا
الكلام الرشيق المستطاب المزمع لكل شئيه وارتياح الفاع منه نشر
المسك والملا بان احمد مقلد متبوع لذوي الابصار والالباب
في هذا الباب متى روى حديثا وجب المصير اليه وعنه نقل خبر الزم
الاعقاد علي كنه امام زمانه وملاخا وانه والمبوز الفائق في علم
النقل على امثاله واقاربه والفارس الذي لا يجارى في ميدانه لا يترك
في زمانه وهذا الجواب كاف لتحقيق شاف لتخفيف جميع تشكيكات المسكت
وتوحيه عامه شهادات المبطلين في الروايات التي رواها محمد بن
في مثل امير المؤمنين عليه سلام الملك الحق المبين فقطع دابر القوم
الذين ظلموا والحق بالله رب العالمين وتوجهوا رحمكم الله من غير روثه
بصير محقق خبره بطريق الجوزي جزاء الله ثيرا بعد نقل الشيخ في شريف نامه
روايتهم تضعيف ان تصحيح باينكر رجال ان ثقات اندو اشياء عظمى مثل
عبد الرزاق كمال ظهوره وضوح نموده من عظيم مراميل حق نهاده وادوار حق
قلمه منسك في الجمل صدور جاحدين دوده چنانچه در تذكرة خواص الله
حديث فيما خلق منه قال احمد في الفضائل جلد ثلث عبد الرزاق
عن معمر عن الثوري عن خالد بن معدان عن اذان عن سلمان قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم كنت انا وعلى بن ابي طالب
نوباين يدي الله تعا قبل ان يخلق آدم باربعة آلاف عام فلما

توثيق سبط ابن الجوزي بجان سند
حديث نور وروى تضعيف آن

٥٢

وهر چهارم از وجوه اثبات حديث نور
وابطال ادعای اجماع بر وضع آن

خلق آدم و قلمه ذلك النور جزئين فجزءا نا و جزءا على وفي رواية خلقت
انا وعلى من نور واحد فان قيل فقد ضاعفوا هذا الحديث فالجواب
ان الحديث الذي ضعفوه غير هذا الالفاظ وغير هذا الاسناد
اما الالفاظ خلقت انا و هرون بن عمران و يحيى بن كزكيا و على بن ابي طالب
من طينة واحدة وفي رواية خلقت انا وعلى من نور و كنا عن عبد الله بن
قبل ان يخلق الله آدم بالف عام فجعلنا تنقلب فاصلا ب الرجال
الى عبد المطلب اما الاسناد فقالوا في اسناد محمد بن خلف المروزي
وكان مغفلا وفيه ايضا جعفر بن احمد بن بيان كان شيعيا والحديث
الذي ويناو يخالف هذا الالفاظ والاسناد لان رجاله ثقات فان قيل
فبعد الرزاق كان يتشيع قلنا هو اكد بشيعه احمد بن حنبل و شمس
الاصمعي من بعد ذلك حتى سمع منه وقال ما رأيت مثل عبد الرزاق
ولو كان فيه بدعة لم يروى عنه وما زال الى ان مات يروى عنه و
معظم الاحاديث التي في المسند واحسان طريقه وقد اخرج عنه
في الصحيحين انتم هذا سبط ابن الجوزي قد نصب نفسه لادغام الف
جدة فبانع في رده وغل شبا حدة وقصر منكر طاوله و مدت وانضم
قاصدا عرقه و شدة ولم يال حمدا في الاتي باخذ الاستدلال بخلافه
وايثار ضده والا بانه عن قطع استكافه و شنيع صدق وسبط ابن
الجوزي اذا ختم ثقات اعيان و اعظم اثبات اركان ممره و حقائق ابن شان
و حاتم فضل تقيده و اتقان فائز به به عاليه تحقيق و عرفان ست و ليس

الكل

وهر چهارم از وجوه اثبات حديث نور
وابطال ادعای اجماع بر وضع آن

٥٥

توثيق سبط ابن الجوزي بجان سند
حديث نور وروى تضعيف آن

من سبط ابن الجوزي

از الكبار الله سنيده اورا محمد بن ناصر و مناقب باره و فضائل رانعه ستوده اند مثل
ابو المود محمد بن محمد بن الجوزي و شمس الدين ابو العباس احمد بن محمد المعروف بابن
خلكان و يوسف بن احمد بن محمد بن عثمان و موسى بن محمد بن ابي الحسين البغدادي
اليعلمكي و ابو الفدا عميل بن علي بن محمد الايوبي و غيره من مظهر الشريفة و باران نور
و محمد بن احمد الديلمي و عبد الله بن اسعد اليافعي و محمد بن ابي طاهر محمد بن
يعقوب الفير و زاباد بن الشيرازي و محمد بن علي الداودي و المالك بن تليد جلال الدين
السيوطي و محمد بن سليمان الكوفي و ابي يعقوب صاحب مدينة العلوم و علي بن سلطان
محمد القاسمي و غيره زاعم بن معتز خان البغدادي و غيره ايشان اما مدح و ثناء
ابو المود محمد بن محمد بن الجوزي سبط ابن الجوزي ايسر و جامع سانيه ابي حنيفة
اما المسند الاول هو مسند الاستاذ ابي محمد الحارثي الفخاري فقد
اخذ من به الايمة بقرائ عليهما الامام افقه حضرة الامام المصطفى
الشام جمال الدين ابو الفضائل عبد الكريم بن عبد الصمد بن محمد
بن ابي الفضل الانصاري الحرستاني و الشيخ الثقة تقي الدين السمعاني
ابراهيم بن يحيى الداجي القرشي المقدسي بقرائ عليهما اجماع مشق
والشيخ الامام شمس الدين يوسف بن عبد الله سبط الامام الفرج
بن الجوزي بقرائ عليه التاليزين عبارات ثمانية كرام ابو المود خوارزمي سبط ابن
الجوزي ابو صفح شمس الامام سايه و حظ وافر و تظهير و جميل اومى بايد و در اين
نياسد سبط ابن الجوزي شيخ و هتا ابو المود است که بر وسند ابو حنيفة و
واور از ما خد اين سند که جمل بلوغ و رجوع اشبات آن فرموده گردانیده و نیز

و صفح الامام محمد بن طاهر بن سبط ابن
الجوزي بالشيخ و الامام

توفيق سبط ابن الجوزي رحمه الله
 حديث نور وروضة ضعيف أن
 ٥٦
 وجه چهارم از وجود اثبات حدیث نور
 وابطال ادعای اجماع بر وضع آن

ابوالمؤید در جامع المسانی بتمام جواب از سخن ابی حنیفة گفته و الجواب الثاني
 انه ذكره لا مام الحافظ سبط ابن الجوزي انه افتراء على ابی حنیفة واما
 المنقول عنه بابي قيس كذا قاله الثقات من ادباء النقل نیز ابوالمؤید
 وروى عن ابي القاسم تميم بن حبيب بن ابي حنيفة وروى عن ابي حنيفة
 والمانع الثالثان سبط الخطيب ذكر ما قيل فيه اشتغال بالاجل يعنى
 وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حسن اسلام المرء تركه
 ما لا يعنيه ومن احب ان يعرف سريرة الخطيب عفا الله عنه فليطالع
 ترجمته من كتاب تاريخ الكبير لدمشق الذى جمعه الحافظ ابو القاسم
 علي بن الحسين بن هبة الله الشافعي وكتابه لا تنصرا لا مام ائمة
 الاقتصار الذى جمعه الحافظ يوسف سبط ابن الجوزي من خبري
 من سيرته وسريته ما يقض منه العجب كيف ينكح مثله في الامم
 ابی حنیفة رضي الله عنه اما مدح وثنائي محمد بن محمد المودودي بن خلکان
 سبط ابن جوزي ليس من فضائل الاعيان بعد ذكر عبد الرحمن بن علي المودودي
 بابن الجوزي گفته وكان سبط شمس الدين ابوالمظفر يوسف بن خويلد
 الواعظ المشيخ حنفى المذهب له صيت وسمعة في مجالس عظه
 وقبول عند الملوك وغيرهم وحنف تاريخا كبيرا رايته بخطه في
 اربعين مجلدا سماه روضة الزمان في تاريخ الاعيان توفي ليلة الثلاثاء
 الحادي عشر من ذي الحجة سنة اربع وخمسين ستمائة
 بدمشق عنده بحبل قاسيون دفن هناك ومولده في سنة احدى

توفيق سبط ابن الجوزي رحمه الله
 حديث نور وروضة ضعيف أن

وصف ابوالمؤيد الجوزي سبط
 ابن الجوزي بابا مام الحافظ

وصف ابوالمؤيد الجوزي سبط
 ابن الجوزي بابا مام الحافظ

توفيق سبط ابن الجوزي رحمه الله
 حديث نور وروضة ضعيف أن

وفات

توفيق سبط ابن الجوزي رحمه الله
 حديث نور وروضة ضعيف أن
 ٥٧
 وجه چهارم از وجود اثبات حدیث نور
 وابطال ادعای اجماع بر وضع آن

وفات ابن خضاعة ببغداد وكان هو يقول اخبرني ابي ان مولده في سنة
 اثنى عشر فثمانين حججه الله تعالى انقي فلاح من اصل النخوة عتيقة من تاريخ
 ابن خلکان نیز ابن خلکان ترجمه حسين بن منصور الخطيب كذا قاله ابن القتيبي
 سبط او او او وروى عنه گفته قلت ذكر صاحبنا شمس الدين ابوالمظفر يوسف
 الواعظ سبط الشيعي جمال الدين ابی الفرج بن الجوزي الواعظ المشيخ
 في تاريخه الكبير الذي سماه روضة الزمان اخبار ابن القتيبي واما جري
 له وقته في سنة خمس اربعين مائة ومن عاداته ان يذكر
 كل واقعة في السنة التي كانت فيها فيدل على ان قتله في السنة المذكورة
 وتبين ابن خلکان من فضائل الاعيان ترجمه يحيى بن محمد بن هبة الله الشافعي
 وذكر الشيخ شمس الدين ابوالمظفر يوسف بن خويلد بن عبد الله سبط
 الشيعي جمال الدين ابی الفرج الجوزي في تاريخه الذي سماه روضة الزمان
 ورايحه بدمشق في اربعين مجلدا وجميعه بخطه وكان ابو الفرج
 مملوك لعون الدين بن هبة الله المدني كذا روي عنه بذكره في تاريخه الذي
 خاوله ما شمس الدين المدني كذا روي عنه بذكره في تاريخه الذي
 الدين قال كان سبط لا يتي الحزن انني ضاق ما يبذل حقه فقد اتفق
 اياما فاشاد على بعض اهل ان يضره الى قبر معروف الكرخي رضي الله عنه
 واسأل الله تعالى عند الدعاة عند مقتربات الفاتية قبر معروف
 فصليت عنده ودعوت بخر خرجت لا قصد البلاء يعني بغدا فاجت
 بقطقاوه وحقلة من مجال بغداد قال فرأيت سجودا هجوا قد حلت

توفيق سبط ابن الجوزي رحمه الله
 حديث نور وروضة ضعيف أن

وصف ابوالمؤيد الجوزي سبط
 ابن الجوزي بابا مام الحافظ

وصف ابوالمؤيد الجوزي سبط
 ابن الجوزي بابا مام الحافظ

من ابن خلكان
تاريخ

توثيق سبط ابن الجوزي حال
حديث ثور وروية تضعيف أن

٥٨

وجه چهارم از وجه اثبات حديث ثور
وابتغال او حامي اجماع بر وضع آن

لا صله فيه ركعتين اذا لم يرض ملقى على بارية ففعل عند اسة قلت
ما شئني فقال سفر جلة قال فخرجت الى يقال هناك فرصت عند امير
على سفر جلتين اثبته بها فاكل من السفر جلة ثم قال اخلق باب المسجد
فخلقته فنقني عن البارية وقال خضره هنا فخرت فاذا يكون فقال
خذ هذا فانت لحن به فقلت له امالك وارث فقال لا وانما كان لي
اخ وعهدك به بعيد بلعنه انه مات ولحن من الرصافة قال فيمها هو
يحدثني اذ قضى فمسلته وكفنته ودفنته ثم اخذت الكود وفيه
مقدار خمسمائة واثبت الى جلة لا عبرها فاذا ابلح في سفينة متيقنة
صليتها بركة فقال معي في نزلت معه فاذا انته من اكثر الناس شها
بدلك الرجل فقلت من اين انت فقال من الرصافة ولى بنات وانا
صعلوك قلت فما لك انا قال كان لي اخ ولى عنه زمان ما ادرى
ما فعل الله به قال فقلت ابسط حجره فبسطه فصعبت لمال فيمحت
في حديث الحديث في الزمان اخذ نصفه فقلت والله ولا حبة ثم
صعدت الى دار الخليفة وكتبت رقة فخرج عليها اشراف المحزن ثم
قداجت الى الوزارة وجلالت ونالت براحت وصادقت ومهارت ووقفت
ومزيد اعتبار واعتماد وعلو قدر وسمو فخار ونقد واثقان ابن خلكان تاريخ
اسماء محققين كبار بهو يد او اشكار ست شمس الدين ابو عبد الله محمد بن محمد بن
في خبر من غيرهم من سنة احدى ثمانين سنة كفت ابن خلكان قاضي القضاة
شمس الدين ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهيم بن ابي بكر الكاريل

من ابن خلكان
تاريخ

٥٩

وجه چهارم از وجه اثبات حديث ثور
وابتغال او حامي اجماع بر وضع آن

٥٩

توثيق سبط ابن الجوزي حال
حديث ثور وروية تضعيف أن

من ابن خلكان
تاريخ

الشافعي ولد سنة ثمان ستمائة وسمع البخاري من ابن مكرم واجاز له
المفيد الطوسي جماعة وتفقه بالموصل على الكمال بن يونس بالشام
على ابن بشكاد ولقى كبار العلماء وبرع في الفضائل الاداب سكر مصر
مدة ثوبان في القضاء ثم ولى قضاء الشام عشر سنين عن ابن الصائغ
سنة تسع وستين فاقام سبع سنين معزولة بمصر ثم ردا الى قضاء الشام
وكان كريما جوادا سريلا ذكيا اخباريا حادفا باخبار الناس توفي في حرم
وابو الفدا عماد الدين سمير بن علي ومختصر في اخبار البشر وسنة مذكورة كفت
وفيها توفي القاضي الفاضل المحقق شمس الدين احمد بن محمد بن ابي بكر
بن خلكان البرمكي وكان فاضلا عالما تولى القضاء بمصر والشام وله
مصنفات جليلة مثل فيات الاعيان في التاريخ وغيرها وكان حجة
يوم الخميس بعد صلوة العصر حادي عشر ببيع الاخر سنة ثمان
ستمائة بمدينة اربل بمدة سنة سلطان مظفر الدين صاحب اربل
نقلت ذلك من تاريخه في ترجمة ذينب في اخر حرف الزاء وعمن مظفر
بن محمد وميرزا بن الوردي الشافعي رتبة مختصر في اخبار البشر وسنة مذكورة كفت
وفيها توفي القاضي شمس الدين احمد بن محمد بن ابي بكر بن خلكان البرمكي
وكان فاضلا عالما تولى القضاء بمصر والشام وله مصنفات جليلة
مثل فيات الاعيان في التاريخ وغيرها ومولده يوم الخميس بعد
العصر حادي عشر ببيع الاخر سنة ثمان ستمائة بمدينة اربل بمدة سنة
مظفر الدين صاحب اربل وصلاح الدين خليل بن ابيك المصنف في روضة

من ابن خلكان
تاريخ

من ابن خلكان
تاريخ

من ابن خلكان
تاريخ

مناجاة ابن خلكان
ص ٢١٠
مناجاة ابن خلكان
ص ٢١٠

توثيق سبط ابن الجوزي ج ١
حديث نور وروضة خفيف أن

٤٠

وجه چهارم از وجه اثبات حدیث نور
وابطلان ادعای جامع بر وضع کن

بالوفيات گفته احمد بن محمد بن ابراهيم بن خلكان قاض القضاة شمس الدين
ابوالعباس البرمكي الاربلي الشافعي ولد في سنة ثمان مائة وسمع
بجامع البخاري من ابي محمد هبة الله بن مكرم الصوفي واجاز له
المؤيد الطوسي عبد العزيز الهروي زينب الشغرية روى عنه المروزي البرمكي
والطبعة وعبد العزيز الهروي زينب الشغرية وكان فاضلا بارعا
متفقا عارفا بالمدح حسن الفتاوى جيدا لقرينة بصيرا بالعرف
علامة بالادب والشعر ايام الناس كثير الاطلاع حلوا المذاكرة وافر
الحكمة فيه رياسة كثيرة له كتاب فيات الاعيان قد اشتمل كثيرا
وله مجاميع ادبية قدم الشام في شبابه وقد تفقه بالموصل على
كمال الدين بن يونس واخذ بحلب عن القاضي جمال الدين بن شاذان
وغيرهما ودخل مصر وسكنها مدة وناب بها في القضاء عن القاضي
بد الدين السنجاري الحلي وابو محمد عبد الله بن اسعد بن علي البيهقي البغدي الشافعي
ورمزه الجناز گفته سنة احدى ثمانين ستانة توفي قاض القضاة
شمس الدين ابوالعباس احمد بن محمد الاربلي الشافعي المعروف بابن خلكان
صاحب التاريخ ولد سنة ثمان مائة وسمع البخاري من ابن مكرم
واجاز له المؤيد الطوسي جماعة وتفقه بالموصل على الكمال بن يونس
وبالشام على ابن شاذان ولقي كبار العلماء وبرع في الفضائل والادب
وسكن مصر مدة وناب في القضاء ثمان سنين بعد ولاية عماله
بن الصنائع وتلقاه يوم دخوله نائب السلطنة واعيان البلد وكان

قاضي قضاة

وجه چهارم از وجه اثبات حدیث نور
وابطلان ادعای جامع بر وضع کن

٤١

توثيق سبط ابن الجوزي ج ١
حديث نور وروضة خفيف أن

يوم ما مشي بود اقل من دئي قاض مثله وكان عالما بارعا عارفا بالمدح
وفونه سديلا الفتاوى جيدا لقرينة وقورا رئيسا احسن المذاكرة
حلوا الحاضرة بصيرا بالشعر جميل الاخلاق سر ياذ كيا اخبار يا عارفا
بايام الناس كتاب فيات الاعيان هو من احسن ما صنف في هذا
الفن قلت من طالع تاريخه المذكور اطالع على كثرة فضائل مصنف
وما رأيت به ينتج في تاريخه الا الفضلاء ويطنب في تعديد فضائلهم
من العلماء خصوصا ذوي الادب الشعرا واعيان اولى الولايات
وكبراء الدولة من الملوك والوزراء والامراء ومن لم يشرع وصيت
لكنه لم يدكر فيه احدا من الصحابة رضي الله عنهم ولا من التابعين
رحمهم الله الا جماعة يسيرة تدعو حاجة كثير من الناس الى معرفة
الحوالهم كذا قال في خطبته قال كذلك الخلفاء لمراد كذا احداهم
وعبد الوهاب بن علي بن عبد الكافي الشافعي السبكي وطبقات شافعية وسطي
على ما نقل گفته شمس الدين قاض القضاة ابن خلكان الاربلي الشافعي
هو احمد بن محمد بن ابراهيم بن ابوبكر بن خلكان بن يامك بن
عبد الله بن شاذان وبقيع الكافي بن الحسين بن مالك بن جعفر بن يحيى
بن خالد البرمكي كان حنفا وقته حلما وشافعي زمانه علما وحائرا
عصره الا انه لا يقاس به حائرا من بقايا الدوامكة الكرام والسادة
الذين ليتوا جانب الدهر العرام وكان منه مثل خلق الزمان الداهية
وعلى متوالي خلقه الا حسان تلو المواهب مع الخلق بتلك الخلق

مناجاة ابن خلكان
ص ٢١٠

مناجاة ابن خلكان
ص ٢١٠

توثيق سبط ابن الجوزي بحال
حديث نور وروضة في بيان

٤٢

وجه چهارم از وجه اثبات حديث نور
وابطلال ادعای اجماع بر وضع آن

مراجع
سبط ابن الجوزي

التي كانت ايات يشب عندها واصبح يتخير من اكليل جواهر الثريا جرها
بجلوه ما دوى معوية سورة غضبه بمثله ولا دارى بشيء ابو مسلم في
مكايده وفعلاه وكرم ما دان اسفاح غمامة ولا دان به المامون قد
طلبه امامه هذا الى دب خفت به جانب الخفافى واستصغر الوليد
وطوى ذكر الطاقى مع اتقان في ذكر الوقائع وحفظ الهدى مع احد علماء
عصره المشهورين سيدا دباء دهره لدن كورين الخ وجمال الدين عبد الله
بن الحسن بن علي الاسدي الشافعي وروايات شافعية فقه شمس الدين احمد صاحب
التاريخ المعروف وهو لدن الشهاب محمد بن كور قبليه وبنيته كما تراه
من اجل البيوت لكن لعبد الله بنار ما بين لهو وخبوت وتقلب
بتدكاره ما بين ظهور وخفوت وقد اوضح حوالة في تاريخه
المعروف في مواضع فقال لنة لدن بمدينة اربل سنة ثمان وستمائة نشر
انتقل بعد موت والده الى الموصل وحضر درس الشيخ كمال الدين بن يوسف
فانتقل الى حلب فقرأ الفقه على قاضيهما ابن شاذان اذ كان في ذكره والفقو
على ابن عبيش ثم قدم دمشق واخذ عن ابن الصلاح ثم انتقل الى مصر
وناب في الحكم بالقاهرة عن يد الدين السجاري ثم ولى قضاء المحلة ثم
قضاء القضاة بالثام سنة سبع وخمسين عن ابن الصنائع في سنة
سبع وستين قال فكانت مدة تلك الولاية عشر سنين لا تزيد يوما
ولا تنقص يوما ثم عن ابن الصنائع بعد سنين اعيد حواله الى مصر
ايضا مرة اخرى باب الصنائع واستمر معزولا مدرسا بالامينية والنجينية

ص ١٣٩
في الفصل الثاني من
باب التاريخ
مراجع ابن خلدون
شافعية مدرسية

لكن

وجه چهارم از وجه اثبات حديث نور
وابطلال ادعای اجماع بر وضع آن

٤٣

توثيق سبط ابن الجوزي بحال
حديث نور وروضة في بيان

مراجع
سبط ابن الجوزي

الان توفي يوم السبت عشية السادس والعشرين من رجب سنة احدى
وثمانين وستمائة بالمدينة المنورة الفخيدية ذكره الذهبي في العبر
والتاريخ وكان رحمه الله خيرا دينكاريا وقورا ومن موفاته التاريخ
المشهور والله در انقائ ما زالت تلج بالاموات تكتبها حتى رايته في
الاموات مكتوبه وتوفي الدين ابو بكر بن احمد شافعي اسدي رطبقات شافعية
احمد بن محمد بن ابراهيم بن ابي بكر بن خلكان قاض القضاة شمس الدين
ابو العباس البرمكي الاربلي ولد بابل سنة ثمان وستمائة تفقه
بالموصل على كمال الدين بن يوسف واخذ بحلب عن القاضي بجا الدين
بن بشاد وغيرهما وقرأ الفقه على ابن البقال عيش بن علي الفقي ومع
من جماعة وقدم الشام في شببته واخذ عن ابن الصلاح دخل
الديار المصرية وسكنها وناب في القضاء عن القاضي بجا الدين الشافعي
ثم قدم الشام على القضاء في ذي الحجة سنة سبع وخمسين منفردا
بالامر ثم اقيم معه القضاة الثلاثة في سنة اربع وستين ثم عزل
سنة سبع وستين ثم اعيد بعد سبع سنين في اول سنة سبع وستين
ثم عزل ثانيا في اوائل سنة ثمانين واستمر معزولا وبدا الامينية
والنجينية قال الشيخ تاج الدين الغزالي في تاريخه كان قد جمع
حسن الصورة وفصاحة المنطق وغرارة الفضل وثبات الجاهل وقوة
النفس قال تخطب الدين في تاريخ مصر وكان اماما اديبا بارعا وحاكما
عادلا ومورخا جامعا وله الباع الطويل في الفقه والفقه والحدود

ص ١٤٩
الطبعة الثانية
مراجع ابن خلدون
شافعية مدرسية

توفيق سبط ابن جوزي قال
حديث نور وروضة تضييق

وهرجاءم از جود اشبات حديث نور
والبطلان اذ عاين اجماع بروضه ان

مراجعت كتاب
مجال الدين ابو سنان
تفصيل

نور الفضل كامل العقل قال واخبرني من اثنى به عنه انه قال احفظ
سبعة عشر ديوانا من الشعر قال البرزالي في معجمه احد علماء عصره
المشهورين وسيد ادباء دهره المذكورين جمع بين علوم حجة فقه
وعربية وتاريخ ولغة وغير ذلك وجمع تاريخا نفيسا اقصروا على
المشهورين من كل فن وكانت له يد طول في علم اللغة لم يوف وقتها
من يعرف ديوان المتنبي كمعرفته وكان مجلسه كثير الفوائد والتحقيق
والبحث وقال الذهبي كان اما فاضلا بارعا متقنا عارفا بالمدنى
حسن الفتاوى جيد القريحة بصيرا بالعربية علامة في الادب والشعر
وايام الناس كثير الاطلاع حلوا لمدى اكرامه واخر احبته من سائر الناس
كرما جوادا ممدحا وقد جمع كتابا نفيسا في وفيات الاعيان توفي في
رجب سنة احدى وثمانين سنة ودفن بالقضاحية وماله دين يوسف
بن تغري بردي بنجوم زاهية في تاريخ مصر والقاهرة وكفته السنة الرابعة من
ولاية المنصور قلاوون على مصر وهي سنة احدى وثمانين وستمائة
فيها توفي قاض القضاة شمس الدين ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهيم
بن ابي بكر بن خلكان بن يامك بن عبد الله بن شاكر بن الحسين بن ابي
بن جعفر بن يحيى بن خالد بن برمك البوسلي الشافعي قاضي قضاة
دمشق وصالحا وصور خيرا مولدا في ليلة الاحد احدى عشر ربيع
سنة ثمان مائة باريل بمحاشا ذكره ابن العديم في تاريخه فقال
من بيت معروف بالفقه والمناصب الدينية وقال غيره كان

مراجعت كتاب
مجال الدين ابو سنان
تفصيل

المدنى

وهرجاءم از جود اشبات حديث نور
والبطلان اذ عاين اجماع بروضه ان

توفيق سبط ابن جوزي قال
حديث نور وروضة تضييق

اما ما عايناه فقيها ادبيا شاعرا مفتنا اجمع الفضائل معدوم الظهور
في علو مشق حجة فيما نقله محققا لما يورده منفردا في علم الادب
وكانت وفاته في شهر رجب سنة ثلث وسبعون سنة قلت هو صا
التاريخ المدن كوالمشهور وقد استوعبنا من حاله نبذة جيدة في
تاريخنا المنه في الضافي والمستوفي بعد الوافي انتهى وكان في قضاء دمشق
مربعين الاولى في حلة السنين ست مائة وعزل قدم القاهرة وناب في
حكمها عن قاضي القضاة بل الدين السجاري افضحه بها ودرع دام
فيها نحو سبع سنين ثم اعيد الى قضاء دمشق بعد عز الدين بن
القضاة وسائر الناس بعونه ومدحه الشجرة بعدة قصائد مشهورة
صا لشدة الشفيع رشيد الدين عمر بن اسمعيل الفارسي فقال له انت في
لشام مثل يوسف في مصر وعندى ان الكرام جناس ولكل سبع شهاد
وبعد السبع عام فيه يغاث الناس وقال فيه ايضا نور الدين
على بن مصعب رايت اهل الشام طراة ما فيهم غير راض انا هم
خير بعد شرا فالوقت بسط بلا انقباض ونحوه وافرحه بحرين
قد اصف الدهر في التقاضيه وسرهم بعد طول غم قد تم قاض
قاضي فكلهم شاكر وشاك حال استقبال ماض ميلال الدين
عبد الرحمن بن الكمال السيوطي در حسن الحاضر وكفنه ابن خلكان قاضي القضاة
شمس الدين ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهيم بن ابي بكر الكاظمي
الشافعي صاحب فيات الاعيان ولد سنة ست مائة واجاز له

مراجعت كتاب
مجال الدين ابو سنان
تفصيل

رايحه سبط ابن الجوزي

توثيق سبط ابن الجوزي بساكنه
حديث نوادر و تصديقات آن

در چهارم از وجوه اثبات حديث نوادر
و ابطال ادعای اجماع بروفت آن

الطوسي و فقه باین یونس و ابن شداد و لقی كبار العلماء و سكن مصر
مدة و ناب في القضاء بها ثم قول قضاء الشام عشرين ثم عزل فاقام
بمصر سبع سنين ثم رقا قضاء الشام قال في العبر كان سر تاذ كسيا
اخبارا ليكا رقا بايام الناس مات في وجب سنة احدى و ثمانين
ستمائة و فاصل معاصر مولوي حيدر علي در كتاب منتهى الكلام و در مقام حيات
بمجي مصمودي بعد نقل عبارت لسان الحمد ثين گفته دوم آنكه تحقيق و تحقيق
قاضى القضاء شمس الدين بن خلكان اسكنه الله بجهة ايجان در كتاب في
در باره توثيق و تعديل و ستايش مصمودي زياده تر از بن كلام و در اولت سابق
الاقدام ست حيث افاد و اجاد ابو محمد مجي بن مجي بن كثير بن و سلاس و
قيل و سلاس بن شمال بن منقايه الليثي اصل من البربر من قبيلة
يقال لها مصمودية مولاي بن ليث فنسب اليهم و جذه كثير ليكني يا عيب
و هو رجل الى الاندلس و سكن قرطبة سمع بها من زياد بن عبد الرحمن
بن زياد المعروف بسبطون القرطبي راوى موطا مالك بن انس رضي الله
عنه الخ اما مع و ثنائي يوسف بن احمد بن محمد بن عثمان سبط ابن الجوزي را
پس در نظر انسان ترجمه وفيات الاعيان بعد ذكر ترجمه ابن الجوزي گفته و تميز
شمس الدين ابو الطغرلوس بن قز علي سبط ابو الفرج ذكر و در عطا شهر خفي
مهرب باجاه بود نزدیک ملک و اکابر و رواج سخن و دست کتابي در تفسير و کتابي
در تاريخ تصنيف کرد و نام تاريخ مرآة الزمان و دست معتكف گوید من آنرا بخط او
در چهل مجلد دیدم مولد او سنه اربعين و ثمانين و خمسماية و وفات او شب سه شنبه

اجتهد في نقل سطور على حيدر علي
و توثيق الكلام بن خلكان و
و بات تحقيق و تحقيق

که در این اصل و فایات الاعیان

رايحه سبط ابن الجوزي
ترجمه و فایات الاعیان

در چهارم از وجوه اثبات حديث نوادر
و ابطال ادعای اجماع بروفت آن

توثيق سبط ابن الجوزي بساكنه
حديث نوادر و تصديقات آن

رايحه سبط ابن الجوزي

يست و يك ماه فني كجه سنة اربع و خمسين و ستمائة اما مع و ثنائي قطب الدين
موسى بن محمد بن ابى الحسين البونيني البعلبي سبط ابن الجوزي را پس در ذيل مرآة الزمان
كه ذهبي بن محمد مختص حكم با جادات آن نوادر ترجمه يوسف بن قز علي گفته و كان
القبول التام عند الخاضع و الغافر من ابناء الدنيا و ابناء الآخرة
و نيق قطب الدين بونيني كتاب مرآة الزمان سبط ابن الجوزي را بعد عظيم و اطري
فخيم كه ثبتت افضليت ان از جميع تواريخ ثبتت يا و نوادر و چنانچه در ذيل مرآة الزمان
بعد ذكر تواريخ گفته و ايت اجمعها مقصدا و اعاد بها مورد و احصاها
بيانها و احصاها راية و آة الزمان و قطب الدين بونيني از اعظم مشايير واجله
آمد و اكابر و سادات حائرين خاندان حضرت ذهبي بن محمد مختص گفته موسى بن محمد
بن ابى الحسين الامام المورخ قطب الدين بن الشيخ الفقيه سمع من ابيه
و بد مشق من ابن عبد الله كثر و شيخ الشيخ و مقصر من ابن صادم
و المختصر و آة الزمان و ذيل عليه فاجاد و كثر الكثير بعلبك و ولد سنة
اربعين و ستمائة و توفي في شوال سنة و كان رئيسا محترما و عابد
بن سعد الباضعي مرآة ايجان در سنة ست و عشرين و سبعمائة گفته و مات بعلبك
شيخها الصمد الكبير قطب الدين موسى بن الفقيه الشيخ محمد البونيني
صاحب التاريخ سمع و اخبر من جماعة در كشف الظنون بعد ذكر مرآة الزمان
گفته و اختصوه قطب الدين موسى بن محمد البعلبي كالمورخ المتوفى سنة
ست و عشرين و سبعمائة و ذكره في اربع مجلدات أول خبر الحمد لله
مصر فالد هو المرآة قال ايت ان اجمع التواريخ مقصدا و اعاد بها

سبط ابن الجوزي ان ذيل مرآة الزمان
قطب الدين بونيني بعلبك

مع مرآة الزمان سبط ابن الجوزي
ان ذيل آن

رايحه سبط ابن الجوزي
مع توثيق آن

مع توثيق آن و مرآة ايجان

در ذيل مرآة الزمان بن محمد بن محمد بن محمد

مورد امرأة الزمان فشرعت في اختصاره فوجدته قد انقطع الى سنة
اربع وخمسين سنة وهي التي توفي المصنف في ثنائها فاثرت ان ذكره
بما يتصل به الى حيث يقدره الله تعالى من الزمان ولعل بعض من
يقف عليه ينتقد لاطالة في بعض الاماكن والاختصار في بعضها
وانما جمعته لنفسه اذ كرمه اتصل بعلمه وسمعته من افواه الرجال
وفقلته من خطوط الفضلاء اما مدح وثنائي بوالفدا اسماعيل بن علي
سبط ابن الجوزي رايس مختصر في اخبار البشر عمر بن مظفر المعروف بابن الوردي
فليس كما سميته بتمتة المختصر بوصف ان كفته وبعد فيقول الفقير المعترف
بالقصير عمر بن مظفر بن عمر بن محمد بن ابي الفوارس الوردي المعترف
بالشافعي الخ الله مسعاها واصح له امر اخرته وودنيها اني رأيت
المختصر في اخبار البشر تاليف مولانا السلطان الملك الموفق صاحب
حجاة قدس الله سره واكرم مثواه من الكتب التي لا يقع مثله ولا يبع
جهلها فانه اختاره من التواريخ التي لا تجمع الا للملوك ونظمه
في سلوك الحسن السلوك فاجعله كالعروس التي حسنها المغرب
جمالها الكامل وثغرها العقد ضربتها الدال المنقطعة وخيالها
لدنة الاحلام ولفظها المنتظم وخذها ابن ابي الدهم ومحبتيها تجارب
الاهم وحسادها بنوا اسرائيل ونظرها مفرج الكرب دلائلها وفيات
الاعيان وصلها الاغاني وقومها مروج الذهب عطرها من البخور ذكراها
مجاود في المشرق اصفها في المغرب القير وان خطاحتها البيان

مناخ سبط ابن الجوزي

مناخ سبط ابن الجوزي
سبط ابن الجوزي ذكره في
التمتة ابن الوردي

وجمها امرأة الزمان تبه رحمه الله تعالى ترتيبا رفع به اسمعيل القواعد
من البيت الاثني عشر وشيد وخمته كنوزا وهل عجز عن الكنوز من هو
ملك مؤيد وصطف بن عبد الله ططيطي كشف الظنون في ذكر ابن بن بن بن
المختصر في اخبار البشر في مجلدين للملك المؤيد اسمعيل بن علي الكوفي
المعروف بصاحب حجة المتوفى سنة اثنتين وثلاثين وسبعمائة وله
الحمد لله الذي حكم على الاعمار بالاجال ثم اورد فيه اشياء من التواريخ
القديمة والاسلامية ليكون تذكرة ومغنية عن مراجعة
الكتب المطولة واختصاره من الكامل غيرة من نحو عشر مجلدات
ودرب التواريخ القديمة على مقدمة وخمسة فصول التواريخ
الاسلامية على السنين حسب التاليف الكامل الحمد ورسنه اربع وخمسين
وسمائه كفته وفيها توفي الشيخ شمس الدين يوسف سبط جمال الدين
بن الجوزي كان من الموقظا الفضلاء ألف تاريخا جامعاً سماه مؤاة
الزمان انتهى ما في مختصر ابي الفدا وعلامه بوالفدا ما في التواريخ فضل وحلا
وحامو في اقسام شرف وسنا وازمشابه اساطين كبروا عاظم سدا طير نيكيت
عمر بن مظفر المعروف بابن الوردي ورتبة المختصر في اخبار البشر سنة اثنتين
وثلاثين وسبعمائة كفته ومات السلطان الملك المؤيد اسمعيل بن الملك
الافضل على صاحب حجة وله تصانيف حسنة مشيورة منها ما
هذا الكتاب نظم الحاوي شرحه شيخنا قاضي القضاة شرف الدين
بن المبارك في شرحا حسانا وله كتاب تقويم البلدان في حوسن في بابها

مناخ سبط ابن الجوزي

مناخ سبط ابن الجوزي
سبط ابن الجوزي ذكره في
التمتة ابن الوردي

مناخ سبط ابن الجوزي
سبط ابن الجوزي ذكره في
التمتة ابن الوردي

مناخ سبط ابن الجوزي
سبط ابن الجوزي ذكره في
التمتة ابن الوردي

توثيق سبط ابن الجوزي جال
حدث نور وروى تصديق
سوط ابن الجوزي

وجه چهارم از وجه اثبات حديث نو
والبطال ادعاهي اجماع بروضع ان

تسلط شجاعة في اول سنة عشرين بعد نيابتي بارجحه الله تعالى وكان سخيا
محبيا للعلم والعلماء مفتنا يعرف علومنا ولقد ايت جماعة من ذوي
الفضل يزعمون انه ليس في الملوك بعد المامون افضل منه حمد الله
ومحمد بن محمد المعروف بابن الشحنة الحلبي رر ورض المناظر كفته سنة اثنين وثلاثين
وسبعائة توفي السلطان الملك الموتيد اسمعيل بن الملك الافضل
عليه السلام المظفر محمود بن المنصور محمد بن السلطان المظفر عمر بن شاهنشاه
بن ابوبن شلوكي من اعيان الامراء قائما بامر السلطنة في محافلها حضر
فتح المرتب في خدمة الملك المنصور قلاوون سنة اربع وثمانين
وسمائه وفتح قلعة الروم في خدمة الملك الاشرف خليل بن
قلاوون وفتح طرابلس وفتح عكا ثم صار نائب الحاكم في سلطانه كما
حكيمناه وكان عالما بديال البدا طول في الرياضية والهندسة
والهيئة واخذ ذلك عن الشيخ اثير الدين الكهري وامتنحه
الشعراء من البلاد ووفد اعليه واجرى عليهم الجوائز وان قال
بعد كرنيد من شعراء والشيخ جمال الدين ابى بكر محمد بن محمد بن تبا
المصري كتب مفردة في مدائحه مني ما يغضب الهدية في المدائح
الموتدية لم ينظم بعد في طبقته وللسلطان عماد الدين رحمه الله
تعالى عدة مؤلفات في انواع العلوم واشعار رائقة فمن مؤلفاته
نظم الحاوي الصغير وشرحها قاض القضاة شرف الدين ابوالقاسم
عبدالله بن البارني وسمىها كتاب نوادر العلم في مجلدين منها كتاب الكفاي

سوط ابن الجوزي

وجه چهارم از وجه اثبات حديث نو
والبطال ادعاهي اجماع بروضع ان

توثيق سبط ابن الجوزي جال
حدث نور وروى تصديق

في مجلدين وكتاب تقويم البلدان وكتاب المعوازين وكتاب المناهج المستمرا
بالمختصر اخبار البشر وغيرها وصلاح الدين محمد بن شاذلي بن احمد الخازن
در كتاب فوات الوفيات ذكره في تاريخ ابن خلكان ست كفته الملك الموتيد
اسمعيل بن علي الامام الفاضل العالم السلطان الملك الموتيد
عماد الدين ابوالفضل بن الفضل بن المظفر بن المنصور صاحب كفاي
وليد ذكر سلطنت او كفته كان الامير سيف الدين تكملة الله تعالى
يكتب له يقبل الارض بالمقام العالي الشريف المولوي السلطان الملك
الموتيد العماد في العنوان صاحب كفاي ويكتب له السلطان اخو
محمد بن قلاوون اعز الله انصاره المقام الشريف العالي السلطان الملك
للموتيد العماد بلامولوي وكان الملك الموتيد فيه مكارم وفضيلة
تامة من فقه وطب وحكمة وغير ذلك واجود ما كان يعرفه علم
الهيئة لانا تقنه وان كان قد شارك في سائر العلوم مشاركة
جيدة وكان محبا لاهل العلم مقرا لهم وتقى الذين ابكر بن احمد اسدي
در طبقات شافيه كفته اسمعيل بن علي بن محمود بن نجم بن شاهنشاه
بن ابوبن شاذلي لعلم العلامة المفتي المصنف السلطان
الموتيد عماد الدين ابوالفضل بن الملك الافضل نور الدين بن الملك
المظفر تقي الدين بن الملك المنصور ناصر الدين بن المظفر تقي الدين
الاكوي في مولده في جمادى الاولى سنة اثنين وسبعين بتقديم السين
وسمائه كما ذكره في تاريخي واشتغل في العلوم وتفنن فيها

سوط ابن الجوزي

حدث نور وروى تصديق

سوط ابن الجوزي

سوط ابن الجوزي

مراجع الجواهر
سبط ابن الجوزي

توثيق سبط ابن الجوزي
حديث نور وردت فيه

وغيره من اجزاء الثبات حديث نور
وابطال ادعائهم بوضع

وصنف التصانيف المشهورة منها التاريخ في ثلاث مجلدات والعروة
والاحطال والكلام على البلدان في مجلد له نظم الحاوي الصغير
وكتاب الناس مجلدات كثيرة وولي مملكة حاة في سنة عشر
وتخرج مع السلطان سنة تسع عشرة فلما عاد خلع عليه ومشى كبا
العلماء في خدمته ولقبه بالمويد كان بالقبلة لا بالصالح ورجع
يخطب له على منابر حاة واعمالها واستمر على ذلك الى ان توفي وكان
الناصر يكرمه ويحترمه ويعظمه وله شعر حسن وكان جوادا ممددا
امتدحه غير واحد قال ابن كثير له فضائل كثيرة في علوم معتد
من الفقه والهيئة والطب غير ذلك وله مصنفات عديدة وكان
يحب العلماء ويقصد به لفنون كثيرة وكان من فضلاء بني ارب
الاعيان منهم وذكر له الاسنوي في طبقاته ترجمة عظيمة وكان جامعا
لاشتات العلوم اعجوبة من اعاجيب الدنيا ماها في الفقه
وال تفسير والاحكام والنحو وعلوم الميقات والفلسفة والمنطق والطب
والعروض والتاريخ وغير ذلك من العلوم شاعرا ما هو اكرم الى الغاية
صنف في كل علم تصنيفا حسنا توفي في سنة ثنتين ثنتين وسبع مائة
بن علي المعروف بحجر العقلاء له مجلدات في مدائح بابه او ارضه من سخاوي و
طبقات العلماء ونظم العقيان من المجاز في سيرة واضعها غيرت وورثه كانه في قبل
بن محمود بن محمد بن عمر بن شاهنشاه بن ارب الملك المويد عماد الدين
ابن الفضل بن المظفر بن المنصور قتيبي الدين الايوبي السلطان عماد الدين

تاريخ الجواهر
سبط ابن الجوزي

وغيره من اجزاء الثبات حديث نور
وابطال ادعائهم بوضع

توثيق سبط ابن الجوزي
حديث نور وردت فيه

سبط ابن الجوزي

حاة ولد سنة بضع وسبعين وخمسمائة بالموثق بحلب سنة اثنتين و
ايريد مشق فخذ من الناصر لما كان بالكرك فبالغ فلما عاد الى السلطنة
وعاد بسلطنة حاة ثم سلطه بعد مدة يفعل فيها ما يشاء من
قطاع وغيره ولا يوم ولا نفع الا ان خرج من الشام ومصر عسكرافاته
خرج من مدينته وادكب في القاهرة بشعار المملكة وهي السلطنة
ومشى الناس في خدمته حتى راغون للنائب فخرج منه ورجع
كره الى الدين فجميع ما يحتاج اليه ولقبه لا الصالح ثم المويد اذن
ان يخطب له حاة واعمالها وقدم سنة ست عشرة فأنزل المكش
ولجريت عليه الرواتب وبالف السلطان في كرامه الى ان بناه وقدم
مرة اخرى فخرج مع السلطان سنة تسع عشرة فلما عاد عظم في
عبد السلطان لما رااه من ادابه وفضائله واركبه في البحر سنة
عشرين بعد العود من المنصورة بين القصرين بشعار السلطنة
وبين يديه مجلس السلاح دار بالسلاح واليدار الكبير بالدار
والغاشية والعصائب جميع دست السلطنة فخلع الى السلطان
وجلس على الميمنة ولقبه السلطان يومئذ المويد وكان جملة
ما وصل الى حل الدولة بسببه في هذا اليوم مائة وثلاثين رجلا
منها ثلاثة عشر اطلق توجه في سنة مع السلطان الى الصعيد
وكان يزور مصر كل سنة غالباً ومعه الهدايا والحق والاموال
جميع النواب ان يكتبوا له يقبل الارض وكان السلطان يكتب اليه

سبط ابن الجوزي

توثيق سبط ابن الجوزي بحال
حديث نور وروضعيف أن

وجده جرم از وجه اثبات حدیث نور
والبطل ادعای جامع بر وضع آن

مراجعات
مراجعات

وكان جوادا شجاعا عالما في عدة فنون نظم الحاوي في الفقه وصنف
تاريخه المشهور وتقويم الابدان ونظم الشعر والموشحات وفاق في
معرفة علم الهيئة واقتنى كتب نفيسة ولم يزل على ذلك الى ممات
في يوم رابعة ولم يكمل الستين دثاه ابن نباتة وغيره ومن شعره
ما انشدنا ابوالبشر الضائع اجازة انشدنا خليل بن ابيك انشدنا
جمال الدين بن نباتة انشدنا المقرئ محمود بن حماد انشدنا الملك المويد
لنفسه في وصف فرس احسن به طرفا فوث به القضاء ان مته
في مطلب محرم مثل الغزالة ما بكت ومشتري الابلت انوار في المغرب
قال لذهبي كان محبا للفضيلة واهلها له محاسن كثيرة وله تاريخ
علقت منه اشياء اتفه ولا اعرف في احد من الملوك من الملوك ما كان
نباتة والاشهاب محمود وغيرهما فيه الاسيف الدالة وقد صلب الق
غيرها من الملوك كثير لكن اجتمع لهذين من الكثرة والاجادة من
الفحول ما لم يتفق لغيرهما ولما بلغ السلطان موته اسفط عليه
وحزن عليه وقره ولده الافضل محمدا في مكان ابيه وكان المويد
كرما فاضلا عارفا بالفقه والطب والفلسفة وله يد طول في
الهيئة ومشاركة في عدة علوم وكان يحب اهل العلم ويقربهم
ويؤويهم اليه وانقطع اليه الامين الاخرى عبد الرحمن بن عمر
فاجر لي له ما يكفيه وكان لابن نباتة عليه راتب في كل سنة
يصل اليه سوى ما تحفه به اذا قدم عليه وكان المناجي يكتب

الملك

وجده جرم از وجه اثبات حدیث نور
والبطل ادعای جامع بر وضع آن

توثيق سبط ابن الجوزي بحال
حديث نور وروضعيف أن

مراجعات
مراجعات

اليه اخوه محمد بن قلاوون عن الله انصارا للمقام الشريف على السلطان
الملك المويد في العبادتي كان تنكروا اليه يقبل الارض بالمقام الشريف
العالى المولوى اما غير تنكروا كاتبه يقبل الارض ويخو قدم مرة
القاهرة ومعه ولده ففرض السلطان جمال الدين بن المغر بنيس
الاخبار بجلالته فحلى انه لازم به بكرة وعشيا فكان المويد يبحث
معه ويستحضر ذلك الموضع يقر معه الدوا وييا شطحه بيده
حتى كان ابن المغر بنيس يقول والله لو لا امر السلطان ما كان مته فانه
لا يحتاج الى شرع في الولد فافط المويد في احسان كابن المغر بنيس
اعطاه فرسا يكيوش في كثر عشرة آلاف واعتد اليه مع ذلك
ووعده انه اذا توجه الى حجة تكافيه وما مرض فرق كثير من كنه
ووقف بعض اولاد قف على جامع ابن طولون هو خان كامل خواتمه
بدمشق رحمه الله وجمال الدين يوسف بن تغرى بردى رنجوم زاهر ورسته
اشترى وتكثرت سبعة وتوفي الملك المويد عماد الدين ابوالفدا اسمعيل
صاحب حجة بن الملك الافضل على بن الملك المنصور محمد بن الملك
المظفر محمود بن الملك المنصور عمر بن شاحنشا بن ايوب الايوبي في
ثالث عشرى المحرم وتول حجة بعده ابنه الملك الافضل قد قدام
ذكر قد مة على الملك الناصر ولايته الحجة بعد وفاة لي المويد
هذا القم وكان مولد الملك المويد في جمادى الاولى سنة اثنتين
وسبعين ستائة وحفظ القرآن العزيز وعدة كتب في الفقه

مراجعات
مراجعات

مداد ابن الجوزي
سبط ابن الجوزي

توثيق سبط ابن الجوزي حال
حديث نور وردة تضعيف آن

وجه چهارم از وجود اثبات حدیث نور
و ابطال ادعای جامع بر وضع آن

والاصول العربية والتاريخ والادب والطب والتفسير والمباني والطق
والفلسفة مع الاعتقاد الصحيح كان جامعاً للفضائل وصار من جملة
امراء دمشق الى ان خدام الملك الناصر محمد عند خروجه من الكرك
في سلطنته الثالثة فلما تروى النعم عليه بسلطنة حاة بعد الامير
استدركه حتى قد تقدم ذلك كله في صدر ترجمة الملك الناصر جعله حاة
حاة و سلطانه اوقدم على الملك الناصر القاهرة خيرة و حج معه و حظ
عنده الى الغاية حتى ان الملك الناصر ربه الى نواب البلاد الثمانية بان
يكتبوا يقبل الارض فصار تنكر مع جلالة قدره يكتبه يقبل الارض
بالمقام الشريف العالي المولوي لسلطان العادي الملك المويدي صاحب
حاة ويكتب السلطان الملك الناصر واخوه محمد بن قلاوون اعز الله
افكار المقام الشريف العالي السلطان المويدي العادي بلامولوي
وكان الملك المويدي مع هذه الفضائل عاقلاً متواضعاً جواداً وكان
لشعره به سوق نافي وهو مدح الشيخ جمال الدين بن نباته مدح
بعض القصائد شعره بعد موته الخ اما مدح وشاي بن الدين ايجنس
عمر بن مظفر المعري الحلبي الشهير بابن الوردى سبط ابن الجوزي رايس بن محمد
که خوان ابن الوردی در اول آن بعد ذکر مختصر فی اخبار البشر یوسف بن کفنه
فاختصرته في نحو ثلثيه اختصاراً زاده حنا و كل بوجازة اللفظ
و كمال المعنى اقصت به اعرا به وذلك صعباً و ثمغة اعياناً و كلت
حلت به جواهر و كلت رخصته بازاهر و اودعته شيا من نظمي و نثری

مداد ابن الجوزي
سبط ابن الجوزي

توثيق سبط ابن الجوزي حال
حديث نور وردة تضعيف آن

مداد ابن الجوزي
سبط ابن الجوزي

و رجوت دعوة صلحة عند كرمي حذفت منه ما حل فيه اسلم و قلت
في قول ما زدت قلت في آخره والله اعلم ما حل مصطفى بن عبد الله علي و
كشف الظنون بعد ذكر مختصر في اخبار البشر و ذكر ان بابن نج نموده و اختصار
الشيخ الامام زين الدين عمر بن مظفر المعري و بابن الوردى الشافعي قال
رايت المختصر في اخبار البشر من الكتب التي لا يقع مثلها ولا يبع الاثنا
جمالها فانه اختاره من المتوارخ التي لا تتحقق الا للملوك فاخترته
في نحو ثلثيه اختصاراً زاده حسناً و الحقته اعياناً و حذفت منه
ما حل فيه اسلم و قلت في قول ما زدت قلت في آخره والله سبحانه تعال
اعلم خيله من حيث وقف المصنف الى آخره سنة تسع وعشرين
و ستمائة و رواق سنة ست و خمسين سنة كفته و في باق في الشيخ شافعي
يوسف سبط جمال الدين الجوزي عظم فاضله له راة الزمان تاريخ
جامع قلت له تذكر الخواص من الاممة فذكر مناقب الاممة والله
اعلم انتم ما في تقية المختصر و ابن الوردى زكا و اردوين راجع فضل
و القلان و اجله و افدري شاعر نقد و تحقيق و عرفان است ابن حجر عسقلاني و رور
في اعيان المائة الثامنة كفته عمر بن مظفر بن عمر بن محمد بن ابوالفوارس
المعري بن الدين بن الوردى الفقيه الشافعي الشاعر المشي بونشاً
بجلت تفقه بمحافق الاخوان اخذ عن القاضي شرف الدين البارز
بجاة و عن الفخر خطيب خبر بن حبيب نظم الهجة الوردية في حصة
الاف بيت و ثلث و ستين بيتاً اله و تقي الدين ابوبكر بن احمد بن شيبه

و كفته في حق ابن الوردى رايد
كشف الظنون

صدقة ٢٠٠ و ٢٠٠

مداد ابن الجوزي
سبط ابن الجوزي

مداد ابن الجوزي
سبط ابن الجوزي

توثيق سبط ابن الجوزي قال
حديث نور ورواه ضعيف أن

ووجه جهار من وجود اثبات حديثه
وابطل ادعاهي اجماع بروضع أن

وطبقات شافعية عن المظفر بن عمر بن محمد بن أبي الفوارس بن علي الكاهن
العلامة الأديب المورخ زين الدين أبو حفص المعري الحلبي الشيباني
الوردى فقيه حلب مؤرخها وأديبها تفقه على الشيخ شرف الدين البازي
مصنفات جليلة نظما ونثرا من تلك العجوة نظم حاوي لصغوه مقد
في التحو اخصر في الملحمة سماها النخبة وشرحها وله تاريخ حسن مفيد
وارجوزة في تعبير المناجات وديوان شعر لطيف مقامات مستظفة
وناب في الحكم في حلب في شيبته عن الشيخ شمس الدين بن النقيب شعر على
نفسه خلفا لأبي الفضل ثم رآه وكان ملازما للاشغال التصنيف شاع
ذكره واشتهر بالفضل اسمه ذكره الصلاح الصفدي في تاريخه
ترجمة طويلة وقال أحد فضلاء العصر وفتهاؤه وأدبائه وشعره
تفنن في العلوم واجاد في منظومة ومنظومه شعرة اسحر من عيون القيد
واكب من الوجع التوريد قال السبك في الطبقات الكبرى وشعره
اعلام السكر للذكر وأعلامه من الجوهرة في حلب شهيدا في آخر سنة
سبع وأربعين سبعمائة أمارح وثناي محمد بن أحمد زبيبي كسبافه صا
صواقع من طبع البديع الإمام أبي حديد ست سبط ابن الجوزي أبي
كتاب العبر في خبر من خبره وقائع سنة أربع وخمسين ألفه ابن الجوزي علامة
الواعظ المورخ شمس الدين أبو المظفر يوسف بن قزويني الذكر في بغداد
العون الصديقي الخفيف سبط الشيخ جمال الدين أبي الفرج بن الجوزي له
جله منه ومن ابن كليج جماعة وقد ورد دمشق سنة بضع ستائة

هذا هو سبط ابن الجوزي
صاحب الطبقات

في

ص ٤٨
سبط ابن الجوزي

فقه

ووجه جهار من وجود اثبات حديثه
وابطل ادعاهي اجماع بروضع أن

توثيق سبط ابن الجوزي قال
حديث نور ورواه ضعيف أن

فوعظ بها وحصل له القبول العظيم للطف شأنا له وعذبة وعظه
وله تفسير في تسعة وعشرين مجلد وشرح الجامع الكبير وجمع
مجلدا في مناقب ابن حنيفة ودرس واقفة وكان في شيبته حنبليا
توفي في الحادي والعشرين من ذي الحجة وكان فاضلا حجة عند الملوك
ويقال لكل الصنف جوف الفرائض مدح وثنا وصفه اطرا في أبي باب السكاك
وبت وروقع توبعات ارباب كاريه ومراة موجبات تسلي لاروا وب
كمال الطينان شفاو برأي ازاجه دار وسواس انفع ونفع دوا وادب الموفن
سلوك سبيل السوا والمنقذ من الاقتحام مجايل الردي الايضاح سب
الروي امارح وثناي عبد الله بن اسعد يافعي سبط ابن الجوزي أبي
درمارة الجنان كفته العلامة الواعظ المورخ شمس الدين أبو المظفر
يوسف التركي ثم البغدادي المعري في باب ابن الجوزي سبط يافعي
جمال الدين أبي الفرج بن الجوزي سمعه جلده منه ومن جماعة
وقد ورد دمشق سنة بضع ستائة فوعظ بها وحصل له القبول
العظيم للطف شأنا له وعذبة وعظه وله تفسير في تسعة وعشرين
مجلدا وشرح الجامع الكبير وجمع مجلدا في مناقب ابن حنيفة ودرس
واقفة وكان في شيبته حنبليا ولحقه من افر الحجة عند الملوك
ونيز يافعي درمارة الجنان روقائع سنة ست وتسعين وخمسة بعد ذكر
ابن الجوزي كفته وكان سبطه شمس الدين أبو المظفر يوسف الواعظ
الشهور له صيت وسهعة في مجالس وعظه وقبول عند الملوك

هذا هو سبط ابن الجوزي

سبط ابن الجوزي

سبط ابن الجوزي

وغيرهم وصفت رجا كبريا قال ابن خلكان بآيته بخطه في اربعين
مجلدا استاه مرآة الزمان في تاريخ الاعيان امامه وثنائ مجلد
ابو طاهر محمد بن يعقوب فيروز آبادي شيرازي صاحب قاموس سبط ابن الجوزي
يسر في تحفة جوهر فضيلة مصطفى بن عبد الله بن طينين في ذكر ان كشف الظنون
بعد ذكر طبقات الخفية شيخ عبد القادر قرشي باين نوح نموده وفي هاش
نظم الجمان بخط بعض العلماء ان الشيخ محمد الدين اختصر طبقات الخط
عبد القادر فهو مختصر لا مبدع لكنه زاد عليه قليلا وهذا الرجل
يعرف بفتح القاف لم يرد على ذلك الا قليلا انتهى على ما نقل عنه على القدر
ببر سبط ابن الجوزي كلفته كان والده ملوكا للوزير عون الدين بن هبيرة بن دولة
الولد فاعتقه وخطبه ابنة الشيخ جمال الدين فلم يمكته الا اجابه
قوله يوسف المذكور فاشغله جلة وفقهه وطاع اوجد زمانه
في الوعظ ترق له القلوب تدرج بجماع كلامه العيون فاق به
من عاصره وكثيرا من تقدمه وكانت مجالسه رحمة القلوب لا جفا
يحضرها الصالحاء والعلماء والامراء والوزراء ولا يخلو مجلس من مجالس
من جماعة يتوبون وكثير من مجالسه يسلم أهل الدعة وكان للثقة
يسيتون في مسجد مشق من ايلة يعظم من خداه يلتصقون بالوضوح
الجلوس فكان جنبل المذهب فلما نكر اجتماعه بالملك الاعظم اجتمع
اليه ونقله الى مذهب ابي حنيفة وكان الملك الاعظم شديد التمسك
في المذهب امامه وثنائ شمس الدين محمد بن علي بن احمد الداود المالكي

مجلس سبط ابن الجوزي

ص ٨٠
جزء الثاني من جامع

مجلس سبط ابن الجوزي
في تاريخ الخلفاء
فيروز آبادي

لميز سبط ابن الجوزي امير طبقات المفسرين كفته يوسف بن قزعة
الواعظ الموضح شمس الدين ابو المظفر سبط الكاف ابن الجوزي روى
عن جلة وطائفة والف كتاب مرآة الزمان له تفسير القرآن العظيم
في سبعة وعشرين مجلدا وشرح الجامع الكبير وكان في شببته
حنبلية ثم صار حنفليا وكان بارعا في الوعظ وله القبول التام عند
الحاضرين العاصرين ابناء الدنيا وابناء الآخرة مات بد مشق سنة
اربع وخمسين ستائة امامه وثنائ محمود بن سليمان الكفوي سبط
ابن الجوزي امير در كتاب اعلام الاخير كفته يوسف بن قزعة بن علي بن علي
البغدادى سبط الكاف ابن الفرج بن الجوزي الحنبلي صاحب مرآة الزمان
في التاريخ ذكره الحافظ شمس الدين في معجم شيوخه كان والده
من موالى الوزير عون الدين بن هبيرة ويقال في والده قزعة بن محمد
القاف بالقاف اصح ولد في سنة احدى ثمانين وخمسمائة ببغداد
وتفقه وبرع وسمع من جلة كرامه وكان حنبليا فحنبل في صغر
لترية جلة ثم دخل الى الموصل ثم حل الى مشق وهو ابن
وعشرين سنة وسمع بما وتفقه على جمال الدين الحصري في قول
حنفيا بلغة ان قزعة بن عبد الله كان على مذهب الحنفية
وكان اماما عالما فقيها واعظا جليلا نبيها يلتقط الدر من كل ميتة
الجوهر من حكمه يصلح المذهب القاصر عند ما يلفظ ويتوالتق
العاصر حينما يعظم يصدع القلب خطابه ويجمع العظام النخرة

مجلس سبط ابن الجوزي

مجلس سبط ابن الجوزي
في تاريخ الخلفاء
فيروز آبادي

وجه چهارم از وجه اثبات حدیث نور
و ابطال ادعای جامع بر وضع آن

توثیق سبط ابن الجوزی
حدیث نور و تفسیر آن

در کتاب سبط ابن الجوزی

بجانبه و استمع له التفرقة لنقل والكاف المحرر صديق كان
طلق الوجه المشرع من المجاسة ملحق المحاوره بحكايات الحنة
وبدشلا لا شعاع الملية وكان فارسا في البحث عديم النظر مفرط الك
لذا سلك طريقا ينقل فيها الاكلا ويخرج اوجها وكان من حداء الدهر
لوفر فضله جودة فهمته وغرارة علمه وحده ذكائه وفطنته
وله مشاركة في العلوم ومعرفة بالتواريخ وكان من محاسن
وتاريخ الايام وله القبول للتاء عند العلماء والامراء والخاص والعامة
وله تصانيف معتبرة مشهورة منها شرح الجامع الكبير كتابا اثيرا
لانتصاف تفسير القرآن العظيم ومنتقى السؤل في سيرة الرسول صلى الله عليه
في حاديت المختصر والجامع وله كتاب التاريخ في السيرة من آة الزمان
سنة الثلثة الحاد في العشرين من خي الحجة سنة اربع وخمسين سقاة
بجبل قاسيون صلى الله عليه وسلم الملك الناصر صلاح الدين يوسف
بن محمد بن الملك الطاهر غازي بن يوسف بن ايوب فقه حليته
واخذ العلوم عنه ابنة عبد العزيز بن يوسف بن قزحلي فدا
بعد مكانه بالمدسة المعروفة التي تعرف بالميدان الكبير
في شوال سنة ست وستين سقاة ودفن عند بابيه بجبل
قاسيون في ايام ح و ثنائي الزمي سبط ابن الجوزي بن يوسف بن قزحلي
ابو المظفر يوسف بن قزحلي الواعظ المشهور حفي المذنب له حيت
وسعة في مجالس عظه وقبول عند الملوك وغيرهم في عن جدي

در کتاب سبط ابن الجوزی
در بیان علوم و فضائل

توثیق سبط ابن الجوزی
حدیث نور و تفسیر آن

وجه چهارم از وجه اثبات حدیث نور
و ابطال ادعای جامع بر وضع آن

در کتاب سبط ابن الجوزی

وسمع ابا الفرج بن کلب ابن طبرزد سمع بالموصل و دمشق و حدیثا
وبصره وله كتابا اثيرا لانتصاف ومنتقى السؤل في سيرة الرسول صلى الله عليه
في حاديت المختصر والجامع و تفسير القرآن العزيز و صنف تاريخا
كثيرا قال ابن خلكان بآيته بخطه في اربعين مجلد سقاه من آة الزمان
قلت اناداية في ثمان مجلدات ضخام وخط دقيق وتوفي في الحاد
والعشرين من خي الحجة سنة اربع وخمسين سقاة بدمشق و
مولد في سنة احدى وثمانين خمسمائة ببغداد وكان يقول خبر
احي ان مولدي سنة اثنتي ثمانين ايام ح و ثنائي علي بن سلطان
محمد القاري سبط ابن الجوزي راس و را شمار جدي في اسما الحفيدة راول ان
الحمد لله رب الارض والسماء ذي الفضل والطول والنعاء رفيع الدرجات
في الصفات والاسماء و رافع مراتب العلماء من الانبياء والاولياء والفقهاء
والشهداء والصلوة والسلام على سيد الانبياء وسند الاصفياء
وعلى آله وصحبه فجوم الاحياء وعلى اتباعهم بحسن الاقتداء
في الملة الحفيدة الشفاء اما بعد فيقول الواقف بكرم ربه البلاء
عليه بن سلطان محمد القاري في ما وقفه الله سبحانه بلفظ الحق
وتوفيقه الوق على كتابة مسند الانا شرح مسند الامام احببت
ان اذكر بعض مناقبه واشهر نبذة من مراتبه تنبئ الجاهلين
بمقامه والفاخين عن جاني مرامه واذيله بذكر احواله العظيم
شاهيد من طبقات الحفيدة وما لهم من اللطائف الحفيدة والموافق

ص

توثيق سبط ابن الجوزي بحال
حديث نور روتقعيه ان

٨٢

وجوه جهاد از وجود اثبات حد نور
وانبطل الودعي ايجاع بر وضع ان

وجوه جهاد از وجود اثبات حد نور
وانبطل الودعي ايجاع بر وضع ان

٨٥

توثيق سبط ابن الجوزي بحال
حديث نور روتقعيه ان

من سبط ابن الجوزي

من سبط ابن الجوزي

من سبط ابن الجوزي بحال
حديث نور روتقعيه ان

الجلية والمعادفة السنية رجاء ان اتخلق بفوائد اخلاقهم وانورق
من موائلهم فمعدن كرا الصالحين نزل الرحمة وبركاتهم فصل
النعمة ونزول النعمة كفته يوسف بن قز علي البغدادى سبط الحافظ
ابن الفراج بن الجوزي وي عن جدته ببغداد تفقه على الشيخ محمد بن
واعطى القبول بين الملوك والامراء والاشايخ والعلماء والوعظ وغير
ذكر في مرآة الزمان له ان الشيخ موفى الدين بن قدامة الحنبلي
حضر مجلس عظه وله تصانيف منها شرح الجامع الكبير والخطبة
الانصاف له كتاب فخر في مناقب ابن حنيفة مات سنة اربع وخمسين
وسقاة الى ان قال بعد ما يحيى نقله قد ذكر محمد الدين الشيرازي
في طبقاته ان والده كان محمداً الوزير عون الدين بن هبة بن بركة
الولد فاعتقه وخطبه ابنة الشيخ جمال الدين فلم يملكه الا اجابت
فزوجها منه فاولدها يوسف لمذكور فاشغله جدته وصيغته اسمع
وطلع اوحد من مائة في الوعظ وحسن الادب بق له القلوب نذرت
سماع كلامه العيون فاق فيه من حاصره وكثيرا من تقدمه
كانت مجالسه نزهة القلوب والابصار يحضرها الصالحاء والعلماء
والملوك والامراء والوزراء ولا يخلو مجلسه من جماعة يتوبون الى الله
تعالى في كثير من مجالسه يحضر من يعلم من اهل الدمامة فانتفع
بمجالسه خلق كثير وكان الناس يبيتون في مسجد دمشق ليلته
يعظم من غدا ياتوا بقون الى مواضع الجلوس كان يجري فيه من الف

والف

والوراق الغريبة المبهجة المستحسنة ما لم يتفق في مجالس من سواها
من معاصره هذا مع الحرمة الوافرة والوجاهة النائمة وكانت
حنبل المذنب فلما تكرر اجتماعه بالملك المعظم عيسى اجنته
اليه ونقله الى مدينه بن حنيفة وكان الملك المعظم شديداً في النكاح
في المذنب انتفى من شره عليك اعتادى يا مفرج كرتي ويا مفرج
في وحدك عند شدي ويا من نقضت العهد بيني وبينه مراراً فلو ظم
عليه فضيحة اغثنى فاني قد عصيتك جاهلاً اغثنى فقد طالت
بذني بليتي فلوان لي عينا تخط بدعوة لغثت على نفسي طالت
نياحتي ولكن دوني اختفتني جراحاء فقلت دعوني من شقائي فموت
فاجبت ما سألني من قبل فيا سوء حال من بلائ وغفلة
اما مروح وثنائي ميرزا محمد بن معتد خان البخشى سبط ابن الجوزي ليس مر
مفتاح النجاشي مناقب الابرار ذكر حديث روتقعيه قال العلامة توفيق
بن قز علي سبط ابن الجوزي في الباب حكاية عجيبة حدثني بها جماعة
من مشايخنا بالعراق الكمر شاهر ابا منصور المظفر بن احمد شيرازي
الواعظ ذكر بعد العصر هذا الحديث وفقهه بالفاظه ذكر فضائل
اهل البيت رضي الله عنهم فخطبت مخاطبة الشمس حتى طلع الناس
انما قد غابت فقام على المنبر واوحى الى الشمس انشد لا تغربين يا شمس
حتى يلقيني مدح كمال المصطفى والنجباء واشتق عنا ذلك ان اردت بناء فتم
ايسيت اذ كان الووق ولا جله ان كان للمولى قوفك فليكن هذا الووق

من سبط ابن الجوزي بحال
حديث نور روتقعيه ان

توثیق سبط ابن الجوزی
حدیث نور و نور و تفسیر

وجه چهارم از وجوه اثبات حدیث نور
و ابطال ادعای جامع بر وضع آن

الحیلة لرحمة قالوا فلنهاب السحاب عن الشمس طلعت و محجب فلما ذكره صعد
و ذهبی حیات خود که اکابر ائمه و اساطین غریبش را در مشرق طعن قدح و جرح می
در حق سبط ابن الجوزی هم زیاده را می خوانند نهاده لکن علامه کفوی علی قاری
و مصطفی بن عبد القدر طینی که بنی در رد و ابطال آن سماعی جمعی نقل کرده
رسانیده اند چنانچه کفوی در کتاب اعلام الاخبار بعد عبارت سابقه
قال الشيخ صلاح الدين الصفدي بعد ان اثبت على الروايات المرفوعة
فوعلى وهو صاحب مرآة الزمان و انما من حسنة على هذه التسمية
فانها لا ثقة بالتاريخ كان الناظر في التاريخ يعين من ذكر فيه في
مرآة الا ان المرأة فيه صدق و المجازفة منه ح في اماكن معروفة
انتهى و قال للذهبي في كتابه المسمى بالميزان ان يوسف بن علي
الف مرآة الزمان فتراه ياتي بمناكير الحكايات و ما اظنه بثقة
بل يحيط بمجاز في تخراته يترقب و قال في وضع آخر كاجنب
و تمول حقيقا للدنيا و اعلم ان صاحب مرآة الزمان قد كان لافلا
عن تقدمه في التاريخ و وظيفته الرواية و العهد على الراوى
و نسبت الى المجازفة جو ر عليه فان غالب التاريخ لا يشترط فيه
الا سائلا للثقة لا غبار عليها على ان صلاح الدين الصفدي في تاريخه
الحافظ شمس الدين الذهبي من بعد ما نطقوا على تاريخه و نقلوا
من مرآة الزمان شيئا كثيرا فان لم يكن ثقة ففهم لبسوا بشقات
از عبارات ظاهر است که نسبت مجازفت سبط ابن الجوزی بمرتبه

در توثیق سبط ابن الجوزی

در کفوی علی قاری سبط ابن الجوزی

توثیق سبط ابن الجوزی
حدیث نور و نور و تفسیر

وجه چهارم از وجوه اثبات حدیث نور
و ابطال ادعای جامع بر وضع آن

و نیز صلاح الدين الصفدي ذهبی کسانیکه بعد ایشان اند تفضل کرده اند
تاریخ او و نقل نموده اند از مرآة الزمان شی کثیر را پس اگر سبط ابن الجوزی ثقة
نباشد صفدي در بعضی امثال شان هم ثقات نباشند پس کمال وضع و تخریب
تحقیق گردید که بقدر سبط ابن الجوزی قیامت عظمی بر سر حضرت سید عالم
سیکرو یعنی قدح و جرح و عدم و تخریب صفدي ذهبی دیگر اکابر علماء که ناقل
از سبط ابن الجوزی اند لازم می آید و نیز سابقا درستی که خود ذهبی در سبط
ابن الجوزی را به تاریخ جلیله و مناسب جمیل ستوده لکن در میزان الاعتدال
از میزان انصاف احتیاج نموده یافه و این رحمت جنین امام جلیل ایشان
افان زاده و او تناقض و تهافت داده و علی قاری در آثار جلیله و
تحقیق در سبط ابن الجوزی گفته قال للذهبي في الميزان ان الف مرآة الزمان
خبراه ياتي بمناكير الحكايات و ما اظنه بثقة فاما نقله بل يحيف
و يجازف ثراؤه يترقب له مولف في ذلك و انتهي و هذا بعيد جدا
که لا یخفى مصطفی بن عبد القدر طینی که کشف الظنون بعد نقل قدح
ذهبی صفدي در مرآة الزمان گفته قال في الذيل و هذا من الحسد
حانه في غاية التخریب و من ادخ بعد فقد تفضل عليه لا سيما ان
الصفدي في ان يقولها منه في تاريخه ما و صلا و برین همه بنایت است
اعتماد و جلالت سبط ابن الجوزی از کلام صفدي شایع صاحب اعجاز
و کلام خیر شان کلام قاضی شاد و رشید الدین قمان با شایسته می خوانند
کلام معاندین مکابرین از اصل قطوع میسازند بعد از این اگر آسمان

در توثیق سبط ابن الجوزی

در توثیق سبط ابن الجوزی

در توثیق سبط ابن الجوزی

در توثیق سبط ابن الجوزی

^ ^

وجه چهارم از وجوه اثبات حدیث بود
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

٨٩

خداوند سبط این بوری
از کلام سبایان عاکر

اشان بقا دو استاد
ابن الجوزي و صاحب السیاق
و غیرین

اصطلاح کا بیان صواب و باطل
بیادین کی روش و وصف اور اصلاح

مسئول بیروت سید ابی الحسن

احتجاج شاه صاحب و اب
سیط ابن بخوزی

14.

فانچو

١
فصل فاضل في شرح حكايات المومنين
حكايات ابو الوفاء في شرح حكايات المومنين
٢٤٩
ص ٢٤٩
ابن النوري

نصر علی ناصر رشید در ارض اسلام
سبط ابن الجوزی ان الله فی قضا
معتزمین فزاد المسند وجامع التو

استیضاح دولوی حیدر علی خان لکھنؤ
مادہ سیاحتیہ لکھنؤ

مدرسة السليمانية

توثیق سبط ابن الجوزی بر حال
حدیث نور و رد تضعیف آن

9.

وجه چهارم از وجه اثبات حدیث فوق
وابتال ادعای اجماع بهر وضع آن

و لود صا باقی قیاس بر طبق مذہب جمہور نجات محرف یا نقل کرده اند نہ بولوا لفظ
و خلا ف این نقل چہ چن محکی است لیکن قابل اعتبار نیست و برین تقدیر حاجت
بجشم تحریر جواب از طرف ابو حنیفہ رحمہ اللہ منی افتد و باطل میشود انچہ حضرت محط
در ضربت حیدرید دعوی شہرت و دالر بودنش بر السنہ جمہور اعلیٰ سند است و
زیر کہ بتصریح فاضل مذکور خلا ف این نقل مخاطب این ثقات دریافت شد و معلوم
گشت غیر ثقات این حکایت آورده اند کہ ابو حنیفہ باقیس بالف فرمودہ و نیز در
گفتہ و حال این نقل در اکثری از کتب خصوصاً کتاب علامہ انام شیخ الاسلام
ریس الفضل المحققین ہاں العلماء الراخین ابو البقا ہا و الدین نیست فکر
اکامہ الحافظ سبط ابن الجوزی نہ افتد اعلیٰ ابو حنیفہ از مولوی
صدیق حسرتان سبط ابن الجوزی را بعد از عظیمہ و محمد بن محمد یاد فرمودہ
و اعتنا بقدر و جرح فہم رفقہ و نمودہ چنانچہ در ایحد العلوم گفتہ سبط ابن
الجوزی شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قری علی الواعظ المشہور بختی
المذہب لصیت سماع فی مجالس عظمہ و قبول عند الملوک و وزیر
عمری عن جلدہ ببغداد و سمع ابن طبرزد و سمع بالموصل و مشق
و حدیثا و بمصر و لہ تاریخ مرآة الزمان قال ابن خلکان ایاتہ بخطہ
فی دبغین مجلداً و قال صاحب مدینۃ العلوم و انارایتہ فی ثمان
مجلدات لکن خفاہ بخضد قیق و لہ کتابا یثار الا نصادقہ فی مثلہ السؤل
فی سیرۃ الرسول و التوامع فی احادیث المختصر و الجامع و تفسیر القرآن
وفی سنۃ بلد مشق و مولدہ فی سنۃ ببغداد و کان یقول اخبرنی

نقل صاحب دارالعلوم من نسخة
الشيخ الميرزا محمد باقر

سید محمد صادق بن محمد علی ابراهیم

وجه چهارم از وجوه اثبات صدق نبوت
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

9.

توثیق سبط ابن الجوزی بحال
حدیث نور و تضعیف آن

ذکر مصنف اکبر دیوبند
الکونانی

ابراهيم مولدي سنة اثنى عشر في ثمانين لله اعلم وصفت سبط ابن الجوزي
 معروف ومشهور است بعض انهار المصطفى بن عبد الله طيبي في كشف الظنون
 يا كرمه چنانچه گفته اند تصاركا ما ائمة الامصار مجلدين كتاب المظفر
 يوسف بن عبد الله سبط ابن الجوزي المتوفى سنة اربع وخمسين
 وستائة ونيز در ان گفته اند ما مع في احاديث المختصر والجامع كتاب المظفر
 يوسف بن قزوين سبط ابن الجوزي المتوفى سنة اربع وخمسين وستائة
 ونيز در كشف الظنون در ذكر صنفين مناقب ابى حنيفه گفته اند الشيخ الموفق
 ابو المظفر يوسف بن قزوين البغدادي ألف كتابا في جميع مذهبه
 على غيره وذكر فيه ان من قلده كان احوط له واحفظ لدينه ذكر
 الرد على من يخالفه في اجماعه مشتملا على نيف وثلثين بابا ليس له نظير
 فيه وصنف ايضا كتابا لا تصاركا ما ائمة الامصار في مجلدين
 كبيرين كذا ذكره ابن هبان في اول منظومته ونيز در كشف الظنون
 در ذكر شرح جامع كبير الرقي عبد الله محمد بن الحسن الشيباني الحنفى گفته اند منها
 شرح ابو المظفر يوسف بن قزوين المعروف بسبط ابن الجوزي الحنفى
 المتوفى سنة اربع وخمسين وستائة ونيز در ان گفته اند لا تصاركا
 كتاب المظفر يوسف بن قزوين المعروف بسبط ابن الجوزي المتوفى سنة
 اربع وخمسين ستائة ونيز در ان گفته اند تفسير ابن الجوزي المسمى زاد المسير
 ياق في الزاء ولسبطه شمس الدين ابو المظفر يوسف بن قزوين الحنفى
 المتوفى سنة اربع وخمسين وستائة تفسير كبير في سبعة وعشرين

این کجوهی از
کشف الظنون

توثيق سبط ابن الجوزي حال
حديث نور وروضة قضيان

وجه چهارم از وجه اثبات حديث نور
وابطال ادعای اجماع بر وضع آن

نقل عن سبط ابن الجوزي

جلد او نیز در آن گفته السؤل في سيرة الرسول كلابي المظفر يوسف بن
فعل سبط ابن الجوزي المتوفى سنة اربع وخمسين ستمائة ومحمد بن
احمد علي السند في رحمة الشارح ذكر مرة الزمان سبط ابن الجوزي منوره وشارح
اجازة روایت آن که برای او حاصل شده وار و منوره چنانچه گفته و اتمام آن الزمان
لسبط ابن الجوزي را و به بالتسلسل المتقدّم الى الحافظين حجر عن احمد
بن ابی بکر المقدسي عن سليمان بن سيف عن سبط ابن الجوزي وعلاء بن رزق
عليه السلام في شأن منعه و اعيان از كتب سبط ابن الجوزي در تصانيف دينيه
نقل ما می آرند آنفا شنیده که ابن خلکان در وفیات الاعيان
و مرزا محمد بدخشاين در مفتاح النجا از نقل منوره اند و علاء
صفدي در وافي بالوفيات در ترجمه محمد بن کرام بن عراق
ابن حنبله اسجستان گفته قال ابن الجوزي في المرأة كان
بالقدس رجل يقال له حجام يحب الكرامية ويمسح
بهم في اياه الفقيه نصر بن ابراهيم المقدسي عن محمد بن سمير
در جواب العتيد في ذكره و اياه و انه بر ساعف معاونين اهل بيت عليهم السلام گفته
و من ذلك ما رواه سبط ابن الجوزي بسند الى عبد الله بن
المبارك وكان شيخ سنة ويغزو سنة فلما كان السنة التي حج فيها
خرجت نحو سمانه دينار الى موقف الجبال بالكوفة لاستدري جاك
فأيت امرأة على بعض المزابيل تلف يش بطة منتنة فقالت
اليها فقلت لم تفعلين هذا فقالت يا عبد الله لا تسأل عما لا

نقل عن سبط ابن الجوزي
في رحمة الشارح و اعيان
روایت آن بالصفحة

نقل صفدي در وافي
بالوفيات از سبط ابن الجوزي

نقل عن سبط ابن الجوزي
في رحمة الشارح و اعيان
روایت آن بالصفحة

غيره

وجه چهارم از وجه اثبات حديث نور
وابطال ادعای اجماع بر وضع آن

توثيق سبط ابن الجوزي حال
حديث نور وروضة قضيان

نقل عن سبط ابن الجوزي

يعنيك قال وقع في خاطري من كلامي في فالحك حليم با فقالت
يا عبد الله فدا كجاني الى كشف سري لبيك ان امرأة علوية ولي
اربع بنات يتامى مات ابوهم من قريب ههاليوم الرابع ما اكلت
شيئا وقد حلت لنا الملية فاخذت هذه البطة اصلها و اهلها
الى بناق فتاكلها فقلت في نفسي و يحبك يا ابن المبارك اين انت
من هذه فقلت اتحي حجرك ففقت فصببت الدنانير في طرف
ازارها و هي مطرقة لا تلفت قال مضيت الى المنزل نزع الله
من قلبي شهوة الحج ذلك العلم ثم تجوزت الى بلاد في اقصت حتى
حج الناس عاد و اخرجت اقله جيران و اصحاب ف جعلت كل من
اقول له قبل الله حجك و شكر سعيك يقول و انت قبل الله حجك
و شكر سعيك اما قد اجمعتنا بك في مكان كذا و كذا و اكثر على الثا
في القول فبك متفكر في ذلك فأتيت رسول الله صلى الله عليه
وسلم في المنام و هو يقول يا عبد الله لا تعجب فانك اذ غثت ما فت
من لدى فسالت الله ان يخلق علي صورة تلك ملكا عجم غنا في
كل عام الى يوم القيمة فان شئت ان يخرج قال سبط ابن الجوزي عقبه
وقد دوى لنا من طريق آخر ان ولدا صغيرا كان ابن المبارك دخل
بيت بعض الاشرف فوجد بهم ياكلون لحماء و لم يطعموه فجاء
الي ابن المبارك و هو يبكي فقال له فقال دخلت بيت فلان و هم
ياكلون لحماء فلم يطعموني و كانوا جيرانه فارسل اليهم ابن المبارك

نقل عن سبط ابن الجوزي

نقل عن ابن الجوزي

توفي سبط ابن الجوزي في سنة
صديقه نور وورقة ضعيفه

وجه چهارم از وجود اثبات حدیث نور
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

يعني هو فارسلت اليه العجوة تقول له قلنا خرجتنا الى كشف احوالنا
قد مات صاحب الدار و خلفايتا ما و لنا خمسة ايام ما اكلنا
طعاما و انشئ قد خرجت الى منزلة فوجدت علي بابطة ميتة فاحرقها
واصلحتها و دخل ابنك و نحن ناكل فما جاز لنا اطعمة هو فاكل
و يقبل اليه فبكي ابن المباركة فبعث اليه من خمسة مائة دينار و لم يخرج في
ذلك العام و مر اى في المنام اكل و نيز و رجا اليه العقد
و ذكر روایات مسطورة گفته و من ذلك ما رواه سبط ابن الجوزي
ايضا قال قاتل علي بن عبد الله بن احمد المقدسي سنة اربع و ست مائة
قال حدثت في كتاب الجوهري عن ابن ابي الدنيا ان رجلا كان في حلال
صلواته عليه و سلم في منامة هو يقول امض الى فلان الجوهري قال
قل جئت الدعوة لكوني زور جواهر العقدين گفته و من ذلك ما رواه
سبط ابن الجوزي قال حدثني محمد بن عبد الوهاب المقرئ قال حدثني
جاءني قال كان لي صاحب من اولاد الحسين كان يقيق الحال فكانت
ابرة قال فحق في بعض المستين فعاد و قد حسنت حاله فالتفت عن
خلاله و نيز و رجا اليه العقدين گفته و قال ابن الجوزي فيما حكاه عنه
سبطه ليس العجب من قتال بن زياد للحسين و انما العجب من خذلان
يزيد ضربه بالقضيب يا الحسين و حل الى رسول الله صلى الله
عليه و سلم سبائا على اقطاب الجبال ثم و نور الدين علي بن ابراهيم
برهان الدين الحلي الشافعي و راسان العيون في سيرة الامين المأمون و

الهم

توفي سبط ابن الجوزي في سنة
صديقه نور وورقة ضعيفه

و ذكر حفرة من زمزم گفته كانت جرم قد خفتها النيران و حمالا مستحق و في ركة الزمان
ان هاتين الغزالتين اهدىهما للكعبة و كذا الشيوسا سان اهل ملوك
الفرس لثانية و رجا بان الفرس لم يحكموا على البيت لا حجره هذا
كلامه و فيه ان هذا لا ينافي ذلك فليتأمل و كانت يد رزق
ما و انا في هب فخرها مضاض بالليل و اعمق الحفر و دفن فيها ذلك
اي دفن الحجر الاسود ايضا كما قيل و طم البير و اعتزل قومه فسلط الله
تعالى عليهم خزاعة فاخرجهم من الحرم و تفرقوا و هلكوا كما تقدم و ثم
لا زالت زمزم مطبومة لا يعرف محلها مائة خزاعة و مائة قيس من
بعد ان من عبد المطلب و رجا اليه في باجفها و نيز و رجا گفته
و نقل سبط ابن الجوزي ان عبد الله لم يزوج قطخير آمنة و لم
يتزوج آمنة قطخير و نيز و رجا گفته و في كلام سبط ابن الجوزي
و سبب غناء عثمان بن عفان ان اياه غفان و عبد المطلب ابا
مسعود الثقفي لما هلك ابرهة و قومه كانوا اول من نزل تخميم
الحبيشة فاخذوا من اموال ابرهة و اصحابه شيئا كثيرا و دفعوه عن
قرش فكانوا الثنا قرش اكثرهم هلا و لما مات عفان رثه عثمان
رضي الله عنه و محمد بن علي بن محمد بن علي الحسكي في ثبت بذي سبط
ابن الجوزي و رحمة الامام عظم نموده و حكيه از احاطم و اجله اصلا و شيئا
محمد بن الشيرازي جليله في رر و المختار بروج او گفته و هو رحمه الله تعالى
كما في شرح ابن عبد الرزاق في علي هذا الشرح محمد بن علي بن محمد

نقل عن ابن الجوزي
ص ٩٢
ص ٩٣
ص ٩٤
ص ٩٥
ص ٩٦
ص ٩٧
ص ٩٨
ص ٩٩
ص ١٠٠
ص ١٠١
ص ١٠٢
ص ١٠٣
ص ١٠٤
ص ١٠٥
ص ١٠٦
ص ١٠٧
ص ١٠٨
ص ١٠٩
ص ١١٠
ص ١١١
ص ١١٢
ص ١١٣
ص ١١٤
ص ١١٥
ص ١١٦
ص ١١٧
ص ١١٨
ص ١١٩
ص ١٢٠
ص ١٢١
ص ١٢٢
ص ١٢٣
ص ١٢٤
ص ١٢٥
ص ١٢٦
ص ١٢٧
ص ١٢٨
ص ١٢٩
ص ١٣٠
ص ١٣١
ص ١٣٢
ص ١٣٣
ص ١٣٤
ص ١٣٥
ص ١٣٦
ص ١٣٧
ص ١٣٨
ص ١٣٩
ص ١٤٠
ص ١٤١
ص ١٤٢
ص ١٤٣
ص ١٤٤
ص ١٤٥
ص ١٤٦
ص ١٤٧
ص ١٤٨
ص ١٤٩
ص ١٥٠
ص ١٥١
ص ١٥٢
ص ١٥٣
ص ١٥٤
ص ١٥٥
ص ١٥٦
ص ١٥٧
ص ١٥٨
ص ١٥٩
ص ١٦٠
ص ١٦١
ص ١٦٢
ص ١٦٣
ص ١٦٤
ص ١٦٥
ص ١٦٦
ص ١٦٧
ص ١٦٨
ص ١٦٩
ص ١٧٠
ص ١٧١
ص ١٧٢
ص ١٧٣
ص ١٧٤
ص ١٧٥
ص ١٧٦
ص ١٧٧
ص ١٧٨
ص ١٧٩
ص ١٨٠
ص ١٨١
ص ١٨٢
ص ١٨٣
ص ١٨٤
ص ١٨٥
ص ١٨٦
ص ١٨٧
ص ١٨٨
ص ١٨٩
ص ١٩٠
ص ١٩١
ص ١٩٢
ص ١٩٣
ص ١٩٤
ص ١٩٥
ص ١٩٦
ص ١٩٧
ص ١٩٨
ص ١٩٩
ص ٢٠٠
ص ٢٠١
ص ٢٠٢
ص ٢٠٣
ص ٢٠٤
ص ٢٠٥
ص ٢٠٦
ص ٢٠٧
ص ٢٠٨
ص ٢٠٩
ص ٢١٠
ص ٢١١
ص ٢١٢
ص ٢١٣
ص ٢١٤
ص ٢١٥
ص ٢١٦
ص ٢١٧
ص ٢١٨
ص ٢١٩
ص ٢٢٠
ص ٢٢١
ص ٢٢٢
ص ٢٢٣
ص ٢٢٤
ص ٢٢٥
ص ٢٢٦
ص ٢٢٧
ص ٢٢٨
ص ٢٢٩
ص ٢٣٠
ص ٢٣١
ص ٢٣٢
ص ٢٣٣
ص ٢٣٤
ص ٢٣٥
ص ٢٣٦
ص ٢٣٧
ص ٢٣٨
ص ٢٣٩
ص ٢٤٠
ص ٢٤١
ص ٢٤٢
ص ٢٤٣
ص ٢٤٤
ص ٢٤٥
ص ٢٤٦
ص ٢٤٧
ص ٢٤٨
ص ٢٤٩
ص ٢٥٠
ص ٢٥١
ص ٢٥٢
ص ٢٥٣
ص ٢٥٤
ص ٢٥٥
ص ٢٥٦
ص ٢٥٧
ص ٢٥٨
ص ٢٥٩
ص ٢٦٠
ص ٢٦١
ص ٢٦٢
ص ٢٦٣
ص ٢٦٤
ص ٢٦٥
ص ٢٦٦
ص ٢٦٧
ص ٢٦٨
ص ٢٦٩
ص ٢٧٠
ص ٢٧١
ص ٢٧٢
ص ٢٧٣
ص ٢٧٤
ص ٢٧٥
ص ٢٧٦
ص ٢٧٧
ص ٢٧٨
ص ٢٧٩
ص ٢٨٠
ص ٢٨١
ص ٢٨٢
ص ٢٨٣
ص ٢٨٤
ص ٢٨٥
ص ٢٨٦
ص ٢٨٧
ص ٢٨٨
ص ٢٨٩
ص ٢٩٠
ص ٢٩١
ص ٢٩٢
ص ٢٩٣
ص ٢٩٤
ص ٢٩٥
ص ٢٩٦
ص ٢٩٧
ص ٢٩٨
ص ٢٩٩
ص ٣٠٠
ص ٣٠١
ص ٣٠٢
ص ٣٠٣
ص ٣٠٤
ص ٣٠٥
ص ٣٠٦
ص ٣٠٧
ص ٣٠٨
ص ٣٠٩
ص ٣١٠
ص ٣١١
ص ٣١٢
ص ٣١٣
ص ٣١٤
ص ٣١٥
ص ٣١٦
ص ٣١٧
ص ٣١٨
ص ٣١٩
ص ٣٢٠
ص ٣٢١
ص ٣٢٢
ص ٣٢٣
ص ٣٢٤
ص ٣٢٥
ص ٣٢٦
ص ٣٢٧
ص ٣٢٨
ص ٣٢٩
ص ٣٣٠
ص ٣٣١
ص ٣٣٢
ص ٣٣٣
ص ٣٣٤
ص ٣٣٥
ص ٣٣٦
ص ٣٣٧
ص ٣٣٨
ص ٣٣٩
ص ٣٤٠
ص ٣٤١
ص ٣٤٢
ص ٣٤٣
ص ٣٤٤
ص ٣٤٥
ص ٣٤٦
ص ٣٤٧
ص ٣٤٨
ص ٣٤٩
ص ٣٥٠
ص ٣٥١
ص ٣٥٢
ص ٣٥٣
ص ٣٥٤
ص ٣٥٥
ص ٣٥٦
ص ٣٥٧
ص ٣٥٨
ص ٣٥٩
ص ٣٦٠
ص ٣٦١
ص ٣٦٢
ص ٣٦٣
ص ٣٦٤
ص ٣٦٥
ص ٣٦٦
ص ٣٦٧
ص ٣٦٨
ص ٣٦٩
ص ٣٧٠
ص ٣٧١
ص ٣٧٢
ص ٣٧٣
ص ٣٧٤
ص ٣٧٥
ص ٣٧٦
ص ٣٧٧
ص ٣٧٨
ص ٣٧٩
ص ٣٨٠
ص ٣٨١
ص ٣٨٢
ص ٣٨٣
ص ٣٨٤
ص ٣٨٥
ص ٣٨٦
ص ٣٨٧
ص ٣٨٨
ص ٣٨٩
ص ٣٩٠
ص ٣٩١
ص ٣٩٢
ص ٣٩٣
ص ٣٩٤
ص ٣٩٥
ص ٣٩٦
ص ٣٩٧
ص ٣٩٨
ص ٣٩٩
ص ٤٠٠
ص ٤٠١
ص ٤٠٢
ص ٤٠٣
ص ٤٠٤
ص ٤٠٥
ص ٤٠٦
ص ٤٠٧
ص ٤٠٨
ص ٤٠٩
ص ٤١٠
ص ٤١١
ص ٤١٢
ص ٤١٣
ص ٤١٤
ص ٤١٥
ص ٤١٦
ص ٤١٧
ص ٤١٨
ص ٤١٩
ص ٤٢٠
ص ٤٢١
ص ٤٢٢
ص ٤٢٣
ص ٤٢٤
ص ٤٢٥
ص ٤٢٦
ص ٤٢٧
ص ٤٢٨
ص ٤٢٩
ص ٤٣٠
ص ٤٣١
ص ٤٣٢
ص ٤٣٣
ص ٤٣٤
ص ٤٣٥
ص ٤٣٦
ص ٤٣٧
ص ٤٣٨
ص ٤٣٩
ص ٤٤٠
ص ٤٤١
ص ٤٤٢
ص ٤٤٣
ص ٤٤٤
ص ٤٤٥
ص ٤٤٦
ص ٤٤٧
ص ٤٤٨
ص ٤٤٩
ص ٤٥٠
ص ٤٥١
ص ٤٥٢
ص ٤٥٣
ص ٤٥٤
ص ٤٥٥
ص ٤٥٦
ص ٤٥٧
ص ٤٥٨
ص ٤٥٩
ص ٤٦٠
ص ٤٦١
ص ٤٦٢
ص ٤٦٣
ص ٤٦٤
ص ٤٦٥
ص ٤٦٦
ص ٤٦٧
ص ٤٦٨
ص ٤٦٩
ص ٤٧٠
ص ٤٧١
ص ٤٧٢
ص ٤٧٣
ص ٤٧٤
ص ٤٧٥
ص ٤٧٦
ص ٤٧٧
ص ٤٧٨
ص ٤٧٩
ص ٤٨٠
ص ٤٨١
ص ٤٨٢
ص ٤٨٣
ص ٤٨٤
ص ٤٨٥
ص ٤٨٦
ص ٤٨٧
ص ٤٨٨
ص ٤٨٩
ص ٤٩٠
ص ٤٩١
ص ٤٩٢
ص ٤٩٣
ص ٤٩٤
ص ٤٩٥
ص ٤٩٦
ص ٤٩٧
ص ٤٩٨
ص ٤٩٩
ص ٥٠٠
ص ٥٠١
ص ٥٠٢
ص ٥٠٣
ص ٥٠٤
ص ٥٠٥
ص ٥٠٦
ص ٥٠٧
ص ٥٠٨
ص ٥٠٩
ص ٥١٠
ص ٥١١
ص ٥١٢
ص ٥١٣
ص ٥١٤
ص ٥١٥
ص ٥١٦
ص ٥١٧
ص ٥١٨
ص ٥١٩
ص ٥٢٠
ص ٥٢١
ص ٥٢٢
ص ٥٢٣
ص ٥٢٤
ص ٥٢٥
ص ٥٢٦
ص ٥٢٧
ص ٥٢٨
ص ٥٢٩
ص ٥٣٠
ص ٥٣١
ص ٥٣٢
ص ٥٣٣
ص ٥٣٤
ص ٥٣٥
ص ٥٣٦
ص ٥٣٧
ص ٥٣٨
ص ٥٣٩
ص ٥٤٠
ص ٥٤١
ص ٥٤٢
ص ٥٤٣
ص ٥٤٤
ص ٥٤٥
ص ٥٤٦
ص ٥٤٧
ص ٥٤٨
ص ٥٤٩
ص ٥٥٠
ص ٥٥١
ص ٥٥٢
ص ٥٥٣
ص ٥٥٤
ص ٥٥٥
ص ٥٥٦
ص ٥٥٧
ص ٥٥٨
ص ٥٥٩
ص ٥٦٠
ص ٥٦١
ص ٥٦٢
ص ٥٦٣
ص ٥٦٤
ص ٥٦٥
ص ٥٦٦
ص ٥٦٧
ص ٥٦٨
ص ٥٦٩
ص ٥٧٠
ص ٥٧١
ص ٥٧٢
ص ٥٧٣
ص ٥٧٤
ص ٥٧٥
ص ٥٧٦
ص ٥٧٧
ص ٥٧٨
ص ٥٧٩
ص ٥٨٠
ص ٥٨١
ص ٥٨٢
ص ٥٨٣
ص ٥٨٤
ص ٥٨٥
ص ٥٨٦
ص ٥٨٧
ص ٥٨٨
ص ٥٨٩
ص ٥٩٠
ص ٥٩١
ص ٥٩٢
ص ٥٩٣
ص ٥٩٤
ص ٥٩٥
ص ٥٩٦
ص ٥٩٧
ص ٥٩٨
ص ٥٩٩
ص ٦٠٠
ص ٦٠١
ص ٦٠٢
ص ٦٠٣
ص ٦٠٤
ص ٦٠٥
ص ٦٠٦
ص ٦٠٧
ص ٦٠٨
ص ٦٠٩
ص ٦١٠
ص ٦١١
ص ٦١٢
ص ٦١٣
ص ٦١٤
ص ٦١٥
ص ٦١٦
ص ٦١٧
ص ٦١٨
ص ٦١٩
ص ٦٢٠
ص ٦٢١
ص ٦٢٢
ص ٦٢٣
ص ٦٢٤
ص ٦٢٥
ص ٦٢٦
ص ٦٢٧
ص ٦٢٨
ص ٦٢٩
ص ٦٣٠
ص ٦٣١
ص ٦٣٢
ص ٦٣٣
ص ٦٣٤
ص ٦٣٥
ص ٦٣٦
ص ٦٣٧
ص ٦٣٨
ص ٦٣٩
ص ٦٤٠
ص ٦٤١
ص ٦٤٢
ص ٦٤٣
ص ٦٤٤
ص ٦٤٥
ص ٦٤٦
ص ٦٤٧
ص ٦٤٨
ص ٦٤٩
ص ٦٥٠
ص ٦٥١
ص ٦٥٢
ص ٦٥٣
ص ٦٥٤
ص ٦٥٥
ص ٦٥٦
ص ٦٥٧
ص ٦٥٨
ص ٦٥٩
ص ٦٦٠
ص ٦٦١
ص ٦٦٢
ص ٦٦٣
ص ٦٦٤
ص ٦٦٥
ص ٦٦٦
ص ٦٦٧
ص ٦٦٨
ص ٦٦٩
ص ٦٧٠
ص ٦٧١
ص ٦٧٢
ص ٦٧٣
ص ٦٧٤
ص ٦٧٥
ص ٦٧٦
ص ٦٧٧
ص ٦٧٨
ص ٦٧٩
ص ٦٨٠
ص ٦٨١
ص ٦٨٢
ص ٦٨٣
ص ٦٨٤
ص ٦٨٥
ص ٦٨٦
ص ٦٨٧
ص ٦٨٨
ص ٦٨٩
ص ٦٩٠
ص ٦٩١
ص ٦٩٢
ص ٦٩٣
ص ٦٩٤
ص ٦٩٥
ص ٦٩٦
ص ٦٩٧
ص ٦٩٨
ص ٦٩٩
ص ٧٠٠
ص ٧٠١
ص ٧٠٢
ص ٧٠٣
ص ٧٠٤
ص ٧٠٥
ص ٧٠٦
ص ٧٠٧
ص ٧٠٨
ص ٧٠٩
ص ٧١٠
ص ٧١١
ص ٧١٢
ص ٧١٣
ص ٧١٤
ص ٧١٥
ص ٧١٦
ص ٧١٧
ص ٧١٨
ص ٧١٩
ص ٧٢٠
ص ٧٢١
ص ٧٢٢
ص ٧٢٣
ص ٧٢٤
ص ٧٢٥
ص ٧٢٦
ص ٧٢٧
ص ٧٢٨
ص ٧٢٩
ص ٧٣٠
ص ٧٣١
ص ٧٣٢
ص ٧٣٣
ص ٧٣٤
ص ٧٣٥
ص ٧٣٦
ص ٧٣٧
ص ٧٣٨
ص ٧٣٩
ص ٧٤٠
ص ٧٤١
ص ٧٤٢
ص ٧٤٣
ص ٧٤٤
ص ٧٤٥
ص ٧٤٦
ص ٧٤٧
ص ٧٤٨
ص ٧٤٩
ص ٧٥٠
ص ٧٥١
ص ٧٥٢
ص ٧٥٣
ص ٧٥٤
ص ٧٥٥
ص ٧٥٦
ص ٧٥٧
ص ٧٥٨
ص ٧٥٩
ص ٧٦٠
ص ٧٦١
ص ٧٦٢
ص ٧٦٣
ص ٧٦٤
ص ٧٦٥
ص ٧٦٦
ص ٧٦٧
ص ٧٦٨
ص ٧٦٩
ص ٧٧٠
ص ٧٧١
ص ٧٧٢
ص ٧٧٣
ص ٧٧٤
ص ٧٧٥
ص ٧٧٦
ص ٧٧٧
ص ٧٧٨
ص ٧٧٩
ص ٧٨٠
ص ٧٨١
ص ٧٨٢
ص ٧٨٣
ص ٧٨٤
ص ٧٨٥
ص ٧٨٦
ص ٧٨٧
ص ٧٨٨
ص ٧٨٩
ص ٧٩٠
ص ٧٩١
ص ٧٩٢
ص ٧٩٣
ص ٧٩٤
ص ٧٩٥
ص ٧٩٦
ص ٧٩٧
ص ٧٩٨
ص ٧٩٩
ص ٨٠٠
ص ٨٠١
ص ٨٠٢
ص ٨٠٣
ص ٨٠٤
ص ٨٠٥
ص ٨٠٦
ص ٨٠٧
ص ٨٠٨
ص ٨٠٩
ص ٨١٠
ص ٨١١
ص ٨١٢
ص ٨١٣
ص ٨١٤
ص ٨١٥
ص ٨١٦
ص ٨١٧
ص ٨١٨
ص ٨١٩
ص ٨٢٠
ص ٨٢١
ص ٨٢٢
ص ٨٢٣
ص ٨٢٤
ص ٨٢٥
ص ٨٢٦
ص ٨٢٧
ص ٨٢٨
ص ٨٢٩
ص ٨٣٠
ص ٨٣١
ص ٨٣٢
ص ٨٣٣
ص ٨٣٤
ص ٨٣٥
ص ٨٣٦
ص ٨٣٧
ص ٨٣٨
ص ٨٣٩
ص ٨٤٠
ص ٨٤١
ص ٨٤٢
ص ٨٤٣
ص ٨٤٤
ص ٨٤٥
ص ٨٤٦
ص ٨٤٧
ص ٨٤٨
ص ٨٤٩
ص ٨٥٠
ص ٨٥١
ص ٨٥٢
ص ٨٥٣
ص ٨٥٤
ص ٨٥٥
ص ٨٥٦
ص ٨٥٧
ص ٨٥٨
ص ٨٥٩
ص ٨٦٠
ص ٨٦١
ص ٨٦٢
ص ٨٦٣
ص ٨٦٤
ص ٨٦٥
ص ٨٦٦
ص ٨٦٧
ص ٨٦٨
ص ٨٦٩
ص ٨٧٠
ص ٨٧١
ص ٨٧٢
ص ٨٧٣
ص ٨٧٤
ص ٨٧٥
ص ٨٧٦
ص ٨٧٧
ص ٨٧٨
ص ٨٧٩
ص ٨٨٠
ص ٨٨١
ص ٨٨٢
ص ٨٨٣
ص ٨٨٤
ص ٨٨٥
ص ٨٨٦
ص ٨٨٧
ص ٨٨٨
ص ٨٨٩
ص ٨٩٠
ص ٨٩١
ص ٨٩٢
ص ٨٩٣
ص ٨٩٤
ص ٨٩٥
ص ٨٩٦
ص ٨٩٧
ص ٨٩٨
ص ٨٩٩
ص ٩٠٠
ص ٩٠١
ص ٩٠٢
ص ٩٠٣
ص ٩٠٤
ص ٩٠٥
ص ٩٠٦
ص ٩٠٧
ص ٩٠٨
ص ٩٠٩
ص ٩١٠
ص ٩١١
ص ٩١٢
ص ٩١٣
ص ٩١٤
ص ٩١٥
ص ٩١٦
ص ٩١٧
ص ٩١٨
ص ٩١٩
ص ٩٢٠
ص ٩٢١
ص ٩٢٢
ص ٩٢٣
ص ٩٢٤
ص ٩٢٥
ص ٩٢٦
ص ٩٢٧
ص ٩٢٨
ص ٩٢٩
ص ٩٣٠
ص ٩٣١
ص ٩٣٢
ص ٩٣٣
ص ٩٣٤
ص ٩٣٥
ص ٩٣٦
ص ٩٣٧
ص ٩٣٨
ص ٩٣٩
ص ٩٤٠
ص ٩٤١
ص ٩٤٢
ص ٩٤٣
ص ٩٤٤
ص ٩٤٥
ص ٩٤٦
ص ٩٤٧
ص ٩٤٨
ص ٩٤٩
ص ٩٥٠
ص ٩٥١
ص ٩٥٢
ص ٩٥٣
ص ٩٥٤
ص ٩٥٥
ص ٩٥٦
ص ٩٥٧
ص ٩٥٨
ص ٩٥٩
ص ٩٦٠
ص ٩٦١
ص ٩٦٢
ص ٩٦٣
ص ٩٦٤
ص ٩٦٥
ص ٩٦٦
ص ٩٦٧
ص ٩٦٨
ص ٩٦٩
ص ٩٧٠
ص ٩٧١
ص ٩٧٢
ص ٩٧٣
ص ٩٧٤
ص ٩٧٥
ص ٩٧٦
ص ٩٧٧
ص ٩٧٨
ص ٩٧٩
ص ٩٨٠
ص ٩٨١
ص ٩٨٢
ص ٩٨٣
ص ٩٨٤
ص ٩٨٥
ص ٩٨٦
ص ٩٨٧
ص ٩٨٨
ص ٩٨٩
ص ٩٩٠
ص ٩٩١
ص ٩٩٢
ص ٩٩٣
ص ٩٩٤
ص ٩٩٥
ص ٩٩٦
ص ٩٩٧
ص ٩٩٨
ص ٩٩٩
ص ١٠٠٠

وجه جهلهم ان وجه اثبات حديث نور
وابطال او عاى اجماع بوضع ان

توثيق سبط ابن الجوزي بحال
حديث نور وروى تصحيح

الحديث في كتابه
الاصول

بن علي بن عبد الرحمن بن محمد بن جمال الدين بن حسن بن علي بن العابد
الحسن الكاظمي المعروف بالحصيف صاحب التصانيف في الفقه غير
منها هذا الشرح وشرح المنقذ وشرح المنار في الاصول شرح القطر
في الفروع مختصر الفتاوى الصوفية والجمع بين فتاوى بن نجيم
جمع الفتاوى وجمع ابن صاحبها وله تعليقة على جميع البخاري تبلغ
ثلاثين كراسا وعلى تفسير البضاوى من سورة البقرة الى سورة
الاسراء وحاشى على الدرر غير ذلك من الرسائل والقرارات وقد اقره
بالفضل والتحقيق مشايخه واهل عصره حتى قال الشيخ خير الدين
الرملى في جازته له وقد بدأ بلطائف اسئلة وقفت بحال كمال
روايته وسعة ملكته فاجبته غير موسع عليه فكرر
على ما هو على فزده فزاد فرايت جواهره في غاية المكنة و
السبق فبعدت له الغاية فانا مسترعا لا يخفق ومستبصر
لا يطرئ فلما تبين لي انه الرجل الذي حدثت عنه وصلت به الى
حاله ياخذ عنه واخذ منه الى ان قال في شأنه فيا من له شك فدا
فاستل فجل جلاله العلم غير المحلل يبارى في قول لفقه فيا يرونه
ويبرز للميدان غير من الزل يفتش عن لب العلوم وشوره ويا
باجتراح من مفضل ويقوى على الترجيح فيه بشاقت من الفوائد
غير محول وفكر اذا ما حاول الصغر حله وان مستحل الصعيب فالحال
وما قلت هذا القول لا بعيد ما سبرت خباياه بالفهم مقول وقال

نور

وجه جهلهم ان وجه اثبات حديث نور
وابطال او عاى اجماع بوضع ان

توثيق سبط ابن الجوزي بحال
حديث نور وروى تصحيح

الحديث في كتابه
الاصول

شيخه العلامة محمد بن فندي الحاسني في جازته له ايضا وله من
والفضائل تعلمه وتعلمه والرقبة في العلم تقرب له ما يحاوله من
ذلك وتسمي له حق نال كمال القدر المعنى وفاز بما وشع به
صله النباهة وحل وكان لي على الغوص على غر الفوائد اعظم
معي في فاد واستفاد وفهم واجاداة وترجمه تلميذا خاتمة
الحق في تاريخه فقال ما ملخصه انه كان عالما محدثا فقيها
فحوى كثير الحفظ والمرويات طلق اللسان فصيح العبارة جيد التقدير
والخبر وتوفي عاش شوال سنة عن ثلاث وستين سنة ودفن
بمقبرة باب الصغير له وهر كاه مدح منيفه ومحمد حصيفه حصيفه شنيعة
يسر يدي فنت كسعين حصيفه درر مختار كسعين الشيرين بن عابد بن در
اول رواه مختار بدمج ان گفته اما بعد فيقول الحوج المفقورين الى رحمة
ارحم الراحمين محمد امين الشيرين بن عابد بن در كتابه المختار
شرح تنوير الابصار قد طار في الاقطار وسار في الامصار وفاق
في الاشهر على الشمس رابعة التي ارحق اكسب الناس عليه وصار
مفر عنهم اليه هو الحري بان يطلب يكون اليه المذهب في الطراد
للمذهب في المذهب فليقد حوى من الفروع المنقحة والمسائل المحسنة
ما العجوة غيره من كبار الاسفار ولم تنسج على منواله يد لا فك
عبد انه لصع حجه ووفور قديله في الاجاداة والحد لا تغار وتمنع باعجاده
المجتاز في ذلك المجاز عن انجاز الافران بين الحقيقة والمجاز وكنت

نور

توثيق سبط ابن الجوزي بحال
عديت خور وور و تقيت ان

٩٨

و جرحه ارم از وجه اثبات حديث نور
و ابطال الروايات المتعديت

صرفت في معاناته برهة من الدهر وبذلت له مع المشقة شقة
من جلايد العمر واقتنصت بشبكة الافهام اجل غوارده وقيدت
باوتاد الاقلام حبل وابدع وصرت في الليل والنهار سميرة حتى
استل ستره وضميره واطلعه على حور المقصورات في الخيام وكشف
لعمري حور مخدلاته اللثام فطفقت وشي صحائفه اللطيفة بما هو
في حقيقة بياض الصحيفة ثوارت جمع تلك الفوائد ونبت سبطها
المؤائد من مغزوات الحوشى الرقاق خوفا عليها من الضياع في فناء
روى الجرجاني مناقبه بسند لههليل بن عبد الله التستري انه قال
لو كان في امة عيسى مثل ابى حنيفة لما تقودوا وما تنصروا وما شتموا
الكثر من تحفه وصنف في سبط ابن الجوزي مجلد بن كبير في سماه
الاتصار لا ما امة الامصار ومحمد امير الشيرازي بن عمار بن شاذان
وروي عنه ثمانية قوله وسماه الاتصار انما سمي بذلك لان الامام خلق الله
عنه لما شاعت فضائله وعمت الخافقين فواضله جرد على العادة
القديمة من اطلاق الية الحاسدين فيه حتى طفوا في اجتهاده
وعقيدته بما هو مبرأ منه قطعاً القصدان يطفئوا
نور الله ويا لئله الا ان يتم نوره كما اكمل بعضهم في الله
وبعضهم في الشافعي وبعضهم في احمد بل تكلمت في ابى بكر وعمر
وفوقه في عثمان على وفرة قد كفت كل الصباية ومن اتصلوا
رحمة الله تعالى العلامة السيوطي في كتاب سماه تبديض الحقيقة

الكتاب

ص ٩٨
نسخه
على سبيل

والعلامه

٩٩

و جرحه ارم از وجه اثبات حديث نور
و ابطال الروايات المتعديت

روايت ابى حاتم



والعلامة ابن حجر في كتاب سماه الخيرات الحسن والعلامة
بن عبد العادي الحنبلي في مجلد كبير سماه تنوير الصحيفة وذكر فيه
عن ابن عبد البر لا تكلم في ابى حنيفة بسوء ولا تصدق احدا
يسئ القول فيه فان والله ملايت افضل ولا اورد ولا افقه
منه ثم قال لا يغتر احد بكلام الخطيبان عند العصبية
الرائدة على جماعة من العلماء كابى حنيفة والا امام احمد
وبعض اصحابه وتحامل عليهم بكل وجه وصنف فيه بعض
السياسه المصيبة كبد الخطيب فاما ابن الجوزي فانه تابع الخطيب
وقد عجب بسطه منه حيث قال في رآة الزمان ليس العجب من
فانه طعن في جماعة من العلماء وانما العجب من الجدل كيف سلك
اسلوبه وجاء بما هو اعظم قال من المتعصبين على ابى حنيفة
وابو يعقوب فانه لم يذكره في الحلية وذكر من دونه في العلم والهدى
وهرجند بعد ثبوت صحته اخبرني شريف انهم بسند يكرهون ان يروى
وازيروا صحاح سنيهم وانهم يروايت امام احمد بن حنبل حاجتي بغير
ذكره بطرق حديث شريف نقل ان ابي بكر اجله اعظم تخمين في زمانه
لكن لم يرد في حقه بنابر في تحقيق تصديق من ابيات الطيالسي في تزيين ابي بكر في تزيين
ديكره مذكور في سبيل شريف في مصداق نور على نور وضع في سبيل
محمد بن ادريس الخطيب الرازي ابن حديث شريف راروايت كروه چنانچه احمد
بن محمد العاصمي رزين الفتى في شرح سورة بل التي كفته اخبرنا الحسين

بن محمد قال حدثنا عبد الله بن ابن منصور قال حدثنا محمد بن بشر قال
حدثنا محمد بن دريس الرازي قال حدثنا محمد بن عبد الله بن المثنى
قال حدثني حميد الطويل عن انس بن مالك قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم خلقت انا وعلى بن ابي طالب من نور واحد
نبت الله عز وجل في عينة العرش قبل خلق الدنيا ولقد سكن آدم
الجنة ونحن في صلبه لقل كعب نوح السفينة ونحن في صلبه
ولقد قذرا ابراهيم في النار ونحن في صلبه فلم نزل يقبلنا الله
عز وجل من اصل طاهرة الى ارجاء طاهرة حتى اتقوا الى عبد
فجعل ذلك النور بنصفين فجعل في صلب عبد الله وجعل عليا
في صلب ابن طالب وجعل في النبوة والرسالة وجعل في صلب الفرس
والفصاحة واشتق لنا اسطين من اسمائه قرب العرش محمود
وانا محمد هو الاعلى وهذا على فملا الجهد العلامة ابراهيم
امام اهل التحقيق والتاسيس قد وى هذا الحديث الشريف فضا
حجاب التلبيش وابطل كيد كل مدغل مخك في التداين في الحق
السديد النفير ونصر الصدق اعلى رغم كل جاحد خيسر و
نزع اركان التعيين اخرى سمع كل من في قلبه حب الباطل سين
وذو القدي في عين كل من لا يقنع والتدسيس محاسن فاخرة
ومناقب باهرة محمدا باذنه ومأثر شامخة ابو حاتم الرازي بان كاره واطاع الله
وافاخهم سيق معترف واساطين نقاد وحقائق الانوار شان ابرزنا في فصل

روایت محمد بن ادریس از
حدیث نور

منعترف ومرتضى انزاله او در مجلد حدیث تشبیه شنیدی بکنه جلالت و عظمت او
واریس و کفیه شرفا الله کان جادیا فی مضار البخاری العالی القادر
کما صرح به غیر واحد من ائمتنا الکبار و شیخ شمس الله عبد الله بن احمد
بن محمد بن حنبل الشیبانی ایحدیث شریف روایت نموده چنانچه در زوائد
مناقب جناب ائمه المومنین علیه السلام تصنیف الدخول علی بائق عن گفته
حدثنا الحسن قال حدثنا احمد بن محمد بن المقلد العجلي قال حدثنا الفضيل
بن عياض قال حدثنا ثور بن يزيد عن خالد بن معدان عن ابي
عن سلمان قال سمعت جبرئيل سؤل الله صلى الله عليه وسلم
يقول كنت انا وعلى بن ابي طالب بيدى الله عز وجل قبل ان يخلق الله
آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جز
فجز انا وجزه على اتقوا فهذا عبد الله الخلف السعيد الفيل الرشيد
لا حلا لامام القرم القنديل الفارع صهوة التحقيق والتنقيد
الحائز للشرف الطارف والتليد قد حلا حذو والذ المجيد واقف
اثرة السديد فروى كحديث الشريف عن خالد العميد طريق
اخر جديده مؤيدا لافادة شيفه وامامه المجيد كسفر قمار ظهرا
كل منكر جاحد عنيد حصدا فاجم شهر كل متعصب ويذوع
من كل جاحد متعسف الموريد واقفة في العذاب الويل الشديدا
واذا فقه علما الحليم مفضل الصديق فالحجب كل العجب كيف بد
الخطاب العميد هذا الاجماع المنكر الباطل الطريق لا يدي

روایت محمد بن ادریس از
حدیث نور

چند

مجلس الخیرین

تذکرہ قریبی
مداح و مدحیہ

23

ابن حجر عسقلانی
محمد بن عبد القادر بن محمد بن عبد القادر

روایت عبد الله بن محمد
 ۲۹۰

وحدثه عن ابيه عن ابي عبد الله عليه السلام
 ۱۰۶

موتين وثلاثة وقال ابن ابي حاتم كنيته بمسائل ابيه وبعث الحارث
 وقال ابو الحسين بن المنادي لم يكن في الدنيا احدا روى عن ابيه منه
 لانه سمع منه المسند هو ثلثون الفا والتفسير وهو مائة وعشرون
 الفا سمع منه ثمانين الفا والباقي وجادة والناسخ والمنسوخ التاج
 وحديث شعبة وجوابات القرآن المناسك وغير ذلك من الثمانية
 وحديث الشيوخ قال ما دلنا نرى كابر شيئا خنا يشهدن له في
 الرجال وعلل الحديث والاسماء والكنى والمواظبة على الطلب حتى ان
 بعض حاضرين في تربيته آياه بالمعرفة وزيادة السماع على ابيه قال
 ابن عبد بن ابيه له في نفسه على في العلم لم يكتب عن احدا من ابيه
 ابوه ان يكتب عنه وقال بن ابي بديع البغدادي عبد الله بن احمد
 جليل بن محمد بن محمد بن ثقة بن ثقاتي وقال ابو علي الطوسي
 ولد سنة ۲۱۳ ومات سنة ۲۹۰ وكان ارضا اسمعيل الخطيب وزاد
 في جادى الاخرة قلت وقال النسائي ثقة وقال السليمان بن داود
 عن عبد الله بن احمد بن حنبل بن اسحق فقال ثقتان نبيلان قال ابو بكر
 الخلال كان عبد الله رجلا صالحا صادقا للهجة كثير الحياء وزهيدا
 عفيفا ومات سنة تسعين مائتين كفته وفيه ما في الحافظ ابو عبد الرحمن
 عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل الذي في الشيباني ببغداد في
 جادى الاخرة وله سبع وسبعون سنة كايه وكان مائتا خيرا
 بالحديث وعلاه مقدر مافيه وكان من ائمة الناس عن ابيه

روایت عبد الله بن محمد
 ۲۹۰

وحدثه عن ابيه عن ابي عبد الله عليه السلام
 ۱۰۷

وقد سمع من صغار شيوخ ابيه وهو الذي في مسند الله وياضي في
 حارة الخنجر وروايع سنة تسعين مائتين كفته وفي السنة المذكورة الحفظ
 ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل الشيباني كان مائتا خيرا بالحديث
 وعلاه مقدر مافيه وسيوطي وطبقات الحافظ كفته عبد الله بن احمد
 بن حنبل البغدادي الحافظ في عن ابيه ابن معين خلق وعنه الناس
 وابو صاعد ابو عوانة والطبراني وابو بكر النجاد والقطيع وابو بكر الشافعي
 وخلق قال ابو زرعة قال ل احمد بن حنبل ابني عبد الله محفوظ من
 علم الحديث لا يكاد يذكر في الايام لا يحفظ قال ابن عدي بن ابيه
 وله في نفسه محل في العلم فاجبه علم ابيه ولم يكتب عن احدا من
 ابوه ابوه ان يكتب قال الخطيب كان ثقة ثباتا وادب سنة ثلث
 ومائتين مات سنة تسعين مائتين وحدثه عن ابيه عن ابي عبد الله عليه السلام
 احمد بن موسى بن مرويه الاصفهاني كان ابا عاظم وافتخر اساطين محدثين سنية
 روايت نموده في خطبه خوارزمي كتاب المناقب كفته اخيرا في شهر دار هذا
 اجازة اخيرا عبد بن عبد الله بن عبد بن احمد في كتابه حديثا
 الشريف ابوطالب الجعفي حدثنا ابن مرويه الحافظ حدثنا اسحق
 بن محمد بن علي بن خالد حدثنا احمد بن كريب حدثنا ابو طومان
 حدثنا محمد بن خالد الهاشمي حدثنا الحسين بن اسمعيل بن جاد
 عن ابيه عن ياد بن المنذر عن محمد بن علي بن الحسين عن ابيه عن
 جده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كنت انا وعلى نورين

وحدثه عن ابيه عن ابي عبد الله عليه السلام
 ۱۰۸

يدي الله تكلم من قبل ان يخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله
 آدم سلك ذلك النور في صلبه فلم ينزل الله تعالى نقله من صلب
 الى صلب حتى فرغ صلب عبد المطلب فقسمة نصفين قسم الى صلب عبد الله
 وقسم الى صلب ابي طالب علي متى ان امانته لمح المحرم دمه دمي فمن حبه
 فحبي احبه ومن ابغضه فببغض ابغضه فهذا ابن مردويه اما المظ
 رئيس الصدق ولا يقاظ بالغ في الارشاد والتنبية ولا يقاظ حيث
 روى الحدِيث الشريف ناصر الحق سالك سوي الصراط رغم انافا باب
 الحق والا لطا طعنا عن الزيف والا خلاط غدير معرج على محازفات
 الانكاس السقاط فانه ول التوفيق والقائ عن الاختبا وجهه شمسكم
 حافظ ابو عمر يوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد الله القمي القرطبي كتاب
 بحوالا من اهل الجاسر صنفه بن عبد الله الشافعي جليلي كشف الظنون
 بحوالا من اهل الجاسر حافظ ابى عمر يوسف بن عبد الله بن عبد الله
 القمي القرطبي المتوفى سنة ثلث وستين واربعمائة
 وهو في مجلد من اكتبه المتبرية في المحاضرات مرتب على مائة واربعة
 وعشرين بابا اولها ما بعد فلان والآخر بعدة فضائل صديقه جناب
 امير المؤمنين عليه السلام كانه جمل ان حديث طبرست گفته وقال صلى الله عليه
 وسلم خلقتنا وعل من نور واحد سبحان الله تعالى بمدة العرش
 قبل ان يخلق آدم بالف عام فلما انتقم النور المظلل
 جعله نصفين نصف في عبد الله ونصف في صلب ابي طالب علي

باعتبار أن
مجمع الجوامع في تفسيره

مؤلفیت نزد ابن عبد البر
وطبیعت حدیث نزد راد
بجای اجلاس

من اسماء الله محمداً وانا محمد الله الاعلى وهذا على فلاله درابن عبد الله
حيث صدق ويزو بان عن صحة هذا الحديث الشريف الذي هو
قلبي عين كل معاندنا في حشر فظهرت المنكره والراة عليه الملكة
لا لا عيلا القوم من البر وانه بمحنة الحسرة والجسرة اعظم جريرة
جروا فحش طعن على نفسه جروا فحش معقديه بتبليغ الحق والدين
الباطل غر وما نفهم هذا التلميح بل اعظم ضرر غر وانه وان شرمهم
طاهرا ولكنه حقيقة اخرهم والتميم في الوبال والكال وما ستر
في اللجب من المخاطبة الحاذق والفاضل الماهر الصادق كيف يدعي
الجماع السنية على وضع هذا الحديث الشريف ابن عبد البر اما هم
الفاثق الواصل الى الحقائق الملائكة للذائق يظهر صحنه بنسبته
حقا وجزما الى افضل الخلائق عليه وآله افضل صلوة وسلام
ما ذكر شارح وبرق بارق واضاء بازق وجرى غاسق فحل
بقول اتباع المخاطبات ابن عبد البر العباد بالله فهو رائق او
متحجج فاسق او معاند مارق لا جماع السنية خارق او
يبدو من على كذبه وفريته واقتراؤه فيرجعون الى الحق الحقين
بالافق الواقي ووجه نهم انكم ابو بكر احمد بن علي بن ثابت الخليل البغدادي
ابن خديث شريف لم تارخ بغداد كم مروح انكم نقادست روايت نموده
چنانچه محمد بن يوسف الكنجي ركفاية الطالب في مناقب علي بن ابي طالب
الباب السابع والثمانون في ان عليا خلق من نور النبي اخبرنا

عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال الله تعالى
والتقوا في يوم القيمة
عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال الله تعالى
والتقوا في يوم القيمة
عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال الله تعالى
والتقوا في يوم القيمة

جاء في كتابنا في مناقب جبابرة المؤمنين عليه السلام أنه كان جبابرة الحكماء
عنده الكرام مولوى سيد شريف حسين خان دام الله المنان رأى حقير ممد
تخريف فروده أوردهم كفته قوله عليه السلام كنت أنا وحلي نوادرين
يدى الله أخبرنا أبو غالب محمد بن أحمد بن سهل القوي حماد الله قال أخبر
أبو الحسن علي بن منصور الحلبي لاخبري قال حدثنا علي بن محمد العلاء
القمي قال حدثنا الحسن بن علي بن كرتيا قال حدثنا أحمد بن محمد بن
إبراهيم قال حدثنا الفضيل بن عياض عن ثوبان بن يزيد عن خالد بن
معدن عن علي بن عثمان عن سلمان الفارسي قال سمعت جبي محمد رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول كنت أنا وحلي نوادرين يدى الله عز وجل
بسم الله ذلك النور ويقدره قبل أن يخلق آدم بالف عام فلما
خلق الله آدم كب ذلك النور في صلبه فلم يزل في شئ واحد حتى
افترقنا في صلب عبد المطلب ففنى النبوة وفي على الخلافة أخبرنا
أبو طالب محمد بن أحمد بن عثمان قال حدثنا محمد بن الحسن بن سليمان
قال حدثنا عبد الله بن محمد العكبري قال حدثنا عبد الله بن محمد
بن حسان الهروي قال حدثنا جابر بن سهل بن عمرو بن حفص حدثني
أبي عن أعمش عن سالم بن أبي الجعد عن أبي ذر قال سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول كنت أنا وحلي نوادرين بين العرش وبين
ذلك النور ويقدره قبل أن يخلق الله آدم بأربعة عشر ألف عام
فلما نزلنا وحلي في شئ واحد حتى افترقنا في صلب عبد المطلب

عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال الله تعالى
والتقوا في يوم القيمة
عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال الله تعالى
والتقوا في يوم القيمة
عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال الله تعالى
والتقوا في يوم القيمة

عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال الله تعالى
والتقوا في يوم القيمة
عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال الله تعالى
والتقوا في يوم القيمة

روایت ابن المغازلی
عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال الله تعالى
والتقوا في يوم القيمة
عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال الله تعالى
والتقوا في يوم القيمة

أخبرنا أبو غالب محمد بن أحمد بن سهل القوي نا أبو عبد الله محمد بن
علي بن محمد بن سيف الواسطي أصلا قال أخبرنا أحمد بن علي القواريري
الواسطي نا محمد بن عبد الله بن ثابت نا محمد بن مصفانا بقرية بن
الوليد عن سويد بن عبد العزيز عن جابر بن عبد الله عن النبي
صلى الله عليه وسلم قال إن الله عز وجل نزل قطعة من نور فاسكنها
في صلبك فمساها حتى قممها جزئ في صلب عبد الله عز وجل
في صلب أبي طالب فخرجت نبيا وأخرج عليا وصيا فهذا أبو الحسن
الجلال المغازلي الكاوي لحاسن الفضائل ومكارم المعالي قد
أثبت حقا هذا الحديث الشريف عملا نافع المنكرين الجاحدين
ونصف الزماد علي جوده الكاظمين عن الدين أوجع قلوب
الراغبين المبطلين أغاظ صدر الصادقين المدخلين فانما تسمي
الجلال في صلح تزيقات الخطيب الخال الجالب أنواع التحل أعيانها
وصار هو في غزاه وشجيه كالتى نقضت غزاه من بقوة
أركانها وحقي نمانه در آخر نسخ حاضر مناقب ابن المغازلي ابن عمار
مسعودي قال في نسخة التي نقلت منها هذا قال في آخره قال في
نسخة الفقيه بمحاو الدين علي بن أحمد الكاوي فرغ من نسخها
أبو الحسن علي بن محمد بن الحسن بن أبي نزار بن الشرقية بواسط العراق
في ثمانين عشر من شوال من سنة خمس ثمانين وخمس مائة والله
على التوفيق نعم قال في آخره فرغت من نسخها في جمادى الآخرة

عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال الله تعالى
والتقوا في يوم القيمة
عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال الله تعالى
والتقوا في يوم القيمة

عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال الله تعالى
والتقوا في يوم القيمة
عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال الله تعالى
والتقوا في يوم القيمة

عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال الله تعالى
والتقوا في يوم القيمة
عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال الله تعالى
والتقوا في يوم القيمة

112

و جہدیم از وجود اثبات حاشیت نور
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

115

روایت ابن المغازی

من سنة ثلث وعشرين سنة وكتب عمر بن الحسن بن ناصر بن عيسى
ختم الله له بخبر وقال في آخر هذه النسخة يوم تاسع عشر من شهر
الحج والحرار من سنة احدى وتسعين وتسعمائة سنة مدينة ثلاث
حماه الله بالصالحين من عباده وكتب مالكه جلوك آل محمد سعيد
بن عبد الله بن صالح عفا الله عنه وحشره في زهرهم وفرغت
انا من تحصيل هذه النسخة المباركة وانا الفقير الى مغفرة الله
وكرمه والعائذ به من اليم عزابه ونقمه الحسين بن عبد الله
بن احمد بن صلاح ثبتته الله بالقول الثابت في الدنيا والاخرة
آخرها والخمس خامس شهر جمادى الاخرة سنة سبع وثلاثين
والف سنة مدينة ثلاث حرمي الله تعالى بالصالحين من عباده
واحمد الله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين هذا
وانا السائل من اطعم على هذا الكتاب باستوصيه ان يدعوه
ما امكن من الدعاء لاسم الحسن الخاتمة والعقبي وبالله التوفيق
والاعانة وهو حسي ونعم الوكيل نيزر آخر نسخة كرمه سطور
قال في آخر النسخة التي نقلت منها هذا ما لفظه حكاية حسنة
من المناقب مسموعة في فضل اهل البيت قال ابو الحسن علي بن محمد
بن المشرقية حضر عندي في دكاني بالوراقين بواسط يوم الجمعة
خامس ربيع القعدة من سنة ثمانين وخمسماية القاضي ابي عبد
الله بن احمد الطار وحضر ايضا عندي

421

۴۰
 نیکوئی و نفاق علی و آریستید اور در
 عدلیت تشبیه اگر کتاب الارباب
 ستم و قراجم الخ و غیره
 بدخشا شنید می رسد با فحش
 احوال و تحقیر انا و ختم من و غیره
 مثل خدیج زنی و علامه بهی
 و سکه و دین و غیره
 بیجا قادی و احادیث الفضل
 با کثرت و مومنی الی التور و غیره
 و تفسیر و استعاره تعلیقه خود از و نقل
 می نماید و در غایب صاحب
 هم از بغداد الی الی و تحقیر من و صاحب
 جناب بزرگوارین علیه السلام
 اهل حق را بجزم اطلاق کرده و کائنات
 چون نیست در نقل ناقص اخذ
 و انوده و مراد ام ظلمه العالمی

ما شهد يومئذ من مناقب آل محمد صلوات الله عليهم فقال علي
 بن محمد بن الشارقة في ذلك اليوم في هذا المعنى يا أبا عبد الله
 هو عن طريق الحق عاجل متجديا سبيل الحق والى سبيل الحق ما كل
 يتخلل هل البيت يا مغرور ووجدت هذا من عندك اسباب الخلل
 فحة واستمع من الدلائل بألا من حين محمد من أفضالهم بعض الفضائل
 وجريد في سمن الشجرة ولست تسمع عندك داخل نزل القضاء على جبار
 ولك في صباحك شرنا إن انحلت يارك سبل الخلد في المذبح ف
 الزلازل وبقيت يا مغرور في الدار ابن لم تحط بطلان هذا الجرح
 الدنيا أخذكم غدا ما أنت قائل قال علي بن محمد بن الشارقة
 وقرأت المناقب التي صنفها ابن المغازلي بمسجد الجامع بواسط
 الذي بناه الحاجب بن يوسف الثقفي لعنه الله ولقاءه ما عمل في
 مجالس ستة أولها الأحاديث صفر وأخرها من صفر سنة
 ثلاث وثمانين وخمسة فأممها مختص عديدهم وكتب فيها
 بالمسجد الجامع علي بن محمد بن الشارقة وقرأت كتابه في
 المستكبرين ومخاطب مقام المتوكلين ورأى البطلان في توهم
 التفسير في تحجيم حديث والبيت وحديث طير وحديث أنا مدية العلم وحديث
 تشبيه وحديث نور كرمه ومناقب ابن المغازلي المذكور ست افتادند
 زباني بأبواب خرافات ومكابرات واصناف هفوات ومجازفات كشأن
 ليس من طلب عدة الحقائق وابن الجوزي كثر الشقاق وكأني فاقه في الخلق و

[illegible]

امشال

وحدود از دهم از جود اثبات شد
و ابطال ادعای اجتماع بر وضع آن

والافهام بذكر هذا الحديث الشريف في كتابه الذي مدحه
بنفسه ومدحه غيره من اعلام الفخام ووجه وازوهم
ابو محمد احمد بن محمد بن علي العاصمي رزين الفتى شرح سورة بل في حديث
نور الباطن متعدد روايت كرده و مشابيهت آنحضرت با حضرت آدم عليه السلام
و خلق استدلال كرده و روايات ديگر هم مؤيد آن وارد كرده و هذه عبارت
ذكر مشابيه ابينا آدم عليه السلام فانه قد قعت المشاهدة بين
المرتضى وبينه عليه السلام بعشرة اشياء اولها با خلق والطينة
والثاني بالملك والمدة والثالث بالصاحبة والزوجة والرابع
بالتزويج والخلة والخامس بالعلم والحكمة والسادس بالدهن
والفطنة والسابع بالامر والخلافة والثامن بالاعداء والمخالفة
والتاسع بالوفاة والوصية والعاشر بالاولاد والعزرة اما الخلق
والطينة فان آدم عليه السلام خلق من الطين خلط طينه بنور
اليقين فكان طينيا دينيا وكنى ذلك المرتضى خلق من الطينة الطاهرة
والتربة الزكية الزاهرة ولذلك قال المصطفى خلقت من طين
الطين خلق عتي من اسفلها ثم خلطت اعليا بالصفى فلو لا النبي
والرسالة لكنت رجلا من امتي والذي يؤيد ما قلنا ما اخبر
به محمد بن ابي كريب الثقة قال اخبرنا محمد بن عبد الله الحافظ قال حدثنا
اسحق بن محمد بن علي بن خالد الهاشمي بالكوفة قال حدثنا احمد
بن كريب الطحان قال حدثنا محمد بن خالد الهاشمي قال حدثنا الحسن

روایت نمودن عاصمی حدیث نور
بقرن عدیده در زین الفتی

وحدود از دهم از جود اثبات شد
و ابطال ادعای اجتماع بر وضع آن

بن ابي عمير بن حماد بن ابي حنيفة عن ابيه عن نيكاد بن المنذر عن محمد
بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عن ابيه عن جدته قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم كنت انا وعلى نور ابين يدي الله
عن وجل من قبل ان يخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله
آدم نقل ذلك النور من صلبه فلم يزل ينقله من صلب الى صلب
حتى اقره في صلب عبد المطلب فقسمه قسمين فصير قسما في صلب علي الله
وقسم علي في صلب ابي طالب فعلى منى وانا منه كحل من حلج دمه
من حى فمن احبه فبحبى احبه ومن ابغضه فببغضى ابغضه واخبرنا
محمد بن يحيى قال اخبرنا ابو محمد حاج بن نذير المحاربي لكوني لقا
بكوفة قال اخبرنا ابو جعفر محمد بن علي بن دحيم الشيباني قال
حدثنا ابو عبد الله الحسين بن الحكم الحميري قال حدثنا ابراهيم
بن اسحق الضبي قال حدثنا عمرو بن ثابت عن ابي حمزة الثمالي عن عبد
بن جبير عن ابي الحكم آء عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لما اسرى
الى السماء نظرت الى ساق العرش لا يمن فاذا عليه مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله ايده يعلو نصرته به واخبرنا محمد بن ابي
زكريا قال اخبرنا محمد بن عبد الله الحافظ قال اخبرنا سعيد بن
خالد المطوعي نيسابور قال حدثنا محمد بن احمد بن ابي يحيى النوري
قال حدثنا موسى بن عيسى قال حدثنا ايوب بن هير وكان من
البكائين عن عبد الله بن عبد الملك عن مالك بن انس عن نافع

و جود و انزه هم از جود اثبات می یابد
و ابطال از دعای اجماع بر وضع آن

عن ابن عمر قال بلغنا رسول الله صلى الله عليه وسلم جالساً في يوم
بجاء مكة اذهب عليه جبرئيل الروح الامين قال يا محمد ان
مررت بالعرش يقول عليك السلام ويقول لك لما اخذ ميثاق
النبيين اخذ ميثاقك في صلب آدم فجعلك سيداً لانبيا جعل
وصيتك سيداً لوصياء علي بن ابي طالب ويقول يا محمد وعزتي
لو سالتني ان ازيل السموات والارض لاذنحت لكرامتك على فكلوا
قال فكتب من حديث مالك بن انس الا عن هذا الشيخ واخبرنا
الشيخ ابو عبد الله الحسين بن محمد البستي قال حدثني
ابو محمد عبد الله بن ابي منصور قال حدثنا ابو حاتم محمد بن حدير
خطه الرازي قال حدثنا محمد بن عبد الله بن انس بن مالك
الا نصاري قال حدثني حميد الطويل عن انس بن مالك عن النبي
صلى الله عليه وسلم قال كل مولود يولد فحولاً ففوقاً وانا على
بن ابي طالب خلقنا من تربة واحدة اخبرنا الحسين بن محمد قال
حدثنا عبد الله بن ابي منصور قال حدثنا محمد بن بشر قال حدثنا
محمد بن عبد الله بن ابي مثني قال حدثني حميد الطويل عن انس بن
مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خلقت انا وعلي
بن ابي طالب من نوره واحد سبح الله عز وجل في عينة العرش قبل
خلق الدنيا ولقد سكن آدم الجنة ونحن في صلبه لقد كب نوح
السفينة ونحن في صلبه ولقد قذف ابراهيم في النار ونحن في

له قال حدثنا ابو جعفر بن البشير عن محمد بن عاصم التميمي قال قال خلق الله تعالى

وجه سیزدهم از وجوه اثبات حدیث نور
والطال را دکاهی اجماع بر وضع آن

روایت نظمیری

صلبه فلم يزل يقلبنا الله عز وجل من اصدلاب طاهرة الى ارجاء طاهرة
حتى انتهى بنا الى عبدالمطلب فجعلنا له النور بنصفين فجعلني في صلب
عبدالله وجعل عليا في صلب ابي طالب وجعل في النبوة والرسالة
وجعل في علي الفروسيّة والفصاحة واشتق لنا اسمين من
اسماءه فرب العرش محمودا وانا محمد وهو الاعلى وهذا على فهدية
الا حاديث تدل على صحّة ما اشرنا اليه رجحان ما دللنا عليه
فهذا العاصمي قد جدّ جهدا بليغا كافيا وكذا كداسديدا شافيا
في ثبات هذا الحديث الشريف من طرق متعدّدة ووجوه متعدّدة
ثم اسندل بحججه فانقد المراتبين والمشككين من الحجج وكشف
فتاخم العناد والرجح واسعرا حراق المعاندين له باشد ابلح
وجه سعيهم وهم انكم ابو الفتح محمد بن علي بن ابيهم النظر في رخصنا
علويه على نقل گفته انبانا ابو علي الحسن بن احمد بن الحسن الحداد قال
حدثنا ابو نعيم احمد بن عبد الله بن احمد كحافظ قال حدثنا احمد
بن يوسف بن خلاد النصبيني ببغداد قال حدثنا الحرث بن ابي مسّة
القمي قال حدثنا داود بن المحبر بن محمد قال حدثنا قيس بن الربيع
عن عباد بن كثير عن ابي عثمان الرازي عن سلمان الفارسي قال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول خلقتنا انا وعلى بن ابي طالب
من نوصن عيل العرش سبح الله ونقدّسه من قبل ان يخلق الله
عز وجل آدم باربع عشرة الاف سنة فلما خلق الله آدم نقل

ويزيد من الفقه فذكر شابه
 حيا لم يزل عليه السلام
 يا حيا يا ذا الجلال والإكرام
 عليه السلام قال صلى الله
 والطيبه قوله صلى الله عليه
 وسلم غفلت عن طيب الدين
 وعن شئ من أسلحتي غفلت
 العلي يا أسفا ثم غفلت
 والرسالة كنت في النوبة
 فذكر لك الغنى من أول الطريق
 فغادرني من حين غلبت على عيني
 إن عليا قال صلى الله عليه
 قال قال رسول الله صلى الله
 كنت أنا وصلى الله عليه
 هو وصلى الله عليه
 بأربعة عشر ألفا منكم
 الحديث عن العلم وذكر
 وشكركم في فضل
 شانه لبيد أنتم
 عليه

بسم الله الرحمن الرحيم

و جبره و سحر از وجه اثبات شد نور
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

الى اصلا ب الرجال ارحام النساء الطاهرات ثم نقلنا الى صلب عبد
وقسمنا بنصفين فجعل النصف في صلب ابي عبد الله وجعل النصف
في صلب ابي طالب فخلقت من ذلك النصف خلق على من النصف الاخر
واشتق الله لنا من اسمائه اسما والله محمدا وانا محمد والله الاصل في
عليه والله فاطموا بلي فاطمة والله محسن وابناي الحسن والحسين فكان
اسمي في الرسالة والنبوة وكان اسمه في الخلافة والشجاعة فانا
رسول الله وعلى سيف الله فهدانا ابو الفتح فتح باب الصواب برؤية
هذا الحديث الشريف الكاشف للحجاب المحمدي للقشور من اللبائس
نوخة التشكيك والارتياب نزع اركان المدخلين لاوشاب
واقام على الحق حجة متينة لا اول الالباب نيز نظري مخصص
اخبرني علي بن ابراهيم القاضى بفراة قال اخبرني والدي قال اخبرني
جدى قال حدثنا حجاج بن وبه عن ابن شبيب عن مجاهد عن ابن
عباس رضي الله عنه قال لما خلق الله عز وجل آدم وفتح فيه من
روحه عطس فالهمة الله المحمدي رب العالمين فقال لربه جنة
ربك فلما سجد له الملائكة تلاخذه العجف فقال يا رب خلقت خلقا
هو احب اليك مني فلم يجبه قال المثنى فلم يجبه قال المثلثة فلم
يجبه قال الرابعة فقال الله عز وجل له نعم ولولا هم ما خلقتك
فقال يا رب انهم فاعني الله عز وجل الى ملائكة الحجب انهم
الحجب فلما رفعت ادم خمسة اشباح قدام العرش فقال يا رب

و جبره و سحر از وجه اثبات شد نور
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

من هو كما قال يا آدم هذا نبي وهذا علي امير المؤمنين ابن
عم النبي وهذا فاطمة بنت نبي وهذا الحسن والحسين ابنا علي وولد
ثم قال يا آدم هم اول ففتح بذلك فلما اقترب الخطيئة قال يا رب
اسالك فحمدك على فاطمة والحسن والحسين ما غفرت لي فغفر الله لي
فهذا الذي قال الله عز وجل قتلني آدم من دبه كلمات فتا عليه
فلما احبط الى الارض صانع خاتما افقش عليه محمد رسول الله وبني آدم
محمد فضل و جلال وعظم ثبات نظري من عبارات كتاب اللسان سمعنا في كتابنا
در مجله حديث تشبيه كور شد ظاهر است که نظري شيخ و سماعي است
و او فضل اهل خراسان است در لغت و ادب قيام بصنعت شعرو سمعنا في روا
علم ادب خوانده و از و استفاد نمود و نیز ظاهر است که سمعنا گاهی او ملاقات
نموده مگر اينکه از و کتابت کرده و اقتباس نموده و اخرا بر و از و سماع حديث
فرموده و از افاده علامه ابن الجار تان بان است که او نادره فلک و نايقه و هر
بوده و در بعض فضائل اهل اهل مان خود فائق بود و ضليل صفدي رو اسف
بالوفيات افاده نموده که او از بلغا اهل نظم و شعر بود و سفر بلاد نموده و با کابر
ملاقات کرده و او کثير المحفوظات و محبت علم و سنت و زياده کننده صدر و صلي
صحبت کرد با ملوک و سلاطين و نزد ايشان بر اسي او جاهل و عظيم بود و او
بر ايشان بسيار تکبر می کرد و بر اهل علم از سر تواضع پيش می آمد و جبره و سحر
ابو منصور شهر و ابن شيرويه بن شهر و ابن شيرويه الديلمي اين حديث شريف را
روایت نموده چنانچه از عبارات آتیه الخطيب خوارزم ظاهر و باهر خواهد شد

انما رواه ابن الجار تان بان

هذا هو صاحب
الكتاب

وحي نور و...
وإبطال الأوهام...

صدقاً والظاهر الوفاً والطبع النقاد والقرينة الحاذقة والخيال
الصادقة برع في علم الأدب فاق في نظم الشعر نثر الخطيب فهو
إنسان عين الزمان غرة جبهة هذا الأوان سألته عن مولده
فقال مولدي في الليلة التاسعة من شعبان سنة خمس مائة
وخمسة مائة وحضرت في منزله بخوارزم فأيت منه صديقا
الصدق ذابحة سنية وأخلاق هنية وبشرطق ولسان ذلق
فصلا قلبي صدرى العجز وصفه نظمي نثرى استشدته من
قبله فأنشدني لنفسه بمنزله في خوارزم في سطح ذي القعدة
سنة ست عشرة وست مائة يا زمره الشعراء دعوة ناصح
لأنا ملوا عند الكرم سماحاً إن الكرام بأسهم قد غلقوا
باب السراح وضيّعوا المفتاح ورايته شيخاً كالمطر حسن
الشبهة كبيرها سمينا بديننا حجازاً عن الحركة وكان له في حلة
حوصلة كبيرة وقلت له ما مذهبك فقال حنفي ولكن ليست
خوارزمياً أنت خوارزمياً يكرها أنا اشتغلت بفخار فارى
دامي حالها فقي عن نفسه أن يكون معتزلياً رحمه الله ثم قال إن
جد نقل بعض شعارة وقال بعض الفضلاء كبراسانية وإلام
صدر الافاضل يمدحه من أن للعالمين فخراً وزينا وجالين عن
كل شين بقي وافى العلوم نقاب مثله ما رأيت قط بعيني
ليس في الألف المبرز إلا أفضل الناس قاسم بن الحسين رجب القادر

ورجوا به فضيلة كفته القاسم بن الحسين بن أحمد الخوارزمي الفخري المستحسن
وخمس مائة تقفه على أبي الفتح ناصر بن عبد الله السبيل المطر في أخذ
عنه العربية وله تصانيف شرح المفصل سماه التفسير ثلث مجلدات
وشرح سقط الزند التوضيح في شرح المقامات والزوايا والخبائيا
في النحو وله بدائع الملح قتله التتار سنة سبع عشرة وست مائة
وجلال الدين سيوطي رغبته الوعاة كفته قاسم بن الحسين بن أحمد بن محمد
الخوارزمي قال يا قوت صدك الافاضل حقوا واحدا للمهر في علم
العربية صدق الافاد والطبع النقاد برع في علم الأدب
وفاق في نظم الشعر نثر الخطيب فخوانسان عين الزمان وغرة جبهة
هذا الأوان لدنا سبع شعبان سنة خمس مائة وخمسة مائة وكان
حنفياً سنياً ذابحة سنية وأخلاق هنية وبشرطق ولسان
ذلق صنف التفسير في شرح المفصل بسط السبكة في شرحه
متوسط المحبة في شرحه صغير شرح سقط الزند شرح المقامات
شرح الألفودج السيرة في الأعراب شرح الأبنية الزوايا والخبائيا في النحو
المحصل في البيان غير ذلك ونيز سيوطي را شباه نظار كفته قال يا قوت
حدثني صدك الافاضل قال كتب إلى الصوفي المعروف بالصواب إلى
عن قول حسن رضي الله تعالى عنه فمن يحج رسول الله منكرو وجمعه
وينصروه سواء وقولهم أن فيه ثلاثة عشر روعاً فاجبتة أفرى
لما ما مريض البرق منصف من خلق خاطر الوقا حين خطا

هذا هو صاحب
الكتاب

ص ٢٧٥

هذا هو صاحب
الكتاب

ص ٢٧٥

هذا هو صاحب
الكتاب

ووجه تسميته ان وجود اثبات في
والبطلان او كمال اجماع برود

مكتوب في
تاسع فوارزمي

بغنى الصواب لدينا من مباحثه وصادري ان ما يعد الصور خطاه
الذي يحصى في هذا البيت من المروعات اثنا عشر فمنها قوله
تجوز في ثلاث مرفوعات المبتدأ والفعل المضارع والضمير المستكن
ومنها المبتدأ المقدر في قوله ويمدحه والمعنى ومن يمدحه يكون
هنا على حسب المثال الاول ثلاث مرفوعات ايضا ومنها المرفوعات
في قوله وينصهره احدهما الفعل المضارع والثاني الضمير المستكن
فيه ومنها المرفوعات الاربعة في قوله سواء اثنان من حيث انة
في مقام الخبر من المبتدأ بن اثنان اخر من حيث ان في كل واحد
ضمير ارجع المبتدأ هذا يا سيدي حمد المفضل وغيره وقطع لنا
من الكل ومحمود بن سليمان كقوى تركت انباء علام الاخبار كغزة الشيخ الكوا
الفاضل القاسم بن الحسين بن احمد الخوارزمي القوي ولد سنة خمس
وخمسين وخمسائة تفقه على الفقيه برهان الدين ناصر بن المكارم
عبد السيد المطرزي اخذ عنه عن ابي المويد موفقي بن احمد
عن نجم الدين عمر النصف عن ابي اليسر البردوي عن ابي منصور المازني
عن ابي بكر الجوزجاني عن محمد بن ابي حنيفة رحمه الله تعالى و
العربية عنه عن الرخشري له تصانيف منها شرح المفصل للعل
الرخشري في القوس سماه التفسير في ثلاث مجلدات وشرح سقط الزند
والتوضيح في شرح المقامات والزوايا والخبائيا في الفخولة بدائع الملح
قتله الترسنة سبع عشرة وستائة وعمل بن سلطان محمد الخوارزمي

١٣٩
ص ٣١٥
الكتيبة الثانية عشر

ووجه تسميته ان وجود اثبات في
والبطلان او كمال اجماع برود

القاسم بن احمد بن الحسين بن الحسن الخوارزمي القوي له تصانيف
منها شرح المفصل سماه التفسير في ثلاث مجلدات وشرح سقط الزند
والتوضيح في شرح المقامات والزوايا والخبائيا في الفخولة بدائع الملح
قتله الترسنة سبع عشرة وستائة ووجه تسميته ان
ابو القاسم عبد الكريم بن محمد بن عبد الكريم الراضي القزويني شيخنا
رواية توفيه جنانة ايراهيم بن محمد الجويني ورفعه السهمطين على نقل عنه كفته
اخبرنا الشيخ العدل بهاؤ الدين محمد بن يوسف البرزاسي
بقراي عليه بسفج جبل قاسيون عايل عقبة دمر ظاهر مدينة
دمشق المحرقة قلت له اخبرك الشيخ احمد بن الفرج بن علي بن
الفرج الاموي جلة فاقوه ح و اخبرني الشيخ جمال الدين احمد بن محمد
بن محمد المعروف بدكويه القزويني غيره اجازة برهاتهم عن الشيخ الامام
امام الدين ابي القاسم عبد الكريم بن محمد بن عبد الكريم الراضي القزويني
اجازة انبانا الشيخ العالم عبد القادر بن ابي صالح الجبلي قال انبانا
ابو البركات حبة الله بن موسى التفتي قال انبانا القاضي ابو المظفر
هناد بن ابراهيم النصف قال انبانا الحسن بن محمد بن موسى بن كريب
قال انبانا محمد بن الفرخان حدثنا محمد بن يزيد القاضي حدثنا
اللبيب بن سعيد عن العلاء بن عبد الرحمن عن ابيه عن ابي هريرة
عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال خلق الله تعالى ابا البشر
فيه من وجه التفتي آدم عينة العرش فاذا نور خسة اشباح

رواية راضية
عن ابي القاسم
عبد الكريم بن محمد
بن عبد الكريم الراضي
القزويني

رواية راضية
عن ابي القاسم
عبد الكريم بن محمد
بن عبد الكريم الراضي
القزويني

و چه نیست که آن وجود اثبات حدیث کند
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

وجه نیست م از وجه اثبات حد نور
و ابطال دعای اجماع بر وضع آن

145

روایت ابو الربيع کلاعی

۱. وزیر عظام و ارباب مقتدر
چون که مقتدر است و خود را
بیکر و برادر و خود را
عقل چون با یکی از این
که باشند و از او

نقصان

[illegible][illegible]

روایت ابو الريح كلاعی

۱۳۴

محمد وانا محمد والله الا على وهذا على اخرجته ابن الاسود الكندي
في كتابه الشفاء النعمي فهذا ابن سبع الكلاعي الذي منكر فضله يفتي
الشباع وجاحد ببله يلبق القصب بالقلع كلاً اتباعه عن الجنيح
والزريع الى فطيع الانكار وصانحر عن الافتحام والفرح في حق الخس
والبول حيث روى الحديث الشريف في كتابه الشفاء الشافى كارت
الكتاب الا بصارو سليمان بن موسى بن سالم از مشاهير حفاظ اعظمه ونحاره
محدثين افاضهم واجده معتبرين في الكلام واعلام اثبات ما تزينت
صاحب تصانيف عديدة ومدون في الف مفيده وبقية اعلام اثره وياوگار
اكابر في الخط بوده وممارت وبصارت در حديث واشته وعلم حفظه جميع
ومعرفت جرح تعديل افرشته ومواليه وفيات اكابر عالى درجات رذاذو كبر
زمان خود وخصما متاخرين من باب تقدم و ما هو وخط او در اتفاق ضبط نظم
وبعد من خود در تبحر وادب بلاغت وانشاء رسائل فروع على شلح بروج
نظم وخطه في ویرگونی وادراك قصصه وحسن فروع ولفظ سياق موصوف
وبينكم از جانب ملوك ورجال الشان وتبيين مرادات شان بربار در محافل
الخير ذلك ونبهى رتد كره الحفظ كفته الكلاعي الامام العالم الحافظ الباق
محمد كاندلس ببلغها ابو الريح سليمان بن موسى بن سالم بن عثمان
الحجوي الكلاعي البلسني لدسة خمس سنين وخمسة قال ابو عبد الله
الابرار مع بلسنة ابا العطاء بن البريد ابا الحاج بن ايووب بن محمد
ابا القسم بن جديش ابا بكر بن الجدي ابا عبد الله بن زرقون ابا عبد الله

روایت ابن سبع كلاعی
عنه ابو الريح كلاعی

محمد بن ابراهيم بن صالح كلاعی
ابو عبد الله الحافظ البلسني

روایت ابو الريح كلاعی
عنه ابو الريح كلاعی

۱۳۵

ابن الجار و ابا محمد عبد الله و ابا محمد بن نوبة و ابا الوليد بن راشد
و ابا محمد بن ابراهيم و ابا عبد الله بن عزم و ابا محمد بن جهم و و نوبة
بن يحيى و خلقا سواهم و اجازله ابو العباس بن مضار و ابو محمد عبد
الازدي صاحب الاحكام و اخرون عنى اتقنانية بالتقييد الرواية و
كان اماما في صناعة الحديث بصيرا به حافظا حافلا عارفا
بالجرح والتعديل فذكر الله الوليد الوفيات يتقدم اهل زمانه
في ذلك وفي حفظه اسماء الرجال خصوصا من تخرجه مائة عام
كتب الكثير وكان خطه لا نظير له في الاتقان الضبط مع الاستمرار
في الادب الاستمرار بالبلاغة فودا في انشاء الرسائل مجيد في
خطيبا فصيح مفوها مدد كاحسن الشرح والمسايق لما ينقله
الشادة الانيقة والروى الحسن هو كان المتكلم عن الملوك في زمانه
في المجالس المبين عنى حلايم ومونه في المحافل على المنابر ولى خطابة
بليغة في اوقام وله تصانيف مفيدة في فنون عديدة الف
المكف في مغازى المصطفى والثلاثة الخلفاء في اربع مجلدات له مؤلفات
حافل في معرفة الصحابة والتابعين وكتاب مصباح الظلم يشبه
الشمس و كتاب اخبار البخاري كتابا لا ريب في غير ذلك واليه
كانت الرحلة للاخذ عنه انتفعت به في الحديث كل الانتفاع
اخذت عنه كثيرا قلت حدث عنه ابو العباس احمد بن العماد
خافه توسع طائفة قال ابن مسدي لم ابق مثله جلاله وبلا

روایت ابو الريح كلاعی
عنه ابو الريح كلاعی

محمد بن ابراهيم بن صالح كلاعی

محمداً أبو الربيع كلاعي
ابن عبد الله بن محمد بن يحيى

روایت ابو الربيع كلاعي

وجہ بیست و دوم از وجوہ اثبات حدیث نور
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

ورياسة وفضلاً وكان اماماً مبركاً في فنون من نقول ومعقول
وموزون منشور جامعاً للفضائل في علوم القرآن والتجويد
امّا الادب فكان ابن خلدون وهو ختام الخطاطين بديوان الانكسار
فاستغفر اخذ القرائات عن اصحاب ابن هذيل ارفع واخص بابي
القسم بن حبش بمروسة اكثر عنه قال الا باري كان رحمه الله
ابداً كان محدثاً في السبعين منتهى غمزه لو ياراه وهو آخر الخطاطين
والبلغاء بالاندلس استشهد بكابية تنبئة على ثلاثة فرائض من
مروسة مقبلاً خير مديري في العشر من ذي الحجة سنة اربع وثلثين
وسقائه قال الخافض المندلي توفي شحيداً بيد العدو وكان له
بظاهرو مروسة في مستهل رمضان سنة خمس مئة سبع وثلثية
ومروسة واشبيلية وغرناطة وشباطه ومالقه وسطحة خديجة
وجمع مجالس تدل على غرارة علمه وكثرة حفظه ومعرفة عمداً
كتب الدنيا بالاجازة سنة اربع عشرة ونيز في رجب في خبر غير وقائع
اربع وثلثين ستمائة كفته وابو الربيع كلاعي سليمان بن سالم البلنسي
الحافظ الكبير صاحب التصانيف ببقية اعلام الاثر بالاندلس له
سنة خمس مئة سبع وثلثين سمع ابا بكر بن الجدي وابا عبد الله بن قتيبة
وطبقهما قال الا باري كان بصيراً بالحديث حافظاً حافلاً عارفاً
بالجرح والتعديل ذكرا للمواليذ الوفيات يتقدم اهل زمانه وفيه
خصوصاً من تأخر زمانه ولا نظير لخطه في الاتقان والضبط مع

الانكسار

وجہ بیست و دوم از وجوہ اثبات حدیث نور
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

روایت ابو الربيع كلاعي

محمداً أبو الربيع كلاعي
ابن عبد الله بن محمد بن يحيى

الاستبصار في الادب والبلاغة كان فرداً في انشاء الرسائل مجيداً في النظم
خطيباً مفوهاً مدكاً حسن الشرد والمسايق مع الشارحة الانيقة وهو
كان المعظم عن الملوك من مجالسهم والمبين لما يريدون على المنبر في
الحافل في خطابة بلنسية وله تصانيف في عدة فنون استشهد
بكابية تنبئة بقرب بلنسية مقبلاً خير مديري في ذي الحجة وباضي
ومروسة الجحان روقائع سنة مذكورة كفته الخافض ابو الربيع كلاعي سليمان
بن موسى البلنسي صاحب التصانيف ببقية اعلام الاثر في الانكسار
قال الا باري كان قد فاق اهل زمانه وتقدم على اقرانه عارفاً بالبحر
والتعديل ذكرا للمواليذ الوفيات لا نظير له في الاتقان والضبط
مع الادب والبلاغة وكان فرداً في انشاء الرسائل مجيداً في النظم
خطيباً مفوهاً مدكاً حسن الشرد والمسايق مع الشارحة الانيقة
متكماً عن الملوك من مجالسهم ومبيناً لما يريدون على المنابر في الحافل
ولي الخطابة وله تصانيف في عدة فنون استشهد مقبلاً خير مديري
في ذي الحجة ومجلال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين السيوطي وطبقهما كفته
ابو الربيع كلاعي الامام الخافض الباص حدث الا نكسار سليمان بن يحيى سليمان
بن موسى بن سالم بن حسان كلاعي الحيدري البلنسي له سنة سبع وثلثين
ابا القاسم بن حبش خلقاً واجازة ابن مضاء وابو محمد عبد الحق
صاحب الاحكام واعترف بهذا الشأن اشرعاً وعناية وكان اماماً في صنعة
الحديث بصيراً به حافظاً عارفاً بالبحر والتعديل ذكرا للمواليذ

محمداً أبو الربيع كلاعي
ابن عبد الله بن محمد بن يحيى

محمداً أبو الربيع كلاعي
ابن عبد الله بن محمد بن يحيى

در این کتاب
مراجعه شود

والوفیات مقدم اهل زمانه في ذلك وفي حفظ أسماء الرجال مع
الاستيثار في الأدب لا يستهان بالبلاغة فردا في الانشاء له اكتفاء في
المغازي كتاب في معرفة الصحابة والتابعين حافظ وغيره
ولد سنة ثمان مائة شهيدا بيد العدو في عشر ذي الحجة
سنة اجماله المندى وتجر بن يوسف شامي رسل المدي رذكر شرح
رموز كتاب خود گفته او ابوالربيع فالثقة الثبت سليمان بن سالم
الكلاني واحمد بن محمد المقرئ ^{منه اذ اقلت ابوالربيع} في الطب عرخص الاندلس الطبيب گفته
وكانت وقعة ابيجة التي قتل فيها الحافظ ابو الربيع الكلاني في الله
تعالى يوم الخميس لعشر بقين من ذي الحجة سنة اربع وثلثين و
ستائة ولورزله الله تعالى متقدما امام الصفوف خفا الى الك
مقبلا على العدو ينادى بالمخرمين عن الحجة تفر من حتى قتل
صاروا محتسبا لله تعالى مضجعة كان انا يقول ان منتهى عمره سنة
سنة لرويا ما في صغره فكان كذلك ورتاه تلميذه الحافظ ابو
عبد الله بن ابيار بقصيدته الميمية الشهيرة التي اولها هات اليها
باشلاء العلاء والمكاريم تقد باطراف القنا والقواريم ووعوا
عليها مادبا ومفازة مصارع خضت بالطل والجحيم فنجيم
وجوفا في الجنان وجمحة مجاسد من نسج انطبا واللهازم وهي
طويلة ومن شعر الحافظ ابوالربيع المذكور سه تال ليل اللغويات
ووافي صباح للرشاد بين ركا ب شباب از معت عند حلة

مراجعه شود
مراجعه شود
مراجعه شود

مراجعه شود

در این کتاب
مراجعه شود

وجيش مشيب حمزته ممنون ولا اكن بل الرحمن فيما اجتهه وكيف
ولا يخفى عليه جنين ومن لم يخل ان الزياء يشينه فص من هجي
ان الزياء يشين لقليل يع قلبى للشباب فقله كماريع بالعلق
الفقيد ضنين والمذو خط المشيب بلتمه فخطت يقطبي للشجون
فنون ولبيل شباني كان انض منظره وانق هم لا حظته عيون
فاها على عيش تكد صفوه وانس خلا منة صفا وجون
ويا ويه فودى وفوادى كلما تزييد شيبى كيف بعد يكون
حرام على قلبى سكون بعثرة وكيف مع الشيب المص سكون وقالوا
شباب الم شعبة جثة فمالى عراى للمشيب جنون وقالوا
شبابك الشيب ثمان مان ولم يعلموا ان الحش شجون وقطال ضيا
امولى الموال ليس غيرك لى مول وما الحداي رب منك بذاول
تبارك وجه حجت نحوه المنه فاوزعها اشكرا واسعها طوك
وما حولة وجمك الدائم الذى اقل حل علىائه يغرس القولا
تدأت من جولى اليك وقوق فكن قوق في مطبه وكن الحولا
وصب الرضا مالى فى منتهى ولولقيت نفسى على نيل الهولا
وكان حه الله تعالى حافظا للحش مبرز في نقلة تام المعرفة
نطرقه ضابط الاحكام اسانيد ذكر الرجال يان من الادب
بلنسية واستقصه وكان مع ذلك من اول الحرم والبسالة والقد
والحرارة حضر الغزوات وبارش لقتال بنفسه وابله بلا حقا

وروى عن أبي القسم بن جبير طبعته وصنف كتاباً منها مصباح
الظلم في الحديث والاربعون عن اربعين شيخاً لاربعين من الصحابة ولا يروون
السابعة والسبعيات من حديث الصادق وحلية الامالي في المواقف
والعوالي تحفة الرواد ونجعة الوراد والمسلسلات ولا نشاد وكتب
الاكتفاء في مغازي رسول الله صلى الله عليه وسلم ومغازي الثلاثة
الخلفاء وميلان السابقين حلبة الصادقين المصدقين في عرض
كتاب الاستيعاب لم يكمله والمجهر في اخف كنية زوجته من الصلوة
والاعلام باخبار الخارعي الامام والمجهر في مشيئة ابي القاسم بن جبير
ومرناج مر اياته وحق الرطب في سنة الخطب وكنته الامثال نفحة
الحلال محمد في معارضة المعري في خطبة الفبيع والامثال
لثال المج في ابتاع الحكم واخذاع الامثال مفاوضة القلب العليل
ومناينة الامل الطويل بطريقة المعري في ملق السبل ومناينة
الحسن الاثر المحقق مائة مسألة ملغزة ونتيجة الحب الصميم وزكوة
المشهور والمنظور في مثال التعل النبوية على ابيها الصلوة والسلام
قال ابن شيد لو قال زكوة الذئب والتظلم لكان احسن له كتاب
الصفحة المنشرة في القطع المعشرة وديوان مسائله سفر وديوان شعره
وتاج الدين ديان كي در كفاية التطلع كدران ويا شيخ فخر حسن عجمي مجموع
آفته كتاب الاكتفاء في مغازي المصطفى والثلاثة الخلفاء تاليف الامام
ابي الربيع سليمان بن موسى بن سالم الكلاعي اخبر به عن الشيخ احمد بن

محمد القشاشي عن العلامة تين الشمس محمد بن أحمد الرومي والشيخ عبد الرحمن
 بن الشيخ عبد القادر بن محمد الثاني عن عمه العلامة محمد جار الله بن
 الحافظ عبد العزيز بن محمد عن والده الحافظ عبد العزيز بن الحافظ عمر
 هذا الأول عن العلامة تين قاضي القضاة زكريا بن محمد الأنصاري الرحلة
 شرف الدين عبد الحق بن محمد السبط قال الشيخ تين أبا الأمام الحافظ أبو القاسم
 محمد بن النجم محمد بن محمد بن محمد المكي العلوي أذنا عن العلامة
 برهان الدين إبراهيم بن موسى بن أبي بركات النبا سي أبي الين محمد بن
 أحمد المطبري جازة قال نابه أبو عبد الله محمد بن جابر بن محمد بن
 قاسم المودثي شى أذنا قال نابه قاضي الجماعة أبو العباس أحمد بن محمد
 بن الحسن الغماري سماه أجمعيه الأيسر أمانه فاجازة قال نابه مؤلف
 الأمام أبو الربيع سليمان بن موسى الكلاعي سماه المافيه من سيورة ابن
 استحق واجازة لباقية أن لم يكن سماه أجمعيه لضباغ متى فذكره
 وجه ثبت وسوم نكه محمد بن يوسف بن محمد الكنجي الشافعي إجماع
 شريف رابو طريق ورفضا لجناب أمير المؤمنين عليه السلام نقل نموده
 وبابى خاص براسي أن ذكر مؤيداته عديده أن محقق فرموده وقصص من
 بثبوت أن كرده چنانچه در كفاية الطالب في مناقب علي بن أبي طالب
 گفته الباب السابع والثمانون في أن عليا خلق من نور النبي
 صلى الله عليه وسلم أخبرنا إبراهيم بن ركان الخشوعي بمجلد
 من غوطة دمشق أخبرنا الحافظ علي بن الحسن أخبرنا أبو القاسم

طهره
 طهره كتاب الطهارة
 من روى عنه يصفه ثوبته
 ابن جبار مرقوم است
 كتاب الطائفي شاذلي البزنجي
 علي بن ابي طالب السلام
 الشيخ ابي اسام العالم العارفي
 المتبحر في الدين شرف العلماء
 المتبحر في قوة الفقه المسمى الفوق
 علي بن ابي طالب السلام
 فقه الحسين في الدين
 البعد عن الدنيا بسبب
 عبد الله بن محمد بن يوسف بن محمد
 القرشي في الشافعي جليل الشرف
 سعيد مرصفي واعلامه في الزيادة
 والافعال في اقبال الحافظين
 وغيره ما وحسن ما في علمه

حسب الله اخبرنا الحافظ ابو بكر الخطيب اخبرنا علي بن محمد بن عبد الله
العدل اخبرنا ابو علي الحسن بن صفوان حدثنا محمد بن تهمس الجعفي
حدثني ابو ذكوان حدثني حرب بن بيان الضمير من اهل قيسارية
حدثني احمد بن عمرو حدثنا احمد بن محمد بن عبد الله
عن عبد الله بن عمرو عن عبد الكريم الجعفي عن عكرمة عن ابن عباس
قال قال النبي خلق الله قضييما من نور قبل ان يخلق الدنيا باربعين
الف عام فجعله امام العرش حتى كان اول مبعثي فشق منه نصفاً
فخلق منه نبيكم والنصف الآخر علي بن ابي طالب اخرجه امام
اهل الشام عن امام اهل العراق كما سقناه وهو في كتابهما واخبرنا
ابو يحيى الدمشقي اخبرنا ابو القسم الحافظ اخبرنا ابو غالب بن البتا
اخبرنا ابو محمد الجوهري اخبرنا ابو علي محمد بن احمد بن يحيى حدثنا
ابو سعيد الفراء حدثنا ابو الاشعث حدثنا الفضيل بن عياض عن
بن يزيد عن خالد بن معدان عن اذان عن سلمان قال سمعت رسول الله
يقول كنت انا وعلي نوذرين يد بي الله مطيعا يسبح ذلك النور وقد
قبل ان يخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم ركب في
في صلبه فلم يزل في شئ واحد حتى افرقت في صلب عبد المطلب
فخرج انا وجر علي قلت هكذا اخرجته محدث الشام في تاريخه في
الحسين بعد الثلثائة قبل نصفه ولم يطعن في سنة ولم يكلم
عليه وهذا يدل على ثبوته عندنا اخبرنا علي بن ابي عبد الله

باب بن المقير البغدادي بد مشق عن ابي الفضل محمد الحافظ اخبرنا
ابو نصر بن علي حدثنا ابو الحسن علي بن محمد المؤدب حدثنا
ابو الحسن الفارسي حدثنا احمد بن سلمة الفهری حدثنا
ابو الفرج غلام فرج الواسطي حدثنا الحسن بن علي عن
مالك بن انس عن ابي سلمة عن ابي سعيد قال
سال ابو عقيل النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله
من سيد المسلمين وساق الكفة الرواية بطولها وفي
آخرها فقلت يا رسول الله فايهم احب اليك قال
علي فقلت ولم ذلك قال فقال لان خلقت انا وعلي
بن ابي طالب من نور واحد قال فقلت فلم جعلته
آخر القوم قال وبجك يا باعقل اليس قد اخبرتك
ان خير النبيين وقد سبقون بالرسالة وبشروني
من قبلي فهل تخبرني شئ اذ كنت آخر القوم انما محمد
رسول الله وكذلك لا يضر عليا اذا كان آخر القوم
ولكن يا باعقل فضل علي على سائر الناس كفضل
جبرئيل على سائر الملائكة قلت هذا حديث حسن
عال وفيه طول انا اختصرته ما كتبناه الا من هذا
الوجه اخبرنا الحافظ يوسف بن خليل بن عبد الله الدمشقي
بخط اخبرنا محمد بن اسمعيل الطرسوسي اخبرنا ابو منصور

محمد بن اسمعيل الصيرفي أخبرنا ابو الحسين بن فاذشاه اخبرنا
الحافظ ابو القسم سليمان بن احمد بن ايوب الطبراني اخبرنا
الحسين بن ادريس التستري حدثنا ابو عثمان طالوت بن عباد
الصيرفي البصري حدثنا فضال بن جبير حدثنا ابو امامة
الباهلي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله خلق
الانبياء من اشجار شتى وخلقهم وعليهم شجرة واحدة فانما
اصلها وعلو فرعها وفاطمة لقاحها والحسين ثمرها
فمن تعلق بغصن من اغصانها نجوا ومن نزع عنها هوى
ولوا عبد الله بين الصفا والمروة الف عام ثم الف عام ثم
المريد لك محبتنا اكمل الله على مخرجه في النار ثم تلاقى لا اسألكم عليه
اجرا الا المودة والقرابة قلت هذا حديث حسن عال واه الطبراني
في صحيحه كما خرجناه ورواه محدث الشام في كتابه بطرق شتى فمن
ذلك ما اخبرنا الشيطان محمد بن سعيد بن الموفق الخازن النيسابوري
بغداد وابراهيم بن عثمان الكاشغري بنهر معة قال اخبرنا الحافظ
ابو القسم علي بن الحسن الشافعي اخبرنا ابو يعلى حمزة بن احمد بن
فارس بن كردس اخبرنا ابو البركات احمد بن عبد الله بن علي
المقري اخبرنا ابو طالب عمر بن ابراهيم بن سعيد الزهري الفقيه
اخبرنا ابو بكر محمد بن غريب البزاز حدثنا ابو العباس احمد
بن موسى بن زنجويه القطان حدثنا عثمان بن عبد الله

يقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعرفات وعلى
تجاهه فاعلمى ان عليا فانيما النبي صلى الله عليه وسلم وهو يقول
ادن مني يا علي فدن مني منه علي فقال ضع نفسك في خسي
كفك في كفي يا علي خلقت انا وانت من شجرة انا اصلها
وانت فرعها والحسين اغصانها فمن تعلق بغصن منها
دخل الجنة يا علي لو ان امرة قاموا حتى يكونوا اكاكيا واصلوا
حتى يكونوا اكالا وتارثوا بغضوك لا كبر الله في النار قلت هكذا
رواه في ترجمة علي من كتابه واخبرنا الشيطان النيسابوري
والكاشغري عن الحافظ ابو القسم اخبرنا ابو بكر محمد بن
الحسين المقرئ غيرة قالوا اخبرنا ابو الحسين بن المحدث
اخبرنا ابو الحسن علي بن عمر الحرابي حدثنا ابو العباس
استحاق بن مروان القطان حدثنا ابي حدثنا عبيد بن
مهران العطار حدثنا يعقوب بن عبد الله بن الحسن بن
اسيه وعن جعفر بن محمد الصادق عن ابيهما عن
جدهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان في الفردوس لعين احلى من الشهد واللب من
الزبد والبرد من الثلج والطيب من المسك فيها طينة
خلقنا الله تعالى منها وخلق منها شيعةنا من لم يكن
من تلك الطينة فليس منا ولا من شيعةنا وهي الميثاق

روایت کجی

وجبت سوم از وجود اثبات حدیث و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

الذی اخذ الله عز وجل عليه ولاية علي بن ابي طالب
قلت قال الخطيب عقيب هذا الحديث في كتابه قال
عبيد بن كرت محمد بن حسين هذا الحديث فقال صدق
بهي بن عبد الله هكذا اخبرني ابي عن جدي عن النبي
صلى الله عليه وسلم اخبرنا يوسف بن خليل بن عبد الله
الدمشقي حبل والحافظ محمد بن محمود بن الحسن التجار
بغداد والحافظ خالد بن يوسف النابلسي دمشق
اخبرنا الامام ابو اليمن زيد بن الحسن الكندي دمشق
اخبرنا القزاق اخبرنا الحافظ احمد بن علي بن ثابت
الخطيب اخبرني ابو القاسم علي بن عثمان الدقاق حدثنا
محمد بن اسمعيل الوراق حدثنا ابو اسحاق ابراهيم بن
الحسين بن داود القفطان سنة احدى عشر وثلاثمائة
حدثنا محمد بن خلف المروزي حدثنا موسى بن
ابراهيم المروزي حدثنا موسى بن جعفر بن محمد عن ابيه
عن جده قال قال رسول الله خلقت انا وطهرون وعمران
ويحيى بن كزيا وعلي بن ابي طالب من طينة واحدة
فلت هذا حديث حسن هكذا رواه حافظ العراوة
في كتابه وتابعه محدث الشام كما خرجناه
سواء في هذا الكتاب صاحب كفاية الطالب

الملا

وجبت سوم از وجود اثبات حدیث و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

روایت کجی

الحاشد بحسب الفضائل والمناقب المرتقى بفضلها وكما له الرفع المنان
قد ثبت الحديث الشريف غيظ القلب كل منكر عائف خائب واجماعا
لصدق كل ما ذق عن الحق ذاهب وثبوت ابن حديث شريف چنانچه از
تصريح علامه كنجي مرين بچهارت مذكور مزيادات عديده وشواهد سديد
ظاهرست همچنان از صدر كتابش لائح و واضح ست كه در ان تصريح كرده
يائنه درين كتاب احاديث صحيحه نقل كرده چنانچه در كفاية الطالب بن محمد
وصلوة گفته يقول العبد الفقير محمد بن يوسف بن محمد الكنجي
اما بعد فاني لما جلست يوم الخميس لست ليال يقين من
جمادي الاخرة سنة سبع واربعين وستائة بالمشهد الشريف
بالحصباء من مدينة الموصل ودار الحديث المهاجرة حضر
المجلس صدر البلد من النقباء والمدسين والفقهاء وادباء
الحديث فذكرت بعد ذلك اسل احاديث وختمت المجلس بفصل
في مناقب اهل البيت عليهم الصلوة والسلام فطعن بعض الحاضرين
لعدم معرفته بعلم النقل في حديث زيد بن ارقم في خدي خيم
وفي حديث عمار في قوله صلى الله عليه وسلم طوبى لمن اجتاك
وصدق فيك فدعني الحمية لمحبته هو على املاء كتاب شغل
على بعض ما روينا عن مشايخنا في البلدان من احاديث صحيحة
من كتب الاثمة والحفاظ في مناقب امير المؤمنين علي الذي
الربيل رسول الله صلى الله عليه وسلم فضيلة في ابائه

اختاروا اخبارا كذا
كفاية الطالب

تصحح محمد بن يوسف كنجي
الكتاب بانكره در ان احاديث صحيحه
از كتابه انكره وحقا رويانست نبوده

عبارات و الی بر عین عبارت لقب
ماشاء که ابن انصاری تصحیح کشف
الظنون بجای یاری صف نموده ملاحظه
نموده و فتح الوسیل علی قاری
و یون شوازی

الواعظ فیہ والحدیث والشیخ والامام هو الاستاذ الكامل والحج
من احاط علمه بثلاثمائة الف حدیث متنا ولسناد اولوال
دواته جرحا وتعدیلا وقارینا وحاکم هو الذی احاط علمه
بجميع الاحادیث المروية کذا قال ابن الجوزی الراوی ناقلا
الحديث بالاسناد والمحدث من تحلل وایته واعتنی بدایته
والحافظ من وحي ما یصل الیه ووعي ما یحتاج لیدیہ ازین
وضع است که در صطلح محشین حافظ کسی است که احاط کرده باشد
صد هزار حدیث را از روی متن و استاد و کفی به شرفا و جلالة و شیخ
ابو المویب عبد الوهاب بن احمد الشراوی که از اجله مشایخ اجازه شایسته
و محامد و فضائل او در مجلد حدیث مدینه العلم شنیدنی و کتابت الجرح و الثناء
فی طبقات السادة الاخیار که ستم تالیف عتیقه آن که یکی از ان محشی است
بخط میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی بعنایت پروردگار نژادین خاکسار
موجود است بترجمه طلال الدین بیوی گفته و کان الحافظ ابن حجر یقول الشرط
اللی اذا اجتمعت فی الانسان ستمی حافظا هی المشقة بالطلب لاخذ من
افواه الرجال للمعرفة بالحج والتعدیل لطبقات الرواة و مراتبهم
وتقییدهم من سقیم حقی یکی مایستفاده من خرافا و کثرا کما یستفاد
مع استقفاط الکثیر من المتون فی هذه الشروط من جمیع احوال حافظان
بنابرین عبارت کجی از اکابر مشهورین بطلب اخذ از افواه رجال و معروف است
و تعدیل طبقات روات و مراتبشان و تمیز صحیح از سقیم بوده و مستخرجات

درین باب انداز غیر مستخرجات او بوده و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی مترجم
گفته که حافظ یطلق هذا الاسم علی من محرف فی الحدیث بخلاف الحدیث
حسب این عبارت هم ظاهر است که کجی از نامیرین در فن حدیث بوده و لقب
شیخ که صاحب کشف الظنون کجی بان مسوده نیز از القاب جلیل و صفات مجید است
که در صطلح اهل حدیث استاد کامل نامی گویند چنانچه حاجی محمد بی خلیفه
سیب علی بهمانی در شرح شمائل ترمذی گفته قال الشیخ الحافظ گفت شیخی که
حافظ است و شیخ در صطلح اهل حدیث استاد کامل نامی گویند و حافظ
کسی نامی گویند که محیط باشد علم او بصد هزار حدیث از روی متن استاد و
نماند که صاحب کشف الظنون از اجله شایره و اکابر بخاری است و احاطت
با فادات و اجابات تک مینایند غلام علی ازاد بلگرامی که فضائل و مناقب
او از اتحاد الفیاض مولوی صدیق حسن خان غیره ظاهر است و در سیرت المیرزا
فی آثار هندوستان گفته الفصل الثاني فی ذکر العلماء اعلم الله
مراتبهم قال صاحب کشف الظنون هو الفاضل الحاج المعروف
بالکاتب الجلی الاستنبول المتوفی سنة سبع وستین والف
ومن الغریب الواقع ان علماء الملّة الاسلامیة فی العلوم و الفنون
و العقلیة اکثرهم من العجم الخ و فاضل معاصر مولوی حیدر علی
نیرتسک با فادات صاحب کشف الظنون نموده چنانچه در مناقب الکتاب
گفته و از فادات صاحب کشف الظنون عن اسامی الکتابه الفنون و فضیلت
فی آنجا مذکور که جمعی از متحرین بدخشی احادیث کتابت کوریکر بهمت برسانان
میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی

صطلح و جلالت

حکایت جلالت لقب شیخ صاحب کشف الظنون کجی بان و صف نموده

صاحب کشف الظنون از سیرت المیرزا غلام علی ازاد بلگرامی

صاحب كشف الظنون

روایت کجی ۴۵۱

وجه است و سوم از وجه اثبات حدیث و ابطال زعم اجماع بر وضع کن

بسته اند حیث قال مخرج احادیث الهدایة فقط مع اسانیدها حافظ عصره و وحید هره الشهاب احمد بن حجر العسقلانی الهدایة الحافظ المتوفی سنة اثنتین و خمسن و ثمانائة فی مولفه و هو الکچم سقاہ بالذیة فی منتخب احادیث الهدایة و ذکر فیه الله استوعب ما وجد فیہ من الاحادیث و الاثار و نظرق سبیل و کان شافعی المذہب منصفاً لقلیل الاعتراض بفتح لیل صد و دلیل مذہب الخفیة و ذکر ما وقع فیہ الخلاف بین الکثمة الکراکسلاف من غیر اعتراض و لا تشنج بل بطریق انصاف و بقره ابواباً و ذکر فی کل باب ما یناسبه من الاثار الی غیر ذلک و هذا مؤلف مقبول و خلق المولی ابوالسعود بن محمد العمادی علیہ حاشیة ذکر فیہ اجل الاحادیث التي خد بها الامام الاعظم لهام الکشاف ابو حنیفة النعمان العالم الربانی فرغ من تألیفها سنة اثنتین و ثمانین و سعمائة و لقد جاد فیها و افاد و سلك طرق السداد من غیر تعنت و عناد و قال فیہ ایضاً و خرج احادیثه الشیخ محیی الدین عبدالقادر محمد القرشی المصری المتوفی سنة سبع و ثلاثین سجمائة فی مؤلف لطیف سقاہ التفریعات لاحادیث الهدایة البتینات و اشهر اسمہ بالعناية فی معرفة احادیث الهدایة انعم و قال فیہ ایضاً و خرج احادیثه محیی الدین عبدالقادر القرشی المتوفی سنة خمس و سبعین سجمائة فی مؤلف

فی

وجه است و سوم از وجه اثبات حدیث و ابطال زعم اجماع بر وضع کن

روایت کجی ۴۵۱

صاحب كشف الظنون

خفم الکچم سقاہ العناية و نیز در منتهی الکلام گفته درین ایام خمسة اعماد فرخنده انجام چند دی دیگر از مجلدات شروح صحیح بخاری و صحیح ابن عقیبا ان هرگز زبیری پیرامون خواطر محدثین نمیکرد و خاصه مجلدی از شرح کرمانی بمحض تأیید آسمانی بهم رسید که از نظر شارح مؤلف جزاه الله خیر کثیر و او صله الی احسن ما تمناه گذشته و بسیاری از محدثین ثقات برکن علامات توثیق نوشته اند هرگاه بطالعاً آن مشرف شد معلوم شد که شارح کرمانی در شرح این حدیث جابجا تحقیق علامه خطابی را که شرح اوستی با حلام السنن تبصره صاحب کشف الظنون بر شروح دیگر تقدم و وفاش در رشته تصدیق و هشتاد و هشت اتفاق افتاد و مطمح نظر او در دو مقامات متعده عبارات او را بطور سند می آرد و عبارات مقام اول که تعلق بغرض است آنکه قال الخطابی لم یرد بقوله مرتد بن الردة علی اسلام و لذلك قید علی اعقابهم و معناه الخلف عن الحق الواجبة کقوله ارتد فلان علی عقبیه اذا رجع الی و رانة لم یرد بلحد الله احد من اصحابه انما ارتد قوم من جفاة الاعراب الدین دخلوا فی الاسلام رغبة و رهبة کعینة بن حصین فحوه انقی و عبداللہ بن محمد المطیری هم تمسک باغادات کجی نموده و او را بالمقبض یابود نموده چنانچه در ریاض نامه فی فضل آل بیت النبی و حمته الطاهرة قال الشیخ ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الکجی الشافعی و کان للبیان فی اخبار صاحب الزمان من الدلالة علی کون المهدي

نشد بطریقی بافاده کجی و مصداق شیع

حدثنا احمد بن المقدام العجلي ابو الاشعث حدثنا الفضيل بن عياض
عن ثور بن يزيد عن خالد بن معدان عن ناخان عن سلمان قال سمعت
حبيب المصطفى محمد صلى الله عليه وسلم يقول كنت انا و علي بن ابي
طالب يدعى الله عز وجل مطيعا يسبح الله ذلك النور و يقدر سه
قبل ان يخلق الله تعالى آدم باربعة عشر الف سنة فلما خلق الله تعالى
آدم ركب ذلك النور في صلبه فلم يزل في شي واحد حتى فترقنا في
صلب عبد المطلب فجزانا و جزء علي و بهذا الاسناد الى شهر ر دار
اجازة قال انبانا ابو الفتح عبد بن عبد الله بن عبد بن عبد الله بن
كتابة انبانا الشريف ابو طالب الجعفي نانا ابن مردويه الحافظ
الاسحق بن محمد بن علي خالد حدثنا احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن
حدثنا محمد بن خالد الهاشمي حدثنا الحسن بن اسمعيل بن عباد عن
ابيه عن جده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كنت انا و علي
نورا بين يدي الله تعالى من قبل ان يخلق الله تعالى آدم باربعة عشر الف
عام فلما خلق الله آدم سلك ذلك النور في صلبه فلم يزل الله تعالى
ينقله من صلب الى صلب حتى اقر في صلب عبد المطلب ثم اخرجه
من صلب عبد المطلب فقمته فسمين قسما في صلب عبد الله و قسما
في صلب ابى طالب فعلى متى وانا منه كالحق ودمه دمي من اجته
فحقى احبه و من ابغضه فببغضه ابغضه انبانا الشيعي ابو طالب
بن الحسين بن عبد الله عن محمد بن محمد بن محمد بن الحسن بن النجار

اجازة

اجازة عن محمد بن هان الدين ابى الفتح ناصر بن ابى الكارم المطويزى اجازة قال
انبانا ابو المؤيد الموفق بن احمد المكي لخطب خوارزم قال انبانا سيدنا
ابو منصور شهر دار بن شيرويه بن شهر دار الدليلى فيما كتب الى انبانا
ابو الفتح كتابا انبانا الشريف ابو طالب انبانا الحافظ ابن مردويه
حدثنا الاسحق بن محمد حدثنا احمد بن محمد بن محمد بن طهمان حدثنا
محمد بن خالد حدثنا الحسن بن اسمعيل بن عباد عن ابيه عن جده عن ابى
عن محمد بن علي بن الحسين عن ابيه عن جده قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم كنت انا و علي بن ابي طالب يدعى الله تعالى
ان يخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالى آدم سلك
ذلك النور في صلبه فلم يزل الله تعالى ينقله من صلب الى صلب
حتى اقر في صلب عبد المطلب ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقمته
فسمين قسما في صلب عبد الله و قسما في صلب ابى طالب فعلى متى
وانا منه كالحق ودمه دمي فمن احبه فحقى احبه و من ابغضه
فببغضه ابغضه فببغضه ابغضه انبانا الشيعي ابو طالب
عليه ملاك خازن قل وضع لقم الصواب والايقان وقشع زير الزنج
والعدوان حيث روى هذا الحديث الشريف من طرق دثرة و انبانا
محمد بن ابراهيم بن العرفان و تكلم اصحاب الاحقاد و الاضغان و تنمك
المؤمنين بالحق والاشان والله الموفق للصواب هو المستعان
و جہت و غیر از وجود اثبات حدیث نور

و جابت و ششم از وجود اثبات حدیث در

و اطال ادعای اجماع بر وضع آن

در کتاب تفسیر طالق

موتی در منزل السائرین
و مصحح الزینب

بحدیث شریف در کتاب نزال السائرین فی حادیث سید المرسلین و ایگه
چنانچه علی بن ابراهیم در محرق المناقب گفته و در نزال السائرین مناقب خطیب
از سلمان فارسی حماد و سمیت گفته سمعت جیبی المصطفی علی صلوات الله
علیه وسلم یقول کنتم انا و علی بن ابی طالب یدعی الله عز و جل مطیعا
بسم الله ذلک النور و یقدسہ قبل ان یخلق آدم باربعة عشر
عام فلما خلق الله تعالی آدم رکب فی النور فی صلبه فلم یزل
فی شئ واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب فجزء انا و جزء
عبد بن ابی طالب فخذنا شرف الدین محمود الطالقی العالم الصالح
فی اثبات الحق بروایة هذا الحدیث الشریف مجد کادح و موجع
قلب کل متعنت قادح و مقرح صد کل متعصب جاحش و کاسر
فی هذا الصنيع الجمیل محمود الطالقی طالب لا یضاح الحق ببذل
الهی و فلیمت غیظا کل منکر حق و ولید ش نفسه هونا
التراب کل جاحد عنود و مخفی نماند که محمود طالقی محمود علماء اجماع
و مدوح اساطین نقاد و فضل و جلالت و حذق و نبالت و شهور
الاخوار و الانجاد است عبد الرحیم حسن بن علی الاسنوی الشافعی و ربطت
شافعی گفته شرف الدین محمود بن محمد بن محمد بن محمود القرشی الطالقی
المعروف بالدارکزی کان عالما زاهدا کثیر العبادۃ شدید
الاتباع للسنة صاحب کرامات اجمع علیه العامة و الخاصة
الملوک و العلماء فمن دونهم کان طویلا جذا جهوری الصوت

ص ۱۵۲
۹۹۹
الفصل الثاني في احوال
الائمة حيا و متاينين
من باب الدال

در کتاب تفسیر طالق

روایت محمود طالقی

در کتاب تفسیر طالق

ص ۹۴
۱۳۱
الطیفة الخیاست و العیة
و هم الذين كانوا فی العیة
الشاک من المائنة الثانیة

در کتاب تفسیر طالق

حسن الخلق و الخلق جوادا من بدیت علم و دین له و اولی علماء اصحاب
صنف فی الحدیث کتابا باسماء نزل السائرین فی مجلد اخذ و شرح
کتاب فنادل السائرین فی جزئین توفي فی یوم الجمعة الحادی عشر من
شعبان سنة ثلث و اربعین و سبعمائة وله فی عمل المائنة ثلث
سین و دفن بد کریم حی بدال محلة مفتوحة ثراء ساکنه
مکاف مکسورة ثراء محبة بعدا هیا و نون بلد من همدان
بیضا اثنا عشر فرسخا ابو بکر سدی رطبقات شافعی گفته محمود بن
محمد بن محمد بن محمود العالم الصالح شرف الدین القرشی الطالقی
الدارکزی ذکرة الاسنوی و قال کان عالما زاهدا کثیر العبادۃ
شدیدا لاتباع السنة صاحب کرامات اجمع علیه العامة
و الخاصة و الملوک و العلماء فمن دونهم کان طویلا جذا
محموری الصوت حسن الخلق و الخلق جوادا من بدیت علم و دین
صنف فی الحدیث کتابا باسماء نزل السائرین فی مجلد شرح نزل
السائرین فی جزئین توفي فی شعبان سنة ثلث و اربعین و سبعمائة
من ثلث و تسعین سنة بد کریم دفن بحا و هی بدال محلة
مفتوحة ثراء ساکنه ثراء مکسورة ثراء محبة بعدا
امثناة من تحت ثرون بلدة من همدان بیضا اثنا عشر فرسخا
و جابت حدیث شریف راد اشعار بلاغت شعار نظم و مود و تسوید
از نسی ای حدیث شریف راد اشعار بلاغت شعار نظم و مود و تسوید

روایت زنده می‌شود
مسئله‌های خمین و سبعا

و جب است و غم از وجود اثبات خبر
و البطل او عانی اجماع عرفی

142

[illegible]

ووجه منكرين و جابر بن بطنين و حازم بن ابي المغيرة و جوده بن وهب و جندب بن جندب و زكريا بن زكريا
در سبطين في فضائل المصطفى و المرتضى التتول و السبطين گفته است اخ
احمد المختار صفوة هاشميه ابو السادة الغر الميامين بالمعنى
وصهر امام المسلمين محمد بن علي امير المؤمنين ابو الحسن
هما ظم شخصين فالنور واحد بنص حديث النفس و النور فاعلم
هو النور بالمأمول في كل خطبة و ان لا تفتينا ولا تته فمن
عليه صلوة الله مالا ح كوكب و ما هب غراس السيد علي القلي
و نیز محمد بن يوسف زرندي زنگنه در سبطين گفته است و ابی بن عباس غفر
عنه ما قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كنت
انا و علي بن ابي طالب و علي بن ابي طالب و علي بن ابي طالب
عشر اقسمة فلما خلق الله تعالى آدم سلك ذلك في صلبه ثم
تعالى فخلق من صلب ابي صلب حتى قرة في صلب عبد المطلب فخلق
من صلب عبد المطلب فقسمة قسمين فصار في صلب عبد الله و قد
في صلب ابي طالب فخلق مني و انا منه لحمي و دمي و في صلب
الحبة فخلق حبه و من ابغضه فبغضه و هذا الحديث
هو المشار اليه في البيت المتقدم و بقوله بنص حديث النفس
فأعلم ان و زهد و كتاب زنگنه در سبطين كمال اعتقاد و اعتبار و جلالت علم
احاديث ان بغايت و وضوح و ظهور است چه زرندي را ن افاده كرده كه او
كرده است درين كتاب احاديثي كه وارده شده در فضائل البيت عليهم السلام

و چه بخت تو فخر از وجود اثبات حدیث نور
و الطال او غای اجمال غیر وضع آن

روایت از بنده می المتوفی
سنه الفصیح و خمین و سید جمال

145

و نقل کرده اند از علما و آئمه و نیز از ان ظاهریست که این احادیث قول از اخبار است
که از روی ریاض فضائل شان بآورد شده است و فرمود آثار می هست که در سلسله
شامل ایشان یا خلاص منقول و مرزین است آگاه می کند بنص خود از آنچه
که خداوند عز و جل خاص نموده است بان سول خدا صلی الله علیه و آله
و اهل بیت آنحضرت را از فضائل سلاله الله الانوار و مناقب علیه المنار
و ماثر کرمه الآثار و مکارم فائده التیاریات و مناقب الحیة الازهار و مقدمات ظاهری
الاقدار و کرامات وسیعة الاقطار و مراتب فیقه الاخطار که آن حسن
ریاض فضائل و مفاتیح است و اولی و آخرین بفضل آن مقرر و معترف اند
و معطر شیخ آفاق البهائم نشر آن و مستخرج شود از واح و قلوب بشا بد
الوحی بشر آن آتش نزدیک کرد و وصف آن سیراب می شود و عوالت غایب گنج
آب و حسن آتش آن متوج می شود و خبر می کند چشما حاسدین شاع
آن چه قدر خوش است نزد محب سماع آن و نیز از ان ظاهریست که فیض
ازندی نزد اهل بیت علیهم السلام بسبب متین و برهان سدید اعتقاد
صافی و یقین و دیدن و دلبسته دین خود قرار داده و نیز از ان ظاهریست
که زندی از خداوند عز و جل سوال می کند که سعی او را در نظم این درویش
شیر خالص ای چه که بریم خود نماید و فقه بدان او را و کسی که سبب
جمع آن کرده و آنرا عده و ذخیره نماید برای او و نزد اهل بیت علیهم السلام
روزی که سر از آنزوده خواهد شد و مخفیات ظاهر و ضامنه نکشف خواهد
شد و غیره لکن پس چگونه عاقلی بعد سماع این مناقب ظاهر و مفاتیح

تجوز کند زیرا که توبه در ابطال و تجوین حدیث نور می تواند کرد و نفوذ با الله من
التعصب القائل بالحق والبر والصلح السائق الى العار والشنار
حالا عبارات صدر نظم در سیمین باید شنید و بکنه فطانت انها که طبع
حالی تبار و در اطفالی فضائل اعلیای علیهم السلام است الملك النفاذ
باید رسید قال فی صدر الكتاب المذکور و جمعت فيه ما ورج
فی فضائلهم من احادیث مما نقلها العلماء والائمة تنبها علی عظم
قد هم شرفهم و موالاتهم الواجبة علی جمیع الامة فان الله تعالى
جعل محبتهم ثمرة السعادات فی الاولی والعقبی و انزل فی شانهم
قل الا اكرم علیه اجر الا المودة فی القربی قد قال الشافعی
فی وصفهم منبها علی هذا المعنی فی فضائلهم یا اهل بیت
رسول الله حبکم فرح من الله فی القرآن نوله کفاکم من
عظیم القدر اقم من لم یصل علیکم لا صلوة له هم القوم
من اصفاهم الحب لخصاله تمسک و اخرا به بالسب لا توی هم القوم
فاقوا العالمین ما نوا محاسنی سافعلوا یا اتقا تروی موکلفهم
فرض جتی هم صلا و طاعتهم قرن و و ذهم تقوی شران هذا
الاحادیث فوائدا خیار من هم فضائلهم مستخرجه و فرائد آثار
فی سلاک شعائلهم بالاخلاص منظومة مدحیة تنبئ بقیمها
عما خص الله به رسول الله صلی الله علیه وسلم اهل بینه
من الفضائل المتلألئة الانوار و الذنوب العلیة المنار و الماثر

سید الشهدا
کرامت اهل بیت
و فضائل اهل بیت
و شرف اهل بیت

الا قدر و الکرام الفائضة التبار و المنافع الفائضة الازهار و المقامات
الظاهرة الا قدر و الکرامات الوسیعة الا قطار المراتب الرفیعة
الا ظار هم بماء ریاض المزايا و المفار و یقر بفضلها و یعترف
الاولی الاخر ما یعطر الا فاق من فوائده نشرها و یبتجج الا ورج
و القلوب بمشاهدة لوانع بشرها و یروی الظماء عند سماع کرمها
و وصفها و یؤج عراش المفار یفرأ کدرها و حسن صفها
و یجهر اصدار الحاسدین شعاعها و یا حیدنا عند المحب جاعها
درادی صدق فهمادری العلی و لیس یولی مثلها ید مسند
نظار انس فی حظائر قد است بذکر هداة الدین من بعد حجة
فصوص نصوص فی ذوی الفضل و التقه شمس علی ذرات کاشف محند
لهم فی سماء الجلال شرف موضع و هم فی عراض المذین اکرم و صند
نظمت جواهرها فی هذا الكتاب فی سلکین سلکت در من
فی سیمین و قسمت احادیثها علی شطرین و اتخذتها کانتقال الذنوب
فی کج بحار جاء الغفران فلیکن سقیمته کتاب نظم در السیمین
فی فضائل المصطفی و المرتضی و البتول و السبطین جعلت لعلها
سببا متینا و برهانا مبینا و اعتقاد اصافیا و یقینا و دیدا
و عابا و دینا به ارجو النجاة بهم یوم المعاد و ان جنت یدلای من
الذنب الا فانیما قور لهم من و لا خالص فی حالة الا حلال الا سلا
لنا عبد هم و لیس هم و لا و هم سود و موضع عصمت و سوار

روایت زنده نوری در حدیث نور

و جوبست و ششم از وجوه اثبات حدیث نور و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

خبرم فی السلام فاقمنا قصه منا فی منقح ایشادی الی قال سأل الله تعالى ان يجعل سعیدی فیما نظمت فیہ من الدرر و جمعت فیہم الغریب خالصا لوجه الكريم و یشفعونی بها و من جمعت بسببهم العظیم و لطفه العجیب و یجعلها عذبة و ذخیرة لنا عندهم یوم تبارک السرائر و تظلم الخبئات و تنكشف الصغائر لنفوز بحبیبهم و نکون فی شفاعتیهم و نخشع فیهم و نجتمع فیهم ندخل بکایتهم دار السلام فانه غایة المرام و هو ولی الفضل و الانعام و التکریم و اکرام و هو حسینا و هم الوکیل و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و انا اشیر فی ابتداء الكتاب مستعینا بالله العزیز الوهاب سائلا منه الهدایة فیما الصوب غیر خال فیہ و لا مقصر عما ینبغی لهم من ابرار خافیه فمنه کل خیر و هو القادر علیه و الاستعانة به و المصیر الیه و جوبست ششم آنکه زنده نوری این حدیث شریف در معارج الوصول معرفه فضل آل الرسول و البتول روایت نموده چنانچه گفته روی ابن عباس رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا و علی بن ابی طالب یدعی الله عز و جل من قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله عز و جل آدم سلب خلک النور فی صلبه و لم یزل الله عز و جل ینقله من صلب الی صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسمه قسین قسما فی صلب عبد الله و قسما فی صلب

روایت ششم از زنده نوری حدیث نور در معارج الوصول

نور

روایت زنده نوری حدیث نور و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

روایت زنده نوری حدیث نور و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

ابن طالب فعلی منی انا منه و هو ولی کل مؤمن بعک فله الحد من العظیم الزاهر حیث و غم من افادات الزرینک الفاخر ان حدیث نور حدیث ثابت صحیح للاستدلال و الاحتجاج فی دفع الدشید و ادب المراء و اللجاج فلا یحرمیه بالکذب و الوضع الا من یخبر بدین العصیة و الا عوجاج و تخفی نماند که کمال اعتماد و اعتبار اخباره آثار کتاب معارج الوصول از زنده نوری مثل صدر نظم و رسم طبع ظاهر و باهرست قال الزنده نوری فی قول معارج الوصول الی معرفة فضل آل الرسول و البتول الحمد لله العظیم الائمة الواسع العطاء المبدک بالسخاء الی ان قال و سمیته کتاب معارج الوصول الی معرفة فضل آل الرسول و البتول جعلته عندهم سببا متینا و یها ناصبنا و اعتقاد اصافیا یقینا و دیدنا و ادبنا و دیننا حب الیهم اهل البیت معتقد و الخلفاء اساءت دایما فینا ارجو النجاة بحکم یوم المعاد و ان یجنت الیهم من الذنب الا فانیما کشفتم فیہ عن بعض ما خصهم الله تعالی به من الفضائل المتلذذة الاثوار و المناقب العالیة المنار و المقامات الظاهرة الاقدار و الکرامات الواسعة الاقطار و المراتب الرفیعة الاقطار و المناشع الفاتحة الازهار و المکارم الفائضة التیار و المناشیر الکرمیة الاثار الخ و محمد بن یوسف بن الحسن المدنی عالم زنده نوری از زنده نوری مقام بلند است فضل و جلالت شرف و نبالت او معروف و مشهور و برناظر افادات اکابر صدور و روایات و ضحی و ظهور و استقام

اعتقاد و اعتبار حدیث معارج الوصول از زنده نوری

روایت از زندی المتوفی
سنة ١٠٠٠

در دستخط خود از وجود اثبات حدیث
و ابطال ادعا اجماع بر وضع آن

١٤٠

و تثبیت با فادات و روایات او در کتب کبار و اساطیر قم واقع و نقل و تصحیف
در میان ائمه شیعیان ابن حجر عسقلانی در کتاب زرکانه فی اعیان البیاض
گفته محمد بن یوسف بن الحسن بن محمد بن محمود بن الحسن الزرندی
الحنفی شمس الدین اخو نور الدین علی قزاقی فی مشیخته الجدید البک
تخبر الحافظ شمس الدین الجندی الدمشقی زبیل شیراز که کل
علما و اوتخ مولد سنة ١٠٠٠ و وفاته بشیراز سنة ١٠٠٠ بضع و خمسين
و سبعمائة و ذکراته صنف السقطین فی مناقب السبطین و غیه
المرتاح جمع فیها اربعین حدیثا باسانیدها و شرحها قال ابن حجر
الذریلی فی مشیخته من مائة شیخ قلت مات البزازی قبل ان یکن
من ثلثین سنة و درس بعدایه بالمدينة و صنف کتابة
و حدیث الفقه و الحدیث شرحه لعل شیراز فی القضاء
حتى مات سنة سبع و ثمان و اربعین ذکره ابن فحون و نور الدین
علم بن محمد المعروف بابن الصباغ و در فصول ممة گفته قال شیخ الامام
المحدث بالحرم الشریف النبوی جمال الدین محمد بن یوسف الزرندی
فی کتابه المسمی بذكر السطین فی فضائل المصطفی و المرتضی النبوی
و السطین ان الامام المعظم و الحبر المکرم احدا لائمة المتبعین
المقتدی بهم فی امور الدین محمد بن ادریس الشافعی المصطفی
عنه و ارضاه و جعل الحجة منقلبه و مشواه لما صحیح محبة
اهل البیت و انه من شیعه قیل فی هذا قال هو لیسید الخلیل

مناخ لندی در کتاب
ابن حجر عسقلانی

ع
مناخ لندی در کتاب
ابن حجر عسقلانی

مناخ لندی در کتاب
ابن حجر عسقلانی

روایت از زندی المتوفی
سنة ١٠٠٠

١٤١

روایت از زندی المتوفی
سنة ١٠٠٠

محمد با عن ذلك و اذ فی فضلنا علیها فائنا و فضلنا فی التفضیل
عنده و ی الجمل الی آخر الاشعار و شباب الدین احمد و توضیح الدلیل
بعد نقل حدیث نور و حدیث انا و انت من شجرة انا اصلها و انت فرعها
الحدیث گفته می باشد که اول الامام الصالحانی ابو حامد محمد بن
محمد لندی سافو و رجل و ادرك المشايخ و سمع له بضع و کل فن و
روی عنه خلق کثیر و صحب العراق با موسی المدینی الامام و من
فی طبقة با سنده الی الامام الحافظ الورع ابی نعیم الاصفهانی
و روی لاول ایضا الامام شمس الدین محمد بن الحسن بن یوسف
الانصاری الزرندی المحدث بالحرم الشریف النبوی المحدثی بروایة
ابن عباس رضی الله عنه ما و محمد بن یوسف شامی و رسل الهمدانی
و الرشاد فی سیرة خیر العباد گفته مشرق عیة السفر لزيارة قبر النبي
صلی الله علیه و سلم قد ائلف فیها الشیخ تقي الدین السبکی
و الشیخ جمال الدین الزمکانی و الشیخ داود ابوسلیمان کتاب الامم
و ابن حجة و غیرهم من الائمة و رد و اعلم الشیخ تقي الدین بن تقيیة
فاقه ان فی ذلك بشی منکر لا تغسله البحار و ممن رده علیه من
ائمة عصره العلامة محمد یوسف الزرندی لکن المحدث فی
بغیة المرتاح الی طلب الارباح و مفتی صدر الدین خان زندی المتوفی
قال الشیخ الامام محمد بن یوسف الزرندی المحدث فی الحدیث بغیة
المرتاح الی طلب الارباح و غاید علی جواز السفر لزيارة القبور

مناخ لندی در کتاب
ابن حجر عسقلانی

مناخ لندی در کتاب
ابن حجر عسقلانی

روایت زرندي المتوفى
سنة ١٢٢٠ و تميمي سبحة

١٢٢

و جازي شتم از وجه اثبات
و ابطال دعای اهل بر وضع آن

قوله صلى الله عليه وسلم زوروا القبور وفي لفظ آخر كنت تخيتمكم
عن يارثة القبور فزوروها وامره صلى الله عليه وسلم بزيارتها
دليل على جواز السفر والرحلة اليها اذا كانت بعيدة ولا يختص ذلك
بكونها في البلدان وبقرية انظر اعلى كبر وكسلا على في اخبار واعلام من
وفول مدققين واعيان ثقات واكابر اثبات السنن بروايات زرندي
جاء في كتاب مسند ابي فرات في كتابه في مثل نظم در سميح و علاج الوصول
واعلام نقل ميكنند و خود او را بالقاب جليله و اوصاف جميله مثل امام زمان
يا ميكنند على بن عبد الله بن محمد و در جواب العقدين گفته وفي رواية
ذكرها الحافظ جلال الدين محمد الزرندي عن صدي قال سمعنا
العجب اذا غلام عند احجار الزيت اذا قبل رجل على بعيد وقف يسب
عليه رضى الله عنه فحفت به الناس ينظرون اليه فيبغضون كذلك
اذا طلع سعد يعني ابن ابي قاص فقال ما هذا قالوا يشتر عليا
فقال اللهم ان كان هذا يشتر عبد صالحا فاد المسكين خزيه
قال فالبث ان تعزبه بعيدة فقط واندقت عنقه وخط
بعيده فكمرة و قتله و نیز در جواب العقدين بعد ذكر اختلاف و روجوب
صلوة بر آل نبی گفته و مما يدل على ان الخلاف في ذلك من قول الشافعي
لامن اختلاف اصحابه كما اقتضه كلام الروضة و اصلها ترجحه ان في
كلام الطحاوي في مشكله ما يدل على ان حرمة نقل الوجوب عن
الشافعي واستدل بتعليق النبي صلى الله عليه وسلم الكيفية بعد

نقل من كتاب
الزرندي

و اعلام من كتاب
الزرندي

ص ٢٥

نقل من كتاب
الزرندي

ص ٢٥
الذكر الشافعي في امره
عليه السلام و قوله
عليه السلام في الحديث

و جازي شتم از وجه اثبات
و ابطال دعای اهل بر وضع آن

١٢٣

روایت زرندي المتوفى
سنة ١٢٢٠ و تميمي سبحة

نقل من كتاب
الزرندي

السؤال عنها قلت ويشهد له قول الحافظ ابي عبد الله محمد بن
الزرندي في كتابه في مثل كتاب معراج الوصول الى معرفة فضل آل الرسول
صلى الله عليه وسلم و ما لم يلفظ قد قال الامام الشافعي رحمه الله تعالى
في هذا المعنى مشيورا الى وصفهم و منهم ما اختصهم الله تعالى به من عباد
افضلهم باهل بيت رسول الله حكامه و فرض من الله في القرآن
تكفلهم من عظيم القتل انكم من امرهم صل عليكم صلوته له
وقد قال الحافظ ابو عبد الله محمد بن كور في كتابه نظم در سميح
له و روى عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جدّه عن النبي صلى الله
عليه وسلم انه قال لعلي بن ابي طالب رضى الله
تعالى عنه اذا حالاك ام فقل اللهم صل على محمد و على آل
محمد اللهم ارق اسالك بحق محمد و آل محمد ان تكفي ما اذا
واحد رغاقت تكفي ذلك الامر و لم ينسبه الحافظ المذكور
لمخرجه و نیز در جواب العقدين گفته روى الحافظ جلال الدين
الزرندي في كتابه نظم در سميح عن ابراهيم بن شيبه الا قصدا
قال جلست الى الاصبغ بن نباتة فقال لا اقوله ما املاه على علي
بن ابي طالب رضى الله عنه فاخرج صحيفة فيا مكنوب عليه السلام
هنا ما اوصيه محمد صلى الله عليه وسلم اهل بيته و امته و صل
اهل بيته بتقوى الله و لزوم طاعته و اوصى قته بلزوم اهل بيته
واهل بيته يا اخي و ن تحجزه النبي و ان شيعتهم

روایت زین العابدین
سنة یضع و یسجد سبعاً

۱۴۲

و جبرئیل یترجم از و جبرئیل میگوید
و ابطل او را تا جاع بر و وضع آن

فلان یسجد
سنة یضع و یسجد سبعاً

ص ۱۲۳

و جبرئیل یترجم از و جبرئیل میگوید
و ابطل او را تا جاع بر و وضع آن

و جبرئیل یترجم از و جبرئیل میگوید
و ابطل او را تا جاع بر و وضع آن

و جبرئیل یترجم از و جبرئیل میگوید
و ابطل او را تا جاع بر و وضع آن

ص ۱۲۴

یاخذن بحجهم يوم القيمة وانهم لن يدخلواكم باب ضلالة ولن يخرجوا
من باب هدى نیز در جواب العقیدین گفته قال الحافظ جمال الدین الزیاری
عقب حدیث من كنت مولاة فعلی مولاة قال الامام الواحد هذه
الولاية التي اثبتها النبي صلى الله عليه وسلم مسئول عنها يوم القيمة
وروى في قوله تعالى فقومهم انهم مسئولون اي عن كاية علي واهل
البيت لان الله امر نبيه صلى الله عليه وسلم ان يعرف الخلق
انه لا يسألهم عن تبليغ الرسالة الا المودة في القربى والمعنى انهم سألون
هل والهم حق المولاة كما اوصاهم النبي صلى الله عليه وسلم لم يضاعفوا
واهلها فيكون عليهم المطالبة والتبعة انهم نیز در جواب العقیدین گفته
وقال الحافظ جمال الدین الزیاری عقب نقله لذالك عن الشافعي وقال ايضا
رحمه الله قالوا فرضت قلت كلا ما الرقص بني ولا اعتقادي لكن
قوليت غير شك خيرا فامام وخير هاد ان كان حب الولي مضائقه
ارخص العباد نیز در جواب العقیدین گفته وقال الحافظ جمال الدین الزیاری
عن ابن عباس رضي الله عنهما ما نزلت هذه الاية ان الذين امنوا
وعملوا الصالحات واكتسبوا فيها البرية قال صلى الله عليه وسلم لعلي
رضي الله عنه هوانت وشيعتك تاتي يوم القيمة انت وشيعتك
راضين ورضيحين ياتي عدو لعضائبا فحين فقال من عدوي
قال من تدأمنك ولعنك نیز در جواب العقیدین گفته الذكواتنا من
من القم الثاني ذكر الدلالة على ما شرع مرجعهم وجوب ودم

۱۴۵

روایت زین العابدین
سنة یضع و یسجد سبعاً

فلان یسجد
سنة یضع و یسجد سبعاً

ص ۱۲۵

من الكتاب العظيم قال الله تعالى في سورة حم عسق خطا بالنبية
صلى الله عليه وسلم قل لا اسألكم عليه اجرا الا المودة في القربى وروى
ابو الشيخ ابن جنيان من طريق الواحد من حديث ابن هاشم الرضائي عن ذ
عن علي رضي الله عنه قال فينا في الحرة لا يحفظ مودتنا الا كل
مومن ثم قرأ لا اسألكم عليه اجرا الا المودة في القربى وعن ابن
الطفيل قال خطبنا الحسن بن علي بن ابي طالب فحمد الله واثنى عليه
واقصر الخطبة الى ان قال ثم قال من عرفني فقد عرفني من لم يعرفني
فانا الحسن بن محمد صلى الله عليه وسلم ثم تلا هذه الآية التبع
ملا بأبي ابراهيم ومخاف وبعقوب ثم اخذ في كتاب الله ثم قال
انا ابن البشير انا ابن المنذر انا ابن الداعي الى الحق باذنه وانا ابن
التراب المنير وانا ابن الذي ارسل رحمة للعالمين فانا من اهل البيت
الذين اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا وانا من اهل البيت
الذين افترض الله مودتهم وولايتهم فقال فيما انزل على محمد
صلى الله عليه وسلم قل لا اسألكم عليه اجرا الا المودة في القربى
رواه الطبراني في الاوسط والكبير باختصار والبرزنجية وبعض
طرق البرزنجية في الكبير حسان رواه الحافظ جمال الدین الزیاری
عن ابن الطفيل وجعفر بن جيان قال لما قيل علي رضي الله عنه فخرج
منه قام الحسن بن علي رضي الله عنهما خطيبا فذكر به نحوه الا انه
قال انا من اهل البيت الذين كان جبرئيل عليه السلام ينزل

124

و جب است و ہم از وجوہ اثبات خود
و ابطال دعا اجماع بر وضع آن

166

روایت زرنده المتوفی
سنه الفیض و الخمسین و سبعمائة

1400

1.9
1750

وكان يقرب بالانفاق على المستقرين نحو الظاهرين حتى نقل الله عنه بعث الى
المستقرينهم فوفى ما نه اثني عشرة الف درهم دفعة واحدة لا كرامة كان
بامر اصحابه برعاية احوالهم وتحقيق امالهم والاقتفاء لاثارهم لا فتنه
بانوارهم ولا مام الا عظم ابو عبد الله محمد الشافعي رحمه الله صرح
بانه من شيعة اهل البيت حتى قيل فيه كيت كيت فقال محبيبا عن
ذلك وذكر من شعرا ما قدما منه في رابع تنبيهات الذكر الرابع ونيز
جواهر العقدين ^{في} ذكر وذكر الحال الزمردى في كتابه معراج الوصول ان
الحافظ ابانغير روى هذا الحديث بسند عن اهل البيت يعني الملائكة
الصل بن ابي طالب سيدا الاولياء قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم سيد الانبياء قال حدثني جبرئيل سيد الملائكة
قال قال الله تعالى انا الله لا اله الا انا فاعبدني فمن جاءني منكم
بشهادة ان لا اله الا الله بالاخلاص خل حصني وخرج خل حصني
امن من عذابي قال في رواية غيري بنيعير قال الله تعالى كلمة لا اله
الا الله حصني الحديث ثم نقل ما قاله الاستاذ الفشيرى وزاد
عقب قوله وتصدقني بان محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم
وكتابتني هذا الحديث بالذهب تغطيه واحتراما ونيز ورجو الله
كفته وروايتي حديثام سلمة الذي فيه بكاء النبي صلى الله عليه
واله وسلم على قتل الحسين عليه السلام حين اخبره جبرئيل
الحافظ محمد بن يوسف النرندى في كتابه الدرر عن ام سلمة

[illegible]

وقال فيه فقال صلى الله عليه وسلم ان جبرئيل كان عندي
الفا فقال ان منك ستفتنة بارض بعدك يقال لها كربلاء
ايك تربته يا محمد فتناول جبرئيل من ثرابها فاداه النبي صلى الله
عليه وسلم ودفعه اليه قالت ام سلمة فاخذته فجعلته في ثوب
فاصبته يوم قتل الحسين قد صار دما وفي رواية ثم قال يعني
جبرئيل الا اريك تربة مقتله فجاءه حصيات فجعلهن رسول الله صلى الله
عليه وسلم في قارورة فلما كان ليلة قتل الحسين سمعت قائلا يقول
يا محمد القارورة تجعل احبينا ابشر وابل العذاب والتذليل قد بعثت
على سان بن داود دو موسى حاصل الا تجيل قالت فبكيت ففتحت
القارورة فاذا الحصيات قد جرت دما ونيز ورجلهم العقيدين گفته قال
الحال الزر ندي قال لا طمعة للرضا عليه السلام المامون باي وجه
جدك علي بن ابي طالب في سيرة الجنة والنار فقال يا امير المؤمنين
المرور عن ابيك عن ابيك عن عبد الله بن عباس رضي الله عنهما
قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول حب علي ايمان
وبغضه كفر فقال بل قال الرضى فقسمة الجنة والنار اذ كان عليه
وبغضه فقال المامون لا ابقاني الله بعدك يا ابا الحسن اشهدك
وارث علم رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ابو الصديق عليه السلام
بن صالح الهروي فلما رجع الرضى الى بيته دخلت له يا ابي رسول الله
ما احسن ما اجبت به امير المؤمنين فقال يا ابا الصديق انا اكلت

٢٥٩
ص

الامامی

من حيث هو ولقد سمعت ابي محمد عن ابيه عن علي رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انت قسيم الجنة والنار في يوم
القيامة تقول للنار هذا في هذا لك ونيز ورجلهم العقيدين گفته قال الحافظ
جمال الدين محمد بن يوسف الزر ندي عقبه كرفه ذلك وهذا كان
لقوم آخرين معارضة هؤلاء في فعلهم فاتخذوا هذا اليوم عيد
واخذوا في اطهار الفرج والشرع راما لكونهم من النواصب المتعصبين
على الحسين رضي الله عنه واهل بيته واما من الجهال المقابلين
للفاسد بالفاسد والشر بالشر والبدعة فاطمروا الزينة كالخنا
وليس الجديدين من الثياب الا كقحط توسيع النفقات طمعا في طاعة
الخارجة عن العادة ويفعلون فيه ما يفعلون في الاعياد ويؤمنون
ان ذلك من السنة المعتادة والسنة ترك ذلك فانه لم يرد في ذلك
شيء يعتمد عليه ولا اترشح يرجع اليه قال قد سئل بعض العلماء
الاعيان المشار اليه في علم الحديث وعلم الاديان عما يفعل الناس
يوم عاشوراء من الاكحال والاعتساف والخناس وطعن الجيوب لبس الثياب
الحج واطهار الشعر وغير ذلك فقال لم يرد في ذلك حديث صحيح
عن النبي صلى الله عليه وسلم ولا عن اصحابه ولا استحب احد
من ائمة المسلمين الا ائمة الاربعة ولا غيرهم ولم يرد في ذلك
الكتب المعتمدة في ذلك شيئا عن النبي صلى الله عليه وسلم
ولا عن اصحابه ولا عن التابعين الاصحين ولا ضعيفا وما روي

روایت زندی المتوفی
سنة ثمان و خمسين سبعمائة

۱۸۰

و بسم الله الرحمن الرحيم
والبطال او ما على اجماع بر وضع آن

نسخه
از زندی

عن بعض المتأخرين في ذلك ان من اقبل في يوم عاشوراء لم يرد
ذلك العام ومن اغتسل لم يرض ذلك العام ومن سبى عليه فيه
وسع الله عليه سائر سنته وامثال ذلك مثل فضل صلوة يوم
عاشوراء وان توبة آدم واستواء السفينة على الجودي وانجاء
ابراهيم من النار وفداء النبي بالكبش رحيم يوسف على يعقوب بن
فكره كذب موضوع لكن حديث التوسعة على العيال مرفوع من
حديث سفين بن عيينة عن ابراهيم بن محمد بن المتشر عن ابيه
محمد بن المتشر كان من اهل الكوفة وقد تكلم فيه فصار حوكة كجهم
يقول من يوم عاشوراء وسماكم وسمي الاعياد والافراح اولئك يتخذون
ماءا يقيمون فيه الاحزان والالتراح وكل الطائفتين مخطئة فخذ
عن السنة متعرضة للحج والجنح انهم وشهاب الدين احمد در توضيح
الدلائل على ترجيح الفضائل گفته عن سرق رضی الله تعانه قال
اصحاب محمد صلى الله عليه وآله وبارك وسلم وجدت علمهم انهم
وعلى عبد الله بن مسعود وابو الداء ومعاذ بن جبل زيد بن
ثابت ثم شامت السنة فوجدت علمهم انهم الى اثنين على عبد الله
فشامت الاثنين ففرد به على رواه الضاحك بن اسناده
وفيه الحافظ ابن مردويه ورواه الزندي في نيز در توضيح
الدلائل على ترجيح الفضائل گفته وعن جابر بن عبد الله
رضي الله عنه انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول الناس

نسخه
از زندی

و بسم الله الرحمن الرحيم
والبطال او ما على اجماع بر وضع آن

۱۸۱

روایت زندی المتوفی
سنة ثمان و خمسين سبعمائة

نسخه
از زندی

من شجرة شتى وانا وانت يا علي من شجرة واحدة ثم قرأ رسول الله
صلى الله عليه وسلم ومن كان يفرطع متجاورات حتى بلغ يسق ماء
واحد واه الصالحين باسناده الى الحافظ ابن مردويه ورواه ايضا الشيخ
شمس الدين الزندي في احمد بن الفضل بن محمد با كثير ورواه المالك في
الحافظ جمال الدين الزندي في عقب حديث من كنت مولاه فعلي
مولاه الا قال الامام الواحدا هذه الولاية التي اثبت بها النبي صلى
الله عليه وسلم مسئول عنها يوم القيمة اي عن كاية على واهل البيت
لان الله تعالى امر نبيه صلى الله عليه وسلم ان يعرف الخلق الله
لم يسألهم على تبليغ الرسالة اجرا الا المودة في القربى والمعنى انهم
يسألون هل والوهم حتى الموالات كما اوصاهم النبي صلى الله عليه
وامرأها واهلها فتكون عليهم المطالبة والتبعة انهم ورواه
سلامة احمد ورواه الا را گفته وفي تاريخ الخلفاء واخرج ابن عسك
عن علي رضي الله عنه ما علمت احدا جازلا محتفيا الا عمر بن الخطاب
فاذنه لما هو بالحجرة تقلد سيفه وتنكب قوسه وانتبه في يد
اسهم او الكعبة واشراف قرش فطاف سبعا ثم صلى ركعتين
عند المقام ثم ان خلقه احدا واحدة قال شامت الوجوه من
اذا ان تكلم امه ويوتر ولد ويرمل زوجته فليلقه وراء هذا
الوادى فما تبعه فمحمدا واخرج عن الدراقل اول من قدم علينا
مصعب بن عمير ثم ابن مكتوم ثم عمر بن الخطاب في عشرين بابا

نسخه
از زندی

فقلنا ما فعل رسول الله قال هو على اثرى ثم قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم وابوبكر و اخرج النورى ثم هدم مع رسول الله صلى الله عليه وسلم المشاهد كلها وكان ممن ثبت معه يوم احلنا نلقى حكما في تاريخ الاعلام و نیز در آن گفته پوشیده نخواهد بود که از منطبق صریح تاریخ الاعلام و تاریخ گازرونی کالشمس فی رابطة الله بآثاره و نیز که حضرت شجین بل مقتضای تاریخ طبری عثمان بنی النورین هم در غروه چنین تخلف نوریدند و بیعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثل علی و عبا و معده وی چند ثابت قدم ماندند و نیز در آن گفته و آنچه از بخاری اثبات اگر چنین صحابه در جنگ چنین بروایت مولای ابی قتاده ذکر کرده جوایش از ملاحظه سابق پدیدست چه ثبات قدم چنین بل خلقا کثرت و غروه چنین بتصریح صاحب مواهب له قیه و تاریخ الاعلام و تاریخ گازرونی و ترجمه تاریخ طبری که تفصیلش گذشت ثابت و فاضل معاصر مولوی حیدر علی در منتهی الکلام بعد کلامی گفته پس در مانحن فیه محتملست که عند الاستفسار اندوخن ام المؤمنین نه قد شریف سید المرسلین بروایت مولانا ابوعبدالله محمد الانصاری بن مولانا عبدالقین بعضی از بنی امیه که صدر محدثان و شریع بودند و بظاهر بجناب مقدس صدیق مسلک حسن اعتقاد و نیز حاضر باشند و نیز فاضل معاصر در منتهی الکلام گفته و الا نسلم که واقع عمل برضی کار طرفین بوقوع آمد بلکه بمصفا انجامیده بود که او باش لشکر با شتند و پیرداختند و آنچه پیرداختند چنانچه در تاریخ طبری ترجمه آن کتاب

نقل از نوری که از سید محمد بن ابی القاسم از اعلام زمانه

نقل از نوری حیدر علی منتهی الکلام

اعلام و مانند آن فصل ازین عبارت پدیدست فاضل معاصر را که انجاری و اقصیه جعل بصفه تاریخ طبری کتاب الاعلام متعلق گشته و نیز فاضل معاصر در منتهی الکلام گفته و از افعال شریف نبوی صلی الله علیه وسلم بعد از تصدیق و اثبات ثبوت آن می شود که آنجناب بعد از تقدم احدی از صحابه کبار و انقطاع جماعت اقتدار او امانت بهر و در دست بوده بلکه از حدیث شریف که در مثل کتاب الاعلام مریست معلوم میشود که پنج نبی را رحلت از عالم فانی پس ای جاوده ابی پیش نیامده قبل از آنکه در پس امتی نماز نگذارد و امتی ازین عبارت ظاهرست که فاضل معاصر میگوید که در کتاب الاعلام نیست تمسک شده درین باب که پنج نبی رحلت از عالم فانی پیش نیامده قبل از آنکه پس امتی نماز نگذارد و وجه بیست و نهم آنکه سید محمد بن یوسف الحسینی الدیلمی المعروف بمکیسور از حدیث نور را ثابت نموده چنانچه در کتاب الاسمار در سمرجیل و بهفتم گفته حدیث خلقت الانا و علی مرغ و واحد قبل ان یخلق الله آدم یا ربعة اکاف سنة فله یزل فی شئ واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب دلیل برین کرد کمالی که در آدم بود در محمدست که کمال کمال نوح و موسی کلیم الله خلیل الله و روح الله در محمد صلی الله علیه وسلم نقد وجود بود و خلقت عالم و آدم جز برای محمد صلی الله علیه وسلم نشد و وجه سی ام آنکه نیز سید محمد کیسور را در کتاب الاسمار در سمرجیل و بهفتم در ذکر تمجید او را که وجه صدور او را و المتفادیه عن الواحد الاحد و حصول لیا س عن لک من جانب الله گفت بیشتر جبریل بصورت وحیه کللی از غیب بر رسول الله صلی الله علیه وسلم

و در بیست و نهم از جوده اثبات نبوت نور
و ابطال دعای طالع بر وضع آن

شاهد شدنی این چنین بود که از صورت خود کشتی بدین صورت شدنی تا این بود
که این صورت غیر آن بودی اختلاف اعتبار را اتفاق افتاد علی الاطلاق این سخن را
که طلق در خارج وجود ندارد میدان چنین هم میگویند که جبریل عقل محمد
که صورتی تمثیل کردی وضع اشیا مواضعها واقع شد هر چند اتحاد و اختلاف
عقل گفته اند اما عقلیست نفی فلک افلاک عقل کل اینجا باید شاید نظر
بدان بود و نظری بر آن اری بسیار اسرار در فهم تواید همین که خلقت انا و علی
من نور و احد ازینجا که علی آخ نبیست آخی بین کل تو صدق کلین همین سخن است
فخیر النبوة و فیه الخلافة همین اشارت کرد انت من که من من صلی
همین فقره را حدیث میکند کلامنا اشارة و عند من بمباراة الله و جی
و یکا آنکه نیز سید محمد که میگوید در کتاب سمار در سمر صد و یک گفته فهم که چه
میگویم گسترش در نظر بر مرشد باید و توجه بدو علی و محمد علی و محمد باقر و محمد جعفر
و هر دو را یک نور خلقت انا و علی من نور و احد سنانی میگویند آنکه گویند
صوفیانش آن توئی علیک عین الله تعالی السید گیسو در آنالکادی
الشرف حار و بدیلة العرفان الا یقان فادو عن قطرة الهجاذان
الحقیقة جاز و اصح عن الفاسد بنور بصیرته ما قد ثبت الله
الشرف مکرراً حتماً و جزماً انما کاتف من جعل بینه و بین اقضاء
الحق رجماً فقم اهل الباطل حسماً و قسم ظل اهل القاصص اوصاف
که بزرگواران سید محمد گیسو در از اعظم مستدین افانم مستدین
رطب اللسان و حذب البیان می باشد شیخ عبدالحق دهلوی را اخبار الاخبار

در اخبار الاخبار
در اخبار الاخبار

عالم و ظاهر و سید محمد گیسو در از
در اخبار الاخبار

سید محمد بن سید یوسف الحسینی الدهلوی خلیفه استین شیخ نصیر الدین محمود
چراغ دلی است جامع ست میان سیادت علم و ولایت شانی رفیع و بی
منهج و کلامی عالی دارد و او را در میان مشایخ پشت مشرفی خاص و در بیان
اسرار حقیقت طریقی مخصوص است در او اتمل حال هم بدلی تشریف است و بعد
از رحلت شیخ بدیاد کن وقت و قبول عظیم یافت اهل این دیار همه و مطلع
او گشتند و هم در آن دیار از دنیا انتقال فرمود و او را سید گیسو در از گویند و در
شهرت او با این لقب بدینچه شنیده شده است که روزی او با چند
دیگر از مریدان پالک شیخ نصیر الدین محمود بوده شسته بودند در وقت برداشتن گنج
سید سبب بر آنی که داشت در پایه پالکی بند شد و او سبب علایت تا به
در استغراق عشق و محبت شیخ بر آوردن گیسو و مفت نشد و هم بر آن وضعی
که واقع شد سافت بغیر قطع کرد بعد از آنکه شیخ را بر نیمنی اطلاع افتاد
و شحال شد بر صدق عقیدت و حسن صناعت او آفرینا کرد و هم در حال
این سید فرمود که میر سید گیسو را زنده و اسد خلاف نیست او عشق
خسرت یزید با قوی است ستمی بحرام الکلم که بعضی از مریدان آنکه او نیز محمد نام دارد
جمع کرده در آنجا بنویسد و بعد از این شیخ عبدالحق از طقوسات او بعضی فرایند
و در آخر گفته و یکی از تصنیفات مشهور میر سید محمد گیسو در از کتاب سمار است
که در آن حقائق و معارف بزرگان فرموده و ایما و الفاظ و اشارت بیان کرده
سمری زبان نوشته میشود و وجه سیم دوم آنکه سید محمد بن جعفر که
میر کمال انساب می فرماید قال علی کرم الله وجهه سمعت رسول الله

صلی الله علیه و سلم قال انما و علی من خود واحد فتكون حلا المطلب
 فنزل نوری فی جهة عبد الله فبوا و نزل نورا لولاية فی جهة
 ابی طالب فهو علی انا و علی واحد فی النبوة و الولاية فهذا السيد محمد
 بن جعفر العالم الاخر قد روی حدیث النبوة لایات شرف علی علیه
 فرغم انفس کل من محمد انکر وقوع العصا کل مسترشدا مستبصر
 من خرج حجاب التیب عن الحق الایلی الغرث و استاصل شافاة العناد
 والغرث و درء کل تشکیک و دحر و افغان التامیج و التسلیل
 خرم و حصی و فضائل بلیله و مناقب جمیل و محار و صلیله و مدائح اشیله محمد
 بن جعفر کی بر تنج خیر و ناقد بصیرت منیج مجتبی نیست شیخ عبد الحق دلیلی و ناقد
 الاخبار گفته است محمد بن جعفر المکی الحسینی از اعظم خلفای شیخ نصیر الدین محمد
 در توحید و تفرید مقام عالی دارد و از افراد اولیاست در آنچه از احوال
 ظاهر و باطن خود نوشته است عقل حیرت اگر اینها همه بی شایسته تاویل و تفسیر
 ظاهر و باطن پس از کاملان وقت خود است قدس الله سره و اورا تصنیف است
 سیمی بحر المعانی در روی بسیار از حقائق توحید و علوم قوم و اسرار معرفت
 بیان کرده سخن راستانه می گوید و بدو کتاب بیکری قافن المعانی و دیگر کتاب
 المعانی نیز و حدیث میکند خداوند آنرا نیز تصنیف یافته اند بانی و اورا تصنیف
 دیگر نیز هست رساله دارد در بیان روح و رساله است سیمی و تنج کما فی بحر الایات
 که در اینجا بیان نسب ابلیت رسالت کرده است و نسبت آبا و اجداد خود داشته
 نموده و می کشد الی دعوی است و از آنچه از احوال خود بیان کرده است محقق نیست

حدیث خود از جوده اثبات حدیث خود و باطل ادعا اجماع بر وضع آن
 و ج ۱ دوم از جوده اثبات حدیث خود و باطل ادعا اجماع بر وضع آن
 و ج ۱ دوم از جوده اثبات حدیث خود و باطل ادعا اجماع بر وضع آن
 و ج ۱ دوم از جوده اثبات حدیث خود و باطل ادعا اجماع بر وضع آن

که دعوی او حق است عمر دراز یافته بود از زمان سلطان محمد تغلق تا زمان سلطان
 بهلول در حیات بود سن شش و شصت از صد و پنجاه و بود ابا و کرام او از شرفا می کشد
 بعد از آن بدین آمده و در سرحد اقامت کرده الحال مقام او در جهان بهتر
 و در بحر المعانی میگوید مدت شصت سال در علم ظاهر بودم و در کسب کلمات
 می کشیدم و از محبوبان مقصود اید غافل بودم مدت سی سال است که بی
 پنجه دیده بینماید می شنوم آنچه گوش میشنوند از آنچه و چه می شنوم که می شنود
 بخدا می امروفت بخودم جهانیان این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه
 ملک العلماء و لتا بادی در باب السعد گفته و فی الحیاة الجلالیة محمد
 العبارة فصار نصفان نصف ابی عبد الله و نصف ابی طالب
 تغلق انا من جزء و علی من جزء فالانوار کلها من نوری و نور
 علی و المراد من الانوار اولاده و متابعوه فهذا جلال الدین محمد
 مقتدی کابرهم الفحول ملاخا ما تلوه القروقر الذی فضل و عه
 و تبحر و تقاه عندهم معلوم و جلالة کماله و عرفانه و غایة
 تقانه و ایقانه غیبه و کثرت و کماله و علوم و تبته و ستم و منزله
 الا کل محمد ل شوق قد خد الحق علی بغم کل جاحد بکتمان الصدق
 مخوف و فعل سعی لمدخل کل لنبی المشهور و منا المکابرین و المجادلین
 بالسلام و الوجوه و حرم عفا بیت العصبیة و العصبیة اشد جوهر
 و فضائل و محامد سنیة مخدوم جهانیان در جهانیان مشهور و بر السند اعلام و فقا
 مذکور محمد الدین علی بن ظمیر الدین محمد بن شیخ خلیل الله خاشانی و جلیع السلا

حدیث خود از جلال الدین محمد بن جعفر

حدیث خود از جلال الدین محمد بن جعفر

و بیستم سوم از چو اثبات حدیث نور و ابطال او کما اجماع بر وضع آن

گفته ذکر نمودم همانین قدس ستره نام وی سید جلال است از سادات عظام
بخاست هم آغوشش و انش صوری الگای معنوی بود تاریخ آمدنش از عالم غیر
بمک شهادت شب پانزدهم شعبان بهفصد و هفت سال بگذشت او نیز
به بکا و چون تاریخ یک سال آنکان عید قربان سال بهفصد و هشتاد و پنج بود مردم
شیخ رکن الدین ابو الفتح قرشی و خلیفه نصیر الاولیا چنانچه در بیست و یکمین حدیث
بالامام عبداللہ یافعی صاحب تاریخ نیز در وقت در خزانه جلای که از ملفقات
قراوان سودمند گزارش امام بر نگاشته میداد و شیخ جمال که بزرگ و دانشمند
گفتار فروغ نمودار به واسطه و بواسطه شفقته او را به سقیا ری خاصه فرستاد
و بزرگناس پر داخته جانح العلوم جلای نامیده است از جمله کلمات او
که گفت شریعت پاک گردانیدن اعضای بدن بوسیله او امر بحال می رود
و پیریزان نواهی کردن ب طریقت از فروغ الگین ساختن بیای مردمی
اخلاق و حقیقت روشنگری نمودن نفس ناطقه بواسطه زدودن ماسه
از نگار از آئینه روح بود بنا برین تحقیق از کوههای کار که در شرعیه که اسل
کالبد و تماشاکه خلق است یک تیره از لمعات آفتاب طریقت و حقیقت
بوارستی در و ایننگه دارد و نظرگاه ایزد بهمال است بهتر و بزرگتر باشد
زیر که شریعت بگناهی تباہ سخی و کفر و رونی و شرک پنهانی در یک تن
خوابم که بخلاف طریقت و حقیقت که روشنی از فروغ مندی روح سست بر
و درستی و یگانگی و یکرنگی و راستی و پیریزگاری یک یکیدن یک اندیشیدن
صورت پذیرد و این سده و شش از زبان تصوف ترکیه و تصوف و تجلی یافته

مدارج خود و جانیان از جامع السلام و جلال الدین

و بیستم سوم از چو اثبات حدیث نور و ابطال او کما اجماع بر وضع آن

و ناوهای فراوان مردم درست گزارش نوشته دیدند چاشت عید قربان که
نزد خود می پیغام امانت گذاری آورد فرمود باز گرد و ناپیشین شکیبایی پیش
که فرزندان جلال را صبح عید شام با تم نگر و چون مردم از آئین شگفته کار
عید فارغ شدند او سفر معنوی برگزیده و عید با عید جان او دیدار حق
سید شرف الدین شهیدی در سالهای خود نگاشته که محمد و مرقه خلافت
از چهار صد و چهل تن است از انجمله انچه بصحت پیوسته و در شجره نوشته
است با و دهشت سپید شمار و خرقه خلافت خودم قدس سو او بصحت گذارش
پیوسته نخست از پدر بزرگوار سید کبیر بخاری و این سلسله آبای کرام او حضرت
امیر المومنین علی کرم الله وجهه سلمتی پیشوای دوم از هم خود سید محمد بخاری بیستم
او شیخ رکن الدین ابو الفتح این و خاندان او شیخ بهاء الدین که یار سید چارم
شیخ الاسلام محمد شاد و تهریزی زاده بود و شواکه سکن از دارالملک فارس خودم سال
بهفصد و چهل و هشت که چه شاه در آن سال یکصد و سی و دو بود و بکلامت سید
خرقه خلافت گرفت عوارض خطبه تا خاتمه نزد او گذرانی او عارف است
صفت خوانده بود متر شسته این سده خاندان او شیخ الشیوخ سهروردی کشید
شیخ امام عبداللہ یافعی این شجره از جو بهار ابو مدین مغربی است بخور ششم
شیخ عبید بن عبدالمطلب شیخ نور الدین علی بن عبداللہ طرابلسی این و سده سید
محمد الدین عبدالقادر جیلانی قدس اسرار و احمد پیوند و او بیستم شیخ فخر الدین
بخشاید و عالم روحانتم شیخ قطب الدین قدس ستره و بیستم از اولاد شمس الدین
محمدی و بیست و یکم از نصیر الاولیا چنانچه در بیست و چهارمین از نوه بهار شاد و خا

و این همان الدین بخاری

دانی و وی قطب است و صادق است درین قول مرا امید واری بسیار است که
 این کلام حق تعالی مرا رحمت کند بعد از آن سلسله را که بیک بوی اسطرخ شهاب
 سهروردی میرسد غیر از سلسله شیخ بهاء الدین که یاد کردیم که میگوید که قطب
 دیده ام وی شیخ شهاب الدین سهروردی را شیخ شهاب الدین شیخ محمد بن
 عبدالقادر جیلانی را نقل است که وی روزی ششصد و آتش از جای ریخت
 مشتی خاک برگرفت و نام شیخ عبدالقادر را با و از بلند بر خواند و خاک را
 بجانب آتش انداخت فی الحال آتش پست شد و تکلمه فارسی که در ویار
 مشهور است یکی از میدان محمد و تکلمه کتاب روض الراضی نام عبدالمجید
 ترجمه کرده است ولادت محمد و جهانیان ششصد و شصت و شصت و شصت و شصت
 عید قربان نه خمر و ثانی سبعمائة و مدت عمر بغداد و هشت چهل و شصت
 که امیر سید علی بهدانی قدس سره بدین محمد و جهانیان رفت و در جرحه و شصت
 خادم خبر کرد که سید علی بهدانی شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
 کسی نیست این را گفتند و ایشان را و نطلبیند کوفتی ازین معنی بخاطر شصت و شصت
 برگشت باین تقریر سالد در بیان معنی بهدانی نوشت اما در رساله بهدانی و
 شده است که جماعه که منکر این نام اند غایت رد و شصت و شصت و شصت و شصت
 و جلال محمد و جهانیانست و الله اعلم و شاه ولی الله و بلوی در انتباه
 سلاسل اولیا آمده گفته طریقه حقیقه را شعب بسیار است اشهر آنها شصت و شصت
 نصیه و سراجیه و صابریه و این فقیر را بهر یکی ازین سه ارتباط واقع است پس
 ارتباط این فقیر از حقیقت بیعت در تلقین و اجازت و خرقه و صحبت که در کتاب

عبدالعزیز الشافعی
 عبدالعزیز حنبل
 احمد بن حنبل
 فاضل بن شاذان

فاضل بن شاذان
 اسادت ملک العزیز نقل نموده که
 عبداللین بخاری را در عصر بوده

جلال الدین بخاری
 فاضل بن شاذان

سید جمال بخاری

روایت جلال بخاری

و جیسم سوم از وجه اثبات حدیث بود
و ابطال ادعای جامع بر وضع

تا قیامت نور داری سید جلال الدین عالمی متوجه بود در علوم عقلی و نقلی شتت بسیار
و مقید بان نبود که هر یک کس شود و بجای میگزید جمیع مشایخ
و فضلا را باید دید و از هر کدام نصیب حق باید بود و این در خود خرقه خلافت
و بجانب مکه و مدینه و مصر و شلم و بیت المقدس و روم و عراق و خراسان
و بخارا سفر فرمود و چندین حج نمود از آن جمله شش حج اگر نبود در مدینه نور
سلطان العلماء استاد المحدثین شیخ عقیق الدین بلخی را در یافت و مدتی را
بخدمت وی ماند و نسخه عارف غیره پیش او گذرانید گویند عقیق الدین فرمود
شیخ رشید الدین ابوالقاسم محمد صفوی پوشیده بود و وی شیخ الشیوخ شهاب الدین
عمر سه رومی یافته و همچنین رانهای سفر صحبت شیخ حمید الدین محمد الحسینی
سمقندی سیده از وی خرقه و فیض بود و وی شیخ محمد بن ابراهیم سامانی بود
از شیخ نظام الدین ابوالعطار بخاری گرفته بود گویند سید جلال الدین بخاری
سیر و سلوک سید و چند اهل کمال را در یافته و از یکنان فیض کلی نصیب گشت
ان قوله کمالات و حالات وی روح در کتاب قطبی شرح و بسط تمام مرقوم شده
تو له محمد و ابی یارت سرور کائنات سرور گذشته گفت السلام علیک و علی
اولادک و علیک السلام یا ولدی و پس از آن برگشته چون با و جد
در هفتاد و هفت سالگی مضی شده روز بروز ضعیف میگشت تا روز
حدیث قرآن بعد از او ای و گاه ازین جهان بجهان جاودانی انتقال نموده و در
بلده مدفون گشت انتمی ملخصا در مرقومهایشان نوشته که نعمتهای باطنی اجداد
خرقه از دست شیخ یافته اند و جمله آنها یکی سید احمد کبیر الدین ایشان هستند دیگر

و جیسم سوم از وجه اثبات حدیث بود
و ابطال ادعای جامع بر وضع

روایت جلال الدین بخاری

سید جمال بخاری

سید بهاء الدین هم ایشان فرقی رکن الدین ابوالفتح و سید ابوالحسن الدین شیخ
قوام الدین و شیخ نصیر الدین جلیلی و شیخ عبد الله باغی یکی شیخ عبد الله
مطری شیخ ابوالحلق کاخرونی شیخ نجم الدین اصبهانی شیخ نجم الدین کبر
الی غیر ذلک من العلماء المشایخ و سبب سیاحت دنیا و کثرت اسانده و شیخ
معروف شدند و خود و هم جهانیان جهان گشت و احوال تفصیلا ایشان در کتب
سیر صوفیه مسطور است و در صحائف تواریخ مثل اخبار الاخبار و تاج فر
و جز آن شهرت ایشان مستغنی است از ذکر فضائل و مناقب عوام بلکه خواص اهل
سیکونند که آثار شریف نبوی و سنگ نقش پایی مصطفوی که در و بی گشت و
ایشان است لیکن بوائی از سنت صحیح نزد محدثین ثابت نشده که در خور اعتماد
و اعتبار باشد و در حدیثی نیامده که نقش پایی مبارک بر سنگ چسبیده باشد
اما صوفیه که قومی خوش عقیده و صاف دل نیک گمان بهر کس و ناکسند و اثبات
این قسم بخاند الله اعلم و وفات سید جلال الدین بمکه بمکه بمقتضای
روح که دید منکومات ایشان ستم زن بودند و اولاد ستم پس اول سید ناصر الدین
و مادرش دختر محمد شوش بود و دوم سید عبد الله و مادرش دختر سادات
سوم سید محمد که مادرش دختر سلطان دوم بود سید عبد الله و ولد بود و
اولاد سید محمد که پدر و مادر و اولاد سید ناصر الدین در سمرقند بودند و
مگر چه اولاد ایشان در آنچو ملتان بوده اما مشهور بخامی سفند نسبت بهل
و طریقت نسبت بسیار خوب است زیرا که محمد بن اسماعیل بخاری صاحب جامع
صحیح از آنجا برخاسته که امیر المومنین بود و در علم حدیث اگر چه وی عجمی الاصل

و ایشان علی الحدیث مستند فی الجملة یعنی بتوکاری بود مراب بلس بمعنی کفایتی که در حدیث
وجهی چهارم آنکه سید علی بن شهاب الدین همدانی که از عظامای علمای اهل سنت
و محدث چهار صد و بیست و سه و از بزرگمالات و مقامات بدست عرفان و اقیان
چیده و نبذی از مناقب اخیره و مدالح زاهره و کمال عظمت و جلالت شریف نبی
از خلاصه المناقب نور الدین جعفر بخشانی و نفحات الانس عبد الرحمن بن
و کتاب اعلام الاخیار کفوی و جامع السلاسل محمد الدین بدخشانی و فتح
الدلائل سید شهاب الدین احمد و فلاح حسین بن معین الدین معینی و سمط مجید
شیخ احمد قشاشی در رساله انبیا شاه ولی الله و الدماجد مخاطبه خیران و واضح
و ظاهر بدست حدیث نور رار و ابیت فرموده چنانچه در کتاب موده القرنی که
فصل رشید از ان کتاب شمرده که اهل سنت از ادوار مناقب ائمه علیهم السلام
تصنیف کرده اند و باین سبب و لای اهل نحل خود را اهل بیت علیهم السلام ثابت
کرده و مباحثات بر آن نموده میفرماید الموده الثامنة فی ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم و علیا من نور واحد فیما اعطی علی من الخصال
ما لم یعط احدا من العالمین بعد ذکر بعض فضائل آنحضرت میفرماید عن
سلمان بن عبد الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت
انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعة الاف عام
فلما خلق الله آدم رکب فی النور فی صلبه فلم یزل فی شئ واحد
حتى افتراق صلب عبد المطلب ففی النبوة و فی علی الخلافة عنه
نصیر الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کنت انا و علی قد

ص ۳۸

حدیث نور از نور اولی
تصنیف سید علی بن شهاب

یدی الله مطیعاً لیسلم الله قبل ان یخلق الله آدم باربعة عشر الف عام
فلما خلق الله آدم رکب فی النور فی صلبه فلم یزل فی شئ واحد
حتى افتراق صلب عبد المطلب ففی نبی مانا و جزء علی بن ابی طالب
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا و علی من شجرة واحدة
و الناس من اشیجار شتی و عنه رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم خلق الانبیاء من اشیجار شتی و خلقه و علیا
من شجرة واحدة فانا اصلها و علی فرعها و الحسن و الحسین
اثمارها و اشیاعنا و راقها فمن یعلق بها یحیی و من ینزع عنها یموت
عن ابی ذر قال ان سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
ان الله تعالی یتد هذا الدین بعلی و الله منه و انا منه و فیہ انزل
افمن کان علی بینه من ربه الا ینه عن علی علیه السلام قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت انا و علی من نور واحد
فهذا العارف الربانی و المحقق الصمدی صاحب الفضل الشیخ
و القبل الثورانی علی الهامان الذی هو من مشایخ اجازة و الله الخ
العثمان المروانی الحاقدا الشافی لفضائل الوصی الحنفی علیه السلام
سلام منزل السبع المثانی قد جدد جملة کلامه و ثوبه نور فی اثبات
حدیث النور فجعل صفوات منکرین کالرماد و اظهر کونها من اشی
التصنیف و الفحش العناد و وجهی پنجم آنکه نبی سید علی همدانی در کتاب
روضة الفردوس که مختصر کتاب فردوس الاخبار و بیست و شش که از شیخ

روایت سید علی بن شهاب

عقیده منقول است پیش مخیر موجد گفته الباب الثالث عشرها و عن
 سلمان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خلقت انا و علي
 من نور واحد قبل ان يخلق الله آدم باربعة الف عام فلما خلق الله
 آدم ركبت في ذلك النور في صلبه فلم ينزل في شئ واحد حتى افترقنا
 في صلب عبد المطلب فحي لنبوته و في علي الخلافة و نيز و راي مطوت
 و عنه اي عن سلمان قال قال عليه السلام كنت انا و علي بن
 بك الله نوراً مطيعاً يسبح الله ذلك النور و يقدره قبل ان
 يخلق آدم باربعة الف عام فلما خلق الله آدم ركبت في ذلك النور في
 صلبه فلم ينزل في شئ واحد حتى افترقنا في صلب عبد المطلب
 انا و جبرئيل علي دور بخلاف كلام سيد علي بهداني كه در خطبه روضه الفروغ
 كونه ناسب نيمايد عظمت جلال احاديث مذكوره و راي ايش شوق و هويد
 يقول الضعيف عباد الله و احقرهم الفقير الى رحمة الله العلي الكبير علي
 بن شهاب الحمداني عفا الله عنه بكرمه و وقفه لشكر نعمه لما
 طاعت كتاب الفروغ من مصنفات الشيخ الامام العلامة قدوة
 المحققين حجة المحدثين شجاع الملة والدين ناصر السنة ابي
 المحامد شيرويه بن شهر دار الدبلي الحمداني اخا لفاضل الله على ربه
 سجال الرحمة الرباني وجدته هجر من محور الفرائد كنز من كنوز
 اللطائف مشهورنا محقق الالفاظ النبوية فخرنا في حدائق
 فضوله دقات الانوار المصطفوية ومع كثرة فوائد و شمول

روایت نور و درج سید جمال
 حدیث نور و درج سید جمال

صورت کتاب و خط الفروغ و درج
 علمت جلال مرتب ان

مواثک کما دان تطفی انوار و تندرس ناره لما فيه من التطويل والزيادة
 و قصور الرغبات الخفاض الطلبات اعراض اكثر اهل العصر عن
 معرفة الكتاب السنة و اشتغالهم بالعلوم المخرقة التي تتعلق
 بالخصومات و شغفهم بالقصص الحکایات و لولا رجال من اهل
 هذا العلم في كل عصر و زمان عشيّة رب العزة يحولون حول
 هي السنة و يدبّون عن جنا بقدسه شواكب فيغ اهل البدة
 لقال مرشاه ما شاء فجزى الله أمة هذا العلم عنا و عن ملين
 خير اذ عنى بواعث خواطري الى استخراج لبابه و استقصا
 ابوابه تمهيدا لضبط الالفاظ و تيسير ذلك الحفظا فاستخرج
 من مجموع تلك النواشف جواهرها و جنيت من اغصانها يا ضها
 نفس و اهرها و سقيت كتاب وضة الفردوس من ميوعة على عشر
 باب اكل باب من نفرد و اية صحتي الا غير انهم كلام الحمداني في
 خطبة الفردوس اين كلام سيد علي بهداني نفس صحتي و رانكه فردوس
 بحر است از بحر فوايد و كنز است از كنز لطائف و شتم ابراهيم نبويه
 التام مصطفوية كتابت كثير الفائد و عميم العائمه و مصنف انكاساني
 كه حفظ و حمايت سنت شريف ميكر و شواكب فيغ اهل مدع اين دفع خست
 و بحمت راجد شرفيه قال من شاء ما شاء كس و جود بزرگرفت پير كرام
 عاقل تجرير توانكر و در چند تصنيف خبسي مندرج باشد كه است
 بر وضع و كذا بان اجماع و ايند و سيد علي بهداني اين احاديث بخير و شرا

تأليف

تأليف

از اشرف جواهر و انفس و ابرار کتاب گفته پس آیا استدر جواهر انفس و ابرار
 موضوعات را نمی نماند بر حفظ و تحفظ آن چنانکه ترغیب می فرماید و لعل خدای تعالی
 به جاحل ضلالتی فاضل و جبهه شمشیر و شمشیر علی هدایتی در شرح
 قصیده صمدیه فارسی که موسوم بمشارب الاذواق است در شرح شعریها البتة
 کاس و شمشیر تدبیر حایه حلال و کرم بیرون از این جهت فیم گفته شاید مراد
 ناظم معانی اعیان خارجی بوده و شاید که بدین حقائق نفسی خواهد و بقدر
 اول مراد از بند در روح محمدی بوده که نظیر آفتابا حدیث و دعا حقیقت
 محبت است و مراد از بلال علی باشد که ساقی کوس شراب محبت ذوالجلال
 و موصل تعطشان فیما فی امان بمورد زلال وصال اوست که انما صدیق الطیر
 و علی بانها و چنانکه بلال خیر نیست بلکه جزوی از دوست سید و لیا
 بامتر انبیا همین حکم است که خلقت انا و علی بمن نور و احد علی
 و انما من و از این مزاج احکام شرع مصطفوی اعلام حقائق مرتضوی
 بنجوم شارق اذواق اعیان و لیا ظاهر شده و آنکه سید انبیا در حق جبر
 اصفیا فرموده که انا و انت ابواحدة الامة اشارت بدین معنیست زیرا که
 منبع اسرار معارف توحید و مطلع انوار عالم تحقیق اوست و حصول
 کمال درجات اسرار جمیع اهل کشف و شهود از منبع هدایت او بوده و است
 و خواهد بود که انا المنفذ و علی الهادی و بک یا علی بختی الهی
 چون این سر بر تو مکشوف شود بدانی که طوایع انوار حقائق بر روی مقنن
 از مشکو و ولایت علی است و با وجود امام باوی متابعت غیر از او است

احتجاج سید علی علیه السلام بر اثبات حقایق نور
 در بیان ادعای اجتماع بر وضع آن

و جبهه شمشیر از وجود اثبات حدیث نور از توجیه حدیث انما من و علی
 و هو منی که در حق جناب امیر المومنین علیه السلام وارد است ذکر کرده چنانکه
 شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفته قال العلامة مطلع الکشف
 والکرامه جلال الدین احمد النجندی یقال فلان منی و انما من
 و یوادیان غایة الاختصاص کمال الاتحاد من الطریق و قد
 من بعد البدل رضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة ای بدل
 الاخرة انما من و هو منی ای نابدا و هو بدل ای کل منها
 قائم مقامه الا فیما استثناء الدلیل و یجوز ان یکون المعنی هو
 فی الکمال و انما منه اظهر ما ارید من الخیر و الکمال و الکمال من حی
 یعنی فی ما داخل قول من الارض ای هو فی امری انا فی امره و من
 یعنی بعض الباء ای انا فاعل به ما ارید انما من و هو بدل ای فی
 فی و یقی و یجوز ان یکون المراد بقوله صلی الله علیه و علی آله
 و یارک و سلم انما من و هو منی ما قبل انه ورد فی الحدیث انا و علی
 من نور احدی کل متا من انما من الاخر منی کلامه فیما جلال
 حد عارف الخلیل محمد هم الذیل قد هنک ستر التلمیح
 و التسویل حیث ذکر هذا الحدیث الشریف و جوز تفسیر حدیث
 انما من و علی بحد الشرف المنیق فطاح الالکار و الا بطلان و ظ
 انه لو یشتاک الامن الا تخاف فی المخرقة و الحال الا ستمتاد بالفاح
 و الا احتیال جلالت و امامت شیخ جلال الدین محمدی هر چند از این حدیث

در بیان ادعای اجتماع بر وضع آن
 در توجیه حدیث انما من و علی

ذكر جلال الدين محمد بن نور

وذكر جلال الدين محمد بن نور

وذكر جلال الدين محمد بن نور

توضيح الدلائل وصحت لكن ان ذكر عبارات التكميل كمال علم وتبنت وسمو وتبنت
قد روي في سنن اوطا سمعت في توضيح الدلائل من مقام كبير كفته قال الشيخ
العارف العلامة منبع الكشف والعرفان الكرامة جامع على المعقول
والمنقول المشي ودله بالصدق يقية العظمى من اجل اليقين والوصف
جلال الملة والشرعية والصدق والطريقة والحق والحقيقة والحق
احمد المجتهد شيخ الحرم الشريف النبوي المحمدي قدس في بعض الاحوال الصديق الاكبر
مصنفاته اعلم الله قدس في بعض الاحوال الصديق الاكبر
رضي الله تعالى عنه وقدس في بعض الاحوال الصديق الاكبر
على الموضع رضي الله تعالى عنه وكوثر وجهه وما ورح اطلاق الصديق
الاكبر على غيره الخ ونيز در توضيح الدلائل كفته قال الشيخ الامام الطائفة
العالم بالشرائع والطرائق والحقائق جلال الملة والدين احمد المجتهد
فولدت روح الله وجهه وانا له كل مقام سقى قد شأى ينع عليا كرم الله
وجهه وورثي في حجر النبي صلى الله عليه وعلى آله وبارك وسلم من الصديق
ونيز در توضيح الدلائل كفته عن معاوية بن ثعلبة قال قام رجل الى
رضي الله عنه وهو في مسجد رسول الله صلى الله عليه عليه وسلم فقال يا
الاخبرني باحب الناس اليك فاق عرفان احب الناس اليك احبهم
رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وبارك وسلم قال اي مريد لك
اجمعي حوائجهم الى رسول الله صلى الله عليه تعالى عليه الله بانك وسلم
ذاك الشيخ واثار الى علي كرم الله وجهه واذا الطبري قال اخبرني

سكن مع وثنى جلال الدين
ان توضيح الدلائل شريفة

روایت شهناز الدين احمد صاحب

وذكر جلال الدين محمد بن نور

في سيرة وقال الشيخ العارف اسوة ذوى المعارف جلال الدين احمد المجتهد
قدس الله سره بغل واياة عائشة ومعاوية وابي رضى الله عنهم
كاسبق وهذه الآثار عاصدة حديث الطبري اذ لا يكون احدا حب الى
رسول الله تعالى عليه على الله بارك وسلم لان يكون ذلك لاحت
الى الله عز وجل ونيز در توضيح الدلائل كفته قال الشيخ الموضع الامام الحق
جلال الدين المجتهد رحمه الله تعا وقد ثبت انه صلى الله عليه وآله
وبارك وسلم ترسد الابواب الشارعة الى المسجد الاكبر على الخ
انقضا ينفذ عين جلال الدين محمد بن نور قدس في بعض الاحوال الصديق
وذكر كشف الظنون في ذكر شرح قصيد برده كفته ومن شرحه شيخ
جلال الدين المجتهد نزيل الحرم المتوفى سنة اوله المحمدي الذي
اكرمنا بدين الاسلام وحوشه مختصر جمعه بعض تلامذته من
املائه في الحرم النبوي ووجهي **توضيح الدلائل** كفته عن محمد
احمد روايت نموده چنانچه در توضيح الدلائل على جميع الفضائل كفته عن محمد
علي بن الحسين عن ابيه عن جده قال قال رسول الله صلى الله
عليه وآله وبارك وسلم كنت انا وعلى نور ادين يدي الله تعالى
من قبل ان يخلق الله سبحانه آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله
تعالى آدم سلك ذلك النور في صلبه فلم يزل الله تعالى ينقله صلب
الى صلب حتى اقره في صلب عبدالمطلب فقسمة قسمة في صلب
عبدالله وقسم في صلب علي طالب فضل من وانا منه لحمي دمه

سكن مع وثنى جلال الدين
ان توضيح الدلائل شريفة

سكن مع وثنى جلال الدين
ان توضيح الدلائل شريفة

روایت شهاب الدین احمد صاحب
توضیح المذلل حدیث نور

۲۰۴

و در سیم هشتم از وجود اثبات حدیث
و ابطال ادعای جامع بر وضع

حدیثی و من احبته فحببني حبه و من ابغضه فبغضني ابغضه و عن جابر
رضي الله تعالى عنه ان النبي صلى الله عليه وآله بارك وسلم كان
يعرفني و علي كرم الله وجهه فجاهه فقال يا علي ادن مني فخرجت
في خمسي يا علي خلقت انا وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها
والحسين ابنيها من ثعلبي فغصن منها ادخله الله الجنة
روى الحديث الاول الامام الصالح ابو حامد محمد بن محمد بن
سائر و در محل و ادراك المشايخ و سمع و استمع و تصنف في كل فرع و فرعي
خلق كثير و صحب العراق بامور بني المديني الامام و من في طبقته
با سنده الى الامام الحافظ ابى بكر بن مردويه با سنده مسلسلة
مرفوعة و الحديث الثاني الى الامام الحافظ الوديع ابى نعيم الاصفهاني
و روى الحديث الثالث الامام شمس الدين محمد بن الحسن بن يوسف الكاشغري
الزهرى الحديث بالبحر الشريفي النبوي المحدثي برواية ابن عباس
رضي الله عنهما قتل شهاب الدين العماد قد شفع عن ساق الحديث
و الاحتجاج في اثبات حديث النور و نقله عن الشيوخ النقاد الذين
شاع فضلهم في الاغوار و الاحتجاج بنسب علي وجه الجاحدين
الكاشغريين كذا في الامداد و اظهر كوشم هاشمي في سياسب الخزي و المعتاد
من طين صحوة الخط واللاد و وجه سمي نهم انك ملك العلماء شهاب الدين
بن شمس الدين بن حمزة و كتابا دي و رواية السعد في ملوثة الشعر الكبري
العتيق و ابطال الباطل ان سجد كتب اهل سنت جميع ساخته و آرا

السلام

في نهم ان وجود اثبات حدیث

۲۰۵

اثبات ملك العلماء حدیث نور
و احتجاج بان

و معتقد و انموده و مرکب با قول سلف و مقبول ارا خلف و بیان
سعد و جلوه شعرا و از شجره و اعتراض بعید و با عقدا و قرین است
و فرموده انما بعد عرضة سیدار و بنده در گاه نبوی مولای بارگاه
نبوی که این رساله معتبر و فضاله مختصر منقول است از درون سید
بجای الحق و یبطل الباطل و لو کره الکافرون و از شجره و اعتراض
و با عقدا و قرین باشد و مرکب است با قول سلف و مقبول
سلف و در بیان بدایت سعد که الشعیب من سعد بن
سعد و جلوه شعر که حب ایشان شرط ایمان و در و ایشان
بن هر صلی در قعه اخیر و هر تاز فریضه الى قیام قیامت
می میراید الجلاوة الثانية فيما اتى النبي صلى الله عليه
و آله بن ابی طالب رضي الله عنه باخ يعني عزرا و كان
عليه السلام عليه وسلم يسار يروى و ندر جمله ایشان علی
بن ابی طالب و گفت زیرا چه محمد و علی از یک نور اند و این چنین
بنی در بنی یاشتم است و تمام حدیث نور در جلوه سابقه شریف
بنی باریه گفته شد و فی المصایح و المشارق و الخزانة الجلال
بنی قال صلى الله عليه وسلم يا علي انت مني و انا
منك انت من نوري و انا من نورك و فی التمهيد في
ان الصحابة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
و رجا باخي و ابن عمي و الذي خلقت انا و هو نبي واحد

رسالة
مؤلف

۱۹۰
ص ۳۰۳
المدية التاسعة

اثبات ملك العلماء حدیث نور
و احتجاج بان

اشهادت ملا علی اتحاد نور جناب میر
علیه السلام با نور جناب سالتا جلال علیه السلام
وجه چهل از وجه اثبات حدیث نور
و ابطال ادعا اجماع بر وضع آن

وجه چهل آنکه نیز در مدایه السعد گفته سوال سیادت ابن جعفر بن محمد
مشهور ثابت است یا نه جواب سیادت ایشان حکم حدیث ثابت است
حدیث کفر و کافریت اثبات سیادت متعلقه صلی الله علیه و آله
الدری و فی کتاب الشفاء فی الفصل الرابع عن عبد الرحمن
عن جعفر الصادق ع فی تفسیر یس اراده یاسئیل فی
المتواتر یا سئیل ولد آدم فی سیادة علی کرم الله وجهه
بوجه است اول آنکه حدیث مشهور و هو یا علی ان سئیل
وانت سئیل المسلمین من کنت مولاه فکنت مولاه
انا سئیل ولد آدم وانت سئیل ولد هاشم و فی العو
قالت عائشة کنت جالسة عند النبی صلی الله علیه و آله
وسلم اذ ان علی فقال هذا سئیل العرب فقال
یا بنی انت و اخی لست سئیل العرب فقال انا سئیل
وهو سئیل العرب و ابن حدیث متواتر و مشهور است
که گوید علی سئیت و مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که
پس او مصطفی را تکذیب میکند و تکذیب رسول الله کفر و کفر آنکه علی
محمد است و بهر نور محمد سئیت شوم آنکه علی از شجره محمد است
خلفه و عایشا من شجره واحدة و بهر شجره محمد است محمد
العلماء المحمدا لنافقه الحائز لنفاس المحامد فی اثبات
الشریف کا دح جا هدا منکس راس کل جلال

ص ۲۰۴

اشهادت ملا علی اتحاد نور جناب میر
علیه السلام با نور جناب سالتا جلال علیه السلام
وجه چهل از وجه اثبات حدیث نور
و ابطال ادعا اجماع بر وضع آن

اشهادت ملا علی اتحاد نور جناب میر
علیه السلام با نور جناب سالتا جلال علیه السلام
وجه چهل از وجه اثبات حدیث نور
و ابطال ادعا اجماع بر وضع آن

قاصم طهر کل کج حاقه فطاح یحیی الله اذ عاء الا جماع الذی هو
الاتحاد لاج الزیاح و وضع حق الا تضاح انه بحت صراخ و قوف و یح
لا یطو ربه الا من مد النفس تنفیق الضلال الوضاح شهاب الدین
دولت آبادی عالم مشهور و معروف است بغیر صفا سنیة موصوف و اکابر اعیان
بزرگوار علیه و آله و شغوف شیخ عبدالحق دهلوی در اخبار الاخیار گفته قاضی
شهاب الدین ساله و لرد سنی مناقب اسادات در اتحاد و عقیدت و محبت
بالبیت نبوت سلام الله علیه هم جمیع اده سر بایه سعادت و مویجات
در کثرت آن فرخنده بود انشاء الله تعالی باحث تصنیف آن ساله را چنان گویند
که در زمان اوستیدی بود که او را سید اجل میگفتند از کار وقت بود و لیکن
همان نسبش از حلیه علم و فضل عاقل بود غالباً قاضی بابومی و بعضی محافل
ملوک و تقدیر و ناخیر مجلس تراعی شده بود در اول قائل شد با فضیلت عالم
و تقدیر او بر علوی عامی بعد از آن بتسویه عالم خیر علوی غیر عالم و درینها
رساله نوشت و گفت که عالیت ما شخص متیقن است و علویت شما شکو
پس با تقدیریم هیچ بر شما ثابت باشد است و قاضی شهاب الدین این معنی
از وی ناخوش آمد و مزاج حالش از وی خورفت قاضی ازین معنی گرفت و
در مناقب اسادات و فضیلت ایشان ساله نوشت و از آنچه گذشته بود جدا
نمود و بعضی گویند که حضرت سرکار کائنات را علیه افضل الصلوات کمال الخیرات
بخوابید که او را این معنی تنبیه میفرماید و بر استر ضامی سید اجل که در تحریص
میخاید قاضی پیش سید رفت و توبه کرد و در ساله نوشت و الله اعلم

وجه چهل از وجه اثبات حدیث نور
و ابطال ادعا اجماع بر وضع آن

اثبات ملك العلماء اتحاد نور ملكوتهم
 وچہ چہ از وجہ اثبات حدیث نور
 وابطال ادعای جامع بر وضع آن

وعلام علی الزاد بکرامی بر سبحة المرجان گفته مولانا القاضی شهاب الدین
 شمس الدین بن عمر الزاولی الدلت آبادی نور اللہ ضریحہ ولد القاضی
 بدلت آباد دہلی وتمد علی القاضی عبدالمقتدر الدہلوی و مولانا
 خواجہ الدہلوی و هو من تلامذہ مولانا معین الدین العرفانی
 تعلق فاق اقاربه وسبق اخوانه وكان القاضی عبدالمقتدر يقول
 حقہ یا تینی من الطلبة من جلدة علم وكلمه علم وعظمه علم ولما
 توجه الموكب الی قنوج وخرج مولانا خواجہ قبل صولہ
 الی حلی فخرج القاضی شهاب الدین صحبة استاذہ الی
 کالپی فاقام مولانا خواجہ بکالپی فخرج القاضی الی دارالخیر جو قنوج
 فاعتلم السلطان ابراهیم الشریقی والی جو قنوج وروده ونظره
 بسحاب الاحسان وروده وعظمه بین الکبراء ولقبه بملك العلماء
 فترى القاضی مسند الافادة وفاق البرجیس فی افادة السعادة
 کتابات بحار کبان العرب والبحر اذکی سر جاحق من النار الموقدة
 علی العلم منها البحر المواجه تفسیر القرآن العظیم بالفارسیة والحاشی
 علی کافية النجوم فی شہ تصانیفه والارشاد وهو متق فی النحو
 الترمذیة تمثیل المسئلة فی ضمن تعریفها ویدیع المیزان وهو متق
 فی البلاغة بعبارة مستحسنة وشرح الفردوسی فی اصول الفقه
 الی بحالہ وشرح بسیط علی قصیدہ بانث سعاد ورسالة فی تفسیر
 العلوم بالعبارة الفارسیة ومناقب السادات بتلك العبارة وغیر

مراجعات
 علام علی الزاد بکرامی

اثبات ملك العلماء اتحاد نور ملكوتهم
 وچہ چہ از وجہ اثبات حدیث نور
 وابطال ادعای جامع بر وضع آن

توفی خمس بقین من حبیب المرجب سنة تسع واربعین ثمانائة ودفن
 بجنونفور فی الجانب الجنوی من مسجد سلطان ابراهیم الشریقی ویرید علی
 بر سبحة النور و فی قصائد ازاد بعد ذکر قاضی عبدالمقتدر گفته ومن تلامذہ
 القاضی عبدالمقتدر قدس سرہ ملک العلماء القاضی شهاب الدین
 الدلت آبادی طاب ثلثه ورايت ذكره مناسبا بهذا المقام لجلالته قد
 وشهرة تصانیفه بین الانام فاقول القاضی شهاب الدین شمس الدین
 بن عمر الزاولی الدلت آبادی نور اللہ ضریحہ ولد بدلت آباد دہلی
 وتمد علی مولانا خواجہ الدہلی القاضی عبدالمقتدر رحمہ اللہ
 وفاق اقاربه وسبق اخوانه وكان القاضی عبدالمقتدر يقول حقہ
 یا تینی من الطلبة من جلدة علم وكلمه علم وعظمه علم ولما توجه الموكب
 الی قنوج وخرج مولانا خواجہ قبل صولہ الی حلی فخرج
 القاضی الی دارالخیر جو قنوج فاعتلم السلطان ابراهیم الشریقی والی جو قنوج وروده ونظره
 بسحاب الاحسان وروده وعظمه بین الکبراء ولقبه بملك العلماء
 فترى القاضی مسند الافادة وفاق البرجیس فی افادة السعادة
 کتابات بحار کبان العرب والبحر اذکی سر جاحق من النار الموقدة
 علی العلم منها البحر المواجه تفسیر القرآن العظیم بالفارسیة والحاشی
 علی کافية النجوم فی شہ تصانیفه والارشاد وهو متق فی النحو
 الترمذیة تمثیل المسئلة فی ضمن تعریفها ویدیع المیزان وهو متق
 فی البلاغة بعبارة مستحسنة وشرح الفردوسی فی اصول الفقه
 الی بحالہ وشرح بسیط علی قصیدہ بانث سعاد ورسالة فی تفسیر
 العلوم بالعبارة الفارسیة ومناقب السادات بتلك العبارة وغیر

مراجعات
 علام علی الزاد بکرامی

مراجعات
 علام علی الزاد بکرامی

اشبات ملك العلى الاتحاد
نور علوى بانور نبوى

وجعلنا من وجه اشبات حديث نور
والجمل اذ كان اجمع بر وضع ان ٢١٠

مراجع العلى

والارشاد وهو متن في الفوائد التزم فيه قشيل المسئلة في ضمن تعبيرها
وبديع الميزان هو متن في فن البلاغة بعبارات مستجدة شرح البرز
في الاصول الى تحت كلامه وشرح بسيط على قصيدة بانث سعاد ورسالة
في تقسيم العلوم بالعبارة الفارسية ومناقب السادات بتلك العبارة
وغيرها تو في خمس بقين من جبال مرجب سنة تسع واربعين ثمانمائة
ودفن بمقبرة في الجانب الجنوبي من مسجد السلطان ابراهيم الشيرازي
رحمه الله تعالى مولوى صديق حسن خان معاصر دراجي العلوم كفته القاضي
شهاب الدين بن شمس الدين بن عمر الزاولي ولد بدهلستان باد دهل
وتلميذ على القاضي عبدالمقنت ومولانا خواجه كمال الدحلوى هو من
تلامذة مولانا معين الدين العمري وفاق اقوانه وسبق اخوانه
وكان استاذة القاضي يقول في حقه اتاني من الطلبة من جلالة
علم وعظمه علم لما توجه موكبا للتمور الى الهند خرج الشهاب في صحبة
استاذة خواجه كمال الى قافام صوبها وذهب الشهاب الى جوفنور
من صوبه الهاباد وكانت دار الخلافة للسلطين الشرقية خرج
منها جمع من اهل العلوم والشفوخة فاغتنموا السلطان ابراهيم الشيرازي
قدومه ولقبه بملك العلماء وهو درس هناك والف افاد وحرر
واجاد ومن مولفاته البحر الموج بالفارسية والحواشي على كافية
الفوائد الارشاد متن فيه التزم قشيل المسئلة في ضمن تعبيرها وديع
الميزان في البلاغة وشرح البرز دوى في اصول الفقه شرح قصيدة

مناقب السادات
نور علوى بانور نبوى

مناقب السادات

باز

وجعلنا من وجه اشبات حديث نور
والجمل اذ كان اجمع بر وضع ان ٢١١

اشبات ملك العلى الاتحاد
نور علوى بانور نبوى

مراجع العلى

بانث سعاد ورسالة في تقسيم العلوم ومناقب السادات وغير ذلك
توفي في سنة ودفن بمقبرة في الجانب الجنوبي من مسجد السلطان
ابراهيم الشيرازي مصطفى بن عبد القادر طيبي در كشف الظنون كفته ارشاد
في الفوائد ايضا الشيخ ابى محمد عبد الله بن جعفر المعروف بابن درستويه
الفقيه التوفي سنة سبع واربعين ثمانمائة وللشيخ الفاضل
شهاب الدين احمد بن شمس الدين بن عمر الهندى ولد بدهلستان باد دهل
الكافية وهو متن لطيف تمق في تحذيره كل النعمه وثائق في
ترتيبه حتى التاني اوله الحمد لله كما يحب ويضفى اخره على من له
شرح مزوج للفاضل العلامة ابى الفضل الخطيب الكازروني الفقيه
وولى الله والى ماجد شاه صاحب رفقته سنيه في الانتصار للفرقة السنية
بعد ذكره خواجه معين الدين حشيتي در بهندوان شهاب شايخ حشيتي بر شمس حصول
الرباط برنجي وشاير برسته شعيرة كفته ونشأ فيهم موريتكرها الفقهاء كصوله
للعكوس دوام الصيام والقيام ومنها بالحرم برك الله تعالى فاته لا يجوز
عند علماء ماوراء النهر ومنها سماع الاغانى ولومع بعض المعاني
ومنها غلو في محبة شيوخهم حتى فهم من كان بسجدة سجدة الخية ومنها
اشارات قبيل الى الاتحاد والحلول تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا ولهم
في كل ذلك تاويلات ومباحثات لا يخفى على من تتبع كتبهم فلم يزل
الفقهاء ينكرون عليهم شد الانكار وهم لا يبالون بانكارهم يرون
من ماعندهم حسن ماعند هؤلاء من نحن ماعندنا وانما

مباحث احكام

اشباه ملك العلم اتحاد نور علوی بانور نبوی

و چه چنان از وجود اشبات حدیث نور و ابطلان او را بر جامع هر دو جمع آن

عندك واضح الی مختلف و مباحثات ملاضیاء الذین السامی صنف كتاب الحساب الذی لم یسبق فی بابہ الی مثله مع الشیخ نظام الدین العلوی مناظرات القاضی شهاب الدین الدلتا بادی صاحب المواجه فی التفسیر الذی لم یسبق الی مثله فی بیان اعجاز القرآن من جهة الفصل والوصل فالارشاد فی النحوال الذی التزم فیہ ان یعتبر کل قاعدة بما یصلح مثلاً لها وحاشیہ الکافیہ التی لا یظہر فی کثرة السوال فالجواب مع الاستقامة وسلامة التقریر و بیان الدیان فی المعانی الذی یخرج فیہ منجی الحریس کما قبلہ فی ترتیب القواعد و تنقیحها مع الشیخ نور قطب العالم مشهوره مغروفة الحق و افکاره فی الامین جوزی شفیعی فاضل شہید ملک العلماء و دلتا بادی را از انکه در معتمدین نزد اہل سنت و ائمہ و وزیر و اصلاح لطافۃ المقال بعد عبات علی حزیق بن شریک اسامی جمعی از علماء کہ در مناقب تصنیف کرده اند گفته و حال شخصی بن کورین علما می یگر از عظامی المصنف رسائل منفردہ و فضائل بلیغیت طہارت تالیف نموده مثل رسالہ مناقب السوات از ملک العلماء شہاب الدین بن عمرو دلتا بادی و مفتاح التجا فی مناقب آل العباد و تراجم الارباب ما صح من مناقب اہل البیت الاطہار از میرزا محمد بن معتد خان و مودۃ القرنی از سید علی محمدانی و اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب از جزیری فضائل البلیغیت از ہزار و جوابہ العقیدین فی فضل البلیغیت الشیخ و شرفہ علیہ السلام السید علی السجی و رسالہ امام فہاسی کہ موجب شہادت

نار و علی التدرک علی العلم و علی التبعین فی التدرک بین صفات کون و صفات

نار و علی التدرک علی العلم و علی التبعین فی التدرک بین صفات کون و صفات

و چه چنان از وجود اشبات حدیث نور و ابطلان او را بر جامع هر دو جمع آن

اشباه ملك العلم اتحاد نور علوی بانور نبوی

مباحث احكام

اوشده و غیر اینها از صفات و سوامی ایشان این مصنفین بر گاہ جناب بمقام اہل البین رسائل و کتب ہمین قدر رسائل و کتب مولفہ در فضائل البلیغیت اطہار از طریق خود نشان خواہند داد احقر العباد بذكر مولفات دیگر کہ علی ای المسنت دین بابت لیف کرده سرمایہ سعادت اند و ختم اند و خواہند پرداخت و نیز فاضل رشید در عرۃ الراشدین بعد ذکر توجیہ شیعہ طایفہ در خصوص قول بطہارت خمر گفته و این توجیہ ما از توجیہ جناب معترض شیعہ بہت چرکہ از توجیہ مالانزم می آید کہ اکثر رسالہ علی المسنت شل امام احمد بن حنبل و ابن جوزی و علامہ سعد الدین تفتازانی و ملک العلماء شہاب الدین بن عمرو دلتا بادی بخیر کہ از کار ہر دو کتاب سنت بودند و در خصوص قول معترض باشند و ہو مستکرہ جلالہ و نیز رشید الدین خان رعرۃ الراشدین گفته مخفی نماند کہ بطلان ادعای معترض یعنی قائل بودن جمیع المسنت باین بنیہ الفہم من الشمس و این من الشمس است چرکہ اکثر کار ایشان کہ جامع علوم ظاہری و باطنی بودند تصریح بکفر و لعن آن بیدین کرده اند مثل امام احمد بن حنبل و ابن جوزی و علامہ تفتازانی و ملک العلماء شہاب الدین بن عمرو دلتا بادی و نیز فاضل رشید علاوہ برین مدح و شاد و مواضع بسیار باخادات ملک استناد و احتجاج نموده و بر بنی التفتا بر بعض عبارات کرده می آید قال فی الاضاح لطافۃ المقال و ملک العلماء شہاب الدین بن عمرو دلتا بادی در مناقب السوات میفرماید امام حسن شیبانی میگوید بار بار دیدم امام اعظم رضی اللہ عنہ کہ شب ندرہ و شتی و بروز صائم بودی و نیت زیارت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم

تصح فاضل رشید رعرۃ الراشدین باینکہ ملک العلماء در کتاب المسنت بر کارہ تکتب و سنت بودہ

تصح فاضل رشید رعرۃ الراشدین باینکہ ملک العلماء در کتاب المسنت بر کارہ تکتب و سنت بودہ

نقل عن صاحب
المنهاج

علیه السلام زیارت امام محمد باقر رضی الله عنه آنکه وقت وصات بجا و رآن اوی
خود جارب و بی و می انتهی نیز نافلا عن نفسی سورة یوسف للامام شیخ الریاض
السنائی میگوید علوی انتم یزید و حبس جائز نیست زیرا که شرف او صلوات الله
و بشرف مصطفی صلی الله علیه و سلم و ملایم الذات که بر اول الخ و تیز در ایضاح
لطافه المقال گفته و نیز ملک العلماء شهاب الدین بن عمرو و لثا بادی
رساله مناقب السوات فرموده و می این مستحق محمد در جمیع کارها
رسول را بخود دارند و نیز در رساله مذکوره نقل عن التشریح للامام الرازی
میفرماید لا یجوز للرجل العالم والمتقن ان یجلس فوق العلوی الا حی
وابیه الا حی لانه اسأته فی الدین انتم و نیز میفرماید می آنکه خواج
فرید الدین گنج شکر رحمة الله علیه را با استدعای می اندی فرمودی که یک شرف
قبول کنیم که سوات را پیش در آرند و در صد جای ایشان کنند و فتوح شکر آن
آید انتهی و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته و ملک العلماء شهاب الدین بن
عمرو و لثا بادی بانی بر سه بر می حسن خاتمه ایشان در رساله مناقب السوات
عقد کرده پاره آنان بنقول میشود میفرماید باب ششم در بیان آنکه هیچ کس
رسول صلی الله علیه و سلم با صراحت بر کفر غیر قولہ تعالی انما یدل الله لیه
عنکم الوجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و بعد آن میفرماید و اعلم
حکم مصطفی و اولاد وی با بنامی دیگر قیاس نتواند کرد فضل که مصطفی صلی
علیه و سلم را بود و هیچ مخلوق را نبود و کفش کسی که شرف و شایسته فرزندان
فرزندان خود که تقی است آید و مصلحت میفرماید احدی پیشا اول فی الکفا

نقل عن صاحب
المنهاج

رواه علی بن ابی طالب که و الله وجهه قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم یا علی اول من یدخل الجنة انا و انت و الحسن و الحسین
و ان و اجنا عن ایماننا و شئنا کلتنا و ذیاتنا خلف از و اجنا و بعد آن میفرماید
اگر کسی نمی داند تاویل این حدیث نیست که هر که از اولاد رسول صلی الله علیه و سلم با ایمان
تلف و جات در پیش رود جواب مقلد را تاویل حرام است لانه اخص
من القاص و اگر چه محمد بن تاویل کنند و انباشد زیرا که اگر اینقدر روا
داریم در قول رسول صلی الله علیه و سلم ترد و باشد و بشارت بر خیزد زیرا که
در بشارت احتمال نیست و ازین تاویل این آید ان بابا بک فی الجنة
ن جاء بالایمان هذا باطل حکم نیست که در حال نزع ایمان از ایشان
نمی شود که احاصل التمهید عبارت و دستور القضاة لایحوز و
ایمان عن الانبیاء و العشره المبشره و اولاد الرسول از و اج
صلی الله علیه و سلم و اهل البیت و الحدیث و ایضا لیه بعد آن
میفرماید احدی پیشا الرابع فی المشارق ان الله لایجمع بدنی بین حدیث
فی محل واحد عبارت حدیث در باب کتب بانوی قیامت است و بشارت
در جمیع فرزندان رسول صلی الله علیه و سلم ایشان با کافران در دوزخ
نمایند چون با کافران در دوزخ است ایشان در دوزخ نباشد چه کسان
است ابو طیب حجام از اشامیدن خون رسول الله صلی الله علیه و سلم
نظر بود بر عوام خوردن آن حرام از دوزخ سبب تخلص او باشد که کسی از خون
نور و شرف و دو ساق محمد صلی الله علیه و سلم باشد کی مستوجب دوزخ شود

نقل عن صاحب
المنهاج

نقل عن ابن عباس

اثبات ملک العلما

وجه چهارم از وجود اثبات حدیث نور و ابطال ادعا اجماع بر وضع آن

بسم الله الرحمن الرحيم
من گمان چنین برآید که اگر قطره خون مصطفی صلی الله علیه و سلم در روز قیامت
پخته آتش و زنج بوستان شود و انتی صا ارجح از انقله و نیز در ایضاح لطافت
و از انجمله نیست آنچه ملک العلما در رساله مناقب السادات میگوید الحکمت
فالمکتب الاوصی مات علی حب آل محمد مات مومن الاوصی
مات علی حب آل محمد مات متکمل الايمان الاوصی
علی حب آل محمد مات شهید الاوصی مات علی حب آل محمد
الحجة كما يرف العرف الي بيت زوجه الاوصی مات علی حب آل محمد
على السنة والجماعة الاوصی مات علی حب آل محمد جعل الله قبره
ملائكة الوجوه انقذه و نیز در ایضاح لطافت المقال گفته و از انجمله است
ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتا بادی در رساله مناقب السادات
که اگر کسی جمیع امور شریع نبوی را بنی بر معول ارد و با باینت علوی علی علیه السلام
مصطفی صلی الله علیه و سلم را نوبیک گوید کافر گرد و نعوذ بالله انقذه و نیز
حن صلی الله علیه و سلم را نوبیک گوید کافر گرد و نعوذ بالله انقذه و نیز
اگر علویان بنی بر معول ارد و با باینت علوی علی علیه السلام را نوبیک گوید کافر گرد و نعوذ بالله انقذه و نیز
نخشب گوید کافر شود و در رساله مولانا ضیاء الدین بن بر میگوید علی علیه السلام
که با باینت ای امی ال رسول صلی الله علیه و سلم کفر است و کافر می باشد
کفر بود و لا سیما در قتل و ایضاح بر او کفر باشد انتی و نیز در ایضاح
گفته و ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتا بادی در رساله مناقب
السادات در بابی که برای اجماع بر معول و معقول و نوده است میفرماید

نقل عن ابن عباس

وجه چهارم از وجود اثبات حدیث نور و ابطال ادعا اجماع بر وضع آن

اثبات ملک العلما

نقل عن ابن عباس

و د باینت جلال الحق و الدین بخاری مولانا سعد الدین معلوم
که در وضع و تقوی بر این عصر بود چون ایشان بر لعنت کرده اند فتوی حضرت
علی بن ابی طالب باشد انتی چون اسمی مجوزین لعنت او از علمای کبار است
بسیار انداز و ملاختصار بمقتضای خیر الکلام ماقول بر جمله محلی خفا
کلام می نماید و میگوید که ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتا بادی در رساله
مناقب السادات میفرماید که تصحیح کتب کردیم در منع لعن و اویتی که تصریح
از امامان بذهب اربعه تلامیذ ایشان باشد نیافتیم و در جواب لعن وی آن
سلف کبار اقول رسیده انتی و نیز در ایضاح لطافت المقال گفته
حال عاوات اکثر ائمه ایست و جماعت با مطر و معول و انفا معلوم شده
و اگر سماع را ذوق سماع نگارند دیگر از بعض علمای کبار ایست که ذکرشان
انفال گذشته و غیرشان باشد که ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتا بادی
در رساله بدیع البیان ذکر نام ملعون معلوم امثل ذکر نام سید کذاب مکروه
طبع سماعین گفته است قال تعیمها الی تعیمها الکراهة فی السمع ینتاول
کل ما یکرهه البشر مثل اسم البغیض والمستفحش والمستقل و ان
النعوذ لک فی الاخیرین من حیث ان صریحهم الی استعمل فلا یکاد یکن
جذان بلانور فی النوع الاول حیث جاء ذکر البغیض کمسیلة و نیز
فی کلام البلاغ انقذه و حاشیة المتعلقة بقوله اسم البغیض
طبع البشر ینتفق عن سماع اسم البغیض کمسیلة و یزید ینبوعه
و نیز در ایضاح لطافت المقال گفته و ملک العلما شهاب الدین بن عمر

وولتاها دمج در رساله مناقب السادات میگوید سوال چون قتل مؤمنین و باطل
 و جماعت فسق است و قتل حسین علیه السلام چگونه کفر بود جواب آنکه ایضا
 او ایانت حسین مصطفی صلی الله علیه و سلم سیرت میکند کما بیننا من قبل
 خیر و ذوایدا و ایانت مصطفی صلی الله علیه و سلم بالاتفاق کفر است
 چنانچه نصاف و نهاد و حسنا و عقدا ثابت کردیم انتهی پس احتجاج طعن باقی
 تا محمود و مذہب مردود بر جمیع اہلسنت و جماعت ہو شر بائی اہل خبر است
 و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته سوم آنکه مذہب غالی در باب کفر و یون
 قتل امام شہید نزد علما گہرا اہلسنت بر تہ فی اعتبار است کہ از ابو یوسف
 شہرہ کر کرده دفع مینمایند چنانچہ انفا از کلیل الایمان شیخ محقق عبدالحق
 در رساله مناقب السادات از مولفات ملک العلاء شہاب الدین بن عمر و
 نقل آن گذشتہ و مذہب غالی در باب تحم علی من لا یرحمہ اللہ بغایت شاذ
 و متروک مدسوس علیہ است و طعن بر فرق با قولی کہ دران فرتہ بل اعدا
 و بغایت شاذ و متروک مدسوس علیہا باشد مطعون فیہم را نخواہد نمود و نیست
 براینکہ آنها بطاعن بمثل ذات او پیش آیند و نیز در ایضاح لطافه المقال
 قوله و الاعتذار باجماع اہل الکوفۃ علی مسلم غیر مسلم علی
 مقر باقم الخ اقول لاحتاج الی التثبت بمثل هذا الاعتذار و کانت
 علماءنا الکبار صرحوا بکون سیدنا الحسین اماما و الحرج علیہ
 حراما و ایضا صرحوا بکون الملعون الملعون مخرج جاعل ذلک الامام
 متغلبا علی جنابہ العلی المقام کما قال الفاضل الکامل المرفی الثقا

[illegible]

امام ما و کون الخرج علیه حراما و صرحوا بالتخو عن اعتقاد امامة
 للمعول المغممک فی الشناعة و الشین مع وجود سیدنا الحسین
 و جعلوا تنبیع ابنه الصالح النبیه رحم الله علیه دون ائمه علیهم
 السلام المعول بانه نازع ابن بنت رسول الله و کونه باقر قصیر العمر
 و صیقل نوبه لاجل هذه المنازعة و امثالها من حجة صلاحه
 الظاهر فیهما حاجتنا الی تعظیم الاعتراف و نیز فاضل رشید غفر له
 گفته بلکه اکثری از علما ایست قائل بکفر و لعن ان بدیخت اند چنانکه کتب
 متداوله ایشان از لالت وار و قال العلامة سعد الملة و اللدین
 التفتازانی قدس سره فی شرح العقائد الخفیه فی حق یزید فانه
 کفر حدین امر بقتل الحسین و ایضا گفته و نحن لا نتوقف فی شأنه بل
 فی ایمانه لعنة الله علیه و علی ساقر اعوانه و ابن جزیری که از کاتبان
 حدیث است درین باب ساله تالیف کرده و نام او را در علی المتعصب العبد
 من متع ذم یزید نماده و ملک العلماء شهاب الدین بن عمر و لثاباوی
 مناقب السادات بر این اثبات لعن ان شقی بانی علی مرتب داده و از امام
 احمد بن حنبل شریک است که میفرموده قلت لابن ان قوما نسبونا الی قولی
 یزید فقال ابی هل یقول یزید احدیوم من بالله و رسوله لا یلعن
 من لعنه الله الی آخره و همچنین اقبال اکثر علمای کرام و عرفای صالحی مقام
 باطریق کفر و لعن ان بدیخت اند لیکن چون که این مقام محل بیان آن نیست
 لهذا بر آنکه از بسیار و یکی از بزرگ افتخار نموده شد و نیز در عوامة الراشدین

سألت فی ذکره الخطاط الدینیل من جاء هذا کلمة یزید صراحا

و ملک

و ملک العلماء در رساله مناقب السادات از شرح نقل فرموده اول باغ فی الدنیا
 معاویة و هو باغ صاول فلما قتل علی كانت الخلافة للحسین بن
 علی و بنی فی عهد الحسین یزید بن معاویة بغیا تغلبیا فقتل
 بغیة المتغلبة و فاضل معاصر در زالة الغین مذکور لاجنین یزید گفته
 و از آنجا که است ملک العلماء شهاب الدین بن عمر و لثاباوی و نیز در زالة الغین
 گفته و ملک العلماء شهاب الدین بن عمر در رساله مناقب السادات فرموده که اگر
 کسی علوی را تحقیر علوی یک گوید کافر گردد و چنانچه صنف عوامة الراشدین
 هم نقل نموده و وجه چهل و یکم آنکه ابن حدیث شریف را احسن علی بن محمد
 معروف بابن حجر العسقلانی روایت نموده چنانچه در کتاب تسدید القوس
 فی تحسین الفردوس که در کشف الظنون ذکر آن بعد سند الفردوس بن ابی
 حمزة نموده و مختصره ای مسند الفردوس الشیخ شهاب الدین احمد
 بن علی بن حجر العسقلانی و سقاہ تسدید القوس مختصر مسند
 الفردوس و نسخ حقیقه آن در کتبخانه بعض فضلا می حیدر آباد موجود است
 و در وفات الفارسی فرموده حدیث خلقت انا و علی من نور واحد الحدیث
 سلطان غنی الله عنه و نیز در تسدید القوس در حرف الکا گفته حلت
 تحت انا و علی نور ابین ید الله الحدیث سلمان الفارسی رضی الله
 عنه فالتقیر رحمت الله و صمانا و علی اقتحام الخطر الی هذا العلا
 طیل الخطر و المجید العظیم القدر المحدث للبحر المصوب
 المذموم و قد تمم ابن حجر کیف القوم الخ فی من حجر

ذکر فی جمیع علی ملک العلم حدیثه
 علی کلا من یزید مذکور زالة الغین

روایت ابن حجر عسقلانی
 فرمود در تسدید القوس

ووجه چهل و دو بار زوجه اثبات شد
وایستاد او را جمع بر وضع آن

واقم المنتصب الذي عذب بشر في قنات السقر حيث ذكر الحشاش
من طريقين عن خير البشر صلى الله عليه وآله ما سطح صبيح طلوع
وجه چهل و دوم آنکه محمد بن محمد الحافی الحسینی الشافعی حدیث نورانی
نموده چنانچه در تریب المذاب فی بیان ترتیب اصحاب گفته و در حق امی احمد
ایضا فی کتابین المذکورین یعنی المسند المناقب ان النبی صلی الله
علیه وسلم قال كنت انا وعل نورابین یدک الله عز وجل قبل
خلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق آدم قسم ذلك فيكون
ذلك جزئين فجاء انا وجزء على وزاد صاحب كتاب المفرد وشرح
انتقلنا حقه صرنا في عبد المطلب كان في النبوة وعلی الوصية
فهذا الحافي صاحب التبر المذکور قلنا حقه في اثبات الحق واطهار الحق
واقحم كل جاحل من تار وفسكت بكت كل ممس خابط لا يخاف من الحق
حيث روى الحدیث الشريف عن احمد لك الامام الكبير واثبت انه
رواه في المناقب في المسند الشهيد وقد مر في مجلد حديث الامام
من جلائل المناقب وفاض المحامد لهذا المسند كخبر عن الحسن
الائمة الفخاریر ما يفخر النافذ بصير ولا يثبتك مثل خبر فلا يفر
الحق الغير الخاف بعد تصريح الحافي الجافي ولا يكذب هذا الشيخ
الضابط لا يلجج العنود للمنافي فليفسد اولياء الجاحدين على وجه
تراب المهامة والفيافي قد درست تلميعهم السوافي ضافين
عليهم الارض ما رجت واجلهم مستجمعات القوافي ووجه چهل و سوم

روایت محمد بن محمد حافی حسینی
عن صوفی خراسانی در تریب المذاب
بالتدرج ترتیب اصحاب

ایستاد

ووجه چهل و سوم از زوجه اثبات شد
وایستاد او را جمع بر وضع آن

ابن جریر بن محمد الوصالی الیمنی الشافعی ابن حدیث شریف روایت نموده
باین خاص امی ان واثباتش معقود فرموده چنانچه در کتاب الاکتفا فی فضل
الاربعة المخلفا گفته الباب الخاص فیما جاء من قول النبی صلی الله
علیه وسلم فی علی الله كنفسه والله كراسه من بدنه والهما
كانا نورین بین یدی الله تعا قبل خلق آدم باربعة عشر الف عام
وقوله لا یودی عنی الا انا وعلی عن سلمان الفارسی قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول كنت انا وعل نورابین
بین یدک الله تعا قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله
آدم قسم ذلك النور جزئين فجاء انا وجزء علی بن ابی طالب خرم
الامام احمد فی المناقب نیز گفته وعنه رضی الله عنه امی عن علی
بن ابی طالب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت انا
وعلی من نور واحد فجاء الله علی من العرش من قبل ان یخلق ابونا
آدم بالف الف عام فلما خلق آدم علیه السلام صرنا فی صلبه
فوقنا من کرم الاصلاب الی مطرات الارحام حتی صرنا فی صلب
عبد المطلب ثم انقسمنا نصفین فصدیر فی صلب عبد الله صابر
علی فی صلب طالب فاخترنا فی النبوة واخترنا علیا بالشجاعة والعلم
والمصاحبة واشتق لنا اسم من اسمائه فانه محمد وانا محمد الله
لا یطو هذا الخرجه ابن سبعون الا نلس فی کتابه الشفاء قد
الجلیل الشرف والحدیث قبل ان یلک المکرین الصادقین عن الحق

روایت مؤمن ابن جریر بن محمد حافی حسینی
فی فضل الشافعی حدیث نورانی در کتاب
الاکتفا

و چه چهل و چهارم از وجود اثبات و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

بأنكر الوشوق فيهم فخذوا الشجب والعطف وساق إلى طهر المشكاة
 حيث روى الحديث الشريف من طريق عقده ولا مثاله بأما
 السبب العجب كل العجب من عائد محمد أحل عليه الغضب وركب
 للعدوان اخشن فتب **چه چهل و چهارم** جمال الدین عطاء الله فضل
 عبد الرحمن الشيرازي النيسابوري المعروف بجمال الدين محدث که از شایسته
 اجازه محیاط علی بنیاد است این حدیث شریف را روایت فرموده و
 در این حدیث فخری که جناب امیر المومنین علیه السلام تألیف نموده و
 حدیث الاقل عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه
 يقول كنت انا وحلي نور بين يدي الله عز وجل من قبل ان يخلق
 بأربعة عشر الفا فلما خلق الله نكاح آدم سلك ذلك النور
 ولو لم يزل الله ينقله من صلب الى صلب حتى فرقه في صلب عبد المطلب
 فسموه فسموه فسموه في صلب عبد الله وقسم في صلب ابي طالب فعلى
 وانا منه فمن احبه فحبي احبه ومن ابغضه فببغضه ابغضه وحدث
 الحديث هو المشار اليه في البيت المتقدم ذكره في ديباجة الكتاب
 اعرف قوله مما ظهر اشخص في النور واحد بنص حديث النفس النور
 و سابق ابنه و خطبه بر بعير كفته اخوان المختار صفوة هاشم بنو
 العز الميامين فمن وصرا امام المرسلين محمد بن علي امير المؤمنين
 مما ظهر اشخص في النور واحد بنص حديث النفس النور فاعلم
 جمال الدين محدث الكبير ان هومن مشايخ اجازة الخاطبة

روایت نمودن جمال الدین
 محدث حدیث نور و نور العین
 فضائل جناب المومنین
 علیه السلام

اعتبار و احادیث
 از بعض جمال الدین محدث

از بعض حدیث علی بن ابی طالب

قد اهدم دار الكذب والتزور و تزوع اركان التسويل والتغري حيث
 روى هذا الحديث الشريف الشيرازي وثابت به وامثاله فضل صلى
 الله عليه وسلم في صلواته والها الاكاف سلام الملك القدوس مخفي ثمانه
 نظير بعين جمال الدين محدث كمال عظمت وجلالت احاديث ان ظاهر شود
 و نیز این حدیث تمام و صحت که محدث مذکور این احادیث را بعین از کتاب معتبر
 و سفار معتبره جمع نموده چنانچه میفرماید الحمد لله شكر الاشريك
 الذي بالعباد الباقي بلا امد نحمدك على ما اسبغ علينا من نعم
 الباطنة والظاهرة ونشكره على ما اولانا وهذا الى محبة
 محمد المصطفى واله عترته الطيبة الطاهرة ونشكره على ما
 لا اله الا الله حد لا شريك له شهادة توصلنا الى دار السلام
 وجات التعليل فثم هذا من محمدا عبدا ورسوله الذي ارشانا
 الى سواء السبيل والصراط المستقيم صلى الله عليه وآله وعترته
 الائمة الهادين المهديين صلوة تامة شاملة و تحية عامة
 تامة دائمة الى يوم الدين بعد فيقول العبد الفقير الى الله
 الغني عطاء الله بن فضل الله المشتهر بجمال الدين محدث الحسين
 احسن الله احواله وحقق مجوده لعمير اماله هذا ارجعون
 حدیثی من مناقب امیر المومنین و امام المتقین یعسوب المسلمین
 و اس الاولیاء و الصديقین مبین مناجیح الحق و الیقین کاسر
 الاصناف هانم الاحزاب المتصدق فی المحراب فارس میدان

احمد و اعتبار عادت
اربعین جمال الدین محمد

الطعان و الفخر المخصوص بکرامة الاخوة و لا تختار المنصور
عليه بانه للدار الحکمة و مدينة العلم باب و بفضل اصطفاه
نزل الوحي و نطق الكتاب المکفی بابی الریحانتین ابی تراب
هو الثبا العظیم و فلک نوح و باب الله و انقطع الخطای
المشرف بمنزلة من کنت مولاه فعله مولاه المدعو بدعوه
الله و ال مرج الاه و عاده من عاده فکشف عن بقی الله
عليه و سلم من شدة و بوسی حتی خصه بقوله انت مني
هرون من موسى و کفر فوج عنة نعمة و کرم حتى نزل الله فيه من
لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربى ثم زاده شرف و
و قر حظه من اقسام العلى توفيرا و اما انزل الله فيه و فی اینه
انما یرید الله لیدفع عنکم الرجس اهل البيت و یطهرکم تطهیر
مظهر حیات المکارم و مظهر عمیما المنن الکسبیه و حب اهل
العظام و احفاده اکرام من فی العبد و اوق الحسب انوار
المختار صفوة هاشم ابوالسادة الغرالمیامین من و صلی
الموسلین محمد علی امیر المومنین ابوالحسن هاشم الثمین
واحد بن حلیث النفس النور فاعلمن هو الورد المدامون کل
وان لا یجینا ولا یتنه فمن علیهم صلوة الله ملاح کوکب و
مراض النسیم علی فن و ان کانت مناقبه کثیرة و فضائله
غزيرة بحیث لا تعد ولا تحصى ولا تحصى ولا تستقصی کاد

و جمیع چهارم از وجه اثبات هر دو
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

احمد و اعتبار عادت
اربعین جمال الدین محمد

ابن عباس روعا لوان الریاض قلام و الیهم مداد و البیج حیات
لا یس کتاب ما احصوا فضاقل علی بنی طالب و ی بنی
ابن عباس سجد الله ما اکثر مناقب علی بنی طالب ان
لک فی ثلاثة الاف قال و لا تقول انما الی ثلثین الف اقر لک
فصرت منی اعلی اربعین حدیثا ما للاختصار و مراعاة
اشهر من سید الا برار و سند الاخبار محمد المصطفی الرسول
خاتم صلی الله علیه آله و سلم ما تراد فی اللیل والنهار و تع
غیر و اکباراته قال من حفظ علی امتی اربعین حدیثا من
فیها بعثه الله تعالی فقیها عالما و فی رواية بعثه الله تعالی
بوجوه القيمة فی زمرة الفقهاء والعلماء و فی رواية کتب فی زمرة
علماء وحش فی زمرة الشهداء و فی رواية و کنت لریو القیامة
شاهقا و شهیدا و فی رواية قیل له ادخل من ای ابواب الجنة
شئت جمعتها من الکتاب المعبرة علی طريقة اهل البيت علیهم السلام
بالاشارة العالیة الصادرة من مصد المکارم و المعالی مرج
الفاضل و الا عالى موئل السادات و الموالی جمعت لمن فی العلم
والفضل قد نشاء و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء اعرف حضرة
من خصه الله تعالی بالتاییدات القدسیة و الکلمات الانسیة
بحوال سید السادات و النقباء فی زمانه بید اهل الصمم
علی الفضلاء و العلماء فی عصره و اوانه فی العرب و العجم کفیل مصالح

فی جمال الدین محمد و خطه زیاده
بیتک ازاد الکتب نفیسه
محمد محمد

روایت جمال الدین محمد

وجه چهل و چهارم از وجوه اثبات
و ابطال آفرینش اجزاء

FFA

اعتبار واحكام احادیث
اربعین مجالی الدین محمد
علی اسلمی

الامور متبع الجود والسخاوة ولكم معدن الحكمة والعلم والحكمة
ومنتج مكارم الاخلاق ومحاسن الشيم رضى مالك الاسماء
ومقتضى طوائف الامم خلاصة نتائج الليالي الايام سلاسل
السادات والتقياء الكرام تقاوة اما جلال العرفاء الاتقياء وادب
العظام مستخدم الامرء والحكام مستتبع الفضلاء والعلماء
والاعلام مقرب الحضرة السلطانية الشاهية مهبط الانوار
ومورد الاعطاف والعنايات الالهية له في الافاق المملوكة
وطرقة وحضرة انوار الزكاء وسوا السهابة وحسن فعال من كرم
رحان هذا واعظم لاولى الفخمة الذي وجوده الشريف نعمة عظمى
من الله علينا وجوده المديف نور مبين علينا وارشاد اجده
لكم عن سائر ارباب الارشاد يكفيننا الخصوص بالاطراف مال العالم
والسلامة الامير الكبير ظهير الملة والدولة والدنيا عضد الدين
سيدنا محمد بن اهل الفضل عقد موضع ولكنما الحمد لله
عقد ابقاه الله تعالى بين المسلمين هرطويلا واسبح عليه
باهرة وباطنة دقيا وجليلا وروح ارواح اسلافه الماضين
دام بالشرف والقبال اعمار الباقيات خلد ظلالة على مفار
سلمين ابدا كما له الى يوم الدين وهذا دعاء لا يرد عنه صلاح
فضله البرية شامل رحم الله عبدا قال امينا وجه جميل
محمد بن محمد بن علي بن محمد الجعفري النجاشي شريف راحة جزائنا ثابت

[illegible]

وفاة نبينا وآله
والف الف العالي

و چهل و پنج از وجه اثبات حدیث بود
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

۲۲۹

روایت جفری

و بالقطع واليقين أنما يجنب سالتاب صلى الله عليه وسلم السبت
 جناخه وكنز البر البرين الكسبية والاسرار الوهية الغيبية لساواة مشايخ
 الطريقة العلوية الحسينية الشعبية گفته وقال صلى الله عليه وسلم
 كنت أنا وعلى نورين يكمل الله تعالى قبل أن يخلق آدم بأربعة
 عشر ألف عام فلما خلق الله تعالى آدم قسم ذلك النور جزئين فجاء
 أنا وجزء على أنتم نقلنا عن نسخة مطبوعة رأيتها في مكة العظيمة
 فهذا الجفراوى من جدير التحقيق والتنفيد سيما صانها يصح كل
 جاحل عنيد حيث أثبت الحديث الشريف المفيد وسمع المنكر
 قوله تعالى وجاءت سكرة الموت بالحق ذلك ما كنت منه تحيد
 فالحمد لله الموفق للسداد الحميد لفعالنا يوريد حيث وضع الحق
 السديد بأفاده هذه العلامة المجيد والنور المجيد و **جمل**
وششم الشيخ محمد الواعظ الرومي بنجد ريث شريف بطرق متعددة
 رويته نموده و جد و جد و كد و كد تمام در اثبات أن فرموده جناخه
 سياض الفضائل فصل خاص راى بنجد ريث شريف معقود ساخته گفته
 فصل الحادى عشر فى كونه صلى الله عليه وسلم و كونه كرم الله
 وجهه من نور واحد و كونه خليفة عن النبى صلى الله عليه وسلم
 قال الله عز وجل أنزل قطعة من نور فاسكنها فى صلب آدم
 فساقها حتى قسمها لاجزئين فجعل جزء فى صلب عبد الله و جزء
 فى صلب طالب الفنا خرجنى نبيا و آخرى عليا و صينا و ا و ابو الحسن

روایت نمودن حدیث از راه
در کتاب المیزان العیون
و سایر کتب معتبره
و در کتاب المیزان العیون
و سایر کتب معتبره

روایت نمودن نمودن اخلاص و امانت

روایت نمودن محمد و ائمه
صالحین نور را بطریق مستفاده

و در چهل و ششم از وجه اثبات حدیث
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن ۲۳۰

المغازی الشافعی فی المناقب عن سلمان قال سمعت حبیبه محمد رسول
صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا و علی نورابین یدک الله عزوجل
یسبح الله ذلک التور و یقصد سة قبل ان یخلق الله آدم بالف عام فلما
خلق الله آدم کتب ذلک التور فی صلبه یزل فی شیء واحد حتی اغرقنا
فی صلب عبد المطلب فی النبوة و فی علی الخلافة قد راها ابو الحسن
المغازی من صحاح الاخبار اقول فی النبوة ای ختم النبوة قوله فی
علی الخلافة ای ختم الخلافة كما کان صلی الله علیه وسلم خاتم النبوة
کذلک کرّم الله وجهه خاتم الخلافة و عنه قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا و علی نورابین یدک الله عزوجل
قبل ان یخلق الله آدم باربعة عشر الف عام فاما خالق الله آدم فتم
ذلک التور جزئین جزء انا و جزء علی بن ابی طالب اخرجہ الامام
احمد فی المناقب من الاکتفاء و نعم ما قال زید العرفاء الا براد الشیخ
فی کتاب العطار فی کتابه طینامة یمیر کفته است انی فریدہ و یک
نور یمیر و فریدہ و علی بن ابی طالب یمیر و یک نور و نور و نور
و عن المرتضی کرّم الله وجهه قال صلی الله علیه وسلم خلقت انا و علی
من نور واحد فبیح الله ثکالی من العرش قبل ان یخلق الله ابوت
آدم بالف عام فلما خلق آدم صرنا فی صلبه ثم نقلنا من کربلاء
الی مطهرات الارحام حتی صرنا فی صلب عبد المطلب انقضا
خصیرون فی صلب عبد الله و صار علی و صلب ابی طالب ائمة

بالحق

و در چهل و ششم از وجه اثبات حدیث
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن ۲۳۱

روایت محمد و ائمه بر وی حدیث
نور را بطریق مستفاده

النبوة و اختار علیا بالشجاعة و العلم و الفصاحة و اشتق لکن
اسما من اسمائه فאלله محمّد و انا محمّد و الله الاعلی و هذا علی
اخرجہ ابن سبع الا ندرستی کتابه الشفاء من الاکتفاء قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی خلق الله نورافرا فی خلق
العرش من جزء و الکواکب من جزء و سدة الملتقى من جزء و امساك
جزء من تحت بطن العرش حتى خلق آدم علیه السلام فادع الله
بجنته و کان ینقل ذلک من ابی ابی عبد المطلب صا
صفین فقل جزء الی عبد الله و نصفه الی ابی طالب فخلقت من
ذلت من جزء فلا نور کما صا من نور من نورک من الفوائد الجلیة
سید جلال الدین محمد المهری الواعظ الصالح اطل هر یک نایم
و اتم شناعة هر آء کل متعصبات ادّعت فی عضد کل غمّاج
حیث ثبت هذا الحدیث الشریف من طرق متعددة واضحة
المناقب و نص علی ان المغازی واه من صحاح الاخبار و استحسن
غایة الاستحسان اشعار العطار المثبت حق هذا الحدیث
الشریف عن النبی المعتم المختار صلی الله علیه آله الاطهار
ظہر بقی بعد ذلک مجال و مساع لانکار اهل الفریة و الخسار
فاقمہ و ایا اولی الابصار و اقضوا العجب من الخاطب الجلیل
الحق المستقر غایة الاستحسان لا لاطاط و الاطفاء و لا لاطهار
الاحیاء صلو الله و سلامه علیهم ما تنابع اللیل و النهار

و در چهل و ششم از وجه اثبات حدیث
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن ۲۳۲

روایت نمودن احمد بن ابراهیم و محمد
بن عاصم حدیث نور را

۲۳۲ وجه چهل و هفتم و چهل و هشتم از وجوه اخبار حضرت
و ابطال او بعلت اجتماع بر وجه وضع آن

ووجه چهل و هفتم آنکه احمد بن ابراهیم این حدیث شریف را روایت نموده
در کتاب جوابه النفاثین علی نقل عنه گفته می سلمان قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلقا
باربعة الاف عام فلما خلق الله آدم ركب الخلاء النور فی صلبه
ولم یزل فی شی واحد حتی افترقنا فی صلب عبد الله ففی صلب
النبوۃ و فی علی الخلافة فیهذا احمد بن ابراهیم ابا المرسلین
قد روی هذا الحدیث الشریف عدة من جواهر النفاثین
فاظهر قوۃ کل عاطل مختل خاسئ و خیم أس فظانح الموحش
ورجع شنائع الوساوس ووجه چهل و هشتم آنکه سید محمد بن سید
احمد عالم این حدیث شریف را در تذکرة الابرار حقا و غیرا ثابت نموده
و تصریح صحیح بهودن این حدیث از اخبار معتبره معتبره و آثار شریفه مستند
فرووده چنانچه در حال جناب امیرالمومنین علیه السلام گفته ظاهر فرقه
ناشرش نظراسر اسرار سبحانی و باطن نجسته میانش محیط انوار ربانی بود
و معلوم مرتب سمع مناقبش در صحائف لیل و نهار گنجایش پذیر نیست
و شرفش از محمد صفاتش در دو قاف آسمان و زمین نایم ندارد و فضائلش
را انحصار افزون و تعدد بیان کمالات و سی از احاطه اسکان بیرون نیست
نسب مبارکش از خبر معتبره خیر الانام معلوم انا و علی من نور واحد معلوم
و عظمت حبش از کلمه شریفه انت اخی فی الدنیا و الاخرة مفهوم و وفور
افش از حدیث صحیح انا مدینه العلم و علی باعظایر شمول مجید

روایت محمود احمد بن ابی
حدیث نور احمد بن ابی

ذكر مؤلفين سيد محمد بن سيد طاهر
حديث نوراني و در تكملة الارباب و
بيرون خبر معتبر

و به قول بیشتر از وجود اثبات شد نور
و اقبال ادعای اجماع بر وضع آن

نور را و تقریر نمود به عنوان خبر معتبر
نور نمودن سید محمد با عالم و پیش

۳۳۳

كرام مع نظام الذين ينفقون أموالهم بالليل والنهار سراً وعلافة
 بآثار شجاعة وادخاوى لا فتنة إلا على كاسيف الأذى والقضائين
 وإخبار فضيلة الشرف من مباركة علي بن أبي طالب وهو الخندق
 أفضل من أعمال امتي روشن فهذا ابن قمر العالم قد أثبت حقا وحقا
 هذا الحديث الصحيح وجعل تلميذا المسؤولين المنكرين جالبا للتعبير
 ولا يثبت التقيح فصيروا كل جاحد مبعورا صبحوا تلو تلو وكل متعصب
 مدحورا مقهورا وأضاف يذكر هذا الحديث من نقصان المشقة
 فتدال لتور نوراً وأفاد قلوب المؤمنين الموقنين فرحاً وسروراً
 وجدوا وحبوا وقصم ظموا الذين كانوا قوماً بؤساً وجرحاً من
 أمير محمد صدر عالم ابن حديث شريف را روایت نموده چنانچه در معارج علی
 في مناقب الرضا كفته اخرج ابن اسبوع الاندلسي في كتاب
 الشفاء عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خلقت
 ابا علي من نور واحد فسبح الله على من العرش من قبل ان خلق
 ابنا آدم بالقي القدام فلما خلق آدم صونا في صلبه ثم نقلنا
 من كرام الاصلاح المطهرات الانعام ختمونا في صلب عبد
 ثم نقصها انصفين فصيرني في صلب عبد الله وصار علي في
 صلب علي طالب اختراني بالنبوة واختار عليا بالشجاعة ولعلم
 والنصاحة واشتق لنا اسماء من اسمائه فالله حمودا وانا محمد
 والله الاعلى وهذا على وتيز محمد صدر عالم در معارج العمل

معاونت نمودن محمد صدر عالم
صدیق نوزاد در معارف و احوال

روایت صدر عالم حدیث
نور و احتیاج بآن

۲۳۶

بعد تحقیق اینق بر بے حدیث و صایث اغوث دیگر فضائل جناب امیر المومنین
علیه السلام و نقل کلام ابن عربی که در مابعد انشاء الله مذکور می
و یوید ما قلنا أخرجه الامام احمد في مناقب عن سلمان
قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كنت
وعلى نور ابدن يدك الله تعا قبل ان يخلق آدم باربعة عشر
عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئين فجاء انا و
علي بن ابي طالب يويده ايضا قوله صلى الله عليه وسلم
كنت مع الانبياء سرا و مع جهم قهرا فهذا صدق العالم الحار
والفرق الشهيح الحائر الحسن المكارم لم ياخذ في الصدق
لومة عاذل لا ثرو لم يكثرت ولم يحتفل باحد في
كل متعنت عار ف ثابت حديث النور بابلغ الوضوح
و كسر ظن اوار باب البهت والزور و اخبرني كل متعصب غرور
توقيات المتيهورين باسهم كهبا منشور و چه پنجا هم
بلگرمی حدیث نور را در مقام احتیاج و استدلال واروده چنانچه
که دل آن نیست الحمد لله الذی خلق الانسان في احسن تقویر
شانه بالا صطفاء و التکریم و ادع فيه لغوثا و فضائل و
شعوبا و قبائل و الصلوة و السلام علی حبیبہ الذی
علی الانبیاء و المرسلین فضل سببه و نسبہ فی الدنیا و
الیوم الذین علی آله الذین هم مفاتیح الرحمة و معادن

و چه پنجا هم انجوه اثبات حدیث نور
و ابطال ادعای اجماع بر او

۲۳۵

اثبات غلام علی آبادی بلگرمی حدیث
نور و احتیاج بآن

اما بعد سر و ضرای خورشید ضیای مایه ان نسب البلیت رسالت قد
جوانه و ابر معدن لایت نموده می آید که نسل آدم علیه السلام در تیت
اشرف الانام شجره است از تخم لقا خلقنا الانسان من سلاله
من طین میده در بساتین جعلناکم شعوبا و قبائل بالی و موطق
لازم الوثوق تعلموا انسابکم لتصلوا الراجح کمربانیت جلی و جلی
قوی بر محافظت این شجره بلند مراقبت این دو حد بر و من علی الخصوص
شجره مبارکه ریاضت می فروع متر که حدائق مرقوم می که اگر نمی آید
شجره بدست برد حوادث اواره وادی غربت شود و دران سرین
نشود که بهم رساند از دیده ناظور مستور نماید و اگر شاخی بیگانه بیرون
آن شجره خود را و نماید دست باغبان بصیرت نشان به نیروی تیشه
تمیز از هم جدا گرداند بنا و علی بذبح را این نامه نامی سید غلام علی بن
سید محمد فوج حسینی و سبطی بلگرمی خود است که نسب اوست که خط بلگرمی
صانها الله عن طوارق الا یامر صفحہ بیان جاوگرسازد و معلوما
که از کتب معتبره انساب حاصل شده بتحریر ان پر دازد و مخفی نماند که را زنده
ماضی فاضل از جند سید حسن و شمس خلف الصدق سید عبد القادر
و برادر زاد حقیقی سید عبد الباقی انساب اوست و سبطی بلگرمی باقیم آورده
و ایضا علامه تحریر قماره خیر حیدری و استاد میر عبد الجلیل بن سید
سیدی مرین باب نگارش نموده و این حقیر احوال استلا را از انا و از
واحوال اخلاف را که قریب العهد ما بودند خود به تنقیح رسانیده رساله

اثبات غلام علی آزاد بکرانی
حدیث نورادو احتیاج بان

۲۳۶

و در اینجا هم از وجه اثبات حدیث نورادو
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

سوی منقید بر رو کار آورده شجره طیبه نام نهاد و الله ولی التوفیق
و بیده از مة التحقيق سیفر باید قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
ان الله اصطفی من لدن ابراهیم اسمعیل واصطفی من لدن اسمعیل بنی کنانه
واصفی من بنی کنانه قریشا واصطفی من قریش بنی هاشم
واصفی من بنی هاشم صحیح الترمذی ترجمه گفت رسول
علیه السلام تحقیق که حق سبحانه برگزیده است از فرزندان ابراهیم
اسماعیل را و برگزیده از فرزندان اسماعیل بنی کنانه را و برگزیده
از بنی کنانه قریش را و برگزیده از قریش بنی هاشم را و برگزیده از بنی هاشم
صحیح گفته است این حدیث را ترمذی و عن علی رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خلقت انا و علی من فیه
واحد فبع الله علی من العرش من قبل ان یخلق ابونا آدم بالفی
الف عام فلما خلق آدم و صرنا فی صلبه ثم نقلنا من کرامه الاصل
الی مطهرات الارحام حتی صرنا فی صلب عبد المطلب ثم انقسمنا
نصفین فصیرنی فی صلب عبد الله و صار علی فی صلب عبد طالب
واختارنی بالنبوة و اختار علیا بالشجاعة و العلم و الفصاحة و
لنا اسمان اسمائنا فانه محمد وانا محمد و الله الاصل و هذا علی آخر
ابن اسبوع الا نلسی فی کتاب الشفاء بحیر و است از امیر المومنین علی
رضی الله عنه گفت بخیر خدا صلی الله علیه و سلم که پیدا شد من و علی
از یک نور پس تسبیح گفت آن نور خدا را بر عرش پیش از آنکه پیدا شود

اثبات غلام علی آزاد بکرانی
حدیث نورادو احتیاج بان

پدرها

و در اینجا هم از وجه اثبات حدیث نورادو
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

۲۳۷

اثبات غلام علی آزاد بکرانی
حدیث نورادو احتیاج بان

پدرها آدم بد و نیز اسال پس بهرگاه پیدا شد آدم شد من و رشتت او پس
انتقال کرده شد من رشتت بزرگان بسوی پاک رحمتا آنکه شد من صلب
عبد المطلب پس قسمت شدیم دو پاره پس گردانید حق تعالی مرا در
عبد الله و گردانید علی را در رشتت ابی طالب برگزیده مرا به نبوت و برگزیده
عبد را بشجاعت و علم و فصاحت و بر آورد از برای مانا می از نام ما بخیر
پس خدا محمود است و من محمد و خدا اعلی است و این علی است از برای
این حدیث را ابن اسبوع اندلسی در کتاب خود که شفا نام دارد نقل کرده است
لهذا المختار با زاد الحائر من الشرف للطارف و التلاوة و التور
من الفضل و العلم کل ناد و السائر جلاله خطوه و نبالة قدرة
فی شاعة البلاد و البالغ اقصر المراتب من الاعتبار و الاحتمال
قد بالغ فی التحقيق و الا نقاد حیث روی الحدیث الشریف ذکره
فی مقام الاحتیاج و الاستناد و اوجه فی معرض الاستدلال
و الاستشهاد فبطل محمد الله ساطع المهاد و صلح العباد هو حبس
للبطالین الانکاس لا و غاذا و ظهر انهم ذهابا و عیضا فی القیام
و التعصب و العناد و ان یکون فی سبب البصوت و افطع الداد و فاروقا
السداد و رفضوا منج الرشا و من یضلل الله فماله من حاد
و مضائل لیره و مناقب لیره غلام علی ازاد مستغنی از اخبار و بیاض
مولوی صدیق حسن خان معاصر در ایچ العلوم گفته السید غلام علی
ازاد بن السید نوح الحسینی نسب الواسطه حسب البکر اجماعی لدو

غلام علی آزاد بکرانی
اثبات غلام علی آزاد بکرانی
حدیث نورادو احتیاج بان

اشيات غلام آزاد بلگرامي
حديث نور اود و حجاج بلان

وحي بنجامين از وجه اشيات حديث نور
والبطلان الكعالي جامع بر وضع ان

من غلام آزاد بلگرامي

منشأ والخف من هبا الجشتى طريقة الملقب بحسان الهند
لنفسه الشريفة ترجمة خافلة بالعربية والفارسية في غالب
كتبه وهذا خلاصتها وولد في الخامس من العشرين من صفر
سنة خمس مائة بلكرام وافرقتصم الكسب الدسيسة من البداية
الى النهاية على السيد طفيل محمد واخذ اللغة والسيرة من
المسلسل بالاولية وحديث الاسودين اجازة اكدت كتب الجدي
والشعر العربي الفارسي عن جده القريب من جهة الام السيد عبد
البكرام في العرض القوافي عن خاله السيد محمد باي السيد
البكرام المتوفى سنة ورجل الى البيت العتيق لذلك قصة
عريضة طويلة ذكرها في سيرة المرجان تسليية الفواد وغير
بمادة احلى من العسل الصفي ومرفى هذه الرحلة على بلد
الحبيبة وقوا بالمدينة المنورة صحيح البخاري على الشيخ محمد جلال الله
واخذ عنه اجازة الصحاح الستة وسائر مقرواة في صحيح الشيخ
عبد الوهاب الطنطاوى المصرى المتوفى سنة واخذ عنه
قواعد جيدة وعرض عليه فخلصه اناد فقال انت من عتقاء الله
تعالى فاستبش به هذه الكلمة واخذ الحجة بلفظ عمل اعظم ورجل الى
الطائف نارهناك قد سيدنا عبد الله بن عباس رضي الله عنه
ثم رجع الى الهند اتخذه لفظ سفر بخير والقرع عصا التيسار
اباد واقام في نكية الشاه مسافر النجف الى المتوفى سنة عند

من غلام

وحي بنجامين از وجه اشيات حديث نور
والبطلان الكعالي جامع بر وضع ان

اشيات غلام آزاد بلگرامي
حديث نور اود و حجاج بلان

من غلام آزاد بلگرامي

شاه محمود المتوفى سنة سبعة اعوام وحصل بينه وبين نواب
نظام الدولة ناصر جنك خلف نواب نظام الملك اصف حياه
الموافقة فاحبه حباً شديداً ورفع مكانا عليا وكان
لا يدعه في الظعن الا قامته حتى فاز برتبة الشهاده في سنة
وكان يومئذ اكباً على الفيل وازاد ايضا على قبل اخرا فانشده
هو ناصر الاسلام سلطان التور ابقاه في العيش المخلد بده
حاز المناقب والمآثر كلها جبل الموقار يحبنا ونحبه ولم ينظم
خط في مدح غنى بيتنا الا هذين كان نزيبا باورناك اباد ثابتا
في مقام الفقر والفناء مجمعا كالمركبة في دائرة الاتزواء ولما توفي
نظام الملك في سنة وتولى نظام الدولة ديارسته الدكن بالغ
في اختياره لمنصب من مناصب الامارة فاود ونضال الذيل عن
الهدا وقال هذا الدنيا مثل نحر طالوت غرفة منه حلال والبركة
عليها احرام وانشد عصابة اعطوا العافين سلطنة ان سلطنة
تفسي فهو مغتفر وله محضات جليلة ممتعة مقبولة منها ذو
الدنار شريح صحيح البخاري الى آخر كتاب الزكوة وقفت عليه ذكرت
اوله في كتابي المحطة بذكر الصحاح الستة وتسليية الفواد وسيرة
المرجان في شفاء العلل في المواقف على المتنبي في ديوانه وغزل
الهند وسلا السعادة وسر اذاد وخزانة عامه ويدي ايضا
ومرخصة الاولياء ومآثر الكرام تاريخ بلكرام ورسائل آخر

اثبات غلام علی آبادی
حدیث نورانی محتاج بان

وجہ پنجم از وجود اثبات مدعی
وابطال ادعا اجماع بر وضع آن

ما غلام علی آبادی

و دیوانان ماضی و فی الحال قبله من یكون له دیوان عربی من
یكون له شعر عربی علی هذه الحالة وقرین صاب القصد
احدا و عشرين بیتا الی حل ثلاثین هی لاجل الوسطی
تریح الاسماع ولا غل الطباع وجملة اشعاره فی الدواوین ثلثة
الاف وارسلها الی بعض الفضلاء بالمدينة المنورة فعرضها
علی الروضة الخضراء وواصلها الی داخل شبابة القبة العظمی
والامثلة المترشحة من قلمه فی کتاب سبعة المرجان زائفة
علی ثلثین لفظ هذا آخر ما خصته من کتابه المذکور لئلا یحذف
السبعة بالعربیة تغزل فیها واکثر من مدحه صلوات الله علیه
وسلم وھی موجودة عندک وله مظهر البرکات فی البحر الفارسی
واللسان العربی علی وزن المثنوی جاد فیہ کل الاجادة وقد
ذکرت ترجمته ایضا فی کتابی الخاف النبلاء واوردت طرف
صلحاء من اشعار الغراء وله ثلثة دیوان اخر غالی بامدح البی
صلوات الله علیه لم ولا یعرف لاحد من علماء الهند من یتوان
الشعر العربی بهذه الکثرة والمثابة واعطی لقب حسان الهند
جهة الاستاذ وتوفی فی سنة اوردنا وباد ودفن فی
الذی يعرف بالروضة احل الله تعالی فی روضة الجنان وخصه
بنعم الروح والرحمان نیز مولوی صدیق حسن خان را تحف النبلاء
حسن الله غلام علی بن السید فوج حسینی نسیا والوسطی صلا البکر اسمی

وجہ پنجم از وجود اثبات مدعی
وابطال ادعا اجماع بر وضع آن

اثبات غلام علی آبادی
حدیث نورانی محتاج بان

ما غلام علی آبادی

و منشا الحنفی بنمایا البشتی بلقیة التخلص فی الفارسیة باناد و لا تشن
صفه ویکه شبیه سنه ست عشره ومانه و الف بوده منشأ ایشان قصیده
تاریخ صوبه اوده از سرزمین پور بست نسب ایشان بنیدر شهید بن امام
زین العابدین رسید در ربیعان گاهی سر رشته تحصیل علم بدست آورد
و کتب بسیاری از بدایت تا نهایت در حلقه درس استاد المحققین طیفیل محمد
بکر اسمی مرتب گذرانید و لغت حدیث و سیر نبوی فنون ادب و تاریخ و
بکر اسمی جده فاسد خود اخذ نمود و عرض قوافی و غیره از خال خود سید
محمد حاصل کرد و مستصحیح بخاری اجازت صحاح سته و سایر مقروءات از
شیخ محمد حیات مدنی و سماع تحت بعض فاضل علم صاحبان زبان شیخ
طنطاوی و دیگر مدکر و طنطاوی اشعار عربی ایشان را بسیار تحسین فرمود
و بگواه آنکه تخلص شنید و معنی آن فهمید فرمود سید ای انت عتقاء الله
آنکه گفته ازین نفس مبارک حضرت شیخ که در حق این سرایا گرفتار زده
سید واریا دارم انتقال طنطاوی در سنه سبع و خمیس ومانه و الف ایشان
از علمای مصر بودند و در مکة نزیل انتهی و در سمرقند بمید لطف الله بکر اسمی
عمل آوردند و مدت العمر سه سفر کردند یکی بسوی شاهجهان آباد و یکی بار اوده
ملازم میر عبد الجلیل و دو سال ایشان تربیت یافته دوم بسوی سمرقند
بلاکه از بلاد سند و در ذیل ان لاهور و ملتان آج و بکسر دیده و چهار سال
از انجا نیلجت خال خود سید محمد مذکور بر خدمت میر بخش و قانع نگاری
زده سوم سفر حرمین فرمودین و تاریخ روایاتی آن سفر خیر است تاریخ معاصر

رسمه

باز خدای تعالی

۱۱۹۷
اثبات غلام علی آزاد بگلرامی
حدیث نور را در حجاج بیان

۲۲۲

و چه چاهیم از وجه اثبات حدیث
و ابطال ادا عای جامع بر وجه

بجز و از آنجا برشته بیدار دکن سیده رنگ قامت در او رنگ باد بر خیزد
رئیس حیدر آباد شاگرد ایشان بود چون می بعد رحلت پدر بر سر دیار ایشان
نشست بعضی را از آن لالت کردند که حال او به تبه که خواهی میسر است اختیار
و وقت را غنیمت باید شمرد ایشان گفتند آزاد شده ام بنده مخلوقی نمیتوانم
دنیا بنده طاعت بنمایم خود را از آن طاعت زیاده حرام و این شعر خوانند
درین دیار که شایهی بهر که بخشید به غنیمت که ما را بهین بماند و در خیزد
عامه نوشته اند که خواجه حافظ شیرازی سیصد و پنجاه سال پیش نام و
ایمان فرموده اند فاش میگومر و از گفته خود دل شادم به عهده قسم و از بهر وجه
از او نموده عهده عشق ترجمه غلام علی است چه عشق عبارت از علی نفسی
چنانکه شعر او در نظم هست اند قصایف ایشان بسیار است از جمله شرح صحیح
بخاری کتابی که کوه به عبارت عربی ده هزار بیت و ششاد العنبر فرموده
فی المندرج سید البشر و تسلیة الفوا فی قصائد آزاد و سده هزار بیت و سده
فی حسن فائده السادات چار هزار بیت و روضه الاولیاء و احوال مشایخ و
که کافی است فرقی بحد و ولتا باد و کنید بیضا تذکره شعر البیت هزار بیت
ماثر الکرام تاریخ بگلرامی نه هزار بیت خزانه عامه تذکره شعرا و از ده هزار
سجده المرحان آثار بهند و ستان ده هزار بیت غزلان المند و هزار بیت
دیوان فارسی نه هزار بیت مثنوی منظر البکرات بهفت دفتر و عربی مائة
قصیده بیت در مدح سر پائی محبوب یکصد و پنجاه بیت دیوان عربی نه
و شفا العلیل فی اصطلاحات کلام الی الطیب التتقی و بهفت دیوان عربی

موتیات حدیث نور

۲۲۳
حدیث حق جناب سالت علی علیه السلام
و جناب امیر المومنین علیه السلام در شجره امده

سبعه بسج سیاره و در وی قصائد ستیزه و موقوفه مزدوج و ترجیع بست
که هیچ شاعری قبل ایشان این چنین نظم نگذره و هرگز از اهل هند بهیما نیست
که او را یک دیوان عربی باشد تا بهفت دیوان چه سده و پنجاه دیوان در مدح
آنحضرت صلی الله علیه و سلم معانی کثیر و نادره ایجاد فرموده که شایسته
از شعرا و فاضلین فصاحتی شد قین مدینه گشته و می حسان بهند در تخیل
طوری خاص در ادب که اصحاب فن از احوال شایسته و سطره قصائد در مدح نبوی
ازین دیوان سبعه جیده یکی در دیوانی لطیف فراهم نموده است چون شای
بر مزاج ایشان غالب افتاده بود از فارسی عربی ابیاتی چند در نظم
بلا ترتیب انتخاب نموده در اینجا نوشته می آید که **و هرگاه** بتوفقات بهانه
و تسدیدات فوقانیه روایت این حدیث شریف را که بر بخاری و صدق و اجله
شایسته آفاق و اثبات محققین جلیل الفقا و وثقات محدثین عالی بخار و عالم
حفاظه کبیر ایشان و اواخر احوال رفیع المکان از کان باقرین و الامرتیت
اساطین مینرین راسخ المشرقه بهیداد آشکار گردید حال بگوش حق نبوی شایسته
عبدیده که وید و مؤز و صدق سده و نشت باید شغفیه و ضوح حق الی الله
الامید بیزان اعتبار و بهیصار باید بخیر پس **از آنجا** است حدیثی که دولت
دارد ویرانکه جناب القاب صلی الله علیه و سلم و سلام جناب امیر المومنین علیه السلام
از یک شجره و اندو باقی مردم از شجره شستی و این حدیث شریف است سلیمان بن احمد
الطبرانی و ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم و احمد بن موسی بن مردویه و الاصبهان
و ابو الحسن علی بن محمد الحاکم فی المعانی و شیخ ویه بن شهرار بن شیر

اساقی طایف ناقلین
حدیث و بهیصار حدیث نور

حدیث خلق جناب سالک علیہ السلام
و جناب امیر المؤمنین علیہ السلام اس مجروحہ احد

۱۹

محدث شیخ و از کتاب
المناقب ابن النعمانی

٢٢٥ صدره خلق جناب صاحب الاموال عليه السلام
وجناب الامير المؤمنين عليه السلام او شجره واحد

1

صید در بحر از کشتی با نایب
اخطب خواندم

صبر و استقامت
از طرف صاحب

رقم ١٠٠

حدیث خلق جناب سالغاب صلی اللہ علیہ وسلم

و جناب امير المؤمنين عليه السلام از شجره احد

مؤیدات حدیث نور

وعلی اله وبارک و سئل فی الارض قطع متجاورات حتی یبلغ مسقیما
واحد وراه الصاکحانی باسناده الی الحافظ ابن مردویه ورجوا فی
الشیخ شمس الدین الزرنندی وشمس الدین بن نجی بن علی الجیلانی الدراجی
ورسوخ کلشیر از گفته زبیر سایه که اول گشت حاصل وراختش یکایک بر
یعنی چنانچه از روی دور خورشید حقیقت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
لقاطه درجات ارتفاع از جانب شرق نبوت از هر نقطه سایه و تعیین کجای ظهور
یافته بودند آن مال آنحضرت صلی الله علیه و سلم که وقت هتواید و رسیدن سایه
به همان شد و چون آن خورشید از استواء رگدشت و بجای انحطاط و ارتفاع
از اشخاص انبیاء علیه السلام تقیقی شخصی از اولیای واقع تواند بود و چه در وادی
و مقابل و محاذی هر نقطه از نقاط غریب البته می باشد و مثال آنکه نسبت اندازه
حضرت محمدی علیه السلام درجات نبوت که شاید شرق تصور نموده شده
می رسد از حضرت عیسی علیه السلام اقرب نیست که اقرب الناس بعیسی
یعنی فاصله عیسی بنبی نبینه نبی یعنی بنی که داعی خلق بحق باشد که عبارت از
می رسد است و از جانب مغرب که جانب طرف لایت تصور نموده شد و بعد از آن
رضی صلی الله علیه و سلم و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که آن علیا می
نامند و هو ولی کل مومن و ایضا قال انما قاتل علی تنزیل القرآن و
قاتل علی تاویل القرآن و ایضا قال علیه السلام لا بی بکفری و کفری
و آء فی المعدل و ایضا قال انما مدینه العلم و علی بابها فمن ادع
ببائت الباب قال ایضا اننا و علی من شجرة واحدة و الناس من الشجرة

شاه شمس الدین امامی خوش
مهرش خلق از حدیثش دورا
و نسبت فرمود آن حکمت سالک
بعد از الله علیا و سلم

مؤیدات حدیث نور

حدیث خلق جناب سالتاب صلی اللہ علیہ وسلم
و جناب ائمہ اربعین علیہم السلام رضی اللہ عنہم

وايضاً قسم الحكمة على عشرة اجزاء فاعطى ثلثي تسعة والناس
جزءاً واحداً وايضاً الوصي من امن وصدقني بولاية علي بن ابي طالب
فمن تولاها فقد تولاني ومن تولاني فقد تولى الله وايضاً قال لما
اسرى ليلة المعراج جمع على الانبياء في السماء فاوحى الله الي سائرهم
يا محمد يا ذا بعثتموها لوابعثنا على شهادة ان لا اله الا الله وعلينا
بنوناك والولاية لعلي بن ابي طالب حسين مبيد في روافح الغفة جابر بن
عبد الله روايت كرويه كنه تصطفاه صلى الله عليه وسلم فرموا الناس من شجرة
شيتة وانا وانت يا علي من شجرة واحدة وان ايرخواند وفي الارض قطع متجاوز
وجنات من اعناب زرع ونخيل صنوان غير صنوان يسقي بماء واحد
نفضل بعضنا على بعض في الاكل بلال الدين سيموطي في رسالة القول الحسن
في فضائل علي گفته الحديث الثالث عشر عن جابر بن رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال انا وعلي من شجرة واحدة والناس من اشجار شتى انتم
الديلمي بلا علي في ذكر كنز العمال گفته انا وعلي من شجرة واحدة وانا
من اشجار شتى الديلمي عن جابر بن رسول الله في ذكر كنز العمال يذكورست يا علي انا
من شجرة شيتة وانا وانت من شجرة واحدة عن جابر بن رسول الله في ذكر
كنز العمال في كتاب الاكتفا گفته عن جابر رضي الله عنه قال انا وعلي من
شجرة واحدة والناس من اشجار شتى اخبره الديلمي في مسند الفردوس
ونيزور كتاب الاكتفا مذكورست عنه اي عن علي قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم الشبهت خلقه وخلقت وانت من شجرة التي انا منها

عبدالله بن محمد بن عبد الله

۲۰
مشتاقی که از ساله فغان بیاید
تا آنکه از سینه اش بیرون آید

مجلسین علیہ السلام از کثر اعمال

کتابت در کتابخانه

۲۲۸

مؤیدات حدیث نور

مویذات قدریش نور

۲۷۹ حدیثی کہ تادم ویرانگہ جناب الیہ المومنین علیہ السلام
فیضان شجر ہست کہ اصل ان جناب سیدنا حبیب اللہ علیہ السلام

۲۲۹

ص
خاتمه در بیان فضائل
جناب امیر المومنین علیه السلام
و دیگر ائمه طاهرين و وجوه
معیت شان

والت من شجرة واحدة ونظام الدين بايوى رشفه المحمدي گفته اخراج الحاكم
وابن مردويه عن جابر بن النقي صلى الله عليه وسلم قال العلي يا علي
ناس من شجرة شتى وانا وملت من شجرة واحدة وهو صحيح على ما في
نزهة رسول خدا صلى الله عليه وسلم على رضي راي علي اوسيان بن درختها
مختلفه اند و من تو اذ يكدر ختم في بعض الروايات خلقت انا وملت من
طينة ابوا هير بنه بنى وحيدر از يك آب خاك اند و دور و حافى تن از يكجا
ياك اند و مولوى محمد سير در كنار سيله النجا گفته اخراج الحاكم و ابن
مردويه عن جابر بن النقي صلى الله عليه وسلم قال العلي يا علي
من شجرة شتى وانا وملت من شجرة واحدة وهو صحيح على راي الحاكم و
رسول خدا صلى الله عليه وسلم على رضي راي علي اوسيان بن درختان مختلفه اند و من تو از يك ختم
و از ايجل است حديث شجرة با سلوبه يكره جملش اين است كه خلق كرهه
يا شجرة يا شجرة كه انحصرت اصل انت و جناب امير المؤمنين عليه السلام
نوع آن حسين عليه السلام خصان اند از حديث شريف راجع است
الى محمد بن حبيب الشيباني و سليمان بن احمد الطبراني و ابو نعيم احمد بن
سعيد الاصبهاني و ابو الحسن علي بن محمد بن الطيب الجلباني المعروف
باللقاني و علي بن الحسن المعروف بابن عسار و محمد بن يوسف الكوفي و
شهاب الدين بن شمس الدين و قاتباي و سيد شهاب الدين بن محمد صاحب
توضيح الملايكي روايت نموده اند عبد الله بن رزوانه و عبد الله
بن محمد بن اخبرنا علي بن يحيى بن عيسى و شاعقان بن عبد الله ح

صديقت يا علي خلقك انا وانا مني
انا اصلها وانا زعمها انا اولها وانا
حمد ابي عبد الله بن احمد

أخرجه الخطيب في فضائل الصحابة وجمال الدين محمد بن إدريس بن أبي حمزة
ابن المؤيد بن علي بن سلام في الحديث الرابع عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلي بن أبي طالب الناس
من شجر شقي وأنا أنت من شجرة واحدة ثم قرأ النبي صلى الله عليه وسلم
وفي الأرض قطع مقبورات حتى بلغ يسق ماء واحداني فقال لعلي بن
عديقة وعبد الرؤف مناوي ركعوا الحاقا في كفة أنا وعلي من شجرة واحدة
والناس من أشجار شقي فآوى أخرجه الديلمي في الفردوس من شجر شقي
البحر في ركز البراهين الكسبية والاسرار الوهية الغيبية لساعات المشايخ
الطريقة العلوية الحسينية الشيعية كفة وقال صلى الله عليه وسلم أنا
من شجرة شقة وأنا وعلي من شجرة واحدة وميرزا محمد بن معتمد خان
ورفتاح الجا كفة أخرج الطبراني في الأوسط عن جابر والد الديلمي عنه
وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الناس من شجر شقي وأنا وعلي من شجرة واحدة وميرزا محمد بن معتمد خان
كفة أخرج يعقوب بن مردويه عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه
أنه سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول يا علي الناس من شجر شقي
وأنا وأنت من شجرة واحدة ثم قرأ النبي صلى الله عليه وسلم
من أعصاب زهر ونخيل صنوج غير صنوان يسق ماء واحد واحد
صدر عالم ومعايير العرف في مناقب النبي كفة أخرج الحاكم عن جابر
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي الناس من شجر شقي وأنا

حدیث بحجۃ از اربعین
جمال الدین محدث

میرزا محمد علی از کتبه حقایق

مکتبہ اسلامیہ
کراچی

الفصل الخامس من الباب
سنة ذكر امير المؤمنين

الفصل الحادي عشر في الألبان
التي تترك في الشمس من الباب

حديث شيخنا از صاحب العمل
در عالم

عبد الله بن هبة عن أبي الزبير المكي قال سمعت جابر بن عبد الله يقول
كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعرفات وعلى قجاجة فأمى النبي
صلى الله عليه وسلم إلى علي وقال دن مني يا علي فانا على منه
فقال ضع خمسك في خنسي يعني كفك فكفي يا علي خلقت انا وانا
من شجرة انا اصلها وانت فرعها والحسن والحسين اغصانها فمن
تغصن منها دخله الله الجنة يا علي لو ان امتي صاموا حتى يكونوا
كالحنيا وصلوا حتى يكونوا كالانوار ثرا بغضوك لأكبري سر الله به
ونقل علي وجهي من النار وابو نعيم صرح في رتبة المظهرين علي نقل
عن جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يعرفات وعلى فقال
ادن مني ضع خمسك في خنسي يا علي خلقت انا وانا من شجرة
انا اصلها وانت فرعها والحسن والحسين اغصانها فمن تغصن
منها دخله الجنة وابن المغازلي ذكرنا في السابق قوله عليه
خلقت انا وانا من شجرة الحديث اخبرنا ابو نصر احمد بن محمد
بن عبد الوهاب بن الطحان جازة عن أبي الفرج احمد بن علي بن
القاضي عبد الحميد بن عبد الله بن محمد بن ناجية ناعثمان بن علي
القرشي البصري ناعبد الله بن هبة عن أبي الزبير واسمه محمد بن علي
بن تميم عن جابر بن عبد الله قال بينا رسول الله صلى الله عليه
وسلم ذات يوم يعرفات وعلى قجاجة اذ قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ادن مني يا علي ضع خمسك في خنسي خلقت انا وانا

من شجرة فانا اصلها وانت فرعها والحسين اغصانها فمن يعلق
بفصل منها ادخله الله الجنة ونيز در كتاب المناقب گفته قوله عليه السلام
عليه السلام وضع خمسك في خمس الحديث اخبرنا احمد بن محمد بن المظفر العطار ثنا
عبد الله بن محمد الملقب بابن السقا الحافظ ثنا احمد بن محمد بن محبوب
الخرزمي ببغداد ثنا عثمان بن عبد الله العتافي ثنا ابن لهيعة عن
ابن الزبير قال سمعت جابر بن عبد الله يقول كان رسول الله
صلى الله عليه وسلم بعرفات وعلى تجاهه فاعلم اني على فاقبلنا
نحوه وهو يقول ان متى يا علي قد نامته فقال وضع خمسك في
فجعل كفاه في كفاه فقال يا علي خلقت انا وانت من شجرة انا
اصلها وانت فرعها والحسين اغصانها فمن يعلق بفصل منها
ادخله الله الجنة يا علي لوان اقمه صاوا حتى يكونوا كالحنايا
وصاوا حتى يكونوا كالانوار وايفضوا كالكبريت الله في النار ومحمد بن
يوسف محمد الكنجي در كفاية الطالب گفته الباب الثامن والخمسون في
عليه السلام بقوله انا مدينة العلم وعلى بابها اخبرنا احمد بن
قاضي القضاة صدر الشام ابو الفضل محمد بن قاضي القضاة شيخ المذهب
ابن المعالي محمد بن علي القرشي اخبرنا حجة العرب زيد بن الحسن الكندي
اخبرنا ابو منصور القراني اخبرنا زين الحقاظ وشيخ اهل الحديث علي بن
احمد بن علي بن ثابت البغدادي اخبرنا عبد الله بن محمد بن عبد الله
سدتنا محمد بن المظفر حدثنا ابو جعفر الحسين بن فضل الحنفي حدثنا

والتوسع في الزمعة الطولون
البرقع صفة في

صديقتي اهل خلقت انا وانت مني
انا صديقك وانت زوجي اكرتاب
الذي جاء من المظالم

حديثه كذا رواه ابن ابي عمير عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام

عبد بن يعقوب بن شاذان بن بشير الكندي عن اسمعيل بن ابراهيم بن محمد
عن ابي اسحق عن ابي بصير عن علي بن عاصم بن خزيمة عن علي بن ابي طالب قال قال رسول الله
عليه السلام عليه وسلم شجرة انا اصلها وعلو فرعها والحسن والحسين ثمرها
والشعبة ورعا فاضل يخرج من الطيب انا مدينة العلم وعلي بها
من اباد المدينة فليأتها من بابها قلت هكذا روي الخطيب تاريخه وروى
كفاية الطالب كفاية خبرنا الحافظ يوسف بن خليل بن عبد الله بن المشقة
بخطه خبرنا محمد بن اسمعيل بن محمد الطوسي خبرنا ابو منصور محمد بن
اسمعيل البصري في خبرنا ابو الحسين بن فاذ شاه خبرنا الحافظ ابو القاسم
سليمان بن احمد بن ابي الطبراني خبرنا الحسن بن ادريس السعدي ثنا
ابو عثمان طالت بن عبد الصير في البصري حدثنا فضال بن جبير
حدثنا ابو امامة الباهلي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله
خلق الانبياء من اشجار شتى وخلقني وخلقني من شجرة واحدة فانا انا
وعلي فرعها وفاطمة لفاحها والحسن والحسين ثمرها فمن تعلق بغصن من
اغصانها ومن باغ عنها هو ولوان عبد الله بين الصفا والمروة
عالم فلولد له محبتنا اكية الله على منخريه والمنار ثمر تلاحق استل
عليه اجرا الا المودة في القرن قلت هذا حديث عال رواه الطبراني
في معجمه كما العجناه سواء رواه محمد بن الشافعي في كتابه بطريق شاذ
ذلك ما خبرنا الشافعيان محمد بن سعيد بن الموفق في كتابه النسيان
بغداد وابراهيم بن عثمان الكاشغري في معجمه قالوا خبرنا الحافظ

ابن ابي عمير عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام

ابن ابي عمير عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام

ابن ابي عمير عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام

حديثه كذا رواه ابن ابي عمير عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام

ابو القاسم علي بن الحسن الشافعي خبرنا ابو يعلى حمزة بن احمد بن عبد الله
بن علي المقرئ خبرنا ابو طالب عمر بن ابراهيم بن سعيد الزاهد
الفقيه خبرنا ابو بكر محمد بن غريب البزار حدثنا ابو العباس احمد
موسى بن نجويه القطان حدثنا عثمان بن عبد الله بن عمرو بن
عثمان حدثنا عبد الله بن هبة عن ابي الزبير قال سمعت جابر
بن عبد الله يقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعرفات
وتجاهه على فاعلى علي فاني النبي صلى الله عليه وسلم وهو
يقول دن مني يا علي فدنا منه علي فقال ضع نفسك في خدي
كفاية في كفي يا علي خلقت انا واثنت من شجرة انا اصلها واثنت فرعها
والحسن والحسين اغصانها فمن تعلق بغصن منها دخل الجنة يا علي
لو ان اقم صاموا حتى يكونوا كالحنايا وصلوا حتى يكونوا كالانوار
ثم اغضوا لك اكنى مرآة في المنار قلت هكذا رواه في ترجمة علي بن ابي
ونيزور كفاية الطالب خبرنا الثقة ابو نصر صبة الله الشيرازي
خبرنا الحافظ علي بن عساكر خبرنا ابو القاسم السمرقندي خبرنا
اسمعيل بن مسعدة خبرنا حمزة بن يوسف خبرنا ابو احمد بن محمد
حدثنا عمر بن ستان حدثنا الحسن بن علي ابو عبد الغني الازدي حدثنا
عبد الرزاق عن ابيه عن ميثاب بن ابي مينا مولى عبد الرحمن
بن عمار قال قال الشافعي في كتابه النسيان لا حديث الا باطيل قال
رسول الله انا الشجرة وفاطمة فرعها وعلي لقاحها والحسن والحسين

ابن ابي عمير عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام

ابن ابي عمير عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام

قال خاطبة بلغة على فاهمى ان قلت يارب خاطبتني وعلمت اني انا احد
انا شي كالاشياء لا احسن الناس ولا اوصف بالشيءات خلقت
من نورى خلقت عليا من نورى فاطمعت على سائر قلوبا وظهر
اجدا جدا الى قلبك احب من على بن ابى طالب فاطمعتك بلسان
كما يطحن قلبك اتقى واللغة كاللسان كما يطلق على ما يعبر كل
قوم عن اغراضهم كلغة العرب لغة العجم يطلق على ما يعبر به
الانسان الواحد عن غرضه من النطق وتقطيع الصوت الذين
تتأد بهم ما الاشخاص بعضها عن بعض يعبر عنها باللغة فقول
السائل والحديث باى لغة خاطبك وبك تحفل المعنيين
وقوله عليه السلام خاطبة بلسان على اى بلغة على كفا في رواية
الخوارزمي يروى به المعنى الثاني وهو يتضمن الجواب عن المعنى الاول
ايضا ان كان مراد اللفظ لغة على كانت عربية وفاسل لشي بالشى
قد هوى جعله على مقداره والشيءات جمع شئمة كغرفة وغرفة
قال في القاموس الشئمة بالضم الالتباس بالمثل اتقى واردة المعنى
الثاني هنا الظاهر اى لا يوصف بالامثال وان كان المعنى الاول ظاهرا
از انجمله است انك جناب ساكن على الله عليه السلام خطيب حضرت
المرئوسين عليه السلام ارشاد فمودة خلقت انا وانت من نور الله
تعالى ابوالمؤيد حموي يروى في المصنفين على ما نقل عن فاهمى انبا بن الحسين
عبد الصمد بن عبد الوهاب بن عساكر الله مشق بمكة شرفها الله

قال

المراد باللفظ

عن فاهمى انبا بن الحسين
عبد الصمد بن عبد الوهاب بن عساكر الله مشق بمكة شرفها الله

قال انبا انبا المؤيد بن محمد بن على الطوسي كتابة انبا ناعبد الجبار بن محمد
الحواري اليه عني انبا نا الامام ابو الحسن على بن احمد لواحد قال انبا نا
ابو محمد عبد الله بن يوسف انبا نا محمد بن حامد بن خث الثقي حدثنا
الحسن بن عرفة حدثنا على بن قدامة عن ميسرة بن عبد الله بن عبد
المجيد عن محمد بن جعفر عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى
عليه وسلم يقول العلى خلقت انا وانت من نور الله تعالى واز انجمله
حديث الحسن والحسين بنان من نور الله ملك العلماء دولتنا باوى ورواية
السعدى الفقه ويروى ان الحسن والحسين نوران من نور الله ونيز ورواية
السعدى في سطور مست مشهور حسن بن محمد بنان نور الله جنانة كفت الحسن
والحسين نوران من نور الله للعالمين ورواية سابع عشر انبا نا
السعدى في سطور مست مشهور حسن بن محمد بنان نور الله جنانة كفت الحسن
عليه السلام ان نور الله اى باشه جناب المرئوسين عليه السلام بالاولى ان نور
الله اى باشه از انجمله است حديث خلق ملائكة من نور جناب امير المؤمنين
عليه السلام اخطب خوارزم وروى كتاب المناقب كفت انبا نا الامام الخطيب
عبد الحافظ ابو العلامة الحسن بن احمد الطار الهادي قاضى القضاة
الامام الحافظ نجم الدين ابو منصور محمد بن الحسين بن محمد
ابن عبد الله بن فاهمى انبا نا الشريفة الامام الاجل نور الله ابو طالب
الحسين بن محمد بن على بن عبد الله بن محمد بن الله عن الامام محمد بن احمد
بن الحسن بن شاذان حدثني محمد بن حميد الجزار عن الحسن بن

عن فاهمى انبا بن الحسين
عبد الصمد بن عبد الوهاب بن عساكر الله مشق بمكة شرفها الله

عن فاهمى انبا بن الحسين
عبد الصمد بن عبد الوهاب بن عساكر الله مشق بمكة شرفها الله

عبد الصمد بن عجمی بن محمد بن القاسم القزوی بنی عن محمد بن الحسن الجعفی
عن احمد بن محمد عن عده بن خالد عن حماد بن سلمة بن ثابت عن النبی
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خلق الله تعالى من نور وجهه
عليه السلام طالب سبعين الف مغفرة من الله ولحمية الى يوم القيامة
ونيز الخطيب كيت بالنائب گفتا خبرني سيد الحفاظ ابو منصور
بن شاذان بن شهر دار الدین المحدثان فيما كتبنا في من جردان قال
الخطيب ابو الفتح عبدوس بن عبد الله بن محمد بن كتابه قال حدثنا
الشيخ الخطيب ابو الحسن صاعد بن محمد الغياثي الدامغانی بمطابق
قال حدثنا ابو يحيى محمد بن عبد العزيز البسطامي قال حدثنا
ابو بكر القرشي قال حدثنا ابو سعيد الحسين بن علي بن كزيه قال
حدثنا عده بن خالد القيسي عن حماد بن ثابت الدمشقي عن حميد
بن عبد الله بن عثمان بن عفان قال قال عمر بن الخطاب رضي الله
تعالى خلق ملائكة من نور وجهه عليه السلام طالب و
هرگاه بعون الله المنعم ان من بيان بين النعمان نهایت ففاحت
وبهوان جبارت مخاطب مقام برنگدین بر شاد و سرور انام صلی الله
والله الامم و کمال اعتماد و اعتبار آن هم بثبوت قوازه هم بثبوت
صحت سند آن و ثبوت مؤیدات و شواهد آن ظاهر شد حال شروع
می نمایم بحول و قوت مفیض الخیرات و فی نقض تفصیل فقرات بلاغت
سما خطایب فی الدرجات قوله حدیث هشتم روایت کنند

ص ۲۴۱

بنا

فرمود گفت انا و علی بن ابی طالب نور ابین بدی الله الخ قول جناب
خطایب ما بهر ماوی محاسن و خاخر و حال مناقبه ما درین عبارت است
حسب ابی دیدن قدیم مزید صدق و دیانت و حذق و انانیت ظاهر
اعنی بلفظ روایت کنند چنانچه اوضح نموده که این حدیث شریف از
شرفیات و مختصات است و حضرات سنی از احراز سعادت و انانیت
جلیله ندیحت جمیله و صی رقی الامم ملق مجرم بلکه بوجوه کتم فصل
باب مدریة العلوم علیه السلام افضل الصلوة والسلام من احلی القیوم و یوم
حال که سابقا و نستی که اکابر حکما اعلام و اساطین نقاد و فحام و اهل جهاد
عالی مقام و مقتدایان اعیان و ارکان جلیل الشان و المرفیع المکان
سعدیه حیات و تصب سبق و مضار شرف بذكره و نشر این فضیلت
النشر فرموده اند و نیز هرگاه این حدیث از اهل حق نقل نموده بودند
پس بایست که سند آن هم از اهل حق نقل میکردند حال آنکه ذکر سندن
مطابقا احواض و مستکاف فرمودند بلکه این حدیث را محذوف السند
نکر کرده قبح در سند غیر مذکور بنا بر موعودات خود آغاز نمادند و او را
جهل و بصارت درین شان و اندر اگر شاد صاحب طبع نظر کرد
از طریق اهل حق بوده پس کاش کل یا اکثر طرق این حدیث شریف که در
اهل حق مذکور و مستطوره است و میفرمودند و اگر این هم بسبب کثرت شایع
و قلت توجه مسکاتی نیست لاقول اشاره اجمالی به تعدد طرق آن میفرمود
اما از کتب اهل اخفاء محفوظ و معصون بمانند و بر شایع و تفحص ظاهر و باطن

قدیم باطن

المايل حق ابن حديث شريف لا حويدات كذا بالسبب فتعده بطريق كثيرة
تتفاوته واسانيد متعددة متوافرة روايت نموه اندلس اعراض ان ذكر
الشمه ولو اجمالا وانفاه من يك طريق ونسبت ان بايشان تعليمه
وانضاج صناعت تلميسه بين يدي كشفة الاسلام ابو جعفر محمد بن
ميتوب الكليني مرقا في فرموده احمد بن ادريس عن الحسين بن عبد الله
الصغير عن محمد بن ابراهيم الجعفري عن احمد بن علي بن محمد بن
عبد الله بن عمر بن علي بن طالب عن عبد الله قال ان الله كان
اذ كان خلق الكائنات المكان خلق نور الانوار التي تورت الانوار
واجرى فيه من نوره الذي تورت منه الانوار وهو النور
الذي خلق منه محمد او عليا فظهر بين الانورين اولين اذ كان
كون قبلها فظهر الايجان طاهرين مطهرين في الاصلاص
ان طاهره حقه اخترقا في طاهرين طاهرين عبد الله وابو طالب
قال المجلسي ربه في البحار بعد نقل الرواية المذكورة
بيان قوله اذ كان لعله مصدق مجمع كون كالتقال القول والمراد به
الحديث اي لو حدث شئ بعدا وهو جعفر الكاظم لعل المراد به
الانوار ولا نور النبي صلى الله عليه وآله وسلم ادهم متوارا واحدا
بالعلوم والهدايات والمعارف بل سبب لوجود الموجودات عللة
خاتمة لهما واجرى فيه اي في نور الانوار من نوره اي من نور
اي من فاضلته وهذا لياته التي تورت منها جميع الانوار حتى نور الانوار

تفسير

تفسير

المذكور

تفسير

المن كورا ولا قوله وهو النور الذي اي نور الانوار المن كورا ولا والله
يعلم اسرار اهل بيت نبوته صلوات الله عليهم ونيز در كافي فرموده
الحسين بن محمد عن محمد بن عبد الله عن محمد بن سنان عن الفضل
عن جابر بن يزيد قال قال ابو جعفر يا جابر ان الله اقل ما خلق خلقا
ثم لا وعترته الهداة المهتدين فكانوا اشباح نور بين يدي الله
قلت وما الاشباح قال ظل النور ابدان نورانية بلا ارواح كان
موتلا روح واحد وروح القدس فيه كان يعبد الله عز وجل
ولذلك خلقهم حلما علماء بررة اصفياء يعبدون الله بالصلوة
والصوم والتسبيح والتحميل ويصلون الصلوة ويحجون
يصومون قال المجلسي في البحار بعد نقل الرواية المذكورة توضيح
قوله اشباح نور لعل الاضافة بيان ان اشباحا نورانية والمراد
تلك الاجسام الثلاثية فقوله بلا ارواح لعله اراد بلا ارواح حيوانية
والارواح بنفسها سواء كانت مجردة او مادوية لان الارواح عالم
تعلق بالابدان فهي مستقلة بنفسها ارواح من جهة واجساد
من جهة فهي ابدان نورانية لم تعلق بها ارواح اخرى وظل النور
اضافة بيان انية وتسمى عالم الارواح والمثال بعالم الظلال لانها
ظلال تلك المعالوت تابعة لهما ولا ينفصل عنها ولعدم كثافتها
والظلال والاحتمال الثاني محتمل ان تكون الاضافة لامية بان
يكون المراد بالنور ذاته تعالى فانها من آثار تلك النور والمعنى

تفسير

تفسير

دقيق قفطن ونيسرور كاس في فرموده احمد بن احمد بن
عن الحسين بن عبيد الله عن محمد بن عيسى ومحمد بن
عبد الله عن علي بن حديد عن رازم عن ابي عبد الله عليه السلام
قال قال الله تبارك وتعالى يا محمد اني خلقتك وعلينا نور ايعاز
بلال بن رباح ان اخلق سموات وارض عرش عرشى فلم تزل تحلني
وتحمدني ثم جعلت مني حيكما فجعلتني ما واحد فكانت تجدني في
وكل شيء ثم جعلتها اثنتين وقسمت الثلثين ثلثين فصارت اربعة
محمد واحد علي واحد الحسين ثلثان ثم خلق الله فاطمة
من نور ابدل هار حابل بلال بن رباح سمعنا بعينه فاضاءة نور فيها
ونيزور كافي فرموده علي بن محمد عن محمد بن عيسى بن محمد بن علي
ابراهيم عن علي بن حاد عن الفضل قال قلت لابي عبد الله عليه السلام
كيف كنت حيث كنتم في الاظلة فقال يا مفضل كنا عند تبارك
عنده احد غيرنا في ظلة خضراء نسبه ونقدسه وظلنا في
وصامن ملاك مقرب كاذي روج غيرنا حتى بد لنا في خلقنا
خلق ما شاء وكيف شاء من الملائكة وغيرهم ثم اخرجهم عن
ونيزور كافي فرموده الحسين بن محمد الاشعري عن محمد بن محمد بن
الفضل عبد الله بن ادريس عن محمد بن عثمان قال كنت عند
الثاني فاجريت اختلاف الشيعة فقال يا محمد ان الله تبارك
لم يزل متفق دايم حلا نبيته ثم خلق محمد وعلينا فاطمة فمكة

الفرد ثم خلق جميع الاشياء فاشهدهم خلقها واجري طاعتهم
عليها وفضل مودها اليهم فهم يحلون ما يشاؤون ويحرمون
ما يشاؤون ولن يشاؤا الا ان يشاء الله تبارك وتعالى قال
يا محمد هذه الدنيا لله من تقدر مهامق ومن تخلف عنها
محق ومن لم يحكم في خذها اليك يا محمد وابو عبد الله محمد بن العباس
بن ميمار در كتاب مازل من القرآن في اهل البيت علي في غاية
المرام فرموده حدثنا عبد العزيز بن يحيى عن احمد بن محمد عن عمر
بن يوسف الكوفي عن ابي عن داود بن سليمان الموزني عن الربيع
بن عبد الله الهاشمي عن اشياخ من اهل علي بن ابي طالب الو
قال علي عليه السلام في بعض خطبه انا آل محمد كنا انوارا حول
العرش فامرنا الله تعالى بالتسبيح فبتسبحنا وسبحت الملائكة بتسبيحنا
فامرهم ان ياتوا الى الارض فامرنا الله بالتسبيح فبتسبحنا فاحلوا
التسبيح فانا نحن الصالحون وانا نحن المستحقون فوات بن ابراهيم در
تفسير فرموده جعفر بن محمد بن شيرويه القفطان معنعنا عن
ابو زاعي عن صعصعة بن صوحان والاحنف بن قيس فاجمعنا
معنعنا عن ابن عباس يقول كنت في رسول الله صلى الله عليه وآله
وساق الحديث الى ان قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
خلق الله نورا تحت العرش قبل ان يخلق آدم باربعة عشر الف
سنة فلما ان خلق الله آدم القى التور في صلب آدم فاقبل ينقل

خدا و النور من صلبه حتى خذنا في صلبه عبد الله بن علي
واي طالع خلقه ربي من ذلك النور لكنه لا يبي بعك ونيز وراثت
ابراهيم و تفسير خود بخشي در وصف معراج روايت ابو غفاري في صفوان
نقل کرده و در اين كوست كه جناب رسالتاب صلبه اسر عليه و ار
ار شاد فرمود قلت يا ملائكة ربي هل تعرفون اخي فخر
فقالوا يا نبي الله وكيف لا نعرفك وانت اول ما خلق الله خلقك
اشباح نور من نور في نور من سناء و عزه و من سناء ملكه
و من نور وجهه الكريم و جعل لكم مقاعد في ملكوت سلطان
و عرشه على الماء قبل ان تكون السماء مبدئية و الارض مبدئية
فخلق السموات و الارض في ستة ايام ثم رفع العرش الى
السابعة فاستوى على عرشه و انتم امام عرشه تسبحون الله
و تكبرون ثم خلق الملائكة من بد و ما اراد من انوار شوق
ثم و انتم تسبحون و تحمدون و تكبرون و تحمدون و تقدسون
فنبه و تقدس و تحمد و تكبر و تحمد و تكبر و تحمد و تكبر
و تكبر و تكبر و تكبر و تكبر و تكبر و تكبر و تكبر و تكبر
صعد الى الله فمن عندكم فلم لا تعرفكم اولا عليا منا السلام
الى ان قال ثم عرج بي الى السماء السابعة فسمعت الملائكة
ثم اذ و بي الحمد لله الذي صدقنا و عدا ثم تلقوني و سلموا
وقالوا مثل مقالة احمي احمي فقلت يا ملائكة ربي سمعتم

تقولون الحمد لله الذي صدقنا و عدا فما لك صدقكم قالوا
يا نبي الله ان الله تبارك و تعالي لما ان خلقكم اشباح نور من سناء
نوره و من سناء عزه و جعل لكم مقاعد في ملكوت سلطانه
واشبهكم على عبادة عرض لا يتكم علينا و رخصت في قلوبنا
فشكونا محبتك الى الله فوجد ربنا ان ربنا في السماء معنا
و صدقنا و عدا الخبر و ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن
بابويه القمي در كتاب خصال فرموده ابن الوليد عن محمد بن خالد
الهاشمي عن الحسن بن حماد البصري عن ابيه عن ابي الجادود عن
محمد بن عبد الله عن ابيه عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله
عليه و آله كنت انا و علي نور ابي يدى الله جل جلاله قبل
ان يخلق آدم باربعة عشر لاف عام فلما خلق الله آدم سلك
ذلك النور في صلبه فلم يزل الله عز وجل ينقله من
صلب الرسل حتى اقره في صلب عبد المطلب ثم اخرج من
صلب عبد المطلب فقسّمه قسامين فصير قسما في صلب عبد الله
و قسم علي في صلب ابي طالب فعلى منى انا من على الحجة من الحجة
و دمه من دمي فمن احبته فحببى احبته و من ابغضه فبغضى
ابغضه و نيز در خصال فرموده محمد بن عمر الحافظ عن الحسن
بن عبد الله بن محمد التميمي عن ابيه عن الرضا عن ابيه عليهم
السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله خلقت انا

وعلى من نور واحد وابن حديث راد رعيون اخبار الرضا عليه السلام
بهم رواية فرموده ونيز ابن بابويه كتاب نراه در اصل الشرائع فرموده ابراهيم
بن هرون الميثقي قال حدثنا محمد بن احمد بن ابي العلي قال حدثنا علي بن
ابن هجران قال حدثنا محمد بن الشريك قال حدثنا اسمعيل بن علي
قال اخبرني اسلم بن ميمونة العجلي عن ابي بن صالح عن معاوية بن
ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال ان الله خلقه وحليته
وفاطمة والحسن والحسين قبل ان يخلق الدنيا بسبعة آلاف عام
قلت فابن كثر يار رسول الله قال قدام العرش سبح لله ونحوه
ونقدسه ونجده قلت علي بن ابي طالب قال الشباح نور حتى اذا
اراد الله ان يخلق صور ناصبه ناصبه نور ثم قد قنا في صلته
ثم اخرجنا الى اصلا الكا بآء وارحام الا مهاد ولا يصيبنا الحشر
ولا سفاح الكفر يسعد بنا قوم ويشقى بنا اخرون فلما صيرنا
الى صلح عبد المطلب اخرج ذلك النور فشق نصفين فجعل نصف
صالحا لله ونصفه في صلح طالب ثم اخرج الله الى امه ونصف
ان فاطمة بنت اسد اخر نصفه امانة واخرجت فاطمة عليا ثانيا
عن وجل محمود التي فخرجت مني فاطمة ثم اعاد عن وجل محمود
الى علي فخرج منه الحسن والحسين يعني من النصفين جميعا فكان
من نور علي فصار في ولد الحسن وما كان من نوري صادق في
الحسين فهو ينتقل في الأئمة من ولده الى يوم القيامة

ونيز در معاني الاخبار واصل الشرائع در ضمن حديث طويل از محمد بن حرب
بن ابي رويته كرويه حضرت صادق عليه السلام فرموده ان خلق
وعليهما عليهما السلام كانا نورين بين يدي الله عز وجل قبل خلق
الخلق بلفظ عام وان الملائكة لما رأت ذلك النور رأت اصله
وقد انشعب منه شعاع لامع فقالت الهنا وسيدنا ما هذا
النور فاحمى الله عز وجل اليهم هذا نور من نوره اصله
نبوة وفرعه امامة فاما النبوة فلمحمد عبده
ورسوله واما الامامة فلعلي بن ابي طالب ولولاها ما خلقه
خلق الخيرة ونيز ابن بابويه طييب في مسند كتاب كمال الدين تمام النعمة
فرموده حدثنا احمد بن محمد بن يحيى العطار رضي الله عنه
قال حدثنا ابي عن محمد بن احمد بن يحيى بن عمران الاشعري
عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن ابي سعيد الغضنفر
عن عمرو بن ثابت عن ابي حمزة قال سمعت علي بن الحسين
عليهما السلام يقول ان الله عز وجل خلق محمد عليا والأئمة
الاحد عشر من نور عظمتهم ارواحا في ضياء نوره يعبدونه قبل
خلق الخلق بمئتين سنة عز وجل ويقدر سونه وهو الأئمة
الحادية من آل محمد صلوات الله عليهم اجمعين ونيز في كمال
حدثنا الحسين بن احمد بن ادريس رضي الله عنه قال حدثنا
ابي عن محمد بن الحسين بن يزيد الزيات عن الحسن بن موسى

الخطيب عن علي بن سماعة عن علي بن الحسين بن باط عن أبيه عن
المفضل قال قال الصادق عليه السلام إن الله تعالى خلق أربعة
عشرة ذكرا قبل خلق الخلق بأربعة عشر ألف عام في راحة خفيفة
يا ابن رسول الله ومن الأربعة عشر فقال محمد بن علي وفاطمة والحسن
والحسين الأئمة من ولد الحسين آخرهم لقائم الذي يقوم به
غيبية فيقتل الدجال يطهر الأرض من كل جور وظلم فيزول
عيسى بن مريم وكتاب النصوص على الأئمة الاثني عشر على في غاية العلم
البحراني طاب ثراه فرمودة حدثني أبو الحسن علي بن الحسين بن محمد
قال حدثنا أبو محمد طهر بن موسى في شهر ربيع الأول سنة
أحدى ثمانين وثلاثمائة قال حدثنا أبو علي محمد بن همام
قال حدثني أبو علي بن كثير البصري قال حدثني الحسن بن محمد
بن أبي شعيب الحراني قال حدثنا سكين بن كثير أبو بطام عن
بن الحجاج عن هشام بن يزيد عن انس بن مالك قال طرون
حدثنا حيدر بن محمد بن عيسى السمرقندي قال حدثني أبو النصر
محمد بن مسعود العياشي عن يوسف بن التخت البصري قال حدث
سحاب بن الحرث قال حدثنا محمد بن بشارة عن محمد بن جعفر
قال حدثنا شعبة عن هشام بن زيد عن انس بن مالك قال
أنا وأبو ذر وسلمان بن ثابت وزيد بن أرقم عند النبي
ودخل الحسن والحسين فقبلهما رسول الله صلى الله عليه وآله

فقام أبو ذر فأنكب عليها وقبل أيديها ثم رجع ففعل معناه فقلنا
سرا يا أبا ذر أنت رجل شيع من أصحاب رسول الله تقوم من صبي
من بني هاشم فتنكب عليها وتقبل أيديها فقال نعم لو سمعتم ما
فعل من رسول الله لفعلتم كما أكثر ما فعلت قلنا وماذا سمعتم
يا أبا ذر قال سمعته يقول لعلي ولها والله لو أن رجلا صلب وصام
حتى يصير كالشئ البالي إذا ما نفع صلواته وصومه إلا تحبكم
يا علي من توصل إلى الله عز وجل تحبكم حتى على الله أن لا يرد
يا علي من أحبكم وتمسك بكم فقد تمسك بالعروة الوثقى قال
ثم قام أبو ذر وخرج ونقلنا منا إلى رسول الله فقلنا يا رسول الله
أخبرنا أبو ذر عنك بكيت وكيت قال صدق أبو ذر والله الله
ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء على ذي الحجة اصدق من أبي ذر
ثم قال خلقني الله تبارك وتعالى أهل بيتي من نور واحد قبل أن
يخلق آدم بستة آلاف عام ثم نقلنا إلى صلب آدم ثم نقلنا من
آدم إلى أصلاب الطاهرين إلى رحمة الطاهرات قلنا يا رسول الله
فأين كنتم على أي مثال كنتم قال كننا أشباحا من نور تحت العرش
نسمع الله ونحمد ثم قال الما خرج إلى السماء وبلغت مدة المنية
ودعني جبرئيل فقلت جبرئيل في مثل هذا المقام تفاد
فقال يا محمد إن لا أجاوز هذا الموضع فتدرك الجنة ثم رجع في
في نور ما شاء الله فأوحى الله إلى محمد أني أطاعت على كل حين

أصحابنا عليه السلام

عليه السلام

اطلاعة فاختزل منها فجعلت لك نبيا ثم اطلعت ثانيا فاختزل
منها عليا فجعلت من صليتك وادب حليمك والامام من بعلك و
من اصدالكما الذرية الطاهرة والائمة المعصومين خزان علي
فلو لاكم ما خلقت الدنيا ولا الآخرة ولا الجنة ولا النار يا شير
اقتب ترهم قلت نعم يا رب فنوديت يا محمد ارفع راسك فوض
راسي واذا النابا نوار علي والحسن والحسين علي بن الحسين و محمد
علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي
وعلي بن محمد والحسن بن علي والحجة بتلا من بينهم كانه كوكب
قلت يا رب من هو كوكب ومن هذا قال يا محمد هم الائمة من بعدك
وللمظهر من صليتك وهذا الحجة الذي يملأ الارض قسطا وعدلا
ويشفي صدور قوم مومنين قلنا يا بائنا وامها تانا انت يا رسول الله
لقد قلت عجيبا فقال واعظم من هذا ان اقواما يسمعون مني هذا
ثم يرجعون على عقبي ثم بعد اذ هدس سر الله وودوني فيهم ما هم
لا انا هو الله شفاعة ونيز علمه بحرا في درغاية المرام فروده محمد بن علي
بن بابويه قال حدثنا احمد بن يحيى المكتوب قال حدثنا احمد بن محمد
الوراق قال حدثني بشير بن سعيد بن قولويه المفضل بالمراغة
قال حدثنا عبد الجبار بن كثير التميمي البجلي قال سمعت محمد بن جابر
امير المدينة يقول سألت جعفر بن محمد فقلت له يا بن رسول الله
في نفسي مسألة اريد ان اسئلك عنها فقال ان شئت اخبرتك بمسألة

قبل ان تسئلي وان شئت فاسئلي قال فقلت له يا بن رسول الله بآ
شي تعرف ما في نفسي قبل سوال عنه قال بالتوسم والتغري ما سمعت
قول الله عز وجل ان في ذلك لايات للمتوسمين قول رسول الله
اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله عز وجل قال فقلت له
يا بن رسول الله فاختبر بمسألة قال اريد ان تسئلي عن رسول الله
ليرطبق حمله علي بن ابي طالب عند حظه الا صنم من سطح الكعبة
مع قوته وشدة وما ظهر منه في قلع باب القمص بخير ارا
به وراءه اربعين ذراعا وكان لا يطيق حمله اربعون رجلا
وقد كان رسول الله يركب الفرس والبغلة والحمار وركب الناقة
لبيلة المعراج وكل ذلك دون علي في القوة والشدة قال فقلت
له عن هذا والله اود صلتا اسئلك يا بن رسول الله فاجبرني
فقال ان عليا رسول الله شرف وبه ارتفع وبه وصل الى المقام
فان الشريك وابطال كل معبود دون الله عز وجل ولو علاه الله
خط الا صنم لمكان يعظم مرتفعا وشريفا واصل الى خط الا صنم
فلو كان ذلك لمكان افضل منه الا ترى ان عليا قال لما علوت
ظلم رسول الله شرفت وارتفعت حتى لو شئت ان ال السماء لنلتها
ما علمت ان المصباح هو كسند في الظلمة والنعمة فرعه من
اصله وقال علي عليه السلام انا من احمد كالضوء من الضوء
ما علمت ان محمدا وعليكما كانا نور ابين يدي الله عز وجل

قبل خلق الخلق بالف عام وان الملائكة لما رأت ذلك النور رأت
اصلاً قد شعب منه شعاع لاح فقالوا الهنا وسيدنا ما هذا
النور فاحي الله عز وجل اليهم هذا نور من نوري اصله نبوة و
فرجه امامة اما النبوة فلمحمد عبدي ورسولي واما الامامة فلعلي
مجتبي وليي ولولاها ما خلقت خلقي ويزيد في المرام فرموده ان ياتي
قال حدثنا الحسن بن محمد بن سعد الهاشمي قال حدثنا فرات
بن ابراهيم بن فرات الكوفي قال حدثنا محمد بن احمد بن محمد بن
قال حدثني ابو الفضل العباس بن عبد الله البخاري قال حدثني
محمد بن القاسم بن ابراهيم بن محمد بن عبد الله بن القاسم بن محمد
ابي بكر قال حدثنا عبد السلام بن صالح الهروي عن علي بن
الرضا عن ابيه موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد
بن علي عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه الحسين بن علي عن ابيه
علي بن ابي طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
ما خلق الله خلقاً افضل مني ولا اكرم عليه مني قال علي عليه السلام
فقلت يا رسول الله فانت افضل ام جبرئيل فقال يا علي ان الله
وتعالى فضل انبيائه المرسلين على ملائكته المقربين وفضل علي
النبيين المرسلين والفضل بعدي لك يا علي وللائمة من بعدي
قال الملائكة من خدامنا وخدام محبيننا يا علي الذين يحلون العرش
ومن حوله يسبحون محمد ربهم ويستغفرون للدين امنوا بولايتك

يا علي ولا تخش ما خلق الله آدم ولا حواء ولا الجنة ولا النار ولا السماء
ولا الارض فكيف لا نكون افضل من الملائكة وقد سبقناهم الى معرفة
ربنا وتبنيته وتخليقه وتقد يسه لان اول ما خلق الله عز وجل
ادواجننا فانطقنا بتوحيد و تحميد ثم خلق الملائكة فلما شاهدوا
ارواحنا نوراً واحداً استعظموا امرنا فسبحنا لتعلم الملائكة اننا خلق
تلقون وانه منزلة عن صفاتنا فسبحت الملائكة بتسبيحنا ونبهت
عن صفاتنا وشيخ في طباب ثراه در اختصاص فرموده الحسين بن
محمد بن الحسين المقرئ الكوفي عن احمد بن زياد الدحقان عن ابي
بن ابراهيم بن بشارة بن عبد الله عن خالد الخزازي عن سلمان الفارسي
رضي الله عنه في حديث طويل قال قال النبي صلى الله عليه وسلم
يا سلمان فقل علمت من نقباء ومن لا ثنا عشر الذين اختارهم الله
للامامة بعدى فقلت الله ورسوله اعلم قال يا سلمان
خلق الله من صفرة نوره ودعاني فاطمة وخلق من نوري
علياً فقد عاه فاطمة وخلق من نوري ونور علي فاطمة وها
فاطمة وخلق مني علي وفاطمة الحسن والحسين فدعاها
فاطمة فسميها نأبا الخمسة الاسماء من اسمائه الله المحمود انا
محمد الله العلي وهذا علي والله الفاطمة وهذه فاطمة والله
د والا حسن وهذا الحسن والله المحسن وهذا الحسين ثم خلق
منا من صل الحسين تسعة ائمة فدعاهم فاطمة قبل ان

خلق الله سماء مبنية وارضاً مدحية او هواء او ماء او ملكاً او
بشراً وكتبنا بعلمه نوراً نبيحه ونسمع ونطيع الخديو شيخ ابو جعفر
بن الحسن بن علي الطوسي وراما في فرموده المفيد عن بن الحسن البجلي عن
احمد بن ابراهيم القتي عن محمد بن علي الاحمر عن نصر بن علي عن
عبد الوهاب بن عبد الحميد عن حميد عن انس بن مالك قال
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كنت انا و
يمين العرش نبي الله قبل ان يخلق آدم بالف عام فلما خلق آدم
جعلنا في صلبه ثم نقلنا من صلبه الى اصله الطاهر
وارحام المطهرات حتى انقمنا الى صلب عبد المطلب فبقينا
فجعل في عبد الله نصفاً وفي ابي طالب نصفاً وجعل النبوة
والرسالة في وجعل الوصية والقضية في علي ثم اختارنا
اسمين اشتقيهما من اسمائه فالله محمود وانا محمد والله اعلم
وهذا على فانا للنبوة والرسالة وعل الوصية والقضية
ونيز وراما في فرموده عن ابي محمد الفخام حدثني المنصورى قال
عن ابي موسى بن عيسى بن احمد بن عيسى المنصورى قال
الامام علي بن محمد قال حدثني ابي محمد بن علي قال حدثني ابي
بن موسى الرضا قال حدثني ابي موسى بن جعفر قال حدثني
ابي جعفر بن محمد قال حدثني محمد بن علي قال حدثني ابي علي
الحسين قال حدثني ابي الحسين بن علي قال حدثني ابي امير المؤمنين

علي

علي بن ابي طالب قال قال النبي صلى الله عليه وآله يا علي خلق الله
قال وانت من نور الله وحسين خلق آدم فرغ ذلك النور في صلبه
فافضله الى عبد المطلب ثم افترق من عبد المطلب انا في عبد الله
وانت في ابي طالب لا تصح النبوة الا لك لا تصح الوصية الا لك
من محمد وصيتك محمد يتون ومن محمد يتون اكتبه الله علي
في النادر ويزور امل فرموده اخبرنا الحسين بن عبيد الله قال اخبرنا
ابي جعفر محمد بن محمد بن علي بن الحسين الهادي قال حدثني محمد بن خالد
بن علي قال حدثنا محمد بن سنان عن الفضل بن عمر عن ابي عبد الله عليه السلام عن
ابائه عن امير المؤمنين عليه السلام قال كان في ذات يوم جالساً بالرحبة والله
عليه يفتخرون فقام اليه رجل فقال يا امير المؤمنين انك بالمكان الذي
بني بورك يعزبنا لنا فقال له مه فخر الله فاك والله يا عبد محمد بن علي
يوشع ابي في كل مذنب علي جاك ارض تشفعه الله تغا فمحم
بالنار وابنه قدير النادر قال الذي بعث محمد بالحسن بن علي طالب يوم
خلق اوار الخلق الاحسنه انوار نور محمد بن علي نور فاطمة ونور الحسن
والحسين من نور نورهم لان نورهم من نورنا الذي خلقه الله عز وجل
من قبل آدم بالف عام ونيز وراما في فرموده اخبرنا محمد بن علي بن جبير
قال حدثنا ابو الحسن بن علي بن القاسم بن يعقوب بن عيسى بن الحسن
بن جعفر بن ابراهيم القمي عن اخوانه في منزله قال حدثنا ابو زيد
محمد بن الحسين بن مطاع السلمي املاء قال حدثني ابو العباس احمد

عن جابر القواسمي قال حدثنا محمد بن سلمة الواسطي قال حدثنا
بن هرون قال حدثنا حماد بن سلمة قال حدثنا ثابت عن ابن عباس
رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم بغلته فانطلق الرجل
فلان قال انخذ البغلة وانطلق الى موضع كذا وكذا بعد عليا جالس
بالخيم فافوت منه السلام واحمله على البغلة وات به الى قال انخذ
عليا عليه السلام كما قال رسول الله صلى الله عليه وآله وغلته على
الخيال ان يصير رسول الله صلى الله عليه وآله قال السلام عليك يا رسول
قال عليك والسلام يا ابا الحسن فان هذا موضع قد جلس فيه سبعون
رسلا ما جلس فيه من الانبياء احدا لا وانا خير منه قد جلس فيه
ثم اخذ ما جلس من الخيول وانت خير منه قال ثم نظر الى سحابة
ودنت من رسول الله صلى الله عليه وآله عليه السلام السحابة فتناول
عذبة فجعل بينه وبين علي وقال كل يا اخي فقلت يا رسول الله
علي اخوك قال ان الله عز وجل خلق ماء تحت العرش قبل ان يخلق آدم
الفطام اسكنه في لؤلؤة خضراء فغاص علي الى خلق آدم فلما ان خلق
نقل ذلك الماء من اللؤلؤة فاجراه في صلب آدم الى ان جاءه الله فقلد
شيدت غمرته في ذلك الماء ينقل من ظهره الى صدره في صلبه عبد المطلب فشفقته
عنه وجل نصفين فصارت نصف في ابن عبد الله بن عبد المطلب ونصف آخر في علي
فانما نصف الماء على من النصف الاخر ففعل اخي في الدنيا والاخرة
رسول الله صلى الله عليه وآله هو الذي خلق الماء قبل الخلق سبعا وسبعين

عن شيخنا ابو جعفر موسى بن ابي نوره عن موسى بن جعفر عليه السلام قال ان الله
تبارك وتعالى خلق نور محمد صلى الله عليه وآله وسلم من
اختراعه من نور عظمته وجلاله وهو نور لا هو تبه الا
تبارك وتعالى لموسى في طور سيناء فما استقر له ولا اطاق موسى
لرؤيته ولا ثبت له حتى خر صعقا مغشيا عليه وكان ذلك
النور نور محمد صلى الله عليه وآله وسلم فلما اراد ان يخلق محمد
منه قسم ذلك النور لشرطين فخلق من الشرط الاول محمد ومن الشرط
عنه بن ابي طالب لم يخلق من ذلك النور غيرهما خلقهما بيده فخلق
نفسه وصورةهما على صورتهما وجعلهما امنا له وشهداء على خلقه
وخلفاء على خلقته وعديا له عليهما ولسان الله اليهم قد استوفى
فيهما علمه وعلمهما البيان استطلعهما على غيبه وبما فتح بلاء الخلق
وكما يختم للملوك والمقادير ثم اقتبس من نور محمد فاطمة ابنته
كما اقتبس نوره من المصالح صر خلقوا من الانوار وانتقلوا من ظهر
ظهره وصلى صلب من رحم النور في الطبقة العليا من غير فاسدة
بل نقل بعد نقل لا من ماء مهين ولا نطفة خشية كما خلقه
بل انوارا انتقلوا من صلب الرجال الطاهرين الى ارحام الطاهرات
لانهم صفوة الصفوة اصطفاهم لنفسه لانه لا يرى ولا يدرك
ولا تعرف كيفيته ولا اينيته فهو لا الناطقون المبلغون عنه
المتصرفون في امرة ونهيهم فيم تظلم قدرته ومنه ترى اياته

عن شيخنا ابو جعفر موسى بن ابي نوره عن موسى بن جعفر عليه السلام قال ان الله تبارك وتعالى خلق نور محمد صلى الله عليه وآله وسلم من اختراعه من نور عظمته وجلاله وهو نور لا هو تبه الا تبارك وتعالى لموسى في طور سيناء فما استقر له ولا اطاق موسى لرؤيته ولا ثبت له حتى خر صعقا مغشيا عليه وكان ذلك النور نور محمد صلى الله عليه وآله وسلم فلما اراد ان يخلق محمد منه قسم ذلك النور لشرطين فخلق من الشرط الاول محمد ومن الشرط عنه بن ابي طالب لم يخلق من ذلك النور غيرهما خلقهما بيده فخلق نفسه وصورةهما على صورتهما وجعلهما امنا له وشهداء على خلقه وخلفاء على خلقته وعديا له عليهما ولسان الله اليهم قد استوفى فيهما علمه وعلمهما البيان استطلعهما على غيبه وبما فتح بلاء الخلق وكما يختم للملوك والمقادير ثم اقتبس من نور محمد فاطمة ابنته كما اقتبس نوره من المصالح صر خلقوا من الانوار وانتقلوا من ظهر ظهره وصلى صلب من رحم النور في الطبقة العليا من غير فاسدة بل نقل بعد نقل لا من ماء مهين ولا نطفة خشية كما خلقه بل انوارا انتقلوا من صلب الرجال الطاهرين الى ارحام الطاهرات لانهم صفوة الصفوة اصطفاهم لنفسه لانه لا يرى ولا يدرك ولا تعرف كيفيته ولا اينيته فهو لا الناطقون المبلغون عنه المتصرفون في امرة ونهيهم فيم تظلم قدرته ومنه ترى اياته

و معجزاته و هم و منهم عبادته نفسه و هم بطاع امره و لو كان
سائر الله و لا يدري كيف يعبد الرحمن فانه يجري امره كيف
شاء فيما يشاء و لا يسأل عما يفعل و هو يسألون و نيز شرح ابو
الموسى طاب ثراه و رصع بالانوار باسناد خود روايت فرمود
عن انس عن النبي صلى الله عليه و آله قال ان الله خلق خلقا
عليها و فاطمة و الحسن و الحسين قبل ان يخلق آدم حين لا سماء
مبينة و لا ارض مداحية و لا ظلمة و لا نور و لا شمس و لا جنة
و لا نار فقال العباس فكيف كان خلقكم يا رسول الله فقال اني
لما اراد الله ان يخلقنا تكلم بكلمة خلق منها نور اشر تكلم بكلمة
الخرى فخلق منها نوره حاشى من النور بالروح فخلق عليا
و فاطمة و الحسن و الحسين فكننا شجرة حين لا تسبيح و نقاسه
حين لا تقديس فلما اراد الله تعالى ان يثني خلقه فخلق
نوري فخلق منه العرش ثم فرق نور اخي علي فخلق منه الملائكة
فالملائكة من نور علي و نور علي من نور الله و علي افضل من
الملائكة ثم فرق نور ابنتي فخلق منه السموات و الارض
و السموات و الارض من نور ابنتي فاطمة و ابنتي فاطمة افضل
من السموات و الارض ثم فرق نور ولدي الحسن فخلق منه
الشمس و القمر و الشمس و القمر من نور ولدي الحسن و نور الحسن
من نور الله و الحسن افضل من الشمس و القمر ثم فرق نور ولدي

و نور علي بن ابي طالب

الحسين فخلق الجنة منه و الحور العين ف الجنة و الحور العين
من نور ولدي الحسين و نور ولدي الحسين
من نور الله و ولدي الحسين افضل من الجنة
و الحور العين الخبر و نيز در امالي فرموده عن ابي الفضل عن جماعة
عن داود بن القاسم عن عبد الله بن الفضل عن هرون بن عيسى
عن جلول عن بكار بن شعبة عن ابيه عن بكر بن عبد المطلب
عن علي بن الحسين عن ابيه عن جد امير المؤمنين علي السلام
قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم يا علي خلق الله الناس
اشجار شتى و خلقه و انت من شجرة واحدة انا اصلها و انت فرعها
و نيز در امالي فرموده جماعة عن ابي الفضل عن عبد الله بن اسحاق
عن ابراهيم المدائني عن عثمان بن عبد الله عن عبد الله بن بصيرة
عن ابي الزبير عن جابر بن عبد الله قال بينا النبي صلى الله عليه
و آله كبر فابتدع علي قمحاه و نحن معه اذا وحي النبي صلى الله
عليه و آله الي علي فقال دن مني يا علي فدنا منه فقال ضع
نفسك بيني كفك في كفي فاخذ بكفه فقال يا علي خلقنا
و انت من شجرة انا اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسين اغصانها
فمن تعلق بغصن من اغصانها ادخله الله الجنة
و نيز در امالي فرموده جماعة عن الفضل عن محمد بن علي بن محمد
و غيره عن محمد بن علي بن عمرو عن ابيه عن جميل بن صالح عن ابي

و نور علي بن ابي طالب

خالد الكابل عن ابي قال قال امير المؤمنين لان عبد الله واخوه
وصديقه الا قول قد صدقت وادم بين الروح والجسد ثم ان
صديقه الا قول في متكم حقا فمن الوارثون الاول في الحق
الخبير قطب الدين ابو الحسين سعيد بن بهمنه اسير الحسين الراوند في كتاب
الخراج والخراج فرموده محمد بن اسمعيل البرقي عن عبد الله بن داهر
عن الجاحي عن محمد بن فضل عن ثور بن يزيد عن خالد بن سعد
عن سعد بن قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم كنت انا وعل ثور
بين يدي الله قبل ان يخلق آدم باريعة عشرة الاف سنة فلما خلق
آدم قسم ذلك النور جزئين ركب في صلب آدم واهبطه الى
الارض ثم حملة في السفينة في صلب نوح ثم قد فاه في النار فاصلب
ابراهيم فخره انا وجزء علي والنور رذل معاجيل لنا
وحسين بن محمد بن حفيظ في كتاب الروضة فرموده روى عن محمد بن
ابن عمرو ابني سعيد الخدري قال كنا جلوسا عند رسول الله صلى الله
عليه وسلم اذ دخل سلمان الفارسي وابو خرا الغفاري والمقداد
بن الاسود وعمار بن ياسر حذيفة بن اليمان وابو بصير بن التميمي
وخزيمة بن ثابت والشهادتين ابو الطيفيل عامر بن اثالة في حق
يدى رسول الله صلى الله عليه وسلم واخرن ظام في وجههم
فقالوا خذ بناك بالاباء والامهات يا رسول الله انا نسمع من قوم في
اخيكم وابن عمك ما يخبرنا وانا ناستاذنك في الرد عليهم فقال

نور وروايات از خاندان نور
سوفي روایات از خاندان نور
در حق طاهر الزمزمي وروايات
نور وروايات از خاندان نور
نور وروايات از خاندان نور

صلى الله عليه وسلم

صلى الله عليه وسلم وما عساهم يقولون في اخي وابن عمي علي بن ابي طالب
فقالوا يقولون اي فضل علي في سبقة الى الاسلام وانما ذكر الاسلام
طفلا ونحو هذا القول فقال عليه السلام فهذا يخبركم قالوا اي
فقال بالله اسالكم هل علمتم من الكتب السالفة ان ابراهيم
عليه السلام هرب به ابوه من الملك الطاغى فوضعت به امه بين
اتلان شاطئ نهر يتدفق يقال له خردان من غروب الشمس الى اقبال
الليل فلما وضعتة واستقر على وجه الارض قام من تحتها عيسى
وجهه ورأسه ويكثر من شهادة ان لا اله الا الله فراحن ثوبا
واشبع به وامه تراه فذعرت منه ذعرا شديدا ثم مضى
بين يديهما ما ظاعن في السماء فكان منه ما قال الله عز وجل و
كذلك زى ابراهيم ملكوت السموات والارض ليكون من قنين
فلما جن عليه الليل لاي ككبا قال هذا بئى الى قوله اني برئى ما
تشركون هل تعلمون موسى بن عمران عليه السلام كان فوعور في
طلبه بقر بطون النساء الكوامل وينجح الاطفال ليقبل موسى
عليه السلام فلما ولدته امه امرها ان تاخذ من تحتها
وتقدفه في التابوت وتلقى التابوت في البئر فقالت هي ذرة
من كلامه يا بني اني اخاف عليك الغرق فقال لها لا تخفي
ان الله يرزقك اليك فبقيت حيا فانه حتى كلمها موسى
وقال لها يا امراة قد فني في التابوت والى التابوت في البئر

صلى الله عليه وسلم

فقال ففعلت ما امرت به فيق في اليم ان قد فقه في الساحل
فردة الى امه برسته لا يطعم طعاما ولا يشرب شرابا معصوما
مدة و يرى ان المدة كانت سبعين يوما و رمى سبعة اشهر
وقال الله عز وجل في حال طفولتيه و لتصنع علي عيني اذ تمشي
اختك فقول هل اذكركم علي من يكفله فرجعناك الى امك
كي تفر عينيها ولا تحزن الاية وهذا عيسى بن مريم عليه السلام
قال الله عز وجل فيه فناداها من تحتها الا تحزن قد جعل
ربك تحتك سر يا الى قوله انسيا فكلتم امه وقت مولده قال
حين اشارت اليه فقالوا كيف تكلم من كان في المهد صديقا
ان عبد الله اتان الكتاب الى اخر الاية فكلتم عليه السلام
في وقت ولادته واعطى الكتاب النبوة و اوصى بالصلوة و
الزكاة في ثلاثة ايام من مولده و كلهم في اليوم الثاني من ولده
وقد علمتم جميعا ان الله عز وجل خلقني و عليا من نور واحد
انا كنا في صلب آدم تسبعا لله عز وجل ثم نقلنا الى اصدلاب الرجا
وارحام النساء يسمع تسبعا في الظن و البطون في كل عهد و
الرب عبد المطلب وان نورنا كان يظهر في وجه ابائنا و امهاتنا حتى
تبين اسمائنا غطوة بالنور على جباههم ثم افترق نورنا فصار
خضفه في عبد الله و نصفه في ابي طالب عني فكان يسمع تسبعا
من ظهورهما و كان ابي و عمي اذ جلسا في ملا قريش تلاكا نورنا

في وجهي هما من دو نجم حتى ان الهواء و السباع يسلمان عليهما
لاجل نورهما الى ان خرجنا من اصدلاب ابائنا و بطون امهاتنا
الى اخر الحديث علامه جمال الدين حسن بن يوسف بن علي بن محمد
و كشف اليقين سر مودة محمد بن جريد الطبري عن محمد بن عبد الله
عن عمران بن محسن عن يونس بن زياد عن الربيع بن كاسل بن عم
الفضل بن الربيع ان المنصور كان قبل الدولة كالمقطع الى
جعفر بن محمد علي ما السلام قال سالت جعفر بن محمد بن علي
عليه السلام على عهد مروان الحمار عن سجدة الشكر التي سجد
اصحاب المؤمنين صلوات الله عليه ما كان سببها فحدثني عن
ابيه محمد بن علي قال حدثني ابي علي بن الحسين عن ابيه الحسين
عن ابيه علي بن ابي طالب صلوات الله عليه عن رسول الله
صلوات الله عليه و اله و سلم وجهه في امر من موره فحسن فيه
بالاؤه و عظم عناؤه فلما قد مر من وجهه ذلك و اقبل الى
المسجد رسول الله قد خرج يصلي الصلوة فصلى معه فلما
انصرف من الصلوة اقبل على رسول الله صلى الله عليه و اله
فاعتقه رسول الله ثم ساله عن مسيره ذلك و ما صنع فيه
فجعل علي عليه السلام يحدثه و اسارير رسول الله صلى الله عليه
و اله و سلم تابع سر و ابحاثه فلما ان علي عليه السلام على حديثه
قال رسول الله صلى الله عليه و اله الا ابشرك يا ابا الحسن فقال ذلك

صلى الله عليه و اله و سلم

تسبح الله تعالى وتقدس وتقول في تسبيحها سبح قدوس
انوار ما اكرمها على الله فلما اراد الله تعالى ان يبلو الملائكة ارسل
عليهم سحابان ظلمة كانت الملائكة لا تنظر اولها من آخرها ولا
آخرها من اولها فقالت الملائكة الهنا وسيدنا منذ خلقتنا
ما راينا مثل ما نحن فيه فسالناك بحق هذه الانوار اكم اكتشفت
فقال الله عز وجل وعز وجل لا فعلن فخلق نور فاطمة الزهراء
يومئذ كما لنقديع علقه في قرط العرش فزهرت السموات السبع
والارضون السبع من اجل ذلك سميت فاطمة الزهراء وكانت
الملائكة تسبح الله وتقدس فقال الله عز وجل وعز وجل وجلالة
لا جعلن ثوابي تسبيحكم وتقديسكم الى يوم القيمة لمجيئ هذه المروة
وايها وبعلاها وبنها قال سلمان فخرج العباس فلقبه على بن
ابن ابي الفضل الى صدره وقبل ما بين عينيه وقال بابي عتبة
من اجل بيت ما اكرمها على الله تعالى ونيزه وان اكرمها بنور نور الله
قال سال ابن مهران عبد الله بن العباس عن تفسير قول الله تعالى
وانا الحق الصاوي وانا الحق المسنون قال كنا عند رسول الله صلى
عليه وسلم فاقبل علي بن ابي طالب لما رآه النبي تسبح في وجهه وقال في
من خلقه الله تعالى قبل كل شيء خلقه الله وحلياً قبل ان يخلق آدم
بهذه المدة خلق نوراً فقسمة نصفين فخلق من نصفه وخلق
علياً من النصف الاخر قبل الاشياء فوراها من نوري ونور علي

الحمد لله عليه وآله

نور

ثم جعلنا من بين العرش ثم خلق الملائكة فسمعت
فسمعت الملائكة وهللنا فهللت الملائكة وكبرتنا
فكبرت الملائكة وكان ذلك من تعليم وتعليم
عليه الخبر ومحمد بن علي بن احمد الفاسي در روضة المؤمنين
وتبصرة المتعطين في سيرة مودود قال جابر بن عبد الله
الا نصاري سألت رسول الله صلى الله عليه
والله وسلم عن ميلاد امير المؤمنين علي
بن ابي طالب عليه السلام فقال آه آه لقد
سئلت عن خير مولود ولد بعد علي عليه
السلام عليه السلام ان الله تبارك وتعالى
خلقني وعلياً من نور واحد قبل ان يخلق الخلق
ثم ساءة الف عام فكنّا تسبح الله ونقدسه
فلما خلق الله تعالى آدم وعليه السلام فذف
بناق صلبه واستقررت انا في جنبه الايمن
وعلي في الايسر ثم نقلنا من صلبه في الاصل
الطاهرات الى الارحام الطيبة فلم نزل كذلك
حتى اطلع الله تبارك وتعالى من ظهر طاهر
وهو عبد الله بن المطلب استودعني خير رحمة
وهي امّة ثم اطلع الله تبارك وتعالى علياً من ظهر

طاهر وهو ابو طالب استودعه خير رحم وهي فاطمة
بنت اسد الخيرة شيخ شرف الدين بن علي النعماني
ناويل الآيات الظاهرة في فضائل العشرة الطاهرة
فسموه محمد بن العباس مرفوعا الى محمد بن ابي
قال سأل ابن مهران عبد الله بن العباس عن
تفسير قوله تعالى وانا لنحن القاسون وانا
لنحن المبسحون فقال ابن عباس انا كنا عند
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاقبل
علي بن ابي طالب فلما رآه النبي صلى الله
عليه وآله كتسم في وجهه وقال مرحبا بمن
خلق الله قبل آدم باربعين الف عام
فقلت يا رسول الله اكان ابا بن قبل
الاب قال نعم ان الله خلقه وخلق
عليه قبل ان يخلق آدم هذه المدة
وخلق نورا فقسمة نصفين فخلق من
نصفه وخلق عليا من النصف الآخر
قبل الاشياء كلها ثم خلق الاشياء فكانت
مظلمة فنورها من نوري ونور علي ثم
جعلنا عن عرش ثم خلق الملائكة

فبعثنا فبعثت الملائكة وعلينا وعلينا
لملائكة وكبرنا فكبرت الملائكة
فكان ذلك من تعليم وتعليم علي وكان
ذلك في علم الله السابق ان لا يدخل النار
محب لي ولعلي ولا يدخل الجنة مبغض لي
ولعلي الا وان الله عز وجل خلق الملائكة
بايديهم ابا ديق الجحيم مملوءة من ماء
الحياة من الفردوس فما احد من شيعة
علي الا وهو طاهر الوالدان تقى نقى مومن
بالله فاذا اراد ابو احد من ان يواقع اهله
جاء ملك من الملائكة الذين بايدهم
باريق ماء الجنة فيطرح من ذلك الماء
في اناء الذي يشرب منها فيشرب من ذلك
الماء وينبت الايمان في قلبه كما ينبت
الزروع فيخرج على بيضة من دبه ومن
نبتهم وصيهم علي ومن ابنتي الزهراء
ثم الحبر ثم الحبر ثم الأئمة من
ولد الحسين فقلت يا رسول الله
ومن الأئمة قال احدى عشر متي وابوهم

علی بن ابی طالب شرف الله علیه قال التبت صلی الله
علیه و آله و سلم الحمد لله الذی جعل محبة
علی و الایمان سبیلین یعنی سبیل الدخول
الجنة و سبیل اللقود من النار و باید دانست
که باعث بر نقل احادیث نور و مؤیدات آن از
طریق اهل حق علاوه بر آنکه درین مقام غرض از
اظهار تخدیع مخاطب منیع است چند وج
دیگر است اول آنکه فضل بن روزبهان که
مقتدای مخاطب و الاثان اعنی کابلی سلیط
الاسان کاسه لیس اوست بر تمسک بروایت اهل
برای الزام و انحام شان تشیع غریب آغاز نمود
الحن را اجازت استدلال و احتجاج بروایات خودشان
میداد و حین قال فی جواب تلحیح الحق و العجبات
هذا الرجل لا یقل حدیثا الا من جماعة اهل السنة
لان لیس لهم کتاب ولا مروایة ولا علماء
مجتهدون مستخرجون للاخبار فهو فی اثبات ما یدعیه
عیال علی کتب اهل السنة ازین عبارت صاف ظاهر است
که نزد این روزبهان نقل نکردن علامه صلی الله علیه
و آله از اهل سنت و ترک نقل روایات طریق خود را

لما التبت

عجبا این روزبهان گردیده و گمان کرده که وجهش نیست که برای تشیع
کتابی در روایتی و علی بن محمد بن سنان بن خنیز بن ابراهیم بن یونس بن
در اثبات دعاوی خویش محتاج کتب اهل سنت و این نهایت تمسک و آنکه
در نقل روایات و احادیث جانب ثانی حیرت قص و دلیل فقدان علماء و مجتهدین
اخبار در مذنب ناقص است و مورث عجیب حیرت پس این اجازت حرکت
برای اثبات مطالب دعاوی خویش بروایات خویش پس هرگاه استغفار
لامر این روزبهان در فضاالتجیه و حیرت بروایات طریق اهل حق تمسک کنم
حضرات سنی را چاره از قبول آن نیست که این تمسک حسب شایسته
ستیا نیست و دوم آنکه نیز این روزبهان بخواهی اهل حق در فضائل مویزه
این مخاطب حدیثی موضوع نقل کرده که مشتمل است بر تفضیح ملازمان او و دیگر
ازان ظاهر است که او در حق ازواج جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
ظلمه یا عداوت انفسه بین زبان آورده و نیز ازان ظاهر است که این ازواج عمر
نهایت غفلت و غفالت موضوع نمودند که گفتند انت افظ و اغلظا
این حد در آخر این حدیث اهل غرض این فقره هم وضع کرده اند که جناب
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بفرموده بالقیام الشیطان سالکاف
الاسک فجا غیر فیک این روزبهان سبب کمال غفول و ذبول از بدلول صدر
این خرافات بحول چون این فقره مخدوش و بد معقوق و بد پوش گردیده
دست تمسک بان انداخته و بعد نقل آن گفته و هذا حدیث نقله جمهور
الباب الصحاح ولا شک فی صحته لاحد هذا حجة علی الروافض

حیث یقولون ان بجهة ابی بکر کان باختيار عمر بن الخطاب لثبته لوضع ما
ذکره الله کان باختياره فهو حق لا شک بدلیل هذا الحديث کان
سلک فی اسلاف الشیطان فجا غیبه وکل فی یکون مقابلا و مناقضا
للعی الشیطان فهو الحق لا شک وهذا من الازامیا العجیبة التي لیس
لهم جواب عن هذا البتة ان من حکام غایت نظام واضح میگردد که این
روز بهمان نقل این خبر مگذوب می نازد و نقل آنرا بحسن فهم خود از ادبیات
عجیبه که بر علم او الحق را از ان جوابی نیست می داند و هرگاه بر علم این روز بهمان
الحق باین کذب بی نظام جائز باشد پس احتجاج الحق با حدیثی نو که در کتاب
خویش نقل کرده اند بزرگوار و لویت سخن مقبول و موجب الزام و افکار
ذمبول باشد و مخفی نماند که در توجیه این خبر مگذوب حضرت ابلسنت
و یک مروج بیانه تا ویلات علیه ان می نگیزند و سبقات غریبه بر زبان می آرند
مخاطبه را با یکایده بعضی اشغال صامیانه بهمه برای تصحیح بعضی این خرافات
می خوانند و حقیر در کتاب شوارق النصوص تفصیل تمام وضع و افترا می
ثابت کرده ام و خرافات این بزرگان را قلع و قمع واجبی نموده بحکم که در
این روز بهمان چنین کذب قضیع را بطلاقت و دلائل قاطعه می نماید و آنرا بر الحق
حجت میگیرد و از الزامات عجیبه و افحاشات غریبه می نکارد و مسامحات و اقتضای
زائد الوصف آن را در دو بوقاحت تمام میسراید که الحق را جوابی از ان نیست
و بر جر و جزاف و کراف و کتفا کرده لفظ البتة که مفید مزید یقین برین نوع
و توهم صریح الفساد است می فرماید و سوره انکه خود شاخص صاحب در حاشیه

ثبات صحت لایزال حق
لایزال حق و صحت
سلک فی اسلاف الشیطان
خود نقل کرده و در نهان
عجیبه که بر علم او الحق را از ان

سید هم از باب بیان و هم همین کتاب گفته اند این یونس که از جمله مجتهدین شیعه است
در صراط المستقیم آورده که این جریر تصنیف کرده است کتاب یوم الغدیر
و این چنین کتاب المناقب را و این ابی شیبہ کتاب اخبار و فضائل آنحضرت را
و این نعم اصحاب کتاب نبیة المظهرین را و ما نزل من القرآن فی فضل امیر المؤمنین
و ابی الحسین و یا شافعی کتاب جعفریات را و موفق علی کتاب اربعین فی
فضائل امیر المؤمنین و این مرد و یک کتاب و شمس فی فضل علی و شیه از نقل
القرآن فی شان امیر المؤمنین و امام احمد بن حنبل کتاب مناقب ابی بیت را و
نسائی کتاب مناقب امیر المؤمنین و وفظنری کتاب خصائص علمیه او و این
الغازلی شافعی کتاب مناقب امیر المؤمنین و یسعی کتاب المراتب و ایضا
و بصری کتاب رجاء امیر المؤمنین و خطیب کتاب حدائق را و سید قطب
گفته که از جمیع شایین شنیدم که میگفت که جمع کلام از فضائل علی بزرگوار
قطر آن ترجمه المسقی یا نور العرفان للمعین القزوبنی الی شاعشری پس انصاف
باید داد که از شیعه تصنیف این تصانیف در عالم نیست که تفضیل
امیر المؤمنین را باین بیت باشند بلکه هر که تفعیل کتب شیعه نماید یقین میکند
که تمام علماء شیعه در نقل فضائل و مناقب امیر المؤمنین و زهرا و حسنین
کاسه لیس و خوشه چین ابلسنت اند و بهر جائز همین کتب نقل می کنند که
در حال اتمه ما بعد اگر چیزی داشته باشند محتفل است بدلیل علی فلک کتاب
کشف الغتة و الفضول الملهة و غیرهما من کتب بذل الفن انتحی این جلالت
ظاهر است که نزد شاخص صاحب نقل الحق را کتب ابلسنت در فضائل و مناقب

الشیع

جناب امیر المؤمنین و حضرت زهرا و حسین علیهم السلام ثبت کاسیسی
چنین است یعنی سبب اثبات نقص عدم استطاعت بر اثبات فساد
و مناقب این حضرات از طریق خود است پس معلوم شد که احتیاج و استدلال
الطریق بر روایات طریق خود در اثبات فضائل و مناقب هرگز قابل رد و فساد
بلکه مثبت فضل و افتخار و دفاع نقص و عارست پس احتیاج و استدلال
با حدیث مذکور که از کتب الطریق منقول شد نزد مخاطب طویل عمده الطریق
بسیار محسوس و مقبول شد و آنرا هم کون الفصول المعتمد من کتب الشیعه فی بطلان
فیه عاقل لما تلهم من حال مصنفه فی مجله حدیث التشیبه و غیره و در کتاب
کشف الغمّه هم در اکثر مواضع نقل از سنیّه نموده برای الزام و انکسار
جناب امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت فاطمه و حسین علیهما السلام
که شیعه از طرق خود فضائل را در آن وارد کرده اند پس خارج از حد
چهار صاحب اگر بر آن مطلع نشوند چه عجب است رجوع بکتب چاپ
و کتب حدیث مثل غایه المرام و بحار الانوار باید کرد که از آن حال جمله
واضح شود و غایت نفی ظایر و شکار گردد چهارم آنکه فاضل شریف
مخالف حیدر شوکت عمری بعد کلامی گفته لیکن احقر العباد و حق الله
آنچه اظهار کرد در طرق شیعه مرویست بدون قیام کدام سینه یا قرینه قوی
بر وضع آن اصلا خدشه بخاطر نمیگذراند پس ناپ تلفظ آن چه رسد
علی الراس و العین چه نماند ازین عبارت بکمال صراحت ظاهر که فضائل
و رتبه احادیث آنکه اظهار که بطریق شیعه مرویست بدون قیام که

اثبات صحت استدلال الطریق بر روایات خود
سبب اینست که صاحبان نقل و کتب
مکاتب اهل سنت و جماعت در این
ارکان بطلان کتب کاسیسی خود
چنین ایشان در آن

اثبات صحت استدلال الطریق بر روایات خود
از طرق خود سبب آنکه فاضل شریف
نصیر که در احادیثی که در طرق
مرویست بدون قیام قوی و قوی
اصلا خدشه بخاطر نمیگذراند پس
نظیر آن چه رسد که در این
و العین می نماند

یا قرینه قوی بر وضع آن اصلا خدشه بخاطر نمیگذراند تا به تلفظ بان چه رسد
بلکه آنرا علی الراس و العین چه نماند پس حسب فاده فاضل رشید روایات
مذکور که الحق نقل کرده و امثال آن که هرگز کلامی بدین یا قرینه قوی بر وضع
آن قائم نیست لایق خدش خادشین قبح قاصد صیر و ریب مرتابین
نباشد بلکه اتباع رشید را باید که آنرا علی الراس و العین نهند و اظهار
عدوان اعتصاف بایده و استنکاف از قبول آن نگنند بچشم آنکه صاحب
صواعق خود مخاطب جمیع اجدادین کتاب احتیاج و استدلال بر روایات
طریق خود بقایله الطریق کرده اند بلکه بیزید جبارت دست بر روایاتیکه
وضع و کذب آن از تصریحات منقذین شان ظاهر انداخته پس بعد ازین
احتیاج و استدلال صریح الاختلاف سر از قبول احتیاج و استدلال الطریق
بر روایات خود نمی توانست تافت **قوله** و این حدیث باجماع اهل سنت
موضوع است **اقول** ان هذا الا فک مبین این غایت تهو و
نهایت جبارت که کذب افزا را بتقلید کابلی صلا ان است مطالب
علیه بدروغ و بهتان شحون ساخته از ادانی اهل علم فضلا عن
الفضلاء و العلماء در محاورات و معاملات دنیا و قوع و صدور
کذب و دروغ نهایت قبیح است چه چاکه در سباحث دینیه و علوم
حقیقه و تکلیف افزا و بهتان شوند و ساد که بطلان دعوی اجماع
اهل سنت بر وضع این حدیث با دله زاهره و بر این قاهره سابقا
مبیین شد و ظاهر گردید که اکابر ائمه دین و اجماع محققین و اساطین سنی

این حدیث شریف را در کتبهای خویش ملارد و نگیرد وایت کرد و اندر هیچ
قسم ممکن است که این حدیث نزد این حضرات موضوع بوده یا چه روایت
موضوعات بلا شبهه حرام و ناجائز است و در حدیث و این است
که کسی روایت کند و داند که آن دروغ است پس بکلی از کتاب
پس اگر شا به صاحب عافه باینکه این حدیث شریف نزد این حضرات
موضوع است فسق الله خویش ثابت کرده باشند و ایشان را در جمله فحشاء
بر سر و رسولان داخل ساخته و علاوه برین جمعی از کبار سنیة احتجاج
و استدلال باین حدیث شریف نموده اند و جمعی حتا جزای آنرا بجناب
عالم کتاب صلی الله علیه و آله نسبت فرموده و ادعای کجایع علیه شفاعت
هارا لا یغفر به کافر یومئذ و الله من عارسة الاخبار و الا فادوا و الله
والتعصب السیاح ابادی الشنار و التعصب ابو ذی العار و مبنای
فاسد البنیان دعوی اجماع ظاهرا بطلان آنست که این بجزی که اقوال
در حکم بوضع احادیث صحیح و روایات مستند معلوم طلبه حکومت است
کتابش با علم اهل سنت موجب ضرر عظیم و فساد فیم می دانند که الا
عنه ناظرند که موضوعات الفتنی این حدیث را من تلقاء النفس باین
نفسا موضوع قرار داده و این بوز بهمان در کتاب الباطل قبح آن را
بجزی نقل کرده و خواجه کابل که یافته در این و جسارت و دیها که
سادت در ینیه اوست او را کرده که این حدیث با جماع اهل غیر موضوع
و مخالف دعوی کاذب باجماع اهل سنت بر وضع آن بر زبان آورده و

این حدیث شریف را در کتبهای خویش ملارد و نگیرد وایت کرد و اندر هیچ قسم ممکن است که این حدیث نزد این حضرات موضوع بوده یا چه روایت موضوعات بلا شبهه حرام و ناجائز است و در حدیث و این است که کسی روایت کند و داند که آن دروغ است پس بکلی از کتاب پس اگر شا به صاحب عافه باینکه این حدیث شریف نزد این حضرات موضوع است فسق الله خویش ثابت کرده باشند و ایشان را در جمله فحشاء بر سر و رسولان داخل ساخته و علاوه برین جمعی از کبار سنیة احتجاج و استدلال باین حدیث شریف نموده اند و جمعی حتا جزای آنرا بجناب عالم کتاب صلی الله علیه و آله نسبت فرموده و ادعای کجایع علیه شفاعت هارا لا یغفر به کافر یومئذ و الله من عارسة الاخبار و الا فادوا و الله والتعصب السیاح ابادی الشنار و التعصب ابو ذی العار و مبنای فاسد البنیان دعوی اجماع ظاهرا بطلان آنست که این بجزی که اقوال در حکم بوضع احادیث صحیح و روایات مستند معلوم طلبه حکومت است کتابش با علم اهل سنت موجب ضرر عظیم و فساد فیم می دانند که الا عنه ناظرند که موضوعات الفتنی این حدیث را من تلقاء النفس باین نفسا موضوع قرار داده و این بوز بهمان در کتاب الباطل قبح آن را بجزی نقل کرده و خواجه کابل که یافته در این و جسارت و دیها که سادت در ینیه اوست او را کرده که این حدیث با جماع اهل غیر موضوع و مخالف دعوی کاذب باجماع اهل سنت بر وضع آن بر زبان آورده و

حکم بوضع این حدیث باطل محض است چه وضع حدیثی ثابت نمیشود مگر با
و دلیل آن نیست مگر مخالفت کتاب یا سنت پس اگر در عیان وضع این حدیث
در انبان خود و وجهی از وجه دعوی مخالفت این حدیث شریف با کتاب
یا سنت داشته باشند بر آنند و جواب شافی و کافی بشوند و انا لله و انا
سوی الحرافات الحرافیه و الهوا جل الشیطانیة و اگر در دلیل و حجتی
و مستحکم حکم بوضع این حدیث شریف نکرده اند بلکه محض دعوی نفسی است
باطل و محقق در تبیین جبر و عداوت آن و مخالفت رسول رب تعالی باین حکم
باطل السنه خود را الوده اند که احوالی الواقع کن لا یخفی الیه
مسلم و مومنین که یکدورت به موحد صوفی چسان توان گفت
که دلیل برین حکم دارند چه امام و مقتدای ایشان که با وی سلوک این او
و با هم این همانند بود می ست یعنی این بجزی که حکم بوضع آن کرده نیز
و دلیل نیارده محض قبح در لسان و بعضی طرق آن گفتار کرده حال آنکه در
مقام و بعضی احادیث صحیح مثل حدیث سدا ابواب الاباب علی علیه السلام
نزد که بعضی لامل و ابیه سدا و قرآن سنیة کاسه خود را معذورند داشته
که این از من الرجوع الی کتاب پس اگر او را دلیل سنیة فی اصل بهم برای
ابطال حدیث نور میسر میشد و ست بران انداخته و از ذکر آن خود را باز
نداشتی و صلاوه بر این احمد بن حنبل مدعی اجماع را علی الاطلاق نگذریب
فرموده چنانچه ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم بن غالب الاندلسی
در محلی گفته رحم الله احمد بن حنبل فلقدا صدق اذ یقول من ادعی

سند و الا فادوا و الله والتعصب السیاح ابادی الشنار و التعصب ابو ذی العار و مبنای فاسد البنیان دعوی اجماع ظاهرا بطلان آنست که این بجزی که اقوال در حکم بوضع احادیث صحیح و روایات مستند معلوم طلبه حکومت است کتابش با علم اهل سنت موجب ضرر عظیم و فساد فیم می دانند که الا عنه ناظرند که موضوعات الفتنی این حدیث را من تلقاء النفس باین نفسا موضوع قرار داده و این بوز بهمان در کتاب الباطل قبح آن را بجزی نقل کرده و خواجه کابل که یافته در این و جسارت و دیها که سادت در ینیه اوست او را کرده که این حدیث با جماع اهل غیر موضوع و مخالف دعوی کاذب باجماع اهل سنت بر وضع آن بر زبان آورده و

ابطال ادعى اجماعهم على كذب ما يروي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في موضعين

كتاب في اجماع ارباب الحديث

قال ابن حجر في بيان كذب ما يروي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في موضعين

صلى الله عليه وآله وسلم لا يروي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في موضعين

قال ابن حجر في بيان كذب ما يروي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في موضعين

الاجماع فقد كذب ما يدعيه لعل الناس يختلفوا لكن ليقول لا اعلم
هذا اخبار المرسى والاصح قال ابو محمد لا يصلح دعوى لاجماع الا في
موضعين احدهما ما يتفق ان جميع الصحابة رضي الله عنهم
بنقل صحيح عن سرفا قروا به والثاني ما يكون من خالفه كافر او اخرج
عن الاسلام كشهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله
صيام رمضان وحج البيت والايمان بالقرآن والصلوات الخمس
وجملة الزكوة والطهارة للصلوة ومن الجناية وتزوير المدينة
والخنزير والدم وما كان من الصف فقط ونيز ابن حزم وروى في
وايضا قد دعي لاجماع على ما لا يتيقن ان كل مسلم قد عرف
وقال به كاذب على الامة كلها وقد نص الله عز وجل على
نفر من الجن آمنوا سمعوا القرآن من رسول الله صلى الله عليه وسلم
فهم صحابة وفضلهم فمن لهذا الدعي بالباطل باجماع اولئك
فكيف احصوا احوال الصحابة رضي الله عنهم ولا تحصى الاحكام
لا يشك في ان كل مسلم قد عرفه وقد قال احمد بن حنبل في
عنه من ادعى لاجماع فقد كذب ما يدعيه لعل الناس يختلفوا
في ذلك وابن القيم وراعي الموقعين گفته وكذلك الشافعي ايضا
نص في رسالته الجديدة على ان ما لا يعلم فيه خلافا يقال به
اجماع ولفظة ما لا يعلم فيه خلافه فليس اجماعا وقال ابن
ابن ابي عمير سمعت ابو يقول ما يدعي فيه الرجل الاجماع

في

ابطال ادعى اجماعهم على كذب ما يروي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في موضعين

قال ابن حجر في بيان كذب ما يروي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في موضعين

فكذب ومن ادعى لاجماع فهو كاذب لعل الناس يختلفوا هذه
بشر المرسى والاصح ولكن يقول لا اعلم الناس يختلفوا ولم يبلغني
ذلك هذا لفظه وبعد ان عرفت كفته ونصوص رسول الله
صلى الله عليه وسلم اجل عند الامام احمد وسائر ائمة الحديث
من ان يقيدوا عليها توهم اجماع مضمونه عدم العلم بالخلاف
ولو ساء لتعطلت النصوص وساء لكل من لم يعلم بخلافه
حكم مسألة ان يقدر محله بالخلاف على النصوص في اللجب
العجيب كيف يدعي المخاطب المطاع هذا الاجماع الباطل الاستماع
الواضح الاستبصار الصريح الخداع فيعبر الحق على المستكفين
حولة والسامعين قوله من الحج الرعا وروح الكاسد على
المغفلين الاغمار الذين هم لكل ناصق اتباع مع ظهور بطلانه
وامحمد جديانه وانحرام اركانه وانحرام اصوله اغصانه
عند الناقد للردى من السليم الصالح للانتفاع وابن حزم صا
على زوائمه سنية بفضائل جليبه ومحمد سنية محلي ومات طول بار
وكثرت اطلاع او ازنگ ارتياج تشكيك مؤيد من مؤيد محلي ومقام علم
رفضل واعتماد واعتبار او زواين حضرت پس ربيع وسلي محلي
ابو محمد عبد الواسع بن در كتاب المحجب تخلص اخبار المنكر گفته ابو محمد
لما حدث عنه الحميد هو ابو محمد علي بن احمد بن سعيد بن
حزم بن غالب بن صالح بن خلف بن معدان بن سفيان بن

قال ابن حجر في بيان كذب ما يروي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في موضعين

ما من من قولهم
كانت على اجماع المحدثين

زيد القادسي في زيد بن ابي سفين بن حرب بن امية بن عبد
بن عبد مناف القرشي قري على نسبة هذا بخطه صلواته
من تصانيفه اصل ابائه الادنين من قرية من اقليم لشارة
من غرب بلاد نلس سكن هو وابوه قوطبة وكان ابوه من وزراء
المنصور محمد بن ابي عامر ووزراء ابنه المظفر بعد وكان هو
المدير ولد وليهما وكان ابنه ابو محمد الفقيه وزير العبد الرحمن
بن هشام بن عبد الجبار بن الناصر الملقب المستظهر بالله اخی
المهدي المذكور انفا ثم انه نبذ الوزارة واطرحها اختيارا و قبل
على قراءة العلوم وتقيد الاخبار والسنن فقال من دخلك من العلم
احد قبله بالاندلس كان على مذهبه الامام ابو عبد الله
الشافعي رحمه الله اقام على ذلك زمانا ثم انتقل الى القوايا
وافرط في ذلك حتى ادبى على ابي سليمان داود الظاهري وغيره
من اهل الظاهر وله مصنفات كثيرة جليلة القدسية المقصود
في اصول الفقه وفروعه على جميعه الذي يسلكه مذهب
الذي يتقلد وهو مذهب داود بن علي بن خلف الاصبهاني
الظاهري من قال يقول من اهل الظاهر ونفاة اقيان التعليل
بلغني عن غيره واحد من علماء الاندلس ان مبلغ تصانيفه
في الفقه والحديث والاصول والفنل والملل وغير ذلك من التاليف
والنسب كتب الادب والرد على المخالفين له نحو من اربعة مجلدات

في

ما من من قولهم
كانت على اجماع المحدثين

تشغل على قريب من ثمانين الف ورقة وهذا شيء ما علمناه لا
من كان في مدة الاسلام قبله الا لابي جعفر محمد بن جرير الطبري
فانه اكثر اهل الاسلام تصنيفا فقد ذكر ابو محمد عبد الله بن محمد
بن جعفر الفرغاني في كتابه المعروف بالصلة وهو الذي وصل
به تاريخ ابي جعفر الطبري الكبير ان قوما من تلاميذ ابي جعفر
كتبوا ايام حيرته منذ بلغ الحكم الى ان توفي في سنة وهو ابن
وثمانين سنة ثم قنعوا عليه باوراق مصنفاته فصار لكل واحد
اربعة عشرة ورقة وهذا لا يتحيا لمخلوق الا بكرم عناية البكر
لها وحسن تاييده له ولا ي محمد بن حزم بعد هذا نصيب افر
من علم النحو واللغة وقسم صالح من قرط الشعر وصناعة الخط
ان قال بعد ذكر بعض شعارة وجل بخطه انه ولد يوم الاربعاء
بعد صلوة الصبح وقبل طلوع الشمس اربعين يوم من شهر رمضان
سنة وتوفي رحمه الله في سلخ شعبان من سنة وانما او ردت
هذه النبذة من اخبار هذا الرجل وان كانت قاطعة للنسب
مزعجة عن بعض الغرض لانه اشهر علماء الاندلس اليوم اكثرهم
ذكرا في مجالس الرؤساء وعلى السنة العلماء وذلك لخالفته
مذهب مالك بالمغرب واستبداده بعلم الظاهر ولم يشتهر به
قبله عندنا احد ممن علمت وقد ذكر اهل مذهبه واتباعه
عندنا بالاندلس اليوم ودر آخر كتاب المحجب ابن عيارت سطورت

ما من من قولهم
كانت على اجماع المحدثين

عليه السلام
عليه السلام

قال الشيخ الفقيه العالم الحافظ محيي الدين ابو محمد عبد الوهاب
بن علي جامع هذا الكتاب سمع على جميع هذا التخصيص الذي
جمعه في اخبار المغرب مولانا الفقيه الامام الفاضل الوزير
الصاحب عز الدين قدوة العلماء واحدا لفضلاء اهل الوزير
خاصة امير المؤمنين ابو الفتح عبد الله بن القاضي لاجل الوزير
صاحب شمس الدين ابو محمد بن شريف الزهري حبل الله الزمان
ببقائه والفاضل المتقن ابو الفتح نصر بن القاضي المخلص ابو محمد
عبد الكريم عليه السلام يروي عن حرم الفاضل المصنف في الاسواق
وروى عن محمد بن كنفه ومنهم الامام ابو محمد بن حزم الظاهري قال
لو علمت ان احدا على وجه الارض اعلم مني قولا واحدا
لرحلت اليه وقد بالغ في ايجاب الاجتهاد على كل مسلم باب
ما يكون في تحرير التقليد حتى قيل ان لسان ابن حزم وسيف
حجاج بن يوسف شقيقان فانه ما يجي من لسانه احكام من
سئل الله تعالى قال الشيخ الاكبر في الفتوحات في الباب الثالث
العشرين ما تبين غاية الوصلة ان يكون الشيء عين ما ظهر ولا
يعرف انه هو كما رايته النبي صلى الله عليه وآله واصحابه وسلم
وقد عاقب ابا محمد بن حزم المحدث فغاب الواحد في الاخر فلم
نالا واحدا وهو رسول الله صلى الله عليه وآله واصحابه وسلم
فانه غاية الوصلة وهي المعبر عنها بالاتحاد انتهى ولعمري ان

منه

في مثل هذا المقام توطئه واشيناب ليل فزاره فصر ليسعي بيننا بالتبا
فعاقلته حتى انقضى انقضاء فلما اتانا ما راى غيرة واحدا ويقرب
ذلك ما قيل بالفارسية جذبه صواعق حديث بيان من قوله كبر
انموذج سيد شان من قوله ولم تحصل تلك الوصلة لابن حزم
الا من جهة اعتصامه بالسنة وانتصارها وصلايتها في السنة
عما والرد على من ردها وخالفها بانكارها عن قنا الله تعالى
اتباع رسوله ظاهرا وباطنا وحشرا وفي دعوة اهله **قوله**
وفي سنده محمد بن خلف المروزي قال يحيى بن معين هو
كذلك قال الدارقطني متروك ولم يختلف احد في كذبه و
يروي من طريق آخر وفيه جعفر بن احمد وكان باضيا خاليا
كذابا وضاعا وكان اكثر ما يضع في قدح الصحابة وسنهم
اقول لا يخفى على من اتقن البحث واحصى ان من طرق الطرق
ان الخطاب الماهر الحاوي لا نواع الشرف الذي قدما خلاف
الخلاف قد شفق قد ادعى وقوع محمد بن خلف في اسناد هذا
الحديث العا الشرف فاجترح اشنع العصبية وافطع الفرية
اقتربت واطهر نكر الشطط والفساد وابان عن اشنع الكذب
والجحراف فان الرجل المذكوذ غير واقع في طريق من طرق حجة
التورم كما سنبتهم فيما بعد انشاء المجيد لغفوره واما جعفر بن
فاته ايضا المريع في الطرق التي ذكرها اصل الحق والايقان

في مقام الاستدلال الاحتجاج لتبكيك السنينة الاعيان في
المخاطب المتكلمين المتكلمين ووك الغفول ومن سلف عليه من مشايخ
العصية وأمة الذهول انحصار هذا الحديث المشي والمشي
في طريقين توهموا ان كلامي حاطول زعم باطل مدخول
وهم سخي في ذل يستكف ويشتم منه ادياب العقول ولا
يطوبه ابدا من له ادق المام ونزول بدار السبوتية في
فانه لاح انفا وظهر ولا كما يصح اذا السفران الحديث من الاحاديث
المستفيضة المشتهرة والروايات المعتمدة للمعتبرة في صحيح
كيف ورواته من الثقات المشاهير والاشباه النخاري على
ما صرح به العلماء الانجاب وسبط ابن الجوزي لانه قد اثبت
عدة من ثقافته كالكبر وعده من الاماكن الحاترين للمنفرد
اثبت صحة الحديث على رجم جده ونصب نفسه لنقض لادريه
وليس في اسانيد الروايات التي نقلها من احمد بن حنبل عليه
بن احمد وابن المغازل ولا خطب النطنزي والعاصم والمجوي من
اسم محمد بن خلف وجعفر بن احمد عين ولا اثر فالفدح في
والطعن فيها لا يجدي نفعاً ولا يشل صد كما لا يخفى على من له ثاقب النظر
ومن الظاهر ان روى حديث صحيح من طريق اخر ولو كان في ما شئت
من الضعف فيقيد زيادة القوة في الخبر وثبت وظهر ان القادح
في حديث النور بطن وقوع احد الرجلين فيه اما ما كان مختلطاً

انفك سقية ثم اعترتك على منشا هذا الغلط الواضح وصل ذلك
الخطا اللامح فاعلم ان العلامة الحلي انا والله في سماء الفخر بدر
الحلي في اعلى عليين في كونه نقل في كتابه فتح الحق هذا الحديث
لما كثر من احمد بن حنبل وابن المغازل الذي هو محدث مشهور
صاحب الباطل لما قعد به البحر عن الجواب احتال حيلة في الخطا
فقال ذكر ابن الجوزي هذا الحديث بمعناه في كتاب الموضوعات
فقال هذا الحديث موضوع على رسول الله صلى الله عليه وسلم
وتمت به في الطريق الاول محمد بن خلف المروزي قال يحيى بن
سين كذاب قال لدارقطني صدرك وفي الطريق الثاني المتهم
به جعفر بن احمد كان بافضيا كذا بايضع الحديث في سب احب
رسول الله صلى الله عليه وسلم انت في هذا المسؤل المختل المربط
في سند الحديث الذي نقله العلامة اعلى الله مقامه في
الكرامة وقع احد من الرجلين بل قال ان ابن الجوزي ذكر
حديثا هو في معنى هذا الحديث وحكم بوضعه فاهم الناظرين
في الحديث المسطور ايضا موضوع ولم يدع صريحا انه وقع في
فسر الرواية التي نقلها العلامة احد من الرجلين كما لا يخفى على
من له تامل سلامة والكاتب العوفي العجول لاخذ كثير من
تخلات الفضول قال في جواب هذا الحديث وهو باطل لا موضوع
اجمع اهل الخبر في سنده محمد بن خلف المروزي قال يحيى

بن معین هو کذاب قال لدارقطني متروك ولم يختلف احد
كذبه ويروى من طريق آخر وفيه جعفر بن احمد وكان راوي
غاليا كذا با وضاعا وكان اكثر ما يضع في فصح الصحابة وغيرهم
التي قال الكابلي خذ لق زيادة نعمة ليس لها من الصدق ثمة
على وضع الكذاب اهل الخبر فقتله من الفضل التميمي على الادغال فغيره
ومعناه ونكوه امرأه ونحوها الخ لا نزال نذكر من يفتري في الحديث
هو جعفر بن محمد الذي ذكره العلامة في مقام الاستدلال
والكابلي ادعى انه وقع الرجل في هذا الحديث بعينه فانفتح
اول الكمال في الخاطبة المعظم الصادق في احواله السارق لكتاب
الكابلي والتابع على منواله اغتر بقوله الكاذب الا عني فذكر
بعد تغيير بلفظ اللجج وبالجملة لا ريبه في ان الحديث الذي في
محمد بن خلف المروزي خيره هذا الحديث الشريف كما دريت
من كلام سبط ابن الجوزي في الفهرست في ان لفظه هكذا
انا وهرون بن عمران ويحيى بن كريب وعلى بن ابي طالب وغيرهم
واحدة وان اختلفت مع ذلك البيان الواضح الواسع والواضح
واعلم مع هذا الكشف اللامع الهواجر اللاذعة في اننا لا
ان يقين جازم لا يثلمه نوازغ شكوك اهل المراء والاختلاف
القطع سال عن طرق شبهات اصحاب المكابرة والجدل
بعد تفريق هذا الكلام عثرنا بعد التمام على اصل كتاب موضوع

الجوزي المجازف في راجع احاديث خيرة الانام عليه وانه لا يثبت
في الامم فوجدت الامر عند ملاحظته كما يثبت قبل مطالعته
في فيه في فضائل علي عليه السلام الحديث الاول فيما خلق
علي بن ابي طالب اخبرنا ابو منصور القزاز قال اخبرنا
محمد بن علي بن ثابت قال اخبرني علي بن الحسن بن محمد الدقاق
عن شاذان بن اسمعيل الوتراني قال ثنا ابراهيم بن الحسين
ابن العطار قال ثنا محمد بن خلف المروزي ثنا موسى بن
ابراهيم ثنا موسى بن جعفر عن ابيه عن جده قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم خلقت انا وهرون بن عمران ويحيى بن
كريب وعلى بن ابي طالب من طينة واحدة هذا حديث
موضوع عن رسول الله صلى الله عليه وسلم والمتمم به
المروزي قال يحيى بن معين هو كذاب وقال لدارقطني
متروك وقال ابن حبان كان مغفلا يلقن فيك فاستحق
ذلك وقد روى جعفر بن احمد بن بيان عن محمد بن عمر الطائي
عن ابيه عن سفين عن داود بن ابي هند عن الوليد بن
الحسين عن غير الحضرمي عن ابي ذر قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم خلقت انا وعلي بن ابي طالب من طينة واحدة
ان يخلق الله آدم بالقي عام ثم خلق الله آدم فانقلبنا في
صلاب الرجال ثم جعلنا في صلب عبد المطلب ثم اشتق اسماءنا

المروزي من ابي ذر الغفاسي فهو من ساوسه الغدير المجدية
هو اجسه المردية ما انزل الله به من سلطان قادة الصبر
الذي ذك فلما اصابا اللسان والجنان لا يصلح الا صغاء ولا يلبس الا
وهو تجس اسمي وتحم اعوج وتقول تخرج وتعضد الحنجرة وجا
وخسارة داهشة واقدام وهود وتغير وتجزوا دعه بل
وازال وتضليل وتخليج وتحويل واما القديح في بعض وان
فقصارى لمره وحادي خبره لو سلم ضعف هذا الطريق الحاضر
لا الوضع كما هو غير خاف على من له سليم الطبع وما يد في
القاصر ثين يظهر زيد خري الخاسرين ويوقظ الداهليين يذهب الله
ويكشف جليلة الحال فيبين عن نهاية جسارة اصل الغفان
ان اسناد تكذيب محمد بن خلف الي يحيى بن معين عز وقد حذر
الدارقطني الفطن خلف حيا وكذب يحيى خلف فان محمد بن خلف
المروزي كان صدقا وذكره الدارقطني قال انه لا باس به
قال عبد الكريم بن محمد السمعا في الانساب في نسبة المروزي فاما
درب يقال له درب المروزي ومحلة المروزة وظني انها من الكوفة
ومن هذه المحلة ابو عبد الله محمد بن خلف بن عبد السلام
المروزي لانه كان يسكن هذه المحلة روى عن يحيى بن هاشم
وعاصم بن علي بن الجعد روى عنه ابو عمر وعثمان بن احمد
السماع وعبد الصمد بن علي الطيبي وابو بكر عبد الله الشافعي وكان

صديق

صدوقا مات في سنة احدى وثلاثين مائتين انتم ما في الانساب في
كفاية لنضوا لمجايب عن الحق والصواب ومبالغة في تجميل
الاوشاش وتبكيك المنهجين الا شارب الحمد لله في المبدأ والمآل
وقال الخطيب اللبيبي في تاريخ بغداد محمد بن خلف بن عبد السلام
الاعرجي بالمروزي لانه كان يسكن محلة المروزة حدث عن
عاصم بن علي وعلي بن الجعد موسى بن ابراهيم المروزي وغيره
روى عنه ابو عمر وابن السماك وابو العباس بن نجيم وعبد الصمد
الطيبي وابو بكر الشافعي وغيرهم وكان صدقا ذكره الدارقطني
فقال لا باس به ونقل عن ابن قانع انه مات في سنة اتمى
فالحمد لله ولي التوفيق والارشاد حيث ثبت من افادة خطيب
بغداد محمد بن النقاد ان ابن خلف من شيوخ اساطين الامم
كان ابن بكر الشافعي وابن السماك وابن نجيم وعبد الصمد اساتير
فضلهم في الاغوار والاخاذا وانه صدق ونفي عنه الباطل
الدارقطني العاقل في العجب كل العجب ينفي الدارقطني عن ابن خلف
الباشري عن ابن زحان الكابلي المغان والمخاطبة ليس الاعيان
الدارقطني انه قال فيه انه متروك وهذا وسواس واني
وسواس لم يكتف على هذا التذليل ليس المورث للالباس
حتى ذكر ابعدا ما نسباه الى الدارقطني انه لم يختلف احد في
كذبه فان اراد الله قاله الدارقطني فهو من الخش لفرقة المستحقين

وأفزع العضية المستبعدة وأن فلاه من عند انفسها فافزع
وسماجة وقبحه وشناعته أيضا ظاهر واضح وجلي لا يحتمل تفرقة
ما يرغمنا فاهل الاعتساف والردئي يحرق قلوب اولي الافراد
والقوي ينكس بسايب باب اللجاج الهويي يبيتهم على امس من
جر الغصه ويدرف عيونهم ارض القذئي يجر عنهم غصص ابر
الجوي ان الحديث الذي رواه محمد بن خلف ان لم يجه به علماء
الكعبة المفتي لدخاير الفضل والجد المجتهد زهار السعد والفضل
على انه حديث حسن ونقله عن الخطيب اللبيب ابن عساكر السائر
من التحقيق على لاحي السنن قال في كفاية الطالب اخبرنا يوسف
بن خليل بن عبد الله دمشقي بخلاف الحافظ محمد بن محمود بن الجليل
ببغداد والحافظ خالد بن يوسف التاليسي بدمشق قالوا اخبرنا
الامام ابو المينيد بن الحسن الكندي بدمشق اخبرنا القزاز اخبرنا
الحافظ احمد بن علي بن ثابت الخطيب اخبرني ابو القاسم علي بن عثمان
الداقاني حدثنا محمد بن اسماعيل الوراق حدثنا ابو اسحق البرقي
بن الحسين بن داود القطان سنة احدى عشرة وثلثمائة حدثنا
محمد بن خلف المروزي حدثنا موسى بن ابراهيم المروزي حدثنا
موسى بن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم خلقت انا وهرون بن عمران وعيسى بن مريم
وعلي بن ابي طالب من طينة واحدة قلت هذا حديث حسن

والأحافظ العراقي في كتابه وتابعه حدث الشام كما أخرجه أسد
 في فضل الحمد والمنة التامة على كمال لطفه وهدايته العامة حيث
 ثبت كون المروزي صدقا وكوفاً حيث حدثنا حسنا بحيث لا يستطيع إنكاره
 جاحداً ولا يفتاق في تنبيهه إلى تكلف ثلث واستيناف برهان
 شاهد فليمت المنكرون خفوا وحسبوا ويدب الجاحدون
 علواً وكما في هذا الحديث وإن كان غير حديث الزور الذي
 أجمع به علمائنا الأعلام أحلهم الله دار السلام لكن لما كان عند
 ابن الجوزي أربع زبهران والكاتب في الخطاب حين حديث التوثيق
 فثبت حسنه كاف لرد تكذيبه الصادر عن أصحاب الغفول و
 القصور قوله بتقدير فرض صحته معارضت بروايتي دیگر که این روایت
 في الحجة بغير سند ودر اسناد او همین بالکذب واقع نشده اند و هو ماری
 شافعی باسناده الی النبی صلی الله علیه وسلم انه قال کنت انا وایک
 و عمر و عمار علی بن یدى الله تعاقبل ان یخلق ادم بالف عام
 فلما خلق استکنا ظمروا لمرزئ تنقل فی الاصلاب الطاهرة حق
 نقل الله الی صلب عبد الله ونقل ابابکر الی صلب ابی قحافة ونقل
 عمر الی صلب الخطاب ونقل عثمان الی صلب عقیان نقل علیا الی صلب
 طالب اقول استلال مخاطب یهون ذوقه و احتیاج فاضل شمس حریر
 فیهین بحسب و هو ای ثلثه منظرین بدایع شیخون باین روایت غرابت شیخون
 و بدایع فیه سراسر نزل مجنون و لغز او برتان و از کون و اختلاق و افعال

زبون که قلوب را بایان ايقان بکلام حظه آن بر خون بسبب اشتغال آن بر طرائف
گوناگون و انظار بطائف بر قلمون از عجایب هر خون و غائب عصر میون
بوجه عیدیه خندوش و میون با نظر سدیده مغشوش و مطعون اقول
قول او که این روایت فی الجمله بهتر است انتهى لالت صریح دارد بر آنکه این روایت
و امید از روایت نور که زعم انحصار آن در دو طریق نموده فی الجمله بهتر است
نمن جمیع الوجوه و ظاهر است که نزد کابلی و مخاطب این هر دو طریق نهایت
مطعون و مقدوح و مجروح اند پس هر گاه این روایت از روایت نور
که نزد خود مخاطب بسو و کابلی عثور نهایت مطعون و میون است
فی الجمله بهتر باشد نمن جمیع الوجوه ظاهر گردد که این روایت معیوب
و مجروح و مقدوح و مطعون است گوئیم قبح و جرح فرجی هر دو
مذکور در کلام ابن الجوزی نرسد پس ظاهر و روشن معلوم متیقن گوئیم
حسب احرف مخاطب با انصاف این روایت صریح الذم و الجرح
قبح و جرح پاک صاف نیست و الاقید فی الجمله که مخاطب مقتدای جمیع
طایف الخلق در فرموده لغوی و بیکار و منافی و منافق تحریر بلاغت شعار خوانند
و بر گاه قبح و جرح آن از کلام خود مخاطب تحریر واضح و مستقیم باشد بطاعت
و قضاعت معارض گردانیدن آن بار روایت نور بر تقدیر و رخصت
در کمال ضعیف و ظلو و ورم آنکه صحت سند و اعتبار و عتماد حدیث نور
حسب افادات علما اخبار و متقدمین آثار و اخبار کاشمش فی رابعه النساء
پویداد اشکار گردید پس معارضه ان باین روایت بی سرو پا و حکایت

سلسله خط که اصلا فرستادن نکرده تا بتوشیح و تعدیل روات و ناقصین
و شایعین را و این آن چه رسد که قابل التفات و اصداف تواند شد معلوم
آنکه خاصی سنا را نه باین بیستی که حسب اعتراض ایشان کافی اخاف القبله
پسقی زمان بود تصریح صریح بضعف این خبر ضعیف فرموده چنانچه در سقی
گفته ششم مادی عن النبی صلی الله علیه و سلم قال کنت انا و
بن ابی طالب فی بیدای الله تعالی قبل ان یخلق آدم باربعه
عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئین فجاءنا و
علاء ابیخی حدیث موضوع است باجماع اهل حدیث و در سنن ابی حدیث محمد
بن خلف مروزی است بخمسین معین گفته که او کذاب است و در قطعی او را نه
گفته و کسی اختلاف نکرده در کاذب بودن او و در طریق دیگر جعفر بن محمد
قال است که در این تملع است اکثر احادیث در قبح صحیح وضع کرده و ضعیف
است خود روایت کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم کنت انا و ابی
و عمر و عقیل علی قبل ان یخلق آدم بالف عام فلما خلق اسکتنا ظم
ظلم نزل فننقل فی الاصل ان طاهره حقه نقله الی صلب عبدالله
ونقل الی ابی بکر الی صلب عقیل و نقل الی صلب عقیل و نقل الی صلب
صلب ابی طالب ابیخی حدیث هر چند ضعیف است لیکن در اسناد او ششم باینکه
انتمی باید دانست که کابلی در صنایع گفته الثامن مادی عن النبی صلی
الله علیه و سلم قال کنت انا و علی بن ابی طالب فی بیدای الله قبل ان
یخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور

در کلام

خطای و نقل و نقل

ص ۱۵۴
المطالع الرابع فی ابطال
استدلال الراغبه علی ان
الامام محمد بن النبی صلی الله علیه و سلم
ابی النبی

جزئین خبر انما علیه وهو باطل لانه موضوع باجماع اهل الخبر و
اسناده محمد بن خلف المروزی قال یحیی بن معین هو کذاب و قال
الدارقطنی متروک و لم یختلف احد فی کذبیه و یروی من طریق
وفیه جعفر بن احمد و کان را فضیلاً غالباً کذاباً و ضاعاً و کان اکثر
مناهیض فی قبح العویایه و سبیه و لانه یروی الشافعی بسنده الی النبی
صلی الله علیه و سلم انه قال کنت انا و ابوبکر و عمر و عثمان علی قبل
ان یخلق آدم بالف عام فلما خلق اسکننا ظمراً و لم یزل ینقل من
الاصلاب الطاهره حتی نقلنی الله الی صلب عبد الله و نقل الی بکر الی
صلبه فحافه و نقل عمر الی صلب حکیم بنه و نقل عثمان الی صلب عقیق بنه
علی الی صلب طالع بنه لیس فی اسناده من یشهر بالکذب کان کل
هذه الاخبار لو ثبت لا یحتاج به فی مثل هذه الامور و ذلک ظاهر و
ظهور النار علی شواحق الطور پس می بینی که کابلی بسبب مزید تسلف
و تار یک بینی و تصحیح تصحیح ناحق گریزی و حوی ابطال استلال می بینی
نور باین کذب زور بلا شمار میروی از و هر چه ضعف فتور و بلا ایمان می بینی
از و چه خلل و قصور افاز نهاده داد و قاحت جسارت داده لکن بانی
آبی در دیده آورده تصریح صریح بضعف این کذب فیه فرموده و مخاطب
از تصریح صریح بضعف آن دل زنده کن لکن بانی بکتابه الی یلیع فی النار
ضعف قدح و هر چه حجج آن اثبات فرموده پس بانی بیتی با صفا و مخاطب
با وفا با وصف ایشار تقلید کابلی سرا یا جفا اقتصاد و انکسار بصریح

کابلی عظیم الاعتدال علی اهل الحق و الولا لاهل بیت الاصطفا خلافت
آدم و حیا و موجب ظهور خرمی خسار نزد منقدین کبر و الهیه چار و چار شاد
و ابیا قبح و جرح این خیر عجب اهل بصیرت ثابت فرمودند چهارم آنکه مخاطب
در همین باب ماست بحجاب حدیث تشبیه که سمعت سابقاً گفته و قاعده
مقرر است که حدیثی را که بعضی آنکه فرق حدیث در کتابی روایت
کنند و صحت باقی کتاب را التزم نکرده باشد مثل بخاری و مسلم و بقیه
اصحاب صحاح و صحیحان حدیث با خصوص صاحبان کتاب یا خیر و از
حدیثین ثقات تصریح نکرده باشد قابل احتیاج نیست باینکه حدیثی که عدم ثبات
این خبر قطع الخراج و الغرر بر اهل احتیاج و استلال حساب این قاعده مقرر
است علی ادعاه مخاطب عمده الاقبال ظاهر با هر چه از حدیث
در کتاب منظم لصحیح مثل صحیح بخاری و مسلم و بقیه صحاح مروی نیست و صحت
آن با خصوص ان شافعی یا خیر و از محدثین مشیدین بنای غیر خصوص فاضل
تقلیدین خصوص پس این قدر عجلت در سهو و نسیان از مخاطب غلبه الاعیان
مخیر افهام و اذ بان در اسلوب تعان سبحان الله برای رد فضاائل علویه این
قاعده با نکرده می تراشد و باز جایجا مدعا لانه و جلیبا محقق بر خلاف
آن تحولات عجیب است می اندازد و منقبض و رقص قاعده نموده خود را
فاصله طویل مقلوب اشباع و اتباع خود میگذازد و نمک بر چراغش
باظهار کمال تماقت و مناقض خدام عالی مقام می پاشد و صد و در بر
شازد با انواع اجماع می خراشد چو آنکه مخاطب همین کتاب تحفه بحجاب

طعن دوم از مطاعن ابی بکر گفته و جمله لعن الله من تخلف عنی یا هرگز در کتب
ایلمنت موجود نیست و بالفرض اگر صحیح باشد معنیش آنست که اسامه را تنها
گذاشتن از مهموم میان برای انتقام ندیدن چارته پهلوتی کردن حرامست
و چون ابوبکر رضی الله عنه خدمت امامت متعین شد ازینکه او را در اثنا
واقع است بلا شبهه قال الشهدا بطلان فی الملل و الفحل ان حله الجمله عقده
مفتواة و بعضی فارسی نویسان که خود را از محدثین ایلمنت شمرده اند و
در سیر خود این جمله را آورده برای الزام ایلمنت کفایت نمیکند زیرا که اعتبار
حدیث نزد ایلمنت بیافق حدیث در کتب مسنده محدثین است مع الحکم
بالصحة و حدیث بی سند نزد ایشان شترنی چهارست که اصلا کوشش بآن نمیکند
انتهی این عبارت ظاهر است که اعتبار حدیث بیافق آن در کتب مسنده
محدثین مع الحکم بالصحة و بر ظاهر است که ورود این خبر در کتب مسنده
محدثین مع الحکم بالصحة ثابت نیست پس حساب این افاده و مخاطب جلیل القدر
همین که بوضع العار و الشنار از اعتقاد و اعتبار خود برکنار و عدم
آن برای احتجاج و استدلال بگوید او آشکار بلکه چون سند آن نقل نکرده اند
مثل شترنی چهار و تشبیه بان موجب نیابت است و انکار و لا ینفی کمال
تشنیع و تحقار خواهد بود و محض دعوی ایراد شیافه سند این استدلال غی
شافی عی و ثمر تلج صدر و موجب سکون در بی باعث تمیز حجتی از آن نمیشود
خصوصا با وصف حدیث تمیزین و ابراز نام و نشان کتاب مصنف آن امام
باز به زحمتی ششم آنکه استدلال این روایت عین اختلاف عدو نمک و حد

و نقض عقد است که در همین باب است ادعای الزام نقل از کتب اهل حق
نموده حیث قال بعد ذکر کلا یات القیاس استدلال بجا بوجه علی خلافت
ابی بکر اما اقوال عترت پس آنچه از طریق ایلمنت مرویت خارج از حد
و حصا در بهار کتب یعنی ازاله الخفا باید دید و چون درین سال الزام
افتاده که غیر از روایات شیعه متسک در هیچ امر نباشد آنچه از اقوال عترت
درین باب در کتب معتبره و مرویات صحیح ایشان موجود بقسمی اید
کمال عجیب است که درین کلام باین تصریح صریح ادعا الزام عدم نقل غیر روایات
شیعه نموده و باز درین مقام و مقامات بسیار خلاف و افتخار با اعلان
و اهدار آفاده نموده و من نکت فاما ینکث علی نفسه من غیر انکشاف
در صدر بهمین کتاب خود گفته درین سال الزام کرده شد که در نقل
شیعه و بیان اصول ایشان و الزاماتیکه عالمه با ایلمنت میشود و غیر از کتب معتبره
ایشان منقول عنه نباشد و الزاماتیکه عالمه با ایلمنت می باشد می باید
که موافق روایات ایلمنت باشد و الا هر یک از طرفین تمسک تقصیب و
اعتدال حق است و بایکدیگر اعتماد و وثوق غیر واقع نهی این عبارت
دالالت صریح دارد بر آنکه روایات یک فرقه بر فرقه دیگر حجت نمیتواند
آید یکی را بر دیگری اعتماد و وثوق نیست پس چرا این قاعده مقرره خود را
فراوش نموده مخالفت آن درین مقام و دیگر مقامات آغاز نموده
نزد درین عبارت ادعا الزام نقل در الزاماتیکه عالمه بشیعه میشود و از کتب
معتبره شیعه نموده پس قصد الزام شیعه باین روایات سرانگیز نیست

پیشتر آنکه نیز مخاطب باب چهارم بعد ذکر حدیث ثقلین گفته بودیم معلوم شد که
در مقدمت دینی احکام شرعی را باید پیغمبر و ائمه باین دو چیز عظیم القدر فرموده
پس ندیده که مخالفان این دو باشد در امور شرعی عقیده و عملاً باطل و ناسط
و هر که انکار این دو بزرگ نماید گمراه و خارج از دین خواهد بود تحقیق باید دانست که
ازین دو فرقه یعنی شیعه و سنی که نام یک متکسک باین دو جبل متین است و
که نام یک استخفاف این دو چیز عظیم القدر یکند و امانت مینماید و از درج اعتبار
ساقط می انکار و وطن در هر دو پیش میگردد و برای خدا این بحث را بنظر
و انصاف باید دید که طرفه کاری محض یا جرایست و درین بحث غیر از
معتبر شیعه منقول عنه نخواهد بود چنانچه در تمام رساله از ملزمت است
و اعجاب که بتکرار و اصرار اظهار التزام نقل از کتب معتبره اهلین در کتاب
عالی انصاف یفرماید و باز اینجا و جای بسی نقص این چند موقوف و مکرر
نقص این حدیث نیز مبرم ایشان فرموده کمال صدق و دیانت و ممانعت
و امانت خدام عالی مقام خود ظاهر نموده نه آنکه چنانچه بطلان
احتجاج و استدلال باین روایت بمقابلت اهلین از اقادات عدیده خود مخاطب
ظاهر و واضح و واضح است همچنان شاعت و قطاعت آن از اقادات
ماجد حضرت قریش را و باین والد مخاطب آخر فرقه العینین گفته نیست تقریر
درین رساله از دلیل عقلی و نقلی تغضیل شیخین اجازت نموده ابراهیم بن
وفیقه شیهات مخالفین است و ما را درین رساله با جواب مامیه دیدید که
مناظره ایشان بطور دیگر باید نه با حدیث صحیحین باشد آن بعد از قطع

از امامیه ندیده باسنته معلوم شد که مخالفان متوقفان درین سلسله متکرر اند
انتی بقدر الحاجة ازین عبارت صراحت ظاهر است که با حدیث صحیحین فضیلا
عن غیر ما مناظره امامیه بلکه ندیده بهم نتواند کرد پس احتجاج باین روایت
بمقابلت اهلین چنانچه اظهار برات خود از کذب و عذر و اختلاف و احضار
حسب افاده خود است همچنان اظهار محاسنت کمال حقوق و مخالفان
ماجد خود و هم آنکه فاضل رشید در شواکت عمریه گفته اگر چه ائمه اهل
علیه السلام حکم احادیثی که صاحب رساله ذکر کرده و دیگر احادیث
شائعه مستفیضه مستند است اند و اخبار آن اخبار فاضل مغلط است
ظلمات و مضاد حکمت مظاہر شریعت است لیکن کلام در طریق وصول
آن اخبار است و بسا اوقات روایت یک فرقه نزد اهل آن مأمون و نوز
غیر آن مطلعین میباشد لهذا بر فرقه روایات مرویه را در طریق خود مسلم اند
و اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدم می انکار و ازین عبارت
و محسنت که بر فرقه اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدم می انکار و
پس حسب افاده رشیدیه هم این روایت که شاه صاحب از شافعی آورده
نزد شیعه مقدم و مجروح باشد نه لائق اعتبار و اعتماد نزد ایشان
فانما الحمد که شاعت و قطاعت استدلال مخاطب باین روایت را شریعت
حسب افادات خود و اقامه والد ما جدش و تلمیذ رشید او ظاهر باینکه
و نیز ازین عبارت رشیدیه حدیث حسن و فقیه از پیغمبر و ائمه
طبر و خبر بدین العلم و حدیث تشبیه حدیث نور و امثال آن که شاه صاحب

و مانع سوزی را بطلان و انکار آن کرده اند بکمال وضوح ظاهرست زیرا که
این روایات در طریق سنییه روایت پس حسب قاعده مقرر و فاضل رشید
سقیه را لازم که تسلیم آن نمایند و گردن کبر بر دو ابطال آن را زانسانند
باین کلمه مختصره رشیدیه کمال شجاعت و فصاحت زو شاخصه و اسلامت
کالکالی این حجر و ابن تیمیه و مثاله و عدو انکول و صد و دو نکو و شان
از قاعده مقرر سله عن الفرق کما ظاهر کردید و مزید انصاف و حذوق و
ودیانت و امانت شان بر زبان رشید عمده الاعیان بهیوید باشد و لکن
البالغه یا زو هم آنکه کابلی دستکار بسبب بدنامی که در ترویج باطل
صحیح العوار و اخفای حق مشرق المنار و نقل این روایت عجبه اهل سبب
حذف اسقاط و کتمان قطع العار بکار برده و مخاطب طلیل الفکر که از حق
کثره اسفار جان نازنین خود را برکنار داشته و بچنین بافی حق عمده الاحیاء
با آنهمه جلالت و شهنار تقلید غیر سدید کابلی نام المتعسفین الکبار و
درین خیانت و کتمان ستر و اخفا و ابطال کرده اند مالا آنکه مفتی این روایت
موضوع مختلف این حکایت مصنوعه اگر چه را اول آن فضیلت نكشته منسوب
حسب نحوه ادب باریا اشتباه بر یافته لکن بمنزله حیاء و شرم نهایت
هول آزرده در آخر این در حق جناب سید الوعین علیه السلام فقره که از این
آنجا واضح و لا محسنت بعد ذکر صدیقیت ابی بکر و فاروقیت عمر و
عثمان آورده و بعد از آنست سبب اصحاب بهم افزوده پس کابلی و الا
بسد احترام و استاد و نواضعان احقاد و شفعال واضطرام لهبات

و المراد باوصی افضل انبیای مجاد صلی الله علیه و آله الی یوم التنا و حذف این فقره
نموده و طرد الالباب رخای حجاب ذکر صدیقیت و فاروقیت و ذو النونین
و مذمت سبب اصحاب بهم نموده و نیز کما بحرف بول و اخذ این بر توان لفظ الا و
بمن العرش که بعد لفظ علی بوده از میان انداخته و مخاطب بجای آن لفظ یمن
یدی الله را ایجاد ساخته تبیین این اجمال معجبا بل کمال آنکه در اصل این روایت
موضوع را بالتمام ملازم شغوف بنقل عجائب بقر و شرف و مصروف ببارود
غرائب کذب بدو و معروف بنده وین طرافت شذو و در فضائل ابی بکر
و عمر و ثالث عابث عاشر ثارث کارث در سیرت خود از شافعی نقل
کرده و محبت طبری معتلای محبت نكشته در ریاض النضره نقل کرده و الملا
دار و نحوه صاحب الکفای هم تقلید آورفته و ابن حجر هم آنرا از انبیا بیان بلدان
رکذبت بهتان از آن محبت طبری عمده الاعیان و شسته در صواب حق ابرو
ساخته محبت طبری در ریاض النضره گفته ذکر اکثر النبی صلی الله علیه
و سلم کانوا قبل آدم و وصف کل منی صفة و النحل یومن
سقیه عن محمد بن ادیس الشافعی بسنده الی النبی صلی الله
علیه و سلم قال کنت انا و ابوبکر و عمر و عثمان علی احوال علی
عین العرش قبل ان یخلق آدم بالف عام فلما خلق اسکنا ظم
و لم یزل ننقل فالا صلاب الطاهرة الی ان یقتل الله الی صلب
عبد الله و نقل ابابکر الی صلب ابی قحافة و نقل عمر الی صلب الخطاء
و نقل عثمان الی صلب طالس اختار الی اصحابا فجعل ابابکر صدقا

و عمر فاروق و عثمان خا التورین علیا وصیایا من سبب اصحابی
سببی ومن سببی فقد سب الله ومن سب الله اکبه الله فان
علی منخریه خرجه الملا فی سیرته و ابراهیم بن عبد الله بن شافع
کتب الی الکتاب فرموده عن الامام ابی عبد الله محمد بن ادریس الشافعی
القربشی الی هاشم رضی الله عنه بسند الی البقی صلی الله علیه و آله
قال کنت انا و ابوبکر و عمر و عثمان علی نواجم العرش قبل ان
آدم بالفرعام فلما خلق الله آدم اسکنا ظمیره و لم نزل ننقل
الطاهرات حتی نقلنی الله الی صلب عبد الله و نقل الی ابیکر
ابو خافه و نقل عمر الی صلب الخطاب و نقل عثمان الی صلب
نقل علیا الی صلب طالع اختارهم الی اصحابا فجعل الی ابیکر صلی
و عمر فاروق و عثمان خا التورین علیا وصیایا من سبب اصحابی
سببی ومن سببی فقد سب الله ومن سب الله اکبه الله فان
علی منخریه خرجه الملا فی سیرته و ابراهیم بن عبد الله بن شافع
کتب الی الکتاب فرموده عن الامام ابی عبد الله محمد بن ادریس الشافعی
القربشی الی هاشم رضی الله عنه بسند الی البقی صلی الله علیه و آله
قال کنت انا و ابوبکر و عمر و عثمان علی نواجم العرش قبل ان
آدم بالفرعام فلما خلق الله آدم اسکنا ظمیره و لم نزل ننقل
الطاهرات حتی نقلنی الله الی صلب عبد الله و نقل الی ابیکر
ابو خافه و نقل عمر الی صلب الخطاب و نقل عثمان الی صلب

عنان نقل علیا الی صلب طالع اختارهم الی اصحابا فجعل الی ابیکر
صلیا و عمر فاروق و عثمان خا التورین علیا وصیایا من سبب اصحابی
سببی ومن سببی فقد سب الله ومن سب الله اکبه الله فان
علی منخریه خرجه الملا فی سیرته و ابراهیم بن عبد الله بن شافع
کتب الی الکتاب فرموده عن الامام ابی عبد الله محمد بن ادریس الشافعی
القربشی الی هاشم رضی الله عنه بسند الی البقی صلی الله علیه و آله
قال کنت انا و ابوبکر و عمر و عثمان علی نواجم العرش قبل ان
آدم بالفرعام فلما خلق الله آدم اسکنا ظمیره و لم نزل ننقل
الطاهرات حتی نقلنی الله الی صلب عبد الله و نقل الی ابیکر
ابو خافه و نقل عمر الی صلب الخطاب و نقل عثمان الی صلب
نقل علیا الی صلب طالع اختارهم الی اصحابا فجعل الی ابیکر صلی
و عمر فاروق و عثمان خا التورین علیا وصیایا من سبب اصحابی
سببی ومن سببی فقد سب الله ومن سب الله اکبه الله فان
علی منخریه خرجه الملا فی سیرته و ابراهیم بن عبد الله بن شافع
کتب الی الکتاب فرموده عن الامام ابی عبد الله محمد بن ادریس الشافعی
القربشی الی هاشم رضی الله عنه بسند الی البقی صلی الله علیه و آله
قال کنت انا و ابوبکر و عمر و عثمان علی نواجم العرش قبل ان
آدم بالفرعام فلما خلق الله آدم اسکنا ظمیره و لم نزل ننقل
الطاهرات حتی نقلنی الله الی صلب عبد الله و نقل الی ابیکر
ابو خافه و نقل عمر الی صلب الخطاب و نقل عثمان الی صلب

از دست داده بعضی افراط عجیب کاذب غریب از ملا عمر و فضل ابن بکر
نقل نموده و هم آنکه غرض او اظهار طول باع و مزید اطلاع خود پیش متقدم
و عقده عین اتباع و اشباع آن مطلع و قبیلین و صائین در گاه آن قدوه هیچ
رعاع است که گمان نند که حضرت او بر اصل افادات شافعی عتور و عید و ارد
و بنای این غرض هم به نیت و سلسله این جیل غیر جمیله هم خسته شد باین سبب
که چون نام کتاب شافعی ذکر کرده این استناد نهایت واهی موسیون و برتره
قصوی خشوش و مطعون گردید فلیضی کقلیل و لیلیک کثیرا صنفیج
و و هم فقره انوار علی عین العرش باین خیال که اظهار انوار است افراطی
موجب طعن و استهزا و تشنیع و فسوس اهل فیم و ذکا خواهد بود حذف نموده
لفظ قبل ان یخلق را خبر کنایه قرار داده و چون مخاطب این کتب عجیب باغالی از
اشاعت تخمین یافته ناچار بجا خبر محذوف کتب لفظ بدین یک الله تکا صنفیج
و نجات ساخته و بانی بقی بهمان حال تباها خرابی از اب تا گنباشته صنفیج و هم
چون با خود ذکر و صایح صنفیج حق که لیل خلافت و امامت آن امام مطلق سلام الله
علیه صایح الغسق و اشتق الفلق بوده حذف نموده و چون قبل ذکر صنفیج
و کرم صنفیج فاروقیت ذوالنورین بودن ثالث باین بنین بوده چاره و پنا
آنرا هم بکنایه اسقاط اوصاف و طایفه دوده و هم در آخر آن فم و حجب سبب صنفیج
بوده آنرا هم ساقط نموده کمال شناخت فضاحت این حذف و اسقاط که کمالی
مبتلای الس و اختلاط آنرا محذور و قصد او اراده و صدام تکب گردیده و بلای این
حکما سرسره جبار بر سر بانی بقی محتاط و مخاطب وسیع الاشواط کثیرا لاعتیاد محجب

و قبل از این که در صفا حق از اظهار انوار است
تائید از دیده لفظ انوار را حذف نموده و کمال
باین امرش با حذف کرده و کمال با صنفیج
و کتب

از عشرت اطفال سبب اطفال و ایضاً در مقامه فح و سبب سبب تقلید و اتباع
کمالی الصوره الرعاع رسیده حسب افاده مخاطب تحریر واضح و مستنیر است یعنی
خارج وضع است که حذف آخر مدین در مقام استدلال احتجاج بر روایت خصم
فضل حاجی و وایه طریق السند از قبیل مشک لمحدی بفقره لا تقرؤوا الصلوة و
صین سرقة حدیث است بغایت قبیح پس بکمال حسن توفیق ثابت شد که
حسب افاده مخاطب نقاد کمالی و الا نود و بانی بقی عده اهل السداد و خود مخاطب
حما و غنی آثار اهل کفر و الحاد و مستح تحذیر و تلحیثات و جوب و مشتمل حرمت
صلوة محتومه خالق عباد و سارق حدیث منسوب بسیر و انبیای امجاد علیه السلام
الاف الخیمه الی یوم القناده و مرکب ام نهایت قبیح و طبع نزد اهل رشاد گردیدند
فاضل مخاطب را باطل الطاعی اینهم کتاب تحفه در ذکر مطاع و مناسک صحیفه
طعن بکلام آنکه در صحیح مسلم واقع است که عبد الله بن عمر بن العاص وایت کنی
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا فحنت علیکم خرافات فاس
والرود و ایتی قوم اندر قال عبد الرحمن بن عوف کما امرنا الله تعالی
فقال سول الله صلی الله علیه و سلم کلابل تنافسون شر تنافسون
شر تنافسون شر تنافسون جواب این طعن آنکه در اینجا حذف تمه حدیث
نموده بر محل طعن اقتضای نموده اند و عبارت کینده را که بهتر مراد و واضح طعن
از صحابا است در شکم فریده از قبیل مشک لمحدی بکلمه لا تقرؤوا الصلوة و غیر
احادیث و در مثل این مقام بغایت قبیح است تمه این حدیث این است شر تنافسون
الی مساکن المهاجرین ففعلون بعضهم علی اقاب بعض ما این تمه صحیح مسلم شد

که این نجاسد و تباعض متدبیر کنندگان فرقه دیگرست غیر از مهاجرین و آن فرقه
با انصاف دارند یا غیر ایشان از انصاف خود دیگر بوقوع نیامد که مهاجرین را غرضند
با هم بکنند پس این فرقه نیست مگر آنکه تابعین نیز که صحابه که در آنجا بودند
مخصوصا در مهاجرین و انصاف بودند این فرقه از مهاجرین بموجب حدیث
و بودن این فرقه را از انصاف واقع نگذیب کردیم ازین عبارت ظاهرست که
مذوف تمه حدیث اگر چه از طریق خصم با فکیفاذا کان من طریق المناقل
از قبیل تسک لمجدی بکمال تقریر بوالصلوة و عین سرقه حقه و بغایت فصیح
و ظاهرست که همین صنف شیع را که سرقه فرانه و تسک کابلی و مخاطب و غیر
این و ابیت و نکشید و اند و علا و درین سرقه در مقامات دیگر در نقل روایات
مثل روایت منقول از دروغ رسیدن فی در باب باریه قبطیه که کابلی بخبر و حقا
معدوم نظیر بجا بطعن قرطاس نمرید شیع و غیره و منتهی العجز و نقل کرده
این خبر و بزرگ سرقه احوث و روایات بکار برده اند و سرقه مخاطب حسب
جل و مظهر کتاب کابلی عتور و بهم سرقه کتاب مقالید الاسانید ثعالی عتور
الاساطیر و انحال معظم آن در بیان الحدیث و سرقه تفسیر معانی با هم و هم
و تدلیس و تفسیر فتح العزیز و وضع و روش و مبید و سرجین و پس ازین سرقه عظیمه
خود و خلقت جستن و تعنت و قهر بر فکر اهل حق بسپرد و قلوب اهل ایمان مستن
بغایت عجیب و غریب و غیره و علق لبیب متذکر که بطلان نسبت مذوف تمه حدیث
بایل حق در ذکر این محض کذب بهتان و مجازفت و عداوت و معاندت و طغیان
و سکاریت و ستان و غیره از این اکار اعیان و صورت کمال انصاف و اوعان با

کتاب

کتاب

کتاب

ایمان فعت شان مخاطب فعت مکان در مدارج صدق و عفاف و عروج او بود
عالیه تقوی ایقانت نیز که این طعن رسید علی بن ابی طالب و در طرائف و علامه
در نهج الحقی که کرده اند و در هر دو کتاب این تمه مذکور و سطور و کذب است
در کمال موضوع ظاهر علامه علی در نهج الحق فرموده و می الحمید فی الجمع بین
الصهیبن عن عبد الله بن عمرو بن العاصی الحدیث الحادی عشر من افاد
مسلم قال ان النبی صلی الله علیه و سلم قال اذا فحمت علیکم خزان
فارس الروم ای قوم اندر قال عبد الرحمن بن عوف نکون کما امرنا
رسول الله فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم تنافسوا فی حق
ثم تنافسوا فی حق ثم تنافسوا فی حق ثم تنافسوا فی حق مساکین المهاجرین
فتقولون بعضهم علی قارب بعض و هذا ذکر منه علیه السلام لاحقا
و رسید علی بن ابی طالب براه در کتاب طرائف و ضمیر جماعات صحابه
با جناب رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرماید و من فی الک صا و لا
الحمد فی الجمع بین الصهیبن عن مسند عبد الله بن عمرو بن العاصی فی
الحدیث الحادی عشر من افاد مسلم قال ان النبی صلی الله علیه و سلم
قال اذا فحمت علیکم خزان فارس الروم ای قوم اندر قال عبد الرحمن
بن عوف نکون کما امرنا الله فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم
تنافسوا فی حق ثم تنافسوا فی حق ثم تنافسوا فی حق ثم تنافسوا فی حق
ثم تنافسوا فی حق ثم تنافسوا فی حق ثم تنافسوا فی حق ثم تنافسوا فی حق
بعد ذکر این حدیث فرموده انظر حاکم الله عز وجل فی ما قد شهد به

کتاب

کتاب

ونيز نسخة طبعه مصر بان در اصطلاح و بقاء در الزموساير في باب الفصل الثاني
في ثناء الشافعي على استاذيه ومشايخه كان يقول لولا مال الله وبقين
لذهب علم الحجاز وقال اذا ذكر اهل الاثر فما لك البخور قال كان مال الله
اذا شك في شيء من الحديث ترك كله وحكي الشافعي انه اجتمع مال الله
وابو يوسف عند الرشيد فكلما في الوقوف وما يحبس التناقض قال
يعقوب هذا باطل لان محمد صلى الله عليه وسلم جاء باطلاق الحبس قال
مال الله اذا جاء باطلاق ما كانوا يحبسونه لاختصاصهم من الخيرة والاشارة
اما الوقوف فهذا وقف عمر بن الخطاب حين استاذن النبي صلى الله عليه وسلم
وسلم فقال حبس اهل وسيل الثمرة ولهذا وقف الزبير فاعجب الخليفة
هذا الكلام ونفى يعقوب وكان الشافعي يقول ما علم بعد
كتاب الله اصح من موطن مال الله وقيل للشافعي هل تأيت احدا
من ادركت مثل مال الله بن ابي فقال سمعت من تقدم مني في السن والعلم
يقولون ما رأينا مثل مال الله فكيف نرى نحن مثله قال الشافعي
ان المال كان مقدما عند اهل العلم بالمدينة والحجاز والعراق في الفضل
ومعروفا عند اهل الاقطان في الحديث ومجالسة العلماء وكان ابن
عبيدة اذا ذكره رفع ذكره وحدث عنه وكان مسلم بن خالد الزين
وهو مفتي اهل مكة وعالمهم زمانه يقول جالست مال الله بن
في حياة جماعة من التابعين فان قال قائل لما كان حال مال الله في العلم
والدين ما ذكرته وكان تعظيما لاستاد ما جاب على كل مسلم فكيف

قد والشافعي على مخالفة كيف جرد من نفسه ان يضع الكتاب عليه
فالجواب قال البيهقي قرأت في كتابي يحيى كرايين يحيى الساجي ان الشافعي
انما وضع الكتاب على مال الله لانه بلغه ان بالاندلس قلسوا مال الله
يستشفع بما وكان يقال لهم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقولون
قال مال الله فقال الشافعي انما مال الله آدمي قد يخطئ ويغلط فصار ذلك
داعيا للشافعي الى وضع الكتاب على مال الله وكان يقول كرهت ان
افضل ذلك ولكي استخرجت الله تعافيه سنة وقال الربيع سمعت الشافعي
يقول قدمت مصر ولا اعرف ان مال الله انما الف من احاديثه الا سنة
عشر حديثا فظرت فاذا هو يقول بالاصل ويدع الفري ويقول بالفري
ويدع الاصل واقول ان ارسطا طاليس الحكيم تعلم الحكمة من افلاطون
ثم خالفه فقيل له كيف فعلت ذلك فقال استاذي صدقي الحق
صدقي اذا تنازعنا في الحق اولي بالصدقة فهذا المعنى بعينه هو
الذي حصل الشافعي على اظهار مخالفة مال الله والذي يدل
على صحة ما ذكرناه ان الكتاب الذي وضع الشافعي على مال الله قال
في قوله اذا قلت حدث الثقة عن الثقة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
فهو ثابت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم والثابت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
عليه السلام لا يترك الا اذا وجد حديث يخالفه اذا اختلفت الاحاديث
فلا اختلاف فيها واما ان يكون فيما ناسخ ومنسوخ فبما في النسخ
ويترك المنسوخ والاخران لا يفتقران للناسخ عن المنسوخ فمما ناذر حبله

أثبت الروايتين إذا تكافأنا ذهب إلى تشبه الحديث بكتاب الله أو
بحديث آخر وأثبت الحديث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ينفك
حديث آخر وكان يروي عن غير رسول الله صلى الله عليه وسلم حديث
لم ينفك أن ما خالف حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم أو أن
يؤخذ به أن كان يروي عن غير رسول الله صلى الله عليه وسلم حديث
لم ينفك قوة وحديث رسول الله صلى الله عليه وسلم مستغنى ولما
قرر الشافعي هذه القاعدة ذكر أن مالكاً اعتبر هذه القاعدة في بعض
المواضع دون بعض ثم ذكر المسائل التي ترك الأخبار الصحيحة فيها يقول
واحد من الصحابة أو يقول واحد من التابعين أو لراي نفسه ثم ذكر
ما ترك فيه من أقاويل الصحابة لراي بعض التابعين أو لراي نفسه
وذلك أنه ربما يدعى لا إجماع وهو مختلف فيه ثلثين الشافعي أنه إذا
ان إجماع أهل المدينة حجة وأنه قول ضعيف وذكر في هذا الباب
أمثلة منها أن مالكاً قال أجمع الناس على أن سمح القرآن أحد عشر
سجدة وليس في المفصل منها شيء ثم قال الشافعي قد روي عن أبي هريرة
أنه سجد في إذا السماء انشقت وأن عمر بن الخطاب سجد في الفجر إذا
تقد نرى السجود في المفصل عن النبي صلى الله عليه وسلم وعن غيره
حريرة فليت شعري أي الناس من الذين أجمعوا على أن لا سجدة في الفصل
ثم بين أن أكثر الفقهاء ذهبوا إلى أن في المفصل سجدة أو نحوها أن مالكاً
يعلم أن الناس أجمعوا على أن لا سجدة في الحج إلا مرة واحدة وهو يروي

عن عمر وابن عمر أنهما سجدوا في الحج سجدتين ثم قال الشافعي وليت شعري
من هؤلاء المجمعون الذين لا يسمون فأن لا نعرفهم ولا يكلف الله أحد
أن يأخذ حديثه عن من لا يعرفه ومنها ما أخذنا مالكاً عن أبي الزبير عن
عطاء بن يبراع عن ابن عباس أنه سئل عن رجل واقع أهله وهو بيني قبل
قبل أن يفيض فأمرة أن يخرج بدنة قال الشافعي و
بهذا ناخذ وقال مالك عليه عمرة وحجة تأمة وبدنة ورواه عن
ربيعه وعن ثور بن زيد عن عكرمة يظنه عن ابن عباس أن كان
قد ترك قول ابن عباس أي بيعة فهو خطأ وإن تركه أي عكوة
فهو يسيئ القول في عكوة لا يرى خدان يقبل حديثه وهو يروي
عن سفيان عن عطاء عن ابن عباس خلافة وعطائقة عند وعند
الناس قال الشافعي والجحمانه يقول في عكوة ما يقول الجحمان
الشيء من علمه يوافق قوله فيسمية مرة ويسكت عنه أخرى فيروي
عن ثور بن زيد عن ابن عباس في الرضاع وذباح نصاري العرب وغيرهم
ويسكت عن ذكر عكوة وأما حديثه ثور عن عكرمة وهذا من الأئمة
التي ينبغي لأهل العلم أن يتفطنوا منها فهذه حكاية بعض ما ذكره
الشافعي في كتابه المذكور وضعه على مالك ولما قل أن يقول مالك
هذه الاعتراضات ترجع إلى حرفين الأول أن مالكاً يروي الحديث
صحيح ثم أنه يترك العمل به لأنه لا يجوز وما لا فإن مجيبه فيقول هذه
الأحاديث ما وصلت إليها الرواية علماء المدينة فهو كلاً

لأن أهل المدينة تركوا العمل به وهذا يقتضي على علماء
المدينة على ترك قول رسول الله صلى الله عليه وسلم

امان يكونا عدا ولا يكونا فان كانوا من اعداء جبان يعتقد انهم
تركوا العمل بذلك الحديث لا خلاصهم على ضعف فيه اما لاجل الضعف
في الرواية ولا لاجل الله وجدنا في او منقص على جميع التقديران في ذلك
العمل به واجتنابا لو افعالهم اعتقدوا في ذلك الحديث تاويل الخطأ
فلاجل ذلك التاويل الخطأ تركوا العمل به وعلى هذا التقدير لا يلزم
ترك العمل بالبحث حصول ضعف فيه قلنا ان علماء المدينة الذين
كانوا قبل مالك كانوا اقرب الياسين زمان رسول الله صلى الله عليه
وسلم واشدهم مخالطة للصحابه واقولهم رغبة في الدين ابعدهم
عن الميل الى الباطل فيبعد اتفاق جميع علماء المدينة على تاويل
فاسد اما ان قلنا ان علماء المدينة ليسوا بعدل بل كان الطعن فيهم
بوجوب الطعن في الحديث فثبت بهذا الطريق ان الدليل الذي ذكرناه
ترجيح عمل علماء المدينة على ظاهر خبر الواحد وليس هذا ولا بان
اجماعهم حجة بل هو قول ان عملهم اذا كان على خلاف ظاهر الحديث او
ذلك قد حاد وضعفا في الحديث مما يؤيد ما ذكرناه ما روي في البقي
في كتاب مناقب الشافعي رضي الله عنه باسناد عن يونس بن عبد الله
قال ناظرت الشافعي رضي الله عنه في شيء فقال والله ما اقول لك
الا نصحا اذا وجد اهل المدينة على شيء فلا بد لخل قلبك شك الله
الحق وكل ما وقوى كل القوة لكنك لم تجد له في المدينة أصلا
وان ضعف فلا تعيابه ولا تلتفت اليه واقل هذا الكلام

صريح في تقرير مذهب مالك رحمه الله تعالى واما الاعتراض الثاني وهو ان
مالك رحمه الله اذا احتاج الى التمسك بقول عكرمة ذكره واذا التمسك
اليه تركه فهذا ان صح عن مالك او رث ذلك ضعفا في روايته وفي
ديانته ولو كان الامر كذلك فكيف جاز للشافعي ان يمسك بروايات
مالك رحمه الله تعالى وكيف يجوز ان يقول اذا ذكر مالك في الحديث هذا
جملة ما يتعلق بهذا البحث اربع عبارات ظاهرة است كه امام شافعي بعد
تقرير قاعدة سرسرفا كذا تفسر عدم التفات بسبب اثار مخالفه اشار
جناب سر كائنات واولويت اخذ باحد يث واثار ان مخر موجودات عليه
واك الال التحيات والتسليمات ما توالي الغدوات والعشيات مخالفت مالك
كه استاذ وشيخ ان منور ظلم حوالك محقق ما خذ ومدارك وسالك مسالك فنيا
وتنقية منقذ از حمالك بوده با اخبار صحيحه واحاديث ثابتة صريحه بسبب
بعض اصحابه بنطعين يا قول بعض تابعين يا اي نفس ان قدوة المؤمنين
بيان فرموده ونيز ظاهر نموده كه مالك سارت برين مخالفت بسبب عدم
اجماع بر خلاف احاديث صحيحه سرور مطاع صلى الله عليه وآله ما دام الشافعي
وشعاع نموده حال انه ان اجماع مدعي خود مختلف فيه غير قابل التفات اعطاء
مزد تصف غير مست ونيز شافعي افاده فرموده كه مالك مخرى نموده كه اجماع
بل مدينة محبت است وابقين ضعيف را سي خيف است وشافعي عمدة الاقبال
مبدلين لمسيد واهمان جميل برين را اختلاف براسي مزيد توضيح وتفصيل في المطبوعات
قلوب با بل نقد وكمال امثلة عديده براسي بن مخالفت مالك باخبار واثار

سرور انبیای اخیار صلی الله علیه و آله الاظهار ما اختلف العشی والابکار ذکر کرده
در ذکر این مسئله مخالفت مالک با حدیث ابن عباس سبب اینست ربیعہ رتوت
عکرمه مختم خطایع شنیعه نقل نموده و بعد آن خادوه فرموده که اگر مالک قول
ابن عباس السبب ربیعہ ترک کرده پس این خطاست و اگر ترک بسبب رای
عکرمه نموده پس خود مالک اساءت قول را عکرمه می نماید یعنی طریق سوتی قبیح
و هیچ آن خوی می بیاید و جائز نیست اندک کسی قبول حدیث عکرمه نماید
و چگونه چنین نباشد حال آنکه عکرمه حسب افادات علماء نقاد و نصیحات
ساطعین الانزاد و کمال الخفی علی ناظر المیزان اللطیفی و تنذیب الکمال اللطیفی
و بحکم الادب و لیا قوت الحوی و غیر ما نام همراه کفر و الحاد یعنی خارجیت
و عداوت و صی سرور انبیای امجاد صلی الله علیه و آله الی یوم التنازع ذکر
کنند افراد بهتان ایی الاسلام و دیگران بر آقا و اهل بیت خود ابن عباس
بوده و شافعی بعد از شاذ این حکایت را روایت سر سر شکایت ضعیفانه
نقل نموده عجب این امام مالک آفاذ نموده و اظهار تهاوت و تناقض نموده
نماز قول فعل آن امام الا کابر بدیش ارباب بصائر فرموده یعنی اشرار
کرده که عجب اینست که او یعنی عکرمه آنچه میگوید یعنی طریق حرج قبیح است
خارج کذاب بیس النصاب می پوید بعد از این محتاج می شود بسو چیز می نماید
عکرمه که موافق قول مالک می باشد پس اخذ آن می نماید و گاهی نام مختم و حرج
بزرگان آرد و گاهی سکوت و صمت از ذکر نام این غلو محموت می فرماید
و این بی بلا شک از احظم معائب و انکرمات الباطن فضلح و ادبش قبیح

کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی

ووضع قواصص است پس مدح شنای خود شافع بر ملا گذارک تا بد صف است تمام مدح
و مدحی جل و حمد جید و که شنیده و و که اکید و ترقیه از را و تندید و طعن
و جرح و تلکب قبح و تفنید ان امام عمید مثبت جرح قبح خود ان امام سدید
و مظهر حیف و عسف شد بدان مقتدی بشید است و ازینجا است که رازی با آن
سقیفه ساز می حیل باز می آتش انداز می زعفره نوازی مدح و تخیل و تکریم
و تخیل و اجمال و تعظیم شافع حجاز می لاضی نکایت و محامات و رعایت محابا
آن علامه سر فزازی نگزیده و ارشاد فرموده و لو کان الامر کن لا فکیف
جاء للشافع ان یقتل عی و آیات مال و از عمده قضائش شافع است که قاض
بود و باست یار و ن نارشید که برای هر کشته از قضایح اعمال شنای افعال
او و فخر طول کفایت می کند تاج المحدثین سنی علامه ابو نعیم در ملیه الاولیا
که نسخ کا مل آن در دو جلد ضخیم بعنایت رب متان است این کثیر العصفیان
در ترجمه محمد بن ادریس الشافعی گفته حد ثنا محمد بن ابراهیم بن احمد ثنا
یوسف و عثمان بن عبدالله المذنبی ثنا احمد بن یوسف التمار قال قال
ابو عبدالله محمد بن یحیی الا موی ثنا عبدالله بن یحیی البلوی قال المحدث
عبدالله بن محمد بن ادریس العراق ا دخل الیها لیل علی بغی لا
و علی طیلان مطبق و ف رجلیه صلیه ذلک و انه کان من اصحاب
عبدالله بن الحسن الحسن الناس فی يوم الاثنين عشر خلون من شعبان
من سنة اربع و ثمانین و كان قیلا عتو علی طهرون الرشید
ابو یوسف القاضی و کان قاضی القضاة و کان علی المظالم محمد بن الحسن

بغية وخبرني يا شافعي حجتك على ان قريش كلهم ائمة وانت منهم
قال الشافعي فلا خفريت على الله كذا يا امير المؤمنين ان نصبت
لها وهذه كلمة ما سبقت بحافظ والذين حكموها لا مير المؤمنين
فاطلبهم معانية فان الشهاد لا يجوز الا كذلك فظن امير المؤمنين
اليهم ما فلما رآهم لا يتكلمان علم ما في ذلك فامسك عنهما وقال
الرشيدي قد كنت يا بن دريس فكيف يصورك بكتاب الله تعالى فقال له
الشافعي عن ابي كتاب الله تعالى ان الله انزل ثلثا وسبعين كتابا على
خمس انبيا وانزل كتاب مع عظة النبي فكان سادسا اولهم آدم
عليه السلام علي انزل ثلثون صحيفة كلها امثال انزل على اخوخ
وهو ادريس ستة عشر صحيفة كلها حكم وعلم ملكوت الاعلى
على ابراهيم ثمانية عشر صحيفة كلها حكم ومفصلة في الفرائض ونزل
على موسى التوراة فيها تخويف وموعظة وانزل على الانجيل لليسوع
لبني اسرائيل ما اختلفوا فيه من التوراة وانزل على داود كتابا كله
دعاء وموعظة لنفسه حتى فخلصه به من خطيئته لا حكم لنا فيه
وايقظ الداود وانزل على محمد صلى الله عليه وسلم القرآن جمع فيه
سائر الكتب فقال تبينا لكل شيء وحده وموعظة احكمت آياته ثم
فصلت فقال له الرشيد فصل في كتاب الله المنزل على النبي
صلى الله عليه وسلم الذي عانا الى قوله وامرنا بالعدل ونحكمه الا ان
مناجحه فقال عن آية اني سألت عن حكمه او منشاها ام عن عقوبة

او يقاظ الداود وانزل على محمد صلى الله عليه وسلم القرآن جمع فيه

فصل

واتاخرهم عن ناسخه ام عن منسوخه ام عن ثابت حكمه ونسخت تلاوته
ام عن ثابت تلاوته وارفع حكمه ام عن خاضبه الله مثلا ام عن خاضبه الله
اعتبارا ام عن احص ما فيه فعال الامم الماضية ام عن مقصدنا الله
فعلمهم فحين قال فما زال حتى عدله الشافعي ثلثا وسبعين حكما في
القرآن فقال له الرشيد يحبك يا شافعي اكل هذا يحيط به علمك
فقال يا امير المؤمنين المحنة على العالم كالنار على الفضة تخرج
جودها من داء نفاقها انا اذا فاشن فقال الرشيد ما احسان
اعيد ما قلت فاسالك بعد هذا المجلس ان شاء الله تعالى قال له
كيف نعرفك بسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له الشافعي
ان لا عرف منها يا امير المؤمنين ما خرج على وجه الايجاب لا يجوز تركه
كالا يجوز ترك ما اوجبه الله في القرآن ما خرج على وجه التاخير
وما خرج على وجه الخاص لا يشرك فيه العام وما خرج على وجه
العموم يدخل فيه الخصوص ما خرج جوابا عن سوال سائل ليس لغرض
استعماله وما خرج منه ابتداء لا رد حام العلوم في صدقه ومما له
في خاصة نفسه او تكديبه الخاصة والعامة وما يخص به نفسه
دون الناس كلهم مع ما لا ينبغي ذكره لانه اسقطه صلى الله عليه وسلم
ذكر ان قال جدد الترتيب يا شافعي لسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم
فاحسنت موضعها بوضوحها فما حاجتنا الى تكرار عليك ونحن
نعلم ومن حضراتك نصايها فقال له الشافعي ذلك من فضل الله علينا

الكتاب الاصل والمربع راق

وعلى الناس واغاشرنا برسول الله صلى الله عليه وسلم وباركوا فقال
بصره بالعريه قال مبدلتنا وطباعنا بما تقدمت والستنا بما
فصارت كالحية لا تغتر الا بالسلامة وكن لك العربيه لا تسلم الا
لاهلها ولقد كنت وما عرف الله فكنتم من سلم من الداء ما سلم
الداء وعاش متكا ولا وبذلك شهد القرآن فقال وما ارسلنا
من رسول الا بلسان قومهم يعنفون شيئا وانت وانا منيهم يا امير المؤمنين
قال نعم صيف الجرمه منعه شاحجه انت اصل وخروج وهو
صلى الله عليه وسلم ومبين بما جئنا فحينئذ صلى الله عليه وسلم
بذلك تدعى بنسب فقال الرشيد صدقت وبارك الله فيك الى
روايته حليه الاوليا وضحت كشافعي بارون لا يزلت وكرت لقبه
مياخت ونيزان وضحت كشافعي ادعا خود نمي يامت را نهايت شنيع
وفظيع دانسته كه از با خبري كذب استدعا كروه پس هرگاه امامت
مرتبه عظيم و جليل باشد كشافعي انا وعا ان با آن جلالت و عظمت مرتبه خود
شديد كن و ادعا كن از اخباري كذب بر خدا تعالى قرار ده پس اثبات شافعي
امامت را بر ابي بارون ليل محريت بر آنكه شافعي بارون را بهتر از خود ميدانست
وامامت را بر احمين حق و صواب ميدانست و فخر را بر رساله فضائل و صفات
آفته الباب الثالث في حكاية محنة الشافعي رضي الله عنه في فصول
الفصل الاول في كيفية تلك المحنة لما جرى بالشافعي رضي الله عنه
الى العراق اذ دخل ابيلا وكان في جلده حديد لانه كان من اصحاب

عبد الله

عبد الله بن الحسن بن علي بن ابي طالب كان في ذلك ليلة الاكشيد لعش
خلون من شعبان سنة اربع وثمانين في ذلك الوقت كان ابو يوسف
على قضاء القضاة ومحمد بن علي المظالم قد خلا على الرشيد فقال محمد
بن الحسن الحمد لله الذي ممكنك في البلاد وملكك دقار العباد
من كل باغ وعاد الى يوم المعاد لا زال قللك مسموعا وامرك مطاعا
فقد علت الدعوة وظهر امر الله وهم كارهون ان شذمة من اصحاب
عبد الله بن الحسن اجتمعوا وفي واحد ينوب عن الكل يقال لمحمد بن
ادريس بن عمر انه بهذا الامر احق منك ويدعي من العلم ما لا
سته ولا يشهد له بدن لك قدمه وله لسان ذاء يستحلبك بلسان
وانا خائف على الدلالة منه كغائك الله تحانك واقل عذراتك شر
اصاك فقال الرشيد لا يي يوسف يا يعقوب كيف الامر قال ابو يوسف
محمد صادق فيما قال شر امر بالشافعي رضي الله عنه فادخل على الرشيد
فروي لقوم با بصارهم اليه فقال الشافعي رضي الله عنه السلام
عليك يا امير المؤمنين ورحمة الله وبركاته فقال الرشيد عليك
السلام ورحمة الله وبركاته وبدأت بسنة لم تور باقامتها وخرجت
قويضة قامت بذاتها ومن العجب انك تنكلم في مجلسي بغير اذن
فقال الشافعي ان الله تعا قال وعل الله الذين امنوا منكم وعلموا الصا
المستخلفهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم ولهم كنهم
حينئذ هو الذي رضي لهم وليبذلهم من بعدهم ففهم امنا وحواله

جواب معارضه حدیث نور روایت اله
بر خلق نشانه قبل حضرت آدم علیه السلام

اذا وعدوني فقد مكنتني في رضى وامننى من بعد خوفى يا امير المؤمنين
فقد حدثت لك انك لا تقتل قومك صبرا ولا تكدن بهم اذا اقاله والديك
عند اقال لرشيد هو كذا فاعذلك بعد ما ظمير ان صاحبك لما
علينا واتبعه الا انك لو كنت رئيسا لهم فقال الشافعي لما استنطق
فساكنكم على العدل الا انصاف لكن الكلام مع ثقل الحد يثاب
على بقاءه عن قديمي حيث عدد كبتى كسيرة اباي عند اباك فان
كانت الاخرى في يدك العليا ويدي السفله والله غنى حميد قال
الغلامه باسراج خل عنه فاخذ ما في قد صيه من الحدين فشا
الشافعي على كبتيه وقال امير المؤمنين الله لان يحشر في الله
تحت راية عبد الله بن الحسن هو كما حلت شيخ له قرابة لا تنكر
عند اختلاف الاراء احب الي والى كل مسلم من ان يحشر في الله تعالى
تحت راية قطري بن فجاءة المازني الحاجي كان الرشيد متكئا
جالسا وقال قصد وبرت لان تكون تحت اية رجل من اهل بيت
رسول الله صلى الله عليه وسلم خير من ان تكون تحت راية خارجي
طفه وبغى لكن ما جئت ان قريشا كلهم ائمة وانت منهم فقال الشافعي
رضي الله عنه يا ايها الذين امنوا ان جاءكم فاسق بنبأ فكبت وان
تصيبوا قوما من جهالة فتصيحوا على ما فعلتم نادمين حاشا ان اقول
ذلك القول لقد افك المبلغ فسق واخر ان لي يا امير المؤمنين حرمة
الاسلام ودمية النسب كفي بها وسيلة واحق من اخذ باو د الله تعالى

جواب معارضه حدیث نور روایت اله
بر خلق نشانه قبل حضرت آدم علیه السلام

ابن عمر رسول الله صلى الله عليه وسلم الذاب عن بينه الحاجي عن
امته قال فقتل وجه طرون ثم قال ليفرح دوعك فانا نزعى حوت
قربانك وعلملك ثمارة بالقعود اذ ين جبارت ظاهيرت كه شافعي نه
اباوتنكاف و تخاشي اذ دعا امامت ظاهيرت كه اولا فسق كذب افراي
محمد بن الحسن بن يوسف كه نسبت اراج عا بشافعي كرده بودند بتلاوت آيه
كرمية ثابت كرده و بعد ان گفته كه حاش بشه كه بگويم اين قول را بدرستي كه درج
گفت رساننده اين قول فاسق شده كه گار كرده و نيز شافعي تصريح كرده
با كه احق كسي كه اخذ كرده باو ب خداي تعالى اين عمر رسول خدا صلى الله
عليه وسلم است كه ب كند دست از دين رسول خدا صلى الله عليه وسلم و
محامات كنده است از امامت آنحضرت و از اين ارشاد شافعي نهايت
مدح و تعظيم و تكريم و رشيد ظاهيرت كه او را احق عاملين بحكم تعالى
و انموده و ذب او از حامى دين نبوى و محامات او است آنحضرت ظاهيرت
و نيز از روايت حلية الاوليا ظاهيرت كه به نگاه شافعي بحجاب بارون
اقسام سنت بيان كرده و بارون سخنان آن نموده و مدح شافعي كه شافعي
بخطاب بارون گفته كه جزين خست كه شرف ما بر رسول خدا صلى الله عليه
وسلم است و بتوبير ظاهيرت كه شافعي بارون را تالى جناب رسالتك
صلى الله عليه آله وسلم در تشریف خودش ميدانست و نيز از روايت
حلية الاوليا وضحت كه شافعي بارون را در فضائل و محامد خود اصل
قرار داده و خود را فرع او حيث قال انت اصل و فرع و غرراي

محمد بن عبد السعید بن شعبان الکشی السلمی الحنفی در تمهید فی بیان التوحید گفته
یعنی خلافت ابی بکر رضی الله عنه ولا یكون اماما حقا لکان لا یجوز
السکوت به والاغراض منه لان من مضى بامام باطل فانه یکن
ونیز در تمهید گفته واما من قال ان الامام لا یجوز الا من اولاد الحنفی
رضی الله عنهما وکان یعلم من الله تعالى ومن جبرئیل علیه السلام
قلنا هذا لا یصح لان الحسن والحسین رضی الله عنهما قد وصا الامامه
لمعاویة وابعامعه ولو کان لا یجوز لغيرهما اولاد من ولاهم لکان
ذلك خطأ وكفرا مني هما لان نصب الامام غیر حق بكون كذا الخ یفقد
انکه امارات وضع وکذب افتراء واخلطوا واقع الازم جانب خلف امام وین
و شمال ابن بهتان صریح الاختلال وضمیمه ضحیه الاعتدال وقریه لا یجوز الا
وتتمت فطیحة الاحتمال ودر ورغ وازگون سر سر محال بهت مورث انواع
وزر ورمال وچشم موجب صنف خرم نکاله اخرج و نمایان بشایه که حاجت
توضیح و بیان وفاق تشریح و تبیان ضرورت تامل و اسعان ندارد و از انکه
تقدم خلق عجاوین ثلثه بر حضرت آدم و جمیع انبیای سابقین معنی که از منطبق
و مدلول بر کذب معلول مفهوم از باب علوم میشود و بدیهه مستلزم
ثالثه جلیل الفخار بر حضرت آدم و دیگر انبیای اخیر علی نبینا و آله وعلیهم السلام
ماتابع اللیل والنهار می باشد و بر ظاهر است که تفضیل قول ثالثه چه چنان
جمیل المحامد و ثالثه تفضیل و تقریب محامدات و مراعات اقارب
مشیرین انواع مفاسد را صدی از انبیاء چه چا تفضیل شان بر جمیع این

خبر

سوا فی افضل کائنات علیه آله وعلیهم السلام التحیات التسلیمات الزاخره فرائد
واشنع انتامات واسمح اختلافات و تخالفات جمیع امت مخبر موجودات
صلی الله علیه و آله اصحاب الایات والکرامات است و پیچ سلمی و مستثنی
که بوی ناسلام و ایقان بشام او رسیده کابی در تکلیفات با تجویز
نمودیده که آن کفر صریح و الحاد صریح و زندقه قبیح و تجارت باره و جرات
ناسره غیر بیج است از انکه ثلثه فرزانه ممتاز زمانه دور و وراد
در ظلمت سیم و غمق سترک کفر و انکار و جهل و بوار و عدوان و خسارت
و تبار و خسارت عار و خذلان و محوار و عناد و ولد و مخالفت و شکافت
و مناوات و مبادات و محاششت و مشاحنت با اسلام و دین و انقیاد
برای احکام رب العالمین اطاعت امتثال سید المرسلین مبتلا بوده اند
و اگر باب اول بلا معول باب مکابره و مجادله و مجازفه باز کنند و بنا
انصاف و حیا و شرم و آزرده بمعاول تحریر و تحریر و تحریر کنند و اورا از
سوقد و نوموج صاحب اسلام و آبی از کفر و سجود اصنام قرار دهند کمال
عراق و انماگ و ارتباک خود و افترا و کذب بهتان قرار می آید تنقید
و انقشاند و در سبع کفر ثانی و ثالث که از اجلا می بدیهات و اوضح تنویر
و اصرح یقینات و ابین مسلمات کلامی نمیتواند کرد پس سیکه بر غلظت
کفر طاری شده باشد چه کمین است که قبل خلق حضرت آدم و دیگر انبیاء
سابقین علی نبینا و آله وعلیهم السلام رب العالمین یا جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم در بین عرش مطهر بوده باشد سبحانک هذا بختنا عظیم

اصحاب کرام علیهم السلام

۱۴۰۴

یقیناً منتهی الجلود و یقی منه الجلود فلعنة الله على واضع وقص الله
وجه صانع و قد فعل و تعمی کون الاثوار الثلثة قانوارا و کونهم
مقتداً ماعلى آدم و سائر الانبياء السابقين اعصاراً مع ارتباكهم
في اشرار الكفر و عور و اعذار و خوضهم من عمار الداد و العناد
غماراً و ركونهم على صهوة الزندقة و الانكار اعلاماً و اجهاراً و مسير
في معتوكات غسق البوار و التباريل و غماراً و ايتارهم بعد الانوار
الظاهري عن مداحس النزال و مداحض القتال فراداً و فراداً و
ونكولهم و اغيادهم و عده لهم عن الحق مراداً ما يدع اتباعهم و
حيارثی و تری الناس سكارى ما هم بسكارى انما غملا انك بربك
و دين يقطع و يقين بلا طعن و تخمين ظاهر و متبين است که آياي ثلثه ميمون
شقا و کفر و ضلال و انکار و توحيد رب متعال و عباد و سر سر نکال و ديان
و موسوم و مصوب و مقرون بودند که هر تاب فيه و تاب ان بلغ من
المبالغة و الجلال مبلغاً لا يبلغ اليه رداء و لا حساب اگر چه در
اسلام ظاهری آورده طريق القیاد قسری سپرده لکن بلا شبهه و ارجح
بر و پدید ثانی و ثالثه الا که بحالت کفر و انکار و توحيد خالق و توحید قدر
در رکات مقرو و اصل مستقر ذات لمب سحر کرده اند و واضع جسد
این کذب زور که از ایمان و ايقان بر اصل قاصیه و زور از خوف هوای الله
و استهزا و طعن و تحجین اهل یقین مجبور بوده اصلا بثلثه ظاهر و
اصلا بظاهر و اصول فاخره قرار داده و ظاهر است که اصلا بثلثه

نور

منتهی نقظه کفار اشرار و طین فجار را اصلا بظاهر قرار دادن چنانچه پس از
و افتخاری پس عجیب است و از جناب سوال صادق و امین و ب خالق چنین
کذب صریح و دروغ فحش نقل کردن او کمال حماقت دادن است لیکن از
اهلسنت چه عجب که بسبب فایست محبت ثلثه در فضائل شان و صلاح شان
اعمال شان چنانکه کذب افکرانه کرده اند اگر در حق آياي شان چنین کذب
صریح بر یافتند چه چاشکایت است از اینجا وینداری و انصاف و عقل و
و انشوری کلی و غلطی امثال شان باید دریافت که در حق اصحاب ثلثه
چنین احادیث را کاذب است اصحیه الوضیع ظاهره البطلان را قبول نمایند
و بیایات افتخار را و اگر گفتند که معتدین اند در حق جناب ابراهیم علیه السلام
احادیث صحیح را مثل حدیث ولایت حدیث طبر حدیث انانیتة العلم و غیر
موضوع گویند و کذب تحت بندارند و فقیر از یاد شاه صاحب این حدیث را
در سیرت و سنن آن با وصف قطار قدح و جرج آن فی الجمله چندان خیرتی و تقوی
که اولا این قدر فهم هم ندارند که با مشال چنین امور ظاهره برینند و ثانیاً خاطر
هم ندارند که ایشان را امور یک مناهات مشکل است مخفی باشد و ثالثاً و تعصب
هم ثابت اند و اند توقع انصاف از ایشان پس بعد از انبیا مطر نظر شان
رواستدالات شیعه و توحید اعتراضات بایشانست خواه خطی از صدق
و واقعیت داشته باشد یا نه آنکه عوام دانند که شاه صاحب کاری نموده دیگر
تعبیر از شاه صاحب دارم که چگونه جرات بر دایت چنین غرافت کاذب نموده
و نیز عیای ذوالان حیرت است که این چه حکونه آنرا معتبر و موثوق پنداشته در

صواعق ذکر نموده حال آنکه از افاده خود در شرح قصیده همزه ظاهر است
که کافران توان گفت که مختار و کریم است و نیز او را ندانم بتوان گفت بلکه او
نجس است چنانچه آیه شریفه انا المشرکون نجس بران دلالت دارد و قال فی
شعر لم یزل فی ضما قر ال کون تخنا ذلک الامهات والاباء صدق کلام
الذکر علی کرامه نسبه صلی الله علیه و آله و سلم تنبیه لک آن تاخذ من
کلام الناظر الذکر علمت ان الاحادیث مصرحه به لفظ فی
اکثره و صغری فی کلامه ان ابا ابی الله صلی الله علیه و سلم غیر الله
وامتانه ال آدم و حوا لیس فیهم کافران الکافرا یقال فی حق الله
مختار و لا کریم و لا ظاهر بل نجس کما فی آیه انا المشرکون نجس قد
صحت الاحادیث المتابعه بانهم مختارون ان الابهاء کلام ان
الامهات طهارات پیچیده هم آنکه بعضی از کلامین معتبرین و نقالین
مختلفین از حضرت ابی هریره امام الرکنین الی بحساره علی الوضع علی
سید المرسلین صلی الله علیه و آله جمعین حدیثی متفقین خلق الی بکر از نور
سرور کائنات علیه آله الاف التحیات و التسلیمات و خلق ثانی شاق و خطا
طغیانی از نور ابوبکر عظمای و خلق است از نور ثانی عدوانی قال اطاعتنا فی
نقل ساخته و بعد آن بودن عمر سراج اهل جنت هم بافته و متذکر الحمد و المنة
که جمعی از محققین نقاد تفسیر و تفسیر این کذب را باب حنا و بالغ و وجه و
طرق فرموده اند یعنی حضرت ابونعیم تاج المحدثین و امام المقدمین بعد
ایراد آن در امالی خود تصحیح فرموده که آن باطل است و در بعضی از شاد کرده

کدام

کدام کذب است و سید علی علیه السلام علی الاطلاق و ابن العزاق و تلمیذ او حرمه
باوفاق آنرا در موضوعات و مفردات از باب کذب اختلاق داخل ساخته
سیور در ذیل الموضوعات گفته ابونعیم فی مالیه حدیثنا محمد بن محمد
بن عمرو بن زید ملا حدیثنا احمد بن یوسف حدیثنا ابو شعيب
صالح بن یزید حدیثنا احمد بن یوسف المینی حدیثنا ابو شعيب
السوکی عن الهیثم بن حمیل عن المقبری عن ابی هریره موقوفه صلی الله
من نوره و خلق ابا بکر من نور می خلقی عمر من نور ابی بکر و خلقی قنیه
من نور عمر و عمر سراج اهل الجنة قال ابونعیم هذا باطل ابو معشر
و ابو اشعيب منزوک و قال فی المیزان هذا خبر کذب و ما حدیث
و احدهم الثلاثة و اما الکافه عند فی المنهج کایع و شرح رکنه
در مختصر تنزیه الشریعة گفته خلق الله من نوره و خلق ابا بکر من
نور می خلقی عمر من نور ابی بکر و خلقی قنیه من نور عمر و عمر سراج
اهل الجنة نع ای واه ابونعیم فی مالیه عن ابی هریره و
قال هذا باطل و قال الذهبی هذا کذب بهرگاه حساب افادات
آنکه ثقات علی درجات خیر خلق الی بکر از نور جناب سالتاب صلی الله
علیه و آله و سلم باطل و کذب زور باشد بدون ثلثه انوار بر زمین عرضی
نور سرور و سلطان صلی الله علیه و آله باختلاف الملوان نیز بالا و
مخلفی به استناب مجازفت و عدوان با و الحمد لله المنان الحنان
علی ظهور خیر اهل الاخذاء و الشان و وضوح بوار تجارة اصحاب الخلف

کدام کذب است

و نقاد

والخلاق والله الموفق وهو المستعان پس یہ انہ کہ کابلی جنو و مخاطب نور
این کذبہ نور را بحار صد حدیث نور مذکور و دستور نموده اند کہ الفع بود و فضیلت
ارباب چور و قصور و اوخل بود در انہما عظمی اصحاب شہ و شور کہ در آن
جناب امیر المؤمنین علیہ السلام اصلا و اساسا بخیر مذکور و مکرر الکرار ذکر چنین خود
استحیا کرده باشند و او تفصیح خوفی نموده کہ علمای ثقات آنرا باطل و کذب ثبات
لیکن غلط گفتیم استیلا کابلی رئیس المخالفین و مخاطب اہل المستحکمین و رغوب بجمہ
و از مخاطف سلف کی پروا دارنا تصدیق این معنی از ایراد و تصدیق حدیث
صاحب اللہ فی صدر شیا الہ و اشغال ان بوضع بیوستہ کہ استلزام
اشغال این جادیت الزنج موضوعات و امور اندر شاہ صاحب کمال
توقات آنرا بمقابلہ شیعہ ایراد فرمودہ و همچنین کابلی بسیاری از خرافات و کذب
افترات و اکذابات اختلاف سنیہ صحن بوضع آن فرمودہ اند از ساقب
خلفا شمرده و بر تصدیق آن پرداختہ پس غالب است کہ بنظر مخاطب طیل الفخار
و کابلی عمدۃ الاحبار این کذب را بر سرشار و فریہ ظاہرۃ العوارز سیدہ و الا لای
کش و اعراض و صفح و خض بصر و قطع نظر ازین نورستجین سنگی فرمودند کہ
نہ می بینی کہ صاحب فصل الخطا باز عمدہ تصوفین و الانصاب موصوفہ بیک
تخصیص و تعلقہ ثبات معروف تسلیم و انقیاد بر اسی حق مستطاب و مہاجر
و متارکت حمایت و تہنیت این اقتضای کذب و راز قیاس و حساب برای اثبات
فضل شیعہ عمدۃ الانجاء نقل کرده بایہ و قاحت و جسارت و جلا
وصفاقت را بکرتہ بس منہج و بیخبر رسانیدہ خود را از شکستین متعین

نہ فیہ

تصلین ہم بالآئیر و انہا جناحہ و کتابہ کور میفرماید فقرہ و سلاخبار
ابن عباس رضی اللہ عنہما عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال
ان اللہ عز وجل خلق خلقہ من نور و خلق ابابکر من نور و خلق عمر من
نور و خلق المومنین کالجمہ من نور عمر رضی اللہ عنہما قوله و
نور دین روایت حدیث دیگر است کہ شہور است ان الارواح جنود مجنۃ
صانعہا منہا مختلفہ ما تبارک منہا اختلاف اقول کابلی عمدۃ السوء
یخس المسلمین امام المتطہرین مقتدری المتعین بعد ایراد روایت مہین بر سر
قویین شہر تقدیم خلق ثلثہ ثقلین بر حضرت آدم علی نبینا و آلہ علیہ سائر الہ
سلام رب العالمین بخشش عظیم حجاج پیش این اخبار اگرچہ ثابت شود و کثافت
و اقصا فرمودہ تطویل نطاق کلام را خلاف مصلحت و موجب استہزاء و تحقیر
اولی الافحام و انتہای کش و کج عنان از اسباب بیان اولی و النسب پنداشتہ
لکن مخاطب تحریر بزیادہ تذلل و ترجیح اکتفا بر ایراد این خبر تشع اہل نظر
کافی دین و موجب تلمو و تحقیر و وضع حصور و فقر و زواہب را
بلند کشاقتہ ناجار ظلم ندین تم را و مضار ایراد بعض زیادات و اضافہ
شدیدی از نکرات و اتحام بعض سجبات و ایراد بعض مطربات کہ ہمہ آنرا
زایہ بر بریزد حسن فہم و کیا است و غایت وقت نظر و فطانت و نہایت کفا
و دانت و اقصای علو حدس و منانت مخاطب حکما دیانت ست جوان
دادہ و حقیہ ہمہ و ظلم ارکان قطع و ہرم اغصان و ہر خرم افغان ان
زیادات و اہیۃ البیان بالمتطرق و اوضح بیان ہمہ امتثال الختان

استهان بنمایم منقض رقص و قفص و رقص ان حرفه ان حیث ان یبذل فی
رب لا حد من باب الفهم والظرف می گوییم باید دانست که دعوی تأیید
الارواح جنود مجنونة بر این و این تفصیل است شب سنده و الاصل سنده که
ان صوری شده و خواصی شده بر قطع و تنقیص الی اصل و فرع این فر
مشهور است ظاهر گردیده از عجایب افادات و غرائب توهمات و باطل
تجلیات است زیرا که در روایت معتبره و حکایت موضوعه تقدم خلق
نشد عالمی از او بر حضرت آدم صلی الله علیه و آله و سلم سلام برت العباد و حسب
بیر او کمالی است دیدار احداث و حیاط طبع مذکور است و بر ظاهر است که در
حدیث مشهور که مخاطب صدر القدر و تأیید آن برای بن کذب و زور
دعوی نموده اثر می از تقدیر نشد مجنونة خلق لا منطوقه و لا مقیده یا غیره
و عدم دلالت آن تقدم خلق تفصیل فی ص فلاحه کاسد و الخور و
من الوجوه و لو بالایار و ان شاء الله العزیز العظیم و در کمال ضعیف و غلبه
و بالقطع فقدان تعارض و اختلاف ثبوت نبیین و تغایر و تناقض و اختلاف
این حدیث را این جزاف صریح الاعتساف بر باب المعانی انصاف و تحجیر
نیز که مدلول این حدیث حسب المادوات استلزام و مقسوس بر احادیث و
صریح است که ارواح در اول خلق خود در دو قسم اختلاف و اختلاف با صفت
موافق در صفات مخالف در ان مخلوق شده و اجساد این ارواح
و در دنیا اختلاف و اختلاف حاصل میگردد حسب خلق و خلق خود پس
دوست میدار و اختیار را و شر محبت میکند از شر را و این هدام الفقه

خلق

خلق احکام من الانبیاء والاوصیاء فضلا عن التقدم علی خلق ادعوی
الوسل الاصفیاء سوى خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله النجماء
ما القصل الراح بالغلام شیخ عبدالحی در لغات شرح شکوة گفته قوله الارواح
جنود مجنونة فما تعارف منها ائتلف و ما تناكر اختلاف الجنود جمع
جند و مجنونة جمعة علی نحو قناطیر مقطرة و فيه دلیل علی ان
الارواح لیست باعراض علی انما كانت موجودة قبل الاجسام لا
بل و من یحکم قد حکم الکن یبطل القول بخلقها بعد تمام البدن فلو
ان را بخلقها قبل البدن تقدیرها کن که و هو فی الظاهر
حدیث جلیل قد جاء فی الحدیث خلقت الارواح قبل الاجساد
بالفی عام و علی انما خلقت فی اول خلقها علی شمعین من امثلا
و اختلاف باعتبار موافقة و الصفات و مخالفة فیها و ان
الاجساد القی فی الارواح تلحق فی الدنیاء فتلتف و تختلف علی
حسب ما خلقت علیه فالخیر یحب الایثار و الشر یحب الاشرار
و ان عرض عارض یقضي خلاف ذلك فالمال الیه فما تعارف
منها قبل التعلق بالاجساد ایتلف بعد کمن فقد ایتلف ثم اتصل
به و ما تناكر قبل باختلاف بعد و هذا التعارف و التناكر الهامات
من الله من غیر اعداد من غیر بالسابقة پس عجیبت که مخاطب حمید
بیر بخارج و خروج از تقلید کابلی و حید اختیار کرده نمحض دعوی تأیید
حدیث تجنید بر این بن کذب غیر سدید و یدیه و اصلا بر سر بیان وجه

بالحکیم فی امره

تائید و لو با لایمار و الاشارة واضعف الاستعار في الاربعة مر سيد
كف لسان عطف عنان ان توضيح و بيان احی من البكر المستورة في الاربعة
واحي من باقل المشهور بالعي والقصو والموصوم بالحجر والحجر كروبي
و ظاهر الغرض مخاطبة بن تائید نیست که از این حدیث مشهور ثابت میشود که
ایتناف عالم استیجاب لیل تعارف در عالم ارواح است و تعارف ارواح
ستلزم نیست که ارواح باهم باشند و چون حضرات ثلثه عالمی تبار شعاع
ایتناف و تبار موافقت سرور و اخیار علی علیه السلام که از اشیاء در بردارند
لا بد که ارواح ثلثه جلیل الارشاد عظیم الانشراح بار و روح جناب رسالت
صلی الله علیه و آله باهم باشند و بهرگاه ارواح اینها بار و روح انحضرت سرور
لازم آید که ارواح اینها مثل روح نبوی مقدم بر خلق آدم باشد و بعد از
آدم و این فقط است اشاعت این هم و خیال بر ظاهر است و صدور از این
چنین معنات از حدیثان علم و توحید و اینها که این تحقیق این شخص فکر
دقیق مخاطب این است متعجب عجایب و اغویب می باشد بر ظاهر است که اگر چه
ایتناف با جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم در دار دنیا و الالت بر تقدم خلق
بر حضرت آدم و سالتاب صلی الله علیه و سلم و السلام و بهر حال بدون شخص موافقت
با جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم در حجب قدس ناید لازم آید که هر چه
شده حجب عنان الحجابی و معاویة الشافی و مغیرة الرانی که حسب اقوال است
ایتناف تمام با سرور نام صلی الله علیه و آله و السلام داشته بلکه سالتاب صلی
و موافقت و موافقت و ایتناف با انحضرت و از قبل خلق آدم

و در اینها علیهم السلام مخلوق شده باشند و با جناب سالتاب صلی الله علیه و آله
روایت عن تائید جاکفته و بطلان ظاهر عند اهل الايمان و الايقان غنی
عن اقصاء الشاهد الدهران الله الموفق وهو المستعان الصان
من لک الافهام و عند اهل ادهان و نیز ظاهر است که اگر چه علی علیه السلام
و متاخر و ایشار تعارف متناظر در عالم ارواح بار و روح سرور و اخیار صلی الله
علیه و آله الاطهار می باشد و مثل انحضرت معاذ الله نور می از انوار و صاحب
جبار قدس پروردگار بیود و هرگز در دار دنیا باشد و عداوت و منادات
و نهایت عناد و معادات و اقصاء کلام و محاشنت و منادات با سرور کائنات
علیه و آله الاف التحیات و التسلیات و التوقیل الاسلام الظاهری یعنی در دنیا و از
غایت قاحت و جسامت و نهایت جلالت و خسارت قبح و قبح و قبح
سرور انبیای اقبالی صلی الله علیه و آله با اختلاف النهر و اللیال و تکرار انقبای
والاصال نمیکند حالانکه این معنی بروایات جهابذه صدق و ما برین معنی
بالکافی الاتفاق ثابت و محقق است و الدیاجد مخاطب بر از انبیا انقبای
عن شریقال خیر عمر متقلدا بالسیف خلقیه رجل من بنی ذهرة
فقال له ابن تعدیاعمر قال اريد ان اقتل محمدا قال وكيف قامني
بنی هاشم و بنی ذهرة فقال ليعمر ما اراك الا قد صلبت و تركت دينك
قال فلاح ذلك على العجب ان اخذك و خنتك قد صلبوا و تركوا دينك
فسمي ذمرا حتى اناهما و عندهما جاب في لاسمع حباب بحس عروني
في البيت فدخل عليهما فقال ما هذه الهزيمة التي سمعها عندكم

وكنا نلقون طنه فقالوا ما عدا حديثا قد ثابته قال فقلت انا
فقال له خذنه يا عمر ان كان الحق في غير دينك فوثب عمر على خذنه
فوطئه ووطئا شديدا فجاءت اخته لتدفعه عن وجهها ففجها الفجة
بيدا فدمي وجهها ثم ونيز در الاله الخفا كفته عن الزهرى قال كان عمر بن الخطاب
شديدا على رسول الله صلى الله عليه وسلم فانطلق حتى قام من
رسول الله صلى الله عليه وسلم الى محمد بن حبيب بغدادى ركناب سرك
در اخبار قریش تصنیف نموده و فقیر نسخ عقیقه آن در حدیده وقت رجوع از حج
بيت الله الحرام و زیارت سرور نام و ائمه بقیع علیه السلام لاف التحیر و تسلیم
خرید نموده و گفته ابراهیم بن المنذر بن عبد الله الحرامی قال حدثتني
عمر بن بكر الموصلي عن سعيد بن عبد الكريم عن عبد الحميد بن
عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب عن ابيه قال كان من حديث
الحرب التي كانت بين محمد بن كعب في الاسلام ان ابا الجهم بن
حنيفة بن غانم كان من جال قریش في الجاهلية وكان يوازن
عمر بن الخطاب قبل اسلامه على غيلة رسول الله صلى الله عليه
وسلم ومعاداته فاكرم الله عمر بما اكرمه من الاسلام واستجاب
فيه دعوة نبوته عليه السلام واعتز به دينه وابطا ابو الجهم
عن الاسلام حتى اسلم يوم الفتح الخ وابن هشام در سيرت خود كه مختصر
سيرت ابن سحر است گفته قال ابن اسحاق وكان اسلام عمر فيما بلغني
ان اخته فاطمة بنت الخطاب وكانت عند سعيد بن زيد بن

زيد بن عمرو بن نفيل كانت قد اسلمت واسلم زوجها سعيد بن زيد
وهما تخفيان باسلامهما من عمر وكان نعيم بن عبد الله النخعي رجل
من قومه من بني عكرمة بن كعب قيسا سلم وكان ايضا يستخفي باسلامه فزفوا
من قومه وكان خطاب بن اكرت يختلف الى فاطمة بنت الخطاب فيروها
القرآن فيخرج عمر يوما متوشحا بسيفه يريد رسول الله صلى الله عليه
عليه وسلم ورهطا من اصحابه قد ذكروا له انهم قد اجتمعوا
في بيت عند الصفا وهم قريب من اربعين مائة من الرجال والنساء
ومع رسول الله صلى الله عليه وسلم عمة حمزة بن عبد المطلب
وابو بكر بن ابي قحافة الصديق وحلي بن ابي طالب في رجال من المسلمين
من كان اقام مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بمكة ولم يخرج
فمن خرج الى ارض الحبشة فلقية نعيم بن عبد الله فقال اي زيد
يا عمر قال زيد محمد هذا الصابي الذي قوق امر قریش وسقه
احلامها وعاب دينها وسب النبي فاقتله فقال له نعيم والله
لقد غرتك نفسك من نفسك يا عمر ترى بني عبد مناف تذكرك
تمشي على الارض قد قتلت محمدا صلى الله عليه وسلم فلا ترحم
الاهل بيتك ببقية امرهم قال فامى اهل بيتي قال خذنا من
عمر سعيد بن زيد بن عمرو واخاك فاطمة بنت الخطاب فقد
الله اسما وانابا محمد اهل دينه فعليك بها ونيز ابن هشام في سيرت
عمر گفته قال ابن اسحاق فحدثني عبد الرحمن بن الحارث بن عبد

بن عباس بن ابي ببيعة عن عبد العزيز بن عامر بن ببيعة عن امه
امر عبد الله بنت ابي جهم قالت والله اننا لنترجل اياه في حجة
وقد هب عامر في بعض حاجتنا اذ قبل عمر بن الخطاب حتى وقف على
وهو على شراكه قالت وكنا نلقه منه البلاء اذى لنا وشدة
علينا قالت فقال انه الا نطلق يا ام عبد الله قالت فقلت نعم
والله لنخرجن في رضا الله اذ يمتونا ونحرمونا حتى يجعل الله لنا فرجاً
قالت فقال صلى الله عليه وآله ورأيت له رقعة لم اكن اراها ثم انصرفت
وقد حزنه فيما ارى خروجه وانا قالت فجاء عامر فاجلته تلك فقلت
يا ابا عبد الله لم رأيت عمر انفا ورقته وحزنه علينا قال اطعت
في اسلامه قالت قلت نعم قال لا يسلم الله رأيت حتى يسلم في
الخطاب قال يا سامنه لما كان يرى من غلظته وقسوته عن
الاسلام من رجع كل ادم عاقل رست مائة كسبي في عالم ارواح حتى
رسالت يا صلى الله عليه وآله وسلم تعارف ودهشة تصديق كذبت
ونبوت انجذاب يا بشد ونير يا من تبه ربيعة وفضيلت سنية ممتاز يا بشد
قبل خلق حضرت آدم بحبب اظهار كرامت و بزرگی اور پيدا كند يا اجا
رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم مدين حشر مشن مطر جاديه
متلوث يا وساخ متقدره خين متقد مشنان وكفر وعدوان كرو كركب
اسامت اود بر تلقيا انحضرت شورو قصد تسل انجذاب نايه واهول كاي
اذا بالله واستعين بالله من استهواء الشيطان على قلب الانسان

وجعله اعني بصري واصم كايه سمع فيصير ممتوتا كما المتخطب الجيدون والتم
ما افاد في الحج الباهرة في جواب هذه الفقرة القصيدة القاصدة
الصادرة من مخاطب الحاوي للفضائل الفاخرة وحديث الامام جندب
جندب مجتهد المطلقا ما يرد ايت موضوعه مذكوره فيمكن ان يكون
عمر بن الخطاب بن ابي جهم بنو من رعا الم اروح باهم تعارفه ايت ارف شدة
عمر بن الخطاب بعد بعثت ان حضرت صلى الله عليه وسلم شش سال وصد
ازاء وايدوا انحضرت عليه آله الصلوة والسلام مانند ابو جهم از اقوان
شقاوت اقتران كوي سبقت مني برود و چون بخوف حامي بد انجذاب
صلى الله عليه وآله وسلم در ظاهر بر بقية اسلام داخل شده باز زبان
بر احوال و افعال انسه و در عليه آله الصلوة والسلام ميكند و در مضائق
يكباران اخيار صلى الله عليه وآله وسلم را تنها گذاشته عار فرار برقرار افتد
نكيد و ظلمت اين امور از او امثال او دليل كمال مباهت و منافرت و ان
عالم ست انتهي قوله وبعد اللتيا والتي دلالت بر طلب بريد اقول
كاي عمة الكبرياء جو و آنهم جور و جفا و مهاجرت انصفا و وفاء و تارك كنتم
و حيا و مخالفت و لا و صفوا و ايشار تخير و تنطع و تعمق سر يا خطا و ابلع
فرايب سكايات و مجازفات جالبه انواع طعن استهزا جسارت بر منع دلالت
انحدريث شريف بريد عالمه انكفاب محض قبح و جح و معارضه ضد ان بريد
شافعيه غير واقعيه و دعوى عدم جحجج بخل اين اخبار اگر چنانست هم بشود
فرموده لكن مخاطب عمة الاحيان و الحداث بسبب يد انما كمالها انما

در محالفت شقاق و مخالفت فاق حتما و جزا نفی دلالت این حدیث شریف
بر مدعیان علی و طریق مزید مجادلت و مجازفت سلسله مکابرت می چایید بلا
خوف بر اسان موافقه و طعن و تشنیع محققین جلالت اساس بغیرش گفتار
تخلیج و وسواس و ایتلاف ناس و اشتباه و القباس و ترویج روح اول
مر قاس در مقام نفی دلالت میفرماید زیرا که شرکت حضرت امیر در نور نبوی
مستلزم وجوب است او بلا فصل نیست و برین تعلیل معطل معلول نفی
و ابطال مدخول محمد مذموم و مرفوع و اجتر و اعتدای نامقبول مستبعد
نامعقول و بزل متناصل اساس فضل یکبار و فضول اکتفا نفرموده است
میشویم بآن ملازمست را درین بر و و امر جلیل القدر جمیل القدر اغنی شرکت حضرت
امیر المومنین علیه السلام در نور نبوی و وجوب امامت آنحضرت بلا فصل بود
که غبار منع بران نشیند و بسبب مزید انما که را نکار سرخرسار افتخار و تحسنا
بر انمارت قنار و غبار منع صریح البوار نفرموده بزمید مجانبست از عناد و دلالت
و عدم تحیا از تشنیع نقاد و فرط شغف و له با بطلان فضل و صی سحر را نبیا
احجام و صلی الله علیه و آله الی یوم القنار و لفظ مکر صریح المذود و ذنه خوط
القناد که سابقا عنقریب بر بیان مجبه چهارم از اجبه حدیث تشبیه حواله
زین قم نموده بر زبان گهربار میراند و این کلمات از وجه سوقه بران می رود
تلاشه و راهبهم معاویه الغاویه در کمال بهر بطلان و نهایت رکاکت و حق
آن پوشش و حیا و دلالت حدیث شریف بر مدعیان استثنای مستثنی و مستغنی
از بیان استلزام اتحاد نور جناب امیر المومنین علیه السلام با نور نبوی و وجوب

الاجمال و بزرگوار است

المراد

آنحضرت را بلا فصل باقصای متبذره و ظاهر و لایح و با پرست و بر ملازمت
الامرین برگز غبار منع و عدم تسلیم که مخاطب فیم قصد بزرگداشتن آن بچگون
سلسله انصاف و ایتقان بسبب آن نموده نمی نشیند و پیش عاقلی متدین
منصف متاثر و مت بری متحج ریب و شبهه دران نمیکنند و هر کسی که لغات
نازجه اعتبار و اعتبار بشام آور سیده و از بار تفحص اخبار و آثار معر
الغیار صلی الله علیه و آله الاطهار و مستعد بملاحظه و مطالعه افادات
ملکابار و تحقیق جلیل الفخار چیده دلالت این حدیث شریف را بر مدعا
از افصح جلیات و ابین قطعیات و اجلا بدیهیات و اصرح اولیات
و اظهر یقینیات می بیند و هر سیکه پاره از شرم و از رم و حیا و اندک خوف
از خرمی و خسار و اختصاح بین العوام فضلا عن العلماء شسته باشد
برده و ابطال این دلالت صریحه البدهیه بینه الصراحه نمی چید و الله المجد
و المنة که دلالت حدیث شریف بر امامت حق بلا فصل بوجود سیده
مسلمه اهل فضل و ادله ظاهره موجهه قلوب اصحاب کید و محمل بر این
محکم موله صد و رار باب عتاف قول مشاوبه حصیفه صریحه الاثبات
و انحرال ظاهر و با پرست چه اول آنکه در جمله از طرق این حدیث شریف
تصریح مخالفت جناب امیر المومنین علیه السلام دارد و شده این تصریح را
اکابر ائمه ثقات و جهایزه محققین اثبات روایت کرده اند و عبارات این
حضرات اگر چه سابقا گذشته لکن درین مقام بیات اجتماع مذکور شود
ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب المعروف بابن المغازلی در کتاب مناقب جناب

و در این حدیث نور
بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

اير المومنين عليه السلام گفته قوله عليه السلام كنت انا وعلى نور ايلين
يدى الله اخبرنا ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النخعي رحمه الله
قال اخبرنا ابو الحسن علي بن منصور الكلبي الاخبارى قال حدثنا
علي بن محمد العدوي السعدي قال حدثنا الحسن بن علي بن بكير
بن احمد قال حدثنا المقدم العجلي قال حدثنا الفضيل بن عياض
عن ثوبان بن يزيد عن خالد بن معدان عن ثابان عن سلمان الفارسي
قال سمعت جيبى محمد بن صالح الله عليه وسلم يقول كنت انا وعلى
نور ايلين بيك الله عز وجل يسبح الله ذلك النور ويقدمه قبل
ان يخلق الله آدم الف عام فلما خلق الله آدم ركبه في النور
في صلبه فلم يزل في شئ واحد حتى افترقنا في صلب عبد المطلب
ففي النبوة وفي علي الخلافة وشيخ زهير بن شهيد وادريج رفرود من الاخبار
فرورده عن سلمان الفارسي انه قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم خلقت انا وعلى مني رواحيد قبل ان يخلق آدم باربعة
الف عام فلما خلق الله تعالى آدم ركبه في النور في صلبه فلم
يزل في شئ واحد حتى افترقنا في صلب عبد المطلب ففي النبوة و
في علي الخلافة ومحمدي ورفاء السعديين ما نقل عنه باسناد صحيح
اروي عن سلمان الفارسي رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى
عليه وسلم يقول خلقت انا وعلى بن ابي طالب من نور عن علي بن
نسيح الله ونقدسه من قبل ان يخلق الله عز وجل آدم باربعة

في قول از وجود

خبر

عش الف سنة فلما خلق الله آدم نقلنا الى صلب الرجال و
ارحام النساء الطاهرات ثم نقلنا الى صلب عبد المطلب وقسمنا
نصفين فجعل النصف في صلبه في عبد الله وجعل النصف في صلب
علي بن ابي طالب فخلقت من ذلك النصف خلق علي من النصف الآخر
واشتق الله تعالى من اسمائه اسماء فانه عز وجل المجدد وانا محمد
الاصل ولعلي علي وانه فاطم و ابنتي فاطمة وانه حسن وابناي
الحسن والحسين وكان اسمي في الرسالة والنبوة وكان اسمه في الخلافة
والشجاعة فانا رسول الله وعلي سيف الله وسيد علي هادي شجاع
والد مخاطب الثاني وكتاب مودة القربى ميفرايد المودة الشامنة في
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم وعليان من نور واحد وفيما
علي علي من الخصائل ما لم يعط احد من العالمين وبعد ذكر بعض
فضائل انحضرت ميفرايد عن سلمان رضي الله عنه قال قال رسول
صلى الله عليه وسلم خلقت انا وعلى مني رواحيد قبل ان يخلق الله تعالى
باربعة الاف عام فلما خلق الله آدم ركبه في النور في صلبه
فلم يزل في شئ واحد حتى افترقنا في صلب عبد المطلب ففي النبوة
وفي علي الخلافة وسيد علي هادي وكتاب مودة القربى وس گفته
الباب الثالث عشر ما روي عن سلمان قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم خلقت انا وعلى من نور واحد قبل ان يخلق الله آدم
باربعة الاف عام فلما خلق الله آدم ركبه في النور في صلبه

فلو یزل فی شیه واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب فی النبوة
 و فی علی الخلافة و صاحب فضل متناز و حال مقامات رخصه و در دراز
 و عارف حقائق راز و نیاز سید محمد کیسور از تفسیر را بخلاف جناب
 ابراهیم بن محمد بن یحیی بن ابی حمزة و یقین ثابت فرموده و استدلال و احتجاج بآن
 اهل الانکار و الضلال نموده در کتاب اسرار و سرهم فتا و در هفتم گفته
 جمیع کل بصورت و حیثی که از نبی سید محمد صلی الله علیه و سلم شایسته
 نماید چنانچه در صورت خود شستی بدین صورت شدیدی نه این بود که
 صورت خویش بود اختلاف اعتبار اتفاق افتاده است علی الاطلاق
 این سخن را که مطلق و در خارج وجود ندارد میدان و چنین هم میگویند
 جبرئیل عقل محمد است که صورتش مثل کردی و وضع اشیا واضعها و افع
 بر چندان اتحاد و اختلاف عقل گفته اند اما عقلی است نفی فلک انکس
 که اینجا باید شاید تر از نظری بدان بود و نظری بر آن ماری بسیار است
 در فهم تو باید همین که خلقت انا و علی من نور واحد هم از اینجا که صل
 انج نبی است انجی بین کل نوعین و کلین همین معنی است فی النبوة و فی
 الخلافة همین اشارت کرده و انت منی که من من و منی همین گفته
 حدیث میکنند کلامنا اشارة و عند من فهم عبادة و احد بن ابراهیم
 در جواب انقاس علی بن نقیل عنده گفته روی سلمان قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان
 خلق آدم و اربعة الالف عام فلما خلق الله آدم و کتب له النور و صلی علیه و سلم

در تفسیر خلافت جناب ابراهیم بن محمد علیه السلام ۳۷۳ برائت جناب ابراهیم بن محمد علیه السلام

فی صلبه لم یزل فی شیه واحد حتی افترقنا فی صلب عبد الله فی
 النبوة فی علی الخلافة و شیخ محمد و اعظم هر دو در کتاب یا ضل الفضائل
 الفصل الحادی عشر فی کونه صلی الله علیه و سلم و کونه کرم الله
 وجهه من نور واحد کونه خلیفه عن النبی صلی الله علیه و سلم
 قال ان الله عز وجل ازل قطعة من نور فاسکنها فی صلب آدم
 فاستخرجها فی قسمی باجزئین فجعل جزء فی صلب عبد الله و جزء فی
 صلب طالوت فاستخرجنی نیتا و اخرج علیا و صیار و ایه ابوالحسن
 المغاللی الشافعی فی المناقب عن سلمان قال سمعت جیبی محمدا
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول کنت انا و علی نورین
 یدل الله عز وجل بسبح الله ذلک النور و یقدمه قبل ان یخلق الله
 آدم بالالف عام فلما خلق الله آدم و کتب له النور و صلی علیه و سلم
 فی شیه واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب فی النبوة و فی
 علی الخلافة و ایه ابوالحسن المغاللی من صحاح الاخبار قول
 فی النبوة ای ختم النبوة و قوله و فی علی الخلافة ای ختم
 الخلافة کما کان صلی الله علیه و سلم خاتم النبوة کذا کان
 کرم الله وجهه خاتم الخلافة و ظاهر است که تاویل هر دو نص
 خلاف است باجماع خلافت بر ابراهیم است که تقدیر نفی الایم
 محض تمسک و تسویل است با آنکه اگر مراد این باشد که آنجناب خاتم خلافت
 بر واسطه بود و ضرر ندارد و نیز که خلفای انبیاء سابقین که بواسطه

در وجه دوم از خود دلالت حدیث نور
بر امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام

۳۷۴

در وجه اول از خود دلالت حدیث نور
بر امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام

خلفا را قیام علیه السلام می بودند بلا شبهه جناب امیرالمومنین علیه السلام
خاتم النبیین است و دیگر اند علیه السلام که بعد جناب امیرالمومنین علیه السلام
بودند بر او سلمه خلفا جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم نبودند
جناب امیرالمومنین علیه السلام در میان ایشان فاصل و متوسط بود و چون
و هم آنکه جمعی از اساطین اعظم و شیوخ افانم سنیه در جمله از طرقی که
شریف قریح بوصایت جناب امیرالمومنین علیه السلام نقل کرده اند
کتاب المناقب گفته اند ابوغالب محمد بن احمد بن سهل التلمیذی
ابو عبدالله محمد بن علی بن محمد السقطی الواسطی اصلا و کلاما
اخذنا احمد بن علی القواری فی الواسطی نا محمد بن عبدالله بن ثابت
نا محمد بن مصغانا بقیة بن الولید عن سدید بن عبدالرحمن
عن ابی الزبیر عن جابر بن عبدالله عن النبی صلی الله علیه و آله
قال ان الله عز وجل انزل قطعة من نور فاسكنی فی صلبی
فاسماخه قمیها جزین جزء فی صلب عبدالله و جزء فی
صلب طالبا اخر جفی نبیا و اخرج علیا و صیادا احمد بن محمد
احمد الحافی الحسینی الشافعی در ترمذیاب فی بیان ترتیب اصحاب کبار
حدیثی است احمد بن حنبل و ناقد جناب امیرالمومنین علیه السلام تصنیف
او گفته و روحی ایضا فی الکتابین المذكورین یعنی المستدرک
ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال کنت انا و علی نوادین
نحو و جل قبل ان یخلق آدم یاربعة عشر الف عام و قد خلق

این کتاب از امام

له
انفا صیادین
ما خطه محمد بن
سید یاض الغضائری
ابن ابی عمیر
فی کتابه فی مناقب
الامام علی بن ابی طالب

در وجه سوم بوصایت جناب امیرالمومنین
علیه السلام در حدیث نور

۳۷۵

در وجه اول از خود دلالت حدیث نور
بر امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام

ثم ذلك فید وجعل ذلك جزین فی عرقا و جزء علی و زاد
کتاب الفردوس ثم انقلنا حقه صدرا فی عبد المطلب و کان النبی
و لعل الوصیة و بهی اولی است که مراد از لفظ وصایت حسب ما در
وصایت عامیه است که مراد از خلافت و امامت و تاویل آن بوصایت
حزبیه ناقصه مثل تاویل متعقبین اهل کتابت فصوص نبوت جناب
سید المرسلین صلی الله علیه و آله و جمیع ما بملوک ارتفاع و علوم مرتبه
ظاهره بانبوت خاصه عرب و چنانچه بطحان ابن تاویل
علیل که محض اضلال و تسویلست ظاهرست بهمین کمال
شاعت تاویل وصایت و صی بر حق بوصایت جزیه ناقصه
غیر عامه واضح و نیز قرین گردانیدن جناب رسالت مآب
صلی الله علیه و آله وسلم وصایت جناب امیرالمومنین علیه السلام
بانبوت خود دلیل صریحست بر آنکه این وصایت عامیه است که مرتبه
ای عظیم و منزلیست نهایت تقیم و تالی مرتبه نبوت است چنانچه نبوت
آنحضرت متفرعست بر نور آن حضرت و تقدم خلق آن بر خلق حضرت
آدم علیه السلام و همچنین وصایت جناب امیرالمومنین علیه السلام متفرعست
بر نور آنحضرت و تقدم خلق آن و ظاهرست که تفرع و وصایت جزیه
بر نور و تقدم خلق آن بر حضرت آدم علیه السلام و مقابله آن بانبوت
صلی الله علیه و آله الکرام نهایتا یکسانست پس هیچ عاقل و عاقل
این تفرع و مقابله صحیح ایا از انرا هم محل وصایت و صفا عامیه که مراد

و حسب سوم از جوده دلالت حدیث نور
بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام
استلال بر فضیلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام
مقدم است و تقدیرش نور است و حضرت بر سبب
سائر خلق از او جدا و ممتاز است

۳۷۶

امامت مطلقه و خلافت عامه است نمی تواند کرد و الله اکمل علی ذلك وجه
سوم آنکه از ملاحظه طرق عدیده حدیث نور بعد جمع و تطبیق آن واضح
و ظاهر است که نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام در وقت استقامت آن بنو جناب
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بودند آن پیش خدا می عز و جل در میان عرض
بتسبیح و تقدیس و تهلیل و تجلیل حق سبحانه و تعالی مشغول بودند و بنابر روایتی
که ابن عبد البر در معجمه المراسل نقل کرده مذکور است خلقت انا و علی من
نور واحد یسبح الله تعالی بمینه العرش و در حدیثی که ابو الحسن بن
المغازلی در کتاب المناقب با سند خود از حضرت سلمان روایت کرده
مذکور است گفت انا و علی نوادین یک الله عن و جعل ینسبح الله
ذلك النور و یقید سه و این روایت را محمد و اعظم هر دو هم در ریاض
الفضاіл از ابن المغازلی نقل نموده و در حدیثی که ابن المغازلی با سند خود
از حضرت ابی ذر روایت کرده مذکور است گفت انا و علی نوادین من العرش
یسبح الله ذلك النور و یقید سه و در روایتی که دلمی در کتاب فردوس
الاخبار آورده و در دست کنت انا و علی نوادین یک الله مطیعاً
یسبح الله و یقید سه و در حدیثی که عاصمی با سند خود از انس بن مالک
روایت نموده ماثور است خلقت انا و علی بن ابی طالب من نور واحد
یسبح الله عن و جعل فی مینه العرش و در روایتی که نظری در کتاب انصاف
آورده مذکور است خلقت انا و علی بن ابی طالب من نور عن عین
العرش ینسبح الله و یقید سه و در روایتی که الخطب خوارزم در کتاب المناقب

و این

استلال بر فضیلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام
مقدم است و تقدیرش نور است و حضرت بر سبب
سائر خلق از او جدا و ممتاز است
و حسب سوم از جوده دلالت حدیث نور
بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

۳۷۷

و کرده منقول است انا و علی نوادین یک الله عن و جعل مطیعاً
یسبح الله ذلك النور و یقید سه و در حدیثی که ابن عساکر آنرا در
تاریخ الشام علی ما نقل الکبیری روایت نموده ماثور است گفت انا و علی نوادین
من ابی الله مطیعاً یسبح الله ذلك النور و یقید سه و در حدیثی
که ابن سبغ اندلسی آنرا در کتاب الشفا روایت کرده واقع است خلقت
انا و علی من نور واحد یسبح الله علی عین العرش و این حدیث را
ابراهم و صابی در کتاب الاکتفا و محمد و اعظم هر دو در ریاض الفضاіл
و محمد و در عالم و معارج السعی و غلام علی آنرا از ابی هریرة در تفسیر
در حدیثی که تمیمی در فراموشی السطین با سند خود از حضرت سلمان روایت
کرده و در دست قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم
خلقت انا و علی بن ابی طالب من نور عن عین العرش ینسبح الله
و یقید سه و نیز در روایتی که بطریق دیگر از حضرت سلمان آورده
مذکور است کنت انا و علی نوادین من ابی الله عن و جعل مطیعاً
یسبح الله ذلك النور و یقید سه و در روایتی که محمود طالبی در
تذکر السائرین آورده مذکور است کنت انا و علی نوادین من ابی الله
عن و جعل مطیعاً یسبح الله ذلك النور و یقید سه و در روایتی که علی
به دانی در روضه الفردوس آورده مذکور است کنت انا و علی بن
ابی الله نوادین مطیعاً یسبح الله ذلك النور و یقید سه و در حدیثی
که تمیمی آنرا با سند خود از ابی هریرة روایت نموده و در دست خلق الله تعالی

وهم يوم ازده جوه دلالته جود نوراني
 جنبه ابرار المؤمنين عليهما السلام
 ٣٤٨
 سبيل الفيليت حقا امير المؤمنين عليهما السلام
 بقدرهم وفضلهم نور انوارهم نورهم
 خلق انوارهم وفضلهم نورهم

الا انفس وفتح فيه من وجه التفت آدم عينة العرش فاذا انوار
 حصة اشباح يتجدد ودرگه او برهنا برست که این تقدیر و تجدد قبل
 حضرت آدم صلی الله علیه و سلم بود پس راز و طویل که در تقدیر او
 مختلفه در طرق حدیث وارد شده بود پس این تسبیح تقدیر با تقدیر
 و تجدد تمامی مخلوقات و اصناف کائنات من الانبیاء و غیرهم که من بعد
 وجود آمده اند گردیده و نور می که این تقدیر و تجدد از نور برآمده باشد
 حدیث من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الى يوم النقيمة
 يستحق ثواب همه تسبیحات و تقدیرات رب بریت الى يوم القيامة و وقوع
 شده و ذلك فضيلة بالغة و جميلة سابعة و مرتبة رفيعة و منزلة
 مزية و ملائكة و سفراء الاسقام في زيارة خير الانام بعد ذكر الاموات
 و الله برجيات انبيا عليهم السلام گفته و الكتاب العزيز يدل على ذلك
 ايضا قال الله تعالى لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل
 احياء عند ربهم يرزقون و اذا ثبت ذلك في الشهيد ثبت في
 حق النبي صلی الله علیه و سلم بوجوه احد هاتين رتبة شريفة
 اعطيت للشهيد كرامة له و كرامة اعلی من رتبة الانبياء و كرامة
 ان حال الانبياء اعلی و اكمل من حال جميع الشهداء فيستحيل ان
 كمال الشهداء و لا يحصل للانبياء كرامة اعلی و اكمل من كمال الانبياء
 ذبابة القرية الرنقى و النعم و الانس بالعلی و الاكل و الثبات ان
 هذه الرتبة حصلت للشهداء اجرا على محادهم و بذلهم

عبد الوهاب بن محمد
 الباب التاسع في حجية
 الانبياء عليهم السلام
 والسلام

قد

سنة رافقت في ايامهم المؤمنين عليهما السلام
 تقدم جميع و قد بين نور انوارهم نورهم
 سبيل الفيليت حقا امير المؤمنين عليهما السلام
 ٣٤٩
 سبيل الفيليت حقا امير المؤمنين عليهما السلام
 بقدرهم وفضلهم نور انوارهم نورهم
 خلق انوارهم وفضلهم نورهم

بِالله تعالى و النبي صلی الله علیه و سلم هو الذي سن لنا ذلك
 و دعانا اليه و هدا ناله باذن الله تعا و توفيقه و قد قال
 صلی الله علیه و سلم من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر
 من عمل بها الى يوم النقيمة و من سن سنة سيئة فعليه
 وزر و زاد من عمل بها الى يوم النقيمة و قال صلی الله علیه
 و سلم من حال هكذا كان له من الاجر مثل اجور من يتبعه
 لا ينقص لك من اجورهم شيئا و من دعا الى ضلالة كان عليه
 من الاثر مثل اثر من يتبعه لا ينقص لك من اثرهم شيئا
 و الاحاديث الصحيحة في ذلك كثيرة مشهورة فكل اجر حصل
 للشهيد حصل للنبي صلی الله علیه و سلم مشهورة و الحيوة
 اجر فيحصل للنبي صلی الله علیه و سلم مثله و زيادة على ماله
 صلی الله علیه و سلم من الاجر الخاص من نفسه على ماله
 لله و على ماله من الاجر على حسنة الخاصة من الاجمال
 و المعارف الاحوال التي لا تنصل جميع الامة الى عرف نشرها
 و لا يبلغون معشار عشرها و هكذا نقول ان جميع حسنة
 و اعمالنا الصالحة و عبادات كل مسلم مسطر في حوائف
 نبينا صلی الله علیه و سلم و سلم و زيادة على ماله من الاجر
 له صلی الله علیه و سلم من الاجر اضعاف مضاعفة
 لا يحصى خالة الله تعالى و يقسم العقول من در انفاق كل

وحيوم لا يجره ولا يجره من غير انما
 جليله وحيوم لا يجره من غير انما
 ٢٨٠ استدل بالبرهانين على السلام
 تقدمت في نور انوار حضرت برهان
 سائر خلق ازانها وغيبه انشان

شديد وعامل الى يوم القيمة يحصل الاجر ويقتد بالشيخ في الهداية
 مثل ذلك الاجر والشيخ شيخه مثله وللشيخ اربعة وللرابع ثمانية
 وهكذا يضعف في كل مرتبة الاجور الحاصلة الى ان تنفذ
 النبي صلى الله عليه وسلم فاذا فرضت المراتب عشرة بعد النبي
 صلى الله عليه وسلم من الاجر الف واربعة وعشرون فاذا اهدت
 بالعاشر حادي عشر صار اجر النبي صلى الله عليه وسلم الفين
 وثمانية واربعين هكذا كلما ازداد واحد يتضاعف ما قبله ابدأ
 الى يوم القيمة وهذا لا يحصرها الا الله تعالى ويقصر العقل عن
 كنه حقيقته فكيف اذا اخذ مع كثرة الصحابة وكثرة التابعين
 وكثرة المسلمين في كل عصر فكل واحد من الصحابة يحصل له بعدد
 الاجور التي يترتب على فعله الى يوم القيمة وكل ما يحصل لجميع
 الصحابة حاصل بمجته للنبي صلى الله عليه وسلم وهذا الظاهر
 رجحان السلف على الخلف فانه كلما ازداد الخلف ازداد الاجر
 ويتضاعف بالطريق التي نمتنا عليه ومن تأمل هذا المعنى
 ورزق التوفيق انبعثت همته الى التعليم ورغب في نشر البصيرة
 اجرة في حياته وبعد موته على الدوام وكيف عن احداث البلاء
 والمظالم من المكوس وغيرها فانها ايضا عطف عليه بالطريق التي
 ذكرناها مادام يعمل بما فيتمصل المسلم هذا المعنى وسعادة
 الهادي الى الخير وشقاوة الداعي الى الشر من عبارات سريرة

الاجور التي يترتب على فعله الى يوم القيمة

في يوم

استدل بالبرهانين على السلام
 تقدمت في نور انوار حضرت برهان
 ٢٨١ جليله وحيوم لا يجره من غير انما
 سائر خلق ازانها وغيبه انشان

بوضوح يرسد كبره وامي حديث شريف من سن سنة حسنة فله اجر
 واجرم من عمل بها الى يوم القيامة وديكر احاديث صحيحة كثيرة اجزاهم
 شهدوا با احترام وصحابه كرام بحجاب سالتاب صلى الله عليه وآله وسلم
 كرسنت سنية اعمال صالحة وعبادات وحصول اجران ان يكون كائنات
 بسبب ايات انجذاب ست يرسد بلكه بهم من جهة تين تامي حنات واجال
 صالحة وعبادات راجحة ببرسليم در صحائف انجذاب مرقوم وسليوت
 و چون نور جناب امير المؤمنين عليه السلام بانور ان حضرت متحد بود
 وتقدريس خداوند عالم قبل ان خلق حضرت آدم عليه السلام وديكر انبياء
 يجمع اعم سكره لا محالة اجر نبيهم وتقدريس جميع انام الى يوم القيام
 ودر جريد وحسن انجذاب بهم ثبت خواهد و اين بركت راقعة ونسبت باسنة
 كه عقل ازاد را كه فضل آن قاصر و زهر در بلوغ كندان خاتمه سعيد گار و در
 بر منقني گفته عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم
 انه قال كنت نودا بين يدي الله تعالى قبل ان يخلق الله عز وجل
 آدم يا عامر فليسبب الملائكة بتسبيحه فلما خلق الله تعالى آدم
 القى ذلك النور في صلبه فقال صلى الله عليه وسلم
 فاصطف الله تعالى الانصاف صلب آدم وجعلني في صلبه
 وقد فني في صلب ابراهيم ليرزق ثانيا ينقلني من اكل صلب الكعبة
 والارحام الطاهرة حتى اخرجني بين ابوي لم يلقيا علي سطح
 وديكر بركتي رخيصة گفته عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم

الاجور التي يترتب على فعله الى يوم القيمة

في يوم

در چهارم از وجوه و احوال حضرت نور علیها السلام
 در بیان احوال و صفات حضرت نور علیها السلام
 در بیان احوال و صفات حضرت نور علیها السلام
 در بیان احوال و صفات حضرت نور علیها السلام

ان الله قال كنت نوراً بين يديك الله قبل ان يخلق الله عز وجل آدم بالحق
 صام يسبح ذلك النور وتسمي الملائكة بتسميته فلما خلق الله آدم
 النور في ذلك النور في صلبه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فاصطف الله الى الارض في صلب آدم وجعلني في صلبه في السفينة
 وقد فني في النار في صلب ابراهيم ثم لم يزل ينقلني من الاصاب
 الكريمة والارحام الطاهرة حتى اخرجني من ابوي لم يلقيا علي
 قط اي رواية لا توارى انك نور جناب سالتاب صلى الله عليه وآله
 قبل خلق حضرت آدم بدو هزار سال مخلوق شده وآن نور تسبیح میگرد و تسبیح
 تسبیح آن نور ملائکه تسبیح میکردند و چون نور علوی با نور نبوی متحد و متصل
 بود و انقضا و انجیازی و انقاسی و انقلاوی نداشتند نور جناب نور علیها السلام
 علیه السلام هم مخلوق قبل حضرت آدم علیه السلام بدو هزار سال و تسبیح
 ملائکه برای رب متعال باشد پس چگونه تقدیم و بدایت کفر و کفر و کفر و کفر
 بعد از رب من الله هر است و ملائکه مقررین و تسبیح برای تسبیح رب العالمین
 روا باشد هل هذا الا جود شدیدا و عسف عنید و حیف بغیر
 مدید و چه چهارم آنکه سابقا شنیدی که حضرت نور علیها السلام
 علیه و سلم الله قال خلق الله تعالی ابا البشر و لفح فيه من روحه
 انقضا آدم بمئة العرش فاذا نور خمسة اشباح سجدوا و انقضا
 قال آدم يا رب هل خلقت احدا من طين قبل قال لا يا آدم

قال

استلال بقول من قال لو لم يخلق الله عز وجل آدم بالحق
 في خلقه عباد و تفرج بصيحاته و انوارها
 نورس بايشان امثال حضرت نور علیها السلام
 در چهارم از وجوه و احوال حضرت نور علیها السلام

قال من هؤلاء الخمسة الذين را هم في هبتي و صورني قال
 هؤلاء خمسة من ولدك لولا هم ما خلقتك هؤلاء خمسة
 شققت لهم خمسة اسماء من اسمائي لولا هم ما خلقت الجنة
 ولا النار ولا العرش ولا الكرسي ولا السماء ولا الارض ولا
 الملائكة ولا الانس ولا الجن فانا الحمد وهذا محمد وانا الله
 وهذا علي وانا الفاطمة و هذا فاطمة وانا الاحسان و هذا الحسن
 وانا المحسن و هذا الحسين البیت بعثني اتيه لا ياتيني احد عتقا
 حبة من خردل من بغض احدهم الا ادخلته نادى و اياي
 يا آدم هؤلاء صفوق بهم النجيم و جوا اهلكهم فاذا كان لك في
 حاجة فيهم و لا توسل فقال النبي صلى الله عليه وسلم نحن
 سفينة النجاة من نعلق بها نجى من حاد عنها هلك و من
 كان له الى الله حاجة فليسال بنا اهل البيت ازین روایت
 سر ایدایت ظاهر و واضح است که هرگاه حضرت آدم علیه السلام
 زیارت نمست آن عبا علیهم الاف التحية و الثنا که اشباح نور و یکن
 عرش بودند نمود و حق تعالی را سوال از ایشان کرد باری تعالی ارشاد
 فرمود هؤلاء خمسة من ولدك لولا هم ما خلقتك و در روایت
 نظری که سابقا مذکور شد و از دست که حضرت آدم هرگاه
 سوال فرمود که آیا خلق کرده خلقی را که او احب باشد بسوی تو
 از من حق تعالی جواب سوال در مرتبه چهارم ارشاد فرمود نعم

در بیان احوال و صفات حضرت نور علیها السلام
 در بیان احوال و صفات حضرت نور علیها السلام
 در بیان احوال و صفات حضرت نور علیها السلام
 در بیان احوال و صفات حضرت نور علیها السلام

در چهارم از وجود دلالت حدیث آورده است
جناب امیرالمومنین علیه السلام

۳۸۷

استدلال بقول حق تعالی و لا یزیدکم فی خلقکم
حق تعالی عباد و صریح اصحاب ایشان و امیر
آدم علیه السلام و بنو اسرائیل و غیره را

ما خلقناک پس معلوم شد که جناب امیرالمومنین علیه السلام مثل
جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم سبب اصلی ایجاد حضرت
آدم و جمیع انبیا و اوصیا علیهم السلام بوده و هذا غایة الشرف
والعلاء و نهاية الفضل و التناء الذی یقصر عن ادراک کفه
الالباب الذکیة یفحص علی الوصول الی واثله فضلا عن
اقاصیه الا فعمام الزکیة و نظایر است که حضرت ثلثه ازین مرتبت
شامخه و منزلت باذنه بر اصل شناسه دور و از وصول این مجربان
و فخر زایر یقینا محروم و مجبور پس تقدیم شان بر آنحضرت اتمیم و علم و جود
مخطور نذر در باب حدس و شعور حل یستوی لا عنی و البصیر
امر حل تستوی الظلمات و النور و نیز ازین روایت دروغ شبها
ایل کجای و خلاعت و ضحیست که حق تعالی در حق نموده
آل عبا علیهم السلام فی التوحید و التنافر نموده هوکلاء صفوق بهم التوحید و بهم
احکامهم پس معلوم شد که جناب امیرالمومنین علیه السلام مثل جناب
رسالتاب صلی الله علیه و آله و سلم صفوه خلایق و موجب نیابت
و سبب استخلاص شان از ممالک برائت و شدائد مضائق و موجب
ثبات و قیام شان در مداحض مزاین بوده فکیف یجوز احذین
اصل الاستبصار تقدم و الثلثة الخائضین فی غمار الکفر بر صفة
من الاعصار علی صفوة الخلق المنجی لهم من العطب و البوار الخفة
ایاهم من الشج و القبار و الضائق عن اقتحام سرفی الردی و الخنک

در

استدلال بقول حق تعالی و لا یزیدکم فی خلقکم
حق تعالی عباد و صریح اصحاب ایشان و امیر
آدم علیه السلام و بنو اسرائیل و غیره را

۳۸۵

در چهارم از وجود دلالت حدیث آورده است
جناب امیرالمومنین علیه السلام

و نیز از ارشاد حق سبحانه و تعالی فاذا کان لك الی حاجة فیهو لك
توسل ظاهر است که حضرت آدم علیه السلام مامور بود باینکه
توسل نماید خمس اطهار صلوات الله و سلامه علیهم
دری اختلاف الیسیل و النصار و در قضای حاجات و استغاث
امولات پس افضلیت جناب امیرالمومنین علیه
السلام از حضرت آدم و دیگر انبیا علیهم السلام
بکمال وضوح و ظهور مستحق شد فکیف یجوز تقدم
الثلثة المتماثلین علی الهلاك و القباب علی من
لم آدم علیه السلام و التوسل الیه فی نجات المطالب
و كشف الصعاب و حضرت آدم علیه السلام حساب امر الی
نفسه نجبار علیهم الاف التحیة و الشنا توسل بهم نموده و سوال
قبول توبه بحق این حضرت نموده بشرف اجابت دعا و دفع الاوارض
و زیاده الغازی و در کتاب مناقب جناب امیرالمومنین علیه السلام گفته
قوله تعالی فتلقى آدم من ربه کلمات اخبرنا احد بن محمد بن
عبد الوهاب جازة انا ابو احمد عمر بن عبد الله بن شوذب شاهد
بیهشام قال حدثنی محمد بن سلیمان بن الحارث نا محمد بن علی بن
خلف الطارنا الحسن الاشقر نا عمرو بن ابی المقدم عن ابیه عن سعید
بن جریج قال سئل النبی صلی الله علیه و آله عن کلمات التي تلقاها آدم من ربه
فما علیه قال سئل عن محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسين و علی

در حق جنس آل عبا و تفریح با حبیب شان و ام
آدم علی السلام شوق سازد و دلش را خوشتر

124

و حجة چلهم از وجود دلالت علیش از

عَلَيْ قَتَابِ عَلَيْهِ وَرَوَّايَتِ نَفْسِي كَمَا سَابِقًا كَذَشْتَهُ وَارِدُ سَوَابِ
اِقْتَرَفَ الْخَطِيئَةَ قَالَ اِيَّاكَ اَسْأَلُكَ مُحَمَّدٌ وَعَلَى وَفَاطِمَةُ وَالْحُسَيْنُ
وَالْحُسَيْنُ لِمَا غَفَرْتُ لِي بِغُفْرَانِكَ لَهُ فَهَذَا لَنَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
أَدْرَمِنْ بِهِ كَلِمَاتِ قَتَابِ عَلَيْهِ جَلَّالُ الدِّينِ سَيُطَوَّرُ تَفْسِيرُهُ مِنْ تَفْسِيرِ
فَتَلْقَ أَدْرَمِنْ بِهِ كَلِمَاتِ قَتَابِ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ
اُخْرِجَ ابْنُ الْفَجَّارِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ عَنِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَلَقَّاها آدَمُ مِنْ رَبِّهِ قَتَابِ
عَلَيْهِ قَالَ سَأَلَ نَحْوَ مُحَمَّدٌ وَعَلَى وَفَاطِمَةُ وَالْحُسَيْنُ وَالْحُسَيْنُ
الْأَكْبَرُ عَلَيْهِ قَتَابِ عَلَيْهِ وَمَرَّةً مُحَمَّدٌ بِخَشَانِيَّةٍ دَرَمِنْ
اُخْرِجَ الدَّقِيقَةُ وَابْنُ الْفَجَّارِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
قَالَ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ
الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَلَقَّاها آدَمُ مِنْ رَبِّهِ قَتَابِ عَلَيْهِ قَالَ
سَأَلَ نَحْوَ مُحَمَّدٌ وَعَلَى وَفَاطِمَةُ وَالْحُسَيْنُ وَالْحُسَيْنُ
عَلَيْ قَتَابِ عَلَيْهِ وَدَلَامَعَيْنِ دَرَمِنْ مَعَارِجِ النُّبُوَّةِ وَفَصْلِ
دَوْمٍ دَرَمِنْ بَشَارَاتِي كَمَا تَعْلَقُ بِمَا لَكَ وَأَنْبِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ دَرَمِنْ
كَفَتْهُ وَاقَعَةُ شَمْسٍ نَبِيَّةٍ بَشَارَتِ آدَمَ صَفْحَةَ اسْمِهِ
جَعْفَرُ صَادِقٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دَرَمِنْ تَفْسِيرِ آيَةِ كَرَمِهِ فَتَلْقَ أَدَمَ
مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ مِي فَرَمَايِدُ كَدَمَ وَحَوَّادِرِ عَيْنِي كَبَرِيَّةٍ
جَنَّتِ مَتَكُ بُوَدُودِ وَازْدَنْدِگَا نِي بِرُفُوقِ كَامَرَانِي

[illegible]

استمد اللیل بقول حق تعالی

۲۸۴

وہ چہاں از محمد لالت حدیث نو بہا
جناب امیر المؤمنین علیہ السلام

اسلام قبول کنی عالی
تغیر شدنی حق تعالی جب ربیل امین را علیه السلام بفرستاد
تا آدم را علیه السلام بر سر نازل و قصود درجات جنت
سیر دهد جب ربیل دست آدم علیه السلام گرفته بمنزلی
آورد که بنای خشته از زرو خشته از لقره بود و کلکریا
آن از مرذا خضر درین قصه تخته بود از یاقوت اهر
بجلاشته و بر بالایی آن تخت قبت از نور برافراشته
و در آن قبت بر بالایی آن تخت صورتی در غایت
حسن و جمال ترتیب داده تاج از نور بر سر او
نهاد و دو گوشواره از لؤلؤ در گوش او
در آورده و قلاده از نور در گردن او کرده آدم از
غایت صباحت و ملاحتش انگشت حسرت
در دندان جیسرت گرفته حسن و جمال خوار او
جنب آن فراموش ساخت پرسید یاد بیا مآهنگ
الصورة خطاب آمد که این صورت فاطمه
زهرا است دخت محمد مصطفی و آن تاج نور
بر سر او نمودار پذیر گواراوست علیه من الصلوة
افضلها و آن قلاده نور در گردن او
مثال شوهر علی مقدار او علی
گرم آمد و جسم و آن دو گوشواره چون لاله

تا هر که کتاب از دو قسزندان ارجحت قسزمان بر او
رضوان الله علیه بعد از آن بر بالای سر نظر کرد
پنج در دید کشاده و بر کتاب هر یک کلمه از نور مشیت
ساخته بر بالای یک در نوشته بود انا محمود
و هذا محمد و فسر ق و و بن دیگر قسم زده بود انا
العلاء علی و بر کتابه نظر بستم این کتابت کرد بود
که انا الفا ط و هذا فاطمة و بر عصایه وزن دیگر این کلمه
مقوم ساخته بود که انا الحسن و هذا الحسن و بر این
ترکیب ثبت فرموده بود که من الاحسان و هذا حسین
علیه السلام فرمود که ای آدم این کلمات بایرکات و این اسمی
گرامی را بخاطر میدار که روزی شاید بتذکار این کلمات محتاج
گرمی بعد از آنکه سیصد سال بخت از نکاب زکات گریسته بود
بمقتضای ندای یاقف غیبی باین کلمات مستعد گشت تا گفت
یا محمود یا علی یا فاطمه یا حسن یا حسین یا منک الاحسان
یعنی محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین ان تغفروا
و تقبل توبتی یا غفور از جانب قدس خداوندی جل و علا
وحی آمد که ای آدم اگر از من مجسمه مان تمامی ذریت خود را
خواست میکردی برکت این پنج همه مغفور می ساختی
فلن لك قوله فتلق آدم من ربه کلمات فتا علیه

و هذا علی

و جبهه پنجم آنکه انجیل در دلالت صریح دارد بر آنکه نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام
بافزودن نور جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم با هم متقدم بر وجود
حضرت آدم بود و تقدم هم تقدم نهایت طولی بود زیرا که از کواکب
عبد الله بن محمد بن جلیل و ابن مردویه و ابن ابی عمیر و ابن المغازلی
و دینعلی عاصمی و نظیرین و شهر دار و بلخی و خطیب از زم و ابن عساکر
علی مار و الکفج و صا کانی و طریزی و صدر الافاضل خوارزمی
و محبت طبری و احمد بن محمد حافی و ابی ایوب و صفا و محمد و اعظم هر
و محمد صدر عالم نقل من هو لا و انجیل عیسی و حمزه و طبری
در کرینی نقل از ابن الخطیب زرنجی و سید علی حسینی و جمال الدین محمد
و شیخ بن علی جعفری قاضی است که این تقدم چهار هزار سال بود و از روی
خطیب بغدادی و ابن عساکر که محمد بن یوسف کجی آنرا نقل نموده و از شیخ
که این تقدم پچهل هزار سال بود پس فضیلت انجناب از جمیع خلایق علی
العموم حتی الانبیاء السابقین للبعوثین من جانب الحق القیوم بعد از
کل جود خلوم و از حضرت آدم با خصوص ثابت و تحقیق گشت و ثابت
که افضل تعیین است برای خلافت و نور نور الهی تابع خلقت بلکه متفقا
نمی تواند شد چنانکه مخاطب چربا و صفت ظهور این ملازمت که اظهر از
شمس است و ریافت آن نبوت و نعمت اقل این بطریق سقا الله
اطیب حیق و اسکنه من الجنان فی رض نصیر انیق حیث قال
فی العدة بعد نقل هذا الخبر و غیره قصه الاخبار الوارد عن

ابن حنبل و الثعلبی و ابن المغازلی الدیلمی تصریح بلفظ الخلافة
بلا ادنیاب فلیتظر فی ذلك قضیه کفایه و مقنع لمن تأمله بعین
الانصاف بعد بیان الخلافة بیان للمقنع لا منار یقتبس و دلیل
یستفاد و لا علم یستزاد ثم کونه معه علیهما السلام نوراً بین
یدی الله تعا قبل ان یخلق الله تعا آدم باربعة عشر الف عام
یقیناً ان الله تعالی ما لا یقدر احداث یدعی فیہ مماثلة او صفة
و دلالت تقدم نور جناب امير المؤمنين علیه السلام بانور جناب سالتما
صلی الله علیه و سلم بر فضیلت آنجناب از انبیا و غیر انبیا خود ظاهر است
که در حد ضروریات و افضل شده و یحیی حبیب ابن الجوزی و ابن و غیره
و کما علی دل بقصد این حدیث نداده آنرا بحد و جهت تمام موضوع میگردد
و بدیهی است که برای تقدیم خلقت نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام
بر سایر خلق و جی باید و آن نسبت مگر افضلیت و اشریت آنجناب
و اگر باوصف افضلیت دیگران نور آنجناب از قبل خلق شود حبیب
برو تعالی بلکه تلام او تعالی شانه لازم آید و از جمله دیهات او و خطیبت
یقیناً است که تقدم خلق نور جناب سالتما صلی الله علیه و آله و سلم
بر حضرت آدم علیه السلام دلالت بر فضیلت آنحضرت دارد و همچنین
تقدم خلق جناب امیر المؤمنین علیه السلام و مساوات آن بانور نبوی
و مقتضای تنصیف است دلالت صریح بر فضیلت حضرت آدم و دیگر انبیا
علیهم السلام و جمیع خلق سواهی جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم

فقد

استدلال فضیلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بقدم نور آنحضرت
بمعانی شرح قصیده حضرت خضر اشباح فضیلت جناب سالتما
صلی الله علیه و آله و سلم و در جمیع انبیا سبب تقدم نور آنجناب

وجه تسميته زوجة دلالت حدیث نور
بر امامت جناب امير المؤمنين علیه السلام

٣٩١

خواهد کرد و جمیع فضائل و مزایا و محاسن مکارم که برای جناب سالتما
صلی الله علیه و آله و سلم بسبب تقدم خلق نور آنحضرت حاصل شده و اینها
همان فضائل و محاسن سواهی نبوت برای نفس رسول تبارک متحقق خواهد شد
و چون محتمل است که بسبب مزید حیرت و تشویر و غایت مراد کجای و نهایت
مکارم و مجادله و احتجاج العیاذ بالله و الباطل این فضیلت عظیم نبوت
که سایر فضائل و بنوع محاسن و مبداء اثر و ماخذ مکارم و اهل مناقب
بگوشت و جانکار دلالت آن علی تقدیر التسلیم این فضیلت خاتم النبیین
علیه و آله و جمیع خردمند و اخلاف غایت خلاف و نهایت احتساف شود
و کما استقصا و قاحت جرات و صفاقت و جلالت بنوشند و در
و اسلام ظاهری را هم بسبب ابتلا حبث تلمذ و تنقص از فضائل علویة خود
لذا انا چار در وجه آئینه تصریحات علما کبار و اساطین عالی تبار و جهاد
جلیل الفخار و منقدین اخبار و نههای معروفین موسومین بنهایت اعتماد
و اعتبار و مدققین معروفین باقصای صدق اشتها و حواله غایه حقائق بکا
مینایم و چه ششم آنکه علامه شرف الدین ابو عبد الله محمد بن سعید بن حماد
بن محمد بن عبد الله بن مهناج بن بلال البوصیری صاحب قصیده برده
در قصیده همزه که این حجر گوی در مدح و ثناء و وصف اطراش و گفته و فرخ
که گفته و اجمع ما حوده قصیده من مأثره یعنی رسول الله صلی الله
علیه و سلم و خصائصه و مجازاته و افضح ما اشارت الیه منطومه من
بدائع کماله ما صاغه صوغ الشیر الاحمر و نظمه نظم الد و الجور

در قصیده همزه از حضرت
که این حجر گوی

استدلالنا بافضليته جنة المومنين عليه السلام ^{تقدم ذكره}
 بعبارة اخرى قصيدة هجرية تضمنت اشعاره في غنائه ^{تقدم ذكره}
 صفة له عليه السلام اجمع انما بسبب تقدمه نورا انجاب ^{تقدم ذكره} ٣٩٢
 وحيث انزوجه دلالت حديث نور
 برامته جناب المومنين عليه السلام

الشيخ الامام العارف الكامل الهام للمقنن المحقق البليغ الاديب المدقق
 امام الشعراء واشعر العلماء وبلغ الفصحاء وافصح الحكماء الشيخ شرف
 ابو عبد الله محمد بن سعيد بن حماد بن محسن بن عبد الله بن محمد بن
 هلال القمي صاحب كتاب اعداويه من بؤصير الصعدي الاخير من خلاص
 فكبت النسبة منها ثقيل لدها صير ثم اشهر بالبوصير قيل ولعلها
 بلدانية فغلبت عليه لدسة ثمان ستائة واخذ عن الامام ابو جعفر
 والامام العمري ابو الفتح بن سيد الناس محقق عصره العربين جماعة
 وغيرهم وتوفي سنة ست اوسبع وتسعين ستائة على ما قاله
 المقرري لكن هو شيخ الاسلام العفلا في انه توفي سنة اربع وتسعين
 وكان من عجائب الدهر في النظم والنثر ولولم يكن له الا قصيدته المشهورة
 بالبردة التي تسبب نظمها عن وقوع فاجع به اعيه الاطباء ففكر في
 اعمال قصيدة يتشفع بها اليه صلى الله عليه وسلم وبه الدابة
 فانشاها فوافاه ما يحيا بيده الكريمة عليه فعوفي لوقته ثم لما
 خرج من بيته لقيه جل صالحي فطلب منه ما عفا فاجابهم بما عفا
 فقال سمعتم البارحة تنشد بين يديه صلى الله عليه وسلم وهو يقول
 كما بل الغصيف عطاء اياها وقيل انه اشتد مدة بعد نظمها
 فوافي النبي صلى الله عليه وسلم في النور فقرأ عليه شيئا منها
 فقل في عينيه فبرئ لوقته كقوله ذلك شرفا وتقدما
 كيف قد احدث شهرتها الى ان صارت الناس

متراد

استدلالنا بافضليته جنة المومنين عليه السلام ^{تقدم ذكره}
 بعبارة اخرى قصيدة هجرية تضمنت اشعاره في غنائه ^{تقدم ذكره}
 صفة له عليه السلام اجمع انما بسبب تقدمه نورا انجاب ^{تقدم ذكره} ٣٩٣
 وحيث انزوجه دلالت حديث نور
 برامته جناب المومنين عليه السلام

يتلوه سونفا في البيوت والمساجد للقران وكان كيعان صناعة الكتابة
 على الكفاة وباشهر بليس الشرقية فخره لك وصحب القطب بالعباس
 المرسخ في الله عنه وارضاة وجعل جنات المعارف منقلبه ومثواه
 فطارت عليه بركته وساعدا بمخطه وجهته الى ان فاني اهل زمانه
 ورفقه الله من الشريعة والحظم المير يصل اليه اصد من قوائمه فوجده الله
 ورضى عنه من قصيدته الهجرية المشهورة العذبة الالفاظ الجارية
 البيان العجيبة الاوضاع البديعة المعاني العديدة النظر البديعة
 القوياد لم يشج احدا على منوالها ولا وصل الى احدها وكالهاتمة
 لاهل البرهان القيوطي المولود سنة ست وتسعين وسبعائة
 والمتوفى سنة احدى وثلاثين وسبعائة فانه مع جلالة تفضلته
 من العلوم العقلية والعقلية وتقدمه على اهل عصره في العلوم
 العربية والادبية لاسيما علم البلاغة ونقد الشعر واتقان صنعة
 وتيسر حلولا من بركة ونهايته من بدايته اراد ان يحاكيها ففاته
 السبيل وانقطعت به الحيل عن ان يبلغ من معارضتي بالذي ارب
 وبذلك الطلاوة نظميها وحلاوة رسمها وبلاغة جمعها وبلغتها
 صنعها وامثلة الخافقين بانوار جمالها وادحاض عاوي اهل
 الكتابين بدراجين جلالها فحي ونظائرهما الاخذة بازمنة
 العقول والجامعة بين العقول والمنقول والحكاية لاكتة الحجة
 والحكاية للشمال لكريمة على من قطع اعناق افكار الشعراء

استدلالنا بافضليته جنة المومنين عليه السلام
 بعبارة اخرى قصيدة هجرية تضمنت اشعاره في غنائه
 صفة له عليه السلام اجمع انما بسبب تقدمه نورا انجاب
 وحيث انزوجه دلالت حديث نور
 برامته جناب المومنين عليه السلام

استدلال الفضل جلاله المولى على السلام بتقديم نور الخيرات
بعبارة شرح قصده من فضله اشياء فضيلة جلاله تعالى
صلواته عليه السلام ان جميع انبياء سبب تقدم نور الخيرات

وحيث من ازوجه دلالت من

عن ان تشرب الى محركات تلك الحكيمات السالمة من عيوب الشعر
من حيث في العوض كدخال عوض على اخرى ضرب على اخرى من
حيث في القوافي كالإيطاء وهو تكرير لفظ القافية بمعناه قبل
سبعة ابيات قبل عشرة وكالاكفاء وهو اختلاف حروف الروى
والاقراء وهو اختلاف حركات لفظها وان شحنت وتعاونها الاكفاء
وخدمت تحتاج الى شرح جامع ودستور مانع مجلوع عن الشرح
على منصات الالباب مع الاختصار ويظهر محبتات اسرارها في
الشمس في رابعة النهار ويظهر مقفلات محبتاتها عاقد بوجوه القصور
والعتار ويذهب على نفائس فرائدها وينوه بجلالة عرائس فلكها
ويعرب عن غائب تعقيدها ويفصح عن فنون بلاغتها وابداعها في
وتشيد هافا ستخرت الله تعالى في شرح كذلك وان كنت لست
هنالك ارجو ان اندج به في سلك خدمة جنابه صلى الله عليه
وان اطوق بسببه سوانح مدح ولا حظ له الا عظم واستعجاباته
ومتوكل عليه ومفوضا سائر امور الية سائلاته بدائع
وتابع الخافق وتيسر هذا المطلب فبحاج هذا المار به الجواد
الروى والرحيم وسعيته المنيعة في شرح الهزلية في ربيع النسيم
سماها امر القرى تشبيها لها بمكة بجامع انها حوت بطريق القوافي
ولا يما ما في اكثر الملائع النبوية وج سعيته افضل القرى في ربيع
وشخ سليمان جل رفته حات احمد شرح قصيده بزمه كفته ومن ابلغ ما

من قصيدة بزمه كفته
صحة الفصحى بلسان

بجست من ازوجه دلالت من نور
بعبارة شرح قصده من فضله اشياء فضيلة جلاله تعالى
صلواته عليه السلام ان جميع انبياء سبب تقدم نور الخيرات

استدلال الفضل جلاله المولى على السلام بتقديم نور الخيرات
بعبارة شرح قصده من فضله اشياء فضيلة جلاله تعالى
صلواته عليه السلام ان جميع انبياء سبب تقدم نور الخيرات

صلواته عليه وسلم من النظم الرائع البديع واحسن ما كشف عن كثير من
شعائره من الوزن الفائق المنيع ما صاغه صوغا شديدا لا خمر ونظمه
نظمه لدروا وجوه الشيع الا امام العارف لكامل المحام المحقق البليغ
الاديب المدقق امام الشعر واشعر العلماء وبلغ الفصاحة وافصح الحكمة
الشيخ شرف الدين ابو عبدالله محمد بن سعيد البوصيري من قصيدته
الهزلية المشهورة والعذبة الالفاظ الجارية المعاني النجدة الاوضاع العظيمة
الظهير البديعة الفخر يراذله ينسج على منوالها ولا وصل الاحسن وكالها
احد وقد شحنت شرحا كثيرة فقد شرحها الامام الجوزي شرحا
وشرحها ابن قطيع المالك والشمس الدجني والشيخ ابو الفضل المالك
والشيخ احمد بن عبد الحق السبكي والعارف بالله تعالى السيد مصطفى
البكري الصديقي الشيخ الفاضل فريد عصره الامام ابن حجر الهيتمي المكي
وشرحها حسن شرحا وانفعها لكن دأبت فيه طولا تقاصر عنه
الهمم القاصرة فاجبت ان نقط منه بعض عبارات تتعلق بحل
وتقريره للمكالي وتمازجت على عباراته بعض عبارات من تقرير
شيخنا الحنفية وسعيته الفتوح الاحمدية بالفتح المحمدية كفته
افت مصباح كل فضل فما يصمد ولا عن ضوئها الاضواء
وابن حجر بكى وشرح ابن شعر ورنج كفيه كفته انشأها العلم والمعرفة
لا تساوي بن لا تان مصباح اى سلاح فهو مقتبس من قوله تعالى
وسلحنا منيذرا لكل اسم موضوع لا تستغرق افرام المستند الى

من القصيدة بزمه كفته
صحة الفصحى بلسان

استدل بانفصليته عن الارضين على السلام بغيره
 عبارات شرح فهمه في تصحيف اثبات صليته في سائر
 صلاته عليه السلام وجميع انبياءه بغيره في آخره ٣٩٤
 وجه ششم از وجود لالت حديث نور
 بر امامت اهل البيت عليهم السلام

كاهنا والمعرف المجموع نحو وكلهم اتية يوم القيمة فردا واجزاء المفرد
 المعرفة فويطرح الله على قلب كل متكبر جبار باضافة القلب الى متكبر
 ان على كل اجزائه وقراءة التنوين لعموم افراد القلوب بشران لم يكن
 نعتا المنكرة ولا توكيدا لمعرفة بان تلاها العامل كاهنا جازت
 الاضافة كاهنا وقطعها نحو وكلها بئانه الا مثال ما علم انما
 حيث اضيفت المنكرة وجب ضميرها مراعاة معناها نحو وكل شيء
 فعلوه في الزبر وعلى كل ضام ياتين او لمعرف جانرا عاة لفظها في الاضافة
 والتذكير ومراعاة معناها وكذا اذا قطعت نحو كل يعمل على شاكلته
 وكل اتوه داخريج انما حيث وقعت في حيز التقيد بان يتقوا الله
 او فعل ضمة نحو ما جاء كل القوم وكل الذي امر لمراد لم يتوجه
 النفي الى سلب شمولها ففهم اثبات الفعل لبعض الافراد ما لم يدل
 الدليل على خلافه فهو والله لا يجب كل مختار في فهمه اثبات
 المحبة لاحد او صفيين لكن الظاهرية للاجماع على تحريم الاحتيال
 والفخر مطلقا وحيث وقع النفي في حيزها كقول الله عليه السلام
 في خبر ذي اليمين كل ذلك لم يكن توجه النفي الى كل فرد وكذا
 ذكره البيانين وانما سقت هذا جملة هنا لانه لفاسه و
 كثرة الاحتياج اليه مما ينبغي ان يستفاد ويحفظ فضل وكان يرد
 غير ذلك في الوجود لان الخليفة اكابر المملوك مخرج وشاهد
 ما صح في خبر آدم فرج وانه تحت لوائه وخبرنا انا قاسم الله

وغيره

استدل بانفصليته عن الارضين على السلام بغيره
 عبارات شرح فهمه في تصحيف اثبات صليته في سائر
 صلاته عليه السلام وجميع انبياءه بغيره في آخره ٣٩٤
 وجه ششم از وجود لالت حديث نور
 بر امامت اهل البيت عليهم السلام

وغيره لو كان موسى حيا ما وسعه الا اتباعي وخبرنا ابراهيم قال انما
 كنت خليلا من راء وراء واكثر التشبيه بالسراج على القرن كانه
 يقتبس منه الانوار ليس بولة وتخلفه فروعه فتبقى بعده ووجه
 التشبيه ان نور صلوات الله عليه وسلم يظهر الاشياء المعنوية كنه
 البصر ونور السراج يظهر المحسوسة كنور البصر ولا يربان المحسوسات
 من المعقول من حيث هو معقول فلذا تشبه نور صلوات الله عليه وسلم
 لكونه معقولا بنور السراج لكونه محسوسا فلا ينافي ذلك وان السراج
 دونه صلوات الله عليه وسلم بل كنسبة ويمكن ان يكون من التشبيه المقتضى
 كما في قوله تعالى افرس خلق كمن لا يفقه واذا اتقرب اليك كالكواكب
 بالاضواء مستهدة من كماله الذي هو الضوء الا على قسبيته
 ما يفتقد اي يبرز في الوجود ضوء ينشأ عن ضوء احد مطلقا
 الاضواء فانك المخصوص بانك الذي يبرز عن ضوءك الذي
 اكرمك الله لا ضوءا كلها من الايات والمعجزات وسائر المزايا
 والكرامات وان تاخر وجودك عن جميع الانبياء عليهم السلام
 لان نور نبوتك متقدم عليهم بل وعلى جميع المخلوقات شاهد
 حديث عبد الرزاق بسند عن جابر رضي الله عنه يا رسول الله
 اخبرني عن اقل شيء خلق الله قبل الاشياء قال يا جابر ان الله
 خلق قبل الاشياء نور نبيك من نور ففعل ذلك النورين وبالله
 حيوه شأنا لله تعالى ولم يكن في ذلك الوقت لوح ولا قلم ولا حشر

استدلال بر افضليت جناب امير المؤمنين عليه السلام بسبب تقدم نور انوار
بديارات شروق قصيده بهر چه شوقه است افضليت جناب رسالت
صلوات الله عليه والى كل واحد من جميع انبياء بسبب تقدم نور انوار جناب

و بر شش از وجه دلالت حدیث نور
بر امامت جناب امير المؤمنين عليه السلام

ولا نار ولا ملك ولا سماء ولا ارض ولا شمس ولا قمر ولا جنى ولا انس
فلما اراد الله تعالى ان يخلق قسم ذلك النور اربعة اجزاء فخلق من النور
الاول القلم ومن الثاني اللوح ومن الثالث العرش ثم قسم القسم الرابع
اربعة اجزاء فخلق من الاول السموات ومن الثاني الارضين ومن
الثالث الجنة والنار ثم قسم الرابع اربعة اجزاء فخلق من الاول
نور ابصار المؤمنين من الثاني نور قلوبهم في المعرفة بالله ومن الثالث
نور ايشان عليهم وهو التوحيد لا اله الا الله محمد رسول الله الحديث
وصح حديث اول ما خلق الله القلم وجاء باسانيد متعددة فان
لم يخلق قبله شيء ولا نافيان ما في الاول في نور نبينا عليه السلام
لان الاولية في غيره نبوية وفيه حقيقة فلا تعارض في خلق
عن ابن القطن كنت نور ابدن بيك في قبل خلق آدم باربعة عشر الف
عام وفي الحديث ما خلق الله آدم جعل خلقه النور في ظمرة وكان يلمع
في جبينه فيغلب على سائر نوذ الحديث اذ في عبارات ظاهره ان نور
خلق نور جناب سالتاب صلى الله عليه وآله وسلم جميع انبياء وملائكة وما كان
مخلوقات قطعاً وحقاً ثابتاً متحققاً وبسبب بهن تقدم جميع اعضاء
آيات ومجرات وانوار سائر مزايا وكرامات صادرة من نور جناب سرور كائنات
عليه السلام الا ان التحيات والتسليمات وچون نور جناب امير المؤمنين عليه السلام
شبه بالنور نبوي بوجه نور انجناب بهم مصدر جميع اعضاء آيات ومجرات
كل مزايا وكرامات براخي واثق فادوات انبياء وسليمان بن البريات باشد

بدر

استدلال بر افضليت جناب امير المؤمنين عليه السلام بسبب تقدم نور انوار
بديارات شروق قصيده بهر چه شوقه است افضليت جناب رسالت
صلوات الله عليه والى كل واحد من جميع انبياء بسبب تقدم نور انوار جناب

و بر شش از وجه دلالت حدیث نور
بر امامت جناب امير المؤمنين عليه السلام

جناب تقدم وحق واما مت ورياست واما ن احدى بر جناب
سالتاب صلى الله عليه وآله باطل مناجاة كبري كبري انبياء عليهم السلام
بدر تقدم ورياست احدى از انبياء عليهم السلام بر جناب امير المؤمنين عليه السلام
مجرات وبسبب مزايا وكرامات ايشان است جائز باشد وهر گاه تقدم
ورياست انبياء سواي جناب خاتم النبيين صلى الله عليه وآله بروايات
مدعي صفات جناب امير المؤمنين عليه السلام ناجائز باشد تقدم ورياست
تحيات وعدويه وامويه بر انحضرت چگونه جائز گردد وشيخ سليمان حلي در
مدعي قصيده بهر چه گفته قوله انت مصباح كل فضل ظاهر للوكيب
شبه النبي صلى الله عليه وآله عليه وسلم نفسه بالمصباح تشبيهاً بليغاً
في انصاف المصباح وهو مجمع من حيث انه صلى الله عليه وآله وسلم
تقدم منه الكمال كما تقدم المصباح من المصباح المراد بالفضل
كمال الشرف الذي وجد في غيره واثراً التشبيه بالسراج على القبر
لان مقتبس منه الا نور ابدن بوله وتخلفه فروعه فبقية بعدة فبقية
شارة بليغة الى ان خلفاءه صلى الله عليه وآله وسلم والمقتبس من
نور باقية بعدة عليه السلام كما ان السراج الحقيقي قد يوحده
سراج غيره ثم ان السراج الاول يذهب يبقى المصباح الذي اخرج منه
في ابعده وينتفع به وان ذهب للمصباح الذي اوقد منه فكذلك
صلى الله عليه وآله وسلم فان خلفاءه الذين استمدوا الا نور والاعانة
منه بقوا بعده وحصل لهم الانسحاق الكل بعد هابيه صلى الله عليه وآله

استدلال بر افضليت جناب امير المؤمنين عليه السلام بسبب تقدم نور انوار

بدر

استدل ان رافضيت جابر بن الزبير على السلام بسبب تقدم نور انوار
بديار شمس خضرة خضرة مستقر اشراق انوار انوار انوار
رسالة جابر بن الزبير على السلام بسبب تقدم نور انوار

استدل ان رافضيت جابر بن الزبير على السلام بسبب تقدم نور انوار
بديار شمس خضرة خضرة مستقر اشراق انوار انوار انوار
رسالة جابر بن الزبير على السلام بسبب تقدم نور انوار

استدل ان رافضيت جابر بن الزبير على السلام بسبب تقدم نور انوار
بديار شمس خضرة خضرة مستقر اشراق انوار انوار انوار
رسالة جابر بن الزبير على السلام بسبب تقدم نور انوار

وسلم اليه وبصيح ان يكون المشبه بالمصباح نور المعصوم وكيفية
الكلام فقد يوافق ذلك المعنى كالمصباح وجه التشبيه ان نور
عليه وسلم يظهر الاشياء المعنوية كنور البصائر ونور السراج يظهر
كنور البصر ولا يربط المحسوس من المعقول من حيث هو معقول
فلذا شبه نور صلى الله عليه وسلم لكونه معقولا كنور السراج لكونه
محسوسا فلا ينافي في الاقوال السراج دون نور صلى الله عليه وسلم بل
واذا انقرد ان كمالات غيرة المشبهة بالاضواء مستمدة من كمال
هو الضوء الا على قبسبب لك ما يصعد الخ فقولوا فما يصعد الف
وما نافية اي ما يورث الوجود ضوء اي كمال شرفا لان يكون
وصادرا عن ضوئك اي شرفك كالكاف فانك المحصور من ذلك
ببرز عن ضوئك الذي اكرمك الله به الاضواء كلها من الايات المحرقة
وسائر المزايا والكرامات وان تاخر وجودك عن جميع الانبياء لان
نور نبوتك متقدم عليهم وعلو على جميع المخلوقات وشاهد حديث
عبد الوتر ابي بن داود عن جابر رضي الله عنه يا رسول الله اعلم
عن اقل شئ خلقه الله قبل الاشياء قال يا جابر ان الله تعالى
خلق قبل الاشياء نور نبينا من فودة فجعل ذلك التوريد في
حيث شاء الله تعالى ولم يكن في ذلك الوقت لوح ولا قلم ولا جنة
ولا نار ولا ملك ولا سماء ولا ارض ولا شمس لا قمر ولا جنة ولا نار
فلما اود الله ان يخلق الخلق قسم ذلك النور اربعة اقسام الحديث

علم ان المراد بضوئه كلالته وصفاته بالاضواء كمالات خيرة
اخلاق الضوء على صفات الكمال المعنوية استعارة تصريحية
جامع ان كلال من الضوئين المعنوي والحسي يهدي الى المقصود ايضا
كالات المدينة نور الظاهر والباطن او جامع الانقياد في كل
من المشبه والمشب به اذ كل فضيلة كالعلم محال ضياء واشراق
وصول الى الحق ويفرق بينه وبين الباطل كما ان الضياء يدرك
المعلوم بفضله يبين الاشياء ودالات ابن عبادت مثل دلالات عباد
بن حجر يسلط على بصر بعد ثبوت اتحاد نور علوي بنور نبوي فتح تقدم
بما يرفع نفس سول مختار صلى الله عليه وآله الاطهار بالقرآن مجيد كدفع
الريفة تنبأ على اي تنفخ اذ بك اي بوجودك العلو اي الاوتة
طويلة من لمن آدم الى يوم القيمة وما بعد فكل عصر ينفخ على
ذلك قبله لوجودك فيه بكمال على ما قبله ولو في ضمن اياتك لكن
عظميا اختفيا عصر وذاك الى هذا العالم ثم عصر تشاتك ثم
عصر ضاحك فشق بطنك فتعبدك بحر او غيره ثم عصر نبوتك
ثم عصر رسالتك ثم عصر دعائك الخلق الى الله ثم عصر اقبالهم
عليك ثم عصر معراجك ثم عصر حجرك ثم عصر جهادك ثم
عصر سر ياك وبعوثك ثم عصر فتوحك ثم عصر دخول الناس
في دين الله اذ اجاز عصر حجرك ثم عصر اتباعك على تقاوتهم
لن يوم القيمة كما دل عليه الحديث المشهور لا تزال طائفة من

طائفة

ثم

استدلال بر فضيلت كتاب ابي بكر الصديق عليه السلام بسبب تقدم نور انوار
بعبادات شرح قصيد حضرت سجاد ثقات افضل كتاب ابي طالب ٢٠٢
صلى الله عليه وآله وسلم انما السبب تقدم نور انوار كتاب

منزلة اية التزايد في كل عصر من اعصار حياته صلى الله عليه وسلم
ما قبله وبحسب ذلك يكون اقتضائهم العصر على غيره وكذلك
عصور اتباعه يتفاوت مراتبهم ومن اياهم المستقلة من اياهم
المتضاعفة له تضاعفا يفوق الحصر لأن كل عامل متضاعف
صلى الله عليه وسلم بحسب عمله كذلك كل واسطة بينه وبين
لأنه الدال للكل ومرجل على خير فله مثل اجر فاعله فكل فاعله
حال تضاعفه بحسب تضاعفه من بعده وتضاعف العفو من الله
عليه وسلم بحسب تضاعف الجمع وهذا شيء يقصر عن ادراك كنهه العقل
فمرعص مقام الحمد وشفاعته العظمى في فصل القضاء ثم بقيت
شفاعته ثم عصر حوض ثم عصر وسيلته التي يعطاها في الجنة
كما لا تدرك غايته ولا تحصى نجاته فكل هذه العصور تتعاقب
بحسب ما يقع فيها من كماله لأن اللازمة والامكنة تتشعب في
ممكن فيها وما يكون فيها من المزايا والكمالات لذا قلنا
بعض حقائق ليلة مولد صلى الله عليه وسلم افضل من ليلة القدر
وهو صحيح لولا النص على خلافه على ليلة القدر من خصوصيات
ففضيلتها انما هو لاجلها ايضا وتسمواي تعلو وترفع من سموت و
كعلوت عليت بك اي تليق بابك مرتبة عليا تانيث اعل
بعدها في الزمان العلوم مرتبة اخرى عليا ابراهي فيها اي ذلك
في كل عصر من العصور المذكورة مرتبة اعل ما قبلها واعل منها

ما بعدها

استدلال بر فضيلت كتاب ابي بكر الصديق عليه السلام بسبب تقدم نور انوار
بعبادات شرح قصيد حضرت سجاد ثقات افضل كتاب ابي طالب
صلى الله عليه وآله وسلم انما السبب تقدم نور انوار كتاب

در شرح شمس از دوره دلالت حديث نور
بر اوست كتاب ابي بكر الصديق عليه السلام

ما بعد هذا وهكذا الاملاء الخاية له منها ودليل تفاوت مراتبه
كما ذكر قوله تعالى وكل رب من علم ولا شك ان علومه ومعرفته
منزلة متفاوتة في الاملاء الخاية له وقوله صلى الله عليه وسلم ان الله
ليغان على قلبي فاستغفر الله قال العارف القطب ابو الحسن الشاذلي
هذا عين انوار لا خفي اغيار اي نعم صلى الله عليه وسلم كان
دائر الترقى فكان كلما اتوا لت انوار العلوم والمعارف على قلبه
ارتقى الى مرتبة اعل ما هو فيه وراى ان ما قبلها ادنى فخاف استغفر
نواضعاً وطلباً للتزايد كماله في قول الناظم وتسمواي اخر من المديح
ما لا يخفى عظم وقع لانه جعل تلك المرتبة هي التي تسمو وترفع
بها ولم يجر صل ما هو المتبادر انه الذي يسمو ويرفع بما هو الحق
انه كما خلقه في عالم الامر على اكل حال عيكن ان يوجد المخلوق في احوال
في عالم الخلق مستدرجا في تلك المراتب فتشرف به لا يشرف بها
لما علمت انه كامل قبلها فاما قل ذلك فانه هم دقيق غفل عنه
الشراح الذين عبرت ظاهرت ان اعصار متقدمة تفاخر سيرة بحجابها
صلى الله عليه وآله وسلم بسبب جود انحضرت در ضمن اباء انحضرت صلى الله
عليه وآله وسلم وچون ظاهرست كه حسب حديث نور نور علوي ستمد با نور نبوي
محمود پس اين اعصار تفاخر بحجاب ابي بكر الصديق عليه السلام هم كه در باب اولين
هذا اطلاق فلان فلان الممنون دهورا بالكفر واطاعة الشيطان
ثم سليمان حمل مرفوعات احمد يفته قوله تنبأهي بك العلو اي

استعمل في الفضل جليله في الدين على السلام بسبب تقدم نور انوار
بجالات شمس قنبر ومنه في شمس انوار في شمس انوار في شمس انوار
على انوار انوار في شمس انوار في شمس انوار في شمس انوار

وحيث انوار انوار في شمس انوار في شمس انوار في شمس انوار
براست جليله في الدين على السلام بسبب تقدم نور انوار

تتفخر بوجوده العصور اى لازمه الطويلة من لدن آدم الى يوم
وما بعدة فكل عصر يقتضيه العصر الذي قبله لوجوده فيه كمال
احد ما قبله ولو فرض ان اياك لكن اعظمها افتقار عصر بعد ذلك
هذا العالم ثم عصر نشأتك ثم عصر رضاءك ثم عصر شق بطنتك ثم
عصر تعبدك ثم عصر هجره وهكذا فالعصور من لدن آدم الى عصر وفاته
يقتضي كل متاخر منها على سابقه اذ المتاخر افضل مما قبله كذلك
عصور امتهم من الصحابة الى آخر الزمان تتباه وتتفاخر لكن ان
يقتضي على اللاحق لقراب السابق من عهده صلى الله عليه وسلم فكل
سابق افضل من المتاخر عنه وقوله وشهواى تغلو وترفع وقوله
يا اباي سببية اى بسبب تلبسها بك وفوقها منك وقوله عليها
فاعل تهم وهو نعت لمحمد ف اى مرتبه عليا وقوله بعددها
علياء جملة اسمية مستقلة نعت لعليا اولاى الى لوقى كل
عصر من العصور المذكورة رتبة احد ما قبلها واحدا منها ما بعد
وهكذا الى ما لا نهاية له ودليل تفاوت مراتبه كما ذكر قوله صلى الله
عليه وسلم انه ليغان على قلبي فاستغفر الله قال العارف القطب
الشاذل هذا عين انوار لا عين اغيار لانه صلى الله عليه وسلم
كان في الدرر فكان كلما توالى انوار العلوم والمعارف على قلبه
ارتقى الى مرتبة احد ما فوقها وادنى ما قبلها دونها فاقبت غفيرة
تعالى من تلبسه بذلك الدون تواضعا وطلبا للترائد كماله

استعمل في الفضل جليله في الدين على السلام بسبب تقدم نور انوار
بجالات شمس قنبر ومنه في شمس انوار في شمس انوار في شمس انوار
على انوار انوار في شمس انوار في شمس انوار في شمس انوار

٢٠٥

وقد جعل الناظر تلك المراتب هي التي تسمى وترفع به ولو لم يجر على ما هو
المتبادر انه الكا سيمو وترفع به كما هو الحق انه تعالى خلقه في عالم
الغيب على اكل كمال فيكون ان يوجد المخلوق ثم ابرزه في عالم النشأة
منه جاف في ذلك المراتب تتشرف به كالتشرف هو بها ما علمت
انه كامل قبلها ونظر في حركته في شرح شمس لك ذات العلوم
من الغيبة وب ومنى بالكد والاسماء كفته الاسماء مبتدأ مؤخر
جمع اسم وهو ضاماد على معنى فيشمل الفعل والحرف ايضا واخذه
لتاظم الى هذا التفضل مع العلوم به ما قبله لان آدم وميزة الله
تعالى عن الملائكة بالعلوم التي علمها الله تعالى وكانت سببا
لأمرهم بالسجود والخضوع له بعد استعلاهم عليه بزمه
ومدحهم بقوله لم يجعل فيهم من يفسد فيها الى اخره فربما يتوهمون
هذه المرتبة الباهرة لم تحصل للنبي صلى الله عليه وسلم اذ قد
يوجد المفضل ما ليس لك في الفاضل فردد ذلك التوهم ببيان
أمر عليه السلام لم يحصل له من العلوم الا مجرد العلم باسمائها
ان حاصل النبي صلى الله عليه وسلم بمقتضاها ومسمياتها
لا يكتب ان العلم بهذا العلم واجل من العلم بمجدها اسمائها لانها
تليق بها النبيين المسميات في المصنوعة بالذات تلك بالو
مشتان ما بينهما ونظير ذلك ان المقصود من خلق آدم عليه السلام
انما هو خلق نبينا صلى الله عليه وسلم من صلبه فهو المقصود

استدلال بر انصافیت جناب امیر المومنین علیه السلام بسبب تقدم نور انوار
 عبارات شرح القصيدة بمراتب انصافیت جناب امیر المومنین علیه السلام
 خلاصه علیه السلام از جناب امیر المومنین علیه السلام نور انوار

بطریق الذات و آدم بطریق الوسيلة ومن قال بعض المحققين
 انما سجد الملائكة لاجل نور محمد صلى الله عليه وسلم في حينه اربعين
 عبارت ظاهرست که حسب افاده بعض محققین سجد ملائکه برای حضرت آدم ۴۰
 سجد بود که نور جناب سالک عالم صلی الله علیه و سلم در حین حضرت آدم
 علیه السلام بوده و ظاهرست که تا آنوقت نور علوی با نور نبوی متحد بود
 و انقسام واقع نشده بود پس سجد ملائکه برای نور علوی بهم ثابت شد
 و بهرگاه نور علوی سجد ملائکه باشد در فضیلت آنحضرت که امام ارتباط
 گما سجد ملائکه مقربین و مقتدای یساکیل و جبریل و میکائیل و کجاساجدین
 اصنام نخوت مشرکین و ممنون کفر و انکار توحید با عالمی در استصفا
 و لا تنک من الذاهلین و ثبتت حجة یا تبیل الیقین و حجة معقود
 علامه شریح بر بصیر بصیر و قصیده برده بهم مثل قصیده بنی نصر
 بلغ گفته که از ان وضوح است که جمیع آیات که انبیای کرام آورده اند
 و صادر از نور نبوی بوده و او لا نسبته ی از جلال کل محامد و
 محاسن سفره قصیده برده بر زبان اساطین اعیان باید شنید بعد از شریفین
 قصیده فریده بگوشت شل استماع باید نمود و نیز آنچه شل بخاریر و محققین
 مشاهیر و شرح آن گفته اند ملاحظه باید کرد پس باید بدست که بداند این
 بن احمد بن مصطفی بن ابراهیم که در شرح قصیده برده سنی تلخیص الدقائق
 روی عن الشيخ العالم العامل جمال الاسلام قدس الله تعالی روحه و قدس
 حجة البلاء شرف الدین ابی عبد الله محمد بن سعید الدکاس

شرح قصیده برده از شریفین
 تلخیص الدقائق و تصنیف بر الدین
 محمد بن

استدلال بر انصافیت جناب امیر المومنین علیه السلام بسبب تقدم نور انوار
 عبارات شرح القصيدة بمراتب انصافیت جناب امیر المومنین علیه السلام
 خلاصه علیه السلام از جناب امیر المومنین علیه السلام نور انوار

الوصیری فعمد الله لغفرانه في سبب انشاء هذه القصيدة
 قال كنت قد صابني خلط فاج ابطل نصف فلم انتفع بنفسه ففكرت
 فان اعمل قصيدة في مدح النبي صلى الله عليه وسلم استشفع بها
 الى الله عز وجل فانشأت هذه القصيدة المباركة فتمت فرايت النبي
 صلى الله عليه وسلم في المنام انه يمسح علي يدي المباركة فوفيت
 الوقي فخرجت من بيته اقول اللهم ارفقني بعض الفقراء و فقال
 يا سيدي اريد ان تعطيني القصيدة التي مدحت بها النبي صلى الله
 عليه وسلم و لم اكن اعلمت بها احدا فقلت قد حصل عندي شيء منها
 و ابي قصيدة تريد حافان مدحت النبي صلى الله عليه وسلم قصيدة
 كثيرة فقال التي اولها امني قد كثر جيران بني سلم فوالله لقد
 سمعتها البارحة و هي تشد بين يدي من صغفها في رايته
 و قابل كتايل القضياف عطيت القصيدة فذهب ذكر ما جرى
 بيني وبينه للناس فبلغت صاحب بجا مال الدين المعروف بابن جلاء
 وزير الملوك الظاهر قصتها فاستنسخ القصيدة و نذر ان يجمعها
 لا حافيا مكشوف الراس كان تحت ساعها كثيرا و يتبرك بها هو
 و اهل بيته و رواه من ركاها امو را عظيمة في دينهم و دنياهم
 و نقل صاحب سعد الدين الفارق في موقعه صاحب بجا الدين
 المذكور هذا شرح علي العمري في منامه قائلا اما النبي عليه
 الصلوة والسلام او غيره بقول له امض الى صاحب بجا الدين

۴۰۷

استلال بر فضیلت خاتم النبیین علیه السلام بسبب تقدم نور انوار

۴۰۸

و بیشتر از وجه ولایت حدیث نور
بماست خاتم النبیین علیه السلام

وخذ منه البردة واجعلها على عنقك تلقى باذن الله عز وجل
قال ففرض من ساعته وجاء الى الصاحب فقال ما دأى في نوم
فقال للصاحب ما عندك ثم يقال البردة وانما عندى صديق
صلوات الله عليه وسلم انشاء البوصير وفحش يشف بها فاخرجه
ووضعها سعد الدين على عنقه وقوات عنده وهو جالس
فوفى من الوعد لوقته ومن خصائصها انه ما احترق ببيت
فيه لا سرق متاع وهي في ضمنه ويستجاب الدعاء بعد هابده
مدح بها عليه من الصلوات انماها فرحم الله ناظمها وقاوتها
وسمعها وشايعها ونفع بها جميع المؤمنين والمؤمنات المسلمين
والمسلمات وصلى الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين
بن ملا محمد بن عرشاه اسفرائینی در شرح قصیده برده گفته اند که ناظم این قصیده
سعیده که چشم بلاغت بلطافت او ندیده و در براعت باجلی علی بن
ابو عبد الله شرف الدین محمد بن سعد است که از کبار کتاب و نگار بود
و دستور کافیان هم گذار و والیان دیار مصر بوده بعارضه فاج کوفه
چنانچه نصف بدن او بکلی از کار رفته و در به علاج او را سعادت یار
بدن عکسار شده بدن ملهم شده که در مدح سید ابرار صلح بر ایشان
عالم دارد و بر شعار بلجا بر سعادت مندان و شمع هدایت محمد مختار که تحت مد
و در و دیشمار از حضرت پروردگار قرین او باد صانع القلیل و القلیل
ذال واصحابه که مقتدایان اخبار وین و راویان اخبار و آثار او و قصیده

شرح قصیده برده از شیخ
تعلیف ابوسعید محمد بن
عرشاه

و بیشتر از وجه ولایت حدیث نور
بماست خاتم النبیین علیه السلام

۴۰۹

استلال بر فضیلت خاتم النبیین علیه السلام بسبب تقدم نور انوار
بیمارات شرح قصیده برده از شیخ تعلیف خاتم النبیین
صلوات الله علیه و آله و سلم از شیخ ابی طالب مقدم نور انوار

باید پرداخت و در شفا بدار سینه شافقت از عالم عیب این قیام با و جانی
روی نمود چون با تمام رسید انحضرت علیه الصلوة و التحية والسلام منام
بر و ظاهر شد و دوست مبارک از قدم تانارک بریدن او مالیده و فی الحال
صحت تمام یافته هنوز اول صبح بود که یکی از اهل فلاح بجا نوازش شافقت
و این قصیده میخواند و از او طلب شد و گفت که قصیده که در مدح سید
انکم عدم بنظیر رسیده میخواهم جواب دهم که مراد برین باب قصیده که بسیار
اندکم را میخواهی گفت این قصیده را میخواهم که اول آن این مصلحت است
من تذکر جیدان بکن سکرت لقا سمعته البادحة وهي تلشد
عیدی البی صلی الله علیه و سلم یقال لایزال الاخصمان و آثار این قصیده
آن مقدار تکرار یافته که از آنرا استغنی است فخر خیر گرفتار زنجیر اعدا شد
نیز گویند که ابراهیم بن محمد بن عرشاه الاسفرائینی فجاء الله تعالی بركة
هذه القصيدة من العدل الذي عالمی بقصيدة قبل او چون بن بهر جانب
سوان بودند و بتوهم یافتن او به طرفه وان او در نهایت بکسی غایب
فی فریاد رسمی توکل بحضرت متفضل و بینی یا شمی متوسل در کجی مخفی و مستند
که ناگاه این قصیده مضطربانه مساعدت نموده بهمد او شد عزیز می
در سنگاه فضل او از قبیل ذل الفضل الله بود معان و انت او با انواع بیان
هر مانده هم راه اشارت فرمود که بطریق فرصت او را ترجمه و جوی نماید
که علامه النافع باشد و ترا خاصه شافع برتضای اشارت و تهنشام
بشارت علی الفور جبارت نمودند بن النوفج که از او کسی نفعی نمائید

استدلال بر فضیلت جناب امیر المومنین علیه السلام بسبب تقدم نور انوار
لبارات شرح قصیده برده و تفسیر اثبات فضیلت جناب رسالت
خطه طریقه و اولی از جمیع انبیاء بسبب تقدم نور انبیاء

۲۱۰

و جمع از جمیع اولاد و اولاد حضرت
بر امت جناب امیر المومنین علیه السلام

اول لذت مقاصد او تتمه تواند چیده مشغولی نمود امید که توفیق رفیق و محنت
که شرحی در نور او طرح شود ان شاء الله فی التوفیق ان شاء الله و بهرگاه این همه دریافتی پس بدان
بوصیر در قصیده برده می فرماید و کل آیتی ان الرسل الکرام کما کانوا
انصلت من نوره کما فضل رومی راجع الی الله و شرح این بیت گفت
بقول کل صحیح من المعجزات التي جاء بها المرسلون علیهم السلام
الی انوارهم و سائر آیات الدلالة علی کمال فضلهم و صدق مقالهم
من العلم و الحکمة فیهم فانها ما انصلت بحجم و ما وصلت الیهم کما هم
نوده الی هو اول کل نوره صلی الله علیه و سلم فی قوله علیه السلام
والسلام اول ما خلق الله نوری و لا شک ان الانبیاء و الرسل علیهم
السلام کلهم مخلوقون من نور واحد و هو نور نبینا صلی الله علیه
و سلم فانوارهم شعب منه و فروع له و هو نور الانوار وشمس الانوار
ازین عبارت ظاهرست که جمیع حجرات قاهره و سائر آیات باهره که دلالت
بر کمال فضل و صدق مقالات و حقیقت علم و حکمت انبیاء علیهم السلام می گرد
و از انبوی قوم خود آورند بایشان اصل و اصل نشد مگر از نور جناب
رسالت صلی الله علیه و سلم که این نور اول بر نور و مبدا آن بود و حدیث
اول ما خلق الله نوری برین معنی دلالت دارد و شکی درین نیست
که جمیع انبیاء و رسل علیهم السلام مخلوق از نور واحد که آن نور جناب رسالت
صلی الله علیه و سلم است پس از انوار ایشان شعب فروع این نور است که
نور الانوار وشمس الانوارست و چون اتحاد نور جناب امیر المومنین علیه السلام

نور

و جمع از جمیع اولاد و اولاد حضرت
بر امت جناب امیر المومنین علیه السلام

۲۱۱

استدلال بر فضیلت جناب امیر المومنین علیه السلام بسبب تقدم نور انوار
لبارات شرح قصیده برده و تفسیر اثبات فضیلت جناب رسالت
خطه طریقه و اولی از جمیع انبیاء بسبب تقدم نور انبیاء

با نور جناب رسالت صلی الله علیه و سلم ثابت شده و بهر تقدیر آن
حضرت آدم صراحه متحقق پس جمیع این صفات عظیمه و کمالات عظیمه برای نور
جناب امیر المومنین علیه السلام بهم ثابت شود و کسی از اصحاب اگر چه در نهایت
جلالت مرتبه باشد بگوید پای این نور انوری نمی رسد چه جا که آنحضرت متقدّم
و حاکم برین مسأله شود و العیاذ بالله من خ لک و ملا حصام در شرح
قصیده برده در شرح بیت مذکور گفته نکات بجا ای بالآیات البینات
وانما انصلت ای ما انصلت لآیات بالرسول الکرام الا من نوره ای من نور
محمد علیه السلام کما حصل ان انوار سائر الرسل اثنی عشر من انوار نور
فمن نور محمد نور العرش الکوسی نور الشمس و القمر و انوار جمیع الانبیاء
و انوار الصحابة و التابعین انوار المسلمین و المسلمات و دلالت این
عبارت بر طلب مثل عبارت فاضل رومی در در باب قوم ظاهر و متیقن
و معلوم پس حاجت تبیین توضیح و افصاح و تشریح ندارد و فاضل اسفرینی
در شرح قصیده برده گفته و کل ینصیب حلف بر اسم ان یعنی و جمیع ای
اینها جمیع آیات حق آورند الرسل پیغامبران صاحب کتاب بسکون
سین تخفیف سلست چون حق و ظاهر است که مراد بوی مطلق انبیاء باشد
لعمریه عام شود مگر گویند که قناعت کرده بنبوت حکم در غیر رسول بطریق اولی
بعد از نبوت او و رسول الکرام جمیع کریم است بها این آیه انما انصلت
نرسیده این آیات من نوره مگر از نور پیغمبر صلی الله علیه و سلم که جمیع انبیاء
و رسل بر مقامات خود در مقام نبوت نقلا حق بسبب گفته هو رسول

استدلال بر فضله و خطاب بر المؤمنین علی السلام ببقیم نور آفت
بیماریات شرع فقهیه و در هر حدیث اشارت نقلت کتاب ۴۱۲
و اما کتاب استعداده علی آله و سلم از جمیع انبیاء ببقیم نور آفت

در بقیه از دوزخ و حالت حدیث
بر امامت خطاب بر المؤمنین علی السلام

الوکل من تقدّم من الامم و غیره قال فجميع الانبياء و هم كاهن
من امته و مشمولون برسالته و نبوته و لذلك ياتي عيسى في
آخر الزمان على شريعتيه و جميع الشرائع التي جاءت بها الانبياء
شرايعه و منسوبة اليه فهو نبي الانبياء و ما جاءوا به الى اظهر
احكامه و الا زمنة المتقدمة عليه هكذا قرينة ذلك ان
الحبر الذي لا تكاد تسمع الا عصاره بنظيره و افرد له بالقيامه
حقه ان يرفع على السندس بالانضير و يوافق من النظم النصير
قول الشرف البوصير و كل آي ان الرسل الكواكب فانما
انصلت من نوره بخر فانه شمس فضلهم كواكبها يظهر انوارها
لناس في الظلم و كاهن من سول الله ملتقى غرام من البحر و شفا
من الدبر و و اقنول لديه عند حديث من نقطة العلم و من شجرة
الحكم و نيز در قصيده برده بعد شعر سابق مذکور است فانه شمس فضل
كواكبها يظهر انوارها للتاس في الظلم و ملازمي رتاج الترس
ابن بيت گفته يقول انما اتصلت تلك الايات الباهرات بهم من فیه
صلی الله علیه و سلم لانه شمس فضل الله تعا و رحمة للتاس كافة
لقوله تعا و ما ارسلناك الا رحمة للعالمين و ما ارسلنا الا
كافة للتاسي لارسال عليهم السلام كواوا مظاهر نوره و حجاب
جله در جات استعداداتهم و مراتب بلایا تهر بظهور انوار
واسرار دقایقه لا قواهم قونا بعد قرون بدعوتهم لایم ان تصدق

و اما

در بقیه از دوزخ و حالت حدیث نور
بر امامت خطاب بر المؤمنین علی السلام

۴۱۳

استدلال بر فضله و خطاب بر المؤمنین علی السلام ببقیم نور آفت
بیماریات شرع فقهیه و در هر حدیث اشارت نقلت کتاب ۴۱۲
و اما کتاب استعداده علی آله و سلم از جمیع انبیاء ببقیم نور آفت

والا محييه صلى الله عليه وسلم في زمان ظلم فترات من عبوته
كان يظهر نور الشمس و يحكيه عند طلوعه في الليالي المظلمة يكون
نوره مستغادا من الشمس فاذا طلعت لم يبق له ظلم ولا انوار و في
هذا البيت من حسن الاستعداد ما لا يخفى و ملا عصاره و شرح بيت
النكات التنكير في فضل للتعظيم في فضل عظيم المرسلون انوارها
اي انوار الكواكب الحاصل لانه عليه السلام مثل الشمس ساكنة الانبياء
مثل الكواكب كان انوارهم يتلا كما حين كان العالم في الظلمات فلما
ظهر نوره عليه السلام تلاشت انوارها والغرض من هذا ان الرسل
انما كان يرفع دينهم و ما لم يظهر دينه فلما اظهره الله نفع هذا الدين
ساكن الا ديان الساقطة و الملل الماضية كلها و فاضل سفر بني
در شرح شعور گرفته فانه ترجمه بيت سابق يا ويلست بربو يعني انبري انك
تخبر صلي الله عليه وسلم نفس آفتاب تحصل كمال است و جنانچه آفتاب متنا
بصور از سال كواكب و نيز متنا است از سال انبيا بنور كمال هم كواكب انبيا عليهم السلام
كواكبها استارها و نيز و كواكب شمس انست كه او را نيز يا اختصاص بابا شاه
و لكن انريان كواكب انست كه از نور سيگر و دور مجلس مقرر شده كه از جمله جهان
كواكب ما است كه اين حال ارد فاما چون در بين مقام متعدد على انزله ماه خست
تعبير بلفظ جمع كرد پس متوجع نشود و جمع آوردن متوجه است كه باقى كواكب
استيفه از شمس اند و در واقع اين بعضى شارحان كواكب را بلفظ ساخته اند و
مربیان این چیزى بر داشته كه نتوان گفت و بعضى نظر را از نظم عليهم السلام گرفته اند

القر

استدلال با فضیلت خدای عزوجل علیه السلام سبب تقدم نور انوار
معارف شرع مقیده برده متضمن اشارات باطنیه است
مطابقه علیه السلام از جمیع انبیاء سبب تقدم نور انوار

و چه نعم از وجود و کمال است
براستی فی سبیل الرحمن علیه السلام

و ما علینا الا البلاغ المبین نظیران ظاهر میسر از این انبیا که کمال
شم فضل اند که پیغمبر است صلی الله علیه وسلم انوارها نورهای او را چون
از پیغمبر شمس شد و از انبیا که کتب رضی الله عنهم را حکم معبر بود و او ضعیف و غافل
برای انبیا و ضعیف و نوت برای پیغمبر آمد و برعکس آنکه در کلام مجید چون از انبیا کمال
تعبیر فرمود و ایشان بمنزله عقد شدند ضعیف ماند با ایشان را جمع ساخت
که نفع عینی شفاعتی و موشیا و لا هم یفقدون للناس از برای و
تخصیص ناس با آنست که انبیا سی دیگر معبود بچین نبوده اند و بر کتب
و حقیقه مخفی مانده نکته تخصیص را شرف ناس داشته و آنرا شرف پنداشتند و
در تار یکدیگر جمع نموده است چون تحت و کتب و در ضمن این بیان زمان نبوت
حضرت را بمنزله روز روشن گردانیده و زمان سایر انبیا را بمنزله شب تاریک
ایر و در شب و در عقبت آمده و الحی الله رب العالمین و نیز در قصیده برده
بعد است که کونین الثقلین و ان یقید من عجمی و ملوک و در تاج الله و شرف
گفته المعنی بقول خلد الحبيب الله ابتلیت بحواء و بنو طایفه من
قبل یقول نعم سر طیف الی محمد صلی الله علیه وسلم ای مسمی
محمد الا سم بکثرة خصاله الحمیده سبیل علی الاطلاق فی
و سیدنا شرف العالمین الا شرف منی هو فالاشرف اختصا صیدنا
هو اظهر کادیان الحق و کتاب هو افضل الکتاب المنزلة و عبقره هو
اظهر العز و امه هم خیر الا مروه به ختم النبوة التشریعیة فلا یحکم
بعد الی یوم القیمة و یختتم بولایة الصالح المسمی باسمه المکنی

و چه نعم از وجود و کمال است
براستی فی سبیل الرحمن علیه السلام

استدلال با فضیلت خدای عزوجل علیه السلام سبب تقدم نور انوار
معارف شرع مقیده برده متضمن اشارات باطنیه است
مطابقه علیه السلام از جمیع انبیاء سبب تقدم نور انوار

مکنته الولاية القائمة والامامة العامة للبشر علی الاطلاق
فقطا و عدا کما ملئت ظلما وجورا و لا یاتیکم الساعة الا بغتة
الاهمرا کشف هذا الغممة عن هذه الامة بظهوره و حضوره
تصویر و نه بعد از وفاته قریبا و نیز در قصیده برده گفته است فاق التبتین
فی خلق و فی خلق و لم یزل فیه فی علمه که در علم او می در شرح آن میفرماید
الیه یقول من اوصاف ذلک الحبيب صلوات الله علیه فاق
جمع الانبیاء علیهم السلام بشف طینته و نزاهة عنصره
و کمال صفاته و فضائل ملکاته حیث بعث من اشر نقاب
الارض لیمتصکامه الاخلاق فله السبق و الافضلیة من جهة
القابلیة و الاستفاضة من الله الحق و من جهة الفاعلیة
و الافاضة علی الخلق و اکرم الذین بحاجوة الباطن و الظاهر
تکمل و تفر و لم یقر بواصفه فیها فضلا من ان یساووه فضل
سفرای در شرح برده گفته فاق بکده شرف و فضل التبتین از برای انبیا
یک یک مجموع من حیث المجموع و فی خلق بر وزن نصر افرشت ما یجیه بر خیزند
خلق و اردیا بان اعتبار که سبیل مبارک و مثال عیثا لش از قدم تبارک
در خلقی بر بعد از او پس تلمیح باشد بجهت حق که حدیث انا الصبح شرع نموده
یا بان اعتبار که لوازم بشریت که دلالت بر نقصان دارد و در بعضی وجود
تکامل تا آنکه او را سایه نبود یا اعتبار آنکه خلق مبارکش تخصیص است
یا که خلقی بر عالم طفیل او است و فی خلق بر وزن حق و در خوی جلاله

استدلال بر فضیلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام
بما ما شرع تصدیق برده تصدیقات انبیا علیهم السلام
مستدل علیه السلام و سلم اجمع انبیا علیهم السلام
مستدل علیه السلام و سلم اجمع انبیا علیهم السلام

و در حق او و جود و دلائل حدیثی
براست جناب امیر المؤمنین علیه السلام

که میانه خلق عظیم اشارت است بر آن و کمیل کوه و نزول کوه
اوراق علم و در دشتی از دشتها و لا کرم و نه بخشش و بخششها و نیز در قصه
و کلمه مری رسول الله صلی الله علیه و سلم غرقا من البحر او رشفام من البحر
عصام در شرح آن گفته فان قلت هم علیهم الصلوٰة والسلام سابق
علی التبی صلی الله علیه و سلم فکیف یلقون غرقا من البحر قلت
سألوا منه مسائل مشکلة فی علم التوحید الصفات فاجاب
صلی الله علیه و سلم وحل مشکلاتهم و بین یدیه جبریت الحاکم
بین آدم صلی الله علیه و بین موسی کلیم الله لیلۃ المعراج و الیه اشارت
حاج موسی آدم فخرج آدم موسی و بقول لا اعتبار بقدر الروح
القالی التخلو و روح نبینا مقدم علی ادواح سائر الانبیاء و الیه
اشارت بقوله کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین الحاصل کل الانبیاء
من نبینا الا من غیره استفادوا العلم و طلبوا الشفاعة او غیره
من العلم و محاب من الجود و هم کالانهار و الاشجار و الارواح و من تالی
الغفر یقول فانی رسول الله صلی الله علیه و سلم اجمع الانبیاء
فی الخلق الاحسن الا قومه و الخلق الاثم الا عظم و بعلم کثیر و غیره
کدیمه دائمه و کیف کلامهم مع کثرة فضائلهم سائلون من فی
البحر المحیط العذب المشراب غرقا و من فی البحر الغیب المخبی راضی القدر
بر شفا و یتقون ان یتوفوا فی زمانه و فی رکابه و یتشرون نجیته
وقد ما صلی الله علیه و سلم و فاضل اسفرائیل در شرح برده گفته

و در حق او و جود و دلائل حدیثی
براست جناب امیر المؤمنین علیه السلام

استدلال بر فضیلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام
بما ما شرع تصدیق برده تصدیقات انبیا علیهم السلام
مستدل علیه السلام و سلم اجمع انبیا علیهم السلام
مستدل علیه السلام و سلم اجمع انبیا علیهم السلام

و کلمه و هم انبیاء من رسول الله از رسول خدا صلی الله علیه و سلم
کفای را من البحر از دریا فی فضل او او شفا یا یکیدی را من البحر از بارانها
انعام او جمع و میست چون حکم یعنی یا ران که یکشنبه روز ببارد یا بیشتر
متصل و درین بیت مدح حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم با غرض
جمع انبیا بفضل او و احتیاج ایشان بر تربیت او مثل احتیاج اطفال
چنانچه در لفظ رشف اشاره بدان شده پس شفرج نشود بر جای سابق و آنکه
گفته اند صدر بیت موقع فاد تقریبی بود و هر بنیاد و کل که محکوم علیه این
جمله است بمعنی هر یک معنی مجموع یتواند و نیز ملارومی رتاج الدره در شرح
شمر منزله عن شریک و محاسنه فجوه الحسن فی غیره غیره
الغفر یقول هو صلی الله علیه و سلم و حیدر عصمه و فرید دهره
من لدن خلق الله تعالی و الاخره الی یوم القیمه و لیس فی محاسنه الصلوٰة
و المعنویة اذن مشارک فضلا عن مشارک قویب منه فجوه
الحسن ذاته و حقیقتی فی اصله غیر متبعض بان یکون بعضه
فیه و بعضه فی غیره بل الحسن الکمال بمجمیع اجزائه لم یظهر الا فیه
فجوه البذل التام و الشمس الغلیظه و نیز فاضل رومی رتاج الدره شرح شعری
فان من جودک الی دنیا و آخرتها و من علومک علم اللوح و القلم گفته
البحر اعطاء ما یبغی لا لعوض ضرة المرأة زوجها و الصرقان
حجر الخلی و الدنیا و الاخره ضرتان لتعسر الجمع یدنی ما و اللوح هو
الذی یکتبه فی اللوح الکف و کل عظم بعض قیل المراد بالوح

در آیه

استدلال عبارات مستقلة في كتاب رسالة النبي
عليه السلام ولم يستعمل خلق في ذلك من غير ان
واحد من جميع موجودات الناس في فضيلة جناب المومنين
عليه السلام سبب انحاء واوراق حضرت باقر بن
عليه السلام

و بهر قسم از وجود دلالت حدیث نور
بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

الفن الكلية لقبولها انقوش العلوم من العقل الاول المعبر عنه بالخلق
الا على كافي الحديث اول ما خلق الله العقل واول ما خلق الله العلم
واقل ما خلق الله نور في الكل واحد الفرق اعتباري ملاعما
يرد بشرح شعرة كور غنة الدنيا والاخرة قطرة من بحر جودك وعلمك
والعلم شيء قليل من علومك الدينية التي اعطاك الله تعالى
في اللوح له غاية وليس لعلومك غاية اذ هو ينبوع من ينبع
ودلالت ابن عبارات مثل عبارات سابقة بطلان بل في بيان
تقدم خلق نور موسى في فضيلة سرور النبي صلى الله عليه وآله
المملوك نهايت وضع وروشن عيان وشمس از باري چون نور علوي
نور موسى متحد بود اين عبارات وامثال آن ولا يال في اضمحلال نور
امير المؤمنين عليه آلاف سلام رب العالمين ونايت في تقدم فضيلة
الانبياء ووجه شرف انك اعمد من محمد قسلا در واجب نية كافي
وكان كفي كفاية المطلاع كندر وايت ان اشرح حسن عبيد الله بن
كتاب المواهب اللدنية للامام العلامة شهاب الدين احمد
بن محمد القسطلاني ابو الخطيب رحمه الله اخذ به حالت
عن الشيخ المسند العلامة ابراهيم بن محمد الميموني عن الشيخ
شمس الدين محمد بن الشيخ احمد الرضائي عن محمد العلامة احمد
بن محمد القسطلاني اجازة هذا سند مسلسل بالنسبة بين النبي
ووجود قسلا در اول ان غنة وبعد غنة لطيفة من اطل

كتاب المواهب اللدنية
لشهاب الدين احمد بن محمد
القسطلاني

مدح طبع صاحب الذئبة
ارشد ران

استدلال عبارات مستقلة في كتاب رسالة النبي
عليه السلام ولم يستعمل خلق في ذلك من غير ان
واحد من جميع موجودات الناس في فضيلة جناب المومنين
عليه السلام سبب انحاء واوراق حضرت باقر بن
عليه السلام

و بهر قسم از وجود دلالت حدیث نور
بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

نفحات العواطف الرحمانية وصفحة من صفح مواهب العطايا الربانية
تنبي عن نبذة من كمال شرف نبينا محمد صلى الله عليه افضل
الصلوات وانمي التسليمات والسنة الصلوات وسبق نبوته
في الاثر من الكونية بشيعة رسالته في العنايات الاحدية
والتبشير باحدية في العصر الخالية والتدبير كبر محمد بينه
في الامور الماضية وشارق بوارق لوا مع اوارايات ولا دنة
التصارع في حراف سائر بيته ودار بد في حراف اقطار
ملتة وعواطف لطائف رضاعه وحضانتها وينايع
سرمساده وبعثته وهجرة وعوارف معارف عبوديته
الساري عرف شذا حراف خلق قلوب هل لايتة ونفائس
النفاس احواله الزكية ودقائق حقائق سيرة العلية في
حين نقلته لروضة قدسه الاحدية وتشريفه بشراقة
الايات وتكريم بكنائز المعجزات وترفيعه في التنزيل برضا
ذكره وعلو خطه وتعظيم محاسن شأكله وخلافة وتخصيص
عموم رسالته ووجوب محبته واتباع طرائقه وسياسته
الجامعة لجوامع الحق مشهد مشاغل المرسلين وتفصيله
بالشفاة العظيمة العامة لعموم الاولين والآخرين غير ذلك
من عجائب آياته وصفحة وغرائب اعلام نبوته وحججه ودر
حججها قاهرة على المحدثين ذكرى نافعة للموحدين وتنبها

استدلال بعبارة تسلطاً على خلق خود بر حضرت آدم بشری و جنسی
و آنکه در این مقام خلق خود بر حضرت آدم بشری و جنسی
و آنکه در این مقام خلق خود بر حضرت آدم بشری و جنسی
و آنکه در این مقام خلق خود بر حضرت آدم بشری و جنسی

۷۲۲

اعلام ايات حملة ولادته و رضاعه و حضانه و دقایق
بعثته و هجرته و لطائف معارف مغایره و سرایایه و جود
و سیرته مرتباً علی السنین من حیث نشأته الی وقت وفاته
و نقلته لریاض و ضته اعلم یا ذا العقل الشلیخ المتصف
باوصفا کمال التمدید و فنی الله و ایاک بالهدایة الی الصراط المستقیم
انه لما تعلقت رادة الحق تعالی بایحاد خلقه و تقدیر ترتیب
الحقیقة المتحدية من الانوار الصمدية فی الحضرة الاحدية
منها العوالم کما علمها و سفلها علی صورة حکمه کما سبق
سابق ادادته و علمه فراعها علی تعاقب بئوته و بشرة برسالته
و آدم لم یکن الا کما قال بین الروح و الجسد ثم انجبت
منه صلی الله علیه و سلم عیون الارواح فظفر بالملأ الاکابر
بالمنظر الاکمل فکان لهم الموجد الاحل فهو صلی الله علیه و سلم الموجد
العالی علی جمیع الاجناس و الابرار اکابر جمیع الموجودات الثانیة
انقر الزمان بالاسم الباطن فی حقه صلی الله علیه و سلم و فی
جسمه و ارتباط الروح به انتقل حکم الزمان الی الاسم الظاهر
محمد صلی الله علیه و سلم بکلّیته جسمه و روحه فهو صلی الله
و سلم و ان تاخرت طبیئته فقد عرفت قیمته فهو خزنة
و موضع نفوذ الامر فلا یفقد امر الا منه و لا ینقل خبر الا عنه
الا بان من کان ملکاً و سیّداً و آدم بین الماء و الطین فلیت

توالت علی خلقه فی الزمان و الاکابر
صلى الله عليه وآله و سلم الموجد الاحل
على جمیع الاجناس و الابرار اکابر
الموجودات و الثانیة

۷۲۳

استدلال بعبارة تسلطاً على خلق خود بر حضرت آدم بشری و جنسی
و آنکه در این مقام خلق خود بر حضرت آدم بشری و جنسی
و آنکه در این مقام خلق خود بر حضرت آدم بشری و جنسی
و آنکه در این مقام خلق خود بر حضرت آدم بشری و جنسی

فلا اله الا الله الرسول الا محمد صلی الله علیه و سلم له فی العلاج تدلیط طارف
ان یرضی السعد فی اخر الملتک و کان له فی کل عصر مواقف
ان لا نکسر الدهر یجبر صده فانت علی السمع عواف
لا اله الا الله الا ینکون خلافه و لیس لذلک الامر فی الکل صراف
فین عبارت ظاهراً کما سلخ جمیع عوالم علوی و سفلی انقیطت محمدیست
و انوار حق تعالی از انوار صمدية انوار فرموده و انجاس حیوان و الخ الخ
و علی ظاهر شده و بمنظر و املی جا گرفته و آنحضرت جنس عالی جمیع
اجناس ابرار کبرای جمیع موجودات و جمیع ناس است و آنحضرت خزانه
بازاری در موضع نفوذ امر بانیست و نافذ نمیشود امری مگر از آنحضرت نقل
کرده نمیشود خبری مگر از آنحضرت و چون نور جناب امیر المومنین علیه السلام
نور جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم حسب لالت سر کبر صفت
طائرة طرقت و تنوع اسانید با متحد بوده این همه فضایل عظیم و مباشر
تجدد برای جناب امیر المومنین علیه السلام بر ثابت و تحقق باشد
این برای ثبات فضیلت جناب امیر المومنین علیه السلام از جمیع خلق
عبد جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم و فتح تقدم اخبار بران
و صی سرور اخبار صلی الله علیه و سلم الاطهار کافیست و وجه تمام
سیرت یار کبری در جمیع گفته و فی فصوص الحکم و شرحه و ما کان
من شیء یاخذ شیئاً من الکلمات الا من مشکاة خاتمة النبیین
من تاخر عن سر وجود طبیئته اذ لا تعلق بمشکاته لوجوده الطینی

فلا اله الا الله الرسول الا محمد صلی الله علیه و سلم له فی العلاج تدلیط طارف
ان یرضی السعد فی اخر الملتک و کان له فی کل عصر مواقف
ان لا نکسر الدهر یجبر صده فانت علی السمع عواف
لا اله الا الله الا ینکون خلافه و لیس لذلک الامر فی الکل صراف

استدلال بعبارة تفصيل الحكم بالفضل بغير
 امير المؤمنين عليه السلام بسبب اتحاد نور
 انتخاب بانور نبوة

وجه تسمیة ازوجه دلالت حدیث نور
 برامات جناب امیرالمؤمنین علیه السلام

فانه بحقیقة موجود قبلهم لانه ابوالارواح كائنات آدم ابو الاشباح اصل
 عبارت محیی الدین العزلی در تفصیل حکم اینست فكل نبی من لدن آدم
 الی آخر علی منی هر احد یاخذ الا من مشکوة خاتمة النبیین وان
 (ای النبوة ۱۲) ش
 تاخر وجود طینته فانه بحقیقة موجود و هو قوله كنت نبیا
 و آدم بین الماء والطين غیره من الانبیاء ما كان نبیا الا احدث
 بعث و داود بن محمود بن محمد القیصری در شرح آن گفته انما احاد ما
 لبین انه وان تاخر وجود طینته فانه موجود بحقیقة فی
 الارواح هو نبی قبل ان یوجد و یبعث للرسالة الی الامة لانه
 قطب الاقطاب ازل و ابد او غیره من الانبیاء علیهم السلام
 الا حین البعثة لانه علیه السلام هو المقصود من الوجود
 الموجود اولاً فی العلم و بتفصیل ما یثقل علیه مرتبة حصل
 اعیان العالم فیهِ و ایضاً اعیان الانبیاء بحسب استعدادهم
 و ان کواطابین ظهور النبوة فیهم لکن هر لفظی جامع انوار الخفیه
 المحمدیه کاختفاء الکواکب و انوارها عند طلوع الشمس و ظهورها
 فلما تحقیق مقام الطبیعة الجسمیه وظلمة اللیل الی الغصاة
 ظهور انوارهم المختفیه کظهور القمر و الکواکب فی اللیل المظلمة
 ازین عبارت ظاهرست که جمیع انبیاء علیهم السلام اخذ کالات از
 جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم جمیع نبیین بودند و مشکوة
 بوجود ظاهر تعلقی نیست زیرا که آنحضرت بحقیقت اصلیه خود بود

در این الی قولی تفصیل حکم اینست
 علی منی هر احد یاخذ الا من مشکوة خاتمة النبیین
 یعنی آدم الی آخر انبیاء است و خاتمة النبیین
 النبوة الامم مشکوة خاتمة النبیین

استدلال بعبارة تفصيل الحكم بالفضل بغير
 امير المؤمنين عليه السلام بسبب اتحاد نور
 انتخاب بانور نبوة

وجه تسمیة ازوجه دلالت حدیث نور
 برامات جناب امیرالمؤمنین علیه السلام

قبل جمیع انبیاء که آنحضرت ابو الارواح و حضرت آدم ابو الاشباح است چنان
 نور جناب امیرالمؤمنین علیه السلام بانور جناب سالتاب صلی الله علیه و آله
 و سلم متحد بوده معلوم شد که جمیع انبیاء علیهم السلام اخذ کالات از مشکوة
 آنحضرت بهم بنمودند پس چگونه عاقلی تجویز تواند نمود که بران نور انور
 که جمیع انبیاء علیهم السلام سواهی خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم
 اخذ کالات از و میفرمودند و تابع و متقاد او بودند کسی را غیاب و تشکیم
 و ان مقتضای عالم بعد سرور عالم معاذ الله تابع و محکوم اول و ثانی
 و ثالث عسوف ظلم و غشوم گرد و آن هذا من اجل الحکایات افعی
 التعسف و اشنع القلمات و افظع التجهتات و یزاین ابوی نصیر
 الحکم گفته فص حکمة فردیه فی کلمة محمدیه انما كانت حکمة فردیه
 لانه اکمل موجود فی هذا النوع الانسان و لهذا بدیه به الاخر
 فكان نبیا و آدم بین الماء والطين شرکان بنشأته العنصریه
 خاتمة النبیین و اول الافراد الثلاثة و ما زاد علی هذا الاولیه
 من الافراد فانه عنی او کان علیها السلام ادل دلیل علی بقاء
 فانه اونی جوامع المکملات الیه صمیات اسعاه آدم و قیصری در
 شرح قول انما كانت حکمة فردیه الخ گفته انما کان اکمل موجود فی
 هذا النوع لان الانبیاء صلوات الله علیهم اجمعین اکمل هذا
 النوع و کل منی هر مظهر لاسم کل و جمیع الکلیات داخل تحت الاسم
 الاصلی لکن هو مظهر فهو اکمل افراد هذا النوع و لکونه اکمل افراد

استدلال بعلمت قصور الحكيم افضل من غير الحكيم
عليه السلام بسبب اتحاد نور الكتاب بانوار نبوي

وجه تسميته وجوده دلالت حديث نور
برامات جناب اير المومنين عليه السلام

٢٢٦

بكتبه امر الوجود بايجاد وجه اول و ختم به امر الرسالة
بل هو الذي يظهر بالصورة الادمية في المبتدائية وهو الذي يظهر بالصفة
الخاتمية للنوع ويفهم هذا السر من فهم سر الختمية فلنكتب بالسر
عن التصريح والله هو الولي المحيد وورشرح قول ما زاد على هذه الاية
لغته اي على هذه الفردية الاولية هي الثلاث وهذه الثلاثة
المشار اليها في محلي الذات الاحدية والمرتبة الالهية والحقيقة
الروحانية المحمدية المسماة بالعقل الاول ما زاد علمها فهو
صادق ومنها كما تقرر ايضا عند اصحاب النظر ان اول ما وجد
هو العقل الاول وورشرح وكان عليه السلام ادل دليل على ربه
لغته اي اذا كان الروح المحمد اكل هذا النوع كان ادل دليل
عليه لان الرب يظهر لا بمرجوبه ومظهره وكانت الذات
بالجمعي انما يظهر بوجوده لانه اوتى جوامع الكمال التي هي اممات
الحقائق الالهية والكونية الجامعة بجزئياتها وهي المراتب المتمايزة
اسماء آدم فوادل دليل على الاسم الاعظم الاله مخفي فانه كما ان
ورزانت نهايت جلالت متانت مطال الكتاب في قصور الحكم انا اول ان
ظاهره بآية حيث قال في صدره لا اصابعه فان رايت رسول الله
صلوات الله عليه وسلم في مبشرة اربها في العقل الاخير من الحرم
سنة سبع وعشرين في ستمائة هي وسة دمشق وبيد صلوات الله
عليه وسلم كتاب فقال في هذا الكتاب قصور الحكم خذ في آخره

في المحل

صلى الله عليه وسلم في مبشرة اربها في العقل الاخير من الحرم
سنة سبع وعشرين في ستمائة هي وسة دمشق وبيد صلوات الله
عليه وسلم كتاب فقال في هذا الكتاب قصور الحكم خذ في آخره

بالتنقيل

وجه تسميته وجوده دلالت حديث نور
برامات جناب اير المومنين عليه السلام

٢٢٧

استدلال بعلمت قصور الحكيم افضل من غير الحكيم
عليه السلام بسبب اتحاد نور الكتاب بانوار نبوي

به الى الناس يتفقون به فقلت السمع والطاعة لله ولرسوله اول
الامر منا كما امرنا فحققت الامنية واخلصت النية وجردت
القصدا والهمة الى ابراز هذا الكتاب كما حداهل رسول الله صلى الله
عليه وسلم من غير زيادة ولا نقصان سالت الله تعالى ان
يجعلني فيه وفي جميع احوالي من عبادة الذين ليس للشيطان
عليهم سلطان وان يخصني في جميع ما يرقه بناني وينطق به
وينطوي عليه جاني بالانقاء السوس والنقث الروح
في الزرع النفس بالتأييد لا اعتصاما حقا كون مترجما لا صديقا
من تف عليه من اهل الله اصحاب القلوب الله من مقام التقديس
لمنفعة عن اغراض النفسية التي يدخلها التلبس ارجوان يكون
الحق تعالما سمع دعائي قدا جاب نداي فما اظن الا ما يلقه الي ولا
الزل في هذا الظور الا ما ينزل به علي ولست بدعي ولا بوسو
لكنني وارت وكأخوتي حادث فمن الله فاسمعوا والى الله فارجو
فاذا سمعتم ما اتيت به فتعواثم بالفهم فصلوا بحمل القول واجعلوا
فهمكم مواصلة للبية لا تمنعوا هذه الرحمة الله وسعتمكم وسعوا
ومن الله ارجو ان اكون ممن ايدي فتايد وايد وقيد بالشرع
المحمدي المطهر في تقيد وقيد وان يحشر رائي في زهرته
كما جعلنا من امته ازين عبارات ظاهريست ككتاب في قصور الحكم
بما في رسالته صلى الله عليه وآله وسلم ومبشرة مباركة بانوار خات

استدلال بعبارت شرح مواضع شواهد النبوة وشرح مواضع
افضل جناب سالتاب علی مرتضی که در سبب
فعلت اخلاص جناب امیر المومنین علیه السلام
بسیب اتحاد نور انجذاب بانور نبوی

و چه در همان وجود دلالت دارد
بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

۲۲۸

فرموده و او این کتاب را بغیر زیادت و نقصان نیز نگذاشت و این را آورده
از خدا خواسته است که او را درین باب در جمیع احوال از بندگانی فرماید که شایسته
برایشان سلطان نیست خاص کند او را در هر چیزی که می فرماید از ایشان او
مگویند می شود باین بیان او نه طوی می شود بران چنان او با نقاد سبب و لغت
روحی در قلب نفسی تا پیدا اعتقادها آنکه او ترجم باشد نه محکم و هر که از این
و صحاب قلوب بران لغت شود بداند که آن از مقام تقدیس است که از این
نفسی که بیدار است آن شود منزه است و نیز این را عمید کرده که حق تعالی
دعایش مقصود و با جا بابت منموده باشد پس القی
کند این حرفی مگر چیزی را که با و القا کرده می شود و ندانند که اگر این
که درین طور بر او نازل کرده می شود وجه و هم آنکه حسین و یار بگری
در غیبت گفته فی شرح الوقایف بعضی معانی الملول الا قول من
الله بحمد یعقل ذاته و مبدؤه یسمی عقلا و من حیث الله
واسطه فی صدق دساتر الموجودات و نقوش العلوم و یسمی عقلا
و من حیث تو سطه فی افاضة انوار النبوة و من حیث ان الکمال
الکمال المملیة من اثر نور سیلا کانبیاء صلی الله علیه و سلم
من حیث الله سبب حیاته یسمی روحه و یسمی لهذا زیادة یات
ازین عبارت ظاهر است که معلول اول این حیثیت که واسطه است صدق
سائر موجودات و نقوش علوم بقلم سبی میشود و سبب واسطه است
در افاضة انوار نبوت و آن روح جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم

در این کتاب

و چه در همان وجود دلالت دارد
بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

۲۲۹

استدلال بعبارت شرح مواضع شواهد النبوة وشرح مواضع
افضل جناب سالتاب علی مرتضی که در سبب
فعلت اخلاص جناب امیر المومنین علیه السلام
بسیب اتحاد نور انجذاب بانور نبوی

پس چون نور جناب امیر المومنین علیه السلام بانور نبوی متحد بوده نور حضرت
هم واسطه در صد و در جمیع موجودات و سبب افاضة نقوش علوم بر کل
الکائنات باشد پس چگونه کسی از پیغمبر و عدویه و اموی بران پیروی محسن
قدسیه متقدم تواند شد که قبح آن از اجلا و اصحاح و اظهار لامحات است
و ملا حید الرحمن جامی در شواهد النبوة گفته و پیغمبر با صلی الله علیه و سلم
عالم شهادت اگر چه آخرین پیغمبر بود اما در عالم غیب او لدین ایشانست
اما قال علیه السلام کنت نبیا و آدم من الماء و الطین و بیان این نیست که
حضرت ذو الجلال و الافضال در ازل آن حال حیث کان الله و لاشی معه
اول تجلی که بر خود کرد بی آنکه وجود خیری در میان باشد بصورت شانی بود
مطلق کلی جامع مر جمیع شئون با بی امتیاز بعضی از بعضی صورت
معلومیت آن شان تعیین اول و حقیقت محمدی گویند و حقایق سائر وجودات
همه اجزاء و تفاسیل آن حقیقت اند و تجلیاتی که بصورت آنها واقع شده
در غیب انتشار و انبعاث از تجلی بصورت آن حقیقت یافته است و صورت
وجودی آن حقیقت اول در مرتبه ادواح و هر سبب محمدی که شارع صلی
علیه السلام تارة از ان یعقل و تارة بروج بانور نبوی که در است حیث قال
صلی الله علیه و سلم اول ما خلق الله العقل و اول ما خلق الله القلم و اول
ما خلق الله الروح و جمیع انور می شک نیست که اختلاف عبارات معنی
بر اختلاف اعتبار است مستند بر آنکه مرتبه اولیست جز یک چیز را نمی
تواند بود و صورت وجود سائر حقایق منتهی از جوت و وجود

در این کتاب

و بعد دهم از وجوه دلالت حدیثی از
بر لامت جناب امیر المومنین علیه السلام

2/4

وجود ہم از وجہ دلالت حدیث نور
بر امامت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام

۱۳۰۰

بند العجیلة غیر
مصادقة لاصل
الشواهد المتطابق

له
 كبرياؤا في النسخة
 والاطبقة بمصر
 الموققة بمصر
 اشياء في شيخنا
 كذا وذا في كل
 على نفسه في
 المفقود وكان
 شاف طلق في
 الجبين الشكون
 امتياز انبص
 شرام طرد العا

استدلال عبارت از موافقت شواهد النبوة و غیره
اشیاء فضیلت جناب سالفه صلی الله علیه و آله و سلم
خلقت آنحضرت بر فضیلت جناب امیر المومنین علیه السلام
بسیب اتحاد نور آنجناب با نور نبوت

و چه در هر از وجه دلالت حدیث نور
بر امت جناب امیر المومنین علیه السلام

۳۳۲

آنحضرت بر پنجین تقدیم خلقت نور جناب امیر المومنین علیه السلام که با نور
جناب سول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متحد بود و دلیل فضیلت و اشرافیت
آنحضرت بر سایر خلق خواهد بود و تقدیم احدی بر آنحضرت روا نخواهد بود
كان في غاية الفضل والجلالة فضلا هم بحسب ادراكه اذ اولا
و ملا معین در معارج النبوة گفته که آن قول در بیان ابجد نور حضرت محمد
صلی الله علیه و سلم از جنین خلقت نور تا بوقت ولادت آنحضرت و درین
رکعت شست باب هر قوم کلام بیان خواهد شد انشاء الله العزیز باب
اول از ذکر نور یا سرور حضرت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم درین باب
فصل است فصل اول در بیان حدیث اول ما خلق الله تعاودی مثل
آنحضرت علیه الصلوة والسلام بسم الله الرحمن الرحيم لا اله الا الله
محمد رسول الله اللهم صل على محمد وعلى آل محمد قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم اول ما خلق الله تعاودی النعت حضرت
سید سادات و سید سعادت شاه اسماعیل قدم ماه انوار حکم لطیفه عالم
عرفان صغیر رقوم احسان جمیع قواعد شریعت مشید قواعد حقیقت کمال
مغایر منافع مدلس شرایع قافله سالار قوافل وجود پید سالار شایع
مقصود مقتدا ای طوائف بشری که کشای سرالترقدری ان سروری که
بلبل بیان عالی بریان بلاغت نشافش و نیزه شان مناشیر فضائل علیه
و تابشیر شامل سقیم و بیرون جلالت و کاستان سالتش چنین بخواند
ای عند الله مکتوب خاتم النبیین ان آدم لم یجد فی طینته من

کرم

استدلال عبارت از موافقت شواهد النبوة و غیره
فصل است جناب سالفه صلی الله علیه و آله و سلم
خلقت آنحضرت بر فضیلت جناب امیر المومنین علیه السلام
بسیب اتحاد نور آنجناب با نور نبوت

و چه در هر از وجه دلالت حدیث نور
بر امت جناب امیر المومنین علیه السلام

۳۳۳

که طوطی زبان شکر افشان فصاحت شمارش با طهارت تقدیم نور اصالت انوار
این خبر عالی اثر مسموع مجامع سکان قطان کویکان در میدان که اول ما خلق
تعاودی للشیخ نظامی قدس سره ای ختم پیمبران مرسل حلوائی حسین و مخ
اول نو باوه باغ اولین صلیبت لشکر کش عهد آخرین طلیت انی خاک تو
نویاسی بینش روشن بتو چشم آفرینش امی سید بارگاه کونین
نسابه شهر قاب توسین آن صدر نشین هر دو عالم محرابین کمالین
آن شاه مقریان درگاه بزم نورانی بهفت خورگاه سر جوش خلاصه
نسابه سر چشمه آب ندگانی خاک تو آدمیم رو آدم نور تو چراغ ملک
عالم سر خیل توئی و جمله خیل اند مقصود توئی همه طفیل اند ای کنیت
نام تو توبید بوالقاسم و احمد و محمد صلی الله علیه و آله و آله و آله
علی من العالمین سبحان خاله چنین میفرماید که اول ما خلق الله نور
یعنی اول شایع بیکه در مشاهد شهنو نقاب احتجاب از جمال کمال پر کشید اول
عروسی که از خلوتخانه بطون بفضای عالم ظهور و بیرون خراسید بلکه اول
نقطه که از سرریز کار کن فکان بر صفی وجود افتاد و نخستین نوباده که
باغبان ایجاد از باغستان استعداد بر طبق رشد و رشاد برشتان صی
وان مکان جلوه داد نور یا سرور حضرت من بود که سید کائنات و شمس
موجود اتم صلی الله علیه و سلم توئی که مطلع احسان و منزه جود
کین فکان نه تو دارند نام وجود و درین ضیافت هستی بخوان جود کرم
همه طفیل تواند و توئی که مقصود به بنور آدم و عالم نبود نام و نشان

استدلال بعبارة شرح مواضع و غوامض و غوامض و غوامض
 اثبات فضیلت جناب سالار صلی الله علیه و آله و سلم و سبب
 خلقت آنحضرت بفضیلت جناب امیر المومنین علیه السلام
 بسبب احیاء و نور انجذاب بانور نبوت

۲۳۲

و چه در هر از وجه و دلالت حدیث نور
 بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

که در سراجی خدایه جلوس بود یعنی بنور و بدیه خلقت بگوش خلقت
 و کام انام در بزم اعلام سلام اکرام ایجا و کشیده بود بنور و دود و دود و دود
 این جوار کبود نشسته بود و جوهر فروش باز از صانع عقد شبه شبیه بارشته
 مروارید روز برهنه شده بود بانویان چنین تقدیر با قلام مقادیر اشکال
 بر چهره الواح ارواح نه نشسته بودند و صیادان حکمت ربانی طیاره ارواح
 در اقصای اشباح حسا باز نه نشسته بودند بنور خورشید صبح بوقلمون بال کف
 برهنه زده بود و همگانه کافه نون در یوای حماسه نون سایه خلافت زنگ
 خیال طرکه وجود خلعت وجود در تن آدم سجود بنوشانیده بود و خلق خلق شرب
 ناب شمرده در بزم بارز مادی غفور و دود و نوشیده بود نه سفینه سکینه
 جنت بر در و قلزم خلقت روان گشته و نه ننگ باغ ننگ و ناز و در قمر زینت
 پنهان شده نه چهار قلمه مرغ عشق در قبضه حلاستوار گشته نه گره بالش
 مسدود فرس بر بساط کون قرار آمده نه در عالم قوائم عناصر در مع
 فلک مدور مقرر گشته نه الطباق سبع سماوی بر محمد کره ناری محیط
 دوشیزگان شایسته انهدم در خدر حکمت نهفته خمز و گان نه وایامی هستی سر
 بگریبان غمبول خرد بر نه عالمیان آفریده نه آدمیان پروریده نه عریده
 نه بدید بآدم نه از خاکیان عهدی از اخلاکیان حمدی از ثری نامی نه از ثریا بال
 نه از بجمجم امی نه از تجو نه نه از مخلوقات بوی نه از موجودات گوئی نه از
 آوازه نه از فرشیان نوزده نه از بالا و پستی خیر منی از بالا و پستی اثری نه از
 روح لطیف این سید گروه میره الطاف پرکار و وارسی گشت و در و جبهه

استدلال بعبارة شرح مواضع و غوامض و غوامض و غوامض
 فضیلت جناب سالار صلی الله علیه و آله و سلم و سبب
 خلقت آنحضرت بفضیلت جناب امیر المومنین علیه السلام
 بسبب احیاء و نور انجذاب بانور نبوت

و چه در هر از وجه و دلالت حدیث نور
 بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

۲۳۵

که در سراجی خدایه جلوس بود یعنی بنور و بدیه خلقت بگوش خلقت
 و کام انام در بزم اعلام سلام اکرام ایجا و کشیده بود بنور و دود و دود و دود
 این جوار کبود نشسته بود و جوهر فروش باز از صانع عقد شبه شبیه بارشته
 مروارید روز برهنه شده بود بانویان چنین تقدیر با قلام مقادیر اشکال
 بر چهره الواح ارواح نه نشسته بودند و صیادان حکمت ربانی طیاره ارواح
 در اقصای اشباح حسا باز نه نشسته بودند بنور خورشید صبح بوقلمون بال کف
 برهنه زده بود و همگانه کافه نون در یوای حماسه نون سایه خلافت زنگ
 خیال طرکه وجود خلعت وجود در تن آدم سجود بنوشانیده بود و خلق خلق شرب
 ناب شمرده در بزم بارز مادی غفور و دود و نوشیده بود نه سفینه سکینه
 جنت بر در و قلزم خلقت روان گشته و نه ننگ باغ ننگ و ناز و در قمر زینت
 پنهان شده نه چهار قلمه مرغ عشق در قبضه حلاستوار گشته نه گره بالش
 مسدود فرس بر بساط کون قرار آمده نه در عالم قوائم عناصر در مع
 فلک مدور مقرر گشته نه الطباق سبع سماوی بر محمد کره ناری محیط
 دوشیزگان شایسته انهدم در خدر حکمت نهفته خمز و گان نه وایامی هستی سر
 بگریبان غمبول خرد بر نه عالمیان آفریده نه آدمیان پروریده نه عریده
 نه بدید بآدم نه از خاکیان عهدی از اخلاکیان حمدی از ثری نامی نه از ثریا بال
 نه از بجمجم امی نه از تجو نه نه از مخلوقات بوی نه از موجودات گوئی نه از
 آوازه نه از فرشیان نوزده نه از بالا و پستی خیر منی از بالا و پستی اثری نه از
 روح لطیف این سید گروه میره الطاف پرکار و وارسی گشت و در و جبهه

استدلال بعبارة ثانیة موافق مشايد النبوة و غیر متضمنه
اشکات فطیلت جناب سالک العالی مرتبه علیه السلام
بسیب سبقت فطیلت بر فضیلت جناب
امیر المؤمنین علیه السلام بسیار عاقلان و زاهدان و زکیان و

5744

و جود هم از وجوه دلالت حدیث نور
بر امامت اجاب امیرالمومنین علیه السلام

۵۴۷

استدلال بر وایات مثبتة فضیلت جناب سالک صلی الله علیه و آله
 علیه السلام بقدم تقدیر خلق نور حضرت فضیلت جناب سالک صلی الله علیه و آله
 علیه السلام بر سایر سالکان و بر سایر اولیای این عالم و بر سایر اولیای آن عالم

۳۸

موسوم بنور بود ارواح انبیا و رسل و اولیای و اشخاص شریفه علویه را از
 قسم ثانی که از انوار میگفتند جان و بنی الحان و سایر اجسام سفلیه را موجود کرده
 و ازین مقدمه بوضوح می پیوند که اقدم و افضل مخلوقات نور حضرت سالک
 زیرا که ما سومی شد و بهر آن نور صفت خلقت یافته اند و جمیع کائنات
 بر نور آن شمع همان نور و بهر منزل وجود داشته و هر چه نورش می باشد
 طفیل و وجودش بر هر چه است انچه مافی حبیب السیر و دلالت علی فضیله
 نور خیر البشر صلی الله علیه و آله ما طلع شمس و قمر غنیة عن الاطهار
 والبیان عند من تاقل و تدبر و هو بعینه مثبت فضیلة علی علیه
 الاف سلام الملائک الا که در مظهر غایه قبح نقد و حق سلف و خدیجه
 نفس البقی الا طهر صلوات الله و سلامه علیه و آله و اهلها ما اخذوا مع
 وجه یازدهم علاوه برین بر مفاوید و تحقیقات محققین عالی درجات
 و نصیصا شیوخ عالی صفات که از ان فضیلت سرور کائنات صلی الله علیه و آله
 و آله و سلم بسبب تقدیم خلق نور ان مخمور جودات از اوضح جلیات است
 عذیده و اخبار کثیره و بهر معنی دلالت صریحه دارد بعضی آن در عبارت
 مکیه و غیر ان گذشته و جمله از ان درین جای که در پیشگاه علامین در معارج البقیه
 گفته بدانکه در کیفیت ایجاد آن نور روایات مختلفه بطور پیوسته از جمله
 معتبر و روایت مشهوره درین نسخه ایراد نموده شد و باقی حواله کن به
 و متذکر گشت روایت اول در شرف المصطفی ابو موسی مدنی رحمة الله
 که نور کامل السور حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از جمیع موجودات

در این کتاب

استدلال بر وایات مثبتة فضیلت جناب سالک صلی الله علیه و آله
 علیه السلام بقدم تقدیر خلق نور حضرت فضیلت جناب سالک صلی الله علیه و آله
 علیه السلام بر سایر سالکان و بر سایر اولیای این عالم و بر سایر اولیای آن عالم

۳۹

هزار سال موجود گشته و فرشتان قدرت و رخصای هوای غربت از برای
 نور منظور بساطی انبساطی ترتیب فرمودند پس مساحت توفیق احدی
 آن نور محمدی صلی الله علیه و آله بر آن بساط در طواف آمد و مدتی چند برین گاه
 در عرصه عالم غیب می گشت تا آنگاه که از جناب بیت الارباب جل و علا سحر
 مامور شدند مدت صد سال از سالک انجمنی که سیصد و شصت روز و شب
 هزار سال این جهانی باشد و در آن سجود توقف فرمود و حضرت جلال احد
 جل جلاله باین تسبیح یاد میکرد که سبحان العلیه الذی لا یجعل سحان
 الحلیه الذی لا یجعل سحان الجواد الذی لا یجعل بعد ان که ارادت
 مبدع بر کمال جل ذکره مقتضی ایجاد اصول ممکنات و مخترع احوال
 کمونات آید انان نور جوهر بیافرید و بنظر قدرتش منظور گردانید آن جوهر
 از بهیبت نظر الهی آب شد و آن آب مدت هزار سال در جریان بود چنانچه
 طریقه العینی در هیچ محل قرار نگرفت پس از باریده جزو تقسم گردانید از جزو اول
 عرش ابوجود آورد و عرش را چهار صد هزار رکن داد از رکنی تا رکنی چهار
 صد هزار ساله راه و از قسم دوم قلم را بیافرید بطول او پانصد ساله راه و در
 چهل ساله راه و بر وایتی صد و پنجاه و هر انبوب پنجاه ساله راه پس قلم را در
 خطابا کتب یعنی بنویس گفت خداوند اچیز نویسم فرمود علم مراد خلق
 گفت خدا یا ابتدای کتابت بچیز کلامی که فرمود آنکه که بنویس بنه الله العزیز
 چون قلم بسم الله نوشت از بهیبت نام الله منشق شد و چندین سال چنان
 سرشکاف بر لوح ماند بعد از ان یکتابت بهم حن شق اولی باسم رحیم

نظ
 جوهری

است لایزال و ایات شریفه فضیلت جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم
بسیار تقدیر خلق نورا حضرت نبی صلی الله علیه و آله وسلم
بسیار آفتاب نور آفتاب با نور نبوت

۴۴۰

و چه باز و چه دلالت حضرت نور
براست چنانکه در کتب معتبره و کتب معتبره

شق ثانی فراموش اند حاصل مدت هفصد سال شد از سالها پیش که در این
تیس هزار سال تا کسایت بسم الله الرحمن الرحیم تمام شد پس حضرت خداوند
جل و علا قسم یاد فرمود بعزت و جلال خود که هر بنده از امت محمد صلی الله
علیه و آله وسلم از زن مرد که یکبار کلمه بسم الله الرحمن الرحیم بگوید بنویسم
در دیوان او و ثواب هفصد ساله عبادت بعد از آن نبیوست انی افعل الله
الا انما تجد لک من استسلم بقضائی و صبر علی بلائی و شکر علی
نعمائی و رضی بحکمی کتبته صدیقاً و بعثته یوم القیعه مع الصدقین
و من یستسلم بقضائی و لم یصبر علی بلائی و لم یشکر علی نعمائی
مرض بحکمی فلیختر الهاسوائی بعد از آن نبیوست اصد او قطرات طهار
واحد و نقاط مال تبار و اوراق اشجار و حبوب و اوراق خلایق و حیوان
لیل و نهار و هر چه واقع خواهد شد تا روز قیامت و در آن روز که
قلم نام محمد صلی الله علیه و آله وسلم نوشت حق تعالی را سجود کرد و در سجود خود
سال یماند پس سر آورد و گفت السلام علیک یا محمد حق سبحانک
از قبل شید عالم علیه السلام جواب سلم باز داد و قال و علیکم السلام و علیه
صلی الله علیه و آله و سلم و جنت له رحمتی و لمن صدق به و آمن به انما فرود
سلام سنت آمد و جواب فضل آمد باز آمدیم روایت شرف المصطفی و از قسم
سوم لوح را بیا فرید و در زیر میگوید که لوح را از یک ناله در سفید آفرید و در
وی از یاقوت سرخ حوض از زمین تا آسمان هر روز حضرت خداوند
جل و علا صد و شصت بار نظر میکند و روی چینی میداد و میت

در این روز

چرا

است لایزال و ایات شریفه فضیلت جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم
بسیار تقدیر خلق نورا حضرت نبی صلی الله علیه و آله وسلم
بسیار آفتاب نور آفتاب با نور نبوت

۴۴۱

و چه باز و چه دلالت حضرت نور
براست چنانکه در کتب معتبره و کتب معتبره

چنانچه یغنی فقید او یغنی غنیاً و یغنی ذللاً و یدل عن بوا صد لوح
بهرش محمد پیوسته و هفت و منی رکعات ملک گری استقرار پذیرفته و از قسم
ماه و از قسم پنجم آفتاب را بیا فرید نقل است که در یک روز زیر آسمان بدید و در
فرستادگان با ضمه ساله اهل علقش در هوا بدشت بقدرت خویش که یک قطره
از وی متقاطر میگردد و این آفتاب ماه را در وی جاری گردانید و حشر
رسالت صلی الله علیه و آله وسلم کند یاد کرد که بدان خدا کیه جان محمد و ضمه
قدرت اوست جل جلاله که اگر آن دریا بر سر آفتاب حجاب گشتی هر چه بود
زین است از تاب آفتاب همه بسختی از اشجار و اجار و غیر آن اگر زاین
دریا بر سر ماه نقاب گشتی بدی مجموع خلایق مفتون حسن ماه گشتی تا بحکمی
عبادت او کردند و میبودی او را پرستیدند و می اقامت شاء الله ان
بعضه من اولیائیه و اهل طاعنه و در ریاض المذکرین میگوید که
عصه آفتاب هزار هزار و چهار صد هزار فرسنگ است هر روز او را نور
از انوار حش پیوشانند و حرارت از نور بوی میدهند روز دیگر آن چنان
از وی سلب میکنند و بچشم می اندازند چون روز قیامت شود تمام انوار او را
بهرش منتقل گردانند و مجموع حرارت او را در جرم آفتاب مندرج گردانند
تا غلغلهش بغایت و حرارتش بنهایت رسد و او را بر روس خلایق جل
نزد یک بدارند و ملاحظه بحال الخلاق من حیثها والله العاصم
و از ششم ششم بدشت آفرید و از مسکن او بیا و منزل انصفا گردانید و در پنج
چیزش بسیار استند با هر معروفه نهی منکر و سخاوت نفس و اجتناب گنا

در این روز

استدلال بر واثاق نبوت حضرت جناب سالک صلی الله علیه و آله
و سلم سبب تقدیر خلق نور آنحضرت بر فضیلت جناب
امیرالمومنین علیه السلام سبب تجاوب نور آنجناب بر نور نبوی

۴۴۲

و چه باز و چه از و چه دولت مدیون نور
بر امانت جناب امیرالمومنین علیه السلام

و قیام محدود انداخته و او قسم قسم روز را بیا فرید و از احوال حدیث و مسکن خلق
گردانید و از قسم قسم ملائکه را بیا فرید و ایشانرا اصناف مختلفه ساخته بعبادت
خود و متغفار مومنین و مومنات مشغول گردانید و از قسم قسم کرسی را بیا فرید
از یکدانه لولود و او را بر آسمانها محیط گردانید و بهشت آسمان و زمین را در طبایقت
آن چون حلقه ساخت در بیا بانی و بر زمین اوده هزار کرسی بنهاد و بر سر
ده هزار کرسی بر هر کرسی فرشته نشسته و آینه الکبری میخواند و نور آن
در نامه اعمال قاریان آینه الکبری می نویسد از بهشتیان محمد صلی الله علیه و سلم
و حق تعالی بقلم قدرت این آیه کریمه را بخودی خود بر حوالی کرسی ثبت ساخت
و هر که بقرآت این آیه متبرکه اقدام نماید حضرت خداوندی روز قیامت
بودن کرسی خواب در کف حسانت او پدید آرد و باند الله التوفیق و از قسم
دهم ذره وجود محمد صلی الله علیه و سلم مخلوق شد و ذره عبارت از
خاکست پاک که در درج ذره نور محمدیست و اصل هیئت حضرت احمدی
صلی الله علیه و سلم بر و ابی از جزد و هم روح محمدی را خلق فرمود و او را
بر برین عرش بهشت و به تسبیح تقدیس خود مشغول گردانید و در سوره چهارم
سال الله اعلم الحق ازین وایت که ابوموسی مدینی که جلالت عرفان علی
از طبایق سبک و اسنوی اشال آن مقام برست و ملا معین نقیض شهرت اعتبار
آن نموده ظاهر است که تقدیر نور نبوی بچندین جزء زایده و اسباب با هو
دالات فضیلت آنحضرت دارد و فضائل عظیمه و محامد نفیسه در ضمن آن
منطوقی مندرج است پس فضیلت جناب امیرالمومنین علیه السلام که نور

باز خلق
عالمات

باز خلق

و چه باز و چه از و چه دولت مدیون نور
بر امانت جناب امیرالمومنین علیه السلام

استدلال بر واثاق نبوت حضرت جناب سالک صلی الله علیه و آله
و سلم سبب تقدیر خلق نور آنحضرت بر فضیلت جناب
امیرالمومنین علیه السلام سبب تجاوب نور آنجناب بر نور نبوی

آنجناب با نور نبوی متحد بوده قطعاً و حتماً ثابت و این عوالمی فضائل و
جلالت باثر بر اسی نور آنحضرت حاصل می شود و قیام تقدیر اختیار برین نور الانوار
و مبدأ خلقت انبیای اختیار بر بار بادهای سلیم و صواب افکار و
کمال شمس رابعة النهار و سعید کازرونی و رستمی گفته و قیل کل
مرحله صلی الله علیه و سلم مثل طیار بیض تحت بحر سی
الرحمة و هو من العرش فانفس فیها الاربعة الف سنة یسبح
بایح تسبیحات سبحان العلیم الذی لا یجھل سبحان القدیر
الذی لا یزل سبحان الکرم الذی لا یجھل سبحان الحلیم الذی
لا یجھل فلما خرج من البحر کان له مائة و اربعة و عشرون الف
جناس فقطر من کل جناس قطرة و خلق من تلك القطرة نور نبی
و خلق الله منیها ارواح الانبیاء جمیعاً علیهم السلام فذلک
قوله ثم اودنا الکتاب بعض من بعد جعلنا روحاً و حاکم
الانبیاء اودنا الکتاب و قیل ان نوره لما ارتفع منیها تنفس بمائة
الف و اربعة آلاف و عشرون نفساً کان من تنفسه ارواح الانبیاء
و تنفس ارواح الانبیاء و کان ارواح الصديقین من تنفسه
نور و ما یخرج النبوة بعد وایت اولی که مذکور شد گفته روایت دوم
در نور حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم در سیر شیخ سعید زردی
نور و هست که چون نور کامل السور حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
خلق گشت بر صورت مرغ سفید در بحر رحمت که نزدیک عرش است

استطال بر امانت شدت فضیلت جناب سید محمد باقر علیه السلام
 علیه السلام و سلم بقدم خلق نور انحضرت جلاله
 علیه السلام سبب اتحاد نور انحضرت جلاله
 بر امانت جناب سید محمد باقر علیه السلام

۴۴۴

چهار هزار سال غوطه خورد و باین چهار کلمه تسبیح میگفت سبحان العلی
 الذی لا یجمل سبحان القدیر الذی لا یزل سبحان الکریم الذی لا یفتر
 سبحان الحلیم الذی لا یجمل چون نازان بحر برون آمد و بر صعد و بیست و چهار
 هزار بار بال بود از هر بال او قطره فرو چکید و از هر قطره نور پیغمبری مخلوق گشت
 و ارواح پیغمبران علیهم السلام از آن آفریده شدند و بروایت دیگر چون نور
 صلی الله علیه و سلم از آن بحر برون آمد صد و بیست و چهار هزار نفس
 از او روح پیغمبران علیهم السلام متکون شدند و بعد از آن آن ارواح نفسها زدند
 از او روح صدیقان از انفس انبیاء علیهم السلام موجود شدند و از او روح
 صدیقان از او روح زاهدان از او روح طایعان از او روح طایعان از او روح
 عاصیان از او روح نافرمانان از او روح است که همه ارواح طایعان عاصیان بحضرت
 رسالت صلی الله علیه و سلم محبت دارند و بعد از آن آن خاک را که محل تقاطع نور
 انحضرت بود چهار قسم تقسیم گردانید از یک قسم آفتاب آفریده و از یک قسم ماه
 و از یک قسم هم در هوا و از چهارم قندیل و آن قندیل را به سلسله علق ساخته
 یک سلسله بقا و دیگر عطارد و دیگری لقمان و از این علق عنایت در روایت
 از آن قندیل فرو چکید جبرئیل علیه السلام را فرمود تا آن خاک را که آن قطره نور
 شده بود روشت و آنرا محل نور انحضرت صلی الله علیه و سلم گردانید و از آن
 تخم طینت آدم علیه السلام را در میان او ریخت و آدم علیه السلام در آن
 نهاد چنانچه در محل نور و بیست و گردان شاء الله تعالی و این روایت هم
 مثل روایت سابقه بر کمال فضیلت و اشرفیت و اکرمیت و ارحمیت

نوی

استطال بر امانت شدت فضیلت جناب سید محمد باقر علیه السلام
 علیه السلام و سلم بقدم خلق نور انحضرت جلاله
 علیه السلام سبب اتحاد نور انحضرت جلاله
 بر امانت جناب سید محمد باقر علیه السلام

۴۴۵

بروی و خلق انبیاء و ملائکه علیهم السلام و دیگر مخلوقات شریفه از آن در کمال
 و شرف و عظمت است پس این نور جناب سید محمد باقر علیه السلام نیز کمال فضیلت
 و اشرفیت و اکرمیت و ارحمیت ثابت باشد و ظاهر گردد که خلق انبیاء و ملائکه
 و جنت و عرش و کرسی خیر آن نور انحضرت است و کفی به دلاله علی تقدیر
 بعد از سید الانبیاء علی سائر الخلق و جمیع الناس تقدیر غیره
 و تحکیم علیهم السلام عین الخط و الوساوس و اطاعت اول مر قاس
 و ایفاء الناس فی الضلال و الا لتباس حسین و یار بکری در غیث میفرماید
 و فی کیفیت خلق نوره صلی الله علیه و سلم و در روایات معتبره
 و حاصل الکلی راجع الی ان الله خلق نور محمد صلی الله علیه و سلم
 قبل خلق السموات و الارض و العرش و الكرسي و اللوح و القلم و الخلق
 و النار و الملائكة و الانس و الجن و سائر المخلوقات بكذا کذا الف
 سنة و کان یزلی فی التور و فی فضاء عالم القدس فتارة یامر
 بالتجود و تارة یامر بالنبی و التقدر و یس خلق له حجابا و اقا
 نکل حجاب مدیة یسبح الله تعالی به بتسبیح خاص
 بعد ما خرج من الحجب بنفس یا نفاس خلق من انفسه و اود
 الانبیاء و الاولیاء و الصدیقین و الشهداء و سائر المومنین
 و الملائكة کما روی عن جابر بن عبد الله ان انصاره قال سالت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم عن اول شی خلقه الله قال
 صلی الله علیه و سلم اول شی خلقه الله شی خلق منه کل خیر و خلق بعد

استدلال بر اثبات شریفه فضیلت جناب سالت علی علیه السلام
 والد سالت سبب تقدم خلق نوراً لحضرت بر فضیلت جناب
 امیر المومنین علیه السلام بحجته نوراً بحجته بر امیر المومنین علیه السلام
 بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام
 وجه یازدهم از وجوه دلالت بر نور
 ۲۷۸

ثم جعله اربعة اجزاء خلق الملائكة من جزء وخلق الشمس من
 جزء وخلق القمر والكواكب من جزء واقام الخبز الرابع في مقام الربعة
 اثنتي عشرة الف سنة وجعله اربعة اجزاء وخلق العقل من جزء
 والحلم والعلم من جزء والعصاة والتوفيق من جزء واقام الخبز الرابع
 في مقام الحياء اثنتي عشرة الف سنة ثم نظر الله سبحانه وتعالى
 اليه فتشيع النور عرافا فقطرت منه مائة الف وعشرون الف
 واربعة الاف قطرة من النور فخلق الله تعالى من كل قطرة روح
 نبي ورسول ثم تنفست ارواح الانبياء فخلق الله من انفسهم
 نوراً كالأولياء والسعداء والشيعة والمطيعين من المومنين
 الى يوم القيامة فالعرش الكرسي من نوري الكروبيوت
 نوري والروحانيون من الملائكة من نوري ملائكة البيت
 السبع من نوري والجنة وما فيها من النعيم من نوري
 والشمس والقمر والكواكب من نوري والعقل والعلم والتوفيق من
 نوري وروح الرسل والانبياء من نوري والشيعة والسعداء
 من نتائج نوري ثم خلق الله تعالى اثني عشر حجاً بافا قام النور
 الخبز الرابع في كل حجاب الف سنة وهي مقامات العبودية
 حجابات الكرامة والسعادة والهيبة والرحمة والرافة والعلم
 والحلم والوقار والسكينة والصبر والصدق واليقين
 ذلك النور في كل حجاب الف سنة فلما خرج النور من الحجاب

يخرج

استدلال بر اثبات شریفه فضیلت جناب سالت علی علیه السلام
 والد سالت سبب تقدم خلق نوراً لحضرت بر فضیلت جناب
 امیر المومنین علیه السلام بحجته نوراً بحجته بر امیر المومنین علیه السلام
 بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام
 وجه یازدهم از وجوه دلالت بر نور
 ۲۷۹

بصانه في الارض كان بضئ منه ما كان بين المشرق والمغرب
 كالسراج في الليل المظلم ثم خلق الله آدم من الارض دكة فيل التور
 في جبينه ثم انتقل منه الى الشيت وكان ينتقل من طاهر الى طيب
 ومن طيب الى طاهر الى ان اوصله الله الى صليب عبد الله بن
 عبد المطلب امته الى رحم امي امته ثم اخرجني الى الدنيا فجعلني
 سيد المرسلين خاتم النبيين رحمة للعالمين قائداً للفر المجلدين هكذا
 بدأ خلق نبيك يا جابر ملاسعين در عاريج النبوة ودر بيان وایات
 معتبره مشهوره ودر باب نور نبوی گفته روایت سوم در کیفیت ایجاد نور
 وپروان آوردن کمونات از وی هم در سیر گزار و فی رحمة الله آورده است
 ونقل از جابر بن عبد الله انصاری کرده رضی الله عنه که گفت از حضرت
 رسالت صلی الله علیه وسلم سوال کردم از اول چیزی که حق تعالی بافرید
 آنحضرت فرموده بود نبيك يا جابر آن نور بر غیر تو بود یعنی قبل آن نور
 مخلوق شده و همه اشیا از وی نگویند گشت چمن نور وافی الزمر را و کمین
 بهما من نور آمد اورا حضرت خداوندی جل جلاله دوازده هزار سال مقام
 قرب بدشت بعد از آن از اینجا بر قسم گردانید از یک قسم عرش آفرید و از قسم
 دیگر کرسی و از قسم دیگر حمله عرش و از قسم دیگر کرسی پس قسم رابع را دوازده هزار سال
 دیگر در مقام محبت بدشت بعد از آن قسم پنجم را بر قسم گردانید
 از یک قسم قلم را بر آفرید و از قسم دیگر قلم و از قسم دیگر برشت او قسم
 چهارم را در مقام خوف دوازده هزار سال دیگر بدشت بعد از آن

سید

استدلال بر واثاق فیض جبار بر سالتناصل علی علیه السلام
و سلم بنی قریظ خلق نور حضرت فیض جبار علیهم السلام
علیه السلام سبب اتحاد نور انجذاب با نور نبوی

۲۵۰

و چه باز در هر دو وجه دلالت نور
بر امت جناب امیر المؤمنین علی علیه السلام

چهار قسم گردانید ملائکه را از یک قسم آفرید و آفتاب را از قسم دیگر و ماه را از قسم
و قسم رابع را در مقام چهارم و از ده هزار سال دیگر بدشت بعد از آن را در مقام
قسم پنجم گردانید عقل را از یک قسم آفرید و علم را با هم از قسم دیگر و عصمت را با
از قسم دیگر و قسم چهارم را در مقام چهارم و از ده هزار سال دیگر بدشت بعد از آن
بر آن قسم نظری انداخت از غایت حیا و عرق گردید صد و بیست و چهار مرتبه
قطره نور از وی متطاثر گشت از هر قطره از این قطرات روح پیغمبری متولد شد
بعد از آن ارواح انبیاء علیهم السلام تقسیم شدند و از انفس ایشان ارواح اولاد
و شهدای و معصیان که تا بقیامت خواهند آمد موجود شدند بعد از آن فیض
صلوات علیهم السلام که عرش کرسی نور نیست حق و علم از نور نیست و آفتاب
و ماه و کواکب از نور نیست و ارواح از نور نیست و ارواح انبیاء و معصیان
هم از نور نیست بعد از آن فرمود که حق تعالی و از ده حجاب بیا فرید و آن قسم
را به یک کاز نور من بود و در هر حجابی هزار سال بدشت بعد از آن که از این حجابها
بیرون آمد حق تعالی او را با جوامی از ضیاء ترکیب فرمود و آن نور پاک از آن روح
خاک و شنای می آفرید و تحت چنانچه سرای سواد و در لیل و نهار و از مشرق تا مغرب
منور میساخت بعد از آن حق تعالی او را صفی را علیه السلام تسویه فرمود
و آن نور را در زمین و می و دشت نهاد و بعد از آن از وی منتقل شد به زمین علیه السلام
و بعد از آن از صلاب طیبیه را عالم طایفه منتقل میگشت تا بعد از آن
عبد المطلب سید و از وی بر حرم آمد منتقل شد بعد از آن مراد بن ابی طالب
فجعله سید المرسلین خاتم النبیین سر آمد ترین همه سروران

نور

استدلال بر واثاق فیض جبار بر سالتناصل علی علیه السلام
و سلم بنی قریظ خلق نور حضرت فیض جبار علیهم السلام
علیه السلام سبب اتحاد نور انجذاب با نور نبوی

۲۵۱

گردید و تراز جمل پیغمبران اگر آدم رحمت در آمد بخاک بدشت این گنج خاکی را بپایان
گردید و در آن یوسف چاه بدشت این چشم از چاه بر اوج ماه و اگر خضر بر آب
حیوان گذشت بدشت محمد ز سر چشمه جان گذشت بدشت نوا و اگر در درعی گذشت
محمد ز در احمه صد و بیست و چهار سلیمان اگر تخت بر یاد بست بدشت محمد ز بازو
یاد بست و اگر طارم کو از طوبی بود سر بر او احمد از نور بود و اگر محمد
عیسی برگردون سید محمد خود از فهم بیرون پرید و توان چشمه کعبه است
بآن آبش شده رو خاک بدشت توئی چشم روشن کن خاکیان خوانند
جان افلاکیان و دلالت این روایت بر فیض نور نبوی بر سائر مخلوقات
و توحید مقدم و محکم احدی بر آن حضرت ظاهر است و چون نور جناب علیه السلام
علیه السلام محمد با نور حضرت بر کمال شمس در رابعه النهار و یقین عند الله
و نبی است شاعت فطاحت تقدم اضیاء بر آن سرور این است اهل
علیه الا فی سلام الله ما تابع الليل والنهار سید و آشکار باشد
شهاب الدین احمد قسطلانی در مواهب لدنیة گفته می عبد الوہاب
بسند عن جابر بن عبد الله الا نصادی قال قلت یا رسول الله
یا ای خیر عنی عن اول شیء خلقه الله تعالی قبل الاشیاء
قال یا جابر ان الله تعالی خلق قبل الاشیاء نور نبیک من نور خجل
خلک النورید و بالقدرة حيث شاء الله تعالی و لم یکن فی ذلك
الوقت لوح ولا قلم ولا حجة ولا نادر ولا ملک ولا سماء ولا أرض
ولا شمس ولا قمر ولا حجة ولا انوار فلما اراد الله تعالی ان یخلق الخلق

نور نبوی

است لای بر وی مشیت جناب صلی الله علیه و آله وسلم بقدر خلق نور حضرت فیض جناب

ایمونی علی السلام بعد از نور انجاء با نور نبوی ۲۵۲

و بعد از نور وجود ثبات محبت نور برات جناب امیر المؤمنین علی السلام

قسم خدایان و انوار بربعه اجزاء خلق من اجزاء اول القلم و من النور و من الثالث العرش ثم قسم الرابع اربعة اجزاء خلق من اجزاء حلة العرش من الثاني الكرسي من الثالث باق الملائكة ثم قسم الرابع اربعة اجزاء خلق من الاول السموات من الثاني الارضین و من الثالث الجنة و النار ثم قسم الرابع اربعة اجزاء خلق من الاول نور ابصار المؤمنین من الثاني نور قلوبهم و هي المعرفة بالله و من الثالث نور السمع و هو التوحید لا اله الا الله محمد رسول الله الحديث و الایة و ایت فیضیت نور نبوی قریب بدلات روایت سابقه است و التقرب بظاهرها المطلوب بظاهر و ملاحظین در معارج النبوة در بیان روایات معتبره مشهوره در توحید گفته روایت چهارم در نور سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم است که گفت بنحرم الدین را زی قدس سره در مرصاد العباد ایراد فرموده که چون خدا صلی الله علیه و آله وسلم زنده و خلاصه موجود است و قره شجره کائنات بود که لولا لما خلقت الا فلا لا سبب موجودات بمو که چنانچه که از پیشتر مثل شجره است و خواجه علیه السلام فرموده آن شجره و شجره بحقیقت از نور ثمره باشد پس حق تعالی چون خواست که موجودات را از او متمم بفرستد و وجود او را اول نور محمد صلی الله علیه و آله وسلم از نور واحدیت خود بفرستد چنانکه انسان نبوت اولی معنی بدین عبارت اشاره فرموده که انا من الله و المؤمنون منی و ملائکة نور بعالم ملکوتی که حق تعالی بنظر محبت و امان

و بعد از نور وجود ثبات محبت نور برات جناب امیر المؤمنین علی السلام

است لای بر وی مشیت جناب صلی الله علیه و آله وسلم بقدر خلق نور حضرت فیض جناب ایمونی علی السلام بعد از نور انجاء با نور نبوی ۲۵۳

نکست حیا بروی غالب شد قطرات از وی متقاطر گشت و اوج جمیع انبیا علیه السلام از قطرات نور محمد صلی الله علیه و آله وسلم مخلوق گشت پس از انوار ارواح انبیا ارواح اولیا بیافرید و از انوار ارواح اولیا ارواح مومنان و از انوار ارواح مومنان ارواح عاصیان ارواح منافقان کافران بیافرید بعد از ان از اصناف ارواح انسانی ارواح ملکی بیافرید و از ارواح ملکی ارواح حنی بیافرید و از ارواح حنی ارواح شیاطین فرموده و ابالسید بیافرید تفاوت مراتب احوال ایشان باز از نور ارواح انسانی ارواح حیوانات تفاوت بیافرید و انواع ملکوتیات و نفوس نباتات و معادن و مرکبات و مفردات عناصر و پس مجموع ملکوتات علویه و سفلیه و ملکوتیه از نور حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم مخلوق گشت و انی دان گشت این آدم صوره و خلقی غیه معنی شاهد با بوقی یعنی هنوز صوران صورت و ذات کائنات مقرر و سورايات نباتات رقم تصویر بر تخت تجلی طینت آدم علیه السلام برکشید و بود و با تار شمع انوار روح زوایا کاشانه بنفش را منور نگردانیده بنور آدم سیان آب گل بوده که او شاه جهان جان دل بوده هنوز لوح از برای فتوح کشتی تر کشیده بود که آن ماده نثار فضل و مرحمت بر یارانش باشد هنوز از برای ابرام خبیثت نساخته بود که استادان فضل را با بی حقوق کامرانی او پرده خسته بودند هنوز موسی حلقه نقاشی بر در حجره آری فرود گرفته بود که او صدف بدر از برای یک را بجا آورد و بار فی رفته هنوز جیسم فلک خیمه اقامت نکرده بود که او حرم حرم حق فکرتی فکان قاب قوسین او ادنی شده بود و

نور و انوار و احوال و احوال

و جی یازدهم از وجوه دلالت حدیث
بر امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام

MON

و جديان و هم از وجه دلا صد نور
برامت جناب امیرالمومنین علیه السلام

500

احمد مرسل آن خدا که نون پزده پوشش احمد پد محمد بن روشنائی میفرماید
 شمع باز پسین انبیا پیش آن فحجته چراغ، طفل که او در مقام بلایح،
 نون یک قرم ز خامه او، لوح محفوظ زیر نامه او، در سرشت خود از دقیقه
 قوت پاکش خیمه بایه کون، در سپهر وجود او شده چیز، بلکه پزده هزار عالم
 نور او را زمین و آسمان زمین و زاده، زنده هر چه بود هر چه
 دولتی زمین بزرگتر چه بود، هستی از وی عالم آورده، او تقاضا بر نیستی
 و ملک العلماء ابالدین ولتا باوسی در هدایت السعدا گفته الجلوله
 الحادیة عشر فی کرامة المنشود شرح حدیث اول ما خلق الله نور
 آورده است چون حضرت عزت نور محمد آفرید آن نور را در منشور بود از قدر
 نور آب بر آمد از آن بهفت و ریاضت کل شیء حی من الماء و از آن گشت تا با آب
 رومی خود را از آن آب نشویند الا من عبادت نیاند و پاکي سجاء آب از ریاضت
 پسر مان شد از آن منشور خود بچندان یک لک است و چهار هزار قطره یک
 از هر قطره پیغمبری شد باز فرمان آمد که ای نور بچندان آب منشور است و قطره
 چکیده از آن جبریل میگاییل شد و او منشور شد و قطره چکیده از آن اسرافیل
 خزراکیل شد باز منشور است یک قطره چکیده و از آن آفتاب از قطره منشور
 چپ با آفتاب شد باز منشور است هشت قطره چکیده از آن هشت منشور
 و او منشور چپ هفت قطره چکیده از آن هفت منشور شد باز منشور
 قطره چکیده از آن هفت آسمان و از قطره منشور چپ هفت منشور تا با
 همه چیز بطفیل محمد و برای محمد لولا که ما خلقت الا فلاک سرافعی

لمرشد و حجتین ایمان بخدا و چنانچه گفت
 که حق تعالی ما را من نورانی عالمین و صلوات
 صلوات غفره و جبارت بر ما و نور و صلوات
 من بعد از انجم

کونین جیو

استدلال بر آیت شریفه فضیلت جناب امیرالمومنین علیه السلام
 و اگر کسی بخواهد خلق نورانی و فضیلت جناب امیرالمومنین علیه السلام
 را بداند و این را بداند که اینها از جبهه ولایت و جبهه ولایت است
 و اینها از جبهه ولایت است و اینها از جبهه ولایت است

حضرت نور کامل السوریه صلی الله علیه و سلم درین مقصد مقام و درین
 بهشت و هزار سال بماند چون ازین مقصد مقام در گذشت خطاب کند که ای
 حبیب من من کیستم امام یافت تا گفت تو خدای منی و آفریدگار منی
 پروردگار منی روزی و پند منی ننده کننده منی میراننده منی خطای
 که ای نور حبیب من نیکو شناختی مرا اکنون چنانکه شناختی پیوسته
 تا به دانه که نشان درستی معرفت مشیختی خدمت گشت اولی
 بدی است بفرده هزار سال بقیام بایستاد و بعد از آن حضرت بفرمود
 حدیث جل جلاله از یک قبضه از نور ذات خود بر سر رحمت در برابر
 علیه نور حضرت محمدی صلی الله علیه و سلم سجده خیمت بجا آورد و بدان
 نظر خاص متوجه او گشت و قرآن اختصاص یافت بخت او را که نیکو
 در برابر آن سجده نماز صبح بروی و امت او فرض شد باز برخواست
 هزار سال بگذرد در مقام خدمت بقیام بایستاد باز بخلعت دیگر از نور
 در وی پوشانیدند و نیز در برابر آن خطا سجده شکر تا پیش
 بدین سجده نماز ظهر بروی فرض شد همچنین پنج نوبت قیام نمود
 هر قیامی هفتده هزار سال توقف میفرمود و خلعت نور می یافت و در
 برابر آن سجده شکر بجا می آورد و در برابر هر سجده نماز بروی فرض شد
 تا این پنج وقت نماز و در آن وقت بر فرض شد انگاه بر او می و گاه بر نوال
 این نمازها که شغل است برار کان معلومه و از کار مغفوت موفیق گشته اما
 چندین هزار سال بایست تا آن نماز با تمام رساند مثلا هزار سال در گذشت

استدلال بر آیت شریفه فضیلت جناب امیرالمومنین علیه السلام
 و اگر کسی بخواهد خلق نورانی و فضیلت جناب امیرالمومنین علیه السلام
 را بداند و این را بداند که اینها از جبهه ولایت و جبهه ولایت است
 و اینها از جبهه ولایت است و اینها از جبهه ولایت است

بگذراند و هزار سال بگذرد در قیام و هزار سال در رکوع و هزار سال در قیوم و هزار
 سال در سجده و هزار سال در جلوس و هزار سال در سجده دوم بگذرد و همچنین
 رکعت دوم بدین مثال چون بشمارد آن هزار سال دیگر در تشهد بگذشت
 انگاه بدست دست سلام داد و هزار سال دیگر بدان صرف ساخت و بدست
 چپ سلام داد و هزار سال دیگر بدان پرداخت چون از نماز فارغ شد خطا
 که ای نور حبیب من خدمت پسندیده بجا آوردی اکنون از من خلعت بخواه
 ای چنان است که مرا مقصد ارفع می خواهی گردانید و ایشانرا امتیاز
 در خیانت ساخت و این نماز را بر این کان برایشان فرض خواهی گردانید و مقرر
 که بختها بشریت و راه امی طاعت تقصیرات واقع خواهد شد من این
 خود را امروز در کار ایشان میکنم و خلعت مغفرت از برای ایشان بطلبم خطا
 که ای نور حبیب من نیکو خلعتی خود آتی من نیز بچنین از تو بپست بدم چون
 نور خواجه علیه الصلوٰه و السلام از حضرت ملک علام جل جلاله این خلعت
 مشاهده کرد و بر خود بنمازید صد هزار قطره نور از وی بچکیدن حق تعالی که قطره
 از آن قطرات در نظر قدرت خود در آورد و بصد و بیست و چهار هزار قطره
 از آن قسمی بر پیغامبری سیافید باز قطره دیگر را در نظر آورد و دوه قسمش کرد
 از یکی جبریل آفرید و از یکی میکائیل از دیگر اسرافیل و از دیگری عزرائیل و از
 دیگری صفوان از دیگری سحان عرش از دیگری ردائیل و از دیگری حمزه عرش
 و از دیگری اسرافیل و از دیگری اسرافیل و از دیگری اسرافیل و از دیگری اسرافیل
 از یکی قسم عرش آفرید و از یکی قسم لوح آفرید و از یکی قسم قلم آفرید و از یکی

استدلال بر واثابته فضیلت جناب سالک علی علیه السلام
و آنکه مسلم بهر تقدیر خلق نور آنحضرت بر فضیلت جناب
ایلیونین علیه السلام بسیار است و نور آنجناب با نور نبی
۴۹۰

و بعد از آنکه هر دو وجه ذکر حدیث نور
بر امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام

بهشت و از دیگر بی ماه و از دیگر بی آفتاب از دیگر بی ستار با و از دیگر بی شمس
خلیفه رضوان با هر شلیفه آشتا و بنابر فرشته و از قسم هم جوهری بیافرید شمس
وی چهار هزار سال راه طول می چهار هزار سال را چرخ می پس در آن
نظری کرد در آن طرب افتاده نمی آب شد و نمی آتش اژدها آب و دریا با آنکه
پزیرفت بعد از آن این بخار در تفتیح درآمد از حرکات امواج دریا با ریاضت
گرفت و در هوا تکان یافت انگاه آن آتش را که بود سطله اضطراب آن جوهر را
نظر آبی جل جلاله و نعم نواله تحصیل پیوسته بود برین آب استیلا و او اندک آب
بخوش و آمد و کفی بر سر آب پیدا شد زمین اژدها آب موجود شد بخار اژدها
کف متصاعد گشت پیوسته آسمان بصورت پیوسته موجهاست که شد
از تراکم امواج جبال متکون شد برق عزت بگو بهار رسید معاوی و آن
پدید آمدند و میان آیین و سنگ صطکاکه اقیع شد آتش برافروخت
و ماده و ونخ وجود گرفت بعده بساط زمین را بسط ساختند بر سنگ
حیوانات و وحوش و سباع و بهائم و طیور و بهوام تواند بود پس زمین را
بهشت طبق ساخت و بهر یک را محلی تعیین فرمود و در هر طبقه جمعی از مخلوقات
ساکن گردانید انگاه از شعلات آن آتش قوم جانزاجان او و زمین را
بصرف ایشان گذشت و محل بهشت بر فوق آسمان به قسم و مکان و ونخ
در تحت زمین به قسم قرار گرفت بحجت روشنائی عالم و حساب پیش و
آفتاب ماه و کواکب از مطلع حکمت و مشارق قدرت تابان گردید
و از موات نور و ظلمت روز و شب پیدا گشت و روایت دیگر و شمس

چهار

استدلال بر واثابته فضیلت جناب سالک علی علیه السلام
و آنکه مسلم بهر تقدیر خلق نور آنحضرت بر فضیلت جناب
ایلیونین علیه السلام بسیار است و نور آنجناب با نور نبی
۴۹۱

و بعد از آنکه هر دو وجه ذکر حدیث نور
بر امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام

در هر عالمی منظر بنظر رسیده چنانچه در هر صدف در سلك ضبط در کشیده
که آن جوهر که اصل ماده اجرام علوی و اجسام سفلی بود جوهری بود پس
نورانی چنانچه شرح کمال و وصف جمال آن بتوصیف هیچ و صفا سبب نگذرد
و آن جوهر در عظمت چهار صد برابر تمام عالم بود چون بنظر محبت در و کمال
فرمود اشکاف و منقسم به سه قسم شد ثلثی از آن آب شد و ثلثی نار و ثلثی نور
آب نار را سیاحت و خانی از وی متصاعد گشت و از آن امواج پدید آمدند
آسمان از دخان زمین از زنده و جبال از امواج متکون شدند بعد از آن
آن نور را مشعب به سه شعبه گردانید یک مشعبه را اصلی و مشعبه دیگر در سفلی
و مشعبه دیگر را وسط قرار یافته از شعبه سفلی آفتاب ماه و نجوم و اجرام
در انبیه علویه مخلوق شد و از شعبه وسطه عرش و کرسی و جهان عالییه
متکون گشت و آن نور را اصلی را که جبارت از شعبه علیاست در خزان
و ملکوت و کنوز سر وجودش و در بیت نهاد تا بهر نقصا حکمت بالغه
در محل مناسب بعت نمود بعد از آنکه از باب معرفت از جلال غیب بر بساط
شهادت بانساط عشق و محبت قدم بیرون نهادند زمین افهام
عاقلان و تنویر قلوب عارفان و تشریح اسرار و حدان و انکشاف استا
بغیر این علیه السلام از آن قطعه نور که بر همه سابق و انبیه اصلی بود
متحقق گشت اما آنچه از آن حصه حضرت رسالت و نصیب این شاه
از گاه جلالت صلی الله علیه و سلم بود و در خزان قدرتش ستور شد
تا وقت ظهور آنحضرت صلی الله علیه و سلم شد از خزان قدرت بصرف

است لایحه آیت الله فضیلت جناب القاب صلی الله علیه و آله
 و سلم بقدم خلق نور حضرت فضیلت جناب المومنین
 علیه السلام بسبب اتحاد نور انجانب بانور نبوی ۷۴۲
 و جریانه هم از جره دلالت حدیث نور
 بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

بیرون آورد و ذات بابرکات محمد صلی الله علیه و سلم بدان سیاست و
 هزار عالم را بان نور کامل الهی مشرق گردانید و جعنا الی الروایة الاولی پس
 حبیب صلی الله علیه و سلم فرمان آمد که تا ساق عرش آمد هفت هزار سال
 اندر ساق عرش میثافت و تسبیح و تهلیل میگفت از انجا بلوح آمد چهر سال
 دیگر در لوح نور می فروخت از انجا بکری آمد چهر سال دیگر در کرسی نور جانی
 میداد و زبان تسبیح میگشاد و انگاه فرمان آمد بجهنم و میکایل و اسرافیل
 عزرائیل علیه السلام که بنشین بر وید و از ان محل که جانی روضه مطهره
 مقدار خاک پاک جنت تمهید میداد نور صاحب عهد و کلاصله الله علیه
 و سلم ترتیب نمایند چون فرمان حق سبحانه و تعالی بنشین سانسیدند از
 شوق آن نبین خود بخو شید و بشکافت خاک پاک سفید چون کافور و مشک
 جبرئیل علیه السلام از ان خاک پاک شوق ناک مقدار شقایق بگرفت و بقادر
 مراجعت نمود فرمان آمد که ای جبرئیل بهشت رده مقدار کافور و مشک
 زعفران و سنبل و مار معین و سبیل و شل و نسیم ترشید کن و این همه را بخاک
 بیامیز جبرئیل علیه السلام حکمت آن استغفار نمود خطا باد که از کافور
 استخوان محمد صلی الله علیه و سلم یا فریم و از زعفران پی او ترشید
 و از مشک خون او و از سبیل سواد او و از سبیل سواد او و از سبیل سواد او
 و این او و این نسیم عبارت او یا فریم و او را سخن گوی جمع و شفیق
 جمیع خلایق گردانم چون گل ساخته و آن ماده درج در جود با خود
 محمد صلی الله علیه و سلم برداخته گفت فرمان آمد که ای جبرئیل

نور

است لایحه آیت الله فضیلت جناب القاب صلی الله علیه و آله
 و سلم بسبب تقدیم خلق نور حضرت فضیلت جناب امیر المومنین
 علیه السلام بسبب اتحاد نور انجانب بانور نبوی ۷۴۲
 و جریانه هم از جره دلالت حدیث نور
 بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

در شب فرو زار بر گرد الطباق سموات گردان اند را بنس ملایک جلوه داده و
 جبرئیل بهشت آفریننده و در بر جود عالم او را بر خلائق عرض کرد و سواد
 می کن هذا طینة حبیبک بی العالمین و شفیق المذنبین مشی و
 فی الا ولین صد کور فی الا خوین بعد از ان گل برداخته و آن روح
 نورانی ساخته را چون قند بلبل در ساق عرش تجسید در او میخند و آنرا عمل نور
 خود را بر صلی الله علیه و سلم گردانیدند و آن نور کامل السور در ان قندیل
 با تجلیل پیوسته تا وقت ساختن کالب آدم شد علیه السلام در میان دو ابروی
 آدم علیه السلام مخفی مانده بود آن طینت که تمهید از ان پذیرد میگفتند
 محل قرار گرفته چون روح در بدن آدم علیه السلام در رسیدن آن نورانی
 و او را بر می در چنان میثافت که زهر در آسمان تا بد چنانچه در محل خود رسیده
 سبیل گرد و انشا الله تعالی این بود خلاصه روایات که بنظر رسیده و میرو
 روایات گنیز آورده است که تقدیم و تاخیر و کیفیت و کمیت فی الحکم و خلاصه
 و در باب آنچه مذکور شد فاما مجموع روایات منقست بر این که اصل الاصول
 آنکه خورش و ابوالاشیاء در عالم دانش و بینش بیگان یقین نور حضرت
 سید المرسلین و خاتم النبیین بود صلی الله علیه و سلم و بیان آن بر این
 تقدیری دارد و فایده تحقیق در سلسله مخلوقات و رابطه موجودات
 نامرئی و مسموده از جود هر چه هزار عالم و مخرض الایجاد و نبی نوح که در
 با برات نوحه با خود صلی الله علیه و سلم می رویش اگر در دست و شصت
 میروید با جود محمد صلی الله علیه و سلم در ان جلالت کون اقبال استیلا علی کل

۷۴۲

استدلال و اثبات فیض جبار بر سائر اشیاء
و اگر چه سبب تقدم خلق نور انفس بر سبب جبار
امیر المومنین علیه السلام سبب جبار نور انفس بر سبب جبار
و چه باز و چه دلالت بر نور
براست چنانچه امیر المومنین علیه السلام

طوائف ارباب عرافت و در حیطه غل غلیل تربیت پذیرانید می قلاد و تجوید
عرش مجید که انداختی که الرحمن علی العرش استوی اگر نه تقدیر تحریر و بیان
تقدیر و اکران احدی بودی قم قسم بر عنوان منشور فکرم که بر کشیدگی است و القی
و ما یسطرون اگر احاطت دوازده افلاک بر دوازده خاک نه از برای ترس
ملازمان خواجه لولا که بند وارف عوارف نعم عالم پاک بود بر غل غلیل
مدحت و سعت بر دوش کرسی نیفتاد می که وسع کرسیه السموات و الارض
اگر نه بسمند و ندمه تیر گام با صوره ناظره او در ریاض نامه و تافه این سبزه
فلک بحدوت مبادرت جستی بر گزشتان کواکب قرین نگشتی پند ها لاله
اگر خیره جلالت و شاد روان سلطنت و جابیت او برین فرش خجسته و سبزه
بسیطره موط مضبوط زمین بخیسازندی بر گزشتان استقش پر منشور افلاک
او بر کشیدی الارض و شناساها فتم الماصدق اگر نه چراغ هدایت
و بالبحر هم بختدون از جنت است ای نشی پرست نجوم یار جوهر کدود
انوار هدایت شعاع اصحی کالنجوه از دندادی هرگز لباس نور و خلعت ظهور
در پیشویدی می جام زمین افانیتنا السماء الدنيا بزمینه الکواکب و سبزه
و چه از شب نگاری آسمان پر در و مروارید از اجرام اجسام خود ندیدی
یا من و بساط بوقلمون انقوش بنقوش من و الیاد از شحات ارقام افلاک
نیافتی می می در پیش اگر نه نور این سید بر گزیده و روشنائی هر چه دیده بود
نه زخل تاج بختل بر فرق دشتی و نه دواج مدول در برابر او بکاشتی زود
تضای نام شتری پیشی و نه بجلالت و محاضرات افلاک مبرورین با حکام و سبزه

استدلال و اثبات فیض جبار بر سائر اشیاء
و اگر چه سبب تقدم خلق نور انفس بر سبب جبار
امیر المومنین علیه السلام سبب جبار نور انفس بر سبب جبار
و چه باز و چه دلالت بر نور
براست چنانچه امیر المومنین علیه السلام

میر خواجه غفر قلبه در دست نه در راج از نگاری علی و شست بجه و نه خوشبید
همشید آسای فلک پیا را نقره خنگ دولت در طبل مشرق سر از محلا طبع
بیرون کردی نه این فندیل بر آتش جرم نیر اعظم آفتاب بر طاق محراب فیروزه
فلک شش روز و مانند کل لعل در شش دینا تابان شتی و نه زهره را در قصر
سوم و شش کف طرب بجه و نه در بزم حریفان طرب فانا افلاک طبع
صوامع علوی از سماع سر و در و در خود در رقص آورده می نه دیر خطان
از نقطه ریاض خیرینوک خانه تقدیر بر صفح شمس از شک از خیر قمر و می نه از
قاره دره کافور می میل زین نقش بیاض بر دیباچه روزن ظاهر گردشی ماه
منور بر شکل صحن سیمین بر زریا بر شکل طبق مرصع بلالی جوهر و یار بختل
و نقش کسری و قیصر یا بر شکل شمس در پیکر یا بر شکل آینه گیتی تا عیان
نظر یا بر شکل دف رکف مطربان سیمین بر یا بر شکل اره خدمه مشوق
سودق دایره قطعا بهیوی این گنبد نیلگون انخضر حال انور نمون گرفتگی
فی آیه رحمت بجه و نه هوا لطافت فی آتش حرارت نمود می فی خاک
کاشفت جوایز و ابر در عادی منکون کشتی خرف و نظره و با یکدیگر قنارت
نیاید می حکمت در اما کن مطن نبود می ملک و حکمت در نوا بر مطن
متعین نمود و شی شگافه طری بودی در مرغزار نه بشفه نیلوفری بجه
در سبزه زار نه زنگس ناقوان پیاده سوسن نه زبان طراره گل نه زار پر
نور زنگار گل سرخ فرخ رخ گلخانه نه صدبر که خرقه سبز و سفید و ستاره
نیلوفری با فر عالی مقدار نه بید با تاب سید خنجر و ار نه سر کو تاه و دست نجش

استدلال و اثبات نبوت حضرت جابر علیه السلام
و سلم سبب تقدم خلق نور انوار حضرت جابر علیه السلام
عليه السلام بسبب اتحاد نور انوار جابر با نور نبوی ۷۶۶
و چه باز در هر دو وجه دلالت دارد
بر امت جابر علیه السلام

نه الموار طیار و راقطار گله از چکا و ک نوایر و از در جو بهو المیار و نه کبک
دری خولان در کسار نیل نالان در گله از نه قمری مفری بر منار اشجی
نه کبوتر و کرم کش و اسرار غلوس دم کش بر کنار انهار حاصل این همه
طیور قطار اند قطار و انواع و حشر و سباع در قطار بلکه جمیع مکونات
و مار و نور و نار و لیل و نهار و یار و زین و زمان و قرار یکین و مکان هم از بخت
وجود با وجود این سید انوار و حاجت خوا بهر و جهان صلی الله علیه و سلم
وجود یافتند و اصله خولان کرم و وجود یافتند از گشته از برای تو کون
مکان پدید از عرض تابش نور تو آفرید به فانیست پیش نور تو انوار نیل
در نور آفتاب بود و ذره ناپدید و ذرات کون بر نور تو نورست و مانند نور
خویش نور تو مستغنیه از نور ویش بعبادت و یگانه شود نور صورت آدم
علیه السلام بر لوح فطرت اثبات نکرده بودند و سوره اقی جا حیل کلمات
جمیع افواج ملک رسانیده بود و شخص نیل خلیل از غار عدم قدم چو
نهاد و بود و شتیاق اسحاق و تاصیل اسحاق و کروب یعقوب و تاصیل
علیه السلام در برده و عجب توارسی بنیو بنو مغفر مغفرت حضرت نازل
جود بفرمان ملک و دود بر پایه بخت داود و نهاد و بود و رقم استنار فخر
سلیمان بر منشور خلافت آن حاکم کشور انور جهان نگاشته بود و پس عذرا
بنو بشارت داود و پیش از آن مقرر نگشته بود و طواری عصمت فخر
یا جمعی خذ الکتاب بقوة بنام بانظام پس در کتاب نوشته بودند که
باسور این منظور نظر عنایت در بارگاه قبول بر تخت و وصول استوار نمودند

که در هر دو وجه دلالت دارد
بر امت جابر علیه السلام

استدلال و اثبات نبوت حضرت جابر علیه السلام
و سلم سبب تقدم خلق نور انوار حضرت جابر علیه السلام
عليه السلام بسبب اتحاد نور انوار جابر با نور نبوی ۷۶۶
و چه باز در هر دو وجه دلالت دارد
بر امت جابر علیه السلام

که اولی صاحب خلق الله تعالی در انوار و زین که خوبان آفریدند و تراجمه سلطان
آفریدند و چه شاد و روان جنت میکشیدند بدر بانیت رضعوان آفریدند
ملاحت بر تو یک خشم کردند پس آنکه ماه کنعان آفریدند و تراود اند تو قیوم
سعادت و دزان پس انوار انسان آفریدند و زگر و کوی تو گروی بزند
و زان گردون گردان آفریدند سوار سی چو متور میدان فحلی نیاید که
سیدان آفریدند انتهی و دلالت این احادیث شریفه و روایات شریفه و
و کلمات رشیده و اشارات ایقه و عبارات فصیح و افادات یلغی نکات
رائحه و تلیح ناصحه و توضیحات باره و افصاحات فائده و تنبیهات
ماتقه بر اینکه تقدم نور نبوی سبب افضلیت سرور کائنات علیه السلام
الاف النجیات و التسلیمات است در کمال بزرگو و ظلم و سطوح و سفوح
و شروق و لعلان پس دلالت آن بر افضلیت نور علوی بسبب تقدم
واضح و عیان و شهاب الدیق مطلق در مواهب گفته فی احکام القرآن
ما ذکره ابن مرقوق عن علی بن الحسین عن ابیه عن جدّه ان النبی
صلی الله علیه و سلم قال کنت نوراً بین یمنی بقی قبل خلق آدم و ابی
عشره الف عام و محمد بن یوسف شامی در سبل الهمدی و الرشاد فی سیره
شیر العباد گفته فی کتاب الاحکام الحافظ النقاد ابی الحسن الرضی
عنه عن علی بن الحسین عن ابیه عن جدّه عن فاکانت نوراً بین یمنی
بقی عن رجل قبل ان یخلق آدم و ابی عشره الف عام و نور الدین علی بن
ابیه الحلی الشافعی در انسان العیون فی سیره الامین الامون گفته عن علی بن

ص ۱۰۹
ابا ببالا دل فی شریفه امیر
در کتب اولی الانبیاء و شفا من
ابو ایمنه و انوار انوار انوار
قبل تولد و صلوات الله علیه و سلم

استدلال بر واثبات فضیلت جناب سالار صلی الله علیه و آله
و سلم بسبب تقدم خلق نور انحضرت بر فضیلت جناب امیر المؤمنین
علیه السلام بسبب اتحاد نور انجناب با نور نبوی ۲۷۸
و چه یازده هزار و چهل و دو سال و دوازده روز و دوازده ساعت
براست جناب امیر المؤمنین علیه السلام

الحسین رضی الله عنهما عن ابيه عن جدته ان النبي صلى الله عليه وسلم
قال كنت نور ابين منك دني قبل خلق آدم عليه السلام باربعة عشر
الف عام پس هرگاه بمقادیر شریف نور نبوی قبل خلق حضرت آدم
ده هزار سال و دویست و یک سال باشد نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام
آدم چهارده هزار سال و دویست و یک سال باشد و در حق خداوند و حق
علیه السلام و الارحمة و التقدم و الاشرفیة من جمیع الانبیاء
و الاصفیاء سوختن انبیین صلی الله علیه و آله اجمعین مایست
فیه احد من العقلاء المقطنین و الاذکیاء المتاملین فثبت
و حتماً تقدم المتغلبین فطاعة ربه المتغلبین المتعصبین
دلیل عالمین و نیز قطره در موابب گفته و فی الجمله خلق الله آدم
خلقه النور النبوی المجدی فی ظمرة فكان یلعب فی جنبه فی غلب علی
سائر نوره نور فعه الله تعالی علی سریر مملکته و حمله علی کنه
الملائکة و امرهم فطافوا به فی السموات لیری عجائب ملکوت
الزین و ایت ظاهرست که نور جناب سالار صلی الله علیه و آله و سلم
حق تعالی در ظاهر حضرت آدم علیه السلام گردانیده پس آن نور در جبین
آدم علیه السلام لامع و بر سائر نور انحضرت غالب بوده و چون نور حضرت
با نور نبوی متحد بوده و نور اسد القالب بر سر سائر نور حضرت آدم علیه السلام
پس تقدیم حکیم الله فواصب بر فیض ربه خالق این فیه مشارب افحش مصلاب
و احمد الله الموفق لا ینحساح المطالب استاذ المداوب

و

استدلال بر واثبات فضیلت جناب سالار صلی الله علیه و آله
و سلم بسبب تقدم خلق نور انحضرت بر فضیلت جناب امیر المؤمنین
علیه السلام بسبب اتحاد نور انجناب با نور نبوی ۲۷۹
و چه یازده هزار و چهل و دو سال و دوازده روز و دوازده ساعت
براست جناب امیر المؤمنین علیه السلام

بعید کار و فی درستی گفته فی بعض الکتاب معنی قوله صلی الله علیه و آله
حسین سئل متى کنت نبیا کنت نبیا و آدم بین الروح و الجسد ان الله عز
و جل وضع نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم فی جفته و کان بر صفر فی جفته مثل
القمر و کان الناس یعجبون منها حتی عقی آدم و یرحم یقامن کثرة تعجب
الناس منها و امر الله تکلیف ان الیاس اصبعه السبابة فقال
یادرب ما هذا فقال نور ولد من اولادک اسمیه محمد فاشاد
باصبعه فقال الشهدان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
فصار هذا موضع الاشارة بالشهادة بآية شریفة ما الله الی موضعها
ثم جلس آدم مع حواء فذهب النور من جفته مع النطفة الی رحم
حواء و کانت ترزهر بین ثلثهما مثل شمع فحلت بشیث و وضعی
فی جفته شیث و اوحی الله الی آدم ان لا تضیع هذه الودیعة
الا بالحلل و امر اولادک حتی لا یضیعوها الا بالحلل فلم یولد
شیت کان آدم یحببه من جمیع اولاده لهذا النور و هذا معنی
قوله تعالی و تقربک فی الساجدین ای فی اصلاک لآباء و ارحام
لامضات ظمرا فظهورا و بطنا فطنا و نکاحا من غیر سفاح این نور
دلیل صریح و ابرار بر آنکه نور نبوی در جبهه آدم علیه السلام بر سر تاب
مثل شمع و مردم از آن تعجب میکردند و حضرت آدم از نور می دیدن آن نور
بسبب کثرت تعجب ناس از آن پس حق تعالی حکم فرمود که آن نور بر سر سبابه
حضرت آدم علیه السلام برکاید و هرگاه حضرت آدم علیه السلام از نور را بدید

استدلال بر اولیة فضیلت جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم بسبب تقدم خلق نور انحضرت فی فضیلت جناب
براهمت جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم بسبب تقدم خلق نور انحضرت فی فضیلت جناب
براهمت جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم بسبب تقدم خلق نور انحضرت فی فضیلت جناب

و درست که نور جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم است شهادت خود
رسالت او فرمود و این همه دلایل و اضمحلال فضیلت و ارجحیت این نور را
خلایق است چون نور جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم بر نور نبوی
واثریت و اگر است کن یوم و نیز گانزدونی در متقی گفته و قیل ان الحکمة فی
القیام ان السماء كانت تفخر على الارض قبل مولد النبي صلی الله علیه و آله وسلم
و سلم و كانت تقول ان العرش في والحكمة في والملائكة السجدة
في والركع والسجود في والشمس والقمر في والنجوم في وانت حاد
عن هذا كله فكانت السماء لها الفخر على الارض الى ان ولد النبي
محمد صلی الله علیه و آله وسلم واقفرت الارض على السماء حينئذ
فقلت ان كنت الشمس والقمر فيك والنجوم والملائكة فيك فقد
ولد على ظهري النبي المبارك صلی الله علیه و آله وسلم الذي قد شمس
من نوره ونور السموات والارض من نورك على ظهري ولا دونه
وعلى ظهري تربيتة وعلى ظهري مبعثه وودعونه وعلى ظهري
تستعمل شريعته وعلى ظهري موته وخبرته وقبره فسمع الله
افتخارها على السماء بنبيته محمد صلی الله علیه و آله وسلم فقال لا
حيث افتخرت بنبيي محمد جعلت تراب شراكك وغربك وطهورك
ولا ممتة وجعلت شرقا لارض غربا مساجد لهم وحصن
لافتخارك محمد ولذلك قال صلی الله علیه و آله وسلم جعلت
الارض مسجدا وطهورا ويقال كان نوره في تلك الجوهرة التي

استدلال بر اولیة فضیلت جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم بسبب تقدم خلق نور انحضرت فی فضیلت جناب

استدلال بر اولیة فضیلت جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم بسبب تقدم خلق نور انحضرت فی فضیلت جناب
براهمت جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم بسبب تقدم خلق نور انحضرت فی فضیلت جناب
براهمت جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم بسبب تقدم خلق نور انحضرت فی فضیلت جناب

خلق الله تعالى ما بالارض تره كما تراه الشمس في الارض وهذا ما
صلى الله عليه وسلم افتخر السماء والارض فقال السماء انا افضل
لانه في الصافون في المبسحون في العرش الكرسي قال لا ارض
بل انا افضل لانه في الانبياء والصالحون ونورك ونجومك
نور محمد صلى الله عليه وسلم وهو في منين فقال النبي صلى الله
عليه وسلم فحمتها هذا او مثل هذا اذ يرى وايت على ابراست که نور
عرش نور سموات ونجوم از نور نبوی است پس نور عرش نور سموات نور
وارض از نور علوی بهم استفاد باشد که اتحاد با نور نبوی داشته الله الحمد
حيث جاء الحق وذهى الباطل ان الباطل كان هوقا نور الدين طه
ورسان العيون گفته عن جابر بن عبد الله رضي عنهما قال قلت
يا رسول الله اني انت احق اخبرني عن قول شئ خلق الله تعالى قبل
الاشياء قال يا جابر ان الله تعالى خلق قبل الاشياء نور نبينا
من نوره الحديث وفيه انه اصل لكل موجود والله سبحانه
و تعالي اعلم حال الدين محدث و در وقته الازلي حجاب که را اول ان گفته
از به انواع علوم حدیث علم سیرت ان سرور و معرفت احوال آل و صحاب و
مسلک طایفین است که حاکم حوزة دین روایت اخبار و آثار سید المرسلین
و قائم النبیین بوده اند چه سنت حسن و طریقه مستحسن انحضرت و آل و صحاب
و تابعان از ان علم غایب در روشن و فصل و بین بگردود لا غر و اتباع سنت
و اتقوا به می سیرت نبویه و صحابه که هم شایع سیادت منزهین و سجد سیادت

استدلال بر اولیة فضیلت جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم بسبب تقدم خلق نور انحضرت فی فضیلت جناب

خدا

استدلال بر آیت نبوت فیضیه جناب سالتنا صلی الله علیه و آله
و سلم بسبب تقدم خلق نور انحضرت فیضیه جناب سالتنا صلی الله علیه و آله
علیه السلام بسبب اتحاد نور انجناب با نور نبوی

۷۷۲

و چه باند بهر از وجه دلالت حدیثی
بر امامت جناب سالتنا صلی الله علیه و آله

و اینست و آیه کریمه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله و یرحمکم
من احب سنتی فقد احبنی کان معی فی الجنة و انکه فرموده است است من
و سه ملت خوابند شد که قورخی باشند مگر اهل یک ملت صحابه گفتند
که است آن ملت و جواب فرمود که آنچه من باریتم بر آنیم و لیکن واضح برین
و حتی لایح برین مبتغی بدین تواند بود و در بعضی شایسته نیست که اهل این احصا
و قوف بر سیر احوال انحضرت و صحابه بواسطه ثقات روایات و انکه امده
اثبات حاصل تواند شد پس سزاوار بر حال مومنین است که علم سیرت آن
و معرفت احوال صحابه تابعین و روایات و نقله آنکه سلف صالحین اند
در عوفا اهل حدیث کذا اسماء رجال گویند ضبط نماید تا از عهد و متابعت
چنانچه شرط است بیرون تواند آمد و داخل فرقه ناجیه و اصل بدان درجه
عالیه تواند شد بنا برین مقدمات و رینو لاحضرت امارت نصرت مدد
شعار نصفت و تار آن صاحب همتی که است زبانانش در بیان حق شمشیر
نظام الدوله و الدین علی شریع ائمه انصاریه و ضاعف فلسفه
سبیل الحق اقتدار که فرصت را غنیمت شمرده با وجود شفقان امضا
و دولت پیوسته بطلان علوم دین و استفاده حقائق و معارف ارباب
یقین و محاسن فقر و اهل اسره و مصاحبت عرفای حقیقت پناه و تقوی
شریعت محمدی و شریعت ائمه شریف است چه بکمال عقل و قور و شرف
بر خیزد شرف روشن شده که سرماییه و نیایانی پیرایه دین مقدمه و با است
بهرای طبیعت بر صفا شریعت نتیجه اضلال لاجرم خداوند تعالی در این

نور

و چه باند بهر از وجه دلالت حدیثی
بر امامت جناب سالتنا صلی الله علیه و آله

۷۷۳

استدلال بر آیت نبوت فیضیه جناب سالتنا صلی الله علیه و آله
و سلم بسبب تقدم خلق نور انحضرت فیضیه جناب سالتنا صلی الله علیه و آله
علیه السلام بسبب اتحاد نور انجناب با نور نبوی

گردد انید تا مدت حیات غائی را وسیله حیات باقی ساخته تقدیم صدقات و
اناضه تبرکات و اشاعت حسنات و دلالت بر خیریت فرموده و در اطراف و اکناف
مملکت خراسان مساجد و مدارس که محل اورد و از کار و مقام و رس و ناکا
و محبط رحمت آفریده گارست تا سیس نمود و در بسیار آنها که خطه حذر و محل
خوف و خطر است بقعها و بر آنها حصین ساختن و بنی از بارها که این فقیر
حقیر در مجلس عالی انحضرت شرف شول و اختصاص قبول مشرف می شد
فرمودند که خاطر چنان سخاوت که کتابی شتمل بر تمامی سیرت و احوال حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و معرفت شایسته آن مصحاب تابعین
و روایه حدیث و سلف صالحین بلیغ فارسی غائی از تکلف عبارت
در قید ضبط و تحریر در آن که محمود خطای از آن بیرون و محظوظ گردانند این
داعی هر چند قلت بضاعت و عدم استطاعت خود را در مجالس متعدد
بعضی عرض می رسانید و بنا بر قضیه مرضیه من صحت فقد استغفرت استغفا
بیت قبول می فرمودند و در تاکید و تقریر آن امر می افزودند و می انجامید
که بغیر از استئصال چاره نیافت پس بعد از متخاره من الله تعالی و الاستغفار
من الخیوة النبویه صلی الله علیه و سلم شکر الاستشارة و الاستشارة
من تخری و غمی و استاذی و سید و سید و مولای و اعتمادی و غمی
علا الاطلاق و المتبوع فی الصوده و المعنی بالاستحقاق التی لا سدا
الموتید من عند الله اصیل الحق و الشریعة و التقوی الدین عبد الله
متبع ائمه المسلمین بطول بقائه که این فقیر هر چه یافته بواسطه خدمت

تألیف

است لاجل و آیت شریفه فضیلت جناب سالتنا علیه السلام
 بقیه خلق در آن حضرت بفضیلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام
 بسبب اتحاد نور آنجناب با نور نبوت

و چه یازدهم از وجود دلالت حدیث نور
 بر امت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

۷۷۷

آنحضرت و بیعت ایشان یافته است لقا طریقه سخن پوست هر چه گویم در بیان
 چیده بود آنچه باغبان را در دیدن هم خطیر شروع نمودم و از کتب تفاسیر
 و احادیث و سیر مواهید و توارخ آنچه بثبوت پیوسته از سیر حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله و سلم و مقدمات و تمهات آن مایعلق بها و از احوال سیر
 اهل البیت و صحابه تابعین و تبع تابعین آنکه حدیث شریف بیان اسم نبوت
 و کنیت لقب و تاریخ ولادت و وفات و شرح فضائل و کمالات و خصوصیات
 و بعضی از آنچه بنظر رسیده از حکم و مواظفات آنار و کمالات هر یک استخراج نموده
 در سلاک تحریر کشیدم و آزار و ضعه الاحباب سیر النبی و الاصل اصحاب نام
 بساختم از حضرت و بابکمال و آمانی سالت مینمایم که در اتمام این مهم سائر
 امور توفیق یار فریق این شکسته گرداند و امیدوار چنانم که برکت احوال حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آل و اصحاب اتباع کرام و رضی الله عنهم تالیف این
 کتاب را آخرت منتهی وصول ثواب جزیل و در دنیا موجب بقا اسم جمیل حضرت
 امارت پناهی مولف داعی باشد و بالله التوفیق والعصمة و له الحمد لله
 می فرماید که کیفیت خلق نور محمدی صلی الله علیه و سلم و آیات متعدده و بیا
 متوجه دار و شده اصل مجموع آنرا و اصل علم باین معنی جامع میشود که حضرت
 خداوند تعالی بچند هزار سال پیش از آفرینش آسمان زمین و عرش و کرسی لوح قلم
 و بهشت و دوزخ و ملک انس و جن سائر مخلوقات نور نبوت آنحضرت را آفرید
 و در قضا عالم قدس آن نور را نسبت میفرمود گاهی بسجودش امر میکرد و گاهی بپای
 بر سبج و تقدیس شغول میبشت و بجهت مستقر آن نور حجابها خلق فرستاد

است لاجل و آیت شریفه فضیلت جناب سالتنا علیه السلام
 و چه یازدهم از وجود دلالت حدیث نور
 بر امت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

۷۷۷

در هر جمعی مدت مدید او را نگاه میبشت و به سبب خاص حضرت حق تعالی
 باو میفرمود و بعد از آنکه از آن حجب بیرون آمد نفس مبارک او در آن انفس مبارک
 ارواح انبیاء و اولیاء و صدیقان و شهداء و سائر مومنان ملائکه یافتند و از آن
 چند قسم ساخت و از آن اقسام عرش و کرسی لوح و قلم و بهشت و دوزخ
 و مواد و اصول آسمان زمین و افتاب ماهتاب کوکب و بحار و ریاح جهان
 موجود گردانید بعد از آن آسمان زمین را منبسط گردانید و هر یک از آنها را
 هفت طبقه و هر طبقه را بیست و سه سکن جمعی از مخلوقات مقدر فرمود
 روز و شب پیدا آورد پس جبرئیل امین با فرمود تا قبضه خاک پاک سفید
 موضع قبر جناب سالت صلی الله علیه و سلم بردارد و بان نور مخلوط سازد
 جبرئیل بموجب فرموده کار بند شد و آن نور را با این قبضه خاک پاک
 بیاختخت و باب تسنیم خمیر کرد و بر منوال ربه بیضا ساخت و آنرا در جوهرهای
 بهشتی فوطه داد و بر کسانها و زمینها و دریاها و کوهها عرض کرد تا بپای
 پیش از آنکه آدم مخلوق شود و بشناختند چنانکه خبر معتبران عند الله مکتوب
 خاخر النبیین و ان آدم لمجدل فی طینته اشارتی بدین معنی است
 استرود در بساط نبوت بساط او آدم بنور رخت نیارده از عدم است
 ازین عبارت وضحت که حسب آیات متعدده و اخبار متواتره ظاهرست که خلق
 نور جناب سالت صلی الله علیه و سلم بچند هزار سال قبل از خلق آسمان زمین
 و عرش و کرسی لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملک انس و جن سائر مخلوقات
 واقع شده و در قضا عالم قدس تربیت یافته و در حجب قدس و مراقبات

و جویار دهم از وجوه دلالت حدیث بر امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام

744

عليه السلام ربي اتحاد نور الجناب بالنور نبوي

استلال و ایام مشیت فضیلت جناب عالم جلیل القدر و
وسلم بسبب تقدیم غلو نور انوار فضیلت جناب عالم جلیل القدر
علیه السلام بسبب اتحاد نور انوار جناب عالم جلیل القدر و

و بعد یازدهم از وجود دلالت حدیث نور
بر امامت جعفر از امام حسن علیهما السلام

777

صارت كالذرة البيضاء لها شعاع عظيم فخر طافت بها الملائكة
حول العرش الكريم في السموات والارض والجبال والبحار فعرفت
الملائكة وجميع الخلق سيدنا محمداً وفضلته قبل ان يعرف آدم
عليه السلام ابن ولدت له امرئ داور وراكه طينت جناب سالما
صلوات الله عليه انه وسلم افضل طينتها بوده كه قلب ارض و بها نور آنست
و بها نسيم در معین انداخت چون شده تا آنكه مثل زده بپاشانده و در
آن شعاع عظیم بوده و ملائكه از احوال عرش و كرسي و سموات و ارض و جبال
طواف او ندید ملائكه و جميع خلق جناب سالما صلوات الله عليه انه وسلم
قبل خلق حضرت آدم شناختند و مكان فضیلت و اكرست و ارجحیت آن
جناب ریافتند و چون اتحاد طینت جناب امیر المومنین علیه السلام حسب
روایت محمد بن خلف مروزی صدوق و غیر آن ظاهرست این بر فضائل
و مناقب برای طینت جناب امیر المومنین اتم ثابت باشد و فضیلت آنحضرت
قطعا و حتماً محقق گردد و الله المجد علی ذلك و از عبارت مقدمه و
جناب ریافتی كه حضرت جبرئیل امین بحكم رب العالمین این طینت بگرفت
نور نبوی سابق بر همه اشیا بوده مخلقه طاف مروده پس اندفاع تو بهر منافات
حدیث نور در كمال وضوح و ظهور است مخفی نماند كه در بار اول مخلوق
بود كه بطاهر مخالف اولیت خلق نور نبوی می باشد لکن علایم اعلام
تفصیل فخر اولیت خلق نور نبوی را و مقدم آن بر جمیع مخلوقات بر
داشتند و آیات دیگر بعد تسلیم بحث آن بنیاد و احوالات عیدیه و توجیهات

سنة ١٢٢٢

23/2

استدلان بر اول استبشيت جناب سالار صلي الله عليه وآله وسلم
 بسبب تقدم خلق نور الخلق في فضيلت جناب امير المؤمنين
 عليه السلام بسبب اجتماع نور انجانب بانور نبوي ٢٤١
 وجه باز و هم از جوه دلالت حدیث نور
 بر امامت جناب امير المؤمنين عليه السلام

سديد ما اول ساخته قسطا در موابب لثنية گفته وقد اختلف اهل
 العلم في اول المخلوقات بعد النور المحمدي قال ابو يعلى الهادي الاصح
 ان العرش قبل القلم لما ثبت في الصحيح عن عبد الله بن عمر قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم قد رآته مقادير الخلائق قبل
 ان يخلق السموات والارض خمسين الف سنة وكان عرشه
 على الماء فمال صريح في ان التقدير وقع بعد خلق العرش لثنية
 وقع بعد خلق القلم حديث عباد بن الصامت مرفوعا اول ما
 خلق الله القلم قال المكتوب في الكتب مقادير كل شيء رواه احمد
 والترمذي وصححه ايضا من حديث ابو ثور بن العقييل مرفوعا ان
 الماء خلق قبل العرش وفي نسخة باسانيد متعددة ان الله
 لم يخلق شيئا ما خلق قبل الماء فيجمع بينه وبين ما قبله بان
 القلم بالنسبة الى ما بعد النور النبوي المحمدي الماء والعرش
 وقبل الاولية في كل شيء بالاضافة الى جنسه اى اول ما خلق الله
 من الاواد خردى وكذا في باقيها حسين يار كبرى وحيث گفته واختلف
 الروايات في اول المخلوقات ففي رواية نور رسول الله صلى الله عليه
 وفي رواية العقل وفي رواية القلم وفي رواية اللوح ومنشأ الاختلاف
 وروايات الاخبار المختلفة في اول ما خلق الله ففي خبر اول ما خلقه
 نور محمد صلى الله عليه وسلم وفي الانس الجليل ان الله خلق اول
 نور رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل العرش الكرسي والعرش

المقصود الاول

الحافظ محمد بن علي بن محمد

على بن ابي بصير ما كتبه

استدلان بر اول استبشيت جناب سالار صلي الله عليه وآله وسلم
 بسبب تقدم خلق نور الخلق في فضيلت جناب امير المؤمنين
 عليه السلام بسبب اجتماع نور انجانب بانور نبوي ٢٤١
 وجه باز و هم از جوه دلالت حدیث نور
 بر امامت جناب امير المؤمنين عليه السلام

والقلم والسماء والارض والجنة والنار بالف الف سنة و سبعين
 الف سنة وفي خبر آخر اول ما خلق الله العقل فقال الرازي فاقبل
 ثم قال له ادبر فادبر فقال عزق وجلالي بك اعطى وبك ا منع وبك
 اثيب وبك عاقب وفي المشكاة عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه
 وسلم لما خلق الله العقل قال له فتر فقام ثم قال له ادبر فادبر ثم قال له
 اقبل ثم قال له اتعد فقعد ثم قال له ما خلقت خلقا هو خيرا منك
 ولا افضل منك ولا احسن منك بك اخذ وبك اعطى وبك امر
 وبك عاقب بك الثواب عليك العقاب قد تكلم فيه بعض العلماء
 رواه البيهقي في شعب الايمان في خبر آخر اول ما خلق الله العقل
 عباد بن الصامت مرفوعا اول ما خلق الله القلم فقال المكتوب
 فقال رب ما اكتب قال اكتب مقادير كل شيء رواه احمد والترمذي
 وصححه في شرح القلم بما هو كائن ان يوم القيمة ولذلك قال النبي
 صلى الله عليه وسلم جف القلم على علم الله وفي رواية جف القلم بما هو
 كائن الى يوم القيمة وفي خبر آخر اول ما خلق الله اللوح المحفوظ
 ابن عباس قال ما خلق الله اللوح المحفوظ يحفظ الله بما كتبه فيه مما كان
 ويكون لا يعلم ما فيه الا الله وفي المدرك محظوظ من اصول الشيطان
 انتقم وجمع بين الاحاديث المختلفة المذكورة على تقدير صحة
 الكل ان يقال الاول الحق نور نبينا صلى الله عليه وسلم واولية
 العقل القلم اضافية يعني اول مخلوق من المجرى ذات العقل ومن

اقول

استدلال بر واثاب فضیلت جناب سالتا صلی الله علیه و آله
و سلم بسبب تقدم خلق نور انحضرت فیضیلت جناب علیه السلام
بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام ۲۸۰

وجه باز و بهر از وجود دلالت حدیث نور
بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

الاجسام والقلم و يقال قل العقول العقل لما خلق الله تعالى
بالاقبال الاولاد بار فاطع ففاز من بالعزة بانواع الاعراض والاكوار
والاول الاقلام القلم الذي ثبت بامر الله تعالى تقدير ان لا شيء
في الموضع المحفوظ والاول الا نور محمد صلی الله علیه و سلم و اهل
التحقيق عدل ان المراد من هذه الاحاديث شئ واحد لكن باعتبار
نسبه و حیثياته فتعدت العبارات كما ان الاسود المانع والبراق
عبارة عن الحجر لكن باعتبار النسب شيخ بن عبد الله العبد و من نور
سافر گفته اختلافوا في اول المخلوقات بعد النور المحمدي فيقول العرش
لما صمق قلم الله عليه و سلم قل الله مقادير المخلوق قبل ان
السموات والارض بخمسين الف سنة وكان عرشه على الماء
وصح اول ما خلق الله القلم فقال اكتب يا رب ما اكتب قال
اكتب مقادير كل شئ لكن صح في حديث مرفوع ان الماء خلق
قبل العرش فعلم ان اول الاشياء على الاطلاق النور المحمدي
ثم الماء ثم العرش ثم القلم لما علمت من حديث قل ما خلق الله
القلم مع ما قبله الدالين على ان التقدير بعد العرش والتقدير
وقع عند خلق القلم فذكر الاولية فيه للنسبة لما بعده و لان
در منابع گفته فصل سوم در تاویل احادیث اول ما خلق الله تعالى و
اولیت هر یک از آنها بوجهی از وجود ما و له بدانکه احادیث اول ما
حدیث در میان محدثان شهرت یافته که هر یکی از آنها ناظر بآنست که

استدلال بر واثاب فضیلت جناب سالتا صلی الله علیه و آله
و سلم بسبب تقدم خلق نور انحضرت فیضیلت جناب علیه السلام
بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام ۲۸۱

وجه باز و بهر از وجود دلالت حدیث نور
بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

استدلال بر واثاب فضیلت جناب سالتا صلی الله علیه و آله
و سلم بسبب تقدم خلق نور انحضرت فیضیلت جناب علیه السلام
بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

اول مخلوقات یکی از ان چهارست مثلاً اولی که میفرماید اول ما خلق الله تعالى
شئ محلی دیگر میفرماید اول ما خلق الله تعالى العقل و جامی دیگر میفرماید
اول ما خلق الله تعالى القلم و هر یک از این احادیث دلالت می کند
که اول اشیا یکی از اینها بوده و صورت تناقض بیناید زیرا که مرتبه اولیت
جز یک چیز را نمی تواند بود و توفیق میان این احادیث بر تقدیر صحیح آنها
راجع به چهار تادلیست تاویل اول اکثر بران گفته اند نه است که اول حقیقی نور
میفرماید صلی الله علیه و سلم و اولیت روح و عقل قلم اضافیت یعنی
اول مخلوق از ارواح روح محمد و صلی الله علیه و سلم و اول از مجردات عقل
تاویل انداخته سلم تاویل دوم اولیت نور محمدی صلی الله علیه و سلم حقیقت
خودست که بر همه اشیا سابق است حقیقه و اولیت عقل نظر بقول الاصل
یعنی اول همه عقلها آن عقل بود که در حدیث و صفحان فرمود که اقال
صلی الله علیه و سلم اول ما خلق الله تعالى العقل فقال لا قبل فاقبل
خر قال له ادع الی اخر الحدیث یعنی که وجود این عقل بر سایر عقول سابق
و اول اعلام آن قلم است که بامر خداوند تعالی تقدیرات اشیا را بر لوح ثبت کرده
تاویل سوم نه است که این هر چهار حدیث بحیثیات مختلفه یا سامی متعده مذکور
شده اند فاما همه فی الحقیقت کنایت از یک چیز است یعنی از ان حیثیت که خود
محمده خود و ذات و سبب او معاد خود را بلکه سایر اشیا را تعقل کند او را عقل کل
و از ان جهت که آن جوهر بخود ظاهر است و مظهر غیرست و فیضان کمال بدت
بایرکات حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و سلم از سبب و بی چون بترسط و

استدلال بر واثبات نبوت حضرت جابر علیه السلام
و سلم سبب تقدم خلق نور حضرت جابر علیه السلام
عليه السلام سبب اتحاد نور جابر با نور نبوت

۶۸۲

و چه یازدهم از جمله دلالت حدیث نور
بر امامت جابر علیه السلام

فانقص شده و از پر تو او ظهور یافته از نور حضرت خوانند و از ان وجه که است
بالذات است و حیات کل موجودات استفاد از دست آنرا روح محمدی گویند
صلی الله علیه و سلم و از آنجست که نقوش علوم در سائر مصنوعات یا در لوح
محفوظات متوسط است و ارقام گویند و در تحقیق همین معنی قدوة المحققین را
سلمه اسرار در شواهد النبوة بلسان تصوفه بیانی شافی است که فرموده را
آنرا حیث کان الله و لا شئ معه اول تخلی که بر خور کردی آنکه وجود غیر در آن
در خلل یا بد بصورت شافی بود مطلق کلی جامع مرجم شیون را بی نیاید
از بعضی صورت معلومیت آن شاز انقیاب اول و حقیقت محمدی گویند
صلی الله علیه و سلم و حقایق سائر موجودات همه اجزای تفصیل آن حقیقت است
و صورت وجودی آن حقیقت اولاد مرتبه ارواح جوهریست مجرد که شارع
محمد صلی الله علیه و سلم تارة از ان بعقل و تارة بقلم و تارة بروح یا بنو تعبیر
کرده است و شک نیست که اختلاف عبارات معنی را اختلاف اعتبار است
و صورت وجودی سائر حقایق منتهی در صورت وجودی آن حقیقت است
مرتبه بعد مرتبه تا منتهی میشود بصورت جسمانی انسانی که اول اول
آدم است علیه السلام و تحقیق آنی عند الله مکتوب خاتم النبیین و ان
آدم لم یجد فی طینته درین تاویل جمال نماید و الله اعلم تاویل چنانکه است
که اول حقیقه نور محمدیست صلی الله علیه و سلم که ملک ملکات از وی میسر
و هر چه فواید از و چند از ملکات چون انس و سائر حیوانات حیات از پر تو نور
روح او در اند مرتبه بعد مرتبه چنانچه شمه از ان گذشت و هر چه فواید از و

و

استدلال بر واثبات نبوت حضرت جابر علیه السلام
و سلم سبب تقدم خلق نور حضرت جابر علیه السلام
عليه السلام سبب اتحاد نور جابر با نور نبوت

۶۸۳

از کواکب اخلاک و عناصر و نباتات جملة مایه نفوس انیستجه عقل او دارند
پس تحقیق ان چنین بیناید که ان نور حضرت محمدی را صلوات الله علیه و سلم
تشبیه میفرماید چه که آن نور بواسطه نظر محبت آنی جل فر کرده از میانش
شده بود بر مثال قلم نایک شق وی روح آید و شق دیگر عقل و روح
این و عقل شق سیر و این همان قلم بود که مورد قسم آید که نوال القلم
و مایه سطور و اهل اشاره اینجا لطیفه میگویند که چون روح شق
این شد مثالش بر مثال آدم آید علیه السلام و چون عقل شق سیر بود قلم
مقام جو آید یعنی چنانچه جو از پهلوی چپ بود مخالف است او موجب صفت
و سترزم راستی آید که شاد و رو بهی و خالقون اینجا نیز چون عقل از پهلوی
چپ است مروج را با دور معرفت ذات صفات مشورت کند بر چه از خیال
بندد جناب حضرت قدس جل علاه از ان منزله داند و هر چه عقل او را که ان
کند حضرت او را خالق او شناسد عقل خود شمه است چون سلطان سیر
شعنه بچاره در کفنی خزیده عقل سایه حق بود چون آفتاب سایه را
با آفتاب او چه تاب و جمال الدین محدث در روضه الاحباب گفته بدان
وقفی الله و ایاک نعبد و ایاک نستعین و جماعت رحمت الله است که را
چون ممکن نبود چنانچه حدیث صحیح کان الله و لم یکن معه شئ و دلالت بر
یکند و حضرت حق تعالی بعد از آنکه ممکنات معدوم بوده اند ایشان را
فرمود و تاخیر در خلق ایشان را عجز بود بلکه قدرت از ذات او تکلفات
و علما اختلاف دارند در آنکه اول مخلوقات چه بود بعضی میگویند اول عقل

و

استدلال بر واثق مشیت جناب صلی الله علیه و آله
و سبب تقدم خلق نور انحضرت بر فضیلت جناب ابراهیم
علیه السلام سبب اتحاد نور انجناب با نور نبوی ۷۸۷

وجه یازدهم از وجوه دلالت حدیث نور
بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

مخلوق شد و طائفه دیگر میگوند اول قلم موجود گشته و جمعی بر آنند که اول مخلوق
نور نبوت محمدی صلی الله علیه و آله بود و بهمان منشا اختلاف این طوائف است
که اخبار مختلفه در باب اول مخلوقات وارد شده یکی این حدیث که اول ما خلق الله
العقل فقال اقبل فاقبل ثم قال ادبر فادبر فقال عتق و جلاله
بأعظم و بأكعاقبه و دیگری این حدیث است که پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم فرمود
اول ما خلق الله القلم و دیگری این حدیث است که اول ما خلق الله
و وجه جمع میان احادیث مختلفه بر تقدیر صحت همه و الله اعلم است که گویند
اول حقیقه نور پیغمبر است صلی الله علیه و آله سلم و اولیت قلم و عقل اضافیت
یعنی اول مخلوق از مجردات عقل بود و از اجسام قلم یا خود گویند قلم اول
ان عقل است که حق تعالی او را چون آفریده ام فرمود با قبالی او بار و وی را
حضرت عزت بفرموده اگر اراکم مخصوص است و اول اقلام آن قلم است که
خداوند تعالی قدرت اشیاء را در لوح ثبت کرد و اول انوار نور محمدی صلی الله علیه و آله
و السلام و اهل تحقیق بر آنند که مراد از این عبارات نشانه یک چیز است که با اعتبار
حیثیات مختلفه با سمای تعدده مذکور شده از آن حیثیت که ذات خویش را
خود و سایر اشیاء را عقل کند او را عقل گویند و از آن حیثیت که کمال محمدی
از پر تو ان نور است و بر انوار انحضرت خوانند و از آن حیثیت که نقوش علوم
در سائر معنومات در لوح محفوظ بوسیله دست او را قلم گویند و از بعضی
احادیث صحیح سبب خلق عرش و آب خلق قلم معلوم میشود و جمعی از محققان
شرح حدیث چنین فرموده اند که حدیث اول ما خلق الله القلم محمول

اول ما خلق الله القلم

استدلال بر واثق مشیت جناب صلی الله علیه و آله
و سبب تقدم خلق نور انحضرت بر فضیلت جناب ابراهیم
علیه السلام سبب اتحاد نور انجناب با نور نبوی ۷۸۵

وجه یازدهم از وجوه دلالت حدیث نور
بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

بر آنکه بعد از خلق عرش و آب اول چیزی که آفریده شد قلم بود و الله اعلم الحق و در
روضه الصفا گفته گفتار در بیان آنکه اول مخلوقات چیست فضل موجود
کیست در بعضی از نسخ معتبر بنظر رسیده که جابر انصاری رضی الله عنه که در
دانش و فضیلت از اهل مدینه امتیاز می داشت پیش از ظهور ملت اسلام با جابر
بهود و حکایت انصاری امثال این طائفه صاحبیت بیند و از قضایا
گذشته از ایشان سفسار و استخراج میفرمود و در باب تعیین اول مخلوقات از آن
مختلفه احوال متباینه شنیده خاطر او بر پیچیدگی از آنها قرار نیافت و چون
آفتاب سالت محمدی صلی الله علیه و آله سلم از افق دیار یثرب طالع گشت جابر را
اختصاصی مجلس شریف خاتم الانبیاء علیه السلام و انما ما پیدا شد
پس چو سه انوار عرفان از شکوة نبوت اقتباس کرده ارتقا و خویش بر مدارج
عالیه بنا بران احساس نمودی منقول است که روایت گفت یا رسول الله اول
چیزی که باری سبحانه و تعالی خلقت خلقت در روی پوشانید چه بود پیغمبر
فرمود که نور پیغمبر تو یا جابره این نکته پوشیده نماند که بعضی از ارباب ملت
احمدی را نیز درین باب اختلاف منشا خلاف ظاهر آنکه احادیث مختلفه
درین باب وارد شده کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله سلم اول
ما خلق الله نوری اول ما خلق الله القلم و اول ما خلق الله العقل
فقال اقبل فاقبل و قال ادبر فادبر فقال عتق و جلاله
بأعظم و بأكعاقبه و بأكعاقبه صاحب کتاب نوادر المعانی
در حدیث دیگر باین حدیث نظم ساخته گفته است که قال رسول الله

استدلال بر واثاق شریفه فضیلت جناب سالار علی الهادی علیه السلام
 و سلم سبب تقدم خلق نور انحضرت فضیلت جناب امیر المومنین
 علیه السلام سبب اتحاد نور انجانب با نور نبوی ۶۸۶
 و چه یازدهم از وجوه دلالت حدیث نور
 بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

صلی الله علیه و سلم و اول ما خلق الله اللوح و اول ما خلق الله الورق
 و علمنا این احادیث را تا و بیا کرده اند و حسن تا و بیانات آنکه قدومه الحقیقین
 و اسوة المتأخرین یا ام عبد الله بن علی بن اسعد النعمانی الیافعی هم در کتاب انوار
 آورده که بر تقدیر صحت حدیث مذکور در مراد حضرت رسالت پناه جعل می
 حدیث مسلم یک جوهر است بنا بر آنکه آن جوهر بخود ظاهر است و منظر غیره و فیضات
 کمالات بر ذات مقدس نبوی از مبدع و بی چون توسط و سه واقع
 شده از انوار گفته و بخود اضافت فرموده و باعتبار آنکه نقاش غیور است
 بر لوح محفوظ یا بر صفحات نقوش معجز بقلم گشت و این جهت که محض
 ذات خود و سایر اشیا را تعقل نموده موسوم بعقل شده و بواسطه آنکه محض
 نقوش اعیان ثابت است و وحش گفتند و از این حیثیت که می بالذات است
 و محیی غیر و وحش خوانند و این معنی از اجمالی بدیهیات مینماید که تعداد
 اسمها موجب اختلاف سیمی نیست غرض از تمهید این مقدمه آنکه حضرت ع
 بصفت جمال محال به نور محمدی که از اجزای مضیعا نیز گویند تجلی فرموده و آن
 جوهر بر هر دو قسم گشت قسمی در غایت صفای و روشنی و لطافت و ضیاء بود
 و دیگر درین اشیا بنظر عقل و من مرتبه اول مینمود اول را نور دوم را تاب گفته اند
 اقسام اول اشخاص شریفه علویه و کواکب اطبیاق سموات و اوج انبیا
 و رسل و اولیا و اصغیا و اصحاب یمن آفریده شده و از قسم دوم راجع الیه
 شامل ارجان و اولاد او و سایر اجناس سفلیه مخلوق گشته و ازین تقریر متوجه
 میست که ماسوی الله بواسطه نور حضرت ختمی پناه از انواریه عدم بقضای

و چه دوازدهم از وجوه دلالت حدیث نور
 بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام
 استدلال بر کجی نبوی و تعالی اثبات هر جناب سالار علی الهادی علیه السلام
 و الله اعلم بالصواب
 ۶۸۶
 و از این حدیث متوجه میست که در مقام فضیلت انحضرت

و چه دوازدهم از وجوه دلالت حدیث نور
 بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام
 استدلال بر کجی نبوی و تعالی اثبات هر جناب سالار علی الهادی علیه السلام
 و الله اعلم بالصواب
 ۶۸۶
 و از این حدیث متوجه میست که در مقام فضیلت انحضرت

سموات وارض بدو هزار سال بيان فرموده پس معلوم شد كه اين فضل نهايت عظيم
و شرف پس فخر و موجب فخر و اكراميت و فضيلت جناب سالتاب صلي الله
عليه و سلم است پس تقدم خلق نور جناب سالتاب صلي الله عليه و آله و سلم
هم دليل فضيلت اكراميت آنحضرت باشد و چنانچه تقدم نور نبوي اصيل
افضليت آنحضرت همچنين تقدم نور جناب ايرالمؤمنين عليه السلام اصيل
اكراميت و اشرفيت و فضيلت آنحضرت از جميع انبيا سواي خاتم النبیین عليه
عليهم السلام بالعللين و احث از جميع ملائكه و سائر مخلوقين با وجه مبين و هم آنكه حضرت
آدم عليه السلام مقارنت اسم جناب سالتاب صلي الله عليه و آله و سلم با اسم
حق تعالى در كتابت بر عرش استالاج احتجاج فرموده بر اكراميت و فضيلت
جناب سالتاب صلي الله عليه و آله و سلم پس هرگاه مقارنت اسم هر يك از جناب
رسالتاب صلي الله عليه و آله و سلم با اسم حق تعالى در كتابت بر عرش و فضيلت
آنحضرت باشد تقدم نور جناب ايرالمؤمنين عليه السلام مثل تقدم نور جناب
رسالتاب صلي الله عليه و آله و سلم بر خلق حضرت آدم و سائر انبيا عليهم و آله و سلم
و عليهم السلام و بودن اين نور و بروردن حق تعالى بر عرش نيز دليل اكراميت
و اشرفيت و فضيلت حضرت ايرالمؤمنين عليه السلام خواهد بود قطعا و حقا و
يقينا و جز ما محدث قدیم التفسير لثاني حاوی ملكات انساني علامه احمد بن
سليمان طبرانی در مجمع صغیر كه نسخ آن بعنوانيات رباني و اعطاف خداي
تايدات يزداني بابت اين باوريه نيكا بچنداني كده ميغرايد حدثا القدر
داود بن اسلم الصديقه القادر حدثا احمد بن سعيد المكي القصب

أحد ثمانية عبد الله بن اسمعيل المديني عن عبد الرحمن بن زيد بن أسلم
 عن أبيه عن جده عن ابن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم لما أذن بآدم صلى الله عليه وسلم أن ينزل
 أذنيه رفع رأسه إلى العرش فقال استأذنني محمد لا أغفر لك
 فأوحى الله إليه وما أعجز من محمد فقال تبارك اسمك لما
 خلقتني رفعت رأسه إلى عرشك فأذا فيه مكتوب لا اله الا الله
 محمد رسول الله فعلمت انه ليس حلاً عظم عندك قد أمرك
 اسمه مع اسمك فأوحى الله عز وجل إليه يا آدم انه آخر النبيين
 من ذريتك وإن أمتته آخر الامم من ذريتك لا يروى عن
 الاخذ الا سناداً تفرد به احمد بن سعيده وسعيد كازروني منتقى
 أغفر وروى عن عمرو بن المفسر في تفسير قوله تعالى قلني آدم
 من ربك كلمات قال لما أذن بآدم عليه السلام أن ينزل أذنيه
 قال يا رب أسألك محمد لا أغفر لي فأوحى الله إليه وما أيدريك
 من محمد قال يا رب لما خلقتني رفعت رأسي إلى عرشك فأذا فيه
 مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله فعلمت انه ليس حلاً آدم
 عندك من جعلت اسمه مع اسمك فأوحى الله تعالى إليه يا آدم و
 عزرت وجلالي انه لا آخر النبيين من ذريتك ولو كان ما خلقتك
 وروى عن ابن عباس نحوه وفيه زيادة وهي ان الله تعالى امر بان
 يكتبني يا محمد في رواية آخر ان آدم قال الحق من حيث لا تشق

[illegible]

استدلال بالاحتجاج بحدوث آدم ففعلت جنان سالتنا بصل الله
عليه وآله وسلم فمنازلتهم فمنازلت باهم من قدام ربنا عرش

٢٩٠

وحيث هو لم يزل في ذلك حتى لا يزل حتى لا يزل
برامات جنانا ليراموا من عرش

الأكبر الا اقبلتني عذري فاناه النداء يا آدم من هذا الذي تسأل
بحقه فقال لهي مولاي سيدي صفيك ورضيتك وجيبك
محمداً هو هذا النور الذي جعلته بين عيني وقد ايت اسمه صفيك
العرش في اللوح المحفوظ وعلى صفائح السموات وعلى ابواب الجنان وقد
ياد ربنا انك لم تفعل ذلك الا وهو اكرم الخليفة فقيل له يا آدم تسأل
وعبد الوهاب سأل في رشفاء الاسقام فمعه اقول ان التوسل بالنبي صلى الله
عليه وسلم جائز في كل حال قبل خلقه وبعد خلقه وفي مدته حياة
في الدنيا وبعد موته في مدة البرزخ وبعد البعث في عرصات
القيامة والجنة وهو على ثلاثة انواع النوع الاول ان يتوسل به بنفسه
ان طالب الحاجة يسأل الله تعالى او بجاهه او ببركته فيجوز ذلك
في الاحوال الثلاثة وقد ورد في كل منها خبر صحيح اما الحالة الاولى قبل
خلق فيدل لذلك آثار عن الانبياء الماضين صلوات الله عليهم
وسلامه اقتصروا مني ما علم ما تبين لنا صحته وهو ما رواه الحاكم
ابو عبد الله بن البيع في المستدرک على الصحيحين واحدهما قال حدثنا
ابو سعيد عمرو بن محمد بن منصور العدل حدثنا ابو الحسن محمد بن
بن ابراهيم الخطاطبة حدثنا ابو الحسن عبد الله بن مسلم الفهمي حدثنا
اسماعيل بن مسلم اخبرنا عبد الرحمن بن يزيد بن اسلم عن ابيه عن جده
عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم لما اقترفا آدم الخطيئة قال يا رب اسألك بحق محمد لما غفرت فقال

٢٩١

استدلال بالاحتجاج بحدوث آدم ففعلت جنان سالتنا بصل الله
عليه وآله وسلم فمنازلتهم فمنازلت باهم من قدام ربنا عرش

٢٩١

وحيث هو لم يزل في ذلك حتى لا يزل حتى لا يزل
برامات جنانا ليراموا من عرش

يا آدم وكيف عرفت محمداً ولم اخلقه قال يا رب لا تترك ما خلقتني
ونفخت في مني وحك رفعت راسي فرايت على قوائم العرش مكتوباً
لا اله الا الله محمد رسول الله فعرفت انك لم تترك اسمك الا
احب الخلق اليك فقال الله صدقت يا آدم انه لا حب الخلق اذ
سالتني بحقه فقد غفرت لك ولو لا محمد ما خلقتك قال الحاكم
هذا حديث صحيح الاسناد وهو اول حديث ذكرته لعبد الرحمن بن زيد
بن اسلم في هذا الكتاب رواه البيهقي ايضا في دلائل النبوة قال
تفرده به عبد الرحمن ذكره الطبراني وناذ فيه وهو اكثر الانبياء
ذريتكم وذكر الحاكم مع هذا الحديث ايضا عن علي بن حمزة
حدثنا هرون بن العباس ابي اسحق حدثنا جندل بن ابى حذاف
عن وبن اسلم عن انصارى حدثنا سعيد بن عروة عن قتادة عن
سعيد بن المسيب عن ابن عباس قال وحى الله الى عيسى عليه السلام
يا عيسى امن محمد وممن ادركه من امتك ان يومنوا به فلو لا محمد
ما خلقت آدم ولو لا محمد ما خلقت الجنة والنار ولقد خلقت
العرش على الماء فاظطرب فكنبت لا اله الا الله فكنى قال الحاكم
هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجوا قاله الحاكم والحديث المذكور
موقوف ابن تيمية عليه بهذا الاسناد ولا يلقه ابن الحاكم صحيحاً
قال ابن تيمية اما ما ذكره في قصة آدم من توسله به فلا يثبت
اصل ولا نقله احد عن النبي صلى الله عليه وسلم باسناد صحيح الا

٢٩٢

استدل ان احتياج جنه آدم لم يرضى جناب سالتنا على ان يرضى
والله ولم يقارنت بهم فخرت باسم من انما ذكره في عرش

٢٩٢

وجوه من وجود الالات من نور
براست جناب سالتنا على ان يرضى

عليه ولا الاعتبار ولا الاستشهاد في ادعى ابن تيمية انه كذب
اطال الكلام في ذلك جدا بما لا حاصل تحتها بالوهم والفرص والويل
ان الحاكم صرح بما قال في ذلك ولا تعرض للجواب عنه وكان به ان بلغه
بعد ذلك يطعن في عبد الرحمن بن زيد بن اسلم راوي الحديث ونحن
قد اعتمدنا في تصحيحه على الحاكم وايضا عبد الرحمن بن زيد بن اسلم
لا يبلغ في الضعف الى الحد الذي ادعاه وكيف يحل لسلطان يجازي
منع هذا الامر العظيم الذي لا يردده عقل ولا شرع وقد روي في هذا
الحديث وسنزيد هذا المعنى صحة تبيننا بعد استيحاء الاقوال
ما ورد من قول نوح وابراهيم وغيرهما من الانبياء فذكره المفيد
واكتفينا عنه بهذا الحديث لجوده وتصححه عملا من سيرة علي بن ابي طالب
عمرى گفته باري خصوصيته صلى الله عليه وسلم بكتابة اسم الشريف
مع اسم الله تعالى على العرش سائر ما في الملكوت اخرج الحاكم والبيهقي
والطبراني في الصغير وابونعيم وابن عساکر عن عمر بن الخطاب قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم لما اقرض آدم الخطيئة قال يا رب اشد
حق محمد لما غفر له قال وكيف عرفت محمد قال انك لما خلقتني بيده
ونفخت في مني وحك رفعت راسي فرايت على قوائم العرش مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله فعلمت انك لم تضاف الى اسمك الا حب الخلق
ليك قال صدقت ولو لا نحن ما خلقتك واخرج ابن عساکر عن كعب
الاحبار قال ان الله انزل على آدم عصيا بعد الانبياء والمرسلين

لما خلقني قال يا رب اشد
حق محمد لما غفر له قال وكيف عرفت محمد قال انك لما خلقتني بيده
ونفخت في مني وحك رفعت راسي فرايت على قوائم العرش مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله فعلمت انك لم تضاف الى اسمك الا حب الخلق
ليك قال صدقت ولو لا نحن ما خلقتك واخرج ابن عساکر عن كعب
الاحبار قال ان الله انزل على آدم عصيا بعد الانبياء والمرسلين

الحافظ حسن
صحيح الاسناد
ولم يخرج

في

استدل ان احتياج جنه آدم لم يرضى جناب سالتنا على ان يرضى
عليه ولم يقارنت بهم فخرت باسم من انما ذكره في عرش

٢٩٣

وجوه من وجود الالات من نور
براست جناب سالتنا على ان يرضى

اقبل على ابنه شيث فقال لي بني انت خليفة من بعد محمد هاجعا
التقوى والعروة الوثقى وكل ما ذكرت الله فاذا كوال جنبه اسم محمد
فان رأيت اسمه مكتوبا على ساق العرش انا بين الروح والطين ثم
ان طفت السموات فلم ادر في السموات موضعا الا رأيت اسم محمد مكتوبا
عليه ان ربي اسكنني الجنة فلم ادر في الجنة قصرا ولا غرفة الا اسم محمد
مكتوبا على نحو الحور العين على ورق قصاص جام الجنة وعلى ورق
شجرة طوبى على ورق سدرة المنتهى وعلى اطراف الحجب بين عدي الملكة
فاكر ذكره فان الملكة تذكره في كل ساعة وهم يرون روضة الوفا
اخبار رار المصطفى گفته في الحديث لما اقرض آدم الخطيئة قال يا رب اشد
حق محمد لما غفر له قال وكيف عرفت محمد قال انك لما خلقتني بيده
ونفخت في مني وحك رفعت راسي فرايت على قوائم العرش مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله فعلمت انك لم تضاف الى اسمك الا حب الخلق
ليك قال صدقت ولو لا نحن ما خلقتك واخرج ابن عساکر عن كعب
الاحبار قال ان الله انزل على آدم عصيا بعد الانبياء والمرسلين

لما خلقني قال يا رب اشد
حق محمد لما غفر له قال وكيف عرفت محمد قال انك لما خلقتني بيده
ونفخت في مني وحك رفعت راسي فرايت على قوائم العرش مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله فعلمت انك لم تضاف الى اسمك الا حب الخلق
ليك قال صدقت ولو لا نحن ما خلقتك واخرج ابن عساکر عن كعب
الاحبار قال ان الله انزل على آدم عصيا بعد الانبياء والمرسلين

٢٩٤

الفصل الثاني في قول الزناد
بصحة انه عليه السلام لم يزل يمشي
من الجواب الكتاب

استدلال احتجاج حضرت امام فضيلت جناب سالتا صلي الله عليه و سلم بقارنته سلم بحضرت باهم حق تعالى و كتابه عرش

و جزيه و هم از وجود دلالت حديث نور
بر امامت جناب امير المؤمنين عليه السلام

در گذشته و بعزت و جلال مرتبه بر کس فرزندان تو که با تو تسل جويد و ارباب زير
و حاجت و اكرم محمد بن عبد الرؤف بن تاج العارفين المناوي ركن كتاب التحافات
بالا حادith القدسيه که در اول کتب گفته و بعد فيقول العبد الضعيف العتيق
الرؤف اللطيف محمد بن عبد الرؤف المناوي الحادي كفاه الله شر كل
مناو و معادي هذا كتاب رحت فيه ما سبقت علي ما الراسين
اليه من الاحاديث القدسيه الواجده بالا سانيد عن خير البريه من
عليه بابين الاول فيما صدره المصطفى عليه السلام بلفظ قال انه عز وجل
والثاني ما صدره بغير ما قول الله تعالى فتمه و رتبت كلا البابين
حروف المعجم ساقلا ان يغفر ما ارتكبه من الذنوب برحمته
كريم رؤف رحيم سميت الاحافات السنيه بالا حادith القدسيه
كفتم لما اقترف آدم الخطيئه قال يا رب اسألك بحق محمد الا غفر لي
تقال الله تعالى كيف عرفت محمدا و لم اخلقه بعد قال يا رب لا تكل ما خلقت
ونفخت فيه روحك رخصت يا رب عرشك فأتيت مكتوبا يا اله الا الله محمد
رسول الله فعلت انك لم تصفك اسمك الا احب الخلق اليك فقال الله
صدي يا آدم احب الخلق ان و اذ اسالتني بحقه فقد غفرت له و لولا
ما خلقتك و اراه الطير و ابو نعير و الحمار و البغال و غيرها من كل حيوان
ابن راسل الميوسون گفت عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لما اقترف آدم الخطيئه قال يا رب اسألك بحق
محمد صلى الله عليه و سلم الا غفر لي قال و كيف عرفت محمدا و في لفظ آخر

استدلال احتجاج حضرت امام فضيلت جناب سالتا صلي الله عليه و سلم
عليه و انه و سلم بقارنته باهم حق تعالى و كتابه عرش
بر امامت جناب امير المؤمنين عليه السلام

الوفاء و ما محمد من محمد قال انك لما خلقتني بيدك و نفخت في روحك
رفعت راسي فأتيت على قوائم العرش مكتوبا يا اله الا الله محمد رسول الله
فعلت انك لم تصفك اسمك الا احب الخلق اليك قال صدي يا آدم
و لولا محمد لما خلقتك و في لفظ آخر قال آدم لما خلقتني رفعت
الي عرشك فاذا في مكتوبا يا اله الا الله محمد رسول الله فعلت انك لم
اعظم قدرا عندك من جعلت اسمك مع اسمك فاحمى الله تعالى اليه و عزته
و جلاله يا اله لا احر النبيين من خديتك و لولا ما خلقتك شيخ محمد
در مدارج النبوة گفته و چون خلق کرده شد آدم حق تعالى او را ابو محمد گنيت نهاد
و آورده اند که چون آدم بر عرش افتاد گفت خداوند افراده که مرا از بين
بخدمت خود برگزیده و خدای تعالی که تو محمد را از بين خلق خود برگزیدی
نظر بر عرش و ابو جبرئيل شست افتاد و در آنجا نوشته دیدم يا اله الا الله محمد
رسول الله و گفتم که گرامی من خداوند عز و جل تو او خواهد بود که نام مبارک او را بگویند
نام خود گوید و انیدی پس ندا کرد که ای خدیو بپایان فرودیت تسبیح نام او در آسمان
سجده است و در زمین محمد اگر او نمی بود پیدایی کردم آسمان زمین را و ترا بطغیل او
فریده ام ازین و آیات عید و ظاهیر و باهرست که حضرت آدم علیه السلام فرمود
اسم مبارک جناب سالتا صلي الله عليه و سلم باهم حق تعالى و کتابه عرش
بر عرش استدلال فرموده بر فضيلت و اکرمیت و احبیت آنحضرت و الله اعلم
که کتابت هم شریف جناب امير المؤمنين عليه السلام بغير اسم مبارک جناب سالتا
صلي الله عليه و سلم بر عرش و دیگر مقامات شریفه از اخبار متعدد و آثار متواتره

در این کتاب از جهت احتیاط و جهت جواز برای عموم مردم
تقدیم علی آنرا نموده و در آن کتاب در حق تعالی و در حق محمد
خدا را با تعجب و احترام

و جہ سیز و ہم از وجہ و مالک حقیقی
بر امامت جناب امیر المومنین علی

بهود واد اشکارت پس افضلیت اکبریت و احبیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام
 جمیع خلق انبیاء کاوا او غیر ہم بعد جناب سالتاب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 استلال حضرت صفی ملک قید و تقریر و ارشاد ایز و خیر و اخبار حضرت بشیر و غیر
 علیہ السلام علیہ با فتح المسک العین بایات روشن و علی و نظایر تنبیر بایات و در
 اذبحار تسم جناب امیر المؤمنین علیه السلام با هم جناب سالتاب صلی اللہ علیہ
 وآلہ السلام بسیار است بر بعضی از این مقام کتفا و اقتضای و در پس از آن
 و آیا مکتوب و کلام الله محمد رسول الله او محمد صفوق من خلق
 الله علیه بر ساقی عرش فاضی عیاض من العرش کتب فی شرف حق المصطفی
 فی ریح قانع النعمان ابی الحکم قال قال رسول الله علیه سلام امیر المؤمنین
 علی العرش کتب لا اله الا الله محمد رسول الله آیت بعینه و بنی الفاروق
 کتاب المناقب گفته اخبارنا محمد بن احمد بن محمد النعمی اخذنا قال خبرنا ابو جعفر
 سین بن محمد بن احمد بن الطیب بن کادری الفقیه قال حدثنی محمد بن
 حاکم قال حدثنی ابو بکر المعوفی قال حدثنی اسمعیل بن علی
 عه الی ابی الحکم قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 لما اسیر الی الی السماء رأیت علی ساقی العرش الا یمن نا و ما
 له غیری غرست جنة حدان بیدی محمد صفوق ایدته جنة
 نا و ما ترفته انبا سے ابو العلا الحسن بن احمد هذا الخبرنا
 من بن احمد المقری خبرنا احمد بن عبد الله الحافظ حدثنا محمد بن
 من سلم الحافظ و ما کتبه الا عنه حدثنا محمد بن الحسن بن مرداس

۴۹۹

اصل كتابه اخبرنا احمد بن الحسن الكوفي حدثنا اسمعيل بن جعفر عن
يونس بن عبيد عن سعيد بن جبير عن ابي الجراح صاحب رسول الله قال
قال رسول الله صلى الله عليه وآله رأيت ليلة الاسرى في مشكاة على ساق العرش انوار
جنة على عهد صفوان من خلق ايدته بعلي ومحب طبري رايض النضر وكنت
ذكر اختصاصه بتأييد الله نبيه صلى الله عليه وآله وسلم وكتبه ذلك
ساق العرش على بعض الحيوان عن ابي الجراح قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ليلة لي الى السماء فطرت الى ساق العرش لا ايمن فآيت كتابا من عنده
محمد رسول الله ايدته بعلي ونصرت به خروجه للملا
فسيرته عن ابن عباس قال كنا عند النبي صلى الله عليه وسلم فاذا طائر
في ليلة خضراء فاذا في حجر النبي صلى الله عليه وسلم فاذا ما النبي صلى
عليه وسلم فبأشبه كسر ما فاذا في جوفها ورقة خضراء مكتوب على الاله
قال رسول الله نصرته بعلي خروجه ابو الخير القمي وبني الحاكم
عن ابن يوسف عن حماد بن عمار عن اسمعيل بن جعفر عن يونس بن عبيد عن
سلم قال لما اسرى في رأيت في ساق العرش مكتوب بالاله
رسول الله صفوان عن خلق ايدته بعلي ونصرته به وفي رواية
ت على ساق العرش الايمن مكتوب اني الله وحدي لا اله غيري
ست جنة عدن بيك محمد صفوان ايدته بعلي وسيد شباب الدين احمد
ففي نسخة اخرى على راس الفضايل كفت عن حب بن منته رضى الله
قال مكتوب في بعض الكتاب مكتوب على ساق العرش لا اله الا الله

العلاج بمشاكل الرشد
عياض بن يوسف
فائدة عظيمة في معرفة
الحكام والقطبان في معرفة
مواهب النبينا
القطبان في معرفة
مواهب النبينا
القطبان في معرفة
مواهب النبينا

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١

استدلال احتجاج حضرت آدم علیه السلام
عنه السلام بقرآن باسم من تبارك وتعالى
براهنات جناب امير المؤمنين عليه السلام

روایت کتابت باسم جناب
امیر المؤمنین علیه السلام

محمد رسول الله ایدته بعل و نصرت به رواه الحافظ ابو بکر الخطيب
وعن ابی الخیر رضی الله تعالی قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله بارک
وسلم لیلۃ اسری علی الی الی السماء نظرک ساقی العرش الیمین فأتیت کتابا
فتمت محمد رسول الله ایدته بعل و نصرت به رواه الطبري قال خرج لیلۃ
سیرته و رواه الزینک و لفظه قال صلی الله علیه وآله و بارک و سلم
لما اسری فی ساقی العرش مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه
وآله و سلم ایدته بعل و نصرت به قال فی رواية رأیت علی ساقی العرش
مکتوبا انا الله و حدک الله غیری غرست جنة عدن بیک محمد
صفون ایدته بعل و عن ابی الحراء خادوم رسول الله صلی الله علیه
وآله و سلم قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله بارک و سلم
يقول لیس فی السماء دخلت الجنة و قال طلعت فی الجنة فأتیت عن
عین العرش مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعل و نصرت به
رواه الحافظ ابو بکر الخطيب سعید کادری و منتهی گفته روی یقانع عن ابی الخیر
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لما اسری الی السماء اذا علی
العرش مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعل و نصرت به
و در مشهور گفته اخرج ابن عساکر عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه
وآله و سلم لما عرج فی آیت علی ساقی العرش مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله
ایدته بعل و نصرت به و هذا کما کنی گفته اخرج ابن عساکر عن انس قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لما عرج فی آیت علی ساقی العرش مکتوبا

ص ۳۳
بسم الله الرحمن الرحيم
و هو کتابت باسم جناب
امیر المؤمنین علیه السلام

استدلال احتجاج حضرت آدم علیه السلام
عنه السلام بقرآن باسم من تبارك وتعالى
براهنات جناب امير المؤمنين عليه السلام

روایت کتابت باسم جناب
امیر المؤمنین علیه السلام

لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعل و نصرت به رواه الحافظ ابو بکر الخطيب
نفت عن ابی الحسن رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیلۃ
اسری الی السماء نظرک ساقی العرش الیمین فأتیت کتابا فتمت
محمد رسول الله ایدته بعل و نصرت به و رواه المذنب سیر و منتهی گفته
روایت اخرج ابن عساکر عن ابی الحراء عن النبی صلی الله علیه و سلم
قال آیت لیلۃ اسری فی ساقی العرش انا الله لا اله الا الله خلقک
جنة عدن بیک محمد صفون من خلقک ایدته بعل و عن الطبري فی الکبری
عنه لما اسری الی السماء دخلت الجنة فأتیت فی ساقی العرش الیمین مکتوبا
لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعل و نصرت به و رواه المذنب
خاطب الی الله اخفا گفته عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لما عرج
فی آیت علی ساقی العرش مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعل
و از آنجمله است مقرون بود ان بارک جناب امیر المؤمنین علیه السلام باسم
نفس جناب سالت بصلی الله علیه و سلم و رواه المذنب سیر و منتهی گفته
القرن روایت کرد و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وآله و سلم ان آیت اسمک مقرون باسمی فی ربعة مواضع فانت
بالنظر الیه لما بلغت بیت المقدس فمعراج الی السماء و جد علی
بحال الله الا الله محمد رسول الله ایدته بعل و نصرت به و رواه المذنب
فقلت جبرئیل من نیکوی قال علی بن ابی طالب فیما انقضت لیلۃ
المنی محمد علیه انی انا الله لا اله الا الله و محمد صفون من خلقک

ص ۳۴
۱۵۲
القرن الاول
ابن عساکر
الفضل بن عساکر
الدارقطني
من ابواب کتاب

ص ۳۵
۱۵۳
القرن الثاني
ابن عساکر
الفضل بن عساکر
الدارقطني
من ابواب کتاب

من قاضی طالع
ابن عساکر
القرن الثالث
ابن عساکر
الفضل بن عساکر
الدارقطني
من ابواب کتاب

ابن عساکر
القرن الرابع
ابن عساکر
الفضل بن عساکر
الدارقطني
من ابواب کتاب

أبديته بوذيرة ونصرتة بوذيرة فقلت لجبرئيل ومن وذيبري قال
عن ابن طالب لما جاء وزيت من سدة الملكة انتحيت إلى عرش
رب العالمين فوجدت مكتوبا وازانجلمست واما مكتوب بود محمد
عليه السلام رسول الله رب رب خست قبل ان تخلق السموات وارض به وبنار سال
المغاني في كتاب الجنان فقلت له عليه السلام مكتوب على باب الجنة
اخبرنا ابو الحسن احمد بن مظفر الفقيه الشافعي رحمه الله تعالى فقلت له
فاقر به قلت له اخبركم ابو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان بن
بابن السد الحافظ الواسط رحمه الله نا ابو يعلى احمد بن علي بن المشي
فاذكر يا بن يحيى لكان في نا يحيى بن سالمنا اشعث بن عمر بن الحسن بن صالح
وكان بفضل علي الحسن قال حدثني مسعر بن كدام عن عطية
بن سعيد عن جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلى الله عليه
يقول مكتوب على باب الجنة قبل ان يخلق الله السموات والارض بالفي عام
سوال الله وعلى الخوة ابو الويد اعطى محمد بن زكريا كتابا في غيبة
هذا اجازة قال خبرنا محمود بن اسمعيل الاشقر قال خبرنا احمد بن الحسين
فادشاه قال الطبراني عن محمد بن عثمان بن شيبه عن زكريا بن يحيى
بن سالم عن اشعث بن عمر بن الحسن بن صالح وكان بفضل علي الحسن
مسعر عن عطية عن جابر بن عبد الله قال انصاري قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم مكتوب على باب الجنة محمد رسول الله صلى
بن طالب اخبر رسول الله قبل ان يخلق السموات والارض بالفي عام

هو طوطي قديمه ان انا الله لا اله الا
هو طوطي الى الجنة و جنته مكي
هو طوطي و انصرت له هو طوطي

در این مکتب بود که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
در این مکتب اکبر پادشاه قیام فرمودند و از او خطبه خواندند و فرمودند

رسول الله صلى الله عليه وسلم

عليه السلام
أريت كتبوا على العرش
والله لا الله وحده لا شريك له
يسكن آياته ونصروا
نفسه

بجملہ اپنے طالب علموں کو
اس سکوہ و فی کتاب الشفاء
المنع القاضی عن

روى ابن قتيبة قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم إذا جاء
كاتبك من السماء فاذا جاء

ولما علموا أنها بالبين دولتنا بادي وهداية السعد الغنية وفي ذلك عند قول
تعالى ابتغاء مرضات الله قال صلى الله عليه وسلم رأيت على باب الجنة
لا اله الا الله محمد رسول الله على اخور رسول الله قبل ان يخلق الله تعالى
بالف عام وشما الدين محمد وتوضيح الدلائل على ترجيح الفضايلة كغلبة الباطل
عشر اثنى اسماء قريش اسم النبي في العرش الجنان فياله من روح الروح
وبرد الجنان عن جابر رضي الله تعالى عنه عن النبي صلى الله عليه وآله بانه
وسلم انه قال مكتوب على باب الجنة محمد رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم الله صلى الله عليه وآله وبانه وسلم قبل ان يخلق السموات والارض
بالف عام واذا الصالحين باسناد الى الحافظ ابى بكر بن مردويه باسناد
في حله واذا الحافظ ابو بكر الخطيب عن جابر ايضا ونقطة مكتوب على باب
الجنة محمد رسول الله صلى الله عليه وآله واخبر رسول الله قبل ان يخلق السموات والارض
وعبد الرحمن صغرى وزيادة الجالس غنية وعنه صلى الله عليه وسلم مكتوب
على باب الجنة محمد رسول الله صلى الله عليه وآله واخبر رسول الله قبل ان يخلق السموات والارض
وعنه جابر بن عبد الله بن زينة غنية عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم مكتوب على باب الجنة قبل ان يخلق الله السموات والارض
بالف عام محمد رسول الله صلى الله عليه وآله ابن المغازي وجمعه صدر عالم ^{بالف} عام
غنية اخبر الطبراني في المعجم الاوسط وابن عساكر والخطيب في مشفق المفسر
عن جابر قال قال رسول الله مكتوب على باب الجنة لا اله الا الله محمد
رسول الله صلى الله عليه وآله واخبر رسول الله قبل ان يخلق السموات والارض

روایات مکتوبه حضرت محمد رسول الله
صلى الله عليه وسلم

استدلال محتاج قتر آدم فضليت جنايتا سالتا بيا انت
عليه آله وسلم مقارنت باسم من ثقتا وركبتا بغير
وجه سيزد ووجه لالت حث نور
براست جنايتا الوصين على السلام
٥٠٠

ومر احمد بن خشان في ارتفاع النجا لغة اخرج الطبراني في الاوسط والخصيب
في المتفق والمفترق عن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم مكتوب على باب الجنة كاله الا الله محمد رسول الله على
اخر رسول الله قبل ان يخلق السموات والارض والفي عام وفي رواية اخرى
عند احمد عنه مرفوعا ريت مكتوبا على باب الجنة كاله الا الله محمد
رسول الله على اخوه محمد بن ابي بكر روى عنه شرح فيه علومه في
من سواه كان صنو المصطفى او سواه بعد كان صيا فخرج احمد بن حنبل
عن جابر رضي الله عنه قال على باب الجنة مكتوب كاله الا الله محمد
رسول الله على اخر رسول الله وفي رواية مكتوب محمد رسول الله على
اخر رسول الله قبل ان يخلق السموات والارض بالف سنة اذ ذاك
الحجل الطبري رحمه الله وانما يحمله است مكتوب برون كاله الا الله محمد
رسول الله على ولي الله برابرا بن ثمانية تحت محمد بن يوسف بن زكري
ونظمه بن سمي غنم نقل الشيخ الامام العالم صد الدين ابراهيم بن محمد
ل مؤيد الحو حجه الله في كتابه فضل اهل البيت عليه السلام
ابن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لما سرى في السماء ام بعرض الجنة والتار على فرائدها جميعا
قلت الجنة والوان نعيمها ورأيت النار واوع عذابها فلما رجعت
قال لجبرئيل عليه السلام قرات يا رسول الله ما كان
مكتوبا على باب الجنة وما كان مكتوبا على ابواب النار فقلت يا جبرئيل
فقال ان الجنة ثمانية ابواب على كل باب منى رابع كلمات كل كلمة خير من الدنيا
وما فيها من تعلمها واستعملها وان للنار سبعة ابواب على كل باب مخالفة
كلمات كل كلمة خير من الدنيا وما فيها من تعلمها وعرفيا فقلت يا جبرئيل
جمع معي لا فوافج مع جبرئيل عليه السلام فبدأ بابو اب الجنة فاذا على
الباب الاول مكتوب كاله الا الله محمد رسول الله على كل شيء حيلة
وحيلة طلب العيش في الدنيا رابع حصال النقا ونبذ المحقر ترك
ومجاسة اهل الخير وعلى الباب الثاني مكتوب كاله الا الله محمد رسول الله
على كل شيء حيلة وحيلة السعد في الآخرة رابع حصال صريح
البتاحي التعطف على الا ماعل السعي في حوائج المسلمين تفقد الفقراء
وللمساكين على الباب الثالث مكتوب كاله الا الله محمد رسول الله على كل
لكن شيء حيلة وحيلة الصوة في الدنيا رابع حصال فله الطعارة قلة الكرم
وقلة المناورة قلة المشي على الباب الرابع مكتوب كاله الا الله محمد رسول الله
عنه في آله من كان يوم من الله واليوم الآخر فليكرم جاره من كان يوم
جائه واليوم الآخر فليكرم ضيفه من كان يوم من الله واليوم الآخر فليكرم

روايت كذا في المتن
عليه السلام
باب الجنة ثمانية ابواب
على كل باب منى رابع
كلمات كل كلمة خير
من الدنيا وما فيها
من تعلمها واستعملها
وان للنار سبعة ابواب
على كل باب مخالفة
كلمات كل كلمة خير
من الدنيا وما فيها
من تعلمها وعرفيا
فقلت يا جبرئيل
جمع معي لا فوافج
مع جبرئيل عليه السلام
فبدأ بابو اب الجنة
فاذا على الباب الاول
مكتوب كاله الا الله
محمد رسول الله على
كل شيء حيلة وحيلة
السعد في الآخرة
رابع حصال صريح
البتاحي التعطف على
الا ماعل السعي في
حوائج المسلمين
تفقد الفقراء
وللمساكين على
الباب الثالث
مكتوب كاله الا الله
محمد رسول الله على
كل شيء حيلة وحيلة
الصوة في الدنيا
رابع حصال فله
الطعارة قلة الكرم
وقلة المناورة
قلة المشي على
الباب الرابع
مكتوب كاله الا الله
محمد رسول الله
عنه في آله من كان
يوم من الله واليوم
الآخر فليكرم جاره
من كان يوم جائه
واليوم الآخر فليكرم
ضيفه من كان يوم
من الله واليوم الآخر
فليكرم

استدلال محتاج قتر آدم فضليت جنايتا سالتا بيا انت
عليه آله وسلم مقارنت باسم من ثقتا وركبتا بغير
وجه سيزد ووجه لالت حث نور
براست جنايتا الوصين على السلام
٥٠٥

على ترجيح الفضائل لثقتن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وآله وبأرك لما اسرى في السماء ام بعرض الجنة
والنار على فرائدها جميعا رأت الجنة والوان نعيمها ورأيت النار واوع
عذابها فلما رجعت قال لجبرئيل عليه السلام قرات يا رسول الله ما كان
مكتوبا على باب الجنة وما كان مكتوبا على ابواب النار فقلت يا جبرئيل
فقال ان الجنة ثمانية ابواب على كل باب منى رابع كلمات كل كلمة خير من الدنيا
وما فيها من تعلمها واستعملها وان للنار سبعة ابواب على كل باب مخالفة
كلمات كل كلمة خير من الدنيا وما فيها من تعلمها وعرفيا فقلت يا جبرئيل
جمع معي لا فوافج مع جبرئيل عليه السلام فبدأ بابو اب الجنة فاذا على
الباب الاول مكتوب كاله الا الله محمد رسول الله على كل شيء حيلة
وحيلة طلب العيش في الدنيا رابع حصال النقا ونبذ المحقر ترك
ومجاسة اهل الخير وعلى الباب الثاني مكتوب كاله الا الله محمد رسول الله
على كل شيء حيلة وحيلة السعد في الآخرة رابع حصال صريح
البتاحي التعطف على الا ماعل السعي في حوائج المسلمين تفقد الفقراء
وللمساكين على الباب الثالث مكتوب كاله الا الله محمد رسول الله على كل
لكن شيء حيلة وحيلة الصوة في الدنيا رابع حصال فله الطعارة قلة الكرم
وقلة المناورة قلة المشي على الباب الرابع مكتوب كاله الا الله محمد رسول الله
عنه في آله من كان يوم من الله واليوم الآخر فليكرم جاره من كان يوم
جائه واليوم الآخر فليكرم ضيفه من كان يوم من الله واليوم الآخر فليكرم

روايت كذا في المتن
عليه السلام
باب الجنة ثمانية ابواب
على كل باب منى رابع
كلمات كل كلمة خير
من الدنيا وما فيها
من تعلمها واستعملها
وان للنار سبعة ابواب
على كل باب مخالفة
كلمات كل كلمة خير
من الدنيا وما فيها
من تعلمها وعرفيا
فقلت يا جبرئيل
جمع معي لا فوافج
مع جبرئيل عليه السلام
فبدأ بابو اب الجنة
فاذا على الباب الاول
مكتوب كاله الا الله
محمد رسول الله على
كل شيء حيلة وحيلة
السعد في الآخرة
رابع حصال صريح
البتاحي التعطف على
الا ماعل السعي في
حوائج المسلمين
تفقد الفقراء
وللمساكين على
الباب الثالث
مكتوب كاله الا الله
محمد رسول الله على
كل شيء حيلة وحيلة
الصوة في الدنيا
رابع حصال فله
الطعارة قلة الكرم
وقلة المناورة
قلة المشي على
الباب الرابع
مكتوب كاله الا الله
محمد رسول الله
عنه في آله من كان
يوم من الله واليوم
الآخر فليكرم جاره
من كان يوم جائه
واليوم الآخر فليكرم
ضيفه من كان يوم
من الله واليوم الآخر
فليكرم

روايت كذا في المتن
عليه السلام
باب الجنة ثمانية ابواب
على كل باب منى رابع
كلمات كل كلمة خير
من الدنيا وما فيها
من تعلمها واستعملها
وان للنار سبعة ابواب
على كل باب مخالفة
كلمات كل كلمة خير
من الدنيا وما فيها
من تعلمها وعرفيا
فقلت يا جبرئيل
جمع معي لا فوافج
مع جبرئيل عليه السلام
فبدأ بابو اب الجنة
فاذا على الباب الاول
مكتوب كاله الا الله
محمد رسول الله على
كل شيء حيلة وحيلة
السعد في الآخرة
رابع حصال صريح
البتاحي التعطف على
الا ماعل السعي في
حوائج المسلمين
تفقد الفقراء
وللمساكين على
الباب الثالث
مكتوب كاله الا الله
محمد رسول الله على
كل شيء حيلة وحيلة
الصوة في الدنيا
رابع حصال فله
الطعارة قلة الكرم
وقلة المناورة
قلة المشي على
الباب الرابع
مكتوب كاله الا الله
محمد رسول الله
عنه في آله من كان
يوم من الله واليوم
الآخر فليكرم جاره
من كان يوم جائه
واليوم الآخر فليكرم
ضيفه من كان يوم
من الله واليوم الآخر
فليكرم

و جسیز و هم از و جود و مالک حدیث بود
بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

0.4

در کتابت بر عرش

وجہ سیزدہم از وجوہ دلالت حدیث نور
بر امامت جناب امیر المومنین علیہ السلام

۵۰۷

استدلال احتجاج حضرت آدم علیه السلام جناب سالک
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بقا رت با هم حق تعالیٰ در کتب بر
۵۰

مکتبہ

[illegible]

١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١
 ٤٧٢
 ٤٧٣
 ٤٧٤
 ٤٧٥
 ٤٧٦
 ٤٧٧
 ٤٧٨
 ٤٧٩
 ٤٨٠
 ٤٨١
 ٤٨٢
 ٤٨٣
 ٤٨٤
 ٤٨٥
 ٤٨٦
 ٤٨٧
 ٤٨٨
 ٤٨٩
 ٤٩٠
 ٤٩١
 ٤٩٢
 ٤٩٣
 ٤٩٤
 ٤٩٥
 ٤٩٦
 ٤٩٧
 ٤٩٨
 ٤٩٩
 ٥٠٠
 ٥٠١
 ٥٠٢
 ٥٠٣
 ٥٠٤
 ٥٠٥
 ٥٠٦
 ٥٠٧
 ٥٠٨
 ٥٠٩
 ٥١٠
 ٥١١
 ٥١٢
 ٥١٣
 ٥١٤
 ٥١٥
 ٥١٦
 ٥١٧
 ٥١٨
 ٥١٩
 ٥٢٠

ابو الوليد خوارزمي كتاب المناقب وفيه الاسناد عن الامام محمد بن احمد
 بن شاذان حدثنا ابو محمد هرون بن مسعود التلعكبري عن عبد الله بن محمد بن عبد الله
 عن جعفر بن محمد عن عبد الكريم قال حدثني عثمان العطاري حدثنا ابو نصر
 احمد بن محمد بن الوليد عن كيع بن الجراح عن الامام عيسى بن ابي ائيل عن عبد الله
 بن مسعود قال قال رسول الله ^{عليه} ان خلق الله آدم ونفخ فيه روحه عطس آدم
 فقال الحمد لله فاوحى الله تعالى محمد عبدا وعزى جلالا لولا عبدان ان الله
 اخلقهما اودا الدنيا ما خلقته قال الحلي فيكونا مني قال نعم يا آدم ارفع
 راسك وانظر رفع راسه فاذا مكتوب على العرش لا اله الا الله محمد بن
 الرحمة على مقعر الحجة من عرف حتى على ذك وطاب من انكر حقه لعن في
 اقصمت بعزق ان ادخل الجنة من عصاه وان طاعني وشما ب الدين ام
 وترفع الدلائل على جميع الفضائل وذكر اسماء رجايل المؤمنين عليه السلام
 ومنى ما مقبول الحجة عن ابن مسعود رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وعلى
 وآله وسلم انه لما خلق الله تعالى آدم ونفخ فيه روحه عطس
 عليه السلام فقال الحمد لله رب العالمين فاوحى الله تعالى اليه وبشرو
 بالنعمة وفي هذا الحديث ان الله تعالى قال يا آدم ارفع راسك فانظر
 رفع راسه فاذا مكتوب على العرش لا اله الا الله محمد بن الرحمة على
 مقعر الحجة ومن عرف حتى على ذك وطاب من انكر حقه لعن في
 بعزق وجك ان ادخل الجنة من عصاه وان طاعني وشما ب الدين ام
 ان ادخل النار من عصاه وان طاعني وشما ب الدين ام

صلى الله عليه وسلم

الحمة صراطا و ان يحكم فميت بعين ان دخل

五

كتابه في مناقب أمير المؤمنين تصنيف خطيب الخطباء أبو المؤيد
 بن أحمد المكي ثم الخوارزمي **أزاحمة** رويته مكتوبة **لا اله الا الله**
 رسول الله صلى بن أبي طالب مقيم الحجة وريان بهر دكف مصابيل قبل ان
 خلق ونياد وازده هزار سال ابو المؤيد موفق بن احمد خوارزمي ركن الدين النقيب
 تباين ابو العلا الحافظ الحمداني حل واكمام اكل نجر الدين ابو صفو
 محمد بن الحسين بن محمد البغدادي الانبانا الشريفا اكمام اكل نور الهدى
 ابو طالب الحسين بن محمد بن علي الزينبي عن اكمام محمد بن محمد بن علي بن الحسين
 بن شاذان قال حدثنا المعافان كرويا عن الحسن بن العاصم عن صهيب عن
 جعفر بن محمد عن ابيه عن علي بن الحسين عن ابيه عليهم السلام قال بينا
 رسول الله صلى الله عليه وسلم في بيت ام سلمة فخطب عليه
 ملك له عشر ناساق كل ناسق لسان سبع الله ويقدره بلغة
 لا يشبه الاخرى احده اوسع من سبع سموات وسبع ارضين فب
 النبي صلى الله عليه وسلم انه جبريل فقال جبريل لوانت في مثل
 هذا الصورة قط قال ما انا جبريل انا صر صائيل بعثني الله اليك للنور
 النور من النور فقال النبي صلى الله عليه وسلم من قال ابتغوا طمعة
 من بشهادة جبريل وميكائيل وصر صائيل قال فطر النبي صلى الله
 عليه وسلم فاذا بين كفي صر صائيل مكتوب **لا اله الا الله محمد**
 رسول الله صلى بن طالب مقيم الحجة فقال النبي صلى الله عليه وسلم
 يا صر صائيل منذ كم كتب هذا بين كفيك قال من قبل ان يخلق

اوتونچ سلطان بن خواجه كلان الحسن
 القندوزى الىى وىياىخ المولى
 اخراج موق بن احمد الىى وىياىخ المولى
 على لاىخ عن ابى وىياىخ المولى
 قاتال سول الىى وىياىخ المولى
 على اولم الىى وىياىخ المولى
 فمى وىياىخ المولى
 فادى الىى وىياىخ المولى
 وقول وىياىخ المولى
 الكلى الىى وىياىخ المولى
 عال الىى وىياىخ المولى
 قال يادى الىى وىياىخ المولى
 وانظر الىى وىياىخ المولى
 العلى الىى وىياىخ المولى
 رسول الىى وىياىخ المولى
 فمى الىى وىياىخ المولى

21.

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲

الحمد لله رب العالمين

مجلس
السلام

ص ١٩
المودة السادسة في ان
الخ رسول الله و
الاعين عنة الله

استدلال ان جناب حضرت آدم فضيلت جناب سالتنا صلوات الله
عليه واله بقا نت اسم من قال در كتابت بر شمس ٥١٢
و جيزه و هم زوجه دلالت حدیث نور
براست جناب سالتنا صلوات الله

لا نضاه قال ينار رسول الله صلى الله عليه وسلم يوصافي مسجد المدينة فذكر
بعض اصحابنا الجنة قال جنة يا رسول الله معتك تقول الجنة حرمه
عليه التبيين سائر الاصل حتى ادخلها فقال يا ما علمت ان الله لو ان من نور
وعوام من برجد خلقها قبل ان يخلق السموات بالقي سنة مكتوب على راس
ذلك اللواء لا اله الا الله محمد رسول الله آل محمد خير البرية صاحب اللواء
اصام القوم فقال علي الحمد لله الذي هدانا لهذا وكنا وشرنا فقال
النبی صلی الله علیه وسلم اما علمت ان من احبنا وامنحنى اسكنه الله و
ابنا هذه الآية في مقعد صدق عند مليك مقتدر وازا انجلست
روایت مکتوب بود ان لا اله الا الله محمد رسول الله نصرته يعطى برزخه
يا ورفه خضره که در لوزه خضره بود و ان بوزد را طایفه در حضور باهر انور
جناب سالتنا صلوات الله علیه و سلم انداخته بود چنانچه از عبارت سابقه
طریقی ظاهر و واضح شد و عبد الرحمن الصفوری در تزیینة المجاز گفته قال بن عباس
نصی الله عنی ما کنتا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم واذ ابلى ثوبی
لوزة خضره فالتقاها فاخذها النبي صلى الله عليه وسلم فوجد فيها درة
خضراء مکتوب علیها لا صغرا اله الا الله محمد رسول الله نصرته يعطى
وجه چهار و هم انکه تقدم نبوت جناب سالتنا صلوات الله علیه و سلم
افضل من انحضرت از سائر انبياء و مرسلين و جميع مخلوقين و ظاهر است
نبوت انحضرت فرج تقدم خلق نور انحضرت است پس تقدم نور انحضرت
اولی است بالا و لی یل فضیلت انحضرت و چون تقدم خلق بر جناب سالتنا

در این انوار در کتابت بر شمس
اخبار ابو نصر طحان جنة
عن فضله اولى بفرج الجنه
عن الفضل بن العلاء
اخباره من السلف
حدثنا ابو جارية السلف
ابن ازعل عن النبي
عن سعيدين جبر قال جامع
صلوات الله عليه وسلم
فان الكعبة فاخذها سائرنا
وقال اللهم لا تجعل محرابي
اجتة قال فخط جبريل
نور على السلام و قيل ان
عن افاضها و رفته خضره
فيها اله الا الله محمد رسول الله
ما انصف الله به
من انصف الله
فان الله في
في ان الله في
في ان الله في
في ان الله في

استدلال انك تقدم نبوت جناب سالتنا صلوات الله
عليه واله و سلم فرج تقدم خلق نور انحضرت
٥١٣
و جيزه و هم زوجه دلالت حدیث نور
براست جناب سالتنا صلوات الله

عليه السلام هم ثابت مست بر انحضرت بر فضل از جميع مخلوقين حتى الانبياء
و المرسلين و كاتم النبیین صلوات الله عليه و سلم جميعا پس تقدم انبياء
كرام و انجانب برل جناب سالتنا صلوات الله علیه و سلم و فكيف تقدموا الا صاحب و
كانوا حاثين كجلائل المناقب و زواهر القاب فكيف تقدم الثلاثة
الذين كانوا غنمين في فتح الالباب و التياق و ابدن ابعدا سلامهم
الظاهرى ايضا ما يورث سماعة اصحابه و جمع القلق و الاضطراب
و وجب له راحة اشدا للقباع و الالهاب و شواهد تقدم نبوت جناب
رسالت ملك صلي الله عليه و سلم سائر انبياء و مرسلين و كاتم النبیین
كبار و يار و افكار سائر انبياء و مرسلين و كاتم النبیین
و انصاره و تلاميذه و تلاميذه و تلاميذه و تلاميذه
حدثنا عبد الله بن صالح حدثني معاوية بن سعيد بن سويد
عن عبد الله بن هلال السلمي عن عرياض بن مسارية صاحب
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول ان عبد الله و خاتم النبیین و ان آدم لم يخلد في طينة
و ساخر كرم عن ذلك انا دعوة الى ابراهيم و بشارة عيسى بن مريم و
نور الحق التي مات و كن لك الهات الانبياء يرون ان رسول الله
صلوات الله عليه وسلم رأيت حين وضعته فورا اضاءت له قصو الشام
و ان حجر كبري و رشح عليه و رشح شعرة و نوات قصور قصير بالزود و رها
من دارو البطا و گفته و اصل خلائق الحديث انهم جميعا صلوات الله عليه و سلم

در لوزة فقال يا رسول الله
ان الله قد جعلك انتظام
لكم في لوزة فقال
فما قالوا في لوزة فقال
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
و نصرته و هم

فان الله في
في ان الله في
في ان الله في
في ان الله في

218

[illegible]

و چهار دهم از وجوه است حد ثور
است حساب امره مندر حد التمام

استدلال اینکه تقدم نبوت جناب سالک و جلیل است
علیه السلام و سلم فی مقدم خلق نور حضرت است

ووجه چهارم در بیان انوار و احوال ملکوتی است
که با این مقدمه فرموده اند که

014

وَأَدَمَ بَيْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ الْحَمْرِ جَانِ النَّجَافِ
بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَضْرَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَيْقٍ قَالَ قِيلَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَتَى كُنْتُ نَبِيًّا
وَأَدْرِمُ بَيْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ قَالَ الشَّيْخُ كَذَا رَأَيْتُهُ وَلَوْ بَدَأْتُ كَرَمِيسَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ
بِإِسْنَادِهِ عَنْ السَّمْعَلِيِّ بْنِ إِسْحَاقَ الْقَاضِي أَنَا حُجَّاجٌ بَيْنَ مَخَالٍ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ
بِإِسْنَادِهِ عَنْ خَالِدِ بْنِ الْحَدَّادِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَيْقٍ عَنْ جَلِيزَةَ سَأَلَتْ
النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَتَى كُنْتُ نَبِيًّا قَالَ أَدَمَ بَيْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ
كَذَا رَأَيْتُهُ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ سُلَيْمَانَ وَقَالَ عَنْ جَلِيزَةَ لِرَبِّهِمْ مَيْمُونٌ وَقَالَ عَنْ خَالِدِ
وَحَبِيبِ بْنِ خَالِدٍ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ نَا خَالِدِ الْحَدَّادِ
عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَيْقٍ أَنَّ جَلِيزَةَ سَأَلَتْ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَتَى كُنْتُ نَبِيًّا
فَنَبَّأَهُ بِأَنَّهُ يَكُونُ بَيْنَ عَمْرٍو وَالْبَابِ نَابِغَةً حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ
دِينَارٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَيْقٍ عَنْ مَيْمُونٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
كَانَ يَقُولُ كُنْتُ نَبِيًّا وَأَدَمَ بَيْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ فَابْتَدَأَ
بِإِسْنَادِهِ عَنْ الزُّبَيْرِ بْنِ الْحَكَمِ نَابِغَةً جَعْفَرُ الْقَيْسِيُّ نَاعُورُ بْنُ وَاقِدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ
عَلِيٍّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ قَالَ عَمْرُو بْنُ وَاقِدٍ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ
أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَمْرِو بْنِ وَاقِدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ وَاقِدٍ عَنْ
بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَابِرِ بْنِ الشَّيْبَانِيِّ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَمْرِو بْنِ وَاقِدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ وَاقِدٍ
نَبَّأَهُ أَنَّ أَدَمَ بَيْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ فَفَرَّدَهُ نَصْرُ بْنُ مَرْزُوقٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
نَابِغَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْوَالِدِ نَابِغَةَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ بْنِ أَبِي رِيحٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ

三

۵۱۶

516

عن العرياض بن سارية قال سمعت رسول الله يقول ان عبد الله في
الكتاب خاتم النبيين وان آدم في الجنة في طينته كذا رواه ابو بكر
عن سعيد عن العرياض بن جوده معاوية بن صالح عن سعيد عن العرياض
بن جوده احمد بن حنبل عن ابن ابي ابيان مثله حدثنا سليمان بن احمد
حدثنا بكر بن سهل نا عبد الله بن صالح حدثني معاوية بن صالح عن سعيد
بن سويد عن عبد الكاظم بن هلال عن العرياض بن سارية التلم
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول نا عبد الله خاتم النبيين
وان آدم في الجنة في طينته رواه عبد الله بن هب عن عبد الرحمن بن محمد
معاوية مثله نا ابو عمرو ومحمد بن احمد بن حمدان نا الحسن بن سفيان نا

حرملة بن يحيى نا عبد الله بن جندب عن معوية بن صالح عن سعيد
 بن سويد عن عبد الاعلى بن حلال السلمي عن عرياض قال سمعت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في عدا الله مكتوب في كتابه
 وان ادم لم يخلد في طينته حدثنا ابو بكر بن مالك نا عبد الله بن
 محمد بن حنبل حدثني نا عبد الرحمن بن محمد عن سعيد بن سويد
 حدثني عن عبد الله بن حلال عن عرياض قال قال رسول الله ان عدا
 خاتم النبيين وان ادم لم يخلد في طينته رواه الليث بن سعد عن معوية
 بن ماله وقال عبد الاعلى بن حلال حدثنا سليمان بن احمد نا ابو زرعة
 نا مشقة نا على بن عياش نا الحسن نا الليث بن سعد عن معاوية بن حنبل
 حدثني سعيد بن سويد عن عبد الاعلى بن حلال عن عرياض قال سمعت

استدل ان لا يكون تقدم نبوت جناب سائنا صلى الله عليه وسلم فروع تقدم خلق نور انحضرت مست

وهو جبار و هو زود و هو دلالت مرئيت
برامنت جناب امير المؤمنين عليه السلام

رسول الله يقول ان عند الله خاتم النبيين ان آدم لم يخلد في طينة ثناء الله
بن ابيحقاق نا محمد بن احمد بن سليمان المروزي نا عبد الرحمن بن الحسن بن الحسن
نا الوليد يعني بن مسلم نا خليل بن علي وسعيد بن بشير عن قتادة عن
الحسن عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال كنت اقول النبيين
في الخلق واخرهم في البعث حدثنا عبد الله بن جعفر حدثنا اسمعيل
بن عبد الله نا خاتم بن عبد الله نا عبد العزيز بن مسلم عن ابراهيم الجعفي
عن ابي عياض عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نحن
الاخرون السابقون يوم القيمة حدثنا ابو احمد محمد بن احمد نا عبد الله بن
محمد بن شبرويه نا ابيحقاق بن ابراهيم نا عبد الرزاق نا عمر نا حامد قال
حدثنا محمد نا ابو هريرة عن رسول الله قال نحن الاخرون السابقون
يوم القيمة وكان اخرهم في البعث به ختمت النبوة وهو السابق يوم القيمة
لانه اول مكتوب في النبوة والعهد هذا الخبر الفضيلة العظيمة لرسول الله
لما اوجبا الله له النبوة قبل خلق آدم الله هو ابو البشر والمخلوق ان يكون
الايجاب هو ما علم الله ملائكته ما سبق في علمه وقضائه من بعثته
صلى الله عليه وسلم في آخر الزمان فمن جاز هذه الفضيلة حتى له العلم
علمه واصله الدعوة واحفال لازية مما يادها واعظام من قبلها وتخل
الوسع احتفال كل جازع شدة وبلوى تعرض ون قامت اذا الفضيلة
سابقة على فضائل من تقدمه من الانبياء في العهد المتقدم والحق
وامر بن علماء الله الشاذلي و در طائفة المنزلة و اما تفضيله على غيره

استدل الله عز وجل

استدل الله عز وجل

وهو جبار و هو زود و هو دلالت مرئيت
برامنت جناب امير المؤمنين عليه السلام

استدل ان لا يكون تقدم نبوت جناب سائنا صلى الله عليه وسلم فروع تقدم خلق نور انحضرت مست

من قوله صلى الله عليه وسلم كنت نبيا و اذ فرج منه من الانبياء يوم القيمة
تحت لوائه ولقوله اني اول شافع واق اول مشفع وانا اول من ينشق
عنه وسعيد غازي و في رتبة نبي الله صلى الله عليه وسلم عاقبة بنت
عبد الرحيم بن محمد بن فاضل الزجاج انا ابو الحسن بن عبد المظيق بن يحيى
بن خطاب الجعفي ان هذا شهادة بنت احمد بن الفرج الا برى انا النقيب طراد
بن محمد الزبيدي نا ابو الحسن بن محمد بن عبد الله بن بشير نا ابو عمرو عثمان
نا احمد بن عبد الله نا فاق نا ابو الحسن محمد بن احمد بن ابي القاسم نا
علي بن المديني نا اسمعيل بن ابراهيم نا خالد نا عبد الله بن شقيق
نا قال رجل يا رسول الله متى كنت نبيا فقال للناس مع فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم دعوه كنت نبيا و اذ فرج منه من الانبياء يوم القيمة
فصالح بن يحيى نا بابه خصوصية النبي صلى الله عليه وسلم بكونه اول
النبيين في الخلق وتقدم نبوته واخل الميثاق عليه خراج ابن ابي حاتم
في تفسيره و ابو نعيم في الدلائل من طريق عن قتادة عن الحسن عن ابي هريرة
عن النبي صلى الله عليه وسلم في قوله تكلموا و اذ اخذنا من النبيين ميثاقهم
لاية قال كنت اول النبيين في الخلق واخرهم في البعث فبدأ به قبلهم
خرج ابو جهم القطاني جزء من اماله عن جهم بن صالح الحدادي نا
ابن جهم نا محمد بن علي نا كيف نا محمد بن عبد الله عليه وسلم بتقدم الانبياء
هو آخر من بعث قال ان الله لما اخذ من بني آدم من ظهورهم ذرياتهم و
سجدهم على انفسهم المست بر تكبر كان محمد صلى الله عليه وسلم اول قال

استدل الله عز وجل

استدلال بانك تقدم نبوت جناب سالتنا صلوات الله
عليه وسلم فرفع تقدم خلق نوحاً خضرست

وجوه چهارم بران وجه دلالت دارد
براست جناب پيامبر مومنين عليه السلام

استدلال بانك تقدم نبوت جناب سالتنا صلوات الله
عليه وسلم فرفع تقدم خلق نوحاً خضرست

خلق اولئك صارية تقدم الانبياء وهو آخر من بعث واخرج احمد بن محمد بن
نافعة والطبراني والحاكم وابو نعيم عن ميثم الفزاري قال قلت يا رسول الله
كنت نبيا قال آدم بين الروح والجسد اخرج احمد والحاكم والبيهقي
عن ابراهيم بن ابي ربيعة سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله
خلق الكتاب خاتم النبیین وان آدم لم يخلد في طينته واخرج الحاكم والبيهقي
وابو نعيم عن حمزة بن عمار بن ابي الليثي قال قلت لابي عبد الله
قال بين خلق آدم ونفخ الروح فيه واخرج الطبراني في الاوسط
وابو نعيم عن طريق الشعبي عن ابي عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كنت
نبيا قال آدم بين الروح والجسد واخرج ابو نعيم عن الصادق عليه السلام قال
متي جعلت نبيا قال آدم لم يخلد في الطين ومن اخرج ابن سعد
ابن ابى الحديد قال قلت يا رسول الله متى كنت نبيا قال اذا هم بين الروح
والجسد اخرج ابن سعد عن مطرف بن عبد الله بن الشخير بن جلال
رسول الله صلى الله عليه وسلم متى كنت نبيا قال بين الروح والطين
من آدم واخرج ابن سعد عن عامر قال قال جل للنبى صلى الله عليه
عليه وسلم متى كنت نبيا قال بين الروح والجسد حين اخذ من طين
واخرج الطبراني وابو نعيم عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم
عليه وسلم متى كنت نبيا قال بين الروح والطين قالوا فماذا
من النبیین متى كانت دعوة ابن ابراهيم بشرع عيسى وراى في السماء
انه خرج من بين جبلها سراج اضاءت له فصوروا الشام فادركه قال

فقيه

قوله

استدل باليك تقدم نبوت جناب سالتاب صلي الله عليه وسلم
 عليه السلام وتقدم خلق نور انوار حضرت ٥٧٢
 وجه جبار و هو ذو جلال و كبر و هو ذو جلال و كبر
 برامات جناب سالتاب صلي الله عليه وسلم

قبل الاجساد فقد تكون الاشارة بقوله كنت نبيا الى وجه الشريعة و
 حقيقته و الحقائق تقصر عقولنا عن معرفتها و انما يعلمها خالقها و
 امده بنور الهي شان تلك الحقائق و قد الله كل حقيقة منها ما يشاء
 في الوقت الذي يشاء حقيقة النبي صلي الله عليه وسلم قد تكون من قبل خلقه
 انما الله ذلك الوصف بان يكون خلقها متقدمة لذلك و انما الله
 من قبل الوقت فصلا نبيا و كتب اسمه على العرش و اخبر عنه برسالة
 يعلم ملائكته غيرهم كرامته عند حقيقة موجودة من قبل الوقت
 و لن تاخر جنس الشريعة للتصنيف و انما تصاف حقيقة بالوصف الشريعة
 المقاضاة عليه من الحضرة الالهية و انما تاخر البعث البليغ و كل ما
 من جهة الله و من تاهل ذاته الشريفة و حقيقة معي لا تاخر فيه
 وكذلك استنبأه و ابتأوه الكتاب و الحكم و النبوة و انما تاخر تكوينا
 و نقله الى ان ظهر صلي الله عليه وسلم و غيره من اهل الكرامة و قد
 فاضلة الله تلك الكرامة عليه بعد وجوده على ما يشاء سبحانه
 ان كلما يقع فالله عالمه من الانزل و نحن نعلم علمه بذلك بالادلة
 العقلية و الشرعية و يعلم الناس منها ما يصل اليهم عند ظهور كل
 نبوة النبي صلي الله عليه وسلم حين نزل عليه القرآن و انما جاء به
 و هو فعل من افعال تلك من جملة معلوماته و من آثاره و انما
 و اختياره في محل خاص تصف بها فها تان يرتبان الاول معلوم بال
 و الثانية ظاهرة للعيان بين المرتبتين سائل من افعاله و تفاعلات

في حق الله تعالى و انما الله
 و انما الله تعالى و انما الله
 و انما الله تعالى و انما الله

علا

استدل باليك تقدم نبوت جناب سالتاب صلي الله عليه وسلم
 عليه السلام و تقدم خلق نور انوار حضرت ٥٧٣
 وجه جبار و هو ذو جلال و كبر و هو ذو جلال و كبر
 برامات جناب سالتاب صلي الله عليه وسلم

على حسب اختياره منها ما يظهر لهم بعد ذلك و منها ما يحصل به حال ذلك
 الحق و ان لم يظهر لاحد من المخلوقين ذلك ينقسم الى حالين
 خلقه و انما يحصل بعد ذلك ولا يصل علم ذلك الدنيا الا بالخبر الصادق
 و النبي صلي الله عليه وسلم خير الخلق فلا حال مخلوق عظم من كماله و محل
 شرفه و محله فخرنا بالخبر الصادق حصول ذلك الكمال من قبل خلق آدم و نبينا
 صلي الله عليه وسلم من به سبحانه و انه اعطاه النبوة من قبل الوقت
 و اخذ له المواعيد على الانبياء ليعلم الله المقدم عليهم و الله يتقدم و هو
 و في هذا المواعيد و هي في معنى الاستخلاص لذلك دخل كل انفسهم
 شومين به و لتصرفه لطيفة اخرى هي كمال ايمان للبيعة التي توفى
 خلفاء و لعل على الخلفاء اخذ من جنات انظر هذا التعظيم العظيم للنبي صلي الله
 عليه وسلم من به سبحانه و تتعاظا فاذ عرف ذلك خالقي صلي الله عليه وسلم
 صوبين الانبياء و لهذا اظهر في الآخرة جميع الانبياء تحت لوائه في الدنيا
 كذلك ليلة الاسلام صليهم و اتفق مجيئهم في زمن آدم و نوح و ابراهيم
 و في عيسى و جبرئيل و على اهمهم الايمان به و نصرته و بذلك
 حقائقه الميثاق عليهم و رسالته اليهم معنى حاصله و انما امره يقو
 على اجتهادهم معه فتاخر ذلك لا يرجع الى وجودهم كماله عدم تصاف
 القضية فرق بين قول الفاعل على قول الحق و توقفه على اهلها على
 ان لا توقف من جهة الفاعل ولا من جهة ذات النبي صلي الله عليه وسلم
 و انما من جهة وجوده و العبر المشتمل عليه فلو وجد في عصرهم لزم

استلزام ما قبله تقدم نبوت جناب رسالتنا صلى الله عليه وسلم
على ما لا يمكن تقدم خلق نورنا على خلق نورهم صلى الله عليه وسلم

اتباعه بلا شك ولهذا ياتي حيسى آخر الزمان على شريعته وهو نبى كريم
على حاله لا كما يظن بعض الناس انه ياتي واحدا من هذه الامة نعم هو
واحد من هذه الامة لما قلناه من اتباعه للنبى صلى الله عليه وسلم وانما
يحكم بشريعة نبينا محمد صلى الله عليه وسلم بالقرآن السنة وكل ما فيها
من امر او نهي فهو متعلق به كما يتعلق بساوا الامة وهو نبى كريم على حاله
لم ينقص منه شيء وكذلك لو بعث النبي صلى الله عليه وسلم في زمانه
او في من بعده وادركوا ما هم في مستقرين على نبوتهم ورسالتهم
الاربعون النبي صلى الله عليه وسلم نبى عليهم قد سئل عن جميعهم فينبئهم
ورسالته اعم واشمل واعظم ومتفق مع شرائعهم في الاصول لا في الفروع
وتقدم شريعته الله عليه وسلم فاما عساه يقع الاختلاف فيه من
الفروع اما على سبيل تخصيص او على سبيل التخييل ولا تخصيص
تكون شريعة النبي صلى الله عليه وسلم في تلك الاوقات بالنسبة الى
اولئك الامة ما جاءت به انبياءهم في هذا الوقت بالنسبة الى هذه الامة
هذا الشريف والاحكام تختلف باختلاف الأشخاص والاوقات وهذا بان
معنى حديثي كل خفيّا عن احد ما قوله صلى الله عليه وسلم بعثت في
كل امة نبيّا فان من مات من ايامي لم يقم اليه نبي ولا نبي بعده
والثاني قوله صلى الله عليه وسلم كنت نبيا وادري الروح والجسد كذا
انه بالعلم بان الله نزل على خاتم الانبياء ما شاءه وانا يفترق حال من
وجود جسد صلى الله عليه وسلم بلوغه الاربعين ما قبل ذلك بالنسبة

صلى الله عليه وسلم

وجوه جارية وهم زوجه ولدت حديث نور
بركات جناب امير المؤمنين عليه السلام

استلزام ما قبله تقدم نبوت جناب رسالتنا صلى الله عليه وسلم
على ما لا يمكن تقدم خلق نورنا على خلق نورهم صلى الله عليه وسلم

الى المبعوث اليهم وناقلهم لسماح كلامه لا بالنسبة اليه ولا اليهم
في ذلك وتعلق الاحكام على الشرط قد يكون بحسب المحل المقابل
وقد يكون بحسب الفاعل المتخالف فاما التعلق اما هو بحسب المحل
المقابل المبعوث اليهم وقبولهم سماع الخطاب من الجسد الشريف الذي
يخاطبهم بلسانه وهذا كما يؤكل الالباب جلا في تزويج ابنته اذا وجد
كفوفا للتوكيل صحح وذلك الرجل اهل للوكالة ووكالته ثابتة وقد قيل
توقف التوقف على وجود كفو ولا يوجد الا بعد مدة وذلك لا يقبل في
حكمة الوكالة واحلية الوكيل انتهى كلام السبكي بلفظه شهاب الدين عليه
السلام روي عن النبي صلى الله عليه وسلم في صحيحه من حديث عبد الله بن عمرو بن
الاصم عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ان الله تعاكت غدا يرا خلق قبل ان يخلق
السموات والارض بخمسين الف سنة وكان عرشه على الماء ومن حمله
ما كتب في الذكر وهوام الكتابان محمد خاتم النبيين عن العباس بن
علي النبي صلى الله عليه وسلم قال ان عند الله في ام الكتابين النبيين
وان آدم لمجدل في طينته رواه احمد والبيهقي والحاكم وقال صحيح
وقوله المجدل يعني طرعا ملقى على الارض قبل نفخ الروح فيه وعن غيره
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال كنت نبيّا وادري الروح
والجسد هذا لفظ رواية الامام احمد رواه البخاري في تاريخه وابو نعيم
في الحلية وصححه الحاكم واما ما اشتهر من الالسنه بلفظ كنت نبيا وادري
بالماء والطين فقال شيخنا الحافظ ابو الخير السخاوي في كتابه المقاصد

سنة ٥٢٦ هـ
 عليه السلام
 برامته
 ووجه جوارحه ووجه دلالت حديث نور

الحكمة لم تقف عليه هذا اللفظ انتقد قال الحافظ ابن جيب في اللغات وبعضهم
 صحت كسبت نبيا من الكتابة انتقد قلت كذا ويناها في جزء من حديث ابن
 اسمعيل بن جليل لفظه قلت يا رسول الله صحت كسبت نبيا قال كسبت نبيا
 وادم بن الروح والجسد فحق هذا الرواية مع رواية العراض بن ربيعة
 على وجوب نبوته وثبوتها وظهورها في الخارج فان الكتابة تستعمل فيما
 قال تعا كسبت عليك القضاء وكتب الله لا غلب لنا ورسلي قوله رواية
 احمد بن عبد الله في الكتاب فيه اشارة الى ان نبوته صلى الله عليه
 كانت من كونه معروفة من قبل خلقه عليه السلام وانه كان مكتوبا في
 الكتاب من قبل نفي الروح في آدم عليه السلام وقد فسرتم الكتاب بالروح
 المخلوقة وبالله كرف قوله بحواله ما يشاء وثبت عندنا الكتاب في
 ان صلواته تعا قد مر ان في آياته تعا كسبت ذلك في كتاب عند جليل
 السموات والارض كل على حديث عبد الله بن عمر والسابق فمر حيث
 انتقلت المخلوقات من مرتبة العلم الى مرتبة الكتابة وهو نوع من انواع
 الخلق قوله في عند الله في الكتاب كسبت كذا النبيين وان ادم لم يخلد في
 طينته المراد منه الاخبار عن كون ذلك مكتوبا في الكتاب قبل
 الروح في دم فهو اول ما خلق من النوع الحسن وفي حديث اخر
 في ذلك الحالة وحيث له النبوة وهذا مرتبة ثالثة وهو خروج من
 العلم والكتابة الى مرتبة الوجود العيني كذا في فانه عليه السلام كان
 استخرج جليل من ظهوره في فصلت نبوته موجودة في الخارج

وغيره

استدلال بانك تقدم نبوت جنابك صلى الله عليه وسلم
 ٥٢٦ هـ
 عليه السلام
 برامته
 ووجه جوارحه ووجه دلالت حديث نور

ان كانت مكتوبة مقدرة في الكتاب عن ابي هريرة ان قال يا رسول الله
 صحت وجبت لك النبوة قال وادم بن الروح والجسد وراه الترمذي قال
 حسن ويناها في جزء من اموالي في أهل القطان عن رجل بر صالح الحمادي قال كان
 الاجفر محمد بن علي كيف صار محمد صلى الله عليه وسلم تقدم الانبياء وهو
 آخر من بعث قال ان الله تكلم لما اخذ من بني آدم من ظهورهم ذرياتهم
 واشهدهم على انفسهم ان لا اله الا الله صلى الله عليه وسلم اول قال
 به ولذا صار يتقدم الانبياء وهو آخر من بعث فان قلت ان النبوة وصف
 لا اله الا الله ان يكون الموصوف به موجودا وانما يكون بعد بلوغ اربعين سنة
 ايضا فكيف يوصف به قبل وجوده وارسال احوال ان في كتاب النسخ
 والقبول عن هذا وعن قوله عليه السلام انا اول الانبياء خلقا وآخرهم
 جليل ان المراد بالخلق هنا التقدير دون الابدان فانه قبل ان يات
 لم يكن موجودا مخلوقا ولكن الغايات والكمالات سابقة في التقدير لا
 في الوجود قال وهو صفة قولهم اول الفكرة لغير العمل والاول الفكرة وبيان
 ان المحدث من المقتدر الاول ما يمثل في نفسه صورة الدار فيحصل في
 تقديره دارا كما ملة البناء وآخر ما يوجد من اعماله هي الدار كما ملة
 فالدار الكاملة هي اول الانبياء في حقه تقديره وآخرها وجوده كما قبلها
 من غير اللبسات وبناء الحيطان تركيب الجشع وسيلة الى غاية وكل
 في الدار ولا جلا انتموكم الكالات فكل عمل اخر قال اما قوله عليه السلام
 نبيا فاشارة الى ما ذكرناه فانه كان نبيا في التقدير قبل ما خلقه آدم

في كتابه عليه السلام

استدلوا على تقدم نبوت جناب رسالتنا محمد صلى الله عليه وآله وسلم في خلقهم فخلق نور الخلق

٥٢٨

ووجهه بآدم ووجهه لآدم ووجهه لآدم ووجهه لآدم

عليه السلام لأنه لم يخلق آدم إلا لينتزع من فؤدية محمد كيتصفه
الآن بلغ كمال الصفا قال ولا يفهم هذه الحقيقة إلا بان يعلم أن الله
وجوده مجرد في ذاته من المهندسة وما غاها وأنه ينظر إلى صورة الدار خارج
الذات في الأعيان والوجوه الذي سبب الوجود الخارج العيني فهو سابق
للمحالة وكذلك فاعلم أن الله تعالى قد خلقه مجرد على في القدر ثانيا
التمتع وهو متعقب بقول الشيخ تقي الدين السبكي أنه قد جاء أن الله خلق
الأرواح قبل الأجساد فقد تكون الإشارة بقوله كنت نبيا في
الشريعة والحققة من الحقائق والحقائق تقصر عقولنا عن معرفة
وأما يعلمها خالقها ومن ملة الله بنور الهي تفرق تلك الحقائق في
كل حقيقة منها ما يشاء في الوقت الذي يشاء فحقيقة النبي صلى الله
عليه وسلم قبل تكون خلق آدم أتاه الله ذلك الوصف بأن يكون
منفعية لذلك وإفاضه عليها من في ذلك الوقت فصارت نبيا وكتبها
على العرش وأخبر عنه بالرسالة ليعلم ملائكته وغيرهم كرامته
عند تحقيقته موجودة من في ذلك الوقت وإن تأخر جسد الشريف
المتصف بها واتصاف حقيقة بالآوصاف الشريفة المفوضة عليه
الالهيّة وأما تأخر البعث والتبليغ وكل ماله من حجة الله ومن حجة
تأخر ذاته الشريفة وحقيقته محال تأخر فيه وكذلك استنباه
وإيتاؤه الكتاب والحكم والنزول وأما المتأخر تكونه ونقله إلى غير
صلى الله عليه وسلم قد علم من هذا أن من فسر بعلم الله بأنه سيد

عليه السلام

ووجهه بآدم ووجهه لآدم ووجهه لآدم ووجهه لآدم

٥٢٩

استدلوا على تقدم نبوت جناب رسالتنا محمد صلى الله عليه وآله وسلم في خلقهم فخلق نور الخلق

نبيا لم يصل إلى هذا المعنى لأن علم الله تعالى محيط بجميع الأشياء ووصف
النبي صلى الله عليه وسلم بالنبوة في ذلك الوقت ينبغي أن يعلم منه
أنه امر ثابت في ذلك الوقت ولو كان المراد بذلك بحر العلم بما سيأتي
المستقبل لم يكن له خصوصية بالنبي وآدم بين الروح والجسد
لأن جميع الأنبياء يعلم الله تعالى نبوتهم في ذلك الوقت وقبله فلا بد
من خصوصية للنبي صلى الله عليه وسلم عليه السلام لا يحل هذا الخبر إلا
لغيره فاقول عند الله تعالى وعن الشيخ قال جل يا رسول الله متى
قال آدم بين الروح والجسد حين خلد من الميثاق وراى سعد
من واية جابر الجعفي فذكره ابن جبر في أن يدل على أنه من جن
صور آدم طينا استخراج منه صلى الله عليه وسلم ونبي وأخيه
الميثاق فراعيد إلى ثم أراد من في ذلك الوقت فخرج من الله قد الله
خروجه فيه فهو أولهم خلقا لا يقال خلق آدم قبله لأن آدم كان حينئذ
موتانا لا روح فيه ومحمد صلى الله عليه وسلم كان حيا حين استخراج
وأخذه منه ميثاقه فهو أول النبيين خلقا وآخرهم بعثا فان قلت
استخراج ذرية آدم منه كان بعد نفع الروح فيه كادل عليه أكثر
الأحاديث التي تقر صانها استخراج نبي قبل نفع الروح آدم عليه السلام
لجاء بعضهم بأنه صلى الله عليه وسلم خص باستخراجه من طمر آدم قبل
نفع الروح فان قيل صلى الله عليه وسلم هو المقصود من خلق النور لا سيما
وهو عينه وخلاصته واسطة عقدة والأحاديث السابقة صريحة

استعملوا فيكم تقدم نبوت جنات سالتنا على التعلية
وكانه سلم فرج تقدم خلق نور انحضرت سنت

٥٣

ووجه چاره و بهر از وجود دلالت حدیث نور
بر امت جنات بر المومنین عليه السلام

٥٤

استدلال بايكه تقدم نبوت جنات سالتنا على التعلية
والله وسلم فرج تقدم خلق نور انحضرت سنت

فرخ لك والله احسن موى عن علي بن ابي طالب قال لم يبعث الله تعالى
نبيا منكم بعد الا اخذ عليه العهد في محمد صلى الله عليه وسلم
بعث هو حي ليؤمنن به ولينصرنه وبأخذنا العهد بذلك على
وهو موى عن ابن عباس ايضا ذكرها العباد بن كثير في تفسيره
قيل ان الله تعالى لما خلق نور نبينا محمد صلى الله عليه وسلم لم
ينظر الى اوارا لا نبيا عليه السلام فغشي سرور ما انظره
وقالوا يا ربنا من غشينا نوره فقال الله تعالى نور محمد بن عبد
ان منصرفه جعلتكم انبياء قالوا امنا به وبقوته فقال الله تعالى
اشهد عليكم قالوا نعم فذلك قوله تعالى واذا اخذنا الله ميثاق
النبيين ان اتيتكم من كتاب فخذوا به وحذروا رسول صدق لما معكم
لتؤمنن به ولتنصرنه الى قوله وانا معكم من الشاهدين قال الشيخ
تقي الدين السبكي في هذه الآية الشريفة من التقوية بالتقوى على الله
عليه سلم وتعليق قدرة العلم ما لا يفهم وفيه مع ذلك انه صلى
عليه سلم على تقديس عيشته في زمانهم يكون رسلا اليهم فتكون
ورسالته عامة لجميع الخلق من من آدم الى يوم القيمة وتكون
وامهم كلهم من امته ويكون قوله وبعثنا للناس كافة لا يخفى
الناس من زمانه الى يوم القيمة بل يتناول من قبلهم ايضا ويتبين
معنى قوله صلى الله عليه وسلم كنت نبيا وادم بين الروح والجسد
قال فاذا عرف هذا فالتقوى صلى الله عليه وسلم نبي الانبياء وهذه

ذلك في الاخرة ان جميع الانبياء تحت لوائه في الدنيا كذلك ليلة
الاساء صليته بمجر واتفق عيشته في زماني آدم ونوح ابراهيم وموسى وعيسى
صلوات الله وسلامه عليهم جميعا على امهم الايمان به ونصرته
وبذلك اخذ الله الميثاق عليهم اتفقوا وشاء انشاء الله عز وجل لذلك
التفصيل السابق ذكر العارفا لربان عبد الله بن ابي حمزة في كتاب حجة
النفوس من قبله ابن سبع في شفاء القدر عن كعب الاخبار قال
لما اراد الله تعالى ان يخلق محمدا المر جبرئيل ان ياتيه بالطينة التي هي
قلب الارض فجاءها ونورها قال فحبط جبرئيل في ملائكة الفردوس
وملائكة الرقيع الا على قبض قبضة رسول الله صلى الله عليه وسلم
من موضع قبره الشريف في بيضاء منيرة فحمت بماء التسنير في
معين لها راجعة حتى صارت كاللؤلؤ البيضاء لما شعل عظيم ثم
طافت بها الملائكة حول العرش الكرسي والسموات الارض والحب
والبحار فحرفت الملائكة وجميع الخلق سيدنا محمد وفضلته قبل ان
تعرّف آدم عليها السلام وقيل لما خاطب الله تعالى السماء والارض بقوله
انما طوطا او كرها قالتا اتينا طائعين جاب وضع الكعبة الشريفة
ومن السماء ما يحاذيها وقد قال ابن عباس اصل طينة رسول الله صلى
عليه وسلم من سرة الارض بمكة فقال بعض العلماء هذا يشعر بان اجاب
من الارض لا ذرة المصطفى محمد صلى الله عليه وسلم ومن موضع الكعب
وخيت الارض فصار رسول الله صلى الله عليه وسلم هو اصل النبو

در خلق الله عليه

استدلال اینکه تقدم نبوت جناب سالک بر سالک علی الله
علیه السلام فرع تقدم خلق نور انجمن است

وجه چهار و پنجم از وجه دلالت می باشد
بر امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام

استدلال اینکه تقدم نبوت جنات استقامت علی الصمد
علیه واله وسلم فرع تقدم خلق نور آنحضرت است

[illegible]

ووجه التنبؤ بالنبي عليه السلام
من صلاته في ذكره في سبيل الله

23

نقل ابن حجر في خواصه عن أبيه
ابن حجر في حصول الكمال في علمه
في سنة تسعين مائة

وادهم بين الروح والجسد فنجذب بعثت الى الناس كافة ولهذا اخذ الله
 الموافيق على الانبياء واذا اخذ الله ميثاق النبيين لما اتيتكم الاية وانهم
 ابن ابن جابر عن اسكاف في التفسير قال امر بعثت نبي قط من لدن فخرج
 اخذ الله ميثاقه ليو من محمد قال ليكن عرفنا بالخبر الصريح حصول
 الكمال من قبل خلق آدم لنبيته صلى الله عليه وسلم من به سبحانه انه عطا
 النبوة من قبل الوقت ثم اخذ الله الموافيق على الانبياء وليعلموا انه المقدم
 عليهم انه ليقوم رسولهم فهو صلى الله عليه وسلم نبي الانبياء واما
 كانوا في الآخرة تحت لوائه وفي الدنيا كذالك لئلا يسهل الاساءة وانفق
 جميعه في رضاهم لئلا يسهل الاساءة اليهم به ونصرتهم كما اخذ الله عليهم
 الميثاق كذالك مع بقا نعمهم على نبيهم ورسالتهم الى الله وهو فينبوثة
 على رسول الله اليهم معناه سر له واما الامور التي توقف على حقها
 معه فتأخر ذلك الامر راجع الى وجوده في عدم اتصافه بما تقتضيه
 فينبوثة رسالته اعظم واعظم وشرعيته موافقة لشرا نعمهم في كل
 لا يبالا فيختلف وتقدم شريعته فيما عساه يقع الاختلاف فيه من
 الفروع اما على سبيل التخصيص بالسمع والا ولا يل يكون شريعته في كل
 بالنسبة الى وقتها لا ممر ما جللت به انبيا وصور في هذا الوقت
 بالنسبة الى هذه الاسماء وهذا الشريعة والاحكام تختلف باختلاف
 الاشياء في الاوقات التي حصل كلام النبي ورواه بكر بن نافع في تفسيره
 وخرج مسلم في صحيحه من حديث عبد الله بن عمرو بن العاص عن النبي

من لا يملك نفسه من هوى نفسه لا يملك نفسه من هوى نفسه
 عليه السلام قد علم خلقه في الدنيا ما لا يعلمون في الآخرة
 ووجه جوارحه من انوار حبه نور
 ٥٣٥

استعمل انوار حبه نور
 ٥٣٥

صلوات الله عليه سلم انه قال ان الله عز وجل كتب مقادير الخلق قبل ان يخلق السموات والارض خمسين الف سنة وكان عرشه على الماء ومن جملة ما كتب في الذكر وهوام الكتاب ان محمد خاتم النبيين عن ابي بصير عن يسارية عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال في عند الله خاتم النبيين وان آدم لم يخل في طينته وساخبر كرميا قال الهوى ان دعوة ابراهيم عليه السلام في ربه يا ارحمني ارحمني ارحمني فخرج منها نور فضاء منه قصودا شامرا اذ احسن اليه في الحاكرو قال صحيح الاستاذ في شرح السنة قول المجمل في طينته يفسر طريقا ملقى على الارض قبل نزع الروح فيه وعن ميسرة الضبي قال قلت يا رسول الله متى كنت نبيا قال ادم بين ابراهيم والجسد هذا فقلت يا اكرام احد رواه البخاري وقارينه وابو نعيم في الحنية ويحيى الحاكم وقيل ما شتم على السنة بلفظ كنت نبيا وادم بين الماء والطين قال الشيخ الحافظ ابو عبد الله في كتابه المقاصد الحسنة ان رفق عليهم هذا اللفظ انتم قال الحافظ ابن رجب في اللطائف وبعضهم برواية من كنت نبيا من الكتابة قال كنت ادم بين الروح والجسد ففعل هذه الرواية مع رواية العرياض بن سليمة عن جده نبوته وثبوته وظهورها في الحاج فان الكتابة تستعمل فيها هو واجب قال الله تعالى كتب عليكم الصيام وكتب الله لا غلب لنا ورسول علي مريه انتم قالوا يا رسول الله متى وجدت للثبوت قال ادم بين

والجسد رواه الترمذي وقال حديث حسن شيخ عبد القادر بن محمد بن راول بن سافر عن اخبار القرن العاشر كفته اعلان الله سبحانه وتعالى لما ابدى ايجاد خلقه ابرز في الحقيقة المحمدية من انوار التصديقية في حضرة الاحدية فخرج منها العوالم كلها علوها وسفلها على ما اقتضاه حال حكمته وسبق في لادته وعلمه فراحله نورا بكالة نبوته وبشره بعوامة دعوته ورسالته بانتهى الانبياء وواسطة جميع اصفياءهم وادم بين الروح والجسد انجبت منه عيون الارواح فظهر منها لها في علمها التقدم على عالم الاشباح كان هو الحسن القاطع جميع الاشباح والاكبر لجميع الموجودات والنفس ففوان تاخر وجود جسمه فتمت على العوالم كلها رفته وتقدمه اذ هو خزانة السرايا الصلوات في تحت نفوسهم امداد الروح فجمع في سلم انه صلى الله عليه وسلم قال ان الله كتب مقادير الخلق قبل ان يخلق السموات والارض خمسين الف سنة وكان عرشه على الماء ومن جملة ما كتب في الذكر وهوام الكتاب ان محمد خاتم النبيين عن ابي بصير عن يسارية عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال في عند الله خاتم النبيين وان آدم لم يخل في طينته وساخبر كرميا قال الهوى ان دعوة ابراهيم عليه السلام في ربه يا ارحمني ارحمني ارحمني فخرج منها نور فضاء منه قصودا شامرا اذ احسن اليه في الحاكرو قال صحيح الاستاذ في شرح السنة قول المجمل في طينته يفسر طريقا ملقى على الارض قبل نزع الروح فيه وعن ميسرة الضبي قال قلت يا رسول الله متى كنت نبيا قال ادم بين ابراهيم والجسد هذا فقلت يا اكرام احد رواه البخاري وقارينه وابو نعيم في الحنية ويحيى الحاكم وقيل ما شتم على السنة بلفظ كنت نبيا وادم بين الماء والطين قال الشيخ الحافظ ابو عبد الله في كتابه المقاصد الحسنة ان رفق عليهم هذا اللفظ انتم قال الحافظ ابن رجب في اللطائف وبعضهم برواية من كنت نبيا من الكتابة قال كنت ادم بين الروح والجسد ففعل هذه الرواية مع رواية العرياض بن سليمة عن جده نبوته وثبوته وظهورها في الحاج فان الكتابة تستعمل فيها هو واجب قال الله تعالى كتب عليكم الصيام وكتب الله لا غلب لنا ورسول علي مريه انتم قالوا يا رسول الله متى وجدت للثبوت قال ادم بين

والله

استدل على كونه قد علم من قبل خلقه
عليه السلام في قوله تعالى
وما علم من قبل خلقه

وجاء في قوله تعالى
وما علم من قبل خلقه

ولم يرد في قوله تعالى
وما علم من قبل خلقه
عليه السلام في قوله تعالى
وما علم من قبل خلقه

وجاء في قوله تعالى
وما علم من قبل خلقه

المصنف بما في كتابه النبوة والحكمة وسائرنا وصداق حقيقته كما لا يخفى
على كل من عرفه وأما المتأخر فيكونه وسبقه في الأصل كما لا يخفى
على كل من عرفه عليه وسلم ومن فسره ذلك بعلم الله بأنه سيصير
بما لم يصل لهذا المعنى كان علمه تعالى محيط بجميع الأشياء فالوصف
بالنبوة في ذلك الوقت يكفي في فهم منه أنه لم يأت له في ذلك الوقت
بأنه نبي إذا أنبأ كلهم كذلك بالنسبة بعلمه تعالى ونحوه ابن سعد
عن الشعبي عن النبي صلى الله عليه وسلم قال قال آدم بين الروح والجسد
خلة أخذ مني الميثاق وهو يدل على أن آدم عليه السلام لما وصو
طحا انتهى صلى الله عليه وسلم ونبي وأخذ منه الميثاق ثم أعيد
الروح في جسد آدم فجاءه روحه فها هو خلقا وخلق آدم السابق
هو أن لا روح فيه وصلى الله عليه وسلم كان حيا حين استخرج نبي
وأخذ منه الميثاق لا ينافي هذا أن استخرج ذرية آدم أما كان بعد
خلق الروح فيه لأنه صلى الله عليه وسلم خضع من بين بني آدم
لاستخراج الأول وفي تفسير العامة بن كثير عن علي بن عتبة عن أبيه
عن حماد قوله تعالى وإذا أخذ الله ميثاق النبيين لا يكون لهم عهد نبي
لا أخذ عليه العهد في محمد صلى الله عليه وسلم لكن بعد موته
ليؤمن به ولينصرته ويأخذوا محمد بذلك على قومه وأخذ السبكي
من الآية أنه على تقدير مجيئه في زمانه مرسل لهم فكانت نبوته
ورسالته عامة لجميع الخلائق من آدم إلى يوم القيمة وتكون

أما الذي في النبوة الحكيمة
سائرنا وصداق حقيقته
عليه السلام في قوله تعالى
وما علم من قبل خلقه

و اظهر كلهم من امته فقوله و بعثنا الى الناس كافة ذينا اول من قبلنا
ايضا و به يتيقن معنى كنت نبيا و آدم بين الروح والجسد و حكما و كذا
لا نبيا في الاخرة تحت لوائه و صلواته بجميلة الاسماء و من عبد الله
بسنه ان النبي صلى الله عليه و سلم قال ان الله خلق نور محمد قبل الاشارة
من فوره فجعل ذلك النور يدور بالقلوب حيث شاء الله و لم يكن في
الوقت لوح ولا قلم الخشب بطوله و جمال الدين محدث در روضه الاحباب گفته
مرويت كعبيرة الفجر گفت سوال كردم از پيغمبر صلى الله عليه و سلم كه متى كنت نبيا
انك يا زهير بغير بودي فرمود چون اسم تعالي عرش عظيم بيا فريد اسمنا و زمينا
بيا فريد و عرش بركايل حله شك ساخت بقلم قدرت بر ساق عرش نوشت كه الله
الا الله محمد رسول الله خاتمه لا نبيا و نام ما بر دريا و در قما و قبما و
بهشت ثبت كرد و آدم بيان روح و جسد بود يعني روح و جسد و ممكن نيافت
بعد از انكه قادر بر كمال آدم بيا فريدان نور را در پيشاني وى بود و بعد از پيغمبر
الكم اين نور بهترين فرزندان خود و سرور پيغمبران مرسل است آورده اند كه
آدم را بجهت آن كه از وصا و شدت اديب بودند و بديا و ستا و بديا و
گريه و انابت بود تا آخر الامر محمد رسول الله را وسيله ساخته توبه و قبول استغفار
و على بن ابراهيم عليه السلام في انسان العيون گفته في الوفاء عن ميسرة قلبي و صلى
من كنت نبيا قال الما خلق الله الا رضى استوى الى السماء فواهن
سبح سموات و خلق العرش كتب على ساق العرش محمد رسول الله
الانبياء و خلق الله الجنة التي اسكنها آدم و حوا و كتب اسمي و

۲۹۹
۳۳۶
بها و چاره از وجه دلالت و برآمدن جناب کبریا علیه السلام

بالنبوة

بالنبوة او باها و خص منها و هو الرسالة على ما هو المشهور على الاكابر
و الاوراق و القباب و الحيام و آدم بين الروح والجسد قبل تدخّل
الروح جسده فلما احياه الله نظر الى العرش فرأى اسمي فاحببه الله
لناله الله سيده لذلك فلما غرّها الشيطان تابا و استشفع باسمى
اليه اى فضل صف صلى الله عليه و سلم بالنبوة قبل وجود آدم
وفيه ايضا عن سعيد بن جبيرة اخبرني و لدا آدم اى خلق اكرم على الله
تعالى فقال بعض من اكرم خلقه الله بيده و اسجد ملائكة قال
آخرون بل الملائكة لا هم لم يعصوا الله عز و جل فنكروا ذلك لادام
قال المانف في الروح لم يبلغ قدمي حتى استويت جالسا فبقري الى العرش
فطرت فيه محمد رسول الله فذلك اكرم الما خلق على الله عز و جل
وجه پانزدهم انك انما بهرست كه فرع تقدم نبوت جناب سالتا جعلي
عليه السلام عليه و سلم اخذ ميتاق نبوت آن حضرت از انبياء سابقين
بأخذ ميتاق نبوت آنحضرت از انبياء سابقين و الال فضيلت آن حضرت
از حضرت داري و در وجه سابقين شده كه تقدم نبوت آن حضرت فرع
تقدم خلق نور آنحضرت است پس برگاه فرع فرع دلالت فضيلت يكسان
و اولي و الال قطع و حقا و الال فضيلت آنحضرت خواهد كرد و نو چنانچه
عليه السلام با نور جناب سالتا جعلي است عليه و سلم كه تقدم نبوت
بخلق حضرت آدم عليه السلام شانه فرع كزيد كه براي نور آنحضرت چنين است
عليه السلام با نور جناب سالتا جعلي است عليه و سلم كه تقدم نبوت
بخلق حضرت آدم عليه السلام شانه فرع كزيد كه براي نور آنحضرت چنين است

و جسد آدم قبل النبوة

و جسد آدم قبل النبوة

و جسد آدم قبل النبوة

و جسد آدم قبل النبوة

و جسد آدم قبل النبوة

و جسد آدم قبل النبوة

که ایل فضیلت آنحضرت است هیچ تقدیم نوت آنحضرت
و تقدیم نوت آنحضرت خلق نور

... و ...

و جہ پازو ہم از وجہ لالت حدیث نور
بر امانت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام

و دستور بود بلکه یگونی که روح آنحضرت صلی الله علیه و سلم در عالم برقی رزق
انبیا و مقیض علوم البیور در ایشان چنانکه در نشأه نیامعوت و مرسل بود و سایر اشی
پس وی صلی الله علیه و سلم می مرسل بود در عالم بالفعل و خارج نه در علم الهی
و تواند که اشارت فحی التابون الاخرون باین معنی باشد و بعضی گفته اند که در
نشأه میثاق نیز بر هر صفت بود و اگر چه وجود این نشأه و تخریج در ازل از ظهور آدم
بعد از خروج روح و جسم آدم چنانکه اکثر احادیث بر آن است لیکن تخریج در
آنحضرت از ظهور و قدیم اندر ازل و دیگر و الله اعلم و در اخبار آمده که چون مخلوق
نور آنحضرت برین آمدن و می فرمود انبیا علیهم السلام امر کرد و او را چو در گار دعا
کن نظر کند بجانب انوار ایشان پس نظر کرد آنحضرت پوشید انوار ایشان آنقدری
پرو و گار را برین گیت که پوشید نور وی انوار را گفت الله تعالی این نور محمد
عبد الله است اگر ایمان آن دید بوسی میگردانم شمار انبیا گفته ایمان آورد و بر بار
بوی نبوت و پرگفت رب العزیز جل جلاله گواه شدم بر شما و اینست معنی
قول جن جهنم و اذا اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب و حکمة
لا یؤذونکم فیسیر این که ریه سابقا در ذکر فضائل آنحضرت گذشته است پس آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بنی الانبیا و ظاهرا گرد و این معنی در آخرت که جمیع انبیا تحت
و شریف صلی الله علیه و سلم همه پیغمبر و رسل و امامت کرد ایشان را و اگر
اتفاق می افتاد جمعی او در زمین آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی صلوات الله علیه
و بر حسب گشت بر ایشان بر ائمه ایشان بود آنحضرت و و باین گفته است حق تعالی
در ایشان میثاق و چون آن فرموده شد فاعلم حکم خدا و را که بنویسد بر ساق خورشید و او را

وكتبه بن سفيان الثوري
 في شهر ربيع الثاني سنة
 ثمان مائة وثمانين
 وكتبه بن سفيان الثوري
 في شهر ربيع الثاني سنة
 ثمان مائة وثمانين

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجلاله

وجه پانزدهم از وجود ملکات حدیث نور
بر ملکات جناب امیرالمؤمنین علیه السلام

والات اخذت ان فضيلت
انحضرت از شفاى ولى الله

انضمم في الذكر شيت الاضحية
فكره في الشفا

استدل بانك اخذ ميثاق نبوت جناب سالتنا على ان تصدقوا به
 كدليل فضليت انتم من غير تقدم نبوت انتم من غير تقدم نبوت
 وتقدم نبوت نوح تقدم خلق نوح

وجوب باترزه بهما وجهه دلالت حروف
 رامت جنابا بهما الوجهه دلالت حروف

استدل بانك اخذ ميثاق نبوت جناب سالتنا على ان تصدقوا به
 كدليل فضليت انتم من غير تقدم نبوت انتم من غير تقدم نبوت
 وتقدم نبوت نوح تقدم خلق نوح

وجوب باترزه بهما وجهه دلالت حروف
 رامت جنابا بهما الوجهه دلالت حروف

كالدرو قال تعا تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض الآية قال اهل
 التفسير ان دبقوله ورفع بعض درجات محمد صلى الله عليه وسلم
 بعث الله الاحمر والاسود واحلت له الغنائم وظهرت على يد النبي الميثاق
 احدهم الانبياء اعطى فضيلة وكرامة الا وقد اعطى محمد صلى الله عليه وسلم
 مثلها قال بعضهم ومن فضله ان الله تعا خاطب الانبياء باسماهم
 وخاطبهم بالنبوة والرسالة في كتابه فقال يا ايها النبي يا ايها الرسل
 وعكسهم فتدعي عن النبي قوله تعا وان من شيعته كراهم لان الله
 عاقد على محمد اي من شيعته محمد كراهم اي على منعه وحقه
 واختاره القران وحكاؤه عنك وقيل المراد نوح عليه السلام وتو
 وقوله در قصص سادس من باب تيه كفته النوع الثاني في خلافة الله تعالى
 له الميثاق على النبيين فضلا ومئة ليوم من بعد ان ذكره ولينص
 قال الله تعا واذا اخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب وحكمة
 ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرته الآية
 تعالى انه اخذ ميثاق كل نبي بعثه من لدن آدم عليه السلام الى محمد
 عليه السلام يصدق بعضهم بعضا قال الحسن طوسر قتادة وقيل
 معناه انه تعالى اخذ الميثاق من النبيين وامهم واستغنى بذكرهم عن
 ذكر الامم وعن علي بن ابي طالب بن عباس ما بعث الله نبيا من الانبياء
 لا اخذ عليه الميثاق لن يبعث محمد صلى الله عليه وسلم وهو حي
 ليوم من به ولينصرتة وما قاله قتادة والحسن طوسر كذا في نسخة

على ابن عباس كينفيه بل يستلزمه ويقضيه قيل معناه ان الانبياء
 عليهم السلام كانوا ياخذون الميثاق من الله عز وجل اذ بعث محمد صلى الله
 عليه وسلم ان يؤمنوا به وان ينصروه واحتج له بان الذين اخذ الله
 ميثاق مني وجب عليهم الايمان محمد صلى الله عليه وسلم عند معجزة
 بكان الانبياء عند معجزة محمد صلى الله عليه وسلم من جملة الاموات
 يلميت لا يكون مكلفا فتعين ان يكون الميثاق ما اخذ الله على الامم قالوا
 وبقيت هذا انه تعا حكم على الذين اخذ عليهم الميثاق انهم لو تولوا
 كانوا فاسقين هذا الوصف لا يليق بالانبياء وانما يليق بالافساق
 ان يكون المراد من الآية ان الانبياء لو كانوا في الحوة لوجب عليهم الايمان
 محمد صلى الله عليه وسلم ونظيره قوله تعا لن اشركت بعبدك
 وقد حكم الله تعا انه لا يشرك ولكن خرج هذا الكلام على سبيل التقدير
 والترض قال تعا ولو تقول علينا بعض الاقاويل لاخذنا منه باليمين
 ثم نقطعنا منه الوتين قال في ملائكة ومن يقبل منه حق الله فلا
 يزيه جهم كذلك فخرى الظالمين مع الله تعا اخبر عنى مرانهم
 لا يسبقونه بالقول باهم غافلون فهم مني فهم فكل ذلك خرج على
 سبيل التفسير واذا نزلت هذه الآية على ان الله تعالى
 وجب على الانبياء ان يؤمنوا محمد صلى الله عليه وسلم لو كانوا في
 الحوة وانهم لو تركوا ذلك لكانوا فاسقين فلا يكون الايمان
 محمد صلى الله عليه وسلم واجبا على امهم من باب اني فكان حروف

م

انما يشاق نبوت جناب النبي صلى الله عليه وسلم
 من كسرت فوج تقدم نبوت انكسرت
 من نبوت فوج تقدم على انور

وجه بانزولهم ان وجهه دلالات
 برامت جناب المومنين عليه السلام

٥٣٦

هذا الميثاق الى الانبياء اولى وفيه تفصيل المقصود قال السبك في هذا الا
 انه عليه السلام على تقدير مجيئه من فوج مانه يكون رسلا اليه
 نبوته ورسالته عامة لجميع الخلق من من ادعوا الى يوم القيمة وتكون
 الانبياء واهل بيته من امته ويكون له وبعثت الى الناس كافة
 لا يختص به الناس زمانه الى يوم القيمة بل يتناول من قبله
 ايضا واتما اخذ الموثيق على الانبياء ليعلموا انه المقدم عليهم وانه
 نبيهم ورسولهم وفي اخذ الموثيق وهي في معنى الاستغفار في ذلك
 دخلت كالمقسمة ليوم من به ولنصرته لطيفة وهي كما انما ايمان البع
 التي توخذ للخلق اول عمل ايمان الخلفاء اخذت من هنا فانظر هذا الفصل
 العظيم للتي صلى الله عليه وسلم من به تعالى فاذا عرفت هذا
 محمد صلى الله عليه وسلم نبي الانبياء ولهذا ظهر ذلك في الاخر
 جميع الانبياء تحت لوائه وفي الدنيا كذلك لاية الاسراء صلى الله
 ولو اتفق مجيئه في زمن آدم ونوح وابراهيم وموسى وعيسى وجميعهم
 وعلى اهل بيته واهل بيته واهل بيته واهل بيته واهل بيته واهل بيته
 عليهم قنوتهم ورسالته اليهم معنى حاصل له واقامه يتوقف على
 معقنا آخر ذلك لا مرجع الى وجودهم الى عدم انصافهم باقتضا
 وقرق بين توقف الفعل على فعل الفعل وتوقفه على اهلية الفاعل
 لا توقف من جهة الفاعل ولا من جهة ذات النبي صلى الله عليه وسلم
 الشريعة وانما هو من جهة وجوده المتعلق عليه فلو وجد في

الانبياء

استدلالا على انك اخذ ميثاق نبوت جناب النبي صلى الله عليه وسلم
 كدليل في قبلي انكسرت فوج تقدم نبوت انكسرت
 من نبوت فوج تقدم على انور

وجه بانزولهم ان وجهه دلالات
 برامت جناب المومنين عليه السلام

٥٣٦

انهم اتباعه بلا شك ولهذا ياتي عيسى في آخر الزمان على شريسته
 وهو نبي كريم على حاله لا كايظن بعض الناس انه يات واحد من جن
 الامة نعم هو واحد من هذه الامة لما قلنا من اتباعه النبي صلى الله
 عليه وسلم وانما يحكم بشريعة نبيتنا محمد صلى الله عليه وسلم بالقرآن
 والسننة بكل ما فيها من امر ونهي فهو متعلق به كما يتعلق بسائر الامة
 وهو نبي كريم على حاله لم ينقص منه شيء وكذلك لو بعث النبي صلى الله
 عليه وسلم في زمانه او في زمان نوح وابراهيم ونوح وادم كما في سائر
 على نوحهم رسالتهم الى اهل بيته صلى الله عليه وسلم نبي عليهم رسول
 الى جميعهم من نبوته ورسالته لهم واشمل واعظم ومتفق مع سائرهم
 في الاصول التي لا تختلف فقد شريسته صلى الله عليه وسلم فاجاء
 في الاختلاف فيه من الفرق اما على سبيل التخصيص اما على سبيل
 الشرح ولا نفي ولا تخصيص بل تكون شريعة النبي صلى الله عليه وسلم
 في تلك الاوقات بالنسبة الى اولئك الامم ما جاءت به انبياءهم
 وفي هذا الوقت بالنسبة الى هذه الامة الشريعة والاحكام
 باختلاف الاحوال والافات وحملان لنا صفة حديثين
 كانا خفيين عنا احدهما قوله صلى الله عليه وسلم بعثت الى الناس
 كافة كذا انظر انه من زمانه الى يوم القيمة فبان انه جميع الناس
 اجمعين واخرهم والثاني قوله صلى الله عليه وسلم كنت نبيا
 وادم بين الروح والجسد كذا انظر انه بالعلم فبان انه راشد

استدلوا بانكم امة ميثاق نبوت جابر سالتا على اهل مكة
وسلم كدليل فضيلة اخفرت ست فرج تقدم نبوت اخفرت ست

وچه پانزدهم از وجه دلالت حدیث نور
بر امانت جناب ابراهیم الخلیل علیه السلام

۵۷۸

و تقدم نبوت فرج تقدم خلق نور

على ذلك وانما يفتقر الحال بين ما بعد وجود جسد صلى الله عليه وسلم بلوغه الاربعين ما قبل ذلك بالنسبة الى المبعوثين وناهلهم لسماح كلامه لا بالنسبة اليه لا اليهم لو تاملوا قبل ذلك وتعلق الاحكام على الشرط قد تكون بحسب الحال القابل وقد تكون بحسب الفاعل المنصرف فهي هنا التعليق انما هو بحسب الحال القابل وهو المبعوث اليهم فقبولهم سماح الخطاب والجسد الشريف الذي يخطبهم بلسانه هذا كما يوكل الاب جلا في زوجه ابنته اذا وجد كفوا فالتكليف صحيح ذلك الرجل اهل للوكالة ووكالته ثابتة وقد يحصل توقف التصرف على وجود الكفو ولا يوجد الا بعد مدة وذلك لا يقدر في صحة الوكالة واهلية الوكيل انهم والله تعالى اعلم انفا شنيدت في كتب در روايت تيريه گفته روى عن علي بن طالب انه قال لم يبعث الله نبياً من ادوم من بعده الا اخذ عليه العهد محمد صلى الله عليه وسلم لقى بعثت هو حي ليوم من به وينصرته وياخذ العهد بن داود على قومه وهو روى عن ابن عباس ايضا ذكرها العباد بن كثير في تفسيره وقيل ان الله تعالى لما خلق نبياً صلى الله عليه وسلم امره ان يشر الى نوار الانبياء عليهم السلام فضيهم من نور ما انطقهم الله به وقالوا يا ربنا من غشينا نور فقال الله تعالى هذا نور محمد بن عبد الله ان منتم به جعلناكم انبياء قالوا امانابه وبنوته فقال الله تعالى شهد عليكم قالوا نعم فلذلك قوله تعالى واذا اخذ الله ميثاق النبيين

محيي

استدلوا بانكم امة ميثاق نبوت جابر سالتا على اهل مكة
وسلم كدليل فضيلة اخفرت ست فرج تقدم نبوت اخفرت ست

وچه پانزدهم از وجه دلالت حدیث نور
بر امانت جناب ابراهیم الخلیل علیه السلام

۵۷۹

لما اتيتكم من كتاب حكمة شر جاءكم رسول مصداق لما معكم لتؤمنن ولتنصرته لا قوله وانا معكم من الشاهدين قال الشيخ تقي الدين السبكي في هذه الآية الشريفة من التنويه بالنبي صلى الله عليه وسلم وتعظيم قدره العلم ما لا يخفى وفيه مع ذلك انه صلى الله عليه وسلم على تقد جليله في زمانه يكون رسلاً اليهم فتكون نبوته ورسالته عاقبة لجميع الخلق من من آدم الى يوم القيامة وتكون الانبياء واهل بيوتهم من امته ويكون قوله وبعثت الى الناس كافة لا يختص به الناس زمانه الى يوم القيامة بل يشتمل من قبلهم وايضاً وبين بذلك معنى قوله صلى الله عليه وسلم كنت نبيا وادم بين الوجود والحد فراق فاذا عرف هذا النبي صلى الله عليه وسلم نبى الانبياء وهذا ظهر في الآخرة ان جميع الانبياء تحت لوائه وفي الدنيا كذلك عليه الاسماء على كثر لواتفق مجيئه في زمن آدم ونوح وابراهيم وموسى وعيسى صلوات الله وسلامه عليهم وجب عليهم سرور على ائمتهم الايمان به ونصرته وبذلك اخذ الله الميثاق عليهم انهم وسيتا انشاء الله مزيد لذلك في المقصد السادس من شرح عبد الحى در راج النبوة گفته روى عن ابي حمزة عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال اخذ الله من كل امة نبياً واهل بيوتهم من نور ما انطقهم الله به وقالوا يا ربنا من غشينا نور فقال الله تعالى هذا نور محمد بن عبد الله ان منتم به جعلناكم انبياء قالوا امانابه وبنوته فقال الله تعالى شهد عليكم قالوا نعم فلذلك قوله تعالى واذا اخذ الله ميثاق النبيين

استلام این نامه بعد مذاق نبوت جناب رسالت عالی صلوات الله علیه
که دلیل افاضت حضرت است فرج مقدم نبوت آنحضرت است
و تقدم نبوت فرج مقدم خلق نور

وجه پانزدهم از وجوه دلالت حدیث
بر امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

۵۵۱

استدلال اینکه ایزد متعالی نبوت جناب سالک را علی الله علیه و آله وسلم
که دلیل فضیلت آنحضرت است فرجه تقدیم نبوت آنحضرت است
و تقدیم نبوت فرجه تقدیم خلق خود

قال قد سمعوا اخذ ترحلوا لکم اصبر فی الامر ونا قال فاشهدوا وانا
ابن المشاهدین فمن علی بعد ذلك فاو لک الله هم الفاسقون من
ذکر کن ای محمد وقتی که گرفت بر در گار عالم و تقادس عهد و پیمان پیغمبر
بر الهیة چیزیکه او بر من شمال از کتاب حکمت پسته ریاد شمار رسول که قصد
کنند صفت چیزیکه باشماست و این صفت تمامه است که قصدین یک
می کنند متواقی اند در اصول من بر الهیة ایمان آید شما بان سوال نصرت
مید بیداد و ناخبر او هست وی شما که عهد گرفته است از پیغمبر کنی
او را از زمان آدم علیه السلام تا محمد صلی الله علیه سلم حمزه مفسران برین
بابی سول محمد است صلی الله علیه سلم و نه فرستاده خدای تعالی هیچ پیغمبر
مگر آنکه ذکر کرده با وی محمد را و گفت با وی وصفا او را و گرفت بر وی میثاق که اگر
ایمان آید و بوی لا بد چون از انبیا میثاق گرفت از امتیان ایشان که تابعان ایشان
نیز گرفته باشد و چون انبیا اصل و متبوع اند آنکه گفته در آیت بذكر انبیا
عليهم السلام الب ان عباس بن علی است عفا فرستاده خدا تعالی پیغمبر را که
گرفت بر وی میثاقی که اگر باشد و دیبا بد محمد را صلی الله علیه سلم ایمان آید
و نصرت بداد و بعضی گفته اند که مراد آنست که گرفت خدا تعالی میثاقی را که اگر
بر او خود گرفتند که چون محمد صلی الله علیه سلم بعثت گردد ایمان آید بوی میثاق
این یکسانیکه بعد از شما بیاید چندین تا سید باین کتاب معاصر آنحضرت بوده
چون آنحضرت برین قدم آورده نکند کیست ندانند و او را و آنحضرت این میثاق
ایشان منازع شدن این محتاج کرده است این بعضی آنکه آنکس آنکه اندر خلق

22

مبتدئ از ایشان باید که واجب شود بر ایشان ایمان بر آنحضرت نزدست و انبیا و
بعثت از جمله اموات بودند و میت مکلف نمی باشد پس متعین شد که مبتدئ یا خود
بر او باشد و مؤید است این قول آنکه حق تعالی فرمود حق تعالی بعد ذلک فاؤلثک
علم الفاسقون این مصفا لای غیبت بانبیا بلکه اهل بیت بامت جابر بوده شد
که مراد از انبیا بطریق فرض و تقدیر است که انبیا اگر نرفته و با واجب برایشان ایمان
فرموده است و سلم آنکه اخبار است بوقوع آن بر وجود و بسا احکام که بعضی
و تقدیر آید چنانکه لکن اشرکت لم یحطن عملک ولو تقول علین بعض الاکابر
و من یقل نعم ان الله الاکایات این مقدار کافیست در اثبات فضل و عزت
و کرامت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و چون بنا کلام بر فرض و تقدیر است
قول حق تعالی بعد ذلک فاؤلثک هم الفاسقون نیز درست آید
و نیز چون بر انبیا حکم کرده مبتدئ گرفت بر تقدیر حیات و واجب بر ایشان
ایمان بر امتیان نیز واجب خواهد بود بطریق اولی و حق تعالی بعد ذلک فاؤلثک
هم الفاسقون نسبت بامت است پس این اخبار مبتدئ بر انبیا و انبیا و تقریر شد
بر ایشان اقوی و اذنی باشد و مقصود از آنچه گفت امام سبکی رحمه الله علیه این است
آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر تقدیر حیات انبیا و زمان و
رسول باشد و بسو ایشان پس بانهوت و رسالت و علی عام شامل هر صحیح خلق
ازین آیه مراد و ز قیامت و انبیا و ائم ایشان همه امت او باشد و قول و
علم الله علیه سلم که فرستاده شد من بکانه نام حق تعالی و ما ارسلنا
ذکاکه للتأیید و خصوص باشد بر روی که اندکان جمعی ثناء و زقیات اند که

استدلال بانکه اخذ میثاق نبوت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام
که دلیل فضیلت آنحضرت است فرج تقدیم نبوت آنحضرت است
و تقدیم نبوت فرج تقدیم غلبه نور

۵۵۲

و چه باینکه هر از دو وجه دلالت میبخشد نور
بر امامت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام

متناوالت است ان کسان باینکه پیش از وی بودند و اخذ میثاق بر اجماع می برانید
آن گفت که تا معلوم نکند که وی صلی الله علیه و سلم مقدم و عظم است بر ایشان
بنی رسول ایشانست پس نظر کن ای طالب صواب باصناف نافعین عظیم
کریم از پروردگار و می چون شایسته این پاداشی که نبی محمد است و وی نبی انبیا
صلی الله علیه و سلم و اینها ظاهر شود که در آخرت او هم جز او تحت لوا او
چنانکه فرمود آدم و حوا و نه تحت لوائی و اگر فرضا انبیا علیهم السلام
و می می بودند یا وی صلی الله علیه و سلم در زمان ایشان بودند بر آئینه همه انبیا
بوی نصرت میدادند و او را اندازند و لو کان منکم حیاء و موعظا که
از جهت میثاق بود و لهذا عبدالله علیه السلام در آخوندان شریعت و می بسیار
حالانکه وی نبی کریم است و قیامت بر نبوت خود نقصان نشده است این
چیزی می بچیند تا بر انبیا بفرض وجود ایشان در زمان ایشان ستم و ابرار
بر نبوت رسالت خود بر ابرام خود و آن حضرت نبی است بر ایشان رسول است
ایشان پس نبوت و می عظم و شمس است تا مل کن می بیند تا گمان نبی کریم و
نقی نبوت و رسالت انانیا این چنین گفته است صاحب جالب تیر و تحفین
و تفصیل کرده است این بیان داده و از آنچه کرده شده و گفت بنده سکن خسته
بمزیدالایمان بالیقین پوشیده ماند که ظاهر که اخذ میثاق است از انبیا بعد
خارج قرآن می ما انکم من کتاب حکمت و تصحیح امیرالمؤمنین علیه السلام
و ظاهر نیست که از انبیا در وقت اخذ میثاق ایمان یا آنحضرت و نصرت کریم
بان می بیند انقت تو شین عید یا قصد نصرت باشد و چه آمده و بیا

که

استدلال بانکه اخذ میثاق نبوت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام
که دلیل فضیلت آنحضرت است فرج تقدیم نبوت آنحضرت است
و تقدیم نبوت فرج تقدیم غلبه نور

۵۵۳

که آنحضرت پیش از وی بود و عصر می صلی الله علیه و سلم ایمان آوردند و شایسته
و غیره بلکه تمامه خلق سالک به جماع خبر نبوت و فضائل و کمالات و صلی الله
علیه و سلم در زمان سابق مشرف شده بودند و این قدر کافی است در بودن انبیا
و امر ایشان و حکم است و صلی الله علیه و سلم و بودن می رسول نسبت با ایشان انبیا
علیهم السلام و خود در شب امیرالمؤمنین علیه السلام جمع شدند که امامت کرده و همه امتدا
نمودند بوی پس در انوقت ایمان آوردند و خود اتفاق است بر حیا انبیا و بهما
ایشان بحیات حقیقه دنیاوی اگر چه در میثاق گرفتن انبیا بر ابرام خود و ایمان نصرت
و می صلی الله علیه و سلم و فضل شرف آنحضرت که دیگر از انبیا و لیکن بر سید
گرفتن حق سبحانه از انبیا بران ابرام عظم است و بالله التوفیق و این هم می بیند
شرح قصیده همدیه در شرح شعر مامضت خذرة من الرسل انبیا
و تمکنا بک الانبیا گفته مامضت خذرة و می مابین موت الرسول
و بعثة الرسول لک یلیه کابین عیسی و نبینا علیهما الصلوة
و السلام و لختلفوا فی قدحها و المشهور انه فحس قنانه لسته می
خال من الرسل جمع رسول و هر تعریفه اول الکتاب لک مامض
و می خیال من الرسل نسفیه ذکرک الاجل و تعویثت من البشارة
و می الخدایا قومها لیس فیها الا خذرا قبل الذک لان مرجع فیض
الفاعل و هو مقدم الرتبة و ان تلخر لفظه علی الله یعقل علی
بعد ان الضمیر للفترة الی البشارة لا قوام الکائنات فی تلك الفترة
بک ای یقرب بعثتک و باهر رسالتک و عظمتک الانبیا

استدلال على ان هذا الميثاق نبوت جناب رسالتهم صلى الله عليه وسلم
 كدليل على انهم استقامت في حق تقدم نبوتهم على غيرهم
 و تقدم نبوتهم في حق تقدم نبوتهم

٥٥٢

وجوب انهم برزوا و جردوا لالتصاف
 برأيت جنابهم الى المؤمنين على السلام

اي الوصل للذين اتوا بعد الفترة وفي هذا استدلال واضح على حال
 شرفه صلى الله عليه وسلم ورفعه على السنة الرسل فانه نبى الانبياء
 المقدم عليهم والتابعون لهم ولهم ثم شاهد ذلك قوله تعالى عن عيسى
 عليه السلام ومبشرا برسول اتى من بعد اسمع احد من ثم قال صلى
 عليه وسلم انا دعوة ابى ابراهيم اى في اية ربنا وبعث فيهم رسولا
 منهم وبشارة عيسى قوله تعالى اذا اخذ الله ميثاق النبين ائتيهم
 وحدف استغناء بذكر النبوة عني ذكر الاستماع لما مفتوحة توطئة
 الذي تضمنه اخذ الميثاق ولتؤمنن سدا مسد حوايه وجواب
 ما الشرطية ومكسورة اى اجل ما آتيتكم من كتاب حكمة شواهد
 رسول مصدق لما معكم اى هو محمد صلى الله عليه وسلم لتؤمنن
 ولتصرنه الآية وقد اختلف المفسرون فيها والى قوله على ابن
 عباس صلى الله عليه وسلم وتبعهم الحسن طائفة فناداه رحمة الله عليه
 تعالى خذ كل من نبي بعثته من لدن دم الى محمد صلى الله عليه وسلم
 لئن بعث محمد صلى الله عليه وسلم وهو حى لثؤمنن به ولينصرن
 ويلزم من هذا ان الانبياء كانوا ياخذون الميثاق من ائمتهم بائعهم
 ان ادر كواهم صلى الله عليه وسلم امنوا به ونصروه ودعوا الى
 هذا هو معنى الآية دون الاول مردودة ولا ينافى لاقول العلم بان الانبياء
 لا يكون حياتهم صلى الله عليه وسلم ولا الحكم في الخلافة بالنفس
 على من يورثون في ذلك لان التعليق في مثل ذلك لا يستلزم الوقوع في خلافه

لأن

استدلال على ان هذا الميثاق نبوت جناب رسالتهم صلى الله عليه وسلم
 كدليل على انهم استقامت في حق تقدم نبوتهم على غيرهم
 و تقدم نبوتهم في حق تقدم نبوتهم

٥٥٥

وجوب انهم برزوا و جردوا لالتصاف
 برأيت جنابهم الى المؤمنين على السلام

الى قوله تعالى لئن اشركت به خلقك ولو تقول علينا بعض الأقاويل
 لاخذن انصته بالعين فالمقصود انه لو فرض انه بعث فيهم حياة لهم
 ذلك كما ان القصد من هاتين الآيتين الفرض التقدير والتقرير ايضا
 ومن ثم قال الامام النقي السبكي دللت الآية على انه لو ادر كواهم
 صلى الله عليه وسلم كان رسلا اليهم فتكون نبوته ورسالته عاملا في
 الخلق الانبياء ولهم من لدن دم الى قيام الساعة وحيث يدخلون
 في قوله وارسلنا الى الناس كافة وحكمة اخذ هذا الميثاق على الانبياء
 اعلامهم وائمتهم من لدن دم بانه المتقدم عليهم وانه صلى الله
 عليه وسلم نبيهم ورسولهم قد اظهر الله ذلك في الدنيا بكونه لهم
 ليلة الاسراء ويظهر في الآخرة بانهم كانوا تحت لوائه باع وانهم
 يكون عيسى عليه السلام ينزل حاكما بشريعة محمد صلى الله عليه وسلم
 وسلمون شريعة نفسه وشيخ سليمان حين رفعت احمديا قوله
 ما مضت فترة يفتح الفاء وهي ما بين موت الرسول بعثة الرسول
 النبوية كابين عيسى ونبينا صلى الله عليه وسلم واختلافوا في
 قتله ما بين حوا والمشي وراثة ستائة سنة وهذه فترة في حق
 العرب غيرهم اذ لم يكن في هذا الزمن رسول اصلا وتزيد العرب على
 غيرهم بان الفترة في حقهم ما بين اسمعيل ومحمد حوا لوف من السنين
 اذ لم يرسل للعرب بعد اسمعيل الا محمد اى ما مضى من حال من
 الرسل نفي فيه ذكره الا جده ان الانبياء وقوله بشارته بالنبوة

وهي الخبر السار جدا في النذرة فانها الخبر الصار المستحق وقوله قومي
الضمير عائذ على الانبياء وان تأخر فقط التقدم رتبة لكونه فاعلا
ان يعود على الفترة اى لا يشرى قوم الفترة اى لا قوم الكاشين فيبر
بعثتك وباهر رسالتك وعظمتك الانبياء اى المرسل الذين اتوا بعد
تلك الفترة وفي هذا الاستدلال واضح على كمال شرفه صلى الله عليه
ورفعته على الستة الرسل اية نبى الانبياء المتقدم عليهم لتابع
له هم امهم شاهد ذلك قوله تعا واذا اخذ الله ميثاق النبيين اذ
وقد اختلف المفسرون في ما والله قاله على ابن عباس طائفة من
انه تعا اخذ على كل نبى بعثه من لدن آدم ان من ادرك محمد صلى
عليه وسلم وهو حي ليؤمن به وليضوته ويلزم من هذا ان الانبياء
كانوا ياخذون الميثاق على امهم بائعهم ان ادركوا محمد صلى الله عليه
اصولبه ونصروه فان قلت قد علم الله انه لا يظلم في زمنهم فافانما
اخذ ذلك الميثاق لجيب بانه تشرى وتغظيره والله لو قد انة
وجد زمنهم لوجب عليهم الايمان به قال السبكي دلت الآية على انه
لو ادركوا منه كان مرسلا اليهم فتكون نبوته ورسالته عامتهم
الخلق الانبياء وامهم من لدن آدم الى قيام الساعة وحيد خلوق
قوله وارسل الى الناس كافة وحكمة اخذ الميثاق على الانبياء اى
وامهم بانه المتقدم عليهم انه نبى حور رسولهم وقد ظهر ذلك في
الدينا بكونه امهم ليلة الاسراء ويظهر في الآخرة بائعهم كائهم في

بل و آخر الزمان يكون عيسى ينزل حاكما بشريعة محمد صلى الله عليه
 وسلم دون شريعة نفسه بعد ملاحقة ابن عيارات وتصريحات اكابر
 ائمه واساطير متحققين سنيهم يقين وان قطع بانهم حصل بشيخو بانك اخذ ميثاق
 نبوت جناب سالتاب صلى الله عليه وآله وسلم الزانبا عليهم السلام دليل ساطع
 وبرهان قاطع بفضيلت سرور كائنات عليه آلاء الف الخيرات واطلاع متبوع
 بودن آنحضرت وعدم جواز تقدم احدى بر آنحضرت وهرگاه اخذ ميثاق في
 تقدم خلق آنحضرت وان در باب بيته العلم بهم متحقق است پس آنحضرت بهم
 افضل خلق بعد سرور كائنات عليه آلاء الف الخيرات واطلاع متبوع
 خلق بعد سرور انام صلى الله عليه وآله السلام باشد وتقدم احدى مريست
 سى بر آنحضرت جائز و روا نخواهد بود و علاوه برين محمد است و حسن
 توقيقه حسب وايات اعظم عليه عالمى و رجاء و فوج اخذ ميثاق و آلاء
 جناب امير المؤمنين عليه السلام بهم صراحة ثابت و متحقق است پس انهم
 تقريرات رشيدة وافادات انيقة كه در باب اخذ ميثاق نبوت جناب
 رسالتاب صلى الله عليه وآله وسلم مذکور است يادلى تقيه در اخذ ميثاق و آلاء
 آنحضرت جارى خواهد شد و توضييق مجال قبيل و قال و قطع السنه ارباب
 اخذ ميثاق و آلاء الف الخيرات واطلاع متبوع بودن آنحضرت و عدم جواز
 تقدم احدى بر آنحضرت و هرگاه اخذ ميثاق في تقدم خلق آنحضرت وان در
 باب بيته العلم بهم متحقق است پس آنحضرت بهم افضل خلق بعد سرور
 كائنات عليه آلاء الف الخيرات واطلاع متبوع بودن آنحضرت و عدم جواز
 تقدم احدى بر آنحضرت و هرگاه اخذ ميثاق في تقدم خلق آنحضرت وان در

[illegible]

[illegible]

روایات بعثت انبیاء و
جملہ المومنین علیہ السلام

روایت ثبت انبیا بر روایت جلیل المومنین علی السلام
از کتاب مفرد علوم الحدیث ابو عبد الله القاسم

ص
تفسير آیه و سئل من ارسلنا
من قبلك من رسلنا سوره
زخرف

روایت نبوت اندکی برودت چنانچه از حدیث
عبد السلام از نقیبه نقلی

وجه پانزدهم از وجود مالیه صلیت بود
ایامت جناب الیه مؤمن علیہ السلام

روایات جلیل
جناب المیرزا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لاه
الذي كنا لنهتدي لاه

الحمد لله رب العالمين

والتبليغ في الدين
عليه السلام ورضي الله عنه

دینیت بحث فیما بین جمعی از نویسندگان
در اسلام از تفسیر انوار

واخبرني شيخنا جاره هذا قال قال اخيرا احمد بن خلف اجازة قال حدثنا
 الحارثي قال حدثنا محمد بن المظفر الحافظ قال حدثنا عبد الله بن محمد
 بن عمر بن ابي نوح قال حدثنا علي بن جابر قال حدثنا محمد بن خالد بن
 عبد الله قال حدثنا محمد بن فضيل قال حدثنا محمد بن سودة
 عن ابراهيم عن الاسود عن عبد الله بن مسعود قال قال النبي صلى الله
 عليه وسلم اتان ملك فقال يا محمد وسل من ارسلنا من قبلك ان
 رسلنا على ما بعثوا قال قلت على ما بعثوا قال على ولايتك ولايت
 علي بن ابي طالب شهاب الدين احمد بن حنبل في صحيحه الدلائل على ترجيح الفضائل
 عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وبارك وسلم لما اسرى في ليلة المعراج فاجتمع على الانبياء في السماء
 فاحمل الله الى سلمهم يا محمد ما ذا بعثتم فقالوا بعثنا على شهادة ان
 لا اله الا الله وعلى الاقرار ببينوتك والولاية لعلي بن ابي طالب
 اورد في الشيخ المرقضي العارفي الرباني السيد شرف الدين علي الهندي
 في بعض تصانيفه وقال في الحافظ ابو نعيم وشيخ عبد الوهاب
 في تفسيره ورواه عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى
 عليه وسلم لما اسرى في ليلة المعراج فاجتمع على الانبياء في السماء فاح
 حملهم الى سلمهم يا محمد ما ذا بعثتم فقالوا بعثنا على شهادة ان
 لا اله الا الله وعلى الاقرار ببينوتك والولاية لعلي بن ابي طالب
 حافظ ابو نعيم وشيخ محمد بن الحسين بن علي بن ابي حمزة النوري في

است لا اياك اخذ ميتان نبوت جناب السلام
 كذا قيل فضليت اخذ نبوت فرج تقدم نبوت اخذت
 و تقدم نبوت فرج تقدم طلق نور

در مقام الاحراز شرح گلشن را که صطفي بن عبدالمطلبی کرکن روزگارش
 گلشن را باین شرح نموده و شرحه مظفرالدین علی الشیرازی الشیخ شمس الدین
 محمد بن حبیب بن علی الاکبری الجبلی النوربخشی المتوفی سنة شرجا خاوند
 عز و جاسما و فایده الا حجاز بنیضه فی ذی الحجة سنة سبع فانی
 و فائده و شرح ابن سبک زهر سایه کلاه گشت صحن در آخر شد یکی دیگر
 مقابل مصنف را یعنی چنانچه از سر و در و خورشید حقیقت حضرت سالک
 علیه السلام در مقام در جات ارتفاع از شرق نبوت از هر نقطه سایه تعدیل کلان
 یافته بود تا زمان اخذ نبوت که وقت استوایم و رسیده سایه پنهان شده و چون آن
 نور شد از استوار گذشت و در محراب انوار که در مقابل شخصیت انبیا
 انبیا علیه السلام تعینی و شخصی از او لیا و واقع خواهد بود چه در او و در
 و محاذی به نقطه از نقاط شرقی فقط از نقاط غربی البته می باشد مثال آنکه
 نسبت با زمانه حضرت محمدی علیه السلام در جانب نبوت که بشاید
 تصویر نموده شد پس نبی مرسل از حضرت عیسی علیه السلام اقرب بود که اقیانوس
 الناس عیسی بن مریم فاطمه عیسی بن مریم عیسی بن مریم و از جانب غرب
 طرف ولایت طلوع سحر ولایت حضرت مریم گشت که آن علیا صفا و آن
 و هو ولی کل مومنین و صبی و اوست و آن علیا و صبی
 و وارث و ایضا انا اقاتل علی تغزیل القرآن علی یقاتل علی تأویل القرآن
 و ایضا یا ابا بکر کفی کف علی العادل سواء و ایضا انا مدینه العلم
 و علی بها فمیراد العلم علیا و ایضا انا و علی من شجرة

روایت است از ابی حمزه
 جناب السلام علیه السلام

و لای

وجه پانزدهم از وجود ولایت محمد نور
 بر امت جناب امیرالمومنین علیه السلام

است لا اياك اخذ ميتان نبوت جناب السلام
 كذا قيل فضليت اخذ نبوت فرج تقدم نبوت اخذت
 و تقدم نبوت فرج تقدم طلق نور

واحد و الناس من اشهاد شتمی ایضا شتمت الحکمة عشر اجزاء
 علی تسعة و الناس جزء واحد و ایضا و صی من امن و صدک و کایت
 علی بن ابی طالب فمن لا یفقد ولا یفقد قول الله و ایضا الماس
 فی لیل المخرج فاجتمع علی الانبیاء فی السماء فاحی الله تعالی
 سلمه یا محمد بماذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله
 و علی الاقرار ببנותك و الولاية لعلی بن ابی طالب و میرا محمد بن
 بر شری و رضی عنهما فخرج عبد الرزاق الواسع عن عبد الله بن مسعود
 رضی الله عنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم انان ملک
 فقال یا محمد اسأل من ارسلنا من قبلك من رسلنا علی ما بعثوا
 قال قلت علی ما بعثوا قال علی و لایت و لایت علی بن ابی طالب
 مخفی مانند که از روایت ابو نعیم که علی همدانی و سید شهاب الدین احمد و حاکم
 عبد الوهاب بن قحطاف ذکر کرده اند شمس الدین جیلانی بختم و جزم از جناب
 رسالت صلی الله علیه و سلم در مقام حجاج و استدلال نسبت کرده
 خطاب است که انبیا علیه السلام مبعوث شده اند بر اقرار نبوت جناب السلام
 صلی الله علیه و سلم و اقرار ولایت جناب امیرالمومنین علیه السلام
 خطاب است که بقرینه ذکر نبوت قبل ولایت مراد از ولایت امامت و ریاست
 و امامت پس در روایات دیگر هم مراد از ولایت امامت و امامت پس در روایات
 و محتاطان است که چنانچه حق تعالی انبیا علیه السلام اخذ مبدیان بود و چنانچه
 از حضرت اخذ مبدیان امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام نمود پس

روایت است از ابی حمزه
 جناب السلام علیه السلام

روایت است از ابی حمزه
 جناب السلام علیه السلام

روایت است از ابی حمزه
 جناب السلام علیه السلام

استدلال اینکه فضیلت نبوت جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم
که لیل فضیلت آنحضرت است فرع تقدم نبوت آنحضرت
و تقدم نبوت فرع تقدم خلق نور
وجه پانزدهم از وجه ولایت حدیث نور
بر امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام
۵۹۲

روایت عرض ولایت حضرت
امیرالمومنین علیه السلام
برای جناب امیرالمومنین علیه السلام

بیفاصل آنحضرت بکمال وضوح و ظهور ثابت گردید و تقریرات لطیفه الله سید و افکار
میشاق برای اثبات نهایت فضیلت جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم و اثبات
متبوع و مطاع بودن آنحضرت برای انبیاء و فضلا حق غیر ترک کرده اند و در اینجا ما
لفظ باللفظ و اگر نیز مقتضای حاج و ولایت را در حدیث بعث انبیاء برآورد
جناب امیرالمومنین علیه السلام محمول نگردانند و آنرا معنی محبت گیرند باز بر فضیلت
جناب امیرالمومنین علیه السلام ثابت میشود که هرگاه انبیاء علیه السلام مبعوث
بر اقرار محبت آنجناب شوند و اقرار محبت آنجناب را بی اقرار نبوت یا و فضیلت آنحضرت
ربعی نیست و نبوت و فضیلت آنحضرت ایضا بحمد الله کاف شاف و مستدل
شاف اهل کائنات و از آنجمله است روایت عرض ولایت جناب امیرالمومنین
علیه السلام حضرت امیرالمومنین علیه السلام و آله علیه السلام و سوال آنحضرت که از
خواص جناب امیرالمومنین علیه السلام را در ولایت آنحضرت بگردانند و از آنجمله
و مقتضای اینجا گفته اند که این مرد و بیه عن ابی عبد الله جعفر بن محمد بن
عنه فی قوله تعالی و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین قال هو علی
بن ابی طالب عرفتم و لا یتبعه عبد ابراهیم علیه السلام فقال
اللهوا جعله من ذریتی ففعل الله ذلك و انزل روایت بکمال وضوح
ظاهر است که ولایت جناب امیرالمومنین علیه السلام بر حضرت امیرالمومنین علیه السلام
و آله علیه السلام عرض کرد و شد و آنجناب بسبب ظهور معلوم نبوت و فیت
منزلت جناب امیرالمومنین علیه السلام از انبیا و اولیا سوال کرد که ولایت
و تعالی آنجناب را در ولایت آنحضرت گردانند و اینها آنجناب یا بخارج و اسناد

روایت عرض ولایت جناب امیرالمومنین علیه السلام
بر حضرت امیرالمومنین علیه السلام و آله علیه السلام
که در آنجا آنجناب را در ولایت آنحضرت گردانند

از این

استدلال اینکه فضیلت نبوت جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم
که لیل فضیلت آنحضرت است فرع تقدم نبوت آنحضرت
و تقدم نبوت فرع تقدم خلق نور
وجه پانزدهم از وجه ولایت حدیث نور
بر امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام
۵۹۳

روایت آنحضرت از امامت جناب امیرالمومنین
علیه السلام از امامت

هم رسید و بهرین تفسیر که و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین پس این
روایت علاوه بر عرض ولایت آنجناب که مستلزم فضیلت و اکرامیت آنجناب
بوجه دیگر هم فضیلت اکرامیت آنحضرت است آنجناب را برآورد سید چنان علی بن
که حضرت امیرالمومنین علیه السلام از من سبانه و معطل طلب فرمود که آنجناب را در ولایت
آنحضرت گردانند و ظاهر است که اینها حضرت امیرالمومنین علیه السلام نیست که بوجه
و اکرامیت جناب امیرالمومنین علیه السلام و بر ظاهر است که برای نشانه این مرتبه
که عرض ولایت شان بر حضرت امیرالمومنین علیه السلام شود و آنحضرت سوال جعل
شان از ولایت خود کند حاصل نیست فثبت ان هذه مزية عظيمة و موجبة
سنة من الله القدير حصت بامير كل امير عليه آله الصلوة و السلام
مناجاة المشايخ و العبدان للثلاثة الذين هم بمراحل قاصية ان يدعوا
براهيم الخليل من اوتى الجليل يعلمهم فزنته و تصيرونهم فی عزته
التقدم و التواضع علی من حاز هذه المزية الباهرة السناء و احسن
نلك المنقبة العظيمة المدح و الثناء انما يحمله است حدیثی که ولایت حضرت
بر آنحضرت میثاق امارت جناب امیرالمومنین علیه السلام از امامت در کتاب انفراد
که بنایت برت حمید به حمید و کتبه شد و نقل آن پست این اقل امیر
نمود و فصل که از باب اللام میگوید حدیثی که لعلم الناس متى مهي علی
امير المؤمنين ما انكر و افضله متى امير المؤمنين آدم بين الروح
و الجسد قال الله تعالی و اخذ من بني آدم من ظهورهم ذريةهم
و انشدهم علی انفسهم هو الست برتكم قالت الملائكة بلى فقال انا

اینکه در حدیث آنحضرت از امامت

روایت آنحضرت از امامت جناب امیرالمومنین
علیه السلام از امامت

استدلال با سبب از حدیثی است که در کتاب صلی الله علیه و آله وسلم
که لیل اضمحلت آنحضرت است فرج تقدیم نبوت آنحضرت است
و چه باز در هر از وجه دلالت حدیثی
بر امامت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام ۵۶۲
و تقدیم نبوت فرج تقدیم خلق نور

روایات از حدیثی که در کتاب صلی الله علیه و آله وسلم
بر امیرالمؤمنین علیه السلام است

دیکم و محمد بن یحیی و علی امیرالمؤمنین بر وایت دلالت حدیثی که در کتاب
بعد از آنکه از ملائکه اخذ میثاق بر بوبیت خود فرمود و میان نبوت جناب
رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و امامت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام
هم فرمود پس متحقق گردید که چنانچه میثاق بر بوبیت نبوت جناب رسالت
صلی الله علیه و آله وسلم از ملائکه گرفته شد چنانچه میثاق امامت جناب امیرالمؤمنین
صلی الله علیه و آله وسلم واقع شده پس چنانچه کمال شرف و فضل و علو بود جناب
رسالت صلی الله علیه و آله وسلم سبب اخذ میثاق نبوت آنحضرت ظاهر است
و اکابر اساطین سنی تقریر آن کرده اند چنانکه نهایت شرف و فضل و علو است
جناب امیرالمؤمنین علیه السلام سبب اخذ امامت آنحضرت ثابت و متحقق گردید
و هرگاه جناب امیرالمؤمنین علیه السلام امیر ملائکه معصومین باشند پس چنانچه
از ملائکه قطعاً و حتماً ثابت شد پس فضیلت آنحضرت از انبیاء بعد از آنکه
صلی الله علیه و آله وسلم جامع مرتب ثابت خواهد شد پس در ثبوت فضیلت آنحضرت
از ثبوت کلام مقام شهادت و نیز هرگاه آنحضرت امیر ملائکه معصومین باشند پس
حق تعالی بآورد و آنکه آنحضرت امیر ثلاثه نباشد بلکه العباد بآئینها امیر باشند
و آنحضرت مأمور به این است که او را مناجات و الغفر بالله یلقا الی الله
من خوف القول صریح الزود و محقق نماید که در حدیثی که در کتاب صلی الله علیه و آله وسلم
حفاظ اثبات سنی است از افاده و بهی متذکره الحفظ و سیر النبلاء فرج است
که یکی بر منده گفت که در حدیثی که در کتاب صلی الله علیه و آله وسلم
در سنت و خود بهی سبب که او حسن المعرفة بود و نیز مناقب علیه و آله وسلم

خلاصه حدیثی که در کتاب صلی الله علیه و آله وسلم

استدلال با سبب از حدیثی است که در کتاب صلی الله علیه و آله وسلم
که لیل اضمحلت آنحضرت است فرج تقدیم نبوت آنحضرت است
و چه باز در هر از وجه دلالت حدیثی
بر امامت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام ۵۶۵
و تقدیم نبوت فرج تقدیم خلق نور

روایات از حدیثی که در کتاب صلی الله علیه و آله وسلم
بر امیرالمؤمنین علیه السلام است

حدیثی که در کتاب صلی الله علیه و آله وسلم
در کتاب صلی الله علیه و آله وسلم

از کتاب المیزان فی تفسیر حدیثی که در کتاب صلی الله علیه و آله وسلم
در وقت الفروغ علی هذا ان و طبقات الحنفیة و فیض القدر و نای
و نقالیة الاسانید ابو حمزه ثمالی مغربی بنیامین است و خود خطاط ایشان
هم در باب المطالعین این حدیث را بسبب کمال حمایت و تحفظ بعض فقرات مریه
و علی بقایا حدیثی است که در حدیثی که در کتاب صلی الله علیه و آله وسلم
ظاهر فرموده و مستقر نماید که چنانچه از افادات علم کبار و ائمه عالی تبارت
را بهر و مفاخره و بهی حدیثی الفخار واضح و آشکار است چنانچه در الح با و نه
و محمد شامی کتاب فروع الاخبار تصنیف آن علامه روزگار کاظمی
رایحه النهار و اقصای انتشار شجره شری با خود و حدیثی در اول زود و الا
احسن صائق به الناطقون و تقو به الصادقون و له به الوافقون
حمد الله عز وجل ان قال اصابعه فانی رایت اصل ما ناهذا خا
اهل بلدنا اعرضوا عن الحديث واسانید وجعلوا معروضا و لا یستقیم
و کذا الکتاب التي صنفها أئمة الدین قدیم و حدیثا و الماسنید التي
بمعوضا فی الفرائض و السنن و الاحلال و المحرم و الاداب و الوصایا و
الامثال و المواعظ و فضائل الاعمال و اشتغلوا بالقصص الاحادیث
فقد فاة عنی اسانیدها التي لم يعرفها نقله الحديث لم تفرق علی احد
من اصحاب الحديث و طلبوا الموضوعات التي وضعها القصاص لیسألوا
تقطيعا فی المجالس علی الطرائف انبت فی کتابی هذا اثني عشر ألف حدیثا
و بغیر من الاحادیث القصار علی سبیل الاختصار من الصحاح و الغرائب

استدلال بانك انك قد شئت ان تكون من جناب سالتنا على الرعايا
وسلمك ليل فضيلت انك قد شئت ان تكون من جناب سالتنا على الرعايا
والقدم نبوت فيج تقدم خلق نور ٥٦٦
وجه بانك هم انه جوه والالت حديث نور
براهنت جناب امير المؤمنين عليه السلام

والافراد والصف المروية على النبي على بن محمد الرضا وعمر بن شعيب
وشه راد بر شيرويه بلعي راو ان سند الفرو عن كنهه عقيدة ان كنهه راجع
نوشته شده بنظر قاصد عاشره كنهه مديته منوره على شرفها والالف
صلوة وتحيه رسیده از ان عبارات عمده منتخبه هم قبل از خطبه در ان
این چند سطور مرقوم بود قال الامام الاجل السيد نكاح الحافظين
شمس الاسلام سيد الحفاظ تاج الائمة ناصر الائمة ابو منصور
شهر دارين شيرويه بن شهر دار الدليلى طول الله عمره واعلى
الدارين فذكره گفته اما بعد حمد الله عز وجل العباد على انهم قد
والسبل والصلوة والسلام على نبيه محمد خاتم الانبياء وآله
فان واللك الامام السعيد با شجاع شيرويه قدس الله روحه
ونور ضريحه حين جمع الاحاديث التي سماها كتاب الفروع و
حد فنيها السانيد هاتقلا منه وتحدك لاسباب عدة اوت
اقتلا وائساء بمن تقلد مه من اهل العلم والزهد والعباد
وثانها تخفيفا على الطالبين وتسهيلا للتاظرين فيه والحاجة
وناله باقله رغبة جيل هذا الزمان في المسندات وعدم تعريته
اسامي الرجال من الرواة واقصا رجم على اللب دون القشر لا ان
يقول هذا نكا فضيلة الاسناد ووضعه من الدين ادعو من
الامه ولو لا الاسناد لما عرفنا الصيغ من التفسير ولا الصدق من الكذب
بل شبه الاسناد بالقشر من حيث ان القشر هو ان اللب وبه يحفظ

روايت اخيرا في كتاب
ابن النعمان عليه السلام

استدلال بانك انك قد شئت ان تكون من جناب سالتنا على الرعايا
وسلمك ليل فضيلت انك قد شئت ان تكون من جناب سالتنا على الرعايا
والقدم نبوت فيج تقدم خلق نور ٥٦٦
وجه بانك هم انه جوه والالت حديث نور
براهنت جناب امير المؤمنين عليه السلام

عليه من ان حقيقة الاقاات قلنا ان الاسناد للحديث صول له فاذا
فادقه فطرق اليه الخلل والفساد رجم الله ابن المبارك حيث قال
الاسناد من الذين لو لا الاسناد لقال من شاء ما شاء والقول في
فضيلة الاسناد اكثر من ان يتفقه اوراق وليس هذا موضعه
والايجاز انه خرج من سموعة وكان رحمه الله متحققا متيقنا
ان اكثر طابا بل عاصمها مسند وفي مصنفات الحفاظ الثقات هم
الائمة الاثبات فعراها عن الاسناد اختصارا كما بين عذره في خطبه
الكتاب صوكتا بغير من عري الوجود مقتون به جامع للفرد والذكر
والقوائم لجة والمحاسن الكثيرة قد طشت به الاقاات وتناقصت
لحفظه الرفاق لم تصنف في الاسلام مثله تفصيلا وتبويبا ولم يبت
اليه من لافه الا يام تصيفا وترتبا كان كل فصل من فصوله حقيقة
لان ملئت من الدين المنظومة واللائل المكنونة او جونة عطار
بغار المسك مشحونة وكم خفته رحمه الله من عجائب الاخبار ونرا
لاحاديث مما لا يوجد كثير من الكتب فهو في حقيقة كالفرد وس
لحقه وصغها الله سبحانه وتعالى فقال وفيها ما تشبهه الانفس
فلان الاعين فاما اليوم فقد كثرت نسخة في البلاد واشتهرت
فيما بين العباد بحيث لم يبق بلد من بلاد العراق ولا كورة من
انظار الاقاات الا وعلماءها مشايرون على تحصيله واثمته امكينة
على شترانه ونسخة فضلا عما سوا طوبون على قراءته وحفظه

روايت اخيرا في كتاب
ابن النعمان عليه السلام

وقد علمت انك قد شئت ان تكون من جناب سالتنا على الرعايا
والقدم نبوت فيج تقدم خلق نور ٥٦٦
وجه بانك هم انه جوه والالت حديث نور
براهنت جناب امير المؤمنين عليه السلام

استدلال بانك خد شياق نبوت جناب سالار جلاله عليه السلام
 كذا في فضيلته من فتح تقدم نبوت انجمن است
 و قد تقدم نبوت فتح تقدم خلق نور
 ٥٦٨
 وجه بانزله بهر از وجوده و لالت و
 بر امانت جناب امير المؤمنين عليه السلام

بر توفيق رياض محاسنه و يجتنبون من غار فائدة فساد السيرة
 كل بلادة و هبت صوب الريح في البر و البحر يستحسنه الاثمة و النجاسة
 ويستفيد منها العلماء و الوعاظ و تستطيه فحار الفضلاء
 و ترضيه اكياس البلغاء لنفسها و تبذل الملوك الرغائب
 استكتابه خرافة و لم اسمع احدا من اهل هذا الزمان يراجع
 الكتاب و طعن فيه بسبب من فلا سناد بل حد و اذ لا من احسن
 فائدة و اعظم منافعها لان تنقية القشر من اللب من شأن العلماء
 ذوى الالباب سيرة على هذا في روضة الفردوس كذا اما بعد فيقول
 اضعف عباد الله و احقرهم الفقير الى رحمة الله العبد الحقير
 شيخنا المحقق عفا الله عنه بكرمه و وفقه لشكر نعمه لما طالع
 الفردوس من مصنفات الشيخ الامام العلامة قدس سره و المحققين
 حجة المحدثين شجاع الملة و الدين ناصر السنة ابو الحامد شيرازي
 بن شهر دار الدليلي الحمداني فاضل الله على وجه سجد الدرجة
 الرتبة و جدته نحر من شجر القوائد كذا من كنوز اللطائف
 بمحقق الالفاظ النبوية في و نافي حدائق فضوله دقائق الاثر
 المصطفوية و مع كثرة فوائده و شمول مواعيد كذا ان ينظر
 و ينظر في مفايه من التطويل و الزيادة و قصور الرغبات و النقص
 و اعراض كذا اهل العصر عن معرفة الكتاب و السنة و اشتغالهم
 بالعلوم المزخرفة التي تتعلق بالخصومات و شغفهم بالتقصص و الحكايات

روايات اخبرني في كتابه
 ابو المونسر عليه السلام

ما وجد في الفردوس من كذا
 على جملة

في هذا

استدلال بانك خد شياق نبوت جناب سالار جلاله عليه السلام
 كذا في فضيلته من فتح تقدم نبوت انجمن است
 و قد تقدم نبوت فتح تقدم خلق نور
 ٥٦٩
 وجه بانزله بهر از وجوده و لالت و
 بر امانت جناب امير المؤمنين عليه السلام

ولو كان حال من اهل هذا العلم في كل عصر و زمان بمشية رب العزة
 الموصون حول حامي السنة و يدبون عن جناب قدسه شواكيب
 اهل البدعة لقال من شاء ما شاء فخر الله ائمة هذا العلم عتبا
 و عن المسلمين خيرا و عتق بواعث خاطري الى استخراج لبابة و تحضيا
 او اية تهيلا و ضبط الالفاظ و تيسير الدراك الحفاظ فاستخرجت
 من قعر هذا البحر اشرف جواهرها و جنيت من اغصان ياخها انفس
 زواهرها و سميت كتابي هذا روضة الفردوس بوقت على عشرين
 بابا كل باب مختار و لية صانعي لا غير الا الباب الاخر فانه يحتوي على
 ادبيات شتى و نسأل الله تعالى ان يوفقني في اتمامه لما يحب و خير
 الله خير صوفي و معين و روايت مذيقة من اخبرني ان امارت جناب
 امير المؤمنين عليه السلام ان ملائكة ديكر ائمة سنية هم ذكر كذا و اندر سيرة على جملة
 و در كتاب روضة الفردوس كتابا صدر ان و انشى كذا في كتاب و كذا
 استخراج اشرف جواهرها و از اغصان ياخها انفس و ابره و و
 كتاب جمع كذا و در باب اربع عشر كذا و روايت مذيقة من كذا و كذا
 يعني عن حذيفة رضي الله عنه قال قال علي السلام لو علم الناس
 حق سعي على امير المؤمنين ما انكروا فضل سعي امير المؤمنين و ادم
 بين الروح و الجسد قال الله تعالى و اذا خذ ربك من بني آدم من ظهورهم
 ذرياتهم و اشهد هم على انفسهم هو المستبرك قال الملائكة بلى
 فقال الله تبارك و تعالى ان اربكم و محمد نبيكم و علي اميركم و نبيكم

روايات اخبرني في كتابه
 ابو المونسر عليه السلام

في هذا

روايات اخبرني في كتابه
 علي السلام و كذا في كتابه

استدلال اینکه از منشا نبوت جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم که دلیل فضیلت آنحضرت است فرج تقدیم نبوت آنحضرت است

وجه باز در هر دو وجه دلالت حدیث نور بر امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام

۲ در مودة القربى گفته عن حدیفة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو علم الناس حقى على امير المؤمنين ما انكروا فضلہ حقى امير المؤمنين آدم بن ابي ابراهيم والجنس وكمال عظمت جلاله و رفعت مرتبة نبالة نهایت علو ايقان سمو عرفان سید علی همدانی بر سر قاضی و در این وضع و تفسیر است از خلاصه المناقب نورالدین جعفر بن خدشانی ظاهر که مطلق بر حقائق احادیث و تفاسیر معین بوده در سر این بصیرت و تبصیر مرشد المومنین در طریق سخنان و موصوفی بوده توحید را بسوی حلال حلالی غیر از آنکه از فضل او اجمالی و الحیاسن الاشیاء و انفعالات الانسجامی رسید که او جامع بوده در بیان علوم ظاهری باطنی و نیز از انانیت و محسوسات که او در سیاحت خود و محسوسات هزار و چهار صد و بیست و یک صحبت در یافته و از انانیت کفوی و در کتاب اعلام الاخبار و صحبت که او لسان عصر و سید وقت و دلخیز برای کل عالم و متوسل بسوی سعادت لایه و تبه و شیخ عارف باطنی و عالم صدیقی و جامع در علوم ظاهری باطنی بوده و نیز از کتاب کفوی رسید که او را در اجمع نموده است و از ارشاد شیخی اختیار فرموده است که در عصر او بودند و او صحبت شان مقرر گردیده و بدست یوس شانی رسیده و اقباس او از ایشان بوده و از انانیت و انانیت ایشان منتخب نموده و نیز از انانیت ظاهر است که هرگاه سید علی همدانی او را در جمع نمود در مقام خود چنان دید که ملائکه از او و شعبه چار گاه بخواند و گرد و عرش طرب میکنند و در دستها شان بر تسمای نور که از آلاء و جواهر پرست می باشد و ایشان میکنند و از سال انقباه و صحبت که هرگاه سید علی همدانی او را در جمع نماید و از انانیت

روایت از فضیلت آنکه از منشا نبوت جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم که دلیل فضیلت آنحضرت است فرج تقدیم نبوت آنحضرت است

وجه باز در هر دو وجه دلالت حدیث نور بر امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام

استدلال اینکه از منشا نبوت جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم که دلیل فضیلت آنحضرت است فرج تقدیم نبوت آنحضرت است

رفته بود و محمد اقصی سید جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم را در واقع و دید که بجان او تشریف می آید و او بر فراست و پیش رفت و سلام کرد و او را سیدین مبارک جزوی بر روی آورده بود و فرمودند خداوند خداوند حقنیه چون از دست مبارک آنحضرت گرفت و نظر کرد بهمان او را در بود و بر همین سبب سید علی همدانی آنرا با و توحید می گوید و فی کل ذلك من عظیم الفخر و سناء القدر و جمیل الثناء و فخر المدح و کلا طوره ما لا یخفى علی ولی الفخر و الدکاء و الله الموفق للتبصر و الاحتذاء و ما عبد الوهاب بن محمد بن رفیع الدین احمد در تفسیر خود در تفسیر کیهان قل لا اسألکم علیه اجر الا المودة فی القربى و در ذکر فضائل جناب امیرالمومنین علیه السلام گفته عن حدیفة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لو علم الناس حقى على امير المؤمنين ما انكروا فضلہ حقى امير المؤمنين آدم بن ابي ابراهيم والجنس وكمال عظمت جلاله و رفعت مرتبة نبالة نهایت علو ايقان سمو عرفان سید علی همدانی بر سر قاضی و در این وضع و تفسیر است از خلاصه المناقب نورالدین جعفر بن خدشانی ظاهر که مطلق بر حقائق احادیث و تفاسیر معین بوده در سر این بصیرت و تبصیر مرشد المومنین در طریق سخنان و موصوفی بوده توحید را بسوی حلال حلالی غیر از آنکه از فضل او اجمالی و الحیاسن الاشیاء و انفعالات الانسجامی رسید که او جامع بوده در بیان علوم ظاهری باطنی و نیز از انانیت و محسوسات که او در سیاحت خود و محسوسات هزار و چهار صد و بیست و یک صحبت در یافته و از انانیت کفوی و در کتاب اعلام الاخبار و صحبت که او لسان عصر و سید وقت و دلخیز برای کل عالم و متوسل بسوی سعادت لایه و تبه و شیخ عارف باطنی و عالم صدیقی و جامع در علوم ظاهری باطنی بوده و نیز از کتاب کفوی رسید که او را در اجمع نموده است و از ارشاد شیخی اختیار فرموده است که در عصر او بودند و او صحبت شان مقرر گردیده و بدست یوس شانی رسیده و اقباس او از ایشان بوده و از انانیت و انانیت ایشان منتخب نموده و نیز از انانیت ظاهر است که هرگاه سید علی همدانی او را در جمع نمود در مقام خود چنان دید که ملائکه از او و شعبه چار گاه بخواند و گرد و عرش طرب میکنند و در دستها شان بر تسمای نور که از آلاء و جواهر پرست می باشد و ایشان میکنند و از سال انقباه و صحبت که هرگاه سید علی همدانی او را در جمع نماید و از انانیت

روایت از فضیلت آنکه از منشا نبوت جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم که دلیل فضیلت آنحضرت است فرج تقدیم نبوت آنحضرت است

روایت از فضیلت آنکه از منشا نبوت جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم که دلیل فضیلت آنحضرت است فرج تقدیم نبوت آنحضرت است

حرفه فرموده و از تذکرة الابرا سید جلالت عالم الخ مست که ایکت عظمی کات جلاله
 از جمیع فرج را گنجی چون آفتاب یاران می یافت قبولی و عظمی تصرفی فرمود پیر بشارت و صلوات
 بوقت و طلب و روزگار را بجا نعل باز گشت می نمود و نیز از ان ظاهر است که انوار سیدی
 انان انکشاف کمال صحبت با شایخ کبار بوده و چیده و راغاده و استفاده می بودند انان
 کمال انگیز سیده به هدایت و ارشاد شغول گشت و نیز از ان واضح است که او در عین اقامت
 مدینه مشهور بود که از وضآن سرور صلی الله علیه و آله و سلم او را می شنید که یکبار
 الی الهند و سلو ابینک و نیز از ان ظاهر است که درین بار چند مرتبه با امامت
 ربانی و بشارت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم شرف شده و نیز از ان ظاهر است که
 او را در عالم حال مقام تصوف و حدیث و تفسیر مصنفات بسیار است که از جمله انفس
 انوری است که معانی اکثر آیات قرآنی را بیعت سول و ذکر می و جامع ساخته و بسیار
 از او قلمی عشق و انوار محبت در انجا درج کرده و نیز در تذکرة الابرا نقل نموده که رایا
 خیر فی نفسی انور می از جمیع لباس و از قلم و کاغذ و سیاهی برسی شک می آمد که اگر از او است
 مستغرق نوشته انتقمی باید است که حضرت ابی بریده هم حدیث حدیث از او است
 کرده چنانچه سید علی مهدی الی در مودة القرنی گفته عن ابی هريرة رضی الله عنه
 قال قال رسول الله صفة وجبت له النبوة قال قيل ان یخلق الله آدم و
 یرفع الروح فیه و قال اذا اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریة یقارون
 علی انفسهم المست و ربکم قال اللہ لا تمکة علی فقال الی ناد بکم و علی انفسکم
 و علی امیرکم و اگر بعد صلح این چه شافیه و لایع انور بر این چه بر این
 بگویند و دست از مرامات نا محمود نه بر دارند بلکه هم قاصد و خاسر و باطل و ابرار

استاذ الامم والادب في دار المعلمين العالية
سنة ١٣٤٥ هـ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل العلم نوراً
والمعرفة سبيلاً إلى النجاة
والعلماء أئمة الدين
والطلاب أركان العلم

برامامت جناب امیر المؤمنین علی

مجلس

بقدره از وجوه دلالت نمود

۵۳
۱۱۴
الباب الرابع في التفتيش
في ان حكما خلق من غير الله

مجلسه اول

استدلال بر وایت و آنکه حضرت جناب علیه السلام
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت از نور واحد بودند
آنحضرت بر سایر اناس مثل فضل جبرئیل بر سایر ملائکه ۵۷۹
بر امامت جناب علیه السلام و بر اولاد و بر جمیع مردم

استدلال بر وایت و آنکه حضرت جناب علیه السلام
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت از نور واحد بودند
۵۷۷
بر امامت جناب علیه السلام و بر اولاد و بر جمیع مردم

فقال هو قال افضل من هو وصالح لوط قال الفوسق قال افضل من هو
قال فابراهيم قال افضل من ابراهيم اسمعيل واسحاق قال فيعقوب قال
افضل من يعقوب يوسف قال فداود قال افضل من داود سليمان قال
فايوب قال افضل من ايوب يونس قال فزكريا قال افضل من زكريا يحيى
قال فالياس قال افضل من الياس وذي الكفل قال فيعسى قال افضل من
قال فوعل قال ما علمت من يا رسول الله ملاك مقرب فقال النبي
يعقوب فقال فوعل قال من تنق يا الله يا رسول الله فقال النبي
انيدك عندك قال نعم قال فابايعقال ان الانبياء المرسلين
ثلاث مائة وثلاثة عشر نبيا الوجه الثاني في كفة وصاحبك في كفة
عليهم السلام يا بايعقال ان الانبياء مائة الف نبي واربعه وعشرين من الخلق
لوجعلوا في كفة وصاحبك في كفة رجع عليهم فقلت ملائكتي
يا رسول الله فمن افضل الناس بعدك فذكر له نفر من قریش فقال
علي بن ابي طالب فقلت يا رسول الله فابايعقال ان الانبياء المرسلين
ولم يزلوا قال فقال ان خلقنا وعلينا بن ابي طالب مني واولاد
فقلت فلم جعلته آخر القوم قال يا بايعقال ان الانبياء المرسلين
ان خير النبين قد سبقوني بالرسالة وبشرهم من قبل خلقهم
شيء اذ كنت اخر القوم انا محمد رسول الله وكذلك كان حاله
آخر القوم ولكن يا بايعقال افضل علي سائر الناس افضل جبرئيل
سائر ملائكة قلت معاذ حديث حسن علي فيه طول انا انقصه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كفة
صاحبك في كفة

روایت آنکه حضرت جناب علیه السلام
بر جمیع خلق آنحضرت از نور واحد بودند
سبب آنکه آنحضرت از نور واحد بودند
افعالی که

ما اکتبناه الا من هذا الوجه این وایت دلالت صریح دارد بر آنکه جناب
علیه السلام بر جمیع خلق آنحضرت از نور واحد بودند
سبب آنکه آنحضرت از نور واحد بودند
دلیل فضیلت است صریح و بداهت و قد سبق میانه با توضیح تفصیل و تعلیل
حدیث الطبرانی از ان ظاهر است که فضل جناب علیه السلام بر جمیع خلق
مردم مثل فضل حضرت جبرئیل بر جمیع ملائکه است با فضیلت آنحضرت از جمیع
ناس و بر جمیع انبیاء و مرسلین اهل اندیشه است سابق بر تمام شدگان
عزیز که آنجا از این وایت مذکور است که جناب علیه السلام بر جمیع خلق
اولاد بر این افضل ناس بعد آنحضرت ذکر چند کس از مردم قریش فرموده جناب
علیه السلام بر جمیع خلق آنحضرت از نور واحد بودند
سبب آنکه آنحضرت از نور واحد بودند
محت می تواند شد با آنکه آن از نفس این حدیث ظاهر است چه هرگاه جناب
علیه السلام بر جمیع خلق آنحضرت از نور واحد بودند
سبب آنکه آنحضرت از نور واحد بودند
باشد و خلق آنحضرت و جناب علیه السلام از نور واحد بودند
فضل آنحضرت بر جمیع مردم مثل فضل حضرت جبرئیل بر جمیع ملائکه باشد یا نه
کسی دیگر چگونه متصوره عقول شود و چه چه می گویم آنکه در کفایه الطالب
که سمعت سابقا گفته اخبارنا الحافظ یوسف بن خلیل بن عبد الله
خلیفه اخبارنا محمد بن اسمعيل الطرسى اخبارنا ابو منصور محمد بن اسمعيل
الاصمى اخبارنا ابو الحسن بن فاذا شاه اخبارنا الحافظ ابو القاسم
سليمان بن احمد بن ايوب الطبراني اخبارنا الحسن بن ادريس

ص ۵۸
الباب السابع والثمانون

استدلال بر اینست که بر خلق انبیاء از شجره شریقی و خلق جناب
رسالتاب صلی الله علیه و سلم و جناب امیر المؤمنین علی علیه السلام
از شجره و احدی

۵۷۸ و چه بجهت هم از وجه دلالت حدیث در
برآمدن جناب امیرالمومنین علیه السلام

استدلال بآیت و آله در خلق جنات صالحین علیهم السلام و سلم
و جنات برین و برینین علیهم السلام از شجره واحده که ثمر آن بر بعضی
از آن موجب دخول جنت است

و در هر از دو جوه دلالت حدیث لغوی
است چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام

الشيخ حدثنا ابو عثمان طح الوائلي عن عباد الصديق في القصر حدثنا
 بن جبير حدثنا ابو امامة الباهلي قال قال رسول الله ان الله خلق
 الانبياء من اشجار رشتي وخلقني وخلقني وخلقني من شجرة واحدة فانا اصلي
 وعلى فرعها وفاطمة لقاحها والحسين ثمرها فتعلق بغصن
 من غصنها فاجاب ومن ثاغ عني ما هو ولوان عبد عبد الله بن عبد الله
 والمروة الفحام ثم الف عام لم يدرك محبتنا اكبه الله محبة في الدنيا
 ثم تلا فل اسألكم عليه اجر الا المودة في القربى قلت هذا احسن
 حال واه الطبراني في معجمه كما اخرجه ورواه محمد بن الشام في كتابه
 بطريق شقي ابن وايت ولائث الضمور وروى انك خلق انبياء عليه السلام من
 اشجار رشتي مست خلق جناب سالت يا صلى الله عليه وآله وسلم خلق جناب
 عليه السلام من شجرة واحدة وان لست صريح دار وبرا لك جناب امير المؤمنين
 عليه السلام مثل جناب سالت يا صلى الله عليه وآله وسلم افضل ست از جميع
 انبياء سابقين عليه السلام ظاهرت كما رواه في شجرة خويست كه جناب سالت
 صلى الله عليه وآله وسلم و جناب امير المؤمنين عليه السلام في خلق شجرة لودج
 التوفيق بين الاحاديث ايجز و لالت حديث نور فضيلت ان حضرت از جميع
 انبياء و اني خاتم الانبياء صلى الله عليه وآله وسلم شيخ ربي في طار ابل ايمان خلق
 من تشكك بامن يطلب ابل حق و ايقان سدد ويزنا بين و ايت شريف
 كه كبريكه متعلق بغصني از اخصان ابن شجرة مباركة باشد نجات مي يابد و كبريكه
 ربيع الزمان مي رنود و ربي افتد ربي و لالت حديث شجرة بر و جوب اتباع و شك

10

روایت والیہ یزید بن ابی اسحاق ان عاصم بن
عاصم بن حجاب را بیان کیا ہے کہ علی بن ابی طالب
وہ ایک دوسل فرمایا کہ اللہ کے رسول صلی اللہ علیہ وسلم
نے فرمایا کہ ہر آدمی کو اللہ تعالیٰ کا طالب بن جائے

باب في المصنف عليه السلام ثم ظاهره واضح مشاهد من محض ثلثة تابع انجذاب
في شأن اتباعه وتسك يا نجنا بالآزم وواجبنا بالآيل است ثلثة وبقدره وحكم
في انجذرت حرة في اصله وباطل وزعليه صححت اعتبار عاقل باشد وجه
وآدم ثم ان كنجي كفاية الظا كفا سمعت سابقا بعدة كبر في حد ريشه
فمن ذلك ما اخبرنا الشخان محمد بن سعيد بن الموفى الجان العنك
سفيان وابراهيم بن عثمان الكاشغري فصر على قال اخبرنا الكفط القفا
عن الحسن الشافعي اخبرنا ابو يعلى حمزة بن احمد فارس بن كعب عن اخبرنا
ابو بكر احمد بن عبد الله بن علي المقرئ اخبرنا ابو طالب عمر بن ابراهيم
عن محمد بن ابراهيم بن عيسى اخبرنا ابو بكر محمد بن غريب الدين زحدي
عن ابي عبد الله بن محمد بن مؤمن بن نجويه القطان حدثنا عثمان بن عبد الله
عن قول كان رسول الله يعرفات على قجاهه فاوما على على قاتنا
عن وهو يقول دن متى يا على فدق منه على فقال جمع
فمسي يعني كفك في كفي يا على خلقت انا وانت من شجرة انا
صالحا وانت فروعها والحسن والحسين انصاها فمن يعلق بعض
منها دخل الجنة يا على وان متي فاصواته يكونوا كالحنايا واصل
عن يكونوا كالا وقادهم الفصوك لا كهم الله في لنا خلعت هكذا
ثم افاق في ترجمة على من كتابه اين وليت قريب ورايت سابقا
وانان صحت حديث نور وولات ابن بروجر با تبايع وتسك بيت
المصنف عليه السلام كرهت انما است انجذرت ست واضح والالح

ص ۵۴
ابا بالساج الثمار

و در این کتاب که از حضرت علی علیه السلام است
در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام

استلال بروایت آنکه برودن سر و علقه و سر و حجاب
ایرانیان علیه السلام مثل سر و علقه و سر و حجاب
جانب رسالتا جعلی است علیه السلام

و در حدیث سوم از وجود دلالت حدیث نور
بر آنست جناب ایرانیان علیه السلام ۵۸۵
مالک علیه السلام زیارت آنجناب

محمد بن محمد بن محمد بن عبد الله البلوئی حدثني ابراهيم بن عبد الله
بن العلاء قال حدثني ابو عنيد بن علي عن ابيه عن جدته عن علي بن
ابن طالب قال قال رسول الله ﷺ فمخيت خيبر لو كان تقول فيك طوائف
من اهل بيتي ما قلت اليوم فيك مقالا فمخيت
عليه السلام من المسلمين الا اخذوا من ثواب جليلك وفضل طوالت يستغفر
به ولكن حسابك ان تكون مني فانما منك ثمنني وارثك وانت مني
طون من موسى لانه لا يبي بعدك انت تؤذي ديني فتقاتل علي
وانت في الآخرة اقرب الناس مني اناك عدل علي الحوض انك اول
الجنة من اهل بيتي ان شئت على صابر من نور صدر دون مبيضة
وجوهي الشفع لهم فيكونون عدا في الجنة جيران وان عدك عدا
ظلمة مظنين مسودة وجوههم فحين حرك حركي سلمك سلمك
سرمي حلايتك حلايتي سردي صدك كسر صدك وانت
باب علي وان لك ولكم ولكم الحكي ودمك دمي ان الحق معك والحق
على مسانك وفي قلبك وبين عيتيك والايمان على الحكي ودمك
كما خال الحكي دمي ان الله عز وجل اوفى ان اشرارك اناك وعدتك
في الجنة وان صدك في النار لا يرد على الحوض مفيض لك ولا يغيث
محب لك قال علي فخرت الله سبحانه وتعالى ساجد وجهه علي
عليه السلام والقران حبيبي الى خاتم النبيين سيد المرسلين ارحم
شريفك علاه بر كفي يكره الله سنيه بر مثل كوشى وكره للغار ان اخطب

عليه السلام

روایت بودن سر و علقه و سر و حجاب
صدا جناب ایرانیان علیه السلام
مثل سر و علقه و سر و حجاب
رسالتا جعلی است علیه السلام
ارکانه الطالکین

استلال بروایت آنکه برودن سر و علقه و سر و حجاب
ایرانیان علیه السلام مثل سر و علقه و سر و حجاب
جانب رسالتا جعلی است علیه السلام

و در حدیث سوم از وجود دلالت حدیث نور
بر آنست جناب ایرانیان علیه السلام ۵۸۵
مالک علیه السلام زیارت آنجناب

و عمر ملا و ابن سبع اندلسی و ایرانیان و شهاب الدین احمد و محمد بن اسماعیل
هم روایت آنکه مالک سابق فی مجله حدیث المنزلة بر آنکه سر جناب ایرانیان
علیه السلام مثل سر جناب رسالتا جعلی است علیه السلام و علانیة آنحضرت مثل علانیة
آنجناب سر سره صدر آنحضرت مثل سر سره آنجناب است و این دلیل واضح است بر آنکه
خلق حضرت ایرانیان علیه السلام مثل خلق جناب رسالتا جعلی است علیه السلام و
از ان تصدیق حدیث نور و ابطال خرافات و جزافات تصدیق بکمال وضوح
و ظهور روشن سر سره و قطعاً و حتماً واضح و ظاهراً است که هرگاه سر و علانیة
سر سره صدر جناب ایرانیان علیه السلام مثل سر و علانیة سر سره صدر جناب
رسالتا جعلی است علیه السلام و سلم باشد فضیلت آنحضرت و عصمت آنجناب بالغ
و جوه تحقق گردد بدینکه سر و علانیة سر سره صدر جناب رسالتا جعلی است علیه السلام
و سلم معصوم از خطا و زلل و مصون از نرف و خط و فضل او بی حد و قیاس
و انبیا و المرسلین و الملائكة المقرنین بوده پس سر و علانیة سر سره صدر جناب
ایرانیان علیه السلام هم معصوم از خطا و مصون از نرف و فضل او بی حد و قیاس
و جمیع خلق حتی الملائكة و الانبیاء و الاولیاء و الاوصیاء باشند پس خلافت بر او
آنحضرت و کمال قبح تقدیم تغلیب بر تقشیر و نهایت شناعة تراوس بر این
تفصیل بر آنحضرت بر تبه بدین که سر و علانیة سر سره صدر جناب رسالتا جعلی است علیه السلام
شریف بوجود و یکره و دلالت بر فضیلت آنحضرت دارد و کمال بیحد و قیاس
افاتی الطالکین باب السور و الخشوع فی شوق الملائكة و الجنة الی علی بن ابی طالب
تیمیر مذکور است اخبرنا منصور بن السکن اخبرنا بن خضیر اخبرنا علی

در دلالت دارد

در دلالت دارد

استدلال بر ایت و البر خلق خداوند بکلی از نور میسر است
 جناب امیرالمومنین علیه السلام میفرماید که این ملک
 اخضر ملائکه کاتبین زیارت است ۵۸۶

و در سبب چهارم از وجوه دلالت میسر است
 بر ایت جناب امیرالمومنین علیه السلام

بن حلال خبرنا ابو جعفر محمد بن حلال خبرنا القاضی ابو محمد عبد الله بن
 معروف حدثنا ابو محمد یحیی بن محمد بن صاعد حدثنا حسن بن عوف
 حدثنا زید بن هرون حدثنا حمید بن اسحاق قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم مررت لیلۃ اسری فی لی السجاء فاذا انا بک جالس
 علی منبر من رمل الملائکه قد قدق به فقلت یا جبرئیل من هذا الملائ
 قال ادن منه و سلم علیه فدوت منه و سلمت علیه فاذا انما
 و ابن عقی علی بن ابي طالب یقول یا جبرئیل سیف علی الی السماء الراضی
 فقال لی یا محمد لا ولیک الملائکه شکک جمیع خلق الله تعالی
 من نور علی صوفه علی فاما الملائکه نزوه فی کل لیلۃ جمعة و یوم جمعة
 سبعین الف مرة یسبحون الله و یقعد سونه و یکمل فی لیلۃ جمعة
 قلت هذا حقه حسن قال لم تکن به الا من هذا الوجه تفرع به من
 بن هرون عی جلیل الطویل عی ان فی حقه ثقة ایر و ایت دلالت و خبرنا
 بر آنکه چون ملائکه تقر بین شتاق زیارت سر پا افتادند جناب امیرالمومنین علیه السلام
 گردیدند و از عدم تشرف بآن شاک و مزید شوق و غرام خود را حاکی گردیدند و
 برای انجام سؤل و استقامت احوالشان ملکی بر صورت جناب امیرالمومنین علیه السلام
 از نور خلق فرمود که ملائکه تشرف زیارت او را در هر شب جمعه و روز جمعه
 هزار بار حاصل میسازند و سبب و تقدیر این امر بجماعتی آید و ابدی و ابدی است
 برای محبت جناب امیرالمومنین علیه السلام می نمایند و این دلالت ظاهر است
 بر آنکه ملکی که بر صورت جناب امیرالمومنین علیه السلام از نور مخلوق شده است

خلق خداوند عالم علی این
 صورت جناب امیرالمومنین علیه السلام

و در سبب و چهارم از وجوه دلالت میسر است
 بر ایت جناب امیرالمومنین علیه السلام
 ۵۸۷

الملائکه است پس بر خلق جناب امیرالمومنین علیه السلام از نور و فضیلت آن حضرت کدام
 مقام شتباه و ارتباط است و قد فرغ فی لایزاله من بر دو باب محض تعصب
 و لایزاله صواب و تمییز ایشان بر سر نقش بر آب در هر سبب و استدلالت
 الوهاب فی المبدء و المآب و اگر تعصبین متعین از اشباع و اشباع طبع
 رئیس الصبح الرخاع که در حقیقت اصابت جمیع اقوال جناب امیرالمومنین علیه السلام
 علیه و آنکه شجاع حدیث فرط اس قال و قیل می نماید و ابواب فصاحت از لال و
 می شاید بلکه معاذ الله صراحة بتقلید فقط غلیظ تجویز بلکه اثبات تجویز بدان
 بر اصدای سرور انوار جان صلی الله علیه و آله و سلم می نماید ارشادات جناب
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که از ان دلالت حدیث نور بر فضیلت جناب
 امیرالمومنین علیه السلام نهایت ظاهراً و باطناً است بسمع اصفا جانان
 بلکه بناد و خمدار و ابطال و مقابلان بقیل و قال غایب نمند در وجه آن دلالت
 حدیث نور بر فضیلت جناب امیرالمومنین علیه السلام از حدیث قدسی شایع
 که تجویز بیان خلافت و اقصی حکیم مطلق احدی از اهل اسلام نکرده و گویند
 تجویز جمیع قبایح عقلیه بر او تعالی شانه می کنند لکن این تجویز کذب بر او تعالی
 محالست می نمایند و چه سبب میسر آنکه اخطای از مردم در کتاب و لایزاله گفته است
 محمد بکائمه هذا قال خبرنا ابو القاسم نصر بن محمد بن علی
 بن یونس المقرئ قال اخبرنا والدی ابو بکر محمد قال حدثنا ابو علی
 عبد الرحمن بن محمد بن احمد النیسابوری قال حدثنا احمد بن محمد
 بن عبد الله النایب النیابی البغدادی من حفظه بدینور قال حدثنا

اسماء بنت ابی بکر علیه السلام

استدلال بحديث قدس في الراجحيت جناب اير المومنين عليه السلام
 جناب سالقا صلى الله عليه وآله وسلم بسبب خلق انحضرت از نور انوار
 وچهارست و پنجاه و نه مورد و دلالت حدیث نور
 بر امامت جناب اير المومنين عليه السلام ۵۸۸

محمد بن جریر الطبری قال حدثني محمد بن حميد الرازي قال حدثنا
 العلامة بن الحسين الملقب قال حدثنا ابو مخنف لوط بن يحيى كزدي
 عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل
 باي لغة خاطبك ربك ليلة المعراج فقال خاطبني بلغة علي بن
 ابي طالب المحمدي ان قلت يارب خاطبني ام علي فقال يا احمد اني
 لا اكل اشياء الا افسس الناس ولا اوصف الاشياء خلقك من نور
 و خلقت عليا من نوري فاطلعت علي سر اوقلبك فلم اجدا حدا في
 قلبك احب اليك من علي بن ابي طالب فخاطبتك بلسانه كيما يطعن
 قلبك از بين حديث قدس في الراجحيت جناب اير المومنين عليه السلام
 بسبب جناب سالقا صلى الله عليه وآله وسلم بسبب بود كه حق تعالى انحضرت
 از نور جناب سالقا صلى الله عليه وآله وسلم خلق فرموده و بسبب حق تعالى
 در ليلة المعراج مخاطبه جيب خود بلفظ لسان جناب اير المومنين عليه السلام
 فرموده و بلفظ لسان احدی از انبيا و اوصيا هم مخاطبه انحضرت فرموده و با
 و لسان فلان همان که در معرفت کلامه و امثال آن جبرائيل و ميكائيل
 بودند چه سدر من لالت حديث نور بر احبیت و اکرمیت اخلاصیت و تفریق
 جناب اير المومنين عليه السلام و تفریق و تقدم اغيار انحضرت از حدیث محمدی
 ثابت شد و الله الجحد علی ذلك و تفریق نما که این حدیث شریف که مخاطبه
 روایت کرده علیه هدا فی شیخ اجازة و الدخا طالع ثانی بقطع و جزم و تفریق
 ثابت کرده چنانچه نور الدین جعفر بن عثمان در خلاصة المسائل بکثرت حضرت

روایت مخاطبه خدا را با جناب سالقا
 علیه السلام و در بعضی کلمات سالقا را
 علیه السلام و در بعضی کلمات سالقا را
 علیه السلام و در بعضی کلمات سالقا را
 علیه السلام و در بعضی کلمات سالقا را
 علیه السلام و در بعضی کلمات سالقا را

استدلال بحديث قدس في الراجحيت جناب اير المومنين عليه السلام
 جناب سالقا صلى الله عليه وآله وسلم بسبب بود كه حق تعالى انحضرت از نور انوار
 وچهارست و پنجاه و نه مورد و دلالت حدیث نور
 بر امامت جناب اير المومنين عليه السلام ۵۸۹

سایات فرمودند قدس سره و زوالنا بره که از جانب والد و بهفد بشت بخت
 مصطفی صلی الله علیه و سلم می شد خیر الله من الخلق اثنی عشر اثنی فانا
 ابن الحیدر بن فضة قد صفت من هب فانا الفضة ابن الذهب
 من له جد کجدي فی لودنی او کافی فانا ابن القوی و مرا خالو بود و لقب
 بسید صلا و الدین و اواز اولیا و اسد بود و بحسن تربیت او در صغر سن مرا قرآن
 محفوظ گشت و در امور والد التفات نمی کرد و میدان سبک او حاکم بود و در بیان
 و ملتفت بسلاطین و اعیان نظام من کلامه سری که سر معنی با خبر شد و در و جوی
 شاد می نمودم شست جهان از عکس و بیش شسته بودش اگر آنکه نه بیند هیچ نعم نیست
 چو باز از چشم همت بیای کل مقرر تو جزوست جرم نیست و بجز همت نیاید راه
 مقصود و بهمانی همت آنجا می رسی همت صلی چون همت خدا نداری ترا کاهی
 رکوشش لاجرم نیست و الحمد لله الامام السلام که مرا از خواص و محو ام اهل اسلام فرست
 محبت متابع است آل طه و یس کلمت غفور و سعادت جز در موافقت ایشان محو لغز
 قال الله تعالى فاتبعون بحکم الله و قال صلى الله عليه وسلم ان الله
 وله الجحد عرض حب علی و فاطمة و ذریته باعلی الدریه فمن یأد رهنه
 با کاجابة جعل منی من الشیعة و ان الله جمعهم فی الجنة و قال صلى الله
 علیه و سلم من احبنا یحبی حیو و میوت و یدخل الجنة الله
 و عکله و یخلی تول حل بن ابی طالب ذریته الطاهرین ثمة الله
 و مصایح الله من بعد ذالهم من تخیر کو کم من باب الهک ال باب
 الضلالة و قال صلى الله عليه وسلم اول من اتقى علی بن ابي طالب

استدلال بخبر قدسی از ائمه اربعین علیهم السلام

وجه لبست و حجم از وجود دلالت حدیثی از
بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

بسمو جناب سالکتاب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم السبیل ۵۹
انحضرت از نور انجناب

و قال صلى الله عليه وسلم لا يحسن الى السماء ثم من السماء

عنه عليه السلام في قوله تعالى ولا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل

47

وجہ نسبت مشتعل و جود و لالت خد نور

591

برامات جناب ائمه المنین علیہ السلام

طمس اثر قلبه فلم اجد قلبك حلا احب اليك من علي بن ابي طالب
 فخطبتك بلغته ولسانه كما يملحن قلبك ووجهك شمس وكنك ازخواب
 الطاف نامتناهيه اليه ان كنت كمن يحج اليه من كل انا كابر اوليا يا اهل بيت
 واما ظم غمامي الشائست جنابا هه صاحب بهم رسوم حقيقت بخمده وازنه
 كه اورا بشيخ اكبر لقب مي سازند و نقل كلمات او در رساله ويامي نازند بام
 تصحيح كرده يعنى قابل شده باینكه در عالمها كه عبارت از عالم نورست كه
 قریب بسو حق تعالى از جناب سالتماب صلی الله علیه و سلم نموده و اقرب
 بسو جناب سالتماب صلی الله علیه و سلم جناب امیرالمومنین علیه السلام
 و جناب امام عالم و جامع امور بر جمیع انبیاء پس حیرانم كه شاه صاحب جهان
 تكذیب و تضلیل چنین امام عارف و ولی کامل و صوفی فاضل كه صاحب عظام
 بر كاشه عرفان و حائز جلال كل كرامات بوده و خواهد كرد و چنان اورا از كذا
 و مفترون مقدم و حین و مخروجه وین بر خلاف اعتقاد خود و او خواهند نمود
 و تنقید و از كونا كار بر نه شده بر خلاف افادات خود و اسناد خود و مشایخ
 و الدماجد خود و اورا بی اعتبار خواهند گفت پس باید دانست كه این عربی
 در قنومات مكینه در باب او و بدو الخ گفته فصل كان الله ولا شئ
 معه و هو الاكبر علی ما علی كل ارجع اليه من ايجاد العالم و صفة
 له یكن جللی باهل كان موصوفان بنفسه و سمی قبل خلقه بالاسماء التي
 يدعون بها خلقه فلما اراد وجود العالم و بداءه علی حد ما حله
 بعلمه بنفسه الفعل عن تلك الارادة المقدسة بضرر فجل من

[illegible]

استدل بالعبارة فتوما كثر من التبيين ليرى من غير الاستدلال
 بوجوبه من غير الاستدلال بوجوبه من غير الاستدلال
 برامته جنابا ليرى من غير الاستدلال بوجوبه من غير الاستدلال

تجليات التنزيه الى الحقيقة الكلية حقيقة شتى الهباء هي عبارة
 طرح البناء الجص ليغفر في ما شاء من الاشكال الصور وهذا هو
 اول وجود في العالم وقد ذكره على النبي طاب الله عنه
 وهمل بن عبد الله رحمه الله وغيرهما من أهل التحقيق أهل الكشف
 والتوفيق ثمراته سبحانه تجل في بنوره الخ ذلك الهباء وشقونه أصح
 الأفكار الهبوية الكبر والعالم كله فيه بالقوة والصلاحية فقبل منه
 كل شئ في ذلك الهباء على حسب قوته واستعداده كما يقبل ذوات
 نور السراج وعلى من في ذلك النور يشتد ضوءه وقبوله قال الله تعالى
 مثل نوره كمشكاة فيها مصباح فتنبه نوره بالمصباح فلم يكن
 اقرب اليه قبوله في ذلك الهباء الا حقيقة محمد صلى الله عليه وسلم
 المسماة بالعقل الاول فكان سيد العالم بأسره واول ظاهر في الوجود
 فكان ظهوره من ذلك النور الكلي من الهباء ومن الحقيقة الكلية
 وفي الهباء وجد عينه وعين العالم من تجليه واقرب الناس اليه
 على بن ابي طالب امام العالم بأسره والجامع لاسرار الانبياء
 وصدر عالمهم عبارة فتوحات كثيرة انقل فرموده جنانا بعد
 انشاء الله تعالى سيدنا ان بعد كلامي لطيف ومنين در معارج المعلى گفته
 وقد صرح الشيخ الاكبر محيى الدين بن العربي قدس سره ببعض هذا
 التحقيق فرأيت ان اذكر كلامه استغنى بها عن الشرح في الباب الثاني
 من الفتوحات المكية ان الله تبارك وتعالى لما اراد بدء ظهور العالم

تجليات التنزيه الى الحقيقة الكلية حقيقة شتى الهباء هي عبارة

استدل بالعبارة فتوما كثر من التبيين ليرى من غير الاستدلال
 بوجوبه من غير الاستدلال بوجوبه من غير الاستدلال
 برامته جنابا ليرى من غير الاستدلال بوجوبه من غير الاستدلال

على حد ما سبق في علمه الفصل العالم من تلك الاداة المقدسة
 بغير من تجليات التنزيه الى الحقيقة الكلية فحدث الهباء وهو عبارة
 طرح البناء الجص ليغفر فيه من الاشكال الصور ما شاء وهذا هو
 موجود في العالم ثمراته تعالى تجل بنوره الخ ذلك الهباء والعالم كله
 بالقوة فقبل منه كل شئ في ذلك الهباء على حسب قربته من النور
 كقبول زوايا البيت نور السراج فعلى حسب قربته من نور النور
 ضوءه وقبوله ولم يكن احدا قرب قبوله اليه من حقيقة محمد
 صلى الله عليه وسلم فكان اقرب قبوله من جميع ما في ذلك الهباء
 فكان صلى الله عليه وسلم مبدا ظهور العالم واول موجود قال الشيخ
 محيى الدين كان اقرب الناس اليه في ذلك الهباء على النبي طاب
 الله واسم العالم بأسره والجامع لاسرار الانبياء اجمعين انتهى ما في الفتوحات
 والخواهر نقلا عن الفتوحات فاحفظ ذلك التحقيق في ذمة ناصح
 معينا في كشف كل ضلالة ومنقبة ماضية وآتية ان شاء الله
 فانه اجل منقبة والله اعلم والاشيا من بيان انبياء وشمس شقيق
 الثبات وتحقيق مطلوب حقيق بلاذعان والتصديق بحمد وجه ظاهر
 اول انكار ان طاهر است كه چون جناب سالناب على الله عليه وآله وسلم
 اقرب خلق از روى قبول در حقيقت بها كه مراد از ان عالم نوراني است بوده
 سيد تمام عالم اول ظاهر في الوجود كرويد تمام عالم لطيف انحضرت از
 تجل نور انجناب موجود كرويد پس چون خلقت جنابا ليرى من غير الاستدلال

مخبر

استدلال بحدیث قدسی ال اربعین جناب امیرالمومنین علیه السلام
 جسکه جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم بسبب خلق ۵۹۴ بر امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام
 آنحضرت از نور انتخاب

هم حسب اول قطعی حدیث نور با خلقت جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم
 مقدار وجود و نور علوی با نور نبوی اتحاد تمام داشته باشد جناب امیرالمومنین
 علیه السلام هم سید تمام عالم بعد سرور عالم باشد و تمام عالم طفیل جناب سالتاب
 و آنحضرت خواهد بود پس تقدم حدی از اکابر انبیاء و مرسلین بود آنحضرت خاتم النبیین
 صلی الله علیه و سلم و جمعین و تقدم کسی از ملائکه و اولیاء و مقربین و اولیاء و صلواتی
 معظمین هم هیچ مرتبتی فطین صاحب عقل و زین فہم متین تجرید نخواهد کرد و تائید
 ثلثه معلولہ بر آنحضرت چه رسد و بر کسی که عقدش با حق اختلاف و مفقوش
 بحسب باطل مشغول نباشد تجرید نخواهد کرد که کسی سید عالم بعد جناب سالتاب
 صلی الله علیه و سلم باشد بر آن نفس تقدیس از اجله اعانم و اکابر افانم حکم
 کرده و رئیس چه جانم و رئیس از باب اختلاف و تلبیس اصحاب لاف و تدریس خالک
 الله علی محمود و حازم المدخلین فلا یجمع لها حسیس ولا یصفی الیها الا
 من حبت اقتدار الیسی قلبه سیس و عشق الجبر و الغد لیس و انیس
 و ورم آنکه محمدی الدین حسن عمده الخذاق که محمد عالیہ او شرف الخاق باطل
 قادر علی ان طلاق افادہ صریح فرموده که اقرب الناس بسو جناب سالتاب صلی الله
 علیه و سلم یعنی در عالم ہما و نور جناب امیرالمومنین صلی الله علیه و سلم طالب علیہ السلام بود
 پس ثناء الله و حسن توفیقہ و صحت و طعنت و حمیت و جودیت حدیث نور
 از کلام ابن مقفع ای بارکشفت و عفاف و شعور بکمال وضوح و ظہور ثابت گردید
 ظاہر است کہ ہر گاہ جناب امیرالمومنین علیہ السلام اقرب الناس در عالم ہما و نور بسو
 جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم باشد سیادت تمام عالم برای آنحضرت نیز بعد

استدلال بحدیث قدسی ال اربعین جناب امیرالمومنین علیه السلام
 و حدیث مشہور از وجہ دلالت حدیث نور
 بر امامت جناب امیرالمومنین علیہ السلام ۵۹۵
 جسکه جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم در عالم ہما

جناب سرور مرسلین صلی الله علیه و سلم و جمعین ثابت و محقق باشد کہ حقیقہ خود
 این جہلی سیادت عالم برای جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم بسبب قربیت
 در عالم ہما ثابت شدہ و چون جناب امیرالمومنین علیہ السلام اقرب الناس بسو
 آنجناب رین عالم باشد بالبدایت سیادت عالم برای آنحضرت نیز بعد جناب
 رسالتاب صلی الله علیه و سلم ثابت باشد بل از تریاج احتیاج ہذا ظاہر واضح
 عند ارباب الفہم و اصحاب توحی القواب و المجاہد الکام و عوام و فکاک و
 واجلح الکاشاب سہم آنکہ ابن العربی رئیس اہل العرفان و الشہداء و الکشف
 بسبب زید اقتضا و از علان برارت و اختیار از عطف کتفا و اقتدار بر اثبات
 اقربیت سرور اہل بیت اختیار بار رسول مختار صلی الله علیه و سلم الاطمار نگاہ
 تصریح صریح آنکہ جناب امیرالمومنین علیہ السلام امام عالم بالتمام است پس
 این انص صریح است بر آنکہ جناب امیرالمومنین علیہ السلام امام جمیع عالم بود و گویا
 آنحضرت امام تمام عالم بعد سرور امام علیہ السلام و الالف التحمید و السلام باشد و در
 امامت بلا فصل و قطع و فصل خرافات اہل بطل کدام مقام ادنیاء و شہادت
 و بنا بر این افادہ سلسلہ امامہ جناب امیرالمومنین علیہ السلام بعد مقرر گشت
 صلی الله علیه و سلم امام جمیع انبیاء و مرسلین و رئیس کل اولیاء و صالحین
 بودہ و اگر ثلثہ داخل عالم بودند امامت آنحضرت برای ایشان ہم حتما قطعاً
 بنسب و کلام ابن عربی عمده الاصلام ثابت شدہ و اگر ایشان را از عالم خارج
 سازند باین نظر کہ اعمال عجمیہ افعال غریبہ کہ از ایشان جدا رفته و بر عکس
 در عالم واقع نشدہ پس باز ہم در ثبوت خلافت بلا فصل با جناب امیرالمومنین علیہ السلام

نور

استدلال بحديث قدس سرى صاحب جناب اير المومنين عليه السلام
 بسبب جناب سالار صلوات الله عليه وسلم بسبب ٥٩٦
 خلق انحضرت از نور انجناب
 و جاست و بخوان و جود دالات
 بر امامت جناب اير المومنين عليه السلام

و بطلان تقدم بن حضرات عالي درجات بر بن باقى نيمان چهارم آنكه ابن حنبل
 بر تخرج با امامت جناب اير المومنين عليه السلام كرده اين هم افاده نموده كه
 جامع اسرار جميع انبياست يعنى انحضرت جامع جميع اسرار و علوم و حكم جميع انبيا
 و مسلمين حاوى كل كمالات اين نمره مقررين بوده و اين افاده متينه و مقالة
 ردينه بر اى اثبات فضيلت انحضرت و نفى تقدم كسانيكه افكارشان اين اوراق
 معنائى است و كماله هم حيرت كليل و اذ بان عالیه شان معرفت مسائل مسلمين
 و دليل بوده كافى و وافى و مرض عناد و كجاست و داور او احوال را شافى و
 العجب كل العجب كه مخاطب نعيم بنحو حديث تشبيه بعد و نفى آن باحوار
 تخصيص بن صوفيه كمالات ابراهيم بن امام الصوفيه المحققين رئيس العرفاء المتقين
 جامع اسرار جميع انبياء عليهم السلام مى خواهد و اصلا حيا و شرم و مبالاة و از در
 بدرگاه عالي خود راه نميده و نفى آنكه هرگاه جناب اير المومنين عليه السلام جامع
 اسرار جميع انبياء عليهم السلام باشد صحت حديث تشبيه هم كمال وضوح ظاهر شود
 و تعليمات و ليكن خدام او در منع دالات حديث تشبيه بر فضيلت جناب اير المومنين
 عليه السلام صراحت باطل و هيب و مغرور اگر ديد پس از بن افاده
 ابن حنبل صحت حديث نور و صحت حديث تشبيه بلكه صحت جميع احاديث
 مطلقه جناب اير المومنين عليه السلام و صحت جميع احاديث و آله فضيلت انحضرت
 از انبيا عليهم السلام بنمايت ظهور بخوبى كرده و نيز جميع تاويلات و مكابران
 ربيع الدرجات و اسناد عالي صفات او در منع دالات ابن حنبل و شريف
 بر دالات صريحه آن محض نقش بر آب خورده و دله الحيل على ذلك

لما جازى بن حنبل ان يثبت ان جناب اير المومنين عليه السلام جامع اسرار جميع انبياء عليهم السلام

استدلال بحديث قدس سرى صاحب جناب اير المومنين عليه السلام
 بسبب جناب سالار صلوات الله عليه وسلم بسبب ٥٩٦
 بر امامت جناب اير المومنين عليه السلام
 و جاست و بخوان و جود دالات
 بر امامت جناب اير المومنين عليه السلام

و ابن العربي را كابر عظيم ثقات و اجملة غار را ثبات بهدايح عظيمه مناقب خيمه سيرة
 كه حقن ملاحظه آن حار و فهم از اوراق كنه آن قاصر بشود و حبه الو باب شعراى
 در لوائح الافوار فى طبقات الاخيار يفرمايد و من هو الشيخ محيى الدين بن
 بالتعريف كما رايته بخطه فى كتاب نسب اخراقه رضى الله عنه لجمع
 المحققون من اهل الله عز وجل على جلالة فى سائر العلوم كما يشهد
 كتبه و ما انكر عليه من انكر الادقة فهم كلامه لا غير فانكروا
 على من يطالع كتبه من خير سلك طريق الرياضه خوفا من حصول
 شحمة فى معتقده يموت على كايستكملت و يلهى على مراد الشيخ
 وقد ترجمه الشيخ صف الدين بن ابى المنصور و غيره بالولاية الكبرى
 و الصلاح و العرفان فقال هو الشيخ الامام المحقق داس العلماء العارفين
 و المقررين صاحب الاشارات المملوكة و التفات القدسية و
 الانفاس الروحانية و الفقه الموفق و الكشف المشرق و البصائر
 الخارقة و السرائر الصادقة و المعارف الباهرة و الحقائق الزاهرة
 له المحل الارفع من مراتب الفرق منازل الانس و المور و العذب من
 مناهل الوصل و الطول الا على من معارج الدين القدم الزائغ فى
 التمكن من احوال النماية و الباع الطويل و التصرف فى احكام الولاية
 و هو احد اركان هذه الطائفة رضى الله عنه و كذلك ترجمه
 الشيخ العارف بالله تعالى محمد بن اسعد ليا فخر رضى الله عنه بن
 و الولاية و لقبه الشيخ ابو مدين بسلطان العارفين و كلام الرجل

عامة عقول من عالى از اوراق
 الانوار شواهد

استدلال على صحة ما كتبه من تاريخه في حياة أمير المؤمنين عليه السلام
 وحيثما ذكر في بعض كتبه صفات السلطان جده السلطان
 سليمان بن عثمان الأول وفتح القسطنطينية في الوقت الفلاني فجاء
 الأثر كما قال في بيته وبين المثل كور فومأق سنة وقد بنى عليه قبة
 عظيمة وتكية شريفة بالشام فيها طعام وخيرات ولحاج المخلص
 عند كاجل ذلك مر كان ينكر عليه من القاصرين بعد أن كانوا يولون
 على قبره رضي الله عنه وقد أخبرني أخى الشيخ الصالح الحاج أحمد بن
 أنه كان له بيت يشرف على ضريح الشيخ أبي الدين فجاء شخص من المنكرين
 بعد صلاة العشاء بنادي يري أن يحرق تابوت الشيخ فحفظه دون
 القبر بركة اذرع ففاجأه الأرض أنا انظر وفقد أهله من تلك
 الليلة فاخبرهم بالقصة فجاءوا وحفره وفجده أراسه وكما
 حفره وأقبل وغار في الأرض إلى أن عجزوا فودعوا عليه التراب وكان
 رضي الله عنه أو لا يكتب إلا إنشاء لبعض ملوك المغرب ثم رده
 وساح ودخل مصر والشام والحجاز والروم له في كل بلد دخلها
 مولفات وكان الشيخ عن الدين بن عبد السلام شيخ الإسلام بمصر
 يحط عليه كثيرا فلما أحبب الشيخ أباح حسن الشاول رضي الله عنه
 لمحوال لقوم صاير يترجمه بالولاية والعرفان والقطبية ما رضي الله
 عنه سنة ثمان ثلاثين ستائة وقد سطرنا الكلام على طوله
 وأحواله في كتابنا السمي بشيخه الأغبيا على طرفة من بحر علومه

الاول

الاول

استدلال على صحة ما كتبه من تاريخه في حياة أمير المؤمنين عليه السلام
 وحيثما ذكر في بعض كتبه صفات السلطان جده السلطان
 سليمان بن عثمان الأول وفتح القسطنطينية في الوقت الفلاني فجاء
 الأثر كما قال في بيته وبين المثل كور فومأق سنة وقد بنى عليه قبة
 عظيمة وتكية شريفة بالشام فيها طعام وخيرات ولحاج المخلص
 عند كاجل ذلك مر كان ينكر عليه من القاصرين بعد أن كانوا يولون
 على قبره رضي الله عنه وقد أخبرني أخى الشيخ الصالح الحاج أحمد بن
 أنه كان له بيت يشرف على ضريح الشيخ أبي الدين فجاء شخص من المنكرين
 بعد صلاة العشاء بنادي يري أن يحرق تابوت الشيخ فحفظه دون
 القبر بركة اذرع ففاجأه الأرض أنا انظر وفقد أهله من تلك
 الليلة فاخبرهم بالقصة فجاءوا وحفره وفجده أراسه وكما
 حفره وأقبل وغار في الأرض إلى أن عجزوا فودعوا عليه التراب وكان
 رضي الله عنه أو لا يكتب إلا إنشاء لبعض ملوك المغرب ثم رده
 وساح ودخل مصر والشام والحجاز والروم له في كل بلد دخلها
 مولفات وكان الشيخ عن الدين بن عبد السلام شيخ الإسلام بمصر
 يحط عليه كثيرا فلما أحبب الشيخ أباح حسن الشاول رضي الله عنه
 لمحوال لقوم صاير يترجمه بالولاية والعرفان والقطبية ما رضي الله
 عنه سنة سنة ثمان ثلاثين ستائة وقد سطرنا الكلام على طوله
 وأحواله في كتابنا السمي بشيخه الأغبيا على طرفة من بحر علومه

قائد ابن العربي الذي تاريج
 بغداد ابن الخوار

حكيت له طرائف ما بين العبد
 يا خضر عبد السلام انظر الى ما بين

الاولياء فراجعته والله اعلم وعلامه محمد بن الخوارزمي تاريج بغداد
 على ما نقل عنه عن محمد بن علي بن محمد بن علي بن عبد الله الطائفي
 اهل الكندل في كروية ولد بمرو سنة ليلة الاثنين سابع عشر
 سنة ستين وخمسة ونشأ بها وانتقل الى شبيلية في سنة ثمان
 وسبعين فاقام الى سنة ثمان وعشرين ثم دخل بلاد الشرق وطوف
 بلاد الشام ودخل بلاد الروم وكان قد صحب الصوقية وارباب
 القلوب سلك طريق الفقر حج وجاور وصنف كتابا في علوم القوم
 وفي اخبار مشايخ المغرب زهادها وله اشعار حسنة وكلام مليح
 جمعت به يد مشق وكتب عنه من شعره ونعم الشيخ هو دخل بغداد
 وحديثها بشي من صنفاته وكتب عنه حافظ العصر الشيخ
 عبد الله الدين من شعره ما انشدني له نفسه اياها هذا ما
 علمه وشعره ليتصلا ما بين حدين من صلح ومن هو من استلحق
 لم يكن يرى الفضل للمساك العبيق على الرمل كتب له الحافظ ضياء الله
 المقدسي بن علي توفيق ليلة الجمعة الثاني والعشرين من ربيع الثاني
 سنة ثمان ثلاثين وستائة محمد بن عطاء الله كندلي رطائف المنن
 نفسه وأعلم ان بقاء الخضر قد اجمع عليه هذه الطائفة وتوافق
 اولياء كل عصر لقائه والاخذ عنه واشتهر ذلك الى ان بلغ حد الكبر
 الذي لا يمكن محبة والحكايات في ذلك كثيرة الى ان قال نقل حكايته
 قال ابن عربي في خبره عن نفسه كنت انا وصاحب بالمغرب لا تصيب حل

استدلال بعبارة شواهد كثيرة فمن ثبت جنابا ليرى ان الله تعالى
 بك جنابا سائرا على الله عليه السلام ورسوله صلى الله عليه وسلم
 برامات جنابا ليرى المؤمنين على السلام ٤٠٠

البحر المحيط وهناك مسجد يا وى ليه الابدال فرأيت انا وصاحبى
 قد وضع حصيرا في الهواء على مقلد اربعة اذرع ملكا رضى صكر
 عليه ما نجت انا وصاحبى ووقفت تحته وقلت شجرة شغل المحب
 عن الحبيب بكرة في جسم من خلق الهواء وسخره العارفون عقولهم مغفولة
 عن كل كون تفضيه مطررة فهو لديه مكرمون عنده اسرار صر
 محفوظة ومحررة قال فاجز في صلوته وقال فما فعلت هذا لهذا
 المنكر لك معك وانا ابو العباس الخضر ولم يكن اعلم ان صاحبى ينكر
 كرامات الاولياء فالتفت الى صاحبى وقلت يا فلان اكنتم تنكرون امانا
 الاولياء قال نعم قلت فما تقول الان فقال ما بعد العيان ما يقال
 ونيزور لعلنا نكف المن كفته قال الشيخ محيى الدين بن عربى دعانا بعض
 الفقهاء الى عوة برفاق القناديل بمصر فاجتمع بالجماعة من الشيوخ
 فقدهم الطعام وعمر الاوعية وهناك وما زجاج جديد قد اتخذ
 البول لم يستعمل بعد فغرف فيه رب المنزل الطعام بالجماعة
 يا كلون اذا الوعاء يقول كرمنى الله باكل هؤلاء السادة معنى
 لا ارضى لنفسى ان اكون بعد ذلك محلا لادنى شر انك تصفين قال
 ابن عربى فقلت للجمع سمعتم ما قال الوعاء قالوا نعم قلت ما سمعتم
 فاعادوا القول لى تقدروا قال فقلت قال قولا غير ذلك قالوا
 قلت قال كذلك قلوبكم قد اكتمها الله بالايمان فلا تترضوا بعد
 ذلك ان تكون محلا لتياسة المعصية وحب الدنيا جعلنا الله

حكيت والى تكملة ما زجاج
 ابن العربى انما طاف بالبيت

استدلال بعبارة شواهد كثيرة فمن ثبت جنابا ليرى ان الله تعالى
 بك جنابا سائرا على الله عليه السلام ورسوله صلى الله عليه وسلم
 برامات جنابا ليرى المؤمنين على السلام ٤٠٠

واياكم من اول الفهم عنه والتلق منه وعلمه يا فاعلم ركن كتابه رشاد
 على ما نقل عن كفته قال الشيخ الطريقة وهو الحقيقة محيى الدين بن عربى
 رضى الله عنه كنت انا وصاحبى في المغرب الاقصى بساحل البحر
 المحيط وهناك مسجد يا وى ليه الابدال فرأيت انا وصاحبى
 رجلا قد وضع حصيرا في الهواء على مقلد اربعة اذرع
 وصلى عليه فجت انا وصاحبى حتى وقفت تحته وقلت شجرة
 شغل المحب عن الحبيب بكرة في جسم من خلق الهواء وسخره
 العارفون عقولهم مغفولة عن كل كون تفضيه مطررة فهو
 لديه مكرمون عنده اسرارهم محفوظة ومحررة قال فاجز
 في صلوته وقال فما فعلت هذا لجل المنكر لك معك وانا
 ابو العباس الخضر ولم يكن اعلم ان صاحبى ينكر كرامات الاولياء
 فالتفت وقلت يا فلان اكنتم تنكرون كرامات الاولياء قال نعم قلت
 فما تقول الان قال ما بعد العيان ما يقال قال ايضا دعانا بعض
 الفقهاء الى عوة برفاق القناديل بمصر فاجتمع بالجماعة من
 الشيوخ فقدهم الطعام وعمرت الاوعية وهناك وصلا زجاج
 جديد قد اتخذ للبول لم يستعمل فغرف فيه رب المنزل الطعام
 بالجماعة يا كلون اذا الوعاء يقول كرمنى الله باكل هؤلاء
 السادة معنى لا ارضى لنفسى ان اكون بعد ذلك محلا لادنى شر انك
 تصفين قال فقلت للجمع سمعتم ما قال الوعاء قالوا نعم قلت ما سمعتم

فانما في ذلك الدلالة على حقيقة صلوة حق
 وعبادة طابت فكلوا عارضا ان كرمنا ان طاعت
 ربنا ان العوسل داره

استلالت عبارات فتوحات ملكية متفتحة اقربيت جناب الميرزا محمد
عليه السلام بكونه صاحب كتاب في سنة ١٢٠٢ هـ
وحيث وشهد ان وجهه ولا حد في نور
برامت جناب الميرزا محمد عليه السلام

فأعادوا القول لما تقدم قال فقلت قال ولا خير ذلك قالوا وما
قلت قال كذا لك قلوبكم قد كرمها الله تعالى بكما كان فلا ترضوا بعد
ذلك ان تكون بعد ذلك محلا للنجاسة المعصية وحب الدنيا
وشيء كمال الدين ابن الزملكاني في تصنيف خود و باب ملكي وشهد وصديق
و فصل ثاني في فضل صديقت علي ناقص عن كفته قال الشيخ محيي الدين
ابن العربي في الحاشية في المعارف الكافية وذكر من كلامه جملة
قال في آخر الفصل انما نقلت كلامه وكلام من بحري مجاز من
اهل الطريق لا يسمعون هذا المقامات والبرهان في قوله
فيها وتقفهم و كذا وقالوا المحرر عن الشيخ وقاضيه عن ابي القاسم
به خبير او كفي في كتاب علام الاخير في ما يدعي محمد بن علي بن محمد
بن محمد العربي الحاشي الطائي الكندي في سنة ١٢٠٢ هـ
من فاحي ندلس من بلاد المغرب ليلة الاثنين السابع عشر من
رمضان من سنة ستين وخمسة وعشرين في القائلين
بوحدة الوجود والناس في حقهم فرقان فان بعض الفقهاء و علماء
الظاهر قد طعنوا فيه واكفروا به وبعض الفقهاء و علماء الاخرة و
كبراء الصوفية عظموه و فخموه تقيما عظيما ومدحوا كلامه مدحا
كراما وصفوه بعلم المقامات و اخبروا عنه بما يطول ذكره من
الكرامات و صفات مناقبه و الفوا في احواله و مراتبه ذكر الامام
اليافعي في تاريخه ان الشيخ شهاب الدين السمرقندي و الشيخ محيي الدين

مع ابن العربي ابن الزملكاني

مع ابن العربي ابن الزملكاني
اعلام الاخير في سنة ١٢٠٢ هـ

العلم

استلالت عبارات فتوحات ملكية متفتحة اقربيت جناب الميرزا محمد
عليه السلام بكونه صاحب كتاب في سنة ١٢٠٢ هـ
وحيث وشهد ان وجهه ولا حد في نور
برامت جناب الميرزا محمد عليه السلام

العربي في جملة ما في مجلس واحد خصال كل مفهومي صاحبه فقال العربي للسمرقندي
هو رجل مخلص من قرنه الى قدمه من السنة وقال السمرقندي هو صاحب
الزريق في مدينة العلوم كفته من لطائف كتب المحاضرات محاضرة الامام
وصارفة الاخبار الشيخ الامام العالم الروباني والحق الصدوق سندنا
وصنفها الكندي الشيخ ابي عبد الله محيي الدين محمد بن علي بن محمد العربي
الحاشي الطائي الكندي في سنة ١٢٠٢ هـ وذكر من كلامه جملة
المصنفات الواقعة والمولفات الزاخرة وتصانيفه لا تحصى و ابراهيم
بن حسن الكوفي الكوراني في كتاب الامم لا يطاق التمام كفته تصانيف محمد بن
العربي الحاشي الطائي الكندي في سنة ١٢٠٢ هـ فخر الدين في نفعنا الله تعالى
به قرات على شيخنا الامام صفوان بن احمد قدس سره طواصلا
من اول الفتوحات و اطرافها و وسطه و باب شرح الاسماء الحسنى
بقامه و سمعت عليه بابا لوصايا بقامه و هو آخر الكتاب
والشيخ قدس سره ماسك الاصل بخط الشيخ محيي الدين قدس سره
وقرات عليه اطرافها من مواقع النجوم ومن كتاب النضام على
نحو الشرح المصطفى في الفاتح ومن كتاب انشاء الدوائر ومن
كتاب عقلة المستوفى وغيرها باسانيد هاشمها السلسل بالفتوح
اليه السابق و لا نظام الدين سبزواري والد مولوي عبد العلي كاشاني
اوراج العلوم بلقب يسازند و كتاب صحيح صادق شرح منار فضل
بعض كاشفات الشيخ عبد الرزاق كفته وقال ابن عبد الرزاق خلك

مع ابن العربي ابن الزملكاني
الزريق في مدينة العلوم

مع ابن العربي ابن الزملكاني
الزريق في مدينة العلوم

استدلال عبارت فتوحات مکیه منقول از حضرت جناب امیر المومنین
علیه السلام جناب سادات ائمه علیهم السلام و در عالم بها
و جریست و شمر از وجود لالت حدیث نور
براست جناب امیر المومنین علیه السلام ۴۰۴

کا وقع لحلیل الله ابراهیم علیه وعلی نبینا و آله السلام فقلت ما قبح
له علیه السلام فقال بعض الحاضرين خفية ما وجد السوال وانت
تعلم فقلت ليظهر نصا ما قصده خفية ثم قلت ما تلك الواقعة
فقال ظهو الكيش في صورة الولد ثم قال تفصيله في الفصوص ثم
قال الفصوص كتاب فقلت كتاب عظيم الشأن للشيخ العربي و له السلام
ثم قال فائق الكشف الدينية و غيرها لا تعد ولا تحصى بل من
تبرك بصحته في كل حين مجد تلك الوقائع بحيث يضيق عليه
نطاق التقرير و التحرير ثم وجدنا اصحابه كثر هم الله مقامات
كتفهم ولا تحصى بل وجدنا بعضنا استعد بصحته ساعة قليلة
و توجه هو اليه ضا في عين ثلث الساعة صاحب كشف و جمع
ملكون قال الشيخ و اردت النبي العربي صلى الله عليه و سلم الشيخ العربي
من العربي صاحب الفتوحات هم اخذوا العلم عن ميت عن ميت و نحن
اخذنا العلم من حي لا يموت فرب حديث يحكمون بسقوط قصود
في الراوي من جهة الضبط و الفسق و هو في الحقيقة ثابت و رب
حديث يحكمون بصحته لا جتماع الشرائط في الرواة و هو في الحقيقة
ساقط و لا يتطرق مثله الى ما حصلنا لا لنا اخذنا من حي لا يموت
ومن طالع كتب الاولياء كثر هم الله تعالى يقين ان الالهام من الله
لا من الشيطان و عبد الرسول برزخ و در كتاب شاعر الاشرف السادة
تكملة في فوائد تضمنها الاحاديث و دل عليها الكشف الصريح

مجمع شيخ ابن العربي في شرح حدیث
مولوی عبد العزیز سہیل

مختصرا

استدلال عبارت فتوحات مکیه منقول از حضرت جناب امیر المومنین
علیه السلام جناب سادات ائمه علیهم السلام و در عالم بها
و جریست و شمر از وجود لالت حدیث نور
براست جناب امیر المومنین علیه السلام ۴۰۵

الخصني ما من كلام امان المحققين محيى لمة والدين محمد بن العربي
الطائي الحائقي لا ندلسي قال حجة الله ورضي عنه في الباب السادس
ولستين و ثلثائة من الفتوحات المكيّة ما ملخصه ان الله
خليفة مخرج قدام ثلاث الارض جورا وظلما فيملا قسطا
وعدا يقفوا ثم رسول الله صلى الله عليه و سلم لا يخطي له
ملك لسلالة الامم و عبد الرحمن بن جهمي در لغات الانس گفته
شيخ محيى الدين محمد بن علي العزني قدس سره و هي قدوه قائمان بوجوه
و جودست و بسيار مي از قضا و حكما و در موعظن كرده اند و اندكي
از قضا و محامتي از صوفيه و برابر بزرگ داشته اند فتوحه تفهيم اعظما و
مدح و اكلامه مدح حكما و و صفوه بجلو مقامات اخبر
عنه بما يطول ذكره من الكرامات هكذا ذكره الامام اليافعي
رحمه الله في تاريخه و ير اشعار لطيف غريب و اخبار نادر عجيب
و مصنفات بسيار و در يك از كليات شايخ بغداد در مناقب و كلياتي
جمع كرده است و در انجا آورده كه مصنفات حضرت شيخ قدس سره از پانصد
زياده است و حضرت شيخ بالتاسع بعضي از اصحاب ساد و در فهرست مصنفات
خود نوشته است و در آنجا زيادت از دويست و پنجاه كتاب انام برده و شتر
در تصوف و بعضي رغبان و در خطبه ان ساله فرموده كه قصد من تصنيف
اين كتاب چون سار مصنفات تصنيف و تاليف بود بلكه سبب بعضي تصنيفات
ان بود كه بر من از حق سبحانه و تعالى امر مي آمد و مي شد كه نزديك بود و كبر را مي نمود

مجمع ابن العربي في شرح حدیث
عبد الرسول بن جهمي

استدلال بر حقايق شریعتیه و تفسیر اقربیت جناب ائمه
 علیه السلام بکتاب صلی الله علیه و آله و سلم ۶۰۶
 در عالم بها
 و چه نیست و شمر از وجه دلالت حدیث نور
 بر امامت جناب ائمه بر علیه السلام

خود را به بیان بعضی از آن مشغول بیاختارم و سبب بعضی دیگر آنکه در خواب یاد و در کمال
 از بیان حق سبحانه و تعالی آن مأمور می شدم و در تاریخ امام باقری علیه السلام در کتاب
 مذکور است که گفته اند که ویران باشی شما را بدین سهرورد و قدس سره و افتخار
 ملاقات و اجتماع افتخار است و هر یک از ایشان به دیگری نظر کرده است و آنکه
 از یکدیگر غایب گشته اند بی آنکه در میان ایشان کلامی واقع شود و بعد از آن
 ویران حال شیخ شهاب الدین پرسیدند گفته است رجل علوی من فرقته لی قد
 من السنه و شیخ شهاب الدین با از حال می پرسیدند گفته بود هو فی الحقايق یسبب
 خرقه می در نقیصه بیک واسطه شیخ محی الدین عبدالقادر گیلانی قدس سره
 میرسد و نسبت دیگر می در خرقه مخضر علیه السلام میرسد بیک واسطه
 قال رضی الله عنه لیست هذه الخرقه المعروفة من بلاد بلخ
 عبد الله بن جامع ببستانه بالمعطل خارج الموصل سنة احدى
 وستمائة ولبسها ابن جامع من بلاد مخضر علیه السلام فی الموضع
 الذی البسه اياها البسنيها ابن جامع على تلك الصورة من غير
 زيادة و نقصان و نسبت دیگر می مخضر علیه السلام میرسد بواسطه
 قال رضی الله عنه صحبت انا المخضر علیه السلام و تادبت به
 و اخذت عنه فی وصیة او صانیها اشفاها التسلیم لمقامات
 الشیوخ و غیر ذلك و رأیت منه ثلاثة اشياء من خرقته انما
 رأیته یمشی علی البحر و طی الارض و رأیته یصل فی الهواء و اعظم
 اسباب طریق اغان و در وی کتاب قصص من حکم است و بها تا که منتها

استدلال بر حقايق شریعتیه و تفسیر اقربیت جناب ائمه
 علیه السلام بکتاب صلی الله علیه و آله و سلم ۶۰۶
 در عالم بها
 و چه نیست و شمر از وجه دلالت حدیث نور
 بر امامت جناب ائمه بر علیه السلام

طریق اغان یا تقلید و تقلید است یا عدم اطلاق بر صطلات و بی انحراف
 روحانی و حقایق که در صفات خود و در هر چه است آن مقدار حقايق
 و معارف که در صفات و بی تخصیص قصود و فتوحات اندر لایح است
 در هیچ کتابی یافت نمی شود و از هیچ کس از این طایفه ظاهر نشده است و این فقیر
 از خدمت خواجہ برهان الدین ابو نصر یار ساقی سره اجتماع دارد و گفته
 که والد مامی فرمود که قصود حقایق و فتوحات دل بهر کجایه الدین گویا
 ایشان بر کتاب فیصل الخطاب قال بعض کبراء العارفين گفته است مراد
 باین حضرت شیخ است قدس سره و روی شیخ مؤید الدین الجندی فی شرح
 لقصود الحکیم عن شیخه الشیخ صدر الدین القویونی قدس سره
 انه روی عن الشیخ رضی الله عنه انه قال لما وصلت لی من بلاد
 من بلاد اندلس عزمت علی نفسی ان اری ارباب البحر الا بعد ان یخبر
 تفاسیل احوالی نظاره و الباطنة الوجودية فما قد الله
 سبحانه و تعالی ولی و منی الی آخر عمری فوجدت ان الله سبحانه
 و تعالی یحفظونهم و شمس و صام و مراقبة كاملة فاشهد الله سبحانه
 جمیع احوالی عاجزی ظاهرا و باطنا الی آخر عمری حتی صحبت ارباب
 اسحاق بن محمد و صحبتك و احوالك و علومك و اذواقك و
 مقاماتك و تجلیاتك و مكاشفاتك و جمیع حظوظك من الله
 سبحانه و تعالی خرد گشت البحر علی بصیرة و یقین و كان ما كان
 و یكون من غیر اخلال و اختلال الخواص النجفات و محاطب کثیره

استدلال عبارات فتوحات كاشفة في غيبات جلاله المكنون
عليه السلام بسبب بيان ما لا يدرك بالحواس والحواس لا تدرك
ما لا يدرك بالحواس ٤٠٨

من ابن علي بن ابي حمزة
الخطيب

لما ورد في رساله خود در تحقيق رويامي فرمايد ثمران الاشراف في حياض هيا الى
من مواطن النفس العرصور رخ بين عالم الاجسام وعالم الخفيات
وسقوة الاقلية الشام والمثل المعلقة وعالم الاشباح الى قايان الغيوب
قاطبة يجمعون على اثبات هذا العالم قال الشيخ الاكبر في الباب الثاني
من الفتوحات في كلام له وخلق الله في جلة عوالمها عالما جديدا
اذا بصرها العارف يشاهد في نفسه وقد شاد ان في ذلك عبد الله
بن عباس رضي الله عنه فيما روى عنه من حديث الكعبة وانها
بليت واحد من اربعة عشر بيتا وان في كل ارض من الارضين سبع
خلفاء مثلنا نحن ان فيهم ابن عباس مثلي وصدقته هذه الرواية عند
اصحاب الكشف وكل ما في صالحي ناطق وهي باقية لا تنفي لا تكذب
واذا دخلها العارزون فانما يدخلون باربعهم لا باجسامهم فيكون
كلهم في هذه الارض اربعة نيا يجرون هنسافر قال الخطيب بعد
فاصله بسيرة قال الكاشي في شرح النصوص عالم المثل بالاصطلاح
الحكام عالم النفوس المنطبقة وهو في الحقيقة خيال بعلم الحقيقة
واقفوا الشرعية في اثبات هذا العالم بل عالم اخر خلافا للاشراقية
وغيره من مذكره قال الشيخ الاكبر في الباب الحادي والعشرين
بعد ثلثمائة باب من كتاب الفتوحات ما حاصله ان البرزخ الذي
يتنقل اليه الارواح بعد المفارقة عن ابدانها خبير البرزخ الذي من
الاجسام والارواح فالا والسمي غيبيا محلا والثاني امكانيا والله

وهيست بنة الزوجة ثلاث عشر نور
برامت جناب الميرزا حسين عليه السلام ٤٠٩

من ابن علي بن ابي حمزة
الخطيب

يشاهدون الغيب الامكان ويخبرون عن حوادثه كثير من مجلات
الغيب المحال فان كاشفته اقل قليل ليزين عبارات ظاهرية كبري
افخر الشيخ الاكبر بلقب بينايد واستناد ورجحان باقادات وحقائق او في راية
ومولوي سلامة اسودر معركه الاركانة قال قطب الموحدين عبيد الحق
والملك والدين مولانا الشيخ الاكبر محمد بن العربي قدس الله سره
وافاض علينا فتوحه ان ابراهيم عليه السلام قال لابنه اتي
اربي في المنام لي اذبحك والمنام حفرة الخيال فلم يعبدوا الا الله
صديق حسن خان يركن بالحق في الاسوة الحسنة باستدراكه في غيب
ومنهج الشيخ الاكبر ابن العربي فانه لم يقل احل الا الذي صلى الله
عليه واله واصحابه وسلم وقد ذكر في الفتوحات المذاهب
الاربعة وغيرها واختار منها ما افضه اليه اعتقاده من غير مبالاة
بزيد ونقص الكابر العلماء اعتقدوا ولايته والولي الكامل لا يكون مقلدا
وجهه يستقام ثم انك علاما لثاني عباد الوهاب شعرا في كبره وشيخ ابراهيم
حقاني ووالدها جابر سالك سالك عرفاني عبارات فتوحات در كنه
يو اقيت وجرامه واروقه ووجهه جنانا في صدر عالمه شمس وامين عبد
قاصر عبارات يواقيت ووجهه رابع عبارات سابق ولا عن كنهان سابق
نقل ابو تصديق وحقيق او امين عبارات راوايقان وانواعه واعتقاده
ايان بان موضوع تمام ظاهر شود ووجهه تاييد بينه انك در يواقيت جوهري
فان قلت فما معنى قولهم الله صلى الله عليه وسلم اول خلق الله

من ابن علي بن ابي حمزة
الخطيب

من ابن علي بن ابي حمزة
الخطيب

استدلال بر کثرت ان عبارت فوتمت من اقرب جناب المومنین
 علیه السلام بسبب جناب سالتا جعل الله فيكم من اقرب جناب المومنین
 ورجعت بغير ان وجوده لالت مدرك نور
 بر امامت جناب المومنين عليه السلام ١٠١

هل المراد به خلق مخصوص المراد به الخلق على الاطلاق فالجواب
 كما قاله الشيخ في الباب السادس ان المراد به خلق مخصوص وذلك
 ان اول ما خلق الله الهباء واول ما ظهر فيه حقيقة محمد صلى الله
 عليه وسلم قبل سائر الخلق وايضا ذلك ان الله تبارك وتعالى
 لما اراد بدلائل العالم على حد ما سبق في علمه انفع العالم من
 تلك الارادة المقدسة بضرب من تجليات التنزيه الى الحقيقة
 الكلية فحدث الهباء وهو بمنزلة طرح البناء الجص ليخرج فيه من
 الاشكال الصو ما شاء وهذا هو اول موجود في العالم ثم ان الله تعالى
 فجعل بنور الخلق في الهباء والعالم كله فيه بالقوة فقبل من ذلك
 في ذلك الهباء على حسب قربه من النور كقبول زوايا البيت نور
 السراج فعلى حسب قربه من نور النور يشتد ضوءه وقبوله الكبر
 احل قربه اليه من حقيقة محمد صلى الله عليه وسلم فكان اقرب قولا
 من جميع ما في ذلك الهباء فكان الله عليه وسلم مبدء ظهور العالم
 واول موجود وقال الشيخ محي الدين كان اقرب الناس اليه في ذلك الهباء
 علي بن ابي طالب الجامع لاسرار الانبياء واجمعين وبعده من سائر
 صلوات الله عليه وآله والذين في الفتوحات ان مستحق جميع الانبياء
 والمرسلين من روح محمد صلى الله عليه وسلم اذ هو قطب الاقطاب كما
 سيجي بسطه في مجتبه كونه خاتمة النبئين فهو محمد لجميع الناس اجمعين
 واخره فهو محمد كل نبي واول سابق على ظهوره حال كونه في الغيب

ووجه
 عنوان بياقوت وهو ان نور انوار
 جناب المومنين على العالمين
 جعل الله فيكم من اقرب جناب المومنين
 انما هو نور وودن كخضرة جامع
 جميع اسرار الانبياء والمرسلين

استدلال بر كثرت ان عبارت فوتمت من اقرب جناب المومنين
 عليه السلام بسبب جناب سالتا جعل الله فيكم من اقرب جناب المومنين
 ورجعت بغير ان وجوده لالت مدرك نور
 بر امامت جناب المومنين عليه السلام ١١

وهذا ايضا الكل والى كالحق به في وصله بذلك الامداد الى مرتبة كما
 في حال كونه موجودا في عالم الشهادته وفي حال كونه منتقلا الى الغيب
 الذي هو البرزخ والداد الاخرة فان انوار رسالته صلى الله عليه وسلم
 غير منقطعة عن العالم من المتقدمين المتأخرين من حيث هو في رتبته
 بواقيت لفظ امام العالم قبل لفظ الجامع لاسرار الانبياء واجمعين بياقوت
 الكبر والشيء كمدرك عالم انوار الهباء بواقيت فرموده پس اسقاط ان الشيخ
 حاضر واز جوار باب نريخ وخصيصت فاسمها وفتح نظر ان قدر كبر
 شمع حاضر وياخت شد براسي تكيت وانجام الدحضام بنات مفضل
 منعام كفايت چنانچه ان ظاهر است كه جناب امير المومنين عليه السلام اقرب
 بسوى جناب سالتا جعل الله عليه وآله وسلم در عالم نور بوده وبيد
 انحضرت جامع اسرار جميع انبياء عليهم السلام است واين هر دو امر براسي
 اثبات فضيلت جناب امير المومنين عليه السلام وابطال تقدمه حكم اختيار
 بر انحضرت وافي وظاهر است كه شعور ان ابن عبارت در جواب سوال مقدم
 فرموده وان لالت صريحه دار ويراكه شعور ان ابن عبارت را تصديق
 ميكند از حان ايقان بان سبب مزيد انصاف خوفان اروود هرگز
 كلامي بخشي ومان ميان نبي كره و شعور اني محض بر او ان بحجاب سوال
 مقدمه كفايت كرده براسي اظهار نهايت تسليم و تصديق واقعا على اثبات و
 تحقيق شاكر و در فعله كما قاله الشيخ انه وازين اخبره شمع صراحة ظاهر است
 كه اول افاده ابن العزني است كه است وجميع انبياء ومرسلين اجمعين

جناب سالک صاحب علی الهدایه آله وسلم است که آنحضرت خطب الاقبالیست و آنحضرت
مجموع ناست اوله و آخر ایل آنحضرت محمد میر بنی ولی سابق و لاحق است اوله
رسالت آنحضرت از مشق بدین متاخرین عالم منقطع نیست و چون حسب ولایت
قطعی حدیث نور نور جناب امیر المومنین علیه السلام باور جناب سالک صاحب
علیه آله وسلم تقدیر و انفسال می بخیزد و انقسام و انفراودانمان الی طالبین
قطعا و حتمات ثابت شد که استدلال جمیع انبیاء و مرسلین از روی مبارک آنحضرت بوده
و آنجناب هم مثل جناب سالک صاحب علی الهدایه آله وسلم مجموع اولین و آخرین
و محمد میر بنی ولی سابق و لاحق بوده و انوار و وصایت و ولایت آنحضرت از مشق
و متاخرین عالم منقطع نیست و قطع نظر از حدیث نور بر گاه اقریب جناب
امیر المومنین علیه السلام در عالم تقدیر عبارت ابن العربی که مشرقانی است تمام پنج
در اثبات و تحقیق و تصدیق آن در وثایب و محقق شد همین قدر کفایت میکند
برای ثبوت این مراتب فیصد و مناصب فیصد برای جناب امیر المومنین علیه السلام
هم بر گاه اقریب جناب سالک صاحب علی الهدایه آله وسلم در عالم نور شریف است این
فضائل علیه برای جناب سالک صاحب علی الهدایه آله وسلم گردیده که اقریب جناب
امیر المومنین علیه السلام بگو جناب سالک صاحب علی الهدایه آله وسلم ثابت است این
فضائل علیه برای آنحضرت هم بعد جناب سالک صاحب علی الهدایه آله وسلم خواهد بود
و نیز ظاهر است که جمیع درون جناب امیر المومنین علیه السلام اسرار جمیع انبیاء
که شعانی و دین عبارت مصدقه خود نقل کرده برای اثبات فضیلت جناب
امیر المومنین علیه السلام و ابطال تقدم تغلبین عالی مقام کافی است

وحيث يستيقظ من وجوه لالت حد كونه
استال ان ذكر شرفاني عبادت متواضع من اجابت جناباير اليرسين
براهمت جناباير اليرسين عليه السلام
عليه السلام بسبب جناباير العالما علي عليه السلام

که عقل هیچ عاقلی قبول نمیکند که با وجود کسی جامع اسرار جمیع انبیاء و مرسلین و
حاکمی تمام علوم و حکم و مخدوم حیرت‌آیین بشمار آن نفس نفیس و جوهر نورشین
تاج و محکوم و مطیع کسانی باشد که در سلسله عاجز و حیران و در ادراک احکام
واضح پریشان سرگردان بودند و در پیوند گری و دستدادن فلاک بهمان شیوه
و دیدن ایشان بودند و خود رجوع با تحضرت در مشکلات و تسک بدیل لطیف
و عنایت آنجناب بر معضلات میگردید و باید دانست که شعرائی بعد نقل عبارت
فتوحات قبل قول خود فعله کافالہ الشیخ یک حرکت مذکور بجای افتادند و بعضی
سعادۃ الله براتی تقیض فضل جناب امیر المؤمنین علیه السلام و اظهار عدم خست
آنحضرت با فضیلت جامعیت اسرار جمیع انبیاء علیه السلام این خرافات بزرگ
آورده و قول الشیخ فی علی رضی الله عنه جامع کلاسل ادکال انبیاء قد
نقل ایضا عن آنحضرت علیه السلام فی حق الشیخ ابی مدین التمیمی
فقال فیہ حین سئل عنه جامع اسرار المرسلین کاعلم احل فی
عشر هذا اجمع کلاسل المرسلین منه و نیز ظاهراً است که اگر صدور این قول
از حضرت غفر علیه السلام در حق کسانی مقبول است و قد حجت و ثبوت فضیلت
جناب امیر المؤمنین علیه السلام نمیکند زیرا که غرض اثبات فضیلت آنحضرت از
عالم است و چون عدم جامعیت ثلثه اسرار جمیع انبیاء را از احکام باطله استعمال
و افتاد امی فاسد و محتمله و در ماندگار و تحمید و توثیق توفیر ایشان قطعاً
و حتماً بپرست لهذا جناب امیر المؤمنین علیه السلام که جامع اسرار جمیع انبیاء
علیه السلام است حسب نظام و این العرفی که شده لای تصدیق آن بوجود عید

است لای کر شعرائی عبارت منو ما ختم القریب جناب الیومین
 علیه السلام جناب سالتنا جلی القریب علیه السلام و جلیه علیه السلام
 و جلیه علیه السلام و جلیه علیه السلام و جلیه علیه السلام
 و جلیه علیه السلام و جلیه علیه السلام و جلیه علیه السلام

ظاهر یک افضل از ثلثه باشد قطعا و حقا و اگر کسی را به فرض غیر واقع جانی است
 مرسلین با غایتش نیست که از ثلثه افضل خواهد بود و آن ضرری فضیلت جناب
 امیر المومنین علیه السلام از ثلثه غیر ساند بلکه از ثلثه ثانی با جمعی است ساند
 که ثلثه جانی بر تریه ساند زیرا که کسی را جانی با جمعی ساند بر تریه جانی
 ساند بر تریه جانی و اگر کسی را جانی با جمعی ساند بر تریه جانی
 که تصدیق این فصل خواب نشان در حق شیخ طوسی است
 و شعرائی از اهل بیت نقل کرده اند جلیه علیه السلام خود را مخاطب شریعت
 پس بر کرماء خدا فاده ابن العزلی در حق جناب امیر المومنین علیه السلام
 و بر کرماء سادات تلمسانی با و صلی رسول بر وانی درین صفت حکمت
 فخر المعانی ناید با انکه فقره لا علم احدی فی عصری با جمعی از امیر المومنین
 دلالت دارد بر آنکه مراد اثبات جلیت نسبت اهل عصر تلمسان است
 جلیت مطلقه در حق جناب امیر المومنین علیه السلام با جمعی است
 انبیا علی الاطلاق با قید عصر مخصوص است بلکه بر تریه انبیا است
 در عالم با طایفه است حقا و جزا که جلیت امیر المومنین علیه السلام
 قبل خلق انبیا علیه السلام حاصل بود و این هدامن خالک و این الهام
 من الله و این انکه من صلی الله علیه و آله و سلم قطعا و حقا
 للقیوم و الا حداد و هو المتقد من وجوب انوار و الا حداد و الا حداد
 قطعا و حقا علیه شعرائی القریب جناب امیر المومنین علیه السلام و جلیه علیه السلام
 بر کرماء سالتنا جلی القریب علیه السلام و جلیه علیه السلام و جلیه علیه السلام

و جلیه علیه السلام

در این

و جلیه علیه السلام و جلیه علیه السلام و جلیه علیه السلام
 است لای کر شعرائی عبارت منو ما ختم القریب جناب الیومین
 علیه السلام جناب سالتنا جلی القریب علیه السلام و جلیه علیه السلام
 و جلیه علیه السلام و جلیه علیه السلام و جلیه علیه السلام

در ابطال حدیث نور با بلوغ و جلیه علیه السلام و جلیه علیه السلام
 جمیع انبیا علیه السلام محقق نموده اند فضیلت انبیا علیه السلام با جمعی است
 ساند بر تریه جانی و این بر و امیر المومنین علیه السلام و جلیه علیه السلام
 فی الطب کا بلوغ بالکمال المعزولین عن السمع کافی و جلیت و جلیه علیه السلام
 و فضائل با بر تریه جانی و محاسن فخر طریقه و محمد با بر و انکه و منا قب جلیه علیه السلام
 علامه شعرائی بر تبیین ظاهر و وضوح عبد الله بن حجازی الشریع با شرفاد
 و کتاب تحفه بهیه فی طبقات الشافعیه که از در ثلثه احدی در عین بعد
 المائتین و الا فاضل تصنیف کرده و شرح آن در حرر مدینه منوره فقیر یدم و تراجم
 صمد ما زان بر جلیه علیه السلام که امام العالم العاصم الفقیه العارف
 بالله تعالی و الدلیل علیه عبد الوهاب الشعرائی بن احمد بن علی بن
 احمد بن محمد الملقب بنسبه الی محمد بن الحنفیه رضی الله عنه کان عالما
 فی العلوم الشرعیة و غیرها اخذ العلوم عن مشایخ عصره و کما
 السیوطی و شیخ الاسلام ذکر یا الانصار فی غیرهما من علماء الظاهر
 و اخذ عن الشیخ محمد الشافعی و الشیخ علی الخوام فی غیرهما من علماء
 الباطن سلك طریق التصوف بعد تملعه من العلوم الشرعیة
 و الانهاء و ولد ببلد ساقیه ابی شعرة من اهل المتوفیه و دخل
 مصر سنة احدى عشرة و تسعمائة وله من العمر ثلثا عشرة سنة
 و اتقوا جماع ان العباس الغمری شیخ فی تحصیل العلم و الاجتهاد با
 و الصلح فاجتمع علیه ثلث مائة شیخ من اکابر العلماء و العارفین

علامه شعرائی از تحفه بهیه فی طبقات
 الشافعیه تصنیف عبد الله شرفاد

تکون با طایفه
 بصره الحاف

استدلاله كرسول في عبارات فتوحات من اقر به في ايامه
 عليه السلام في حكاية سالتا على اصوله في علمها
 ورجعت وبنفتم انو جرة لالت حله
 برامت جنابا لير المومنين على السلام

عصره وقواه اوله مصنفات كثيرة فهو سبعين تصنيفا ومناقبه
 كثيرة وكراماته ظاهرة توفى بفضله عنه يوم الاثنين من شهر
 جمادى الاولى سنة ثلث وسبعين تسجئة وتدفن بمقبرة البقيع
 مرصد شريفي ببيت بكتامى كفت هذا وجامعه الحقة الفان محمدات
 عبد الباقي الزرقاني قد خلد له كتاب اية ودرية عن علامه الدنيا
 الاخر من هذا التحقيق بالغامتين القهقرو والذنية الاصولي الفوي
 الظاهر الفقيه الفخر بالحجبة الفها مة النبوية الشيخ على الشمرسي
 شيخ الاسلام فمع الله لادله به نفع الانار وكرهه فله صفة في
 وسع ما قول وكذب انقال في حثي على اخطار ما اداه من القول
 انما اى مالا في الما دل جنة من نعم الله بالحل الارض العالي
 والله يلمق لم اقل خلك الفخر واني فخر لمن يعلم ما حاله واقبله
 استكالاته بالتحديث بالتحفة كشف الله عن كل عمة حتى واية
 عن شيخ الاسلام احمد بن حنبل السبك اجازة من السيد جلال الدين
 في المؤلف عن البرهان بالهدى للشافعي عن العارفين المحدثين النبوة
 وابن النرجان عن العارفين في من مؤلفها واوله من عيسى بن محمد
 النماكي ومقاله للاستاذ كفت وصحبت المذكور اقل الترجمة وهو
 الشيخ على بن محمد بن عبد الرحمن الاجهوي صا حلة ركة صحبته
 وهو صاحب القاصد بل الدين محمد بن يحيى بن عمر الفراق في حرقضا الله
 بصور الشيخ العارفين بالله تعالى الواعظ المشكور على القلوب باعباد الله

من خزانة
 من خزانة
 من خزانة

استدلاله كرسول في عبارات فتوحات من اقر به في ايامه
 عليه السلام في حكاية سالتا على اصوله في علمها
 ورجعت وبنفتم انو جرة لالت حله
 برامت جنابا لير المومنين على السلام

محمد بن روحان الحنف وهو صاحب الوالي العارفين بالله صاحب التصانيف
 السائرة ابا محمد عبد الوهاب الشعراوي هو صبي شيخ الاسلام
 ابا يحيى بل الدين كرتا بن محمد الانصاري هو صاحب الشيخ الامام
 الحافظ للمقري ابا نعيم زين الدين ضوان بن محمد العقبة وهو
 شيخ الاسلام واستاد القراء يفسر الدين ابا الخيد محمد بن محمد بن محمد
 بن الجربعي هو صاحب الشيخ الامام الوديع صلاح الدين باعبد الله
 محمد بن احمد بن ابراهيم بن ابي عمر بن قدامة المقدسي الحنبل الح
 ونور الدين علي بن راضان العيون كفت قال الشيخ عبد الوهاب الشعرا
 رضي الله تعالى عنه ومن فوائدها الرهبان انهم لا يدخرون قوت
 ولا يكثر من قضا ولا ذهابا قال رايت شخصا قال لراعي الفطر
 الى هذا الدينار هو من ضرب اى المملوك فلم يرض قال النظر
 الى الدنيا ففقه عنه عندنا قال رايت الرهبان مرة وهم يسمعون
 شخصا ويخبرونه من الكنيسة ويقولون له اقلعت علينا
 الرهبان فسالته عن ذلك فقالوا واول ما نقه نصفه فمروا
 فقلت لهم بط الدجهم مذموم وقوا عندنا وعندنا عند نبتكم هذا
 كلامه وتبع الذين بان ركفاية المتعل كفت طبقات الفقه للعالم
 اوتان سبدي الشيخ عبد الوهاب بن علي الشعرا في اخبر بما يفتي
 الشيخ حسن العجمي عن جماعة منهم الشيخ محمد بن حلافا الدين
 ابا بل عن الشيخ احمد بن جميل الكلبي عن مؤلفها العارفين بالله تعالى

من خزانة
 من خزانة

من خزانة
 من خزانة

من خزانة
 من خزانة

استدلال ذكر شعرائي حبارت فتو ما شئت من قريب جنابك
عليه السلام سيدي جناب سالتنا على الله عليه السلام وعلو مقامه ١٨
براهنت جنابك امير المؤمنين عليه السلام

والدال عليه سيدك الشيخ عبد الوهاب بن علي الشعار في ذكره
وشج امر شاشي رسمت جميع كفته اخبرني شيخنا ابو الموهب احمد بن
قدس سره عن والده سيدك عليه السلام عن الامام عبد الوهاب الشعار
عن حافظ جلال الدين السيوطي رحمه الله انه قال فجزية التاديب
بعد تمهيد الخ شج امر شاشي انوني خالد بن رباح الراسل كفته قال العبد
عبد الوهاب الشعار في المديح احملها الطالب المريد لم يعلم
اباؤه واجداد في الطريق فهو عي ورعا انتسب في غير ابيه فيدخل
في قوله صلى الله عليه وسلم لعن الله من انتسب في غير ابيه قال
سيد محمد بن الفارض من سبق في شرح الهوى بيننا من نسب
من ابوي وذلك لان الروح الصديق من حقيقته غلب الروح
يليك وابو الجسم بعد فكان بذلك احي ان نسب اليه وان الجسم
وقد رجع السلف الصالح كلهم على تعليم المريد ان اداياهم
ومعرفه انسابهم واجمعوا كلهم على ان من لم يصح له نسب
فهو لقيط في الطريق لا ابيه ولا يجوز له التصدر والجلوس كدشاد
المريد ان لا بعد اخذ اداب الطريق من شيخ كامل مجمع على جلالته
وخبرته بالطريق فهو ذن له صريحا بان يرشد ويلقي بلبس
الخرقة على شرط ما كان عليه السلف رضي الله عنهم اجمعين
ومحمد عابد بن محمد علي السكندر حشر اشارة كفته واما كتاب ايوقت
والجواهر في عقيدة الكا بر الشيخ عبد الوهاب الشعار فارويه عن

شيخنا ابو الموهب احمد بن

شيخنا ابو الموهب احمد بن

شيخنا ابو الموهب احمد بن

وجه است و غمران وجوده لالت شاع نور
براهنت جنابك امير المؤمنين عليه السلام ١٩
استدلال ذكر شعرائي حبارت فتو ما شئت من قريب جنابك

عليه السلام سيدي محمد حسين بن محمد مراد الا نصاري عن ابيه عن الشيخ
محمد الهاشم بن عبد الغفور السند عن الشيخ عبد القادر الصوفي
عن الشيخ حسن العجني عن الشيخ احمد القشاشي عن الشيخ احمد الشناوي
عن مؤلفه ونيز در حشر اشارة كفته واما تنبيه المغتربين للشيخ عبد الوهاب
الشعار فارويه عن عمي الشيخ محمد حسين الا نصاري عن الشيخ ابي
الحسن بن محمد صادق السند عن الشيخ محمد حيا السند عن الشيخ
عبد الله بن ساهر البصر عن الشيخ محمد بن علاء الدين البابلاني
محمد حمادي الواعظ عن مؤلفه الشيخ عبد الوهاب الشعار
وارويه عن امام المحققين السيد عبد الرحمن بن سليمان
بقاه الله تعالى عن الشيخ ابراهيم بن محمد بن احمد عتيقة
عن الشيخ ابراهيم بن حسن الكردي عن الشيخ احمد القشاشي عن
احمد الشناوي عن ابيه الشيخ علي الشناوي عن الشيخ عبد الوهاب
الشعار في رهم ونيز در حشر اشارة كفته مسلسل آخر كذلك ارويه
عن الشيخ محمد حسين بن محمد مراد الا نصاري السند الصوفي
قال خبرني والدي الشيخ محمد مراد بن يعقوب الصوفي قال انا
الشيخ محمد هاشم السند الصوفي انا الشيخ عبد القادر صوفي
مكة الصديقي الصوفي انا الشيخ محمد القشاشي الصوفي عن
المواهب احمد بن علي الشناوي الصوفي عن والده نور الدين
بن عبد القادر بن الصوفي عن الشيخ عبد الوهاب الشعار في رهم

نور حمزة شارو گفته و الشيخ احمد القشاشي قال لبسني ايضا العارفين
 بالله تعالى ابو الوهاب احمد بن علي الشناوي قال لبسني الشيخ عبد الله
 قال لبسني الشيخ عبد الوهاب الشعراوي قال لبسني جلال الدين
 ابو عبد الرحمن السيوطي قال لبسني الشيخ كمال الدين محمد بن محمد المروفي
 بابي الامام الكاملية قال لبسني الشمس محمد بن محمد الجهرلي قال
 لبسني الزين عمر بن الحسين المرعشي قال لبسني الفراء احمد بن ابراهيم
 الفاروق قال لبسني الامام عبيد الله بن محمد بن علي بن العزني
 قال لبسني جال الدين يونس بن يحيى بن ابي البركات الهاشمي
 العباسي قال لبسني شيخ الوقت القطب عبد القادر الجيلاني بسند
 المتقدم محمد معين بن محمد امين بن دراست البليغيته قال امام
 الحنفية بل قطب لصوفيه الواصل الى عين الشريعة التي
 يعترف منها الأئمة المجتهدون الامام الشعراوي في الميزان
 فان قلت فما اصنع بالاحاديث التي صحت بعد موت امام
 ولو ياخذ بها فالجواب ينبغي لك ان تقل بما فان امامك
 وظهر عما وصحت عنده لو كان امرك بها فان الأئمة
 السري كلهم في يد الشريعة ومن فعل خلافك فقد حان
 الحذر بكتلة يديه الامام شاه ولي اسد در رساله انتخابه في سلاسل
 او ليا اسد در بيان انبساط اخود بسلسلة قادريه گفته و اين فقير را
 از دست خرقه باشيخ ابو طاهر محمد بن ابراهيم الكردمي واقع است وقد

مجلس ششمین از دیوانه‌ها
مجلس ششمین

بودن مشورت از شایخ و وقت
شاه و استادن و سال از انبیا
تصنیف او

وقد لبسها من ابيه وقد لبسها ابوه من يد شيعة اكا صا ورحل القدر
وله في الحرفة القادرية طرق منها انه لبسها من يد شيعة ^{لشيخ}
احمد الشناوى بلباسه لها من يلباسه عبد القادر بن بلباسه
لها من يد الشيخ عبد الوهاب الشعراوى بلباسه لها من يد
الحافظ جلال الدين السيوطى روضة مصر بلباسه لها من
يد الشيخ كمال الدين محمد المعروف بابن الكاملية فجاه الكعبة كش
لباسه لها من شمس الدين محمد بن محمد الجرجاني الخ وزير والى التتدور
سلسله گفته حديث المصاحفة من مسند الجرجانيه من
طريقين صاحب كتاب ابا طاهر صالح الشيخ احمد القشاش صاحب
احمد الشناوى صالح اياه علي بن عبد القادر وس صالح الشيخ
عبد الوهاب الشعراوى قال في كتاب الطائفة المنصورية صاحب الشيخ
ابراهيم القدير وان صالح الشريف المناوى بمكة وهو صالح
بعض الجرجانيين صاحب حجر سؤل الله صلى الله عليه وسلم
قال الشعراوى فينبغي بين سؤل الله صلى الله عليه وسلم ثلثة
سراجال ونحو مخاطب رساله اصول حديث گفته آخر حضرت والدين
در مدينة منوره ودر كمه عظمه ناجله شايخ حرب بن ابن علم باسقياب
بهمه صا و گرفته اند و بیشتر متفاهد ایشان از جناب شيخ ابو طاهر بود
قدس سروده كه بگناه حضرت خود بودند و درين باب حتمه السريه على السلف
و شايخه و احسن اتفاقات آكه شيخ ابو طاهر قدس سروده سلسله دارند

بودن مشغول از مشایخ طریقت شاه
و از آنکه انصاف مسلمانی را بداند

استدلال که در این عبارت فتوحات مفسرین این بیت جناب این بزرگوار
علیه السلام که جناب سالتاج صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است ۵۲۲
برامانت جناب این بزرگوار صلی الله علیه و آله و سلم

بودن هیچ عیبی در این کتاب
والله اعلم خاتمه از رساله اصول
صیقل خود کتاب

کتابخانه و کتابخانه و کتابخانه

وہ میرے پیارے بھائی اور میرے دوست ہیں۔ ان کے لئے دعا کرتا ہوں کہ اللہ تعالیٰ ان کو جنت میں داخل فرمائے۔

خداي تعالى مصنفش را جزای خیر زنت حضرت خیر الانام بهر دو مار یکبار
منتفع گرداند و در زمره او مشهور سازد و شیخ الاسلام فتوحی جعل گفته که در این
کتاب فوج نمیکند مگر دشمن بر تاب یا جامه کذاب و شیخ محمد بن یوسف شافعی
هم بهالغرض و اغراق در مدح این کتاب عبارت بلغیه نموده و شیخ محمد کوفی شاعر
لطیف و نهایت مدح آن گفته و جوایز و ابر و تهنیت باین سفته حال عبارت
این عمل که جلالت قدرش از برناظر کواکب انوار خفیه نیست باید شنید و آخر
کتاب بر اقیق در سنه عتیقه مذکور است بقول مؤلفه عفا الله عنه قد
کتب علی مسودة هذا الكتاب جماعة من مشايخ الاسلام بمصر
واجازوه ومدحوه ومن جملة ما كتبه الشيخ شهاب الدين بن
الشبكي الخفي في مدح مؤلفه قد اجتمعنا على خلق كثير من اهل
الطريق فخرنا احدا منهم حامول معان هذا المؤلف انه يجب
على كل مسلم حسن الاعتقاد و ترك التعبد بالاعتقاد و نعوذ بالله
من حصول حسد يد باب الانصاف و يمنع من الاعتراف بمجمل الاوصاف
وما احسن ما قال بعضهم ومن البلية عدل من لا يرفعوي ثم محمد
و خطاب من لا يفقه و ما كتبه شيخ الاسلام الفتوحی الحنبلي لا يفتي
في معاذ الكتاب الا معانده و تارك جاحد كذاب كما لا يسعي في
خطئه مؤلفه الا كل حائر عن علم الكتاب حائذ عن طريقه الصواب
كما يشكر فضل مؤلفه الا كل غبي حود او جاحد معانده محمود او
نافع عن السنة مادي ولا جماع اثمها خارق اتقى و من جملة

استاذ كرسوا في عمارته فتمت ما تفضلتم في كتابه الكريم
عليه السلام بسم الله الرحمن الرحيم
ووجهه الشريف بغير ازدواج ولا لسان
برامت جناب الميرزا محمد علي السلام

ما قاله الشيخنا شهاب الدين الموسوي الشافعي بعد كلام طويل بالجملة
في كتابه لا يتكفره ولا يختلف اثنان بانه ما صنف مثله انتم
ومن جملة ما قاله الشيخ شهاب الدين عميرة الشافعي بعد مدح
الكتاب ما كنا نظن ان الله تعالى يبرز في هذا الزمان مثل هذا
التأليف العظيم الشأن فجزاه الله عن الملة المحمدية خيرا وفضلا
ببركاته وحشرنا في نعمته ونيزنا في ركنه بغير قسوت ومن جملة
ما قاله الشيخ محمد البرهمتوشي نقلته من خطه على نسخة المخطوط
بسم الله الرحمن الرحيم وصلى الله على سيدنا محمد خاتم النبيين
وعلى آله واصحابه اجمعين الحمد لله الذي بدكره تفرقا لثباته
وبتوفيقه تامل الدجاة والصلوة والسلام على سيدنا سادتنا
ومعدن الكرامات وعلى آله واصحابه والتابعين لهم باحسان
الى فقرات الشاعرات وبعد فقد وقفنا على العبد الفقير الى الله تعالى
محمد بن محمد البرهمتوشي الخفيف على اليواقيت والخواهر في عقائد
الأكابر لسيدنا ومولانا الامام العالم العلامة المحقق الموفق
الفخامة خاتمة المحققين اذ ثلث علوم الانبياء والمرسلين
شيخ الحقيقة والشرعية معدن السلوك والطريقة من وجه الله
تاج العرفان دفعه على اهل هذه الازمان مولانا الشيخ
عبد الوهاب طام الله النفع به لئلا ناه وبقائه الله تعالى نفع
العباد مدي لا يام وحرسه بعينه التي لا تنام فاذا هو كتب

بسم الله

وجهه الشريف بغير ازدواج ولا لسان
برامت جناب الميرزا محمد علي السلام
استاذ كرسوا في عمارته فتمت ما تفضلتم في كتابه الكريم
عليه السلام بسم الله الرحمن الرحيم

جل مقداره وملعت اسرارها وسكنت من تحت الفضل المطهر وحقا
في باض التحقيق ازجاءه ولاحت في سماء التدقيق شمسها واقاره
وشادت في غياض الارشاد بلغات الحق اطياره فاشرفت على صفحا
القلوب باليقين اذاره فاسال الله الكريم ان يمن على العباد بطل
حياته والمسئول من فضله واحسانه وصداقته ان لا يخل العبد
من نظره ودعوته وان يمننا بطل بقاءه وحياته قال اخ لك
وكتبه العبد الفقير الضعيف محمد بن محمد البرهمتوشي الخفيف
حامدا لله ومصليا بتاريخ سابع عشر محرم الحرام سنة ستين
وتسائة احسن الله عاجته واوراخرته على كبره وكونه كورست
وقد انشد الشيخ العلامة الشيخ محمد الكوفي مدح هذا الكتاب
يا قيت علم في عقود عقائد : كن اصانع معناها خفيها جواهر
وما هي الا وصية الله الذي : حيا لا قد يما في عنه ما شره
هو العبد للوقايا بزمزماه : بعلومه في الغرب والشرق ساو
هي ثلجي الدارين احيا لومه : وناصرة نعم الولي وناصره
فيادنا او فرجنا كسعيه : فمنه هذا علم عظيم وافر
ومن حاز شيئا من نفاس كتبه : له الله معطي ما يروم وجاره
وناظم الكوفي يدعي محمد : عليه من الله الكريم ساو
ووراءه في ركنه بغير قسوت ومن جملة
ما قاله الشيخ محمد البرهمتوشي نقلته من خطه على نسخة المخطوط
بسم الله الرحمن الرحيم وصلى الله على سيدنا محمد خاتم النبيين
وعلى آله واصحابه اجمعين الحمد لله الذي بدكره تفرقا لثباته
وبتوفيقه تامل الدجاة والصلوة والسلام على سيدنا سادتنا
ومعدن الكرامات وعلى آله واصحابه والتابعين لهم باحسان
الى فقرات الشاعرات وبعد فقد وقفنا على العبد الفقير الى الله تعالى
محمد بن محمد البرهمتوشي الخفيف على اليواقيت والخواهر في عقائد
الأكابر لسيدنا ومولانا الامام العالم العلامة المحقق الموفق
الفخامة خاتمة المحققين اذ ثلث علوم الانبياء والمرسلين
شيخ الحقيقة والشرعية معدن السلوك والطريقة من وجه الله
تاج العرفان دفعه على اهل هذه الازمان مولانا الشيخ
عبد الوهاب طام الله النفع به لئلا ناه وبقائه الله تعالى نفع
العباد مدي لا يام وحرسه بعينه التي لا تنام فاذا هو كتب

استدلال بذكر شعرائه عبادت فتوما يتبع من قريته جنابا
 عليه السلام بكونه صاحب بيتا على الله وسلاما ٤٢٤
 ومجربا من زوجة لانت مشقة
 بامامت جنابا لكونه عليه السلام

لو قيلت علم في عقو عفا الله كذا اصناع معناها فيها اجازة وما هي الا
 وهبة لله الله حباه قد عافى عنه ما رثه هو العبد الموصى بكنز ماله
 بعلمه في الشرف والعرفان حتى لم يبق له دين احيا علومه وناصحه نعم الله
 وناصحه في الدنيا او فخره لسعيه فنه بد علم عظيمه اوفى ومجاشيا
 من نفا من كتب له الله يعطى ما روى وما روى وناظره الكوفي بيد محمد عليه
 من الله لكونه مستاثرا واشهد الشيخ احمد البوصيري نقله عن احمد بن محمد
 من الخير والاحسان في مفصلة طلاقا لكل التفاصيل اجلت فاجز
 التفصيل في جاء مجلد بعينه رايته في سطره نقله عن احمد بن محمد
 وجد بخطه فيقول مؤلفه عفا الله عنه فكتب على صورة هذا الكتاب
 جماعة من مشايخ الاسلام بمصر اجازة ومحمد من جملة ما كتبه الشيخ
 شهاب الدين بن الشبل في محقق في مدح مؤلفه قد اجتمعنا على كثير من
 الطرق فلم نر احدا من جرحه حول معاني هذا المؤلف والله يجب على كل من
 الاعتقاد وترك التعصب لا نقاد ونحوه بالله ممن احب ليس بابا
 ويمنع من اختلاف جميل الاوصاف وما احسن ما قال بعضهم من البليغة
 عند من لا يرقى عن جملة خطا من لا يفهمه من جملة ما كتبه الشيخ
 الفتوح الحنبلي رضي الله عنه لا يفهم معاني هذا الكتاب لا معانيه
 او جاحل كذا لا يسع في تحفة مؤلفه الا كل جاحل عن علم الكتاب
 عن طريق الصواب كما لا سكر فضل مؤلفه الا كل خبيث حسود وجاهل
 معاند محمود اذ اذاع عن السنة مارق ولا جماع اعتنا خادق انتم

استدلال بذكر شعرائه عبادت فتوما يتبع من قريته جنابا
 عليه السلام بكونه صاحب بيتا على الله وسلاما ٤٢٤
 ومجربا من زوجة لانت مشقة
 بامامت جنابا لكونه عليه السلام

ومن جملة ما قاله شيخنا الشيخ شهاب الدين الرضائي الشافعي رضي الله
 عنه بعد كلام طويل في الجملة في كتابه لا ينكر فضلا كما يختلف
 اثنان بانه ما ضبط مثله انتم ومن جملة ما قاله الشيخ شهاب الدين
 عميرة الشافعي رضي الله عنه بعد مدح الكتاب ما كنا نظن
 ان الله تعالى يبرز في هذا الزمان مثل هذا المؤلف العظيم الشا
 في احواله عن الملة المحمدية خيرا ونفعنا ببركاته وحشرنا
 في زمرته انتم وكان من جملة ما قاله الشيخ ناصر الدين النقا
 المالكي بعد مدح الكتاب مؤلفه واحسن المعنزة وغيرهم
 من الفرق الاسلامية وانهم علماء نافلا يقدح في حقنا نقل
 من هذا الصنف في كتبنا فانهم على كل حال معدودون من اهل القبلة
 غير محكوم بكفرهم وان اخطاوا طريق الاستقامة التي عليها
 ائمة الشريعة الاثر محال الا امام الزنخشي ان شيخ المذهب
 المعنزة كيف هو معدود من الائمة وعلماء الامامة وغالب
 الكتب مشحونة باقواله من غير تكدير كما لا يخرج المقدر في الفروع
 لا ما من من الائمة خطاء في فهمه من انساب المذهبية كذا
 علماء الامامة من المعنزة وغيرهم لا يخرجهم خطاهم عن كونهم
 من العلماء وقد تبع جماعة من الائمة هذا اهل الامثال
 كالحلي وغيره ولم يقدح ذلك امامته بل دقة منازع الفرق
 وخفاء اعدائه في ايامه وكان طريق الصوفية لا يقدح فيها

استدلال على كبره في عبارات فخرية من غير ان يثبت جنابا له فيكون
عليه السلام من جنابنا في الدنيا على ما عليه وسلم في الدنيا ٢٢٨ برامت جنابا له في الدنيا على ما عليه وسلم في الدنيا

استدلال على كبره في عبارات فخرية من غير ان يثبت جنابا له فيكون
عليه السلام من جنابنا في الدنيا على ما عليه وسلم في الدنيا ٢٢٩ برامت جنابا له في الدنيا على ما عليه وسلم في الدنيا

عدوه من ليس من أهلها التمه ومن جملة ما قاله الشيخ محمد بن محمد
ونقلته من خطه على نسخة المؤلف رحمه الله الرضا بن الحسين رضي الله
عليه سيدنا محمد خاتم النبيين صلى الله عليه وصحبه اجمعين الحمد لله الذي
بدكره تكم الصالحات وبوفيقه تنال الدرجات والصلوة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين من كل سوء والحمد لله رب العالمين
لهم يا احسان الى انقراض الساعات وبعد فقد قال العبد الفقير
الى الله تعالى محمد بن محمد البرص مشي الخلف على البواقيت والجوام
في عقائد الكابر لسيدنا ومولانا امام العالم العامل العلامة
الحق المدق القمامة خاتمة المحققين في ادب علوم الانبياء و
الموسلين شيخ الحقيقة والشرعية معدن السلوك والطريقة
من توجبه الله تاج العرفان دفعه على اهل هذه الارض زمان
مولانا الشيخ عبد الوهاب ارحم الله النفع به للاحكام وبقاء تعالى
لنفع العباد ممد الايام وحوسه بعينه التي لا تنام فاذا هو كذا
جل مقادير ولعنت اسرارهم وسمحت من محمد الفضل اطاره وفا
في رياض التحقيق ارجاه ولاحت في سماء التدقيق شمسة اقية
وتناغت في عياض الارشاد بلغات الحق اطيافا فاشرق على صفح
القلوب اليقين انواره فاسأل الله الكريم ان يمن على العباد بطول
حياته والمستول من فضله واحسانه وصدقائه ان لا ينفك
من نظره ودهواته وان يتمتعنا بطول بقاءه وحياته آمين

ونيزور آخره في بواقيت كدر صر طبع شده اين عبارت مرقوم است
بسم الله الرحمن الرحيم يقول كثير الاحاح على ربه في حب كبره
وانما ان ربه الفقير الى فضل الله البين المتين احمد لم يصرفه للقب
ابن فالدین حمد الم طبع بواقيت نفائس الجواهر في صفحات الخضر
عبادة وشكر الم انبعت ثمار فضله فجعل في كل قرن ورثة
لتاهل بفائح عبادة واشي هذا لاله الا الله وحده لا شريك له
تأخره عن الامثال واشي هذا لاله الا الله وحده لا شريك له
الواسطة في جزاء الاعمال صلى الله عليه وعلى آله واصحبه
ما انبعت اشواق الكابر الى نشر الشريعة وما يتعلق بصالح
رعايه ودامت اجار هذه الامة ساعة باخلاص البينة
في بديل صميم لا جلاله وتحقيق رضاه امين اما بعد فلما
كان كتابي في باقيت الجوام من اجل المؤلفات مقدر لوارثها
لدى خدائق من العلماء تبياننا واسرارنا كيف لا وقد رقت موايد
ورقت معانيه وقد انجمرت معاينة كاهل العادة لمولفه
في جميع مولفاته فانما انصت بالقبول التهديب الضبط وكثرة
انفاداته حيث ان فضائله لا تحصى اسرار علومه لا تستقصى
وهولته في القلب الباقي مولانا العارف بالله الشيخ عبد الوهاب
الشعراني وكان من العلماين بمكانته من كان جلجا به لباس
التوفيق وشعاره بين اقاربه من العلماء التزامه بسوء الطوبى

ذخيرة المحتاجين وكيفية المساكين سيد الملاذ والقدرة الاستاذ
 العلامة الشاطبي اسمه معنا فطاب بذلك ذكره ومعا
 ولا زال يرتاعا يشين من سائر المساوي مولانا الشيخ حسن
 الحاروسي التزوي بطبعه لعموم نفعه وقد قلنا بعد ان مضى من
 قطع بعض الافضل ما ينوف عن تلك كل جزء من اجزاء هذا
 الكتاب ثم تصحيح فالتزم بحسب الطاقة بدلت الحجة واحتجت
 والمقابلة مع الحق في هذا النسخ والا فاجد الانسان بالسوء
 والنسيان اذ الرعبه ومحفظه الملك للناس وما يورث في
 اننى بشر اسئوا خط ما لم يحصى قد ومذمت فحاسب طبعه
 وان عموم نفعه قال مؤرخا الحاذق الا ديب الفاصل اللبيب
 الشيخ محمد المسمو طبع البياقيت ازحمة جواهره وازهرت
 فخرى له نياره وابتعت في الري اجناته فذنت من القطوف
 وحجى الدين اعمده وطاب الملة السخا مشرعا له وقد جرت الاملا
 قبله كواثره وارجت جملة كارجا نفعه كما فاعودها مسكنا
 الى اخرها بيا وجه لبست وشتمه سلا شمس الدين محمد بن حمزة فبارى
 مقتداى ايل كشفه شدة درك اب صبايح الانس العقل المشرفة
 مستقل غيب الحج والوجود كنهه عتيقان معانيه غيظ الخير والكجور
 ابن قاصر موجود ورصل فامس ذكره شمل عليه اللوح من الارواح من
 الاصل العاشر من الفصل الاول في كيفية المرتبة الجامع لجميع التعينات

لا مطلق من جهة
 كاشف الظنون
 انقضاء النور
 محو من
 سنة انقضاء
 وكان المولى
 بن حمزة الغار
 سنة اربع
 لا تارة
 طاعة
 ما لم تنه
 مقلد الانس
 والشهوة
 عجب
 النعم

من ابناء المسمى باب كشف السر والاضلاع الامم الاصل بعد بحثي طويل
اقل كانه هو المراد بالعباءة قال في الفتوحات بدء الخلق
العباءة واول موجود فيه الحقيقة المحمدية وقال فيه ايضا
لما ابد الله بدء العالم على حدا علمه انفعل عن تلك الاشياء
المقدسة بضرب قفل من تجليات التنزيه الى الحقيقة الكلية
التي انفعل عنها حقيقة تسمى بالعباءة وهو اقل موجود في العالم
وقد ذكره علي بن ابي طالب رضي الله عنه في تفسيره
التحقيق ثم قيل سبحانه بنور الخ لانه بالعباءة قبل منه كل شيء
على حسب استعداده فلم يكن اقرب اليه قبولا الى الحقيقة الكلية
المستتارة بالعقل الاقل وكان سيدا لعالم باسره واول ظاهر
في الوجود واقرب الناس اليه علي بن ابي طالب سائر الانبياء ثم كمل
واقل هذا عند العبادة قال في الفتوحات بعد وريقات
لما خلق الله والروح وسماه العقل والروح واعطى الروح صفتين
علمه وصلاه وجعل العقل لهما معلما خلق جوهر ادون النفس
الله هو الروح المذكور سماه العبادة قال الله تعالى فكانت هباء
منهية عما له علي بن ابي طالب مخفي تان ذكره في نسخة ماضية
الان بعد فقره واقرب الناس اليه علي بن ابي طالب فظهر ان
تذكره في نسخة وفقره امام العالم باسره الحامد لاسرار الانبياء جميعا
ساقطت ليس في نسخة في الثاني لا يرد في نقل كلامه فتوحات موافق

[illegible]

پس این کتاب داخل کتابخانه شاه و در المیزان است و فی ذلک مرید
 القبول والاعتقاد والاعتبار ما لا یحفظ شرفه علی اول الابصار بزم
 بر حسن الکدی المورانی و کتاب الام لا یقارن العزم فتمت مصباح الانس بین
 المعقول والمشهود فی شرح مفتاح غیب الجمع والوجود للشمس محمد
 بن حمزة القناری سائر صانیفه و مروریاته و ثبات منه اطرافاً
 شیخنا الامام احمد قدس سره بسند الی الحافظ ابن حجر عندنا لجم
 و رقیایه المطلق که دران مرقیات حسن عجمی در او کرده گفته شرح مفتاح الغیب
 المسمی صباح الانس بین المعقول والمشهود للامام المحقق الشمس
 محمد بن حمزة القناری رحمه الله اخبرنا و بسا و مصنفاته و مروریاته
 عن الشیخ احمد المجمل عن البدر محمد بن الرضی القناری عن الحافظ
 جلال الدین عبد الرحمن البسیوطی عن الحافظ احمد بن حنبل
 والعلامة محمد بن سلیمان الکافیا جی کلاهما عن موثقهما العلامة
 شمس الدین محمد بن حمزة القناری قدس سره و علامه قناری شمس
 تحقیق و تقید و مقتنی و فائز تدقیق و تسدید و مرجع بانواع و محمل و محمد
 علامه محمود بن سلیمان کفوی و کتاب علامه الاخیر المقتول المفاضل
 الاستاذ علی الاطلاق و العامل الکامل البشار الیه بلا شقاق
 شمس الاثمة اذ علامه و بیک الاجلة و الباع الواسع و اللسان
 الجاری و لکن اشمل العرب محمد بن حمزة بن محمد القناری علیه السلام
 القناری الباری صا و کبیر علامة خیر عظیم القدر جلیل الخلق جامع

مراجعه علامه فقار علی کتاب
اعلام الاخیار کفوی

سید محمد

وحيث انوار وجود الله تعالى
براهمت جنابايرالمؤمنين عليه السلام

بين العلم والعمل واحد وأنه في العلو والنقلية أصولاً وفروعاً
وأغلب أقرانه في الفنون العقلية وكان يجمعها جميعاً شيخاً
في العلوم الأدب مجتهداً في الخلاف المذهب كان كثير
المشاورة في الفنون الأدبية والعربية وله اطلاع على كل العلوم
العربية من الإطّاع الرعاغ في أنواع الحكمة وهو أفضل الروساء الذين
انفرد كل منهم بفضل ففاق فيه أقرانه على رأس القرن الثامن
الشيخ سراج الدين ابن المجل في كثرة التصانيف في الفقه والحديث
والشيخ محمد الدين الشيرازي صاحب القاموس في اللغة والشيخ
زين الدين العراقي في علوم الحديث والشيخ شمس الدين القناري في
الاطلاع على كل العلوم العقلية والنقلية والعربية جمع على
الشرعية والحقيقة وشرح أحسن الشرح أصول الطريقة وأخذ
علم التصوف من والده المولى العارفي بالله مولانا حمزة أبو محمد وكان
من تلامذة الشيخ صدر الدين القنوي قواعليه من تصانيفه
مفتاح الغيب أقرأه عليه ولده المولى القناري خزان المولى المذكور
شرحاً شرجاً وافياً وضمنه من معارف الصوفية ما لم تسمع لأحد
ويقصر عن فحها كذا هان لرحمة الله شمساً أحدًا وخمساً
وأخذ عن العلامة حماد الدين الأسود شارح المغني والوقاية
وأخذ عن المولى جمال الدين محمد بن محمد بن حماد القناري شرحاً
مصر وكان المشرف في فقه فاشتغاله مصر وأخذ عن الشيخ كمال الدين

استدلال نقضی از عیاری و فتوحه است. این بیت جناب الیومین
علیه السلام که جناب سالک التاج علی سیدیه که در سلم و عالم سیدیه

وجه بیست و هشتم از وجوه دلائل حدیثی

٤٣٤ بركات جليله المونس عليه السلام

عن حماد الدين الكاكي عن حسام الدين الشافعي عن حافظ الدين الكبي
 البخاري عن عبد الستار شمس الأئمة الكوردي عن صاحب الهداية عن
 الصلح الشهيد حسام الدين عن الصلح الكبير عن الدين بن
 مازة عن شمس الأئمة الشريفي عن شمس الأئمة الحواشي عن أبي علي
 عن أبي بكر محمد بن الفضل عن الأستاذ السندوني عن أبي عبد الله بن أبي
 حفص الكبير عن أبيه ابن حفص الكبير عن محمد بن أبي حنيفة محمد بن
 نوح بن الروم في قضاء بروسا وارتفع قدره عندا سلطان بارسا
 بن السلطان رادخان بن ابوخان بن عثمان الغازي في حل المسئلة الكعبة
 حتى صار في سنة الوزير فاشتهر بذكوه وشاع فضله كان حسن السمعة كثير
 الفضل الأفاضل كان خاضعة وورقة وماله الاسم المشهور ولذلك
 للموخر في بطون الأوراق وظهور الأفاق قرعت به أسماع أهل البدن
 والحضر وصككت به أذان سكان الأبر والنداء ولما تصانيف التي سارت
 في الخافقين فهو من الخزانة قد اضاء بنور المشرقين صفح حصول
 البذائع في أصول الشرائع وجمع فيه الكتب الأربعة من الأصول مختصر
 من الحاشية والمنار والبردة والمحصل غير ذلك من الكتب السنية
 وأقام في عمله ثلاثين سنة وشرح الرسالة الأشعرية المشتهرة بين
 الطلبة بإسراع عجيب أئمة مع اذان المغرب اليوم الذي افتتح الشرح الأئمة
 خذوة هذا اليوم وكان من انحصار الأيام وهو شرح لطيفة مقبول من
 العلماء الفخام وقال في خطبته شرح عشية خذوة يوم من انحصار الأيام

۱۰۰

وید نیست و هم از وجود حالت حدیث نور
برای امت جناب لایزال المؤمنین علی السلام

استدلال عبارت فتوحاتی که میفرمودند اینها فرایند جناب رسالت
صلوات الله علیه و آله و سلم بسبب تقدم خلقت روح آنحضرت و رسیدن
امداد از او و اینها بایضاح

وختمته مع اخوان المغرب بعون الملوك العارفين له تفسيد الفارقة
 جمع فيها غرائب التفسير وكلمات القوم ولطائف الصوفية وحقا
 علم الحقيقة ودقائق الطريقة ووجدت ونظم النظم على الدين
 على رفوفات مكتبة درباري شارفي معرفة دورة الملك كفا علم ايدك الله
 انه قد روي في الاخبار ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اناس يدعون
 آدم ولا يخرج بالزنا وفي رواية بالزنا وهو النبي الباطل وفي صحيح
 اناس يدعون للناس بالقيمة ويثبت له السيادة والشرف على انبياء
 جنسه من البشر قال عليه السلام كنت نبيا وادم بين الماء
 والطين يريد على علم بذلك فاخبره الله بمحبته وهو روح
 قبل ايجاد الاجسام الانسانية كما اخذ الميثاق على بني آدم
 قبل ايجاد اجسامهم واخذ الله تعالى بانياتهم بان جعلنا
 شهادتهم على انفسهم حين يبعث من كل امة شهيدا عليهم
 من انفسهم هو الرسل فكانت الانبياء عليهم السلام في العالم
 اوتاه صلى الله عليه وسلم من آدم الى آخر الرسل عليهم السلام
 وقد بان صلى الله عليه وسلم عن هذا المقام يا مومنون اذ صلى الله
 عليه وسلم والله لو كان موصيا ما وسعه الا ان يتبعني وقوله
 في نزول عيسى بن مريم في آخر الزمان انه يومئذ هو حكيم فصا
 نبيا صلى الله عليه وسلم يكسر الصليب ويقتل الخنزير ولو كان
 صلى الله عليه وسلم قد بعث في زمان آدم الى زمان جوده الا ان

و کونته و اوم بین کونته و اوم بین کونته
و کونته و اوم بین کونته و اوم بین کونته
و کونته و اوم بین کونته و اوم بین کونته
و کونته و اوم بین کونته و اوم بین کونته

[illegible]

استدلوا بما يثبت في حقهم من النبوة والرسالة
 وحديثهم في الزمان وجملة ذلك ما ذكرناه
 من انهم لم يزلوا يذكرون في كل سنة
 من انهم لم يزلوا يذكرون في كل سنة
 من انهم لم يزلوا يذكرون في كل سنة

لكن انما لا نبياء وجميع الناس تحت حكم شرعته الى يوم القيمة وهذا هو
 حاشية الاخرى خاصة فهو الملك والتميز وكل رسول سواه فبعث
 قوم مخصوصين فلم يبعث برسالة احد من الرسل سوى رسالته صلى الله
 عليه وسلم فمن انما ادر عليه السلام ان زمان بعث محمد صلى الله عليه
 وسلم الى يوم القيمة ملكه وتقدم في الاخرة على جميع الرسل
 وسيادته فمنصوص على ذلك في الصحيح عنه فو حاشية صلى الله
 عليه وسلم موجودة ووحاشية كل نبي ورسول موجودة فكان
 الامداد حيا في اليه من تلك الروح الطاهرة فيما يظهر من به من
 الشرائع والعلوم في زمان جودهم رسلا وتشريعهم الشرائع كعلي
 ومعاذ وغيرهما في زمان جودهم وجوده صلى الله عليه وسلم كالي
 والحضر عليه السلام وعيسى عليه السلام في زمان ظهوره في
 آخر الزمان حاشية الشريعة محمد صلى الله عليه وسلم في امته لتقر شريعته
 في الظاهر لكن ما لم يتقدم في عالم الحسن وجود عبده صلى الله
 عليه وسلم ولا نسب كل شرع الى من بعث به وهو في الحقيقة
 شرع محمد صلى الله عليه وسلم وان كان مفقود العين من حيث
 لا يعلم ذلك كما هو مفقود العين الا ان في زمان نزل عليه السلام
 فالحكم بشرعه واما نسخ الله بشريعة جميع الشرائع فلا يخرج هذا
 النسخ ما تقدم من الشرائع ان يكون من شرعه فان الله قد
 اشهدنا في شرعه الطاهر المنقول به صلى الله عليه وسلم

كان الامداد حيا في اليه من تلك الروح الطاهرة فيما يظهر من به من
 الشرائع والعلوم في زمان جودهم رسلا وتشريعهم الشرائع كعلي
 ومعاذ وغيرهما في زمان جودهم وجوده صلى الله عليه وسلم كالي
 والحضر عليه السلام وعيسى عليه السلام في زمان ظهوره في
 آخر الزمان حاشية الشريعة محمد صلى الله عليه وسلم في امته لتقر شريعته
 في الظاهر لكن ما لم يتقدم في عالم الحسن وجود عبده صلى الله
 عليه وسلم ولا نسب كل شرع الى من بعث به وهو في الحقيقة
 شرع محمد صلى الله عليه وسلم وان كان مفقود العين من حيث
 لا يعلم ذلك كما هو مفقود العين الا ان في زمان نزل عليه السلام
 فالحكم بشرعه واما نسخ الله بشريعة جميع الشرائع فلا يخرج هذا
 النسخ ما تقدم من الشرائع ان يكون من شرعه فان الله قد
 اشهدنا في شرعه الطاهر المنقول به صلى الله عليه وسلم

سنة

استدلوا بما يثبت في حقهم من النبوة والرسالة
 وحديثهم في الزمان وجملة ذلك ما ذكرناه
 من انهم لم يزلوا يذكرون في كل سنة
 من انهم لم يزلوا يذكرون في كل سنة
 من انهم لم يزلوا يذكرون في كل سنة

في القرآن وفي السنة النبوية مع اجماعنا وانفاقنا على ان لا ننتسب
 شرعه الا بعث به اليه فسخ المناسخ المتقدم فكان تنبيهنا لنا
 هذا النسخ الموجود في القرآن السنة على ان نسخها بجميع الشرائع
 المتقدم لا يخرجها عن كونها شرعا وكان نزول عيسى عليه السلام
 في آخر الزمان كما نبغى شرعه وبعضه الذي كان عليه في زمان
 رسالته حكى بالشريعة المتقدمة باليوم وليا على ان لا يحكمه
 من انبياء عليهم السلام مع وجود ما ذكره صلى الله عليه وسلم
 في شرعه يدخل في ذلك ما عليه من يد ممة من اهل الكتاب
 ما داموا يعطون الجزية عن يدهم صاغرون فان حكمه شرع على
 احوال يخرج من هذا النسخ كله الله ملكه وسيد على جميع بني
 وان جميع من تقدمه كان سكاولة تبعاء والحاكمون في حق
 فان قيل فقوله صلى الله عليه وسلم لا تقبلون فالحج والعمرة
 مما فضلنا بل الله فضلنا فان ذلك ليس وان كان قد رد ذلك
 الذين حكاه الله في ذلك فمقتضى ما ذكره الانبياء عليهم السلام في
 فانه قال فيهم اقموا الصلاة وحدهم من الله هو شرعهم صلى الله عليه
 وسلم الى الزمان حاشية الشريعة محمد صلى الله عليه وسلم في امته لتقر شريعته
 في الظاهر لكن ما لم يتقدم في عالم الحسن وجود عبده صلى الله
 عليه وسلم ولا نسب كل شرع الى من بعث به وهو في الحقيقة
 شرع محمد صلى الله عليه وسلم وان كان مفقود العين من حيث
 لا يعلم ذلك كما هو مفقود العين الا ان في زمان نزل عليه السلام
 فالحكم بشرعه واما نسخ الله بشريعة جميع الشرائع فلا يخرج هذا
 النسخ ما تقدم من الشرائع ان يكون من شرعه فان الله قد
 اشهدنا في شرعه الطاهر المنقول به صلى الله عليه وسلم

استدلال بارت قوت ما يتضمّن من انجاءنا من النار
 صلوات الله عليه وسلم بسبب تقدم خلقته من انفسه
 ورسمين اعدادا من انجاءنا من النار

٤٢٠
 وحي است نور من نور
 برامات جناب الامير المؤمنين عليه السلام

الاتباع الالهية امر هو صلى الله عليه وسلم باتباع الدين وهذا الانبياء كما
 خان الامام اعظم اذا حضره لا يبقى لنا من نوابه حاكم ولا
 خاذا غاب حكم النواب بمراسمه فهو الحاكم غيبا وشهادته
 وما اوردناه من الاخبار والتبليغات لا نائبا لمن يعرف هذه المنة
 من كشفه ولا اطلعه الله على ذلك من نفسه واما احل الله في
 علم ما نحن عليه قد قامت لهم شواهد التحقيق على ذلك من عند
 رجب في نفوسهم ان كان يتصور على جميع ما اوردناه في ذلك اختلاطات
 كثيرة فذلك راجع الى ما عطية الالفاظ في اصل وضعها كما هو
 عليه في نفسه عند احل الاذواق الذين ياخذون العلم عن الله تعالى
 كالحضرة وامثاله فان الانسان ينطق بالكلام يريد به معنى واحدا
 مثلا من المعاني التي يتقنها ذلك الكلام فاذا فسر بغير مقصود الكلام
 من تلك المعاني فاق ما فسر المفسر بعض ما يعطيه قوة اللفظ وان
 لم يصيب مقصود المتكلم الا ترى العناية كيف شق عليهم وقد تعال
 الذين امنوا ولم يلبسوا ايمانا بهم بظلم فانوه بكرة فقالوا وانا انكم
 ايمانهم بظلم فلو كانت العناية وهم العرب الذين نزل القرآن بل انهم
 ما عرفوا مقصود الحق من الآية والله في نظره شائع في الكلمة غير
 صاخر فقال لهم النبي صلى الله عليه وسلم ليس لكم ركاب من دون الله
 اد الله بالظلم ضامنا قال نعم لا ينة وهو يعطى شيئا لا يشرك بالله
 ان الشريك للظلم عظيم فقوة الكلمة ثم كل ظلم وقصد المتكلم

الظالم

استدلال بارت قوت ما يتضمّن من انجاءنا من النار
 صلوات الله عليه وسلم بسبب تقدم خلقته من انفسه
 ورسمين اعدادا من انجاءنا من النار

الظالمون ظلم معين مخصوص فكذلك ما اوردناه من الاخبار في ان
 آدم سوقة وملاك لهذا السيد محمد صلى الله عليه وسلم هو
 المقصود من حجة الكشف كما كان الظلم هناك المقصود من
 المتكلم به الشريك خاصة ولما يتقوى لتفسير في الكلام
 الاحوال فانها المنة للمعنى المقصودة للمتكلم فكيف من عند
 الكشف الالهي والعلم اللدني فيبلغ للعاقل المتصف ان يسلم
 هؤلاء القوم ما يخبرون به فان صدقوا في ذلك الظن بهم
 انتفعوا بالتسليم حيث امر بذكر المسلم ما هو حق في نفس الامر
 وان لم يصدقوا لم يضرب المسلم بل انتفعوا حيث تركوا الخوض
 فيما ليس لهم به قطع ورح واعلم ذلك الى الله تعالى وقوا الربوبية
 حقها واذا كان ما قال اولياء الله ممكنا فالسلام اولي بكل
 وجه هلا لا نزعنا اليه من ذوق الملك قال به غيرنا
 كالامام ابي القاسم بن قتي في خلقه وهو وابتنا عن ابي عبد
 هو من سادات القوم وكان شيخه الذي كشف له على يده من
 اكبر شيوخ المغرب قال له ابن خليل من اهل البيعة نحن ما نعقد
 في كل ما نذكره الا على ما يلقى الله عندنا من ذلك لا على ما
 الاقفاظ من الوجوه وقد يكون جميع المحطات في بعض الكلام
 مقصودة للمتكلم في بعض المواضع فنقول بما كنا فيه من ذلك
 عبادة عما محمد الله من آدم الى زمان محمد صلى الله عليه وسلم

استدلال بعبارة شعرا في تحقير مودن جناب سالتاب
 صلي الله عليه وسلم هذا نبيا في سابقين مودن
 من ان تحضرت روح في عالم غير

من الترتيبات في هذه النشأة الانسانية عاظم من الاحكام الهئية فيها
 وكانوا خلفاء الخليفة السيد فاو لموجود ظم من الاجسام الانسانية
 كان آدم عليه السلام وحوالا الاول من هذا الجنس سائر الاء
 من الاناس في بعد هذا الباب ان شاء الله تعالى من عباد الله
 في هذه النشأة في حديث شريف كنت نبيا وادم بين الماء والطين يوح
 اتقد من جناب سالتاب صلي الله عليه وسلم قبل خلق حضرت آدم موجود
 وبعث انبياء ورسولين اجمعين واما دور انوار شرايع وعلوم ونسب الحكم
 حتى تقوم الساعة تحضرت ميرسيد ورا تحضرت ملك سيد جميع انبياء ورسولين موجود
 محكوم ونايع ونايب تحضرت موجود وكون حسب لالت حديث نور جناب
 امير المؤمنين عليه السلام فانور جناب سالتاب صلي الله عليه وسلم تحضرت
 ثابت كرويكه جميع انبياء في سابقين عليهم السلام ان تحضرت بهم مستمعين
 ودر انوار شرايع وبعثت فيهم في فضول غير مناجيه جناب امير المؤمنين
 عليه السلام اسر رب العالمين بوند ريش خيليت ان جناب نانبا في سابقين
 وبعثت فيهم في فضول وبعثت فيهم في فضول وبعثت فيهم في فضول
 عند الاسفار بيدي او اشكار كرويكه ووجه في شرايع وروايت وبحث
 ثمان في ثمانون گفته فان قلت قل في الحديث اول ما خلق الله
 نور في رواية اول ما خلق الله العقل فما الجمع بينهما فالجواب
 ان معناه واحد لان حقيقة محمد صلي الله عليه وسلم تات في بعد
 عنى بالعقل الاول تات بالنور فان قلت فالدليل على كونه

صلى الله

استدلال بعبارة شعرا في تحقير مودن جناب سالتاب
 صلي الله عليه وسلم هذا نبيا في سابقين مودن
 من ان تحضرت روح في عالم غير

صلى الله عليه وسلم هذا النبيا السابق في الظن وعلية من
 القرآن فالجواب عن الدليل على ذلك قوله تعالى اولئك الذين
 خلق الله فيهم من ائمة اعيان حلالهم هو حلال الذي سما
 اليهم منكم في الباطن فاذا احتدات بحد صرنا ما خلق الله
 بحدك اذا اولية لك باطنا والاخرية لك ظاهرا ولان المراد بحد
 غير ما قرناه يقال له صلى الله عليه وسلم فمحمدا قد و تقدم
 حديث نبيا وادم بين الماء والطين فكل نبي تقدم عليه من
 فهو نائب عنه في جنته بتلك الشريعة ويؤيد ذلك قوله صلى الله
 تعالى عليه وسلم في حديث وضع الله تعالى يدك بين يدي كل نبي
 بخلافه فعملت علم الاولين والاخرين اذ المراد بالاولين صلا نبيا
 الذين تقدموا في الظن وعند غيبة جسمه الشريف ايضا خلق
 الله صلى الله عليه وسلم علم اعطى العلم مرتين مرة قبل خلق آدم ومرة
 بعد ظهور رسالته صلى الله عليه وسلم كما انزل عليه القرآن اولا
 من غير علم جبرئيل ثم علم به جبرئيل مرة اخرى لذلك قال
 ولا تعجل بالقرآن من قبل ان يلقى اليك وحيه اى لا تعجل بتلاوة
 ما عندك منه قبل ان يسمعه من جبرئيل انت منصت اليه كانك
 ما سمعته قط وقد علمت التلامذة الموفقون بذلك مع استماعهم
 فكونوا في الشئ في باب الثاني عشر من الفتوحات وفي غيره من
 الابواب قلت وفي تصريح الشيخ بان القرآن انزل على رسول الله

الشيخ اعطى العلم مرتين مرة قبل خلق آدم ومرة بعد ظهور رسالته صلى الله عليه وسلم كما انزل عليه القرآن اولا من غير علم جبرئيل ثم علم به جبرئيل مرة اخرى لذلك قال ولا تعجل بالقرآن من قبل ان يلقى اليك وحيه اى لا تعجل بتلاوة ما عندك منه قبل ان يسمعه من جبرئيل انت منصت اليه كانك ما سمعته قط وقد علمت التلامذة الموفقون بذلك مع استماعهم فكونوا في الشئ في باب الثاني عشر من الفتوحات وفي غيره من الابواب قلت وفي تصريح الشيخ بان القرآن انزل على رسول الله

الشيخ اعطى العلم مرتين مرة قبل خلق آدم ومرة بعد ظهور رسالته صلى الله عليه وسلم كما انزل عليه القرآن اولا من غير علم جبرئيل ثم علم به جبرئيل مرة اخرى لذلك قال ولا تعجل بالقرآن من قبل ان يلقى اليك وحيه اى لا تعجل بتلاوة ما عندك منه قبل ان يسمعه من جبرئيل انت منصت اليه كانك ما سمعته قط وقد علمت التلامذة الموفقون بذلك مع استماعهم فكونوا في الشئ في باب الثاني عشر من الفتوحات وفي غيره من الابواب قلت وفي تصريح الشيخ بان القرآن انزل على رسول الله

استعلام عبارت شوالی متفق بود چنانچه سالتا صلی الله علیه و سلم تا انبیای سابقین بودند روح آنحضرت روح کل عالم خیر

و هر سیم از وجود لالت حدیث نور برامانت جناب امیرالمومنین علیه السلام

صلی الله علیه و سلم قبل جدش نظر و لم اطلع علیه ذلك في حديثنا فلينام فان قلت فاذن روح محمد صلی الله علیه و سلم هو روح عالم الخیر كله و هي النفس الناطقة فيه كراهة فاجواب نعم و لا یحکم كذلك كما ذكره الشيخ في الباب السادس لا بد بعین ثلاثمائة فلان العالم المذكور قبل ظهور صلی الله تعالی علیه و سلم بمنزلة الجسد المسکون و حاله بعد تاه صلی الله تعالی علیه و سلم بمنزلة النائم و حاله في العالم حيث بعثت يوم القيمة بمنزلة الانتباه من النوم و حاله كله نائم من حين مات رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم الى ان بعث الله ائمة عبادت ظاهر است که جناب سالتا صلی الله علیه و سلم بعد تقدم خلق نور آنحضرت مده انبیای سابقین علیه السلام بودند و دلیل این ادا و ان کلام رب العباد ظاهر است و آنحضرت را صلوات علیهم و آخرین ماصیل بودند و آنحضرت قبل خلق حضرت آدم علیه السلام علم بود و روح آنحضرت روح کل عالم خیر است و چون اتحاد نور جناب امیرالمومنین علیه السلام با نور جناب سالتا صلی الله علیه و سلم حسب لالت صریح حدیث نور در کمال وضوح و ظهور است پس جناب امیرالمومنین علیه السلام نیز مده انبیای سابقین و عالم علوم اولین و آخرین صاحب علم اند و قبل خلق حضرت آدم علیه السلام روح آنحضرت روح تمام عالم خیر باشد و با وصف ثبوت این اوصاف زایده و عظیمه جلیله و مناقب باریه و حمیده اعدی تا ابد ایمان اسلام و ارباب حیا و انصاف تقدیم و تراویس کس از مخلوقین سالی

روح محمد صلی الله علیه و سلم و روح عالم خیر

استعلام عبارت شوالی متفق حاصل بود چنانچه سالتا صلی الله علیه و سلم تا انبیای سابقین بودند روح آنحضرت روح کل عالم خیر

و هر سیم از وجود لالت حدیث نور برامانت جناب امیرالمومنین علیه السلام

جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم انجناب نبی تواند کرد و وجه سیم آنکه می آید بن عروق رفت و مات در باب سابع و ثلثون و ثلثمائة گفته علم ان الله لما جعل منزل محمد صلی الله علیه و سلم السیادة فكان سیکلا و من سواه سوقة علمنا انه لا یقاو عرفان السوقة لا یقاو ملوکا خله منزل خاقق للسوقة منزل و لما اعطى هذا المنزلة و آدم بین الماء و الطین علمنا انه الممد لكل انسان مبعوث بنا و الله او حکمه و اول ما ظهر من خلقه في آدم حيث جعل الله خلیفه عن محمد صلی الله علیه و سلم فامدک بالاسماء کلها من مقام جامع الکلمة التي محمد صلی الله علیه و سلم انجناب عبادت ولادت هر که دارد و آنکه جناب سالتا صلی الله علیه و سلم قبل خلق حضرت آدم علیه السلام رتبه سیادت جمع خلق حاصل بود و جمع خلق سوقه و رحمت آنحضرت بودند و آن حضرت همه بر انسان است که مبعوث شد و بنا و الله یا حکمی پس برای جناب امیرالمومنین علیه السلام هم سیادت جمع خلق بعد جناب سالتا صلی الله علیه و سلم ثابت و تحقیق باشد و جمع خلق رحمت باشد و محکوم آنحضرت باشند و آنحضرت همه بر انسانی باشد که مبعوث شد و بنا و الله یا حکمی پس قطعا و حکما ثابت شد که ثلث از جمله سوقه در عالم و محکومید هر مؤمنین جناب امیرالمومنین علیه السلام بودند و تقدیم و حکم شان یعنی بر نفس فکرت عدوان و تیر و خسران و تقاضا و فساد و فساد و تحامل و طغیان و تحسف شأن و تیر و کفران بوده و وجه سیم دوم

قال انما هو في القوت و الله اعلم بالصواب

استدلال بر اینست که در تفسیر سوره محمدیه در باب
تفسیر سوره محمدیه در باب تفسیر سوره محمدیه در باب
صلی الله علیه و آله و سلم بر آنست حضرت آدم علیه السلام

۶۷۶

و چه کسی در آن وجود داشت حدیث نور
بر آنست جناب ابیالموئین علیه السلام

سید محمد گیسو در آن تفسیر در مکتب تفسیر آیه شریفه و احینا الیک ان اتبع ملة
ابراھیم الکیة بعد نقل حدیث نور باین الفاظ خلقت انا و علی بن
واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعة آلاف سنة فکب الله ذلک
النور فی صلب آدم فلینزل فی شیء واحد حق فترقنا فی صلب
عبد المطلب ففی النبوة و فیہ الخلافة گفته و علیه قول الشاعر
ان وان کنتم لیس آدم صوتہ بغلی فیہ معنی شاهد با بودن فی الیاد
قول الله تقدس فرأوا حینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم حینما کنتم
تقلب فی اصلا با آتاک الانبیاء و تشکل بحال تنفیض من فیه
کل من الانبیاء اختص بالایضه غیره بالعقل الحسن اجمع
عندک خصائص مائة الف نبی و اربعین الف نبی فحق امتلا
جناب قلبک باللطائف و الانوار و المشاهدة و الاسرار و لویق
صانع الازد یاد و مکان الاستکثار جلینا ک عن تنق الاستاد
و اظهر ناله عن کثر الاسرار و کما را کما خلق ان النبوة تالی الانبیاء
الاخیار و انک حرة التلیج با سید الاحرار ان فی نقله عن شیخ من
الدی الملقط ففی ما العبد الباق صا ند الله علی الشطرنج عید
بنهایت وضوح ظاهر است که صاحب مکتب تفسیر قول شاعر که لا یتکبر
بر آنکه جناب سالت بای علی علیه السلام اگر چه این آدم است در
صورت لکن باجناب معانی است شاید با بودن آنحضرت مبنی بر
بر حدیث نور سیدانه و قول حق تعالی فرأوا حینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم

و چه کسی در آن وجود داشت حدیث نور
بر آنست جناب ابیالموئین علیه السلام

۶۷۷

استدلال بر اینست که در تفسیر سوره محمدیه در باب
تفسیر سوره محمدیه در باب تفسیر سوره محمدیه در باب
صلی الله علیه و آله و سلم بر آنست حضرت آدم علیه السلام

حقیقاً را مشیر حدیث نور سیدانه و در تعیین این لطائف مشحون
که جناب سالت بای علی علیه السلام تفسیر آیه شریفه و احینا الیک ان اتبع ملة
ابراھیم الکیة بعد نقل حدیث نور باین الفاظ خلقت انا و علی بن
واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعة آلاف سنة فکب الله ذلک
النور فی صلب آدم فلینزل فی شیء واحد حق فترقنا فی صلب
عبد المطلب ففی النبوة و فیہ الخلافة گفته و علیه قول الشاعر
ان وان کنتم لیس آدم صوتہ بغلی فیہ معنی شاهد با بودن فی الیاد
قول الله تقدس فرأوا حینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم حینما کنتم
تقلب فی اصلا با آتاک الانبیاء و تشکل بحال تنفیض من فیه
کل من الانبیاء اختص بالایضه غیره بالعقل الحسن اجمع
عندک خصائص مائة الف نبی و اربعین الف نبی فحق امتلا
جناب قلبک باللطائف و الانوار و المشاهدة و الاسرار و لویق
صانع الازد یاد و مکان الاستکثار جلینا ک عن تنق الاستاد
و اظهر ناله عن کثر الاسرار و کما را کما خلق ان النبوة تالی الانبیاء
الاخیار و انک حرة التلیج با سید الاحرار ان فی نقله عن شیخ من
الدی الملقط ففی ما العبد الباق صا ند الله علی الشطرنج عید
بنهایت وضوح ظاهر است که صاحب مکتب تفسیر قول شاعر که لا یتکبر
بر آنکه جناب سالت بای علی علیه السلام اگر چه این آدم است در
صورت لکن باجناب معانی است شاید با بودن آنحضرت مبنی بر
بر حدیث نور سیدانه و قول حق تعالی فرأوا حینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم

استدلال بعبادت اسماء متضمن اینست که نور اولی بر آن کند
و در پی و چهارم از وجود لالت شد نور
برکات جناب امیرالمومنین علیه السلام
۴۴۸ و در پی سوم از وجود لالت شد نور
برکات جناب امیرالمومنین علیه السلام

در کتاب اسرار در سمرجیل و بفرستگفته مدبرش خلقتنا و حلیمین خود
و احد قبل از خلق الله آدم باربعه الاف سنة فلم یزل فی شی
و احد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب لیس من کرم کما لیکه و کرم
و محمد است کذلک کمال نوح و موسی کلیم الله و خلیل اسرور و روح الله و محمد
بنقده موجود بود و خلقت عالم آدم چیز برای محمد شد ازین عبارت
که سید گدیزه را از حدیث نور که از آن مخلوق شدن جناب سالتاب صلی الله
علیه وآله وسلم و جناب امیرالمومنین علیه السلام از نور و احد قبل خلق آدم
چهار هزار سال استدلال بنمایند بر آنکه هر کمالی که در حضرت آدم موجود بود
برای جناب سالتاب صلی الله علیه وآله وسلم حاصل بوده و نیز جمیع کمال
حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی حضرت عیسی علی نبینا و آله
علیه السلام در جناب سالتاب صلی الله علیه وآله وسلم تحقق بوده و خلق
حضرت آدم و جمیع عالم محض برای آنحضرت و هم طفیل آنحضرت اند پس
تا بشید بلا ارتیا و تشکیک و بلا فصل و تفکیک جمیع کمالات حضرت آدم
و حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی علی نبینا
و آله و علیهم السلام و ذات قدسی صفات جناب امیرالمومنین علیه السلام
محقق و حاصل می شود و شبهات اهل خرافات و فریضیت آنحضرت باطل
و تبلیغات ارباب تغلیفات لا طائل من دفع و زائل و الله اعلم بالذات
الکامل و وجهی چهارم آنکه قطلانی در مواهب لدیه که اسمعت
سابقاً گفته اند ما فعلت اراة الحق ثلثا بايجاد خلقه و تقدیر

استدلال بر اینست که نور اولی بر آن کند
و در پی و چهارم از وجود لالت شد نور
برکات جناب امیرالمومنین علیه السلام
۴۴۸ و در پی سوم از وجود لالت شد نور
برکات جناب امیرالمومنین علیه السلام

استدلال بعبادت مواهب لدیه متضمن اینست که نور اولی بر آن کند
و در پی و چهارم از وجود لالت شد نور
برکات جناب امیرالمومنین علیه السلام
۴۴۹ و در پی اولی از وجود لالت شد نور
برکات جناب امیرالمومنین علیه السلام

منقده اینر الحقیقة المحمدیة من الانوار القدیة فی الحضرة الاکرام
فخرج منها النور کما فاعلوها و سفله علی صورة حکم حکایت
فی سابق ارادته و علمه شرعاً بنقده و بشرة بر سالتة هذا و
آدم لم یکن الا کما قال بید الروح و الجسد ثم انجست منه صلی الله
علیه وسلم عن اکلا و اسر فظهر للملا الاکله و هو بالنظر الاکله و کان هم
الروح الاکله فحصل الله علیه سلم الجنس العالی علی جمیع الکتبا
و الالب الاکله جمیع الموجودات و الناس ازین عبارت ظاهرست که
جناب سالتاب صلی الله علیه وآله وسلم جنس عالی جمیع اجناس را که
جمیع موجودات ناست با بر سید که نور منور آنحضرت قبل خلق جمیع
عالم علوی و سفلی خلق شده پس چون نور جناب امیرالمومنین علیه السلام
نیز همراه نور مبارک آنحضرت خلق شده آنحضرت نیز جنس عالی جمیع کتب
و الالب که تمامی موجودات و مخلوقات باشد و تقدیم آمدی از مخلوقات کلان
حضرت جابر نگرد و نیز که جمیع موجودات از اتباع و اشباع آنحضرت هستند
و ازین پس است که جناب سالتاب صلی الله علیه وآله وسلم خطاب جناب
امیرالمومنین علیه السلام فرمود که انا و انت یا حلی ابواحدة الکامة
طمار و منی رتاج الدرة شرح قصیده برده در شرح شعر اهل اقتده و حرده
کاللیث حل مع الاشبال فکما یقوله کیف لا و قد اهل و اقر
رسول الله صلی الله علیه و آله اجابته فی حرزة الحری و وحده
الحصین من شر جملة الخبیثة الباقیة فی یوم القیامة و هو علی

استدلال بر اینست که نور اولی بر آن کند
و در پی و چهارم از وجود لالت شد نور
برکات جناب امیرالمومنین علیه السلام
۴۴۹ و در پی اولی از وجود لالت شد نور
برکات جناب امیرالمومنین علیه السلام

استدلال بجبروت برآيه السعد المتفهم المستفاد

فضائل عذیبہ از حدیث نوزہ

40-

وجه سی و پنجم از وجود حالات متصور
بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

غاية غاية الكمال من الرجال واتباعه كالآلة دلقوله تعالى
انما المؤمنون اخوة ولقوله صلى الله عليه وسلم
انا من الله والمؤمنون متى وانا وانت
يا علي ابو هذه الامّة وناهيك لقوة ديد الله
ولي يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا اين عبارت ولات
صريحه در بر آنکه حسب دلالت حديث شريف انا وانت يا علي ابوا هذه الامّة
اتباع جناب سالغاب صلى الله عليه وآله وسلم مثل اولاد اخضرقت بودند پس
بدلالت صريحه اين حديث شريف هم حسب دلالت بر هي ظرف جناب ايرم
عليه السلام متبع اين امت تمام امت اتباع باشند پس حضرات ثلثه هم
و محكومين اتباع باشند و جناب اير المؤمنين عليه السلام متبع و مطاع
و حاكم و رئيس آن نور باهر الضياء و الشعاع خواهد بود و نكته اين اتباع و شرايع
وان كانوا من ارباب الصلاح و النباة و لا دفع اضلاع عن الصنيع
الروحاع المودث اتباعهم و لا انواع المضض و لا لتابع و القا اطا عظم
الى قسام العز و لا اتباع و جسمي و نجم آنکه ملك العلم شما يا الذين
دو لتبادي و در بابت السعد اهد ذكر حديث نور گفته ما صلح خداوند تعالي
مرا و علي الزكي نور آفريد و آن نور را در منشور بود و ما سانه عرش تسبيح گفتيم
خدا را پيش از آنکه آدم آفريده شود بدو هزار سال چون آدم آفريده شد ساكن
شديم در صلب آدم و از صلب پاك و شكم پاك بيرون آيد نم نمود در ميان پاچه
پوشيده تا آيديم در صلب جبرئيل المطلب آنجا دو پر كاله شد از ان كاي صلب

استدلال بحدیث انا دانت اعلی ابوال
 بنده الامامه بر مطاع بودن جناب
 امیرالمومنین علیه السلام

استدلال بعبارة بداية السعد متضمن

۴۵ فضائل عیدہ از حدیث نادر

وجه سحر بنجم از وجهه لالت صد نور
بر قامت جبار منور صلوات الله

عبد الله كرم و علي رسل ابوطالب و ان هر دو نور باز در شکم فاطمه
جمع شدند حسن و حسين نور خدا اند اگر چه حضرت مصطفی را خیر علی و ابی
احلم و خیر فاطمه دختران و علی و فاطمه را فرزندان خیر از حسن و حسین بسیار
از جمله ایشان حسن و حسین را نور خدا گفت یا ایها الناس قد جاءکم برهان
من بکم و انزلنا الیکم نورا مبینا فاما الذین امنوا بالله اعصوا به
فسید خلهم فی حجة منه و فضل یحکم الیه صراطا مستقیما
ان تمسکتموه لن تضلوا من بعد بركة تسک نور است که بر گزینی راه
و این عنایت پروردگار است هر که اتوفیق دهد او بر هدایت الله بنور حق
یستاد و یضرب الله الامثال للناس هر که از نور رانده و خوار و ناز و
ملعون نابکار در زمره حرام خوار و آلوده هر کس که در شستن و میز نیدن این
نور است بر سعی بنماید و بیفتد بهی گندم خود اعتراضات بر آگندد بر فضائل
ایشان میکند بیدار لیطفقوا نور الله با فواهی هم والله معکم نور
و لو کره الکافر و من چراغی که ایزد بر فرود و بهر آنکه وقف زند خود را نشود
اگر چه در گیتی همه عالم اختیار ایشان باشد و سخن منکر این نور خدا بکشد و نخواست
اگر گیتی سر اسر راه گیرد چراغ مقبلان هرگز نبرد و نسل ایشان تا قیامت
قائم و مرید است ایشان با جز مردم نورانی که در کوه نور ایمان و دیگر نمی شناسد
و دیو مردم هرگز تعظیم ایشان نکند نور باید که نور را چینه دیده و دیو و جن
چنان باید که جنس را نداند و خیر کاتب نبشته کی خوانند بدانکه ذات ایشان
از نور است و لذا نور روی فاطمه گاهی ظاهر می نمود و آخر الظاهر برتبه

4

استدلال بعبارة بهای السعد متضمن
فصل اول حدیث نور

۶۵۲

و جوی و بخت و جود و لا حدیث نور
براست جناب امیر المومنین علیه السلام

و بها ای لفاظه کان نور البقی من فحیحة الحرة من عیاشة رضى الله
عنها قالت اسلاك فی سیم الخیاط فی اللیلة المظلمة من نور فاطمة
ترجمه عایشه گفت ضیای من باریک و شب تاریک و شبانی بدوی فاطمه
رشته در سوزن کرده ام و در در سبزه چمن حسین شبی به مصطفی برگشته بود
ایشان را اگر گرفت و قد کراهه فی الجاوه الاولی من اعدایة الثامنة
نابدا فی کراشان نور الله انتم انتم عیاشة رضى الله عنها
صلی الله علیه و آله و سلم و خلق جناب امیر المومنین علیه السلام از یک نور است
و آن نور تسبیح حق تعالی قبل خلق حضرت آدم علیه السلام میگرد و خلق جناب امیر
علیه السلام از نور آن نور آنحضرت با نور جناب سالوات علیهم السلام و علی علیه السلام و سلم
صفت جلیله خاصه است بجناب امیر المومنین علیه السلام که برای دیگرینی احاطه
نبوی حاصل نبوده پس این اختصاص فضیلت عالیله جلیله و خطایات
قدسی صفات حیدر کار علیه و آله الا طله آلاف سلام ما تاج العلیین و النبیین
و لیل صیرت فضیلت آنحضرت نیز اختصاص نور خداوند آنحضرت فاطمه
و حسین علیه السلام و عدم مشارکت دیگر اولاد جناب امیر المومنین علیه السلام
از این عبارت ظاهر است و آنهم دلیل صحت بر آنکه این فضیلت فضیلت حق
پس عمده و قیمة ایشان که انشعاب فضائل عظیمه از آن متحقق گشته و نیز آنکه
ظاهر است که چون جناب امیر المومنین علیه السلام نور خدا بود پس آنحضرت
مصدق آنکه بگوید یا ایها الناس قد جاءکم نور هان من دیکم و اولنا
الیکم نور امیننا فاما الذین امنوا و اعتصموا به فسیبهم فی جهنم

منه

و جوی و بخت و جود و لا حدیث نور
براست جناب امیر المومنین علیه السلام

۶۵۳

استدلال بعبارة ملک العلی متضمن استفاد
فصل اول حدیث نور

منه و فضل محمد الیه صراط مستقیم بوده پس آنجناب برهان
پرده دگار و نور الهی بوده که مومنین را اختصاص با آنحضرت لازم و واجب
و اختصاص با آنحضرت سبب قبول رحمت الهی بدایت بعد از مستقیم
پس بعد نبوت این خصائص عظیمه ظاهر و ماثر فحیحة باریک برای آنحضرت
بر شریعت فضیلت و وجوب طاعت و توطی و قیام تقدیم کسی نامست بر آنحضرت
شکی نیست پس نمائند و نیز از این اخذ که ملک العلی ظاهر می شود که آنحضرت صدق
جمیع آیات کریمه است که آن ذکر نور واقع شده و چون این آیات است
مصدق نور ظاهر است آن همه آیات دلیل فضیلت جناب امیر المومنین
علیه السلام خواهد بود و نیز از اخذ که ملک العلی ظاهر است که حدیث نقلین
که آنحضرت بتمسک این بیت علیه السلام یعنی موسس است بر حدیث نور
که چون جناب امیر المومنین علیه السلام و حضرت فاطمه و حسین علیه السلام
نور خدا بود و تمسک بر این حدیث لازم شد پس حدیث نورینا بر کریمه
و اولنا الیکم نور امیننا و حدیث نقلین مفید و وجوب طاعت
جناب امیر المومنین باشد و تقدیم و ریاست احدی فعلا عن الثلثه
بر آنحضرت روان باشد بلکه محض ضلال و خطا و نیز از قول ملک العلی
که هر کس که نور الله کند بر گزینی راه نگیرد و فحیحة که تمسک جناب امیر المومنین
علیه السلام که نور الهی است سبب قبول رحمت الهی بدایت و ماثر فحیحة
و ضلالت و نیز از عبارت او ظاهر است که جناب امیر المومنین علیه السلام
مصدق آیات حکیم الله بنور و من مشاء الله بنور و من مشاء الله بنور

استدلال بعبارت مشارب از واقی علی محمد و آل محمد و اهل بیت محمد
بر اتحاد جناب امیر المومنین علیه السلام با جناب سالتاب
صلی الله علیه و آله و سلم

۶۵۶

و بعد از ششم از وجه دلالت حدیث نور
بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

و اعلام حقانی مرقضوی بخرم مشارب از واقی اعیان اولیا ظاهر شده و انکه
سید انبیا در حق مقرر اصفیا فرمود که انا وانت ابوا هذی الاممۃ اشاره
بدین نیست زیرا که منبع اسرار معارف توحید و مطلع انوار عالم تحقیق است
و حصول کمال درجات اسرار جمیع اهل کشف شریک از منبع هدایت او بود و است
و خواهد بود که انا المنان و علی الهادی و بک یا علی یکتدی المهندون
و چون این سر بر تو مکشوف شود بدانی که طالع انوار حقانی سر بر تو مقدر است
مشکوه و لایت علی است و با وجود امام مادی متابعت غیر از حقانی
ازین عبارت سر بر بلاغت مشحون با انواع رشاق و حمادی اقسام هدایت
و حاکم صفت زانند و متانت و اضمحلال است که حسب دلالت حدیث
نوب جناب امیر المومنین علیه السلام اتحاد تمام با جناب سالتاب صلی الله
علیه و آله و سلم داشته و چنانچه کمال خیر بدین نیست بچنین آنحضرت غیر جناب
رسالتاب صلی الله علیه و آله و سلم نیست چون آنحضرت اتحاد با سرور
انبیای امجاد صلی الله علیه و آله الی یوم التناود داشته اند
با استخراج احکام شریع نبویه و اعلام حقانی علویه
بخرم مشارب از واقی اعیان اولیا و اتواقی اکابر
اصفیا ظاهر شده یعنی جمیع اولیا و اصفیا
مستحق و مستعین از فیوض جناب رسالتاب صلی الله
علیه و آله و سلم و جناب امیر المومنین علیه السلام
می باشند پس جناب امیر المومنین علیه السلام

افضل

استدلال بعبارت مشارب از واقی علی محمد و آل محمد و اهل بیت محمد
بر اتحاد جناب امیر المومنین علیه السلام با جناب سالتاب
صلی الله علیه و آله و سلم

۶۵۷

افضل خلق بعد جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم باشد و بخیر تقدیم
در یاست احدی بر آنحضرت ندایت شنیع و قبیح و قطع و قطع است
بخیر تقدیم در یاست احدی بر جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم
و علامه برین بوجه حدیده دیگر ثبوت کمال فضیلت جناب امیر المومنین
علیه السلام و عدم جواز تقدم و تراوسل احدی بر آنحضرت ازین عبارت
عالمی بانی علی محمدانی بر هر قاصصی و اقی ظاهر است چه از ان واضح است
که جناب امیر المومنین حسب دلالت حدیث مدینه العلم ساقی کوی
شراب محبت ذوالجلال و موصل متعششان فیانی امان بود و دلالت بر
ایزد متعال است پس اگر نشانه را داخل مره متعششان فیانی امان طالبان
وصال گردانند ایشان نیز تابع و محکوم باب مدینه العلم باشند آنحضرت
حاکم و رئیس امام ایشان باشد و اگر ایشان را از مره طالبان و متعششان
وصال کمال خارج سازند پس در بطلان خلافت و ربان ایشان چه عا
ارتباط با شقیه است و نیز انان ظاهر است که جناب سالتاب صلی الله
علیه و آله و سلم قطعاً و حتماً حدیث انا وانت ابوا هذی الاممۃ بخلق
جناب امیر المومنین علیه السلام ارشاد فرموده و آنحضرت بدلالت این
حدیث شریف که مؤید و مصدق حدیث نور و کاسه نوره ارباب کذب
و زور است افضل است و حاکم ان مثل جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم
و تقدم و در یاست احدی بر آنحضرت جانیست منبع اسرار معارف توحید
و مطلع انوار عالم تحقیق است پس سائیکه از غم کلام و آبا هم عاجز و غار

افضل

استدلال بر بارگاه مشارالیه و افاق علی بن ابی طالب و از جمله دلالت حدیثی
بر اتحاد جناب امیرالمومنین علیه السلام با جناب سالکتاب ۴۵۸
و جمیع شش از وجود دلالت حدیثی
بر امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام

و از بیان ثاقبه شان در ادراک مسائل مسلم بر ایشان و حاضر بوده
چگونه بر آنحضرت حاکم و افسر و رئیس با توقیر گردیده و نیز از
طایفه است که حسب لالت حدیث شریف انا المناد و علی الهادی
که مخاطب عامی قدم مبارک در وادی قیام و جرح آنهم نهاده حصول کمال
در جات اسرار جمیع ایل کشف شود از نبیوع هدایت حضرت ولایت بود
و هست خواهد بود پس اگر حضرات ثانی از ایل کشف میشود و هست می شود
می باید که تابع و مومنین و محکوم جناب امیرالمومنین علیه السلام باشند
و اگر ایشان با خارج از ایل کشف شود و حاضرین کمال رجاء اسرار است
گذاشته پس باز هم مقدم و ریاست اینها بر نفس سول با و می بر تعلق و قبول
و موصول جمیع خلق کمال رجاء اسرار و مطلق حکم شریقه الاذکار چگونه
و او خواهد شد و علاوه برین همه علی بدانی در آخر کلام بلاغت نظام کج
فرموده بکمال طالع الاذکار حقان بر ولی مقتضی شکوه ولایت علی است
و با وجود امام با و می متابعت خیر است از ادعای است پس معلوم شد
بنهایت صراحت و توضیح که سیکه با وجود جناب امیرالمومنین علیه السلام
متابعت شیوخ ثلثه کرد و انکس ضمال احوال و حاصل در کس فیل بوده که با وجود
امام با و می متابعت است کف از اقتباس از انوار شکوه ولایت و انحصار
و انحراف از سلوک شایسته هدایت نموده خود را در وادی ضلال و باراک
در دمی فیاض خسران خذلان و حتی انداخته و تابعان متبوعین هم از حق
و صواب و گردان و آبی و معالیه ریاست و تسلط ظاهری شان ایل و

توبه

استدلال بر بارگاه مشارالیه و افاق علی بن ابی طالب و از جمله دلالت حدیثی
بر اتحاد جناب امیرالمومنین علیه السلام با جناب سالکتاب ۴۵۹
و جمیع شش از وجود دلالت حدیثی
بر امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام

تزویر و تغیر و تلعیح و تخدیع شان کجانی و نارائارت و ساوس شبیهات
و تعلیقات خالی و تحامد علی و مناقب سنی و مفاخر با هر دو ماثر زایه
هدانی در مجلد حدیث تشبیه و غیر این زبان اساطین قوم شغیفه می باید دانست
در اینجا باید شنید محمدالدین علی بن ظمیر الدین محمد بدشتانی در جامع السلاسل
تبریزه و گفته آورده اند که اجازت ارشاد و نسبی شایع کمال مکمل داشته اند
و بعد ذکر اسرارشان گفته و نوشته اند که از آن سنی سنی اولیاد الکاملین و غیر این
یکی شیخ سعید چشتی بوده که ایشان از اصحاب سول اند علی علیه السلام و سلم
و رضی الله عنه که علی ثانی از صحبت ایشان بشرف تابعین رضوان الله علیه
اصحیح سیدند و فرموده و بافتند و خرقه خلافت در بر گرفتند امیر سعید
طالقانی قدس سره در لقلب لیر که بدان سبب علی ثانی لقب افتاد و چند وجا
نوشته اند که موافق افتاد است با امیر مردان رضی الله عنه اول احیاء اموات
دوم در صحن سیاحت که زیارت حضرت آدم مصطفی علیه صلوات و سلام است
در زمین سرانند و بیاید با می او بر ایشان گرفت فی الت جاره او را بهلاک
از سائید و دوطی ارض داشتند چنانچه سه مرتبه بر رخ سکون بطی کردند و طی
کس داشتند و در علم از غول علما بودند بدین جمله ایشان با علی ثانی لقب
اقتاد و جامع بودند در علوم ظاهری و باطنی و ایشان در بیان علوم ظاهری
و باطنی مصنفات مشهور است چون کتاب اسرار التقدیر و شرح اسماء الحسنی
و شرح قصص الحکم و شرح تائیه فارسیه و توفیر الملوک و دیوان اشعار
و غیر این مسائل بسیار است و یکی مصنفات خود که سنی یا سراریه است

در جامع السلاسل
عبدالله بن ابی طالب

استدلال عبارت مشتمل بر ادوات علی و غیره و دلالت حدیث نور
بر اتحاد جناب ائمه ائمه علیهم السلام با جناب سالک غیب
صلوات الله علیه و آله و سلم
۴۴۰
و جمیع و شمر از وجود دلالت حدیث نور
بر امامت جناب ائمه ائمه علیهم السلام

تقریبی تحتی از احوالات خود نگاشته اند که چون کسب طریقت در صحبت سید
است قدوة الی حاصلین بجهت العارفين شرف الحق والدين محمود بن محمد است و در
افاضل دانه علیه حدیث که در حق خلافت سید و گشت حکم اشارت نمایی
و نیز حکم شیخ خود در اقتصادای بلاد سالک گشتن و عمر عزیز را در تردد و ملاقات
مشایخ کبار صرف نموده بر شدتهای محار و جهل بر روبرو که شخصی در
اقتصادی با کس و بلاد و صف کرده و حقیقت بر قطع و اصل میانه دل کرده
سه نوبت برقع سکون با سیر کردم و هر دو دستجات خود آورده اند که یکبار
و چهار صد و یکبار کامل را در یافتن و از هر یک نصیبی برگرفته و از آنجا که چارصد
اولیا را در یک مجلس با فخر و هر یک نوازش کردند و هر یک اسمی از اسما افتد
که گشتایش فتح کار طریقت ایشان را با حاصل شده بود با این عین عطا فرمود
و بعد از آن کثیر البرکات و عظیم الخصال آیات بیانات حضرت محمد صلی الله علیه و آله
مصطفوی صلی الله علیه و سلم فرمودان بهره برگرفته و فتح کار خود را با فخر
انجا چون از این شیخ الباب دیدم جمیع آنرا و او را و فخر نام نهادم و در اسلام
کلام صفات ایشانست نوشته اند که چون بعید رسیدم و بخواهم در خدمت
رسول سلام کردم جواب سلام با یافتن درین طبع مرا غیبی شد و بفرموده
علیه سلم دیدم ستاند و جمعی که از صحابه رضی الله عنهم را در جمع حاضرند
از مردم را پیش خواندند و طومار کاغذی سبزه را در دستش نهادم او را و فخر بود
باز تشریف من انشاد دیدم که جمعی در رملقه بر سریده و بر سره انجان چکان امداد
بخوانند حضرت رسالت بنام صلی الله علیه و سلم و می مبارک بسوسن کرده

در اصل با فخر نام نهادم

در اصل با فخر نام نهادم

فرمود

استدلال عبارت مشتمل بر ادوات علی و غیره و دلالت حدیث نور
بر اتحاد جناب ائمه ائمه علیهم السلام با جناب سالک غیب
صلوات الله علیه و آله و سلم
۴۴۱
و جمیع و شمر از وجود دلالت حدیث نور
بر امامت جناب ائمه ائمه علیهم السلام

فرمودند که بدین ترتیب باید خواند اگر جایت او زبان یکبار چهار صد و یکبار
کامل این را و او عطا بود اما و با فخر تر تشریف از آنان سرور کائنات صلی الله علیه و آله
علیه سلم با فخر خفیه بود و بخواهند با مورشدم و از آن حضرت صلی الله علیه و آله
فرمودان بهره مند می فتح کار خود و یافتن سید محمد طالقانی قدس سره که
از اعظم خلفاء علی ثانی است و در آخر ساله قیامه نامه خود بعد از بیان شرح
قیامت شرح مراتب نموده تعیین مرتبه شایخ می نمایند و حسب تشریف خدای تعالی
از صلی ثانی می آید تشریف که از تصحیح مراتب اولیا نگاشته اند من کلام القدسی
طائفه که از باب قلوب اندایشان را درین زمانه اولیا الله ریگوشه ایشان
الطوار شفاوت دارند طائفه از طوائف اولیا مشهور با سنی باشند چون اقطا
و افراد و ابدال و اولاد و ابرار و غیره و بعضی بظواهر و بعضی باطن معهود
بود در شریعت و طریقت و حقیقت مشهورند و ایشان که اقطا و افراد
اولاد و غیره که مقرر باشند در صورت و سیر مشایخ غیر از آن صلی الله علیه و آله
و علیهم السلام و التسلیم مرشد می مقتدا می چنین کاملی را می نموده در
شریعت شریحات مبتدی و در جمیع فنون علوم از فنون علمای باشد و در نظر
صحت اکمل اولیا یافته بر ریاضت و مجاهدات در مرتبه او حضور می نباشد
و در حقیقت هم صاحب شریعتی گشته و شایعات و تجلیات در توحید
عالی و ارث خود فی قیامت با نیت بظواهر خراب باطن معهود باشد که
طائفه ابدال الان مرشد می مقتدا می نیامید و انکار ایشان گفتن از یکدیگر
تکالیف شرعی برادر باب حقوق است که می مسلوب العقل بود و من حیث الشیخ

استدلال عبارت از ابداع علی حدیث و ادله دلالت حدیث
بر اتحاد جناب امیر المؤمنین علیه السلام با جناب ائمه اطهار
صلوات الله علیه و سلم
و چه کسی شمرده چه دلالت حدیث دارد
بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

برو تکلیف نیست و سلب العقل بر دو قسم اند بعضی که نور عقل ایشان با نور شمس
تجلیات الهی سلب محسوب کرده و دیگر همچون با اتفاق جمیع علماء مذاهب
این هر دو طایفه از تکلیفات شرعی آزادند و اکابر در روشن شدن طایفه اول
لافت می بهم و لایکه علیهم فرموده اند یعنی اقترا با ایشان نکنند که ایشان
ترسیت متعدست بلکه حضرت ایشان بزم مناهجی طبعی نیاز میرسد و منفعت
فیرسد و تفاوت طبقات اولیاء هر زمان بحسب مراتب مقامات ایشان سبیل
احمال از مقامات و احوال قدری معلوم باید نمود بعد از آن بقدر مقامات
تعیین مراتب اولیاء باید فرمود ولی نند و صحیح بیدار اول است از مومنان و نند
و صلح و علمای این بر صفت حیات و صفت بیداری صفت دیگر مثل بینا
و گویائی و توانائی بیفزاید نشان ولایت باشد صاحب آن از مقام ایمان و اقبال
ولایت ترقی نموده باشد اول اهل است بینا شوند و آن بینائی مراتبی دارد چون
مکاشفات مشاهدات و معانیات و تجلیات آثاری و افعالی و صفاتی
و ذاتی بعد بینائی شنوائی شود و آن شنوائی مراتبی دارد چون علم الیقین
و عین الیقین و حق الیقین هر کدام مراتب احوال مذکور فی نصیبی دارد ولی است و
که بینا و گویا نیست طاعت است چون گویا شود از غفلت عبودیت و شایسته چون
محققان و اناشود بالغ گردد و بلوغ مروان عبارت ازین مرتبه است اکل
مروان مرده در سر با نظر عامیت که مراتب مکاشفات مشاهدات و معانیات و
تجلیات و احوال سبعه قلبی نفسی و روحی و حقی و غیبی و غیبی و حقایق
توحید و علم الیقین و حق الیقین و عین الیقین کمال یافته باشد که آثارش

نص

استدلال عبارت از ابداع علی حدیث و ادله دلالت حدیث
بر اتحاد جناب امیر المؤمنین علیه السلام با جناب ائمه اطهار
صلوات الله علیه و سلم
و چه کسی شمرده چه دلالت حدیث دارد
بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

و امام الاولیا و وجودات اعظم و قطب عالم و منظر عالم یا وی سبیل نور است
چند نگردد و صفت بواسطه کمال گفته شد که تفصیل آن در کتب مطول انجمن از آثار
و علامات ظاهر و باطنی ازین طایفه تقریر نموده شد که قریب انهم باشد اما
تفاوت ولایت به دو قدم است و آثار و علامات ولایت که است معنی
از وی چیزی صادر شود که مقدر عوام اهل اسلام نباشد چون اخبار از
غیب جبهه امام چنانکه بایزید بسطامی قدس الله سره و یحیی است که احرام
نار بند و دور جماعت مسافری بود موافقت محکم که احرام نماز بند و حلق
شیخ زکریا می گفت و آنچه گفته که چون باب آباء دانی رسیدیم تمام باطل گشت
آن جز بجزیم بود متذکر گشت و طهارت ساخت و اگر چنانچه قبل از ولایت
از اولیا این مانع در هر زمان صادر شد و می شود ولیکن این تجلیل چون
در طبقات الاولیا و شیخ عبد الرحمن سلمی قدس الله سره آورده است است
تخریج بزرگ همین تجلیل آورده شد و با پیچون علی ثانی که چون علماء انصاری
در ولایت روم با علماء اهل اسلام برنجی بیست نبوی مذکور افتاد که علماء
حق که انبیاء یعنی اسرائیل یعنی پیغمبر شما علیه الصلوة و السلام گفته است
و علماء امت من مثل انبیای بنی اسرائیل اند و عیسی علیه السلام احیاء است
میگردد و اگر پیغمبر شما برین حال که میگوید و این است مرده رازنده کند و علماء
اهل اسلام عاجز گشتند چهل روز حملت خواستند که بعد از چهل روز جو گوشت
چون مدت رسید بوجیه امام الهی امیر سید هدایتی بطی ارض و بان جمیع مردم
بعلما و نصاری گفت که آنچه پیغمبر با گفته حق صدق است پس فرمودند و

وجه سنی و ششم از وجوه دلالت حدیث بر
برائت جناب امر المؤمنین علیهم السلام

二

ووجه سی و ششم از وجوه دلالت حدیث ثور
بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

والا هو بت مقام بقا واستد و جبروت منزل نكند و از عالم ملكوت خارج الباق
در استغراق الامصال باشد شيخ احمدی از وی استقفا خنده توان كرد و ان مظهر
تربیت الحكان نتواند فرمود اما كامل مكل مظهر است كه بروشت مقام انبيا كند
و در سجود و بقا و وطن ساز و به تربیت طالبان بقا و استد پرواز دانا از دامن دولت
آن مرشدان كامل و اصلا و موصل تا دامن قیامت باقی ماند چنانكه مرشد با تحقیقا
و طلبی فایده محمد علی المطلق حضرت خواجۀ اسحاق قدس سره از حق و ولایت
قطب الاقطاب عالی ثانی امیر سید محمد علی گمان یافت و آنحضرت بعد ممارست
تفویض علم و بلاست حضرت مرشد حقانی شیخ محمود وفانی بمقام ولایت ارشاد
وصول یافت بعد از اجازت از حضرت شیخ ابو جلیله شاره غیبی بمفرقه بار
آن مقدار كه قدور بشر نباشد عالم را بدید و بصحبت شریفه بنوار و چهار صد
دلی سید بشماره و اطن مظهر جامع عبارات از چنین كاست اما جمیعت
معنوی كی ذكر کرده شد و بكاشفات و اطوار و ان حقایق مظهری سلسله علی بن
سید علی به ان یافت نشد اما جمیعت صور آنكه جبل الله تعالی كبریا و اعظم
بجبل الله جمیع اقمه فرمود یعنی همه چنگت جبل الله زید اصحا قلوب معتبره چركت
بعضی فرموده اند كه جبل الله را شریعت آنكه بیان سقا قرآن فرمایند عالیا
میسبب قرآن ایه نماید و بعضی فرموده اند كه جبل الله شایخ طریقت اند چون
ستار ربابی طائفه توانند بود كه علم با عمل نهند و الشیخ فی قومه كالدبی فی
اصه در لحاظ و شریعی وارد است و بعضی فرموده اند كه جبل الله حضرت خضر رسول
حقا قال علیه السلام انی تارک فیكم القلین كلام الله و عذر انی فمستكرا

استدلال عبارت از بیان دلالت علی جمیع احوال و حالات است
بر اتحاد جناب المؤمنین علیه السلام با جناب سالکین و سادات
صلی الله علیه و آله و سلم

خاتما حبلان کایقطع الی یوم القيمة یعنی در میان شاد و چیز بزرگ میگزاریم یکی
کتابی و یکی فرزندان خویش و آگاه باشید و چنانکه در این دو حدیث که در
ایمان نیست که منقطع نشوند تا روز قیامت چون صحیح القاولین اهل تفسیر و تامل
در حبل الله چهارست و آن چهار معنی رذات شریف حضرت علی ثانی امیر مومنان
موجود بودی اشتباه آنحضرت حبل الله را در سلسله و یارو فرقی از سلسله و یارو
مقصود از این سلسله شناختن انسانست در بیان صفت و سیرت انسان شایسته
شد زیاده موجب طلال است نیز در اسلامیه علی ثانی فرموده که در حدیث است
چهل و پنج سال که همیشه در سیاحت بودم هر سال حج میرسیدم و هجرتی و در راه که بعد
عمرتی مرا پیش رسید رسید که در نام داری گفته است علی و انفسی که بسیار است
نزدی پیش من بنهاد و گفت این نذر بغیر است صلی الله علیه و سلم گفته چون
و انفسی که من سخن این نذرم گفت بغیر صلی الله علیه و سلم را خبر دادند و اعلمی که
کدام مبلغ را بخواب بغیر صلی الله علیه و سلم دیدم که فرموده که با من رسید
از فرزندان ما است اینجا خواهد رسید این فتوح را باورسان بیا که با من رسید
علیه سلم فرموده بودند ترا شناختم پس آن مبلغ را بستم و در راه که به حضرت داد
سکینان و حلقان خودم و نیز در اسلامیه فرموده که چون بدیدم رسیدم بروم و
سبک آن بود و صلی الله علیه و سلم سلام کردم جواب سلام باز شنیدم و چون
استقبل روضه نه در راه رفتم بغیر صلی الله علیه و سلم دیدم و در پیشگاه
روفته نشسته و جمیع کثیر از صحابه رضی الله عنهم را آنجا حاضر بودند رفتم و بر
بغیر صلی الله علیه و سلم سلام کردم باز جواب دادند و تعلق بی اندازد فرموده

و غیر

و چیزی و شمر از وجه دلالت حدیث نور
بر امامت جناب المؤمنین علیه السلام

استدلال عبارت از بیان دلالت علی جمیع احوال و حالات است
بر اتحاد جناب المؤمنین علیه السلام با جناب سالکین و سادات
صلی الله علیه و آله و سلم

و طومار کاغذی نوشته به دستم دادند بر شاد و همان حکایت بود که در سیاحت از نهر
و چهار صد و پنجاه سید بود و ترتیب از انبیه استم چون ترتیب قزاقان را معلوم کردم
بملاحظه رسید که آیا این او را در راه باید کرد یا خفیه باید خواند و درین ضمن میوه شد
که جمعی در حلقه بر کشیده و اتفاق بمقام و گاه همان او را در این زمانه گاه چتر
سالت پناه صلی الله علیه و سلم روی مبارک سوی این ضعیف کرده فرموده که
باین ترتیب باید خواند از آن و زبان او را در برابر صلا نهد خواندن آغاز کرد و من نیز در
اجماع السلاسل بعد از الشعاع صمدیه من بعض امتحانات امیر تیمور علی محمدانی را و
شماره کرامت او گفته نقل است که چون امیر کبیر یعنی صلی ثانی از مجلس سیرت بیرون
خود شریف و در دستاق کس میر تیمور رسید گفت میر تیمور میگوید که از مدتی
ما بیرون آید امیر فرمود که اگر از قلم و قلم و قلم بیرون نماند آب اشام بر من حرام باشد
ساعت از سفر نه بر گزیده اند وقت نماز ظهر کار و انبیا بر عقبه کوه همدان کش
دیده اند و اینجا وقت نماز ظهر شده بود و اینجا بطریق ارض مشرق آمده نماز عصر بخواند
و نیز در اسلامیه فرموده اند که چون یکصد میر رسیدم در سجده ای جا گرفتم چون پاک
از شب گذشت نکام بیان سجده آمد گفت از سجده بیرون آی که قفل کنم گفت
سجده وقف فقر و خانه غماست از اینجا بسیر و نمر و م گفت هر که
شب درین سجده مقام گرفته صبح هرگز زنده بیرون نماند بهر چند احوال خودند
صورت نیست پس سجده را از بیرون قفل ساخت و رفت چون نصف شب گذشت
در راه سجده کشاد شد و شادمان ظاهر شد و متعجب آن شعل حرقی برقع
پوشی را دید چون قریب رسید بجهت باطن دریا فتم که این چیست چون نظر

استدلال بعبارة شارب الزاد واتی علی سیدنا و آله بر دلالت حدیث
بر آنجا که جناب امیر المؤمنین علیه السلام با جناب سالتاب ۴۸
صلی الله علیه و آله و سلم و در یکی و شش روز و در دلالت حدیث نور
بر آنست جناب امیر المؤمنین علیه السلام

خشم سومی می دیدم در ساعت مغل زدن و از پاش پاش شده و ناپدید گشت چون
آن صلیح مردم و سببی آوردند و در آن زمانه یافتند بسیار عجب نبودند و ایشان
فی الجمله اعتقاد می بهر سید بعضی از اهل اسلام که آنجا بودند ارادت نمودند اما اکثر
مردم کشمیر کافر بودند و اسلام را چندان واجب نبود چون کافران با اسلام خوانند
گفتند ما را شخصی است که عالم و فضل صاحب کرامات اگر بر وجهی ظاهر و علنی است
شیخی فائق آئی اسلام را هم نزد وی فتم و آن گری بود سر و پا برهنه و خاک بر
تمام اعضا مالیده و بتکدی نهایت خورده بغایت سیاه چشمه مان و در میان
پرخون باده و در علم ساحت و واقع شده و عاجز آمدن خدمت که بطریق استدراج
کرامات نماید گاه می ایستاده بود و گفت توانی بگویی که در حرم این گاه و گاه ساله
یکه رنگ است و ماده است یا رنگتم تو بگویی گفت گوساله زست چون تامل کرد
زبده و گفت سیاه فام است و قدری پیشانی او سیاه گفتم پیشانی وی سیاه است
بلکه مردم وی سیاه است و دم حلقه کرده بر پیشانی آورده است و خود ناکا و را
شکافتند همان دم بود که بر پیشانی حلقه کرده بود و خدمت که حیل و یکا اینک و آنک
و دست راج را اندوگر فتم از آن خود ستانی و ششست ششست از جا خود بر خاست
سر و پای من انداخت و اسلام آورد و یکی از و اصحابان شد چون کافران جنیر دیدند
اکثر مسلمان شدند از آن روز باز اسلام در آن ایستاد و تزلزل شد و از این جنیر خوان
و کرامات بسیار است اگر تمام آورده شود و قری علمی باید بنا کردن اختصاص
و ادوات و می رساد و سبب و ششست و ششست و ششست و ششست و ششست و ششست
از آنجا بخندان نقل کردند تاریخ وفات آنحضرت که سر لا تا مؤمن الدین جعفر

استدلال بعبارة عوارف المعارف متعین بودن جناب سالتاب
صلی الله علیه و آله و سلم اصل در رنگین کائنات و بودن ذریه
۴۹ آنحضرت و وقت اجماع مجنون بعلوم و هدایت
و در سیم و پنجم از دلالت حدیث نور
بر آنست جناب امیر المؤمنین علیه السلام

جعفر بن محمد آورده مرشد ساکنان شهر بیدان که در پیش باغ معروفت شکفت
ظهر نور حق که در پیش بود و عاقبت از جهانین بهفت به عقل تاریخ سال ملک
سید ماحضی انی گفت ایضا چو شد از گاه احمد خاتم دین نهجرت به فصد و فتن
برفت از عالم فانی باقی امیر بر و عالم آل سین و جبهه سیم بهفتم آنکه شبانه
ابو حفص عمر بن محمد بن عبید الله السمری در عوارف المعارف بعد از بعض
احادیث و آله فیضیلت تقدیر درین گفته و الله سبحانه و تعالی جعل فیهم
صفة القلیق فالهم قلوبکم یفقهون بحالها فقهوا علمها و ما علموا
علمها و ما علموا عوارفها و ما علموا فواهدا فاکل من کالی اقله کانت نفسه
اسرع اجابة و اکثر انقیادا لعالم الدین او فر خطا من یلیق العلم
حمله موهوبه من الله تعالی القلوب المعرفه غیر تالی الجمله و الله
وجدان القلوب لا کفالمعنی مثل ما بعثنی الله به من الهدی
و العلم اخبراته و جعل القلب النبوی الهدی و العلم کان خادیا
مهدیا و علمه صلوات الله علیه و آله معجونه فیه من آدم ابی البشر
صلوات الله علیه حیث علم الاسماء سمیة الاشیاء فکرم الله
بالعلم فقال علم الانسان ما لم یعلم فآدم علیه السلام ما کتب فیه
من العلم و الحکمة صدارة التفکر و الفطنة و المعرفة و الوقت و الخلق
و الحب و البغض و الفرح و الغم و الرضاء و النقاء و الغضب و الکیاسة
ثم افضله استعمال کل خلک و جعل القلب بصیرة و اهتدک الی الله
بالنور الذی و هب فالتقی علیه السلام بعث الی الامة بالنور المورث

این حدیث در کتاب
الکلیات فی احکام
الادب و الفقه
و غیره آمده است
و در بعضی نسخ
در کتاب الفقه
و احکام آمده است
و در بعضی نسخ
در کتاب الفقه
و احکام آمده است
و در بعضی نسخ
در کتاب الفقه
و احکام آمده است

استلزام عبارات عوارف المعارف تنقضي بكون جناب سالك على الله
 وحسن معرفته ازوجه ثلاث محدثه
 برامات جناب السالكين عليه السلام
 ٤٤٠

والموهوب خاصة قيل لما خطب الله سبحانه السموات والارض بقوله
 اني اطوعا وكرفا قالنا اتينا طائعين نطق من الارض اجاب موضع الكعبة
 ومن السماء ما يحدوها وقد قال عبد الله بن عباس رضي الله عنهما اصل
 طينة رسول الله صلى الله عليه وسلم من سرة الارض مكة فقال بعض
 العلماء هذا شعر باخا اجاب من الارض رة المصطفى محمد صلى الله
 عليه وسلم ومن موضع الكعبة دحيث الارض في صدر رسول الله
 صلى الله عليه وسلم هو الاصل في التكوين الكائنات تبع له الرضا
 الاشارة بقوله صلى الله عليه وسلم كنت نبيا وادريين الماء
 والطين في رواية بين الروح والجسد قيل لذلك سمي اميا مكة
 امر القرني خثرته امر الحقيقة وتربية الشخص مدقنه فكان يقضي
 ان يكون مدفنة بمكة حيث كانت تربته منها ولكن قيل الماء
 لما توجع وهي الزبد في النواحي فت جوهرة النبي صلى الله عليه
 وسلم ان ما يجاذي تربته بالمدينة وكان رسول الله صلى الله
 وسلم مكيا مندبا حنينا الى مكة وتربته بالمدينة فالاشارة فيها
 ذكرنا من رة رسول الله صلى الله عليه وسلم هو ما قال الله تعالى واذا
 دبك من بني آدم من ظنهم خثرتهم واشهدهم على انفسهم بالسب
 قالوا بل هو في الحديث ان الله سبحانه ظهر آدم واخرج ذريته منه
 الذرة واستخرج الله من سائر شعركم فخرج الذرة في العرق قيل
 كان السبع من بعض الملائكة فاضاف الفعل الى السب قيل معنى القول

بذرة

استلزام عبارات عوارف المعارف تنقضي بكون جناب سالك على الله
 وحسن معرفته ازوجه ثلاث محدثه
 برامات جناب السالكين عليه السلام
 ٤٤١

بانه سواي حصه كما يحصها الارض بالمساحة وكان ذلك بطن نوح
 وهو اوج مجنب عرفين مكة والطائف فلما خطب الله الارض و
 اجاب ايل كتيب العهد في ابيض اشهد علي الملائكة والقمة
 الحجاز كاسو وكانت خثرة رسول الله صلى الله عليه وسلم هي الحية من
 الارض والعلوم والحدافه معجونا فبعث بالعلم والهدى مورثا له
 وقيل لما بعث الله تعالى جبريل ميكائيل يقضا قضية من الارض
 قابت حتى بعث الله عزرائيل فقبض خثرة من الارض كان ايليس
 خلة طي الارض بقدميه فصار بعض الارض يدق قدميه بعض الارض
 موضع اقدامه فخلقت النخس ما صر قدمه ايليس فصار ما و شي
 وبعضها لم يصل اليه قدمه ايليس فمن تلك الارض تربة اصل
 الانبياء والا ولياء فكانت خثرة رسول الله صلى الله عليه وسلم
 موضع نظر الله سبحانه وتعالى من قبضة عزرائيل لرويتهما قدم
 ايليس فلم يصبه حظ الجحش بل صار من زرع الجحش مو فاحظ
 من العلم والهدى فبعثه الله تعالى بالهدى والعلم وانتقل من قلبه
 الى القلوب من نفسه الى النفوس ففقت المناسبة في اصل طارة
 الطينة ووقع التاليف بالعارف الاول فكل من كان اقرب منه منا
 بحسبة طمادة الطينة كان اقربنا من قبول ما جاء به رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فكانت قلوب الصوفية اقرب منها مناسبة
 من العارضا واول وصارت بواطنهم اخاذات فعملوا وعملوا كالحق

وچون چو شتم از خود دلالت در
برامات جناب امیرالمومنین علیه السلام

والعبد مضمون وخبر على ما استدلل البعداء ومنها ان ح متوسط خطبه
عن كمال الصفاء والزكاه ونجى به من هلاك الكفر والعناء فلنقايت
الاشباح الارواح اختلفت الاقوال والاحوال فالجواب ان الارواح هي
جوهر دائم ان صفوة الروحانية الذين هم سكان العلى من السموات
والمنوب بكن الارواح على جوهر دائم الى حائلة المسخرة والها اثر من
الانعام المركبة من الكثرة الظلمات فاذا اختلفت الابدنية والارضية
فالمجبور على عدل الترتيب واصف التركيب من لباب البش وصاب
النشر من ادناح اللآلئ والصلاح واحذر للشعر والفلاح فخصو
بالبشارة والندارة مقصود بالثقت الكبراء من الكرام الذين قد
بالموهبة الالهية والاثرة العلوية ويسعد بالقبول منه المتوسط
من المقبلين بحسب انقور عنه والتكبر منه العماة من المدبرين في
المقصود من هو الذخا من الاولياء والسادة من الرسل والائمة
البريات بليغ في غير ناصعة مقالت خصم طبع بار عدولت سر كبر واد
برائتكم جنابكم حتى تعا خلق با اختلاف صدور وجوابه وتفاوت امزج بصائر
اقربيه وچنان ابراج مختلف است وچون انبيا عليهم السلام مجبور شده بر ابرار
ترتيب اصفاي تركيب تياج خودند بر ابي تالو حلق وابتدأ كرهه بر ابي
وخلق وخصو حشده بر بشارت وندارت وخصو حشده بر ثقت وابتدأ كرهه
كرو حشده بر همت الاله واثرة علوية وچون اشرفيت خلقت انبياء
اختصاصت ايشان بامام وفضائل عاليه سبب حصول ثبوت

استدلال بعبارات دلائل النبوة من ضمن
اشرفيت خلق سبب رسالت

ثبوت بر ابي شان كرهه ايجاد نور جناب امیرالمومنين عليه السلام بانور جناب رسالت
صلوات الله عليه وانه وسلم و تقدم ان رفاق بر حضرت آدم عليه السلام با بشير
جناب امیرالمومنين عليه السلام وحصول جميع فضائل وزيادته بالارادة فضائل
وعلا من جميع انبياء عليهم السلام سواي خاتم النبيين صلوات الله عليه وانه وسلم
نور ابراز يده وچون فضيلت انحضرت اجمع خلق حتى الانبياء والسابقين
الماخدين قبل خاتم النبيين صلوات الله عليه وانه وسلم ثابت وحق شد وربع تقدم
نقشه بر انحضرت وصرح خلافت ازان حضرت بسبب انما وعاذ الله انحضرت
محكوم تابع اين نالگو اني من كدام خاقل ديندار شك ريب نخر ابرو زير
وغير ابراهيم در دلائل النبوة بعد عبارتيك انفا شنيدي كفت قال النبوة
هي سفانة العبد بين الله وبين خلقه وحي الالهاب من خلقه
ولهذا الوصف بالرسالة والبعثة وقيل ان النبوة اذاحة
على احوي الالباب فيما انقص عقولهم عنه من مصالح الدارين
ولهذا الوصف اذابا الحجة والهداية ليزيح بها على خلق على سبيل
الهداية والتقيف ومعنى النبي هو الذبا والخبول يكون مجرب
عن الله باخصه به من الوحي قبل انما مشتقة من النبوة
على المكان المرتفع عن الارض هو ان يتص بغيره من الرضة فعل
سفيرا بين الله وبين خلقه بعض بذلك وصفه بالشهد
والرضة ومن جعل النبوة من الانبياء الالهى الاخبار ابراهيم
بين النبوة والرسالة واليه عن الرسول فيقول المرسل فقول على لفظ

۷۷۷ وجہی ہشتم از وجہ دلالت حدیث نور

卷之四

ألا الفضل المستقل انقال الرسالة قد ثقفته خذ وخرجه سائلا
 والعقول تشبهان مثل مكث مضاعف اذا عند المرسل في الاصلاح
 والتأدية عنه فانه الحكيم العزيز لا يختار للرسالة الا المتقدم
 على المشاغلهم الذين بكل المناقب لهذا المرء وجد بنى قطره جاهده
 بدنه واختلاط في عقله ودناءة في نفسه او ذمارة في خلقه واليه
 يرجع قوله تعالى الله اعلم حيث يجعل رسالته ومعنى الفضيلة الكرامة
 ان الملوك من سلاسلهم ولا يختارهم للوفاة ايده في حال الاموال
 بل طائفة وكرامات وروايات معاونات يكثر من الخطاب عليه فوق
 ما كان مكنه منه في حوله في ماضيه خذ فانه الروي والرحيل اذا اثر
 لا يبالغ عنه الا فضل امده في روايت تقوى قلبه وتشهد شجعيته
 وقمته من الاخلاق الحميدة والعزائم القوية والحكم المديدة
 كما ايد من قبل العقدة من لسانه واشراكه لحرور اياه في الاموال
 وهو قوله فارسله مع رجا ايضاً فيه واليه يرجع قوله قد اوتيت
 سؤالك يا موسى معناه الامداد بالهداية ان الملوك من اختيار
 الاصلاح عنى من علمه الكفاية والاستقلال بما ولوه فلا
 يتخلون من كتب من غير العلم تضيي الرشاد الهداية علما من بهر بانه
 على صيغة الاذنين فانه العلم العظيم متى قلد عبداً قلادته
 فكمته تقتضيان لا يخليه من مواد الا رشاد لعله ان العلوم
 المكسبة كمثل الاعتراف ولا تضارب المصالح الحكيمة الا توفيقا واليه

استدلال بعبارت و لای الذی یستفهم
بودن اشرفیت خلق سبب سالت
۴۷۸ وجهی بر شتم از وجهه و لا حدیث بود
بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

مرجع قوله كذلك لنثبت به فؤادك ولولا ان ثبتناك لقد كدت
التفیف عند الزلّة ما بعث ملكا و اخذ بحلب الرعية الى
فیروى طبعه ما ثلاثه حال الا بلع الا زجره عند ان هفوا
بالبلغ من جرة يتقفه بها صيانة لعله وحفظ الحراسته واستقامته
علما منه بان من لم يثبتك على فلانة او شك ان تالفه و فناء
فان الله اللطيف بعباده الوافي بالوفاة بالقصر والتأييد لا يعدم
واحدة وصفيه المشرع لكل انقال النبوة التنبيه والتشفيق واليه
مرجع قوله تعالى فلا تسألنك به علم ان اعطاك ان تكون
من الجاهلين قوله لداود فا حكم بيننا بالحق ولا تطط وقوله
لسليمان والقينا على كرسيه جسلا فخرنا ب قوله محمد صلى الله
عليه وسلم واستقر كما امرت ولا تتبع اهلوا هم ولا كتاب من الله
سبق قوله وان كان كبير عليك اعراضه كالاية فمادة الخصاص
الاربعة لان الالابا لاكتساب الاجتهاد لا بها موهبة الهية
واثرة علوية حكمها معلقة بتدبير من المخلوق والامر لا يظهرها
الا في اخص الا زمانة و احق الامكنة عند مسائل الحاجة الكلية
واطباق الدماء على الضلال من البرية ومحلها العلم من ان
يفوز به العقول الجارية وتوصلها المساعي الكسبية والتبرج
قوله وما كان الله ليظلمكم على الغيب لكن الله يحب من يستر
وقوله ان نحن الا بشم مثلكم ولكن الله بين علي من بينه من عليه و...

فلا يظلمكم

استدلال بعبارت و لای الذی یستفهم
بودن اشرفیت خلق سبب سالت
۴۷۹ وجهی بر شتم از وجهه و لا حدیث بود
بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

فلا يظلمكم على غيبه احد الا من اتفق من سولي اذ عبادت ظالمين
که مراد از ان عبارت در میان خدا و در میان فرمایان و بی الالباب تمام نمی شود
مگر خصماصل به که یزد و با بنیای بنیایان بنیایان می گردانند و آن
خصماصل اربعة فتمسكتم فوجیه فتمسكتم اكر امیریه و اند او بهدایت و شقیف
و حفظ عن الزلّة است و چون که نبوت انبیاء علیهم السلام سبب از اشرفیت
خلقت این حضرت است که اظم من البیان الساکنی و این خصماصل اربعة از ان
نبوت است پس معلوم شد که این خصماصل اربعة سبب اشرفیت خلقت این حضرت
حاصل شده است پس نبوت و ذات قدسی صفات جناب امیر المومنین علیه السلام
سبب ختم نبوت متعین شد لکن این خصماصل اربعة بر این انحضرت سبب
تحقیق صل سبب اشرفیت خلقت است و ذات عالی صفات انحضرت
مرتفع باشد پس معلوم شد که انحضرت بعد جناب سالتاب علی امیر علیه
و الله و سلم متقدم بر جمیع امت و مزن کل مناقب بری از عایات خلق و در
باطن ان کرامات و زوائد معارفات و مستودعها و ابرار انعامات که تقریبا
قلب مشقذ فرجه و ممکن انا خلاق حمیده و خاتم قوید و حکم مدیه است و نبوت
بکفایت و بتقلال و تحلی مواد ارشاد و منوج علوم لدنیة که کفایت است
مصالح کلیه تواند کرد و فائق بر علوم مکتسبه میباشد و نیز انحضرت از انکه
تحالفات مخفوط و مصادیق از مدانات اقترافات معصوم و محروس است
فتمت من خلاف التفکیر والتعبد کمال الافضلیة والا کرمیة والعصمة
والاعلیة لا مبدل کل مبدل و فیه ما یغیر کل متامل بصیر و یذوق الفقه

ست بلاو عبارت از آنست که از بعضی مخلوق خلق نفوس
ایجاد نمایند و صفات و صفو فطرت و بودن این امر
موجب تقویت ریاست عالم بر ایشان

وہم سنی و نعم از وجود ولالت حدیث نور
بر امامت جناب امیر المومنین علیہ السلام

ووجهی منزه از جوهر و ذوات و حالت و محدث نور
بر احوال و ضرایب المومنین علیه السلام

استدلال باینکه ایشان از اخص خلقند نفیر اندیای السلام
در نهایت صفات و صفات حضرت یونان این امر وجهی تفویض است یا عالم ایشان

مفوض شده و آیه کریمه الله اعلم حقیقتی بجعل رسالت را باین معنی منظور فرمود
و صحت این مقدمه متینه از این شیخ و مستفیض پس هرگاه خلق قلوب انبیا علیهم
در نهایت صفاء و علو فطرت موجب تقویض ریاست عالم بایشان باشد
خلق جناب امیرالمومنین علیه السلام در نهایت صفاء و علو فطرت که از حد
نورظا برست قطعا و حتما موجب تقویض ریاست عالم که آن امام است
و خلافت نامیده ریاست عباده و حکومت بلاد است باحضرت باشد و ظاهرا
که مدلول حدیث نورانیست که جناب امیرالمومنین علیه السلام اعلیٰ فاضل از
حضرت آدم و موسی و انبیا و ائمه فاطمه الزهرا علیها السلام و آله و ائمه و جمیع صفاء
و علو فطرت بوده که نور باحضرت متحد بود بانور نبوی پس چنانچه جناب
رسالتعالی علیه السلام و سلم اعلیٰ و سنی و اربعی مثل و افضل بود و صفاء
و علو فطرت از جمیع انبیا و پیغمبرین جناب امیرالمومنین علیه السلام اعلیٰ و افضل
و اجل مثل و صفاء و علو فطرت از جمیع انبیا و سواى فاطمه الزهرا علیها السلام
من با اهل بیت بود پس با ولایت قطعیه یقینه تقویض ریاست عالم بایشان
امیرالمومنین علیه السلام واجب لازم باشد و آنچه که مخالف با نقد برآورد
و الداجد خود که مدح آن بالغ و جوه در همین باب امامت و ولایت باحقاء علم و
الایوة و الذیوة ندره نیز اطلاع می فرماید بنهایت تعصب و تعسف
و ضایع تصاحب تصلف منع و لایان حدیث نور بر ریاست فرموده و التلایار
غایت صفاء و علو فطرت نهایت زکا و طیب سریت و انما کائنات عالمی و قاف
در رعایت حقوق و مهاجرت حقوق و الداجد خود که در امتیاز آیات الهی
و معجزه از حجرات نبوی ظاهر نموده می کند و دلالت اول کلام بلاغت نظام
شاه ولی الله علیه بر بقصد و مرام اهل کرام نهایت ظاهر و بایست
لکن متاخره و المنه که دلالت بر این مقصود و محمول از بقیه کلام متضادان تحقیق
بجواب دلالت اصح از سابق ظاهر است بچند وجه چنانچه در وجه اول آنکه

فحينئذ كل من طوف عن ادراك الحق حسيه ووجهه سبي من انوار الله تعالى
والدماجد مخاطب بشدة رادانه الخفا گفته نفوس قدسية انبيا عليهم السلام
در غایت صفاء و علو فطرت آفریده شده است در حکمت الهی بهمان صفاء و علو
فطرت مستوجب حیاتی گشته اند و ریاست عالم با ایشان غرض شده قال الله
تعالی الله اعلم حیث يجعل رسالته و از میان امت جمعی هستند که جوهر
نفس ایشان قریب بجزیر نفوس انبیا مخلوق شده و این جماعت در اصل فطرت
خلفای انبیا اند و رامت بنال آنکه از آفتاب آینه آینه اشرفی قبول میکنند که
و چو به سنگ را میسخت این فریق که خلاصامت اند از نفس قدسیه پیغمبر بود
تا اثر میشوند که دیگر از انبیا سر نمی آید و آنچه از آن حضرت فر گرفته اند بشهادت
دل فر گرفته اند گویا دل ایشان از این چیز با اجمال او را که کرده و کلام
آنحضرت صلی الله علیه و سلم شرح و تفصیل آن معنی اجمالی نمود و بعد از آن
جماعه دیگر اند باین پایه پیاف خود تر تا آنکه فویت عوام مسلمین سده پس خلافت
خاصه نیست که این شخص چنانکه در ظاهر حال رئیس مسلمین شود بحسب
وضع طبعی که هر اتب استعدادات افراد بنی آدم است در صفاء و علو فطرت
الامثل فالامثل نیز رئیس امت باشد با تامل ریاست ظاهر و حدوش ریاست
باطن باشد از این عبارات سر سر متانت به نهایت وضوح و عموما در
حدیث نور بر طلب سراسر وجود و پیچند وجه ظاهر است اول آنکه از این
وضاحت که خلق نفوس قدسیه انبیا علیهم السلام در غایت صفاء و علو
فطرت مستوجب حیاتی گشته و بعد سبب ریاست عالم با ایشان

گفته اول از فصل دوم
از اوارم خلقت خاصه
از مقصد اول

توکل

استدلال عبارت از آنست که خلق را نفوس قدسیه انبیا علیهم السلام
در غایت صفات و صفات برون این امر موجب تقوی و تقوی عالم است

۴۸۲

و در سیم نهم از وجه دلالت حدیث نور
بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

می شود و دوم آنکه قول او از میان است جمعی مستحق است در آنکه خلفای انبیا
در امت کسانی هستند که جوهر نفس ایشان قریب بحد نفوس انبیا مخلوق شده
و چون ظاهر است که بعد از اول خلق و حیوانی حتی حدیث نور جوهر نفس رسول
قریب بحد نفس رسول شعل علی الله علیه آله ما حث القبول بوده
تعبیر قریب برای تقریب نیست و الا بظاهر است که حدیث اول حدیث نور جوهر
جناب امیر المومنین علیه السلام با جوهر نفس جناب سالتاب علی اسد علیه السلام
مختص بوده پس خلیفه جناب سالتاب علی الله علیه آله و سلم آنحضرت باشند که
ازین قریب مدانات و همانست بر اصناف و در و از شرف خلق
نور حیات و جزا مجر شوم آنکه قول مثال آنکه از آفتاب کینه ای اثری فعل میکند
که خاک جوهر سنگ را می شست ظاهر است که کسانی که جوهر نفس ایشان قریب
بحد نفوس انبیا مخلوق شده و خلفای انبیا اند مثال ایشان مثال آنکه با کسی
که آفتاب اثر تمام قبول میکند و مثال دیگر آن که باین قریب از نور نیستند مثال
و چون سنگست چون ظاهر است که حدیث اول حدیث نور کمال قریب و مدانات
و نهایت اتصال و مواظبت بلکه اقصدای اخلاص و عدم تفصال و انفراد از نور
انبیای مجاهد علی الله علیه آله شفعاء و يوم التناد بر این جناب امیر المومنین علیه السلام
سلام بر اعباد حاصل است و این قریب برای کسی را انبیا و اوصیا و اوصیاء و اولاد
غیر حقن چه با ثلثه غساله مغسوله و محامات نقاء معلوله و در قرآن در
و شرف و در جماله بخیر مخلوق پس مثال ثلثه شفق و سنگ مثال خاک جوهر سنگ
و حقن حقن است که تقدیم خاک جوهر سنگ بر آینه یا صفاء علی از آنکه خاک
انباریاب پوشش و فرنگ حوشت کند که من طبع علی قلبه یا لا سلا و در حدیث
فی کل واد و یظهر بدافع الوبع و العصبیه و العناد و الله و فی التوفیق
فلا یشاد جهنم آنکه قول او این قریب که خلاصه امت اند که محبت در آنکه
انبیا خلاصه امت اند و اکثر ایشان از نفس قدسیه بقرائن من الله علی انما اثر و کرامت

استدلال عبارت از آنست که خلق را نفوس قدسیه انبیا علیهم السلام
در غایت صفات و صفات برون این امر موجب تقوی و تقوی عالم است

۴۸۳

و آنچه از آنحضرت فرما گرفته اند و شهادت دل گرفته و ظاهر است که حدیث اول حدیث نور
این مرتبه رفیع و جلیل و منزلت نایب و جمیل بهر باقصی الوجوده و بالغ الطریق برای
جناب امیر المومنین علیه السلام حاصل بوده نه برای اخیار اخیار و خلیفین علی کما
یکس یکا و اولی قریب و در آن آشته باشد بعد تصدیق حدیث نور و ملا خطه
کلام این صدر الصدور و ربیبی منی و در زود و شهود خلافت بلا فصل برای جناب
امیر المومنین علیه السلام بر اعیانین بطلان خلافت متغایرین و تقیین
موتغین متجهین و الحمد لله رب العالمین و آنکه قول او پس خلافت خاصه
آنکه که خاتم کلام و فتح مرام است نهایت صریحیت در آن که در خلافت ظاهر
واجب لازم و ضروری و محتمل است که خلیفه بحسب وضع طبعی و صفات و صفات
فطرت رئیس است باشد تا ریاست ظاهر و در شر یا است باطنی و ظاهر
که حدیث اول حدیث نور جناب امیر المومنین علیه السلام بحسب وضع طبعی و صفات
و صفات فطرت رئیس است بلکه رئیس جمیع خلق بعد جناب سالتاب علی الله علیه آله
علیه آله و سلم بوده پس ریاست ظاهر و جمیع امت بهر خصوصیات و باریکات
قدسی صفات آن خلاصه وجودات بعد فخر کائنات علیه آله الاف النجیات
و التسلیمات و ما اتصل العشیات بالقدسات باشد برای قلان و بمان
و حاکم و موان فضلاء غیر هم من ائمه الجود و العدا و المنحکات
العسف و الطغیان و المبالغین فی الزیغ و الشنآن و در خلافت خاصه و ظاهر
آنحضرت بهره و حظی و نصیبی و خلافتی نباشد و تقدیر احدی از مخلوقات اگر چه
در غایت مرتبه عظمت و جلال و نهایت صفات و صفات فطرت و نبالت باشد
بر آن حضرت نهایت شرف و شرف و محظوره و غایت سماجت و عظمت آن
ارباب ادراک و شعور و اقصای ظهور و صفات و تقدیر الائمة الذین
صرفوا فی الکفر و الا نکاصه صلیه من الذم و در قرآن طویل از
العصود و اگر بعد از این جمیع الال نایب و بر این باهره و حج قاهره و شواهد

فاخره بهم بتعصیب و تعنتیچ منتهو کین و منقطعین و دست از تشکیک و رکیک و تفریق برین
و تضعیف و تخفیف و توپن و میریچ تمجید و تحجین نه بر دارند و هم قاصد و وساعی فارغ
با نکار حق و صالح کارند تا چار و روجه آنی و دلالت حدیث نور بر خلافت ائمه است
صریح تر از سابق ثابت سازند و انش کانی در خرمن شهادت و تشکیکات ادیبان
مکابرات و مجادلات اندازند و وجهی چهل آنگه فاضل ملیل و عارف نبیل و عارفی
محاسن و کمالات و اعلی و الا عارف حضرت صدر عالم در کتاب معارج العلی
فی مناقب الرضی که بحد و حد تمام نسخه آن بوساطت بعضی فضلا را اعلام بدست
ابن ستهام آورده میفرماید خروج ابن اسفندی و ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابن جریر و
ابو نعیم و ابی یحیی معارف الدلائل عن علی قال لما نزلت هذه الآية على رسول
صلی الله علیه و سلم و انذرت عشیرتک الا قریبن مما فضلت بذلك رجلاً
و عرفت ان محمداً ابا دهم بهذا الاثر و فیهم ما اکر و فضلت علی با حق
جبرئیل فقال یا محمد انک ان لم تفعل ما توهم به بعد ذلک بدو فاصنع
صاعاً من طعام و اجعل علیک حل شاة و اجعل للناس من کلین ثم ارجع
بنی عبد المطلب حتی اکلمهم و ابلغ ما امرت به ففعلت ما امرت به ثم رجعت
له و هم یومئذ اربعون رجلاً یزید بن ابی یوسف و نه فیهم اعمامهم ابو طالب
و حمزة و العباس و ابولهب فلما اجتمعوا الیه دعاهن بالطعام و الا کففت
لهم ففعلت به فلما وضعته تناول النبی صلی الله علیه و سلم جذبة من اللحم
فشقها باسانه ثم القاها فی اواخی الصحفة ثم قال کلو باسم الله فاکل
القوم حتی غلوا عنه حتی ما زی الا ان ادا احبا بهم و الله ان کان الرجل
الواحد منکم یأکل مثل ما قدمت لجمیعهم ثم قال اسق القوم و الله ان یغفر لکم
الحسن فشر بوا منه حتی روا جمیعاً و ابی الله ان کان الرجل منکم یشر
مشله فلما ادا النبی صلی الله علیه و سلم ان یکلمهم بدیه ابولهب
الکلاب فقال لقد اخیکم صاحبکم و الله ففرق القوم و لم یکلمهم النبی

الحق يا عبد الله ان الله امرني ان اذرع شديتي لا قريب

111

صلوات الله عليه وسلم لما كان الغدا قال اهل ان هذا الرجل قد سبقني
 ما سمعت من القول ففرق القوم قبل ان اكلمهم وقد لنا مثل لذي
 صنعت بالامس من الطعام والشراب ثم ارجعهم في فعلك ثم جعته
 ثم دنانير الطعام فقربته ففعل كما فعل بالامس فاكلوا وشربوا حتى
 تخلوا ثم كمل النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا بني عبد المطلب ان والله
 ما احلم شابا في العرب جاء قومه بافضل مما جئتكم به ان جئتكم
 بخير الدنيا والاخرة وقد امرني الله ان ادعوكم اليه فايكم ياربن علي
 امرى هذا فقلت وانا احد شمر ستا وارضى من عبدنا واعظمهم بطنا واهم
 ساقا انا يا بني الله اكون ذرك عليه فاخذ رقبتي فقال ان هذا اخي
 ووصيي خليفتي فيكم فاسمعوا له واطيعوا فقام القوم مضطجعين لا يطالب
 قد امر ان يسمع ويطيع لي علي واخرج ابن جرير عن علي قال قال رسول الله
 صلوات الله عليه وسلم يا بني عبد المطلب ان قد جئتكم بخير الدنيا والاخرة
 وقد امرني الله ان ادعوا اليه فايكم ياربن علي هذا الامر علي ان يكون
 ووصيي خليفتي فيكم قالوا فاجمع القوم عنى باجمعا وقلت انا يا بني الله
 اكون ذرك عليه فاخذ رقبتي ثم قال هذا اخي ووصيي خليفتي قال
 له واطيعوا واخرج احمد ابن جرير والضياء عن علي انه قيل له كيف
 ورثت ابن عمك دون عمك فقال جمع رسول الله صلوات الله عليه وسلم
 بني عبد المطلب هم يعط كلهم باكل الخدعة ويشرب القربة
 فصنع لهم مئذ من طعام واكلوا حتى شبعوا وبقي الطعام كما هو كان ثم
 اولى يشرب فقال يا بني عبد المطلب بعث اليكم خاضعة والى الناس
 عامة وقد ايتهم من هذه الاكية ما زادتم فاكتبكم يا بني علي ان يكون
 اخي صاحبهم وارضى فلم يقيم اليه احد فقامت اليه وكنت من صغر القوم
 فقال جلس ثم قال ثلث مرات كل واحد القوم اليه فيقول لي اجلس

22

تلك الصورة الهباتية فحققت وتقوم بها فما نريد طرد لك النور على من هو
 اقرب به صلى الله عليه وسلم في ذلك الهباءة شروفاً وكان اقرب الناس
 اليه في ذلك الهباءة علي بن ابي طالب رضي الله عنه ولنا صار ما
 لحقنا في الانبياء والمرسلين اسلاف الاولياء المتقدمين والمتأخرين
 وكان خاله صلى الله عليه وسلم وصيًا وخليفة وارثاً ووزيراً
 وولياً المؤمنين مولياً لهم ومناجيج الانبياء والمرسلين الاولياء الاكابر
 والاخرين عنه صلى الله عليه وسلم الناشر من ذلك النور الاكبر العظيم
 ما قلنا ما اخرجنا الامام احمد في المناقب عن سلمان الفارسي قال سمعت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كنت انا وعلى قدامين بين الله تعالى
 قبل ان يخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالى آدم في ذلك اليوم
 بقى انا وجزء علي بن ابي طالب يؤيد الله ايضا قوله صلى الله عليه وسلم
 يا اهل كمت مع الانبياء مني وحيي حمزاً وقال سيدك وسيدنا وحيد في اليوم
 والله الصديق الاكبر الرضا علي بن ابي طالب رضي الله عنه الا حيد في شرح هذا الحديث
 ثم هو من الاولياء السابقين هم الذين يصرفون مثل روحهم في العالم
 قبل ان يتعلق الروح بالبدن العنصري تعلق النور والتدبير فقال
 ويؤيد قصة دشت لردن في تلك قصة طويلة لما ذكرنا من اخواننا في تلك
 نفس اولاد الاطلاح عليها في طالع الملقوط طالع القدسية الوضائية
 التي انقضاها ورثتها وايضا مؤيد لشد كود ما روي في كتابات المناقب في
 عنه انا صلوه هو علي ابا بكر بن علي رضي الله عنهما معاً في الغيب عندنا
 لا يجعلنا بعد محمد علي بن ابي طالب الله الا يا الله انما يحب الله في الحج
 المصنوع انا والفردين انا الشيخ الاول انا كبراهيم الخليل في النور في كبر
 في الاول ولا خروا نظاهو الباطن انا روح الانوار في الاشباح
 انا حاتم النبوة انا وجه الله انا ابراهيم وعلي الله في شراطينه كان

[illegible]

استدلال عبارات معارف الحق من تحقيق وحيث انوار كبريا وحيث
 روي عن ابي الحسن عليه السلام باري مع جناب سائيل
 صلوات الله عليه وآله وسلم ذكره
 ٤٨٨
 وحيث انوار كبريا وحيث انوار كبريا وحيث انوار كبريا
 برامت جناب ابي الحسن عليه السلام

منشأ ذلك التحقيق اني رأيت في مبشرة كان رسول الله صلى الله عليه
 قدم في بلدك وتوجه الى الحصن التلطيقي فدخل فيه واصحابه رضي الله
 عنهم كل واحد منهم في دار من له معرفة به ومودة حتى جاء مبعوث
 علي بن ابي طالب رضي الله عنه الى دار من جلس على سفينة فصعدت
 السقف فتمت له ظهره لخدمته فليت رضي الله عنه قليلا ثم قال
 انظروا الى السماء رأيت في كبد السماء الحقيقة بلذ كما سالتنور به العالم
 كالالتنور فقال رضي الله عنه هذا البدر مثال الحقيقة المحمدية فاذ البدر
 انشق بنصفين نصف بقي على السماء وكل بدر في ان واحد كانه انشق
 وانقل النصف للثاني فدخل في صدره رضي الله عنه وكنت انظر
 بدايتك في قليل فقال رضي الله عنه هذا نسبي مع رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ثم قال بالتلطف التام وهكذا نسبتك معي
 فانظر الى بدرك فأتيت فاذا بدره انشق بشقين فاما انشق الواحد
 رضي الله عنه وكل بدر كانه ما انشق وانقل الشق الثاني فدخل
 في صدره وقال رضي الله عنه بالعطوفة التامة سيكتشف لك ايضا
 بسبب ذلك لكن بالتدريج مرة بعد اخرى فخرج رضي الله عنه فمد
 في حجره من حافظته وشرعت اقول انت سيك واما هي انت حجتى وبرهان
 انت سلامى ايمان انت عرفان ووجدان انت خاف وصفان انت
 حقيقة ورسمى انت اخلاق واسراى ثم انكشف على السراى الذي حجب
 فاحمد الله جدا كثيرا خالدا مع خلوده واسجد لله سجدا كانت هي له
 دون حله واحمد الله جدا لا متغير له دون مشيئة واحمد الله
 لا اجر يقبله الا رضاه وقد حجج الشيخ الاكبر على الذين بنى على
 شيء بعض هذا التحقيق فأتيت ان اذكر كلامه استبها وقال الشيخ
 في الباب السادس من الفتوحات المكية ان الله تعالى لما اراد بعباده

في

استدلال عبارات معارف الحق من تحقيق وحيث انوار كبريا وحيث
 روي عن ابي الحسن عليه السلام باري مع جناب سائيل
 صلوات الله عليه وآله وسلم ذكره
 ٤٨٩
 وحيث انوار كبريا وحيث انوار كبريا وحيث انوار كبريا
 برامت جناب ابي الحسن عليه السلام

علموا العالم على حله ما سبق في علمنا لقصل العالم من تلك الارادة
 المقدسة بضمك من تجليات التنزيه الى الحقيقة الكلية فحدث
 الهباء وهو عزلة طوح البناء الجص ليغف فيه من الاشكال الصور
 ما شاء وهذا هو اقل موجود في العالم ثم اتته تعالى تجلي بنوره الى
 ذلك الهباء والعالم كله فيه بالقوة تقبل منه كل شيء في ذلك المبدأ
 على حسب به من التور كقبول وايا البيت نور السراج فعلى حسب به
 من ذلك النور يشتد ضوءه وقوله ولم يكن احد قريبا اليه فولا
 من حقيقة محمد صلى الله عليه وسلم فكان اقرب قبولا من جميع ما
 ذلك الهباء فكان صلى الله عليه وسلم مبدأ ظهور العالم واول وجود
 قال الشيخ فيحيى الذي كان اقرب الناس اليه في ذلك الهباء حل بن
 ابي طالب امام العالم باسرة والجامع لاسرار الانبياء اجعلني انظر
 ما في اليواقيت والجواهر نقل من الفتوحات فاحفظ ذلك التحقيق
 فبعدنا فاعينا في كشف كل فضيلة ومنقبة ماضية وانية
 انشاء الله تعالى فانه اصل كل منقبة والله اعلم بجزء من
 رشاقت واضمحلال است كه صدر عالم وراثيات خلافت وامامت جناب
 امير المؤمنين عليه السلام سعي جميل نموده حيات ابر جزيل فرموده كه اولاد
 اكابر و انكه بواسطتين و صدور و رويدين فقهه نزول آية اندهشيدند
 الاخرين نقل نموده كه در ان نصيح است باخوت و وصايت و خلافت و
 جناب امير المؤمنين عليه السلام وامرست جميع حاضرين بالسمع والطاعة
 انحضرت كه دليل قاطع وبرهان ساطع بر امامت انحضرت است و با حديث
 متضمن نص باخوت و وصايت وامامت انحضرت انان جبريل نقل نموده و بان
 حديث فان اختصاص انحضرت بورايش جناب سالتاب صلى الله عليه
 وسلم و حرمان جبال ان نقل نموده و بعد نقل ابن ابي عمير شريفة تفسير

في

في

استدلال عبارت عاری از تحقیق و حقا و احوال که از آن قریب
روح جناب امیرالمومنین علیه السلام بار و روح جناب سالک
صلوات الله علیه و سلم ذکر کرده

و چه چاره از وجه دلالت حدیث نور
بر امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام

و جمیع مذاق اخوت و وصال و وزارت و خلافت نموده و بعد از آن شخص
این فضائل و مراتب عزایا و مناقب و منالک و مواهب و محاد و مغایب بذات
بایرکات اسد الله الغالب علیه آلاف سلام الملک الواسع بقرین و شرح
نورین بیان کرده که از آن ظاهرست که سبب اختصاص این فضائل با حضرت افزون
ذات مبارک جناب امیرالمومنین علیه السلام با ذات اقدس جناب سالک است
علیه آله و سلم در عالم ارواح قبل خلق اشباح است و ذات جناب امیرالمومنین علیه السلام
جامع حقایق انبیاء و مرسلین علیه السلام و خیر ایشان بوده و در حضرت علیه بعد
استفاضه ذات جناب امیرالمومنین علیه السلام که تقریر استفاضه ذات جناب
سالک علیه السلام و سلم بوده و استفاضه عیان است و در واقع
وجودیه که در حضرت عیانیه اقم شده نیز سابق بالوجودین حضرت روح اقدس
جناب سالک علیه السلام و سلم بوده و تالی آن حضرت بلا فصل حاصل
روح امیر جناب امیرالمومنین علیه السلام و در عالم سبب انوار اشیاء و ظاهر حقیقت
جناب سالک علیه السلام و سلم و روح آنحضرت بوده که قبل سایر حقایق
و ارواح ظاهر شده و روح جناب امیرالمومنین علیه السلام در عالم سبب ابرار
ارواح یکسو روح جناب سالک علیه السلام و سلم بوده که روح علوی
مقدار روح نبوی ظاهر شده و بهرگاه حقیقت مقدسه محمدیه و صورت
بهائیه متوجه عالم نور اعظم شد انبساط این نور بحسب مراتب قریب واقع شد و اقرب
تا سبب جناب سالک علیه السلام و سلم در سبب جناب امیرالمومنین علیه السلام
بوده بهر سبب آنحضرت جامع خلق انبیاء و مرسلین و عاوی سرای اولیا و متقین
و متاخرین گردیده و بهر سبب جناب سالک علیه السلام و سلم در سبب
و خلیفه آنحضرت و وارث و وزیر آنحضرت و ولی مومنین و مولای ایشان است
جمیع انبیاء و مرسلین و اولیا و آخرین بوده و این مداد ناشی ازین نور اعظم
و این بیان شریف را حدیث امام احمد که در مناقب اهل بیت و روایت کرده و سبب

لا اله الا الله

استدلال عبارت معارج العلی من تحقیق حقا و احوال که از آن قریب
روح جناب امیرالمومنین علیه السلام بار و روح جناب سالک
صلوات الله علیه و سلم ذکر کرده

و چه چاره از وجه دلالت حدیث نور
بر امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام

و ثبوت از تحقیق و مسند و نیز حدیث جناب سالک علیه السلام علیه السلام
که از آن ظاهرست که جناب امیرالمومنین علیه السلام با جمیع انبیاء علیه السلام
با سرار بوده و با آنجناب جبرائیل و تصدیق این بیان انبیاء و اشباح
و تحقیق این تقریر شیع می کند و شیخ ابوالرضا محمد که سید و سند و محدث عالم
است و با اسد الصمد تصدیق این حدیث شریف نموده و در شرح آن افاده
کرده که جناب امیرالمومنین علیه السلام از اولیای سابقین است که تصرف
کن در مثل روح ایشان در عالم قبل خلق روح بدن مختصر می نیز ابوالرضا افاده
کرده که این حدیث شریف تصدیق شد زن تلمیذ می کند و آن قصه طولیله
که در عالم ارواح و موقوفات قدسیه رضائیه ذکر کرده و نیز صدر عالم تائید
این تحقیق شریف که در آن ثابت کرده که جناب امیرالمومنین علیه السلام
انبیاء سابقین علیه السلام بوده و بکلمات ماثوره از آنحضرت استدلال کرده
که از آن کمال افضلیت آنحضرت بوجود عید ظاهرست و نیز صدر عالم افاده
کرده که منشأ این تحقیق رویای بشر بوده که در آن یارت جناب امیرالمومنین علیه السلام
مذکور شده آنحضرت بر بیان کمال قریب اتصال خود جناب سالک علیه السلام
و آنکه سلم که بعد از آن هرگز کسی از خلق در میان جناب سالک علیه السلام علیه السلام
و آنحضرت حاصل و یا مثل فی تواند شد بیان فرموده و نیز صدر عالم کلام این
عربی که ششست بر بعضی از تحقیق انبیاء از فتوحات ابوسعید یو اقیست و
نقل کرده که از آن کمال افضلیت جناب امیرالمومنین علیه السلام با جمیع خلق و بودن
کام تمام عالم ظاهرست و صدر عالم بعد از فتوحات امیرالمومنین علیه السلام
نموده و افاده فرموده که آن نافع و معین است در کشف غیبهات و قبل این تحقیق
نموده و بعد از آن می آید پس این افاده اشطب مع فضائل و مناقب این فضیلت
عالیه ظاهر ساخته و نیز کمال ثبوت و تحقیق جمیع فضائل و مناقب مذکوره و در کمال
نورین نموده و خانه کرامت ملاغت نظام برین فقره باقیه اصل کل منقبت

لا اله الا الله

شود که در ان ظاهرست که اقریت جناب امیر المؤمنین علیه السلام را نور با جناب
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم اصل جمیع خصائص و سبب کل مناقب است
 این همه وجود نامیه و کثیره و براهین با بهره غزیره که از افتادات فاخره صدر
 ظاهرست در افضلیت آنحضرت و عدم چه از تقدم و رتبه احدی از خلق است
 خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم بنفس رسول کسی که تحقیق اطلاق است
 و شند از تیا سبب که فانه قد شرف نور الیقین و قطع دایم القبول و الذین علی
 و الحمد لله رب العالمین قوله زیر که شرکت حضرت امیر نور نبوی است
 و جوی امامت او بلا فصل فی شود اقول این تعلیل علیل فرقی ندارد و باطل است
 سو اجمال و اختصار اول و قدری اسباب تطویل در تفصیل غیر محیل است
 که این نفی محض تلخیص و تسویل و بحث تجدیع و تفصیل و عنا صریح البوار غیب
 قابل التعویل و لداده اشع التبار جال مجتاز بیل و سکار فیض العوار
 السبیل است زیرا که هر گاه شرکت در نور نبوی تقدیم نور علوی بر خلقت
 اوم و جمیع انبیا و سواهی خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین ثابت گردد
 افضلیت آنحضرت از حضرت اوم و جمیع انبیا و علیهم السلام حسب اخبار
 و تحقیقات اکابر اخبار ثقات و جهابذه تحقیقین عالی درجات ظاهرست
 پس افضلیت آنحضرت از ثلثه خوش صفات خود را با جمیع بیات است و آنکه
 اثبات امامت حقه بلا فصل فاصل و ابطال تقدم شیوخ امثال حسب تنصیص
 والد ماجد خطاطی قد و تصریحات ابن تیمیة جامع المحامد و دیگر اخبار شریفین
 و اساطین فریدی المفاخر الحکمة المعاد کاف و وافی و باید و نیست که محاسب
 تحریر سید هر و هر یک که بقصد تخفیف و تفکیک مساوات نور و صی بر حق
 با نور نبوی صلی الله علیه و آله و سلم تعبیر شرکت نموده مالانکه در لول
 اکثر و نیست نور یک حق تعالی قبل جمیع اشیا و خلق فرموده نصفان نور
 نبوی است و نصف دیگر نور علوی و ظاهرست که لفظ نصف صریح است

در آنکه نور علوی مساوی نور نبوی بوده پس محل روایاتیکه در ان لفظ نصف است
 بر نصف واجب لازم باشد و روایاتیکه در ان لفظ جزء است آنرا از محل نصیب
 بلکه مقیاس در التفسیر یک چیز به و جزء مساوی می باشد مثلاً هر گاه یک
 ذراع جامه را به دو جزو یا دو حصه منقسم بکنید متباد را نشان بدهین است که از چهار
 دو جزو مساوی باشد و عدم تساوی انان فهمیده می شود و قطع نظر ازین مورد
 شرکت و نورضا که نور علوی کم از نور نبوی بوده ثبت افضلیت آنحضرت
 از کسانیکه ازین شرکت محروم بلکه بیعت ظلمت کفرنا زمان در از موسوم و بیعت
 انکار بر سر سر خاسته توحید خداوند قهار و نبوت رسول مختار موصوم بودند
 و ملازمست درین هر دو امر بیان باید کرد و بوجهی که اخبار منع بران نشینند **قول**
قد ثبتنا اثباتاً لا یطو به ریبک مدل بتوفیق الله و لی الطول و
الفضل فی الفصل السابق البین الفصل ان کون نور الوصی مساویاً
فی التقدم لنور النبی دلیل ترا حیل الخلافه بلا فصل و ان انکار
و التوکل یصدک الا من ادب اب الهذ و الهزل و اصحاب الشف و العناد
الود و الصادر من لشجرة الحیاء من اکثر و الاصل و المتنا و لدین
لا غصان الا نصاباً کرم و الفصل الذین لا خلقی فلا یصلق غیا
یخذ المطلوب المشرق المناذله الا خطا الساطع الا نواذ الغیر
المناذله المقبول لک اولی الا یدک و الا بصار المجتنبین من تحقیق و الا
نافعه الا انها لثقتین من التدر و التامل ذخائر الا استبصار الفطن
بشر و التقدر و الا اعتبار و لا ینکره و محم و یلطفه الا الا و فاد الا غما
الذین هم ما جاسوا و اخلا لایا و الا نانو و ما تش و اقط بملاحظه
تصریحات الاساطین لیکبار و افتادات السابین لحقائق الاخبار
و ما حاضوا فی غار بحار تفحص لا سفاد الشائعه فی شاسعه الا
الذائعه و نایه الا مصار المخطو بکمال الاستمهاره المقروءه

در توفیق بر امامت فی فصل انتخاب
 در توفیق بر امامت فی فصل انتخاب
 در توفیق بر امامت فی فصل انتخاب

بالمباهاة والافتخار الموصوفة بالاعتقاد والاعتبار الموضوعه
على اهل القبول الاختفال من الخلق الذين لهم جلاله الفاضله
ودونه خط القناد **اقول** اثبات خط القناد دون هذا المرام
الضريح السلام والمراة الواضح الرشاد لا يصح الا من خبا وضع
في محامه العمد والعناد واوغل واحط في سباسب التعتة
واللاد ونكص جاد وزاغ عن الحق الا بطل وحاده واضطرب
في محاصل التعصب والتعسف في بداري التصلب والتصلف مائة
وساق اتباعه والخافقين للنعال خلفه الى الردى وقادة واخراط
القناد من خط خط العشاء وركب من العباد عن الكفاد قوله
قرب نسب حضرت امير با نجاب بحسب **اقول** مخاطب جليل المحب جميل الادب
محرز از جانب جبات رومي خطبه محتوي زجذب مورثات شفي وجوب
وغل غصب بر فضل امير عرب جني فضل عظيم الرب اعني اتحاد نور علوي با
نبوي وتقدم بر فضل حضرت آدم علي نبينا وآله وعلية السلام بر محض قرب نسب
حمل كره جميع ارباب جيف وزينه وسكاره وتسويل جوف ومجادله راعون
عرق نجل وقشور ومعتز بنمايت حجر وتقدير ساحة ولمان نبي بر كم كرام
از سكارين شعثين ومجادلين متنتعين حال اقدم بر جين مباينة وداغ وداغ
بدانيت ورو ووقع صراحت كرده باشد وسعدك انين كلام غرايت نظام
تقام بصراحت تمام برار باب اقام نظام است كد اول حديث نور محض
نسب جناب امير المؤمنين عليه السلام با جناب سالتاب صلي الله عليه وآله
وسلم است وقار صحيح بحث وحساب شك است او ارباب درين باب بدل
والا تصاب بخلد بلكه از اقطاع وحقنا وبقينا وجزمانا ثابت وحق ميدان
پس بحد است حدت نور و بطلان بگذر بطلان بطلان بطلان بطلان
فمثال فخر بكمال وضوح وظهر رتبه ثابت گرديد و شامت و فطاعت تعصب

ابن الجوزي ابن وزيد بن كابل ويا نبي و خود مخاطب عمدة الاعيان بر تبة
وعيان رسيه ولا يحق المكر الشقي الا باهله وهر چند مخاطب بحاش سبب
مزيد عجز واثبات اقرار واحتراف بغير بحث در قرب نسب جناب امير المؤمنين
عليه السلام با جناب سالتاب صلي الله عليه وآله وسلم نبي نبينا لكن خليفته في
با انهم واني كه توداني و القاصف بنمايت حق برستي و خوف رباني و رعایت
ادب ايمان و رسيه و در درجات ايقاني بنا بر موعود بنمايت ثاني العباد با سيرة
بر نفق قرب نسب جناب امير المؤمنين عليه السلام هم نموده يعني راه انكار بودن
ان حضرت اخ جناب سالتاب صلي الله عليه وآله وسلم هم نموده چنانچه عبد الله بن
ابن خزيمة ابو محمد الكاظمي النيزي در كتاب امامت و سياست در بيان سبب
كفتان ابا بكر اخبر بقوله فخلقوا عن بيعة عند علي فبعث اليه عمر بن
الخطاب فجاء فنادى هو و هم في دار علي عليه السلام و ابوان فخرجوا
قد خافوا بالخطبة فقال الله نفس عمر بيعة فخرجوا و لا خروفتها عليك
على صافها اقبل له يا ابا حفص ان فيه اسفا فاطمة فقتل
وان فخر جواد بايعوا الا عليا فزعم انه قال حلفت الا اخرج ولا اضع
ثوبي على عاتق حتى اجمع القلن فوفقت فاطمة على بايها فقال لعده
بقوم حضرة السوا محضر منكم ركعتي حاضرة رسول الله صلى الله عليه
وسلم بين ايدينا وقطعت اركانكم بينكم لم تستامونا ولم تروا لنا
فاقموا يا بكر فقال له الا تاخذ هذا المتخلف عنك بالبيعة فقال
ابوبكر يا فطمة وهو وثي له اذهب يا دع عليا قال فذهب ففقد
الو علي فقال ما حاجتك قال يدعوك خليفة رسول الله قال علي
لسمع ما كن بقر علي رسول الله فوجع ففقد فابلى الرسالة قال
فبكى عمر طويلا فقال عمر الثانية الا تسمع هذا المتخلف عنك بالبيعة
فقال ابوبكر لعنه الله فقال امير المؤمنين يدعوك لتابع فاجاب

و چون صحبت استلالی فقرت نسبت به جناب امیر المؤمنین علیه السلام
باجانب استقامت حاصل میسر میگردید و سلم بابایت بنی فحل ۵۰۰

وحدا لشرائك له وان محمد عبدا ورسوله قال قسطنطين باعرونا
لانفاق ديننا وعليه مات اباؤنا واجدادنا قال عمرو فان كرهت
الاسلام فاعطنا الجزية منك ومن قومك وانتر صاغرونا قال
قسطنطين ما اجيدك الخ لك لان الزور ما نطا وعنى على احدى
الجزية ولقد قال لهم على الجزية انى من قبل فارادوا قتله عمرو هذا
ما عندنا من الاعتداد فانه نذارد وقد حذرتم ما استطعت فلم يبق
الا السيف بيننا حكما والله يعلم ان قد عوتكم الى ارضيه فبما تم
فصيتهم عنه كما عصى ابو بكر عيسى على الله فخرج من ارضيه
يعقوب انتر ترعمون انكم اوتيت السبيل الى الله عز وجل منكم
ومن قابتكم اذ انتر تكفرون بالرحمن انتر مع لدا العيص بن اسحاق
ونحن من لدا اسمعيل عليه السلام وان الله عز وجل اخار لبينا
الانساب من صلب آدم الى ان خرج من صلب ابيه عبدالله فجعل
خيد الناس لدا اسمعيل والهم اسمعيل ان يتكلم بالعربية وترك حتى
على لسان ابيه فولد اسمعيل العرب ثم جعل خيد العرب كنانة ثم جعل
خيد كنانة فريثا ثم جعل خيد فريث بنى هاشم ثم جعل خيد بنى هاشم
بنى عبد المطلب ثم جعل خيد عبد المطلب بنينا صلو الله وسلامه
عليه فبعثه رسولا واتقده نبيا وخط عليه جبريل بالوحى قال
طقت المشرق والمغرب فلم ارا فضلك منك يا محمد قال فافشرت
جلا القوم وخضعت جواهرهم حين ذكرت رسول الله صلى الله عليه
ورحمت قلوبهم ودخلت الهيبة قلب قسطنطين حين سمع كلامه عز
وقال صدقت في قولك كذلك الانبياء تبعث كبار بيوتهم ولهم
ومحمد بن سعد بن بنى الزبير وبنات كثر منهم سكتة بن زبدي بن كثر الخ
بنات فائق بنات ماضت كفتهم لدا بن مصعب بن ولي بن شاذان

قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه
خير مني الناس من كان الاصل
منه

卷八

ووجه استدلال بقوله تعالى يا ايها الذين آمنوا
يا ايها الذين آمنوا على الله وسلم يا ايها الذين آمنوا

ابن عمر عن ائمة بن الاسقع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله
اصطفى من ولد ابراهيم اسمعيل واصطفى من ولد اسمعيل بنى كنانة
واصطفى من بنى كنانة قريشا واصطفى من قريش بنى هاشم واصطفاني
من بنى هاشم اخبرنا ابو خزيمة المديني عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم
عن محمد بن علي بن عبد الله بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب ان النبي
صلى الله عليه وسلم قال قم الله الارض نصفين فخلعت في خيرها
فترقم النصف على ثلثة فقلت في خير تلك منها ثم اختار العرب
من الناس ثم اختار قريشا من العرب ثم اختار بنى هاشم من قريش
ثم اختار بنى عبد المطلب من بنى هاشم ثم اختارني من بنى عبد المطلب
اخبرنا احمد بن الفضل السدوسي عن يونس بن محمد المؤدب نا احمد بن زيد
عن عمر بن عيسى بن دينار عن محمد بن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
واختار الله العرب فاختر منهم كنانة واوالتهم بنى كنانة ثم
اختر منهم قريشا ثم اختار منهم بنى هاشم ثم اختارني من بنى هاشم
اخبرنا يعقوب بن اسحق الحضرمي نا العلاني نا خالد نا عبد الله بن عبد
بن عمير قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم واختار الله العرب
فاختار كنانة من العرب فاختر قريشا من كنانة واختر بنى هاشم
من قريش واخترني من بنى هاشم واخبرني عن كتابي اهل البيت كونه
عنه ان خطه عن رجليه وقت رجوعي از حج فخره يوم غرة الفصل الثاني
في ذكر فضيلة صلى الله عليه وسلم بطيب مولده وحسبه ونسبه
وخبر ذلك حدثنا ابو بكر محمد بن حميد ثنا هرون بن يوسف بن
زيد ثنا محمد بن ابي عمر ثنا محمد بن جعفر بن محمد قال سمعت ابا
الحسن عليه السلام عن ابيه عن جده عن علي بن ابي طالب قال خرجت من نكاح
ولم اخرج من سفاح من لدن آدم الى ان ولدني ابي لم يصبني

الحمد لله الذي جعلنا من هذه الدنيا داراً فانية

من سفاح الجاهلية شي رماه ابو هرة عن جعفر عن ابيه مرسلا حدثنا
ابو عبد الله جعفرنا اسمعيل بن عيينة ناسع بن منصور حدثنا
ابو ابيد بن عبد الله بن اسحاق بن محمد بن اسحاق الثقفي نا قتيبة بن سعيد
قال حدثنا يعقوب بن عبد الرحمن عن عمرو بن ابي عمرو عن سعيد المقبري
عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
بعثت في خير قرون بني آدم قرونا فخرنا حقه كنت من القرن الذي كنت فيه
رواه ابن حبان عن يحيى بن عبد الله بن سالم عن عمرو بن جعفر بن عاصم
عن ابي هريرة ثنا ابو بكر بن خالد نا الحارث بن ابي اسامة نا محمد بن
بكر نا اسمعيل بن جعفر نا خبر بن عمرو بن ابي عمرو عن سعيد المقبري عن
ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال بعثت من خير قرون بني آدم
قرونا فخرنا حقه كنت من القرن الذي كنت منه ثنا سليمان بن ابراهيم بن قيس
الاخفش نا مشقة نا سلام بن سليمان نا مثنى نا وراق نا عمرو بن ابي
ابراهيم عن عطاء وجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم لم يلق ابواي قط على سفاح لم يزل الله ينقلني من الامصار الطيبة
الى الامصار الطاهرة مصفى مهذب نا ولا تشعب شعبتان الا كنت في خير
حدثنا محمد بن سليمان الهاشمي نا الحسن بن محمد بن سعيد المروزي نا محمد
بن عبد الله حدثنا انس بن محمد نا موسى بن عيسى نا يزيد بن ابي حكيم
عن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لم يلق ابواي في سفاح لم يزل الله تعالى ينقلني من اصحاب
طيبة الى اصحاب طاهرة صافيا مهذب نا ولا تشعب شعبتان الا كنت في خير
حدثنا محمد بن ابي حنيفة نا محمد نا ابراهيم نا الهيثم نا ابي اسيد نا محمد
بن كثير نا الا وراعي عن شداد بن عمار عن ائمة بن اسحق قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله اصطفى كنانة من آل اسمعيل

والصفي

واصطفى قريشا من كنانة واصطفى هاشما من قريش واصطفى من
بني هاشم رواه يحيى بن ابي كثير عن الا وراعي مثله حدثنا ابو بكر بن خالد
نا محمد بن يونس بن موسى نا باهلول بن مودق نا موسى بن عبيدة
عن عمرو بن عبد الله حدثني عدي بن كعب عن الزهري عن ابي سلمة
عن عائشة قالت قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
جبرائيل قلبت مشارق الارض ومغاربها فلم يجد بني ابي خديم بن
هاشم وقلبت مشارق الارض ومغاربها فلم يجد عبدا خديما من محمد
رواه عمرو بن علي عن باهلول رواه بكار بن عبد الله بن عبيدة المديني نا محمد
موسى بن عبيدة حدثنا نا الباقى نا الحسن بن اسحاق نا الفريدي نا بكار
رواه ابن عبد الله بن عبيدة عن موسى بن عمرو بن عبد الله العدوي نا عيسى
قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثله حدثنا ابو بكر بن محمد بن
يونس نا محمد بن سليمان بن الحارث نا عبد الله بن موسى نا اسمعيل
بن ابي خالد عن يزيد بن ابي رباح عن عبد الله بن الحارث بن نوفل عن ابي
ابن عبد المطيب قال قلت يا رسول الله ان قريشا جلسوا فذكروا احبهم
واناسهم ففعلوا مثلك مثل غلة نبتت في كبوة من الارض قال
ففضل النبي صلى الله عليه وسلم قال ان تقال حين خلق الخلق
جعلني من خير خلقه ثم حين خلق القبايل جعلني من خير قبيلتهم
وحين خلق الانفس جعلني من خير انفسهم ثم حين خلق البوت
جعلني من خير بوتهم فانا خيرهم وخيرهم نفسا ثنا محمد بن احمد
بن الحسن نا محمد بن عثمان بن ابي شيبة نا يحيى نا ابو بكر بن ابي شيبة
ح نا سليمان نا عبيد بن غنام نا ونا ابو بكر عبد الله بن محمد نا ابو بكر
بن ابي عاصم نا الا وراعي نا ابو بكر بن ابي شيبة نا محمد بن فضيل عن يزيد
بن زياد عن عبد الله بن الحارث عن عبد المطيب بن ربيعة نا

والصفي

و هو صاحب كتاب القربى من جناب السيد الميرزا محمد باقر صاحب السلام
ما جاء في كتابه من أن الله عز وجل لم يزل يابست في فصل ٢٠٢

انما سمعنا من افاضنا وقالوا للذي ناسمعه من قومك حتى يقول النفاك فيهم
انما مثل محمد مثل خلة نبوت في كباء قال قل رسول الله صلى الله عليه
وسلم يا ايها الناس من انا قالوا انت رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال نعم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب قال فما سمعته اني قبلنا
وبعد قطر قال لا انا الله تعالى خلق خلقه تفرقهم فريقتين فجعلت
من خيرهم قبيلة فانا خيركم بيتا وخيركم نساء وحدثنا ابو بكر بن ابي
ابى هاشم ثنا الحسن بن علي ثنا يعقوب بن ابراهيم ثنا ابي ناصح عن
الزهري عن عبد الله بن عبد الله بن الحارث بن عبد المطلب عن
عبد المطلب بن ببيعة بن الحارث والعباس بن عبد المطلب فذكر
غزوهم حدثنا سليمان بن احمد نا عبد الله بن الحسين الصيرفي نا يحيى
بن اسحاق السيلفي نا العلامة بن خالد عن عبد الله بن عبيد بن
عدي عن ابي عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله اخذ
العرب فخر اخيار من العرب كنانة واخيار من كنانة قريشا واخيار من
قريش بني هاشم واخيار من بني هاشم ثنا ابو جعفر محمد بن محمد بن
احمد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خيرنا من بني هاشم
بنو عبد مناف خير بني عبد مناف بنو هاشم وخير بني هاشم بنو عبد
المطلب وانا مفرق فانا من خلق الله آدموا لا كنت في خيرهم ثنا ابو بكر بن خلد
ثنا الحارث بن ابي سامة نا محمد بن كناسة نا الكوفي عن ابي صالح
عن ابي عبد الله قوله تعالى لقد جاءكم رسول من انفسكم قال ابن
من العرب قبيلة آل ولدت النبي صلى الله عليه وسلم مضيها و
ربعها واما بني انا ابو العجم جعفر بن محمد بن عمرو ولا حسني نا الحسين
محمد بن الحسين القاضى الوادعي نا محمد بن احمد بن الحسن نا محمد
بن عثمان نا شعبة نا ابي يحيى بن عبد الحميد نا قيس بن ربيع

[illegible]

عن ابن عباس

ووجه استلال بقرب نسب جنایامیر المؤمنین علیه السلام و حاجت
سنان باصل التدرع علیه و آله سلم و ملاحت فی فصل اعظم

[illegible]
$$\frac{150}{150.00}$$

ووجه بحث استدلال فقر تصدیقاتی بر این نوعی علیه السلام حاجت
رسالت مآب علی علیه السلام است فی فصل انحضرت
۷۰۶

[illegible]

احادیث و فضائل نبوی (ص)

$\frac{40}{7.50}$

23

ووجه تحقیق استدلال بقرین نسب بن ابی العزیز المؤمنین علیه السلام اینست
 رسالتی که بر علی است علیه آله و سلم بر امانت بی فصل آنحضرت

عندته واصطفاه ورفعته الذكر والتفصيل سيادة ولد آدم
وما خصه به في الدنيا من زيا الرتبة بركة اسمه الطيبا خبرنا
الشيخ ابو محمد عبد الله بن احمد العدل ان ذابلفظه قال نا ابو الحسن
الفرغان حدثنا ابو القاسم بن ابي بكر بن يعقوب عن ابهما نا حمر
وهو ابن عقيل عن يحيى هو ابن اسمعيل عن يحيى الجاني نا قيس عن
الاعمش عن عباية بن ربي عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى
عليه وسلم ان الله قسم الخلق قسمين فجعلني من خيرهم كما فذلك
قوله اصحاب اليمين واصحاب الشمال فانا من اصحاب اليمين انا خير
اصحاب اليمين شرح رجل القسمين ثلاثا فجعلني في خيرها ثلاثا
وذلك قوله اصحاب الميعة واصحاب المشامة والسابقون
السابقون فانا من السابقين انا خير السابقين شرح رجل الا ثلاث
صاثل فجعلني من خيرها قبيلة وذلك قوله تكا وجعلنا كرم شعرا
وقابل الآية فانا التقى ولد آدم واكرمى هو على الله ولا خير شرح رجل القبا
بيوتنا فجعلني في خيرها بيتا ولا خير وذلك قوله تعالى انا يريد الله ليد
عنه الرحمن هل البيت الآية ونيز قاضي عياض رشفكته عن واثة
بن الاسقع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله اصطفى
من ولد آدم ابراهيم واصطفى من ولد ابراهيم اسمعيل واصطفى من
ولد اسمعيل بنى كنانة واصطفى من بنى كنانة قريشا واصطفى
من قريش بنى هاشم واصطفاني من بنى هاشم ومحمد بن يوسف كنى
مركفاية الطالب بن فضل رواية اصطفانا بنى هاشم ازان عساكر كنة
اخيرا ناولك الحافظ محمد بن محمود بن عبد الله وعثمان بن عبد الرحمن
وقهيرة بد شق ومحمد بن ابي جعفر بصري ومحمد بن طلحة بن عبد
قال بن ابي جعفر اخبرنا محمد بن علي بن صدق الحارثي بد مشوق

ويزيد في حياض دمشق الفتية التي كانت تخدم على السلام اتان في حبر كل فقال كل قبحه مشاق الارض سنابا عاكر اولوا افضل من محمد

کتابخانه شخصی و خانگی
 دارالمطبعین
 کتابخانه شخصی و خانگی
 دارالمطبعین
 کتابخانه شخصی و خانگی
 دارالمطبعین

وهو تحت استدلال بقوله تعالى يا ايها الذين آمنوا
 خذوا زينةكم على كل ملة وهم في الصلاة

وقال الباقر خبرنا المؤيد بن محمد الطوسي بنيسابور قال اخبرني
 محمد بن الفضل الفراء عن اخبرنا ابو الحسين عبد الغافر بن ابراهيم
 بن سفيان النخعي قال حدثنا الامام ابو الحسين مسلم بن الحجاج حدثنا
 محمد بن عمران الرازي حدثنا الوليد بن مسلم الا وناهي عن ابن عباس
 انه سمع واثله بن الاسقع يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه
 وسلم يقول ان الله اصطفى كنانة من ولد اسمعيل واصطفى قريشا
 من كنانة واصطفى من قريش بنى هاشم واصطفاني من بنى هاشم
 قلت هذا لفظه في صحيحه واخرجه الامام الحافظ الترمذي في جامع
 اخبرنا ابن السكيت الامام العلامة شافعي الزمان ابو محمد عبد
 بن ابى لوف البازدي عن الحافظ عبد العزيز بن الاخير اخبرنا ابو
 الكروخي اخبرنا الخطيب الحنفى عبد الكريم بن قاض القضاة عبد
 وابو خاليد ظفر بن ابى بكر محمد وابو الفتح نصر الله بن محمد الاضاربي
 قالوا اخبرنا عبد الجبار المروزي اخبرنا محمد بن احمد اخبرنا الحافظ ابو
 محمد حدثنا خلاد بن اسلم البغدادي حدثنا محمد بن مصعب حدثنا
 الا وناهي عن ابن عباس عن ائمة بن الاسقع قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم ان الله اصطفى من ولد ابراهيم اسمعيل واصطفى من
 اسمعيل كنانة واصطفى من بنى كنانة قريشا واصطفى من قريش
 بنى هاشم واصطفاني من بنى هاشم قال الترمذي هذا حديث صحيح
 قلت وصحيفة قوله اصطفى اخبرنا ذكره جماعة من المفسرين في قوله
 عز وجل ان الله اصطفى آدم ونوحا وال ابراهيم وال عمران على العالمين
 ان في ذلك لذكرى لمن كان له قلبه البق السمع وهو شهيد فثبت ان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبر وهو الصادق الصدوق
 عن الله تبارك وتعالى انه اصطفى بنى هاشم على غيرهم من قبائل

قريش

وهو تحت استدلال بقوله تعالى يا ايها الذين آمنوا
 خذوا زينةكم على كل ملة وهم في الصلاة

قريش ويؤكد هذا القول ماخرجه عبد الله بن احمد بن حنبل ياد على
 ما جمعه والدة من مناقب علي حدثنا عبد الله بن سليمان النخعي
 حدثنا عباد بن يعقوب حدثنا موسى بن عمير عن جعفر بن محمد
 عن ابيه عن جده عن علي بن ابى طالب قال لبي صلى الله عليه
 وسلم يا معشر بنى هاشم والذى بعثني بالحق لو اذنت بخلق
 باب الجنة ما بدت الا بكم ولو لم يكن كالشمس ما ادخله في مصنف
 والذى يحب الدين طبري بن زفارة العقبى كفته ذكر اصطفانا هم اى قريش
 وائمة بن الاسقع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله
 اصطفى من ولد ابراهيم واخترنا خليفا واصطفى من ولد ابراهيم
 ثم اصطفى من ولد اسمعيل ثم اصطفى من ولد نزار ثم اصطفى
 من ولد مضر كنانة ثم اصطفى من ولد كنانة قريشا ثم اصطفى من
 قريش بنى هاشم ثم اصطفى من بنى هاشم بنى عبد المطلب ثم اصطفى
 من بنى عبد المطلب اخبرنا بهذا السياق الحافظ ابو القاسم حمزة
 بن يوسف السهمي فضائل العباس اخبرنا مسلم والترمذي
 وابو حاتم مختصرا ولفظه ان الله اصطفى كنانة من ولد اسمعيل واصطفى
 قريشا من كنانة ثم اصطفى هاشما من قريش ثم اصطفاني من بنى هاشم
 ذكرناهم خير الخلق عن العباس بن عبد المطلب قال بلغ النبي صلى الله
 عليه وسلم ما يقول الناس فصعد المنبر فقال من انا فقالوا انت
 رسول الله فقال الناصر بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق
 الخلق فجعلني في خير خلقه وجعلهم فرقين فجعلني في خير فرقة
 وخلق القبائل فجعلني في خير قبيلة وجعلهم بيوتا فجعلني في خير
 بيتا فانا خيركم بيتا وانا خيركم نفسا اخبرنا احمد والبخاري في
 الفضائل وسيد علي بن هادي في روضة القرني كفة المودة الاولى في فضائل

ما حدثني عن اخي
 في فضائل النبي صلى الله عليه وسلم

ما حدثني عن اخي
 في فضائل النبي صلى الله عليه وسلم

ووجه صدور استدلال بقرب جنب جناب امیر المؤمنین علیه السلام
باجانب سالت آنکه معنی آنست علیه آرد و سلم را است و فصلی مختص
۴۱۰

سيدنا وصفيقا ومولانا محمد المصطفى صلى الله عليه وسلم عن مطلب
بن وداعة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب انا الله خلى الخلق فجعلني في خير
شر جعلهم قياتا فجعلني في خيرهم ثم جعلهم بيوتا فجعلني في خيرهم فانا
خيركم بيتا وخيركم قميلا وخيركم نفسا ويرسيد علي عديني وروثة القوم
كفني عن ائمة بني السقع رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم انا الله اصطفى كنانة من ولد اسمعيل واصطفى قريشا من كنانة
واصطفى من بني قريش بني هاشم واصطفاني من بني هاشم ويروى
ان الله تعا اصطفى من ولد اسمعيل واصطفى من ولد اسمعيل الى آخر
الحديث ومحمد بن يوسف زندي در نظر در اسمعيل گفته تری وائمة بني السقع
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا الله اصطفى
كنانة من بني اسمعيل واصطفى من بني كنانة قريشا واصطفى من بني
بني هاشم واصطفاني من بني هاشم اخرجه مسلم رحمه الله الخ
يوتعيم من طرق عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
مما يلق ابواي قط على سفاح ليرى لاله ينقله من الاصلاط الطبية الى
لا جاوا طاهرة مصطفى من نبالا تشعب شعبان الا كنت خيرا مما
واخرج ابن سعد من طريق الكلبي عن ابي صالح عن ابن عباس قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم خير العر بضر وخير مضرب يعب
منافذ خير بني عبد مناف بنو هاشم وخير بني هاشم بنو عبد المطلب
والله ما افرقت قريشا منذ خلق الله آدم الا كنت في خيرهما
واخرج البزار والطبراني في طريق حكيم عن ابن عباس
قوله وتقلبك في الساجدين قال اما زال النبي صلى الله عليه وسلم
قلب في اصلا الانبياء حق ولده امة واخرج البخاري عن محمد بن

[illegible]

三

ووجه حق استلال اقرب نسب جناب البير المومنين عليه السلام
باجتاييسا الكتاب صلى الله عليه وآله وسلم بلامتني في فضل حضرت
الحكمه

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بعثت من خير قرون بني آدم
 قروا فخرنا حتى كنت من القرن الذي كنت فيه واخرج مسلم والترمذي
 عن اثلة بن الاسقع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ان الله اصطفى من ولد ابراهيم اسمعيل واصطفى من ولد اسمعيل بنى
 كنانة واصطفى من بنى كنانة قريشا واصطفى من قريش بنى هاشم لمحمد
 الترمذي وحسنه والبيهقي وابو نعير عن العباس بن عبد المطلب
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله حين خلق جعلة
 خلقه فرح حين خلق القبايل فجعله من خيرهم قبيلة وحين خلق الانفس
 فجعله من خيرها نفسهم فرح حين خلق البيوت فجعله من خيرها بيوتهم
 فانما خيرهم بيتا وخيرهم نفسا واخرج البيهقي والطبراني وابو نعير
 عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله خلق الخلق
 واختار من الخلق بنى آدم واختار من بنى آدم العرب واختار من العرب
 مضر واختار من مضر قريشا واختار من قريش بنى هاشم واختار من
 بنى هاشم فانا خير اهل خيار واخرج البيهقي والطبراني وابو نعير عن
 ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله خلق الخلق
 تسعين فجعله في خيرها تسعين ثم جعل التسعين اثلاثا فجعله في خيرها اثلاثا
 ثم جعل الاثلاث قبائل فجعله في خيرها قبيلة ثم جعل القبائل بيوتا
 فجعله في خيرها بيتا فذل ذل قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا
 الرجل اهل البيت الاكية واخرج البيهقي عن ابن عباس عن طريق مالك
 عن الزهري عن ابي النضر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما افترق القبايل
 فوقيتن الا جعل الله في خيرها فافخرجت من بين ابوي خلم بصبي
 من عبد الجاهلية وخرجت من كنانة واخرجت من قريش من لادن آدم
 حتى افخيت الى ابي فانا خيركم نفسا وخيركم بيتا واخرج البيهقي

۱- واصطفا بن محمد بن هاشم

من خیارم

ووجه صحت استدلال تقریر مندرجہ بالا اینست علی السلام
باجانب سالقاری علی السلام وآنکه در سلم نامتبی اصل حضرت

۷۱۲

و جرحه تحت استدلال بقوله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذكروا ان الله قد اشترى منكم
انفسكم بالثمن العظيم فاصبروا واثابوا

عن محمد بن علي أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال إن الله اختار
فاختار العرب فاختار منهم كنانة فاختار منهم قريشا فاختار
منهم بني هاشم فاختار من بني هاشم وأخرج البيهقي والطبراني في
وابن عساكر عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال لي جبرئيل فليت الأَرْض مشادقها ومغار بها فلم أجدر جلا
أفضل من محمد لم أجدر بني بل أفضل من بني هاشم وأخرج ابن عس
عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ولدني
بغير قط من خرجت من صلب آدم ولو نزل تنازعني إلا مع كابر
كابر حتى خرجت من أفضل حيتين من العرب هاشم وذهرة وأخرج ابن
مردويه عن أنس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقد
جاءكم رسول من أنفكم فبعوا الفداء وقال أنا أنفكم نسبوا صحرًا وجبا
أيسر أبان من لدن آدم سفاح كلنا نكاح ولما علي بن في ذكره
أنا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن
قصر بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك
بن نضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار
وما افترق الناس وقتين إلا جعلني الله فخرهما فأخرجت من
وي قلبه صبي شي من عهد الجاهلية وخرجت من نكاح ولو أخرج
من سفاح من لدن آدم حتى أنقضي على أبي عامر فانا خيركم نسباً وخير
البيهقي في ذلك قال عن أنس ونيز ذكره العمال مرة قلت مشادق الأَرْض
مغار بها فلم أجدر جلا أفضل من محمد وقلت مشادق الأَرْض
خارجاً فلم أجدر بني بل أفضل من بني هاشم الحاكم والكشي في
ذكره العمال مرة أن الله خلق خلقه فجعلهم فرقتين فجعلني في
الفرقة الأولى فجعلهم قبائل فجعلني في خير قبيلة فجعلهم

الفصل الثالث في فضائل
 شفقتي على الخلق بالحق بالحق
 من الجبال والود في فضائل
 محمد صلى الله عليه وآله وصحبه
 البشارة من كتاب الفضائل
 هو الكتاب الثالث من مؤلفات

فجعلته في خيرهم بيتا فانما خيركم قبيلة وخيركم بيتا لك غيري
 بن الحارث انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق
 فجعلني في خيرهم ثم جعلهم قوتين فجعلني في خيرهم وقوة
 ثم جعلهم قبائل فجعلني في خيرهم قبيلة ثم جعلهم بيوتا فجعلني في خيرهم
 بيتا فانما خيركم بيتا وخيركم نفسا سمعت عن المطلب ^{عليه السلام} وداعته
 من كثرة العمل لغيره ان الله تعالى اصطفى كنانة من ولد اسمعيل واصطفى
 قريشا من كنانة واصطفى من قريش بني هاشم واصطفاني من
 بني هاشم ثم عرج اثملة ان الله عز وجل اصطفى من ولد ابراهيم
 اسمعيل واصطفى من ولد اسمعيل بني كنانة واصطفى من كنانة
 قريشا بني هاشم واصطفاني من بني هاشم ثم عرج اثملة ان الله بعثني
 حجة حملاء وبعثني ربيع قومه حفصا وخبرني ابن عساکر ونيز ^{عليه السلام} كثرة العمل لغيره
 ان الله تعالى خلق الخلق فجعلني في خيرهم ثم جعلهم قوتين ثم خير اهلها
 فجعلني في خير القبيلة ثم خير البيوت فجعلني في خير بيوتهم فانما خيرهم
 وخيرهم بيتا سمعت عن العباس بن عبد المطلب نيز ^{عليه السلام} كثرة العمل لغيره
 في الجنة في صلبه وركب في السفينة في صلب ابن نوح وقد فتن
 قارنك في صلب ابراهيم لم يلق ابوا قطي على سفاح ولم ينزل الله
 ينقلني من الاصل الى الجنة الى الارحام الطاهرة مصنف عبد الله بن شبيب
 شعبان الا كنت في خيرها وقد خلد الله بالنبوة ميثاقا وبالا سلام
 عهدا ونشر في التوراة والا انجيل ذكره بين كل بني صفته تشرق ارض
 بنور في الغمام لوحي وعليه كتابه ورايان في سمائه وشرق في اسمائه
 اسمائه فذوالعرش حمود وانا محمد وعبدان عجبوني بالحوض فلكم
 وان جعلني اول شافع واول مشفع ثم اخر جف من خير قون كافت
 وجهي لجادون يامرون بالاعز وكن يحون عن المنكر بن عساکر

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

24

وجوه مختارة من تاريخ بني هاشم
رسالة على من يريد ان يعرف ما استولى على
٤١٧

ابن عباس قال غرير حليم المبلغ ولا معد بن سعد بن عبد الله بن جعفر بن محمد بن
وقوا على عسكر موسى فاقبوه فداها عليه موسى قال يا ابي هاشم
ولده معد قلا غار واعلى عسكري فاوحى الله تعالى اليه يا موسى
لا تدع عليهما فان من امر النبي الا حى لنذر البشير فنجى منهم الاممة
المرحومة اممة محمد الذين يرضون من الله باليسير من الرزق وغيره
منهم بالقليل من العمل فيدخلهم الجنة بقول لا اله الا الله كان
فيهم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب المتواضع في هيبة المجتمع له
اللب في سكوته ينطق بالحكمة ويستعمل الحكم لخرجه من خير جيل
من امته قريش ثم لخرجه من هاشم صفوة قريش فهو خير الى خير
يصير وامته الى خير يصيرون طبع عن ابي صامة ونيز وكنز العمال
كفتم ما ولدنا في بني قيس منذ خرجت من صلب آدم ولم تزل تبارك عنى
الاهم كابر اعن كابر حتى خرجت من افضل حين من العرب هاشم
ودعه ابن عساكر عن ابي هريرة ونيز وكنز العمال كفتان الله عز وجل خلق
العرب واختار كنانة من العرب واختار قريشا من كنانة واختار بني هاشم
من قريش واختار من بني هاشم ابن سعد عن عبد الله بن عسimer
رسلا ان الله تعالى اختار العرب واختار منهم كنانة واختار منهم كنانة
اختار منهم قريشا واختار من قريش بني هاشم ابن سعد عن جعفر
بن علي معصلا قال لرجل قريش مشادق الارض مغاربها فلما وجد
رجلا افضل من محمد فقلت مشادق الارض مغاربها فلما وجد
بني ابي افضل من بني هاشم الاكم والكنز و ابن عساكر عن عائشة
وصح قسمة الله عز وجل الارض نصفين فجعلت في خيرهما نصف
على ثلاثة فكن في خير ثلث فاختار العرب من الناس ثم اختار قريشا
من العرب ثم اختار بني هاشم من قريش ثم اختار بني عبد المطلب

من

وجوه مختارة من تاريخ بني هاشم
رسالة على من يريد ان يعرف ما استولى على
٤١٥

من بني هاشم ثم اختار من بني هاشم عبد المطلب ابن سعد عن جعفر بن محمد بن
علي بن الحسين عن ابيه معصلا بن سعد عن ابيه لم يكتفه من بني بنو نعيم
عن ابن عباس بن قوام بن يثرب اباى قطا على سفاح لم يزل الله ينقله من
الاصلا بالطيبة الى الارحام الطاهرة لطيفا محمدا لا تشعب شعبتان
الا كنت في خيرهما ونيز ورسول الله كفته في الدلائل لاني نعيم عن عائشة
رضي الله عنها عني عني الى الله عليه وسلم عن جبريل قال قلت يا رب
الارض مغاربها فلما وجد رجلا افضل من محمد فقلت مشادق الارض
مغاربها فلما وجد رجلا افضل من محمد فقلت مشادق الارض مغاربها
هاشم وكذا الغرير الطبراني في الاوسط قال الحافظ شيخ الاسلام
ابن حجر لوائح الصفة ظاهرة على صفحات هذا المتن وفي البخاري
عن ابي هريرة عنه صلى الله عليه وسلم قال بعثت من خير قريش
بنى آدم قريشا فاختار من قريش من القرن الذي كنت منه وفي مسلم
عن ائمة بن الاوسط قال صلى الله عليه وسلم ان الله اصطفى
كنانة من ولد اسمعيل واصطف قريشا من كنانة واصطف من
قريش بني هاشم واصطفاني من بني هاشم ورواه الترمذي وعن
العباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله خلق الخلق
فجعل في خير قريشهم وخير القريشين ثم جعل القبائل فجعل في خير
القبيلة ثم جعل البيوت فجعل في خير بيوتهم فانا خيرهم نفسا
وخيرهم بشيرا واه الترمذي هكذا متفرقا قال حديث حسن
اسم خيرهم رجا وذاواتا وخيرهم بيتا اى اصلا و ابن حجر بن محمد بن
لهم في ضايق الكون فاختار من قريش كنانة واختار من كنانة اى قريشا
فكانت بالوثيقة من اكمال الاعلى كذا لك طاب سبيلك فلو يكن في
اقامتك من لدن خوالك اممة ولا في اباؤك من لدنهم
الى ابيك عبد الله الا من هو مصطف مختار وشاهد ذلك الحديث

أما حديثنا عن بني هاشم بنو نعيم
فمنه

قال ابن سعد في تاريخه
قريش بن ابي هاشم بن عبد المطلب
قال ابن سعد في تاريخه
قريش بن ابي هاشم بن عبد المطلب

أما حديثنا عن بني هاشم بنو نعيم
فمنه

ووجه صفحتی استدلالی تقریباً بنابر این است که این نسخه از کتاب
رسالة فی التوحید و التمسک بالاسلام است که در کتابخانه
۴۱۶

الغاري بعثت من قرون بني آدم ذوا فخر نأخذه كنت من القرن الذي
كنت منه وحديث مسلم أن الله اصطف كنانة من ولد اسمعيل واصطف
قريشاً من كنانة واصطف من قريش بني هاشم واصطفاني من بني هاشم
وحديث الترمذي بسند حسن أن الله خلق الخلق فجعلني في خيرهم ثم
نعم خير القبايل فجعلني في خير قبيلة ثم في خير البيوت فجعلني في خير قوم
فأنا خيرهم نفساً أي روحاً وذاتاً وخيراً حظاً أي ملاماً وحديث الطبراني
أن الله اختار الخلق فاختار منهم بني آدم ثم اختار من بني آدم
أخيراً من العرب ثم اختار من العرب من بني هاشم ثم اختار من بني هاشم
من أحب العرب فبحسب أحسنهم من بعض العرب في بعضهم وأعلمهم
ولداً آدم ولدان حماد وبعين ولدان في عشرين بطناً الأثني عشرية
فانه ولد من ذاكامة لكون نبياً محمد صلى الله عليه وسلم من سلالة
نوح لما توفي وصي بنيه بوصية أبيه له أن لا يضع هذا النود على الله
بجبهة آدم ثم انتقل إلى شيث الألفي المطهرات من النساء ولم يزل
هذا الوصية معوك كما في لقون إلى أن صل خللك التود إلى جهة
عبد المطلب ثم ولد عبد الله فظهر الله هذا البيت الشريف من سلال
الجاهلية كما ورد في الأحاديث كحديث في سنن البيهقي ما ولدني
من سلال الجاهلية شيء ما ولدني إلا نكاح الإسلام وروى ابن سعد
وابن عساکر عن محمد بن السائب الكلبي عن أبيه قال كتبت للنبي صلى الله
عليه وسلم مائة أرقصاً ووجدت فيهم سفاخاً ولا شيئاً ما كان فيهم
الجاهلية والطبراني وابو يعقوب وابو عساکر خرجت عن نكاح الجاهلية
من سلال من لدنا آدم إلى أن ولدني ابن أختي ولم يصبني من سلال
أصل الجاهلية شيء وابو يعقوب لم يلقني أبواي قط طلع سلال الجاهلية
نقلني من أصلا الطيبة إلى الأرحام الطاهرة معصية محمد بن أبي يوسف

تفصیل

ووجه صحت استدلال بقبر بنسب جناب اير المومنين عليه السلام ما جانا
رسالتا بصل احمد عليه وآله وسلم بل ما امت بى فصل انحضرت

شعبان لا كنت فخيرها وابن مودية قرا صل الله عليه سلم لقد جاءكم
رسول من انفسكم ارجى بفتح الفاء وقال ان انفسكم نسبا واهلها وخبا
النبي اباي من لدن آدم صفاح كنانا كاح وحسين ياربكم ري
وفي الصفوة عن اثلة بن الاسقع ان النبي صلى الله عليه وسلم
قال ان الله عز وجل اصطف من ولد ابراهيم اسمعيل واصطف من
اسمعيل كنانة واصطف من كنانة قريشا واصطف من قريش بنو
واصفان من بني هاشم انفردا بخارجة منكروا على بن ابراهيم
وانسان العور كفته وما يدل على شرف هذا النسب ما جاء عن
عرو بن العاص رضي الله تعالى عنه ان الله اخذ العرجل على الناس
واختارني على من انا منه من اولئك العرب ما جاء عن اثلة
بن الاسقع رضي الله تعالى عنه قال سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول ان الله اصطف قريشا من كنانة واصطفني
من قريش بن هاشم واصطفاني من بني هاشم اقول وجاء بالفظ الغري
واثلة بن الاسقع وهو ان الله اصطف من ولد ابراهيم عليهما السلام
واخيرا خيلا واصطف من ولد ابراهيم اسمعيل نزارا واصطف من ولد
نزار مضر واصطف من ولد مضر كنانة ثم اصطف من كنانة قريشا
ثم اصطف من قريش بن هاشم ثم اصطف من بني هاشم عبدالمطلب
ثم اصطفاني من بني عبدالمطلب وانما اعلم قال في رواية ان الله اصطف
من ولد ابراهيم اسمعيل واصطف من ولد اسمعيل كنانة واصطف من
بنو كنانة قريشا واصطف من قريش بن هاشم واصطفاني من بني
هاشم وما جاء عن جعفر بن محمد عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم انا نبي جبرئيل فقال يا محمد ان الله بعثني غطفت شرق
الارض مغربا ومشرقها فاجعلوا لى اجد حيا خيرا من مضر ثم ارجى

مجلس دال بر افضلیت نبوت
در تفسیر حدیثی

باب النبأ الشريف

در آخر اسفند

ووجه صحت استدلال بقبر نسب جباب امير المؤمنين عليه السلام
اجاب سالکتاب علی السعدی و انه وسلم انک فی اصل الخبر

[illegible]

10

وجودی حیات لال بقربینب جناب ایرامونین علیہ السلام
 باجناب سالتمابصلی الله علیه و آله وسلم ریاختی فصلی حضرت

ثم جعل الاثلاث قبائل فجعل من خيرها قبيلة وذللك قوله تعالى
وجعلناكم شعوبا وقبائل لكي تتعرفوا زادكم وكرمتم على الله تعالى
ولا تفر وجعل القبائل اثنا عشر قبيلة في خيرها بيتا ولا تفر فذللك قوله
تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت الاية هذا كلام
الشفاء فليتأمل ونيز در انسان العيون گفته عن ابن عباس رضي الله تعالى
عنه ما خيرا العرب مضر وخير مضر عذرة وخير عذرة بني هاشم وخير بني
هاشم بن المطلب والله ما افترق وقتان منذ خلق الله تعالى آدم الا كانت
في خيرها اول في لفظ آخر عن ابن عباس رضي الله تعالى عنها قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله حين خلق جلعن من خير خلقه
ثم حين خلق القبائل جعل من خيرهم قبيلة وحين خلق الانفس
جعل من خير انفسهم ثم حين خلق البيوت جعل من خير بيوتهم
فانا خيرهم بيتا وانا خيرهم نسا وفي لفظ آخر عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان الله قسم الخلق قسمين فجعل من خيرهم قسما
ثم جعل القسمين اثنا عشر قبيلة في خيرها ثلثا ثم جعل الثلث قبائل فجعل
في خيرها قبيلة ثم جعل القبائل اثنا عشر قبيلة في خيرها بيتا وتقدم
عن الشفاء مثل ذلك مع زيادة الاستدلال بلكايات وتقدم
الامر بالتأمل في ذلك والله اعلم وشيخ عبد الحق رحمه الله ارج النبوة گفته
از علي بن ابي طالب كرم الله وجهه انه قد علم وشيخ عبد الحق رحمه الله ارج النبوة گفته
وسلم بيرون آدم از كنج وبيرون نياده ام از سفاح از گاه آدم عليه
السلام بيرون نياده ام از سفاح از گاه آدم عليه السلام بيرون نياده ام از سفاح از گاه آدم عليه السلام
ديكر آمده كه فرمود همیشه بود خداي تنها كه نقل مي كندم الزا اصلا فليعلم
طاهره مصفا و مذهب و تشيعي شري و تشيعي مكر الله بود من در بيوت
ان زين و تشيعي و نيز در مدارج گفته و ابو نعيم در دلائل نقل كرده كه در مدارج

ص ۳۹ ثلث اول
باب فیه الشریف

الحمد لله الذي جعل في القرآن
مناجاة المؤمنين

ووجهی است دلالت بقرب تشبیه جناب ابراهیم علیه السلام
باجناب سالار جمیع اعدایه که و سلم بر اوست فی قصه آنحضرت
ع

از رسول خدا از جبرئیل که گفت گشتم مشامق ارض و مغارب را از بس نهید
پیش مردی فاضل از محمد و ندیدم پس آن پیچ مردی را فاضل تر از منی باشم
و در پیج بخامی ازانی بر برده آمد که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بر این گفته شد ما من از خیر فروع بنی ادم قرنی بعد از قرنی تابعی اشد من از قرنی
که در ستم و در صحیح مسلم آمده که فرمود آنحضرت بدرستی که بنده خدا تعالی کند
از اولاد اسمعیل علیه السلام و برگزید قریش از کنانه و برگزید از قریش بنی هاشم
و برگزیدم از بنی هاشم و قطع نظر از بنی احادیث و روایات کثیره حسب اقادات
علما عالی درجه است بر این جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم افضل است
لواشر و اعصاب و فضیلت است آنحضرت مثبت نه سائیت افضلیت آن صفوه
انبیای جناب صلی الله علیه و آله الاطیاب با نفع من طاب لابی پس
اخرین حسب جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر مثبت است افضلیت آنحضرت باشد
و چون اغیار از بنین فضیلت حبلیه انخار و شره النار بر اصل قائمیه در آمد
و حرمان از بدائات این بکرمت فخریه و منقبت عظیمه در کمال اودین در
فضیلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر بس غلظه و بعد از آن نظام دیگر
فضاخ و آثار عالی محمد و مناقب اسمیه یقین افضلیت آنحضرت با فضل
مدارج و اعلام مراتب قائمیه گرد قسط لانی در مراد است به نیه گفته نظر اعلم
انه علی الصلوة و السلام لویش که فی و کادته عن ابویه اش او
لغت کاتمه صفو تحا الیه و قصود نسفها علیه لتکون مختصا
بنسب جعله الله تعالی للنبوة غایه و لتمام الشرف تحایه و لانت
اذ اخبرت حال نسب الشریف و علمت طهارة مولد و یقینت انه
حوسلا له اباؤه کرام فو صلی الله علیه و سلم البقی العزلی که اشخی
الحرمی الهاشمی القریشی نخبة بنی هاشم المختار المنقخب من خیر بطون
العرب عرقها فی النسب اشرها فی الحب فافضی عاودا و اطولها

175

رجوع صحیح استدلال بقرب جناب ایل المومنین علیہ السلام باجانب
رسالتی صلی الله علیه و آله وسلم بر امامت بی فصل آنحضرت

عمره وأطعمه الرزقة وأمره هاجر حنومة وأفصحها لسانا وأوضحها
بيانا وأججها ميزانا وأصحها إيمانا وأمره هانقا وأكرمها معشرا من قبل
أبيه وأمه ومن أكرم بلاد الله عليه وعلى عباده وسيرته وقبائله
خود كفت المقامة السندسية لقد جاءكم رسول من أنفسكم عزيز عليه
ما عنكم حريص عليكم بالمؤمنين رؤوف رحيم بنى شجرة قدس على
وبرهانه على خيرة الحقيقة أمّا أبنا وأزنا كاهم حبا ونسبا خلق الله
لأجله الكونين وأقربيه من كل مومن العبدین وجعله بنى الأئمة
وأمره مجددا في طيبته وكتب اسمه على العرش علامة بمنزلة
عنه وفضيلته وتوسل به آدم فتاب عليه وأخبره أنه لو كان
ما خلقه وأنا عليك بحارثة لذاته من بنى خص بالتقديم قدما
وأمره بعد في طين ماء به كريم بأحبا من باحتية به يجوز وفي الحيا
بالحياء به ومن خصائصه فيما ذكر الغزالي خير من الله ملكة الجنة
وأذن له أن يقطع منها من يشاء ما يشاء وأعظم بذلك مثله
وخصه بطهارة النسب تعظيما لشأنه وحفظا لآبائه من الناس
تيمنا لبرهانه وجعل كل أصل من أصوله خيرا أهل زمانه كما
قال في حديث البخاري الذي يقطع صدره من فيه بعث من خير
قرون بنى آدم فزنا فخرنا حتى كنت من القرن الذي كنت فيه وقال
عليه السلام أنا أنفكم نسبا وجهرا ونسبا لم يزل الله ينقلني
من الأصلاط الطبية إلى أرحام الطاهرة مصفيا مني ما لا تشبه
شعبتان إلا كنت في خير مما أنا خيركم نفسا وخيركم آيا وأجله
يقول صاحب البردة أن يكون له في عرصات القيمة عذرة
وبدا للوجود من كبره من كبره ما ذكره في شرحه للإمام
عليه السلام في الجوزة حبلا عقد خود وفخاره أنت في الدنيا العظيمة

در مقامات خود
تتبعاً برسانا علی کمال شرف و تالیف
در مقامات خود

وجه صحته استدلال بقوله تعالى لا اله الا الله محمد رسول الله
رسالة محمد صلى الله عليه وسلم برامته في فضل الخضر

وينظم في سلك هذه الدرة حافظ العصر ابن الفضل بن حجر بن النعمان
المختار من آل هاشم في خبرهم فليقتض المتداول تنقل في اصحاب
قوم شرفا به مثل ما للبدن تلك المنان والجليل في العيون كفته
والى شرف هذا النسب شير صاحب الحمزية رحمه الله تعالى بقوله
وبنائه لوجه ومنه كثر من بر اباؤه كرماءه نسب نجيب على الخلافة قلنا
نجوها الجوزاء جنة عقد خود ونخاره انت في القيمة العصاة اي ظهر
لهذا العالم منك كرم اي جامع لكل صفة كان هذا على حد قولهم
لو من فلان صديق حمير وذلك الكرم الذي ظهر وجد من اب كرمي سالم
من نقص الجاهلية اباؤه الشامل للاهتات جميعهم كرماء اي المني
من نقائص الجاهلية اي ما يعتق في الاسلام نقصا من اوصاف الجاهلية
وهذا نسب اجل منه وجلالته اذا تاملته نظرت بسبب ما تلي به من
الكلمات اي معالها جعلت الجوزاء بنحوها التزيين قال لها طاق الجوزة
قلادة لتلك المعالي وهذه القلادة في قلادة سياحة وتعلج موصوفة
بأنك في تلك القلادة الدرة القيمة التي لا مثابه لها المحفوظين
الا حين لجلالته لا يقال شمول الاباء للاهتات لا يناسب قوله نسب
لان النسب الشرعي في الاباء خاصة لانا نقول المراد بالنسب ما يعم
اللقوى ويقال سلامة اباؤه من نقائص ما هو من حيث ابوته
اي كونه متفرغا عنهم وذلك يستلزم ان تكون اهتاته كذلك
وسياق امر ال نقل من اصحاب الطاهرين الى رجا الطاهرات
وسياق الكلام على ذلك مستوفى وقد قال الماوردي في كتاب
احكام النبوة واذا اختبرت حال نسب صلى الله عليه وسلم علمت انه سلاله
وعرفت طهارة مولده صلى الله عليه وسلم علمت انه سلاله
اباؤه كرام ليس فيهم مسترد بل كلهم سادة قادة وشرف

مسند احمد بن حنبل
في مناقب آل البيت
صلى الله عليه وآله وسلم

و

وجه صحته استدلال بقوله تعالى لا اله الا الله محمد رسول الله
رسالة محمد صلى الله عليه وسلم برامته في فضل الخضر

وطهارة المولد من شروط النبوة هذا كلامه ومن كلام عبد الوهاب
اذ اجتمع حديث قرين لمفح فبعد مناقب سرها وظهرها وان حصلت
انساب عكبت مناقبها فقه هاشم اشرفها وقد مجاهد وان خربت يوما
فان حجابها هو المصطف من سرها وكريمها بالرفع عطفها المصطف
وسم القوم وسطهم فاشرف القوم قومه واشرف القبائل قبيلته
واشرف الاقبا في ذنوبه ابو نعيم احمد بن عبد الله بن احمد الامام بعدد كرامته
فضليت جناب سالتما صلى الله عليه وآله وسلم بطيعة لادب ورسول
ورد لال النبوة كفته ووجه الدلالة في هذه القضية ان النبوة ملك
وسياسة عامة وذلك قوله تعالى او يحسدن الناس على ما اؤتمروا
من فضله فقد اتينا ال ابراهيم الكتاب والحكمة واتيناهم ملكا
عظيما والملك في ذوى الاحساب الاخطار من الناس وكل ما كان
خصال فضله وفركانت الرعية بالانقياد اليه اسمع والى طاعة
مطيعه اسرع واذا كان في الملك وفي توابعه تقيصة نقص عدد
اتباعه ورعيته فقه اختيار الله له ان امدة بكل ما بالملك
اليه الحاجة ليدعو الناس الى اتباعه ولذا قال في تشييعه بانه
كثيرا ما تقول وانا لذكرك فينا ضيفا ولو لا رطوب لرجنا
الآية وقال فرعون لموسى امرانا خيرا من هذا الذي هو بين
ولا يكاد يبين فانزى فرعون به ليثبط يدك القوم عن اتيان
حقه شكوا موسى الى الله تعالى وسأله ان يحل العقدة من لسانه
ليفقه وقوله فقال واخي هرون هو رفع من لسانا فارسلته
خرايصد فني فذل لك على ان الملك لا يجعل الا في حال الكمال
والنجابة وهاتان الخصلتان لا توجدان في غيره ذوى الاحساب
فجعل الله لنبيه محمد صلى الله عليه وسلم من خلقه افرها

مسند احمد بن حنبل
في مناقب آل البيت
صلى الله عليه وآله وسلم

ومن المسمى باموافاهما واكثرها قلنا ذلك قال فاننا من خيار الى خيار
 وجعله ايضا من افضل البقاع مولداً ومسكناً ومخرجاً البقعة
 التي افترض الله على كل الموحدين من المستطيعين حجة فكان هذا
 ايضا افضلهم نفساً وحسباً وداراً ولد ذلك سال هرقل باسفين
 بن حرب عن حسيبه فقال كيف حسيبه فبكم فقالوا هو من اوسطنا
 حسيبا فقال له هرقل كذلك الانبياء وسيوطي وخصائص بيد ذكر
 احاديث سابقه كفته قال ابو نعيم وجه الدلالة على نبوته من
 هذه الفضيلة ان النبوة ملك وسياسة عامة والملك في
 ذوى الاحبار الاخطار من الناس كان ذلك ادعى الى اقياد الرعية
 له واسرع الى طاعته ولد ذلك سال هرقل باسفين كيف نسبته فبكم
 قالوا هو قينا ذو نسب قال هرقل كذلك الرسل تبعث في نسبها
 قاض عياض وشفاف كفته الباب الثاني في تكميل الله تعالى الى الحسن
 خلقاً وخلقا وقراءه جميع الفضائل الدينية والدنيوية فيه
 شفا علم انما المحب لهذا النبي لكرير الباحث عن تفاصيل جل
 قدره العظيمة ان خصائص الجلال الكمال في البشر او كان ضروري
 دنيوي اقضته الجبلة وضرورة الحياة الدنيا ومكتسب بني وهو
 ما يختلف عمله ويقرب الى الله ذل في شرفي على فتيان ايضا مني اما بخل
 لا حلا وصفين مني اما بقرانج ويتداخل فاما الضرر والمخاض مما
 للبر في اختيار ولا اكتساب مثل ما كان في جبلة من كمال خلقه
 وجمال صورته وقوة عقله وصحة فهمه وفصله لسانه وقوة
 حواسه واعضائه واعتدال حركاته وشرف نسبه وعزة قومه
 وكرامته ويلحق به ما تدعو ضرورة حياته اليه من غذائه
 ويومه وملبسه ومسكنه ومنكبه وماله وجاهه وقد خلق

في كتابه سوي وفضل الله
 في كتابه سوي وفضل الله
 في كتابه سوي وفضل الله

في كتابه سوي وفضل الله
 في كتابه سوي وفضل الله
 في كتابه سوي وفضل الله

هذه الخصائص الاخرى بالاقضية اذا قصد به التقوى ومعونة
 البدن على سلوك طريقها وكانت على حد الضرورة وقوانين
 الشريعة فاما المكتسب الاخرى بالاخلاق العلية والاداب
 الشرعية من الدين العلم والحلم والصبر والشكر والعدل والهدى
 والتواضع والعفة والعفو والجود والشجاعة والحياء والمروءة
 والفتنة والنودة والوقار والرحمة وحسن الادب والمعاشره واخلاقها
 وهي التي جامعها حسن اخلاق وقد يكون من هذه الاخلاق ما هو
 في الغريزة واصل الجبلة لبعض الناس بعضه لا يكون فيه مكتسبها
 ولكنة لا بد ان يكون من اصولها في اصل الجبلة شعبة كما سنبينه
 ان شاء الله تعالى وتكون هذه الاخلاق دنيوية اذا لم يرد بها
 وجه الله تعالى والدار الاخرة ولكنها كما هي حسن فضائل الانفاق
 اصحاب العقول السليمة وان اختلفوا في موجب حسنهم وتفصيلها
 فصل اذا كانت خصائص الكمال والجلال ما ذكرناه ووجدنا الوجه
 من انشرف واحدة منها او اثنتين ان اتفقت له في كل عصر اما
 من نسبته جلال وقوة او علم او حليم وشجاعة وسخاحة في عظم
 قدره وتصرفه في الامثال يتفرد له بالوصف بذلك في القلوب
 اثره وعظمة وهو من عصور حوال في هذا فاما انما به عظيم
 قدر من اجتمعت فيه كل هذه الخصائص الى ما لا ياحد حد
 يعتبر عنه مقام لا ينال بكسب الجبلة الا فخصيص الكبرياء تعالى
 من فضيلة النبوة والرسالة والحكمة والفحبة والام طفاء ولائها
 والروية والقرب والدنو والوحى والشفاعة والوسيلة والفضيلة
 والدرجة الرفيعة والمقام المحمود والبراق والمعاليق والبعث
 الى الاخرى والاسود والصلوة بالانبياء والشماعة بين الانبياء

في كتابه سوي وفضل الله

والا وهو سيادة ولد آدم ولواء الحمد والبشارة والندادة والمكانة
عند ذي العرش والطاعة في الامانة والهداية ورحمة للعالمين
واعطاء الرضى الشول والكوف وسام القول واتمام النعمة والعفو
عما تقدم وصاننا شرح الصدر ووضع الوزر ورضي الذكر وعزة
النصر ونزول السكينة والتأييد بالملائكة وابتداء الكتاب والحكمة
والسمع المثاني والقران العظيم ونزكية الامة والدعاء الى الله
والملائكة والحكماء بين الناس بما اراد الله ووضع الامر الا لخلل
عنهم والقسم باسمه واجابة دعوته وتكليم الجادات والنجباء
المعنى واسماع الصم ونبج الماء من بين اصابعه وتكثير القليل واشفاق
الغمر ورجاء الشمس في قلب الاعيان والقصر بالوعيد الاطلاع على الغيب وظل
الغمام وتبليغ الحصاد وبراءة الاكابر والعصمة من الناس ولا تخفى فضل
ولا يحيط بعلمه الامانة ذلك ومفضلته بالا اله غير الله ما احده
في القدر الاخرة من منازل الكرامة ودرجات القدس ومراتب
السعادة والحسنى والزيادة التي تقف ونها العقول ويحار دون
ادائها اللوحى ومما انكشفت في الشدة ورازاته الخفا بعد ذكره وفات جناب
رسالة جناب امير المؤمنين عليه السلام غفلة بعد اوانه بان حالته في شدة
اختلافه في كبره في اجتماع انصاره بعد وفاته بنى ساعده بقصد جيت بعد
بن عباده وبن ههنا اختلاف است كما رتبته حضرت صديق وفاروق
دفع ان يشهد سل سيف بيان مني آدودين انهم في ياشيد و حضرت صديق
وفاروق و درقيقه حاضر شدند و سيف بيان قطع ان اختلاف نمودند
ورواة عام در نقل ابن بيان قاطع مختلف اندر بي جيري حفظه و جيري
ترك نمود و درين محل و ابني چند رنگارم تا قصد فتح كرد الى ان قال اما
في اية ابى سعيد الخدري قال لما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم

د و صلوة الله

استدل بقول من قال ان الامام هو من كان له الجاهل
صلى الله عليه وسلم كان من الجاهل
الامام يكون من الجاهل
خلقه جناب امير المؤمنين عليه السلام
ان في ياشيد

فان خطباء الانصار فجعل الرجل منهم يقول يا معشر المهاجرين ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اخلاستعمل رجلا منكم
معه رجلا منا فخذ مني من اجل هذا الامر رجلا من احدكما منكم والا فخذ
قال فتبايت خطباء الانصار على ذلك فقام زيد بن ثابت فقال
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان من المهاجرين فان الامام
يكون من المهاجرين ونحن انصاره انما انصار رسول الله صلى الله
عليه وسلم فقام ابو بكر فقال جزاكم الله خيرا يا معشر الانصار وثبت
قائلهم ثم قال والله لو فعلتم غير ذلك لما صاحتكم اخرجوا الى
شعبة ازين و ايت نظام بركت في بيت استلال كزود بر انصار خلافت
در مهاجرين باين امر كه جناب سالتاب صلى الله عليه وآله وسلم ان المهاجرين
بوده پس بايد كه خليفه نيز از مهاجرين با پس بمقاد يعين بفرستيم كه چون
جناب سالتاب صلى الله عليه وآله وسلم از بني هاشم بود بايد كه خليفه نيز
بني هاشم باشد و چون بعد جناب سالتاب صلى الله عليه وآله وسلم افضل بنى
هاشم جناب امير المؤمنين عليه السلام بود و خلافت اخفرت منحه و ايشا پس
قر سبب جناب امير المؤمنين عليه السلام ثبت امامت بنى فاصلا اخفرت بشه
سوم انكه حضرت عتيق و در موضع بيان انحصار امامت خلافت در قريش
اشرفيت ايشا از الزومى نسب داره ذكر كرده باين حجت انصار را عاجز و كذا
وقام و صامت كذا و غيره و جميع حاضر بنى المهاجرين و انصار بر و انكار
البكاش و دنگه بمقاد ان طعن انقياد و تسليم و بيعت عتيق پيو دند و خلافت
كه اشرفيت جناب امير المؤمنين عليه السلام اند و بنى سبب داره نسبت جميع مهاجرين
و انصار ثابت و متحقق است پس انفا و حضرت عتيق انحصار خلافت در
سراير كات جناب امير المؤمنين عليه السلام كمال اولويت تمام جريه
از غير نقرانه بلفظان قائله انكم منكم يقول والله لو مات عمر بايعت فلانا

استدل بقول من قال ان الامام هو من كان له الجاهل
صلى الله عليه وسلم كان من الجاهل
الامام يكون من الجاهل
خلقه جناب امير المؤمنين عليه السلام
ان في ياشيد

247

249

فلما تغيرت أحوالهم يقولوا فكانت بيعة أبي بكر خليفة وعلمت أحوالهم
قد كانت كذلك ولكن الله وقى شرها وليس فيكم من يقطع
إليه مثل أبي بكر من بايع رجلا من غير مشورة من المسلمين فلا
هو ولا الله تابعه تغرأ أن يقتلوا والله قد كان من خيرنا
توفي الله نبيه أن الانصار خالفونا واجتمعوا بأسهم في سقيفة
ساعة وخالف عنا أهلنا وزيدو من معهما واجتمع المهاجرون
أبي بكر رضي الله عنه فقلت لأبي بكر يا أبا بكر انطلق بنا إلى نوا
هؤلاء من الانصار فانطلقنا نريد هذرا دونهم ليقبضوا على
صالحان فذكرنا ما كنا عليه القوم فقالوا أين تريدون يا مشرك
فقلنا نريد ما خافنا هؤلاء من الانصار فقالوا عليكم أن لا تقر بوجه
اقضوا لكم فقلت والله لنأتيهم فانطلقنا حتى أتينا هذرا
بني ساعدة فاذا رجل من بني ظهير فقلت من هذا قالوا هذا
سعد بن عباد فقلت ما له قالوا يوعك فلما جلسنا فليدنا
خطيبهم فاشى على الله ما هو له فشرقال ما بعد ففني انصار الله كسبة
السلام وانتم معاش المهاجرين دعوهم وقد دقت دابة مني
فاذا هم يريدون أن يخذلونا من اصلنا وان يحضنونا من الأعراب
فلما استكملت انظروا كنت زنت مقالة العجبتني بيديك
بلين يديك أبي بكر وكنت ادري منه بعض الخذلان اريدت ان يحكم
قال ابو بكر هل سلك فكرهت ان عظمه فكم أبو بكر فكان
احلم مني واوقروا الله ما ترك من كلمة العجبتني في زويدي قال
في يدك حجة مثلها او افضل منها حجة سكت فقال ما ذكرته فيكم
من خير فانتم اهل ولين يرون هذا الامر لا يذللوا الحق من قريش
هو وسط العرب شيئا ولا لو قد رضيت لكم احد عديني للجليلين

فایده

قوله فانه ان يخلد
 الى الجحيم في السابع بالموت
 وقع اليه اذ لم يترك في الاول
 والمثناة من فوق من الموت
 في الثمان ومائة العدين
 معه وقال في نفسه
 وقلة اذا غلبت
 انقلضت المضاف الى
 الجحيم وقال المثل
 الجحيم انما هو
 به وقلة غلبت
 على قوله قد دفن
 انزلت بار اذ لم
 من القبر اما من
 السانضيف الى
 اقلية من كذا
 على الجحيم
 في قوله فانه
 الى الجحيم
 والاصل والمضاف
 في قوله فانه
 انه كان من
 اشتد من الجحيم
 وهو وسيله من
 وسيله الى
 على الجحيم

وجه محقق لئلا يقر بنسبنا إلى الواسع بن علي السلام
رسالة علي بن أبي طالب عليه السلام إلى علي بن أبي طالب
٢٣١

فلما نزل خواتنا هؤلاء من الانصار قالوا فلا عليكم ان لا تقر بوجه
يا معشر المهاجرين اقصوا امركم قال قلت والله لنا اثنين من فاطمة
حتى اتيناهم في سقيفة بني ساعدة فاذا بين ظهرانيهم رجل من قريش
من هذا قالوا سعد بن عباد فقلت ماله قال اوجع فلما جلسنا
تشهد خطيبهم فاشي على الله بما هو له اهل ثم قال اما بعد فاني انصت
وكتيبة الاسلام وانتم يا معشر المهاجرين رهط منا وقد دفعت
دافعة من قومكم قال واذا هم يريدون ان يجتازونا من اصلنا ويصحبوا
الامر فلقا سكتا ردت ان تكلم وقد ردت في نفسي مقالة فقلت
اريد ان قدما بيني وبينكم ابكر وكنتم ادري منه بعض الحديث فقال
ابكر على رسلك يا عمر فكرهت ان اغضبه فكلمه وهو كان اعلم
عنه واوقف الله ما ترك من كلمة اعجبني من زويري الا قال في
بد بخته او مثالي او افضل حتى سكت قال اما ما ذكره فيكم من
فانتم له اهل ولن تعرف العرب هذا الامر الا هذا الحي من قريش هم
اوسط العرب نسبا ودارا وقد مضيت لكم احد هذين الرجلين
فبايعوا اليهما شتموا واخذ بيدي وبيلدي عبيدة بن الحراح وهو
جالس بيننا ولم اكره شيئا مما قال غير ما كان الله ان اقدم ففكر
عنه لا يقر بني ذلك الى اخر احب ان من ان انا من على قوم في امر بكم
قال فقال قائل من الانصار انا نجد يلها المحكم وعنديها المرجح
منا امير ومنكم امير يا معشر قريش قال فكثير اللفظ وارتفعت
حتى تخوفت الاختلاف فقلت ابسط يدك يا ابا بكر فبسط يدك فبايعته
فبايعه المهاجرون فبايعه الانصار وزونا على سعد بن عباد
فقال قائل منهم قتلتم سعد بن عباد قال فقلت قتل الله سعد
من عباد قال ابن اسحاق قال الزهري اخبرني جرة بن الزبير ان

او
ت

محقق ان يكون ذلك في سقيفة
بني ساعدة او في سقيفة بني ساعدة
او في سقيفة بني ساعدة

احد الرجلين

وجه محقق لئلا يقر بنسبنا إلى الواسع بن علي السلام
رسالة علي بن أبي طالب عليه السلام إلى علي بن أبي طالب
٢٣١

احد الرجلين الذين لقوا من الانصار حين ذهبوا الى السقيفة عويرة
ساعدة والاخر معن بن عدي الخويجي العجلان فاما عويرة بن ساعدة
فهو الذي بلغنا انه قيل لرسول الله صلى الله عليه وسلم من الذي
قال الله عز وجل لم فيه رجال يحبون ان يتظاهروا والله يحب المتظاهرين
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم المرأ منهم عويرة بن ساعدة
واما معن بن عدي فبلغنا ان الناس بكوا على رسول الله صلى الله
عليه وسلم حين توفاه الله عز وجل وقالوا والله لو ددنا انا وبناتنا
قبله انا نخشون نفتق بعد قال معن بن عدي لكتبه والله ما لبت
لقي من قبله حتى اصداقه ميتا كما صدقته حيا قتل معن
يوم البصرة شهيدا في خلافة ابي بكر يوم مسيلة الكتاب
ومحمد بن جرير طبري في تاريخ كبير ذكره في خلافة ابي بكر فذكره في
انه بلغنا ان قاتلا منكم يقول لو قد مات امير المؤمنين
فلانا فلا يقرناك امر ان يقول ان بيعة ابي بكر كانت فقلت فقد
كانت كذلك غير ان الله وقى شرها وليس منكم من يقطع اليه
الا عتاق مثل ابي بكر والله كان خيرا حين توفى الله نبيه ان
حليا والزبير ومن معها تخلف عنه في بيت فاطمة وتخلفت عنها
الانصار باشرها واجتمع المهاجرون الى ابي بكر فقلت لابن بكر
بنا الى خواتنا هؤلاء من الانصار فانطلقنا فقم فلقينا رجلا
صالحا قد شهدا بدنا قال ابن زيد من يا معشر المهاجرين فلما
تريدوا خواتنا هؤلاء من الانصار قال فارجعوا فاقصوا امركم بينكم
فقلنا والله لنا اثنين من قال فأتيناهم في سقيفة بني ساعدة
فقالوا سعد بن عباد قال قلت ما شأنه قال اوجع فقام رجل

منهم وقال الحمد لله اما بعد فحق الانصار وكتبية الاسلام وانت
يا معشر قريش رهط نبينا وقد دفت الينا من قومكم دافة فلما
رايتهم يد من يخذلوننا من اصلنا ويغصبونا الاخر وقد كنت
تقوت في نفسي مقالة اقد مهايين بيك ابى بكر وكنت ادري منه
بعض الحد وكان وقرعة واحلم فلما اردت ان تكلم قال علي
رسلك وكرهت ان اغضبه فقام فخبر الله واشي عليه فارتد
شيئا كنت تقوت في نفسي ان تكلم به لو قد حكمت الا جاء به
او باحسن منه وقال اما بعد يا معشر الانصار فانكم لا تذكرون
منكم فضلا الا وانتم له اهل وان العرب لن تعرف هذا الامر الا هذا
الحق من قريش هم اوسط دارا ونسبا وان قد رضيت لكم احدهم
الرجلين فبايعوا ابا جهم وخذ بيك ويد ابى عبدة بن الجراح
وانى والله ما كرهت من كلامه شيئا غيره الكلمة ان كنت اقدم
فتضرب عنقه فيما لا يقربنى الى فراحت ابى من ابى او من على قومهم ابوبكر
فلما قضى ابوبكر كلامه قام منهم رجل فقال انا جند يلها المحكة
وعدنيها المرحب منا امير ومكرم امير يا معشر قريش قال فارتفعت
الاصوات وكبر اللغط فلما اشفقت الاختلاف قلت لابي بكر ابط
يدك فابايعك قبسط يده فبايعته وبايعه المهاجرون وبايعه
الانصار فترزونا على سعد حتى قال قائلهم قتل سعد فقلت فقلت
سعدا وانا والله ما وجدنا احوالنا قوى من مبايعة ابى بكر خشنا
ان فارقتنا القوم يكن بيعة ان عهدوا بعد نابعة فاما اننا بهم
على ما كنا نرضى او فالفهم فيكون فسادا وعلني في ذلك نعالا
عن ابن عباس قال قال عمر بن الخطاب لا كان من خيرنا حين في الله
نبيه صلى الله عليه وسلم ان الانصار خالفوا واجتمعوا في بيعته

انما بعد فحق الانصار

مما جاز ان يكون قريش
ونسبا على انصارنا فاشقهم
الطيب

ص
الفتح المولود في مكة
الاصحاب في بعض قريش
الخطبة لابي بكر
في بيعة الايام
سنة من حجة الودعة

قوله

بنى ساعدا وخالف عنا على الزبير ومن معهم ما واجه المهاجرين
الى ابى بكر فقلت لا بكر يا ابا بكر انطلقنا الى اخواننا هؤلاء من الانصار
زيد هم فلما دونوا منهم لقينا منهم رجلا من صالحان فذكر ما غلا
عليه القوم فقالوا امين زيد من يا معشر المهاجرين فقلت زيد
اخواننا هؤلاء من الانصار فقالوا عليك ان لا تقر بوجه اتواكم
فقلت والله لنا تلي حرا نطلقنا حتى اتيناهم في سقيفة بني ساعدة
فاذا رجل من رسل بين ظهرهم فقلت من هذا قالوا سعد بن عباد
فقلت مال قالوا بوعك فلما جلسنا قليلا نشد خطيبهم فاشي
على الله بما حواه له شر قال اما بعد فحق الانصار الله وكتبية الاسلام
وانتم المهاجرون رهط منا وقد دفت دافة من قومكم فاذ انتم
تريدون ان تخذلوننا من اصلنا وان تخضنونا من هذا الامر فاسكت
واجرت ان الحكم من هرت مقالة تاجتني اريدان قد تهابين بيكا ابى بكر
وكنت ادري منه بعض الحق فلما اردت ان تكلم قال ابوبكر
عليه رسلك فكرهت ان اغضبه فتكلم ابوبكر وكان هو اعلم
واوثر الله ما ترك من كلمة اعجبني في تزويري الا قال في بيعة
مثالها افضل من ساحة سكت قال ما ذكرتم من خير فانتم له اهل
ولي يعرف هذا الامر الا لهذا الحق من قريش هم اوسط العرب نسبا
ودانا وقد رضيت لكم احدهم هذين الرجلين فبايعوا ابا جهم واشتقوا
بيكا ويد ابى عبدة الجراح وهو جالس بيننا فذكر ما قال غيره
كان والله ان اقدم فتضرب عنقه لا يقربنى ذلك من اهل احبالي من
ان اقام على قور فيهم ابوبكر اللهم الا ان تسول نفسي عن الموت شيئا
لا اجد الا ان فقال قائل الانصار انا جند يلها المحكة وخذنيها المرحب
منا امير ومكرم امير يا معشر قريش وكبر اللغط وارتفعت الاصوات

انما بعد فحق الانصار
ونسبا على انصارنا فاشقهم
الطيب

ففرقت من ان يقع اختلاف فقلت ابسط يدك يا ابا بكر قبض يدك فبا
وبابيه المهاجرون ثم بابيه الانصار وزونا على سعد بن عبادته فبا
قائل مني قتلتم سعدا فقلت قتل الله سعدا اما والله ما وجدنا فيها
حضورا امر او اوق من مبايعتنا بكون خشيانا فان رزنا القوم ولم يكن
بيعة ان عهدوا بعدنا بيعة فاما ان نتابعهم على ما لا ترضى واما ان
نخالقهم فيكون فيه فساد فمن بايع اميرنا من غير مشورة المسلمين
فلا بيعة له ولا بيعة للذي بايعه نغرة ان يقتلهم خ وابو عبيدة
الغريب من چهارم انك ابوك انصار رافع كرهه بدعي آخر بيت خود
باجنبه سالتك صلي الله عليه وآله وسلم في حاجة بان نوره بر اچيت خود
بر خلافت پس حسب احتياج و استدلال الى ابي بكر جناب أمير المؤمنين عليه السلام
بلا شبهة قريبا ذلي بکريست اولي و احق بخلافه شبهة محبة الذين طبري
رياض نضرة گفته و ذکر موسی بن عقبه عن ابن شهاب ان ابا بكر
يوم السقيفة تشبه وانصت القوم فقال بعث الله نبيه فباي
و حين الحق فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الاسلام
فاخذ الله بقلوبنا ونواصينا الى ما دنا اليه فكننا معشر المهاجرين
اول الناس سلامة ونحن عشيرته واقاربه وذوو رحمة ونحن
أهل الخلافة و اوسط الناس انسابا في العرب ولدتنا العرب
كلها فليس من غير قبيلة الا قریش في ما ولادة ولن تصح الا لرجل من
قریش هم اصبح الناس وجوها واسطى امر السنة و افضلهم قولا
قال الناس لقریش تبع ففعلوا امراء وانتم الوزراء وانتم يا معشر الانصار
اخواننا في كتاب الله و شركاؤنا في دين الله تعالى والتسليم لفضيلة
اخوانكم من المهاجرين و احق الناس ان لا تتخذهم على خيانتهم الله
آية و انما هو كبر الى حد رجلين ثم ذكر معنى ما قبله في حديث

ان من بايع ابا بكر انصارا من غير مشورة المسلمين فلا بيعة له ولا بيعة للذي بايعه نغرة ان يقتلهم خ وابو عبيدة الغريب من چهارم انك ابوك انصار رافع كرهه بدعي آخر بيت خود

من بايع ابا بكر انصارا من غير مشورة المسلمين فلا بيعة له ولا بيعة للذي بايعه نغرة ان يقتلهم خ وابو عبيدة الغريب من چهارم انك ابوك انصار رافع كرهه بدعي آخر بيت خود

ابو بكر

ابن عباس ثم قال فقالت الانصار والله ما نخسدكم على خير ساق الله
اليكم و ما احد من خلق الله تعالى احب الينا ولا اعز علينا ولا اقرب
عندنا منكم ونحن نشفق من بعد اليوم فلو جعلتم اليوم رجلا منكم
فاذا اصابه اخرون رجلا من الانصار فجعلناه مكانه فاذا اصاب اخرون
رجلا من المهاجرين فجعلناه مكانه كذلك ابد كان ذلك اجل
ان يشفق القرشي ان نافع ان ينقض عليه الانصارى وان يشفق الانصار
ان نزع ان ينقض عليه القرشي قال عمر لا ينبغي هذا الامر ولا يصح الا
لرجل من قریش من رضى العرب الا به ولن نعرفنا الا ما رآه الله
ما يخالفنا احد الا قتلناه فقام حباب بن المنذر السلمي فقال من انا
امير ومنكم امير انا جذيلها المحكك وعذيقها المرجبة قد دفت
علينا دافة ارادوا ان يختزلونا من اصلنا ويخصرنا من الامور ان
شئنا بعدنا حاجدة قال فكم بالقول حتى كاد ان يكون
يلتزم في السقيفة حرب توعد بعضهم بعضا ثم تراءت المسلمون
وعصم الله لهم ديني فخرجوا يقول حسن فسلموا الامر وانغصبوا
الشيطان فوثب عمر واخذ بيلا بى بكر وقام اسيد بن الحضير المخزومي
عبد الاشيل بشير بن سعد يستبقون ليدابيعوا فسيقهم ما عمر و
معا وشباب اهل السقيفة يستدرون البيعة وسعد بن عبادته
مضطجع يوصاك فان رجم الناس على بيعة ابن بكر فقال قائل من
الانصار اتقوا سعد بن عبادته ولا تطؤوه فقال عمر اقلوه قتل الله
وقال عمر ذلك بغضب لما فرغ ابي بكر من البيعة جمع الى المسجد
فقعده على المنبر فبايعته الناس حتى مسى وشغلوا عن دين
رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى كان آخر الليل من ليلة الثلاثاء
ثم ذكر حديث دفته والمطلوعة عليه صلى الله عليه وسلم عليه وسلم

من بعده و لا بناذ تحضر ذلك الا ظالم و انتم يا معشر الانصار من
لا ينكر فضلهم في الدين و لا سابقهم العظيمة في الاسلام رضيكم الله
انصار الدين و جعل اليكم هجرتهم و فيكم حلة ان و اوجه و احبابه
فليس بعد المهاجرين الا الذين عندنا بمنزلة منكم فحق الامر و انتم
الوزراء لا تقانون في مشورة و لا تقضه و منكم الامور ان جبارت
فما سمعت من عتيق في مقام دفع انصار از خلافت و امامت او بويت
مهاجرين برتبه اختصاص مهاجرين بتصدیق جناب سالتم صلی الله
عليه و آله وسلم و ايمان بان جناب مواسات برامی آن عالی قیاب و صبر
بر شدت اذی کفار اقشای عدم استیجابش از قلت عدد و بغض و بیعت
و اجماع کفار اشرار بر مخالفت اختیار ذکر کرده و بعد ان افاده نموده که
مهاجرين اول کسانی که عبادت کردند حق تعالی در ارض و ايمان آوردند
با و تعالی شان و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و مهاجرين اولیا
و عشیره آنحضرت اند و بعد ذکر این و جوده که خانه آن آنحضرت بقراست
احقیقت مهاجرين بخلافت صراحت بیان کرده تا معلوم شود که بوجه دیگر
مهاجرين احق اند بخلافت و امامت و حکومت و ریاست و برین هم
اکتفا نموده بصراحت تمام افاده کرده که کسی که منازعت مهاجرين
در خلافت کند او ظالم یعنی ستمکار و ناجار و بدکار و جفاکار است
و چون بدیهی اولی است که وجوبیکه حضرت عتیق برای مهاجرين عموم
ثابت کرده با ولایت تمام در ذات قدسی صفات جناب امیر المومنین
علیه السلام تحقق بوده زیرا که آنحضرت بلا شبهه اجمع مهاجرين اشراف
بجناب سالتم صلی الله علیه و آله وسلم و هم افضل است و اسبق اند
جمع مهاجرين در اختصاص بتصدیق جناب سالتم صلی الله علیه
و آله وسلم و ايمان بانحضرت و مواسات آنجناب صبر بانجناب شد

اذی کفار

اذی کفار و عدم استیجابش از قلت عدد و اباب دیانت و بغض و عداوت
ارباب کفر و ضلالت و اجماع معاندین و اخوان حائنین از دین و انجناب
اول کسی است که عبادت کرده حق تعالی را با جناب رسالتنا صلی الله
عليه و آله وسلم پیش سب ابراشاد و اسرار عتیق و الا نرا کسی که با وجود آنحضرت
مستقیم قیض خلافت و امامت گردیده و ستمی شد بر رئیس حاکم بلا شبهه
ظالم و جبار فاشتر بود و والله الحق الحق بکلماته و اولیت اسلام این
جناب امیر المومنین علیه السلام از احادیث و اخبار بسیار بود و شکایت
از آنحضرت شدی که گزرا ابو یعلی احمد بن علی الموصلی و ابو نعیم احمد بن عبد
الاصفهانی و سونق بن احمد المعروف باخطیب خوارزم و علی بن الحسن
بن حبه المدعوف و یابن جاکر و ابو الخیر الحاکمی و محمد بن یوسف کلبی
و سید شهاب الدین احمد و ابوالاسود بن عبد الله احمد بن عبد الله بن
الاصبهانی در حلیه الاولیا فرموده حد ثنا ابراهیم بن احمد بن
محمد بن ابو حصین ثنا محمد بن عبد الله الحنفی ثنا خلف بن
خالد العبدی البصری ثنا بشیر بن ابراهیم الانصاری عن فود
بن یزید عن خالد بن معدان عن معاذ بن جبل قال قال النبی
صلی الله علیه و آله و سلم یا علی انکم بالنبوة و لا نبوة بعدکم فخطبنا
بسمع لا یخاف فیها احد من قویش انت اولهم ايماناً و اوفاهم عهداً
واقوهم بامر الله و اقسمهم بالسوية و اعدلهم فی الرعية و اجمعهم
بالقضية و اعظمهم عند الله منزلة و اجمعهم الی بکر بدعوی
اقتدیت بجناب رسالتنا صلی الله علیه و آله وسلم
بر ائمت خود بخلافت و دفع انصار بآن از دیگر روایات هم
ظاهر و واضح است محمد بن جریر طبری در تاریخ خود در قصه سقیفه
تعل کرده فقال عمر بنی لا یجتمع اثنا عشر قرون و الله لا یرضی لعرب

ووجه صحت استدلال بقرب جناب امیر المومنین علیه السلام و
رسالتنا صلی الله علیه و آله وسلم بر امامت بنی فصل آنحضرت

يوثروكم ونبيها خيركم ولكن العرب لا تمنع ان تولي امرها من كانت التوبة
فيهم وعلى امورهم منهم ولنا بدلك على من ابى من العرب الحجة الظاهرة
والسلطان المبين من ذابنا زعمنا سلطان محمد وامارته ونحن
اولياؤه وعشيرته الا مدل بباطل او مجانف لا نفرا ومتورط في هلكة
فقام المنذر بن الحباب فقال يا معشر الانصار املكوا على ايديكم
ولا تسمعوا مقالة هذا واصحابه فيمن هبوا بنصيبكم من هذا امر
فان ابوا عليكم ما سألتموه فاجلوهم من هذه البلاد وتولوا عليهم
هذه الامور فانتم والله احق بدينه انا جند يلها المحكك صديقها
المرجبان والله لئن شئت لنعيد حاجدة فقال عمر اذ يقتل الله
قال بل لا يك بقتل فقال ابو عبيدة يا معشر الانصار انكم اول من نصر
وازدخلا تكونوا اول من يذل وغير فقام بشير بن سعد بن النعمان
بن بشير فقال يا معشر الانصار انا والله لئن كنا اول فضيلة في
جهاد المشركين وسابقة في هذا الدين ما اردنا الا رضينا وطاعة
نبينا والكذب لا ينبغي لنا ان نستطيع على الناس بدلك ولا نتغنى به
من الدنيا عرضا فان الله ولي المنة علينا بدلك الا ان محمد صلى الله
عليه من قريش هم قومه وهم احق به واولى وابر الله لا يراى الله
انازعهم في هذا الامر ابدا فانتم الله ولا تقال قومه ولا تنازعهم في
خلدون وتاريخ خوركت لما قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم ارتفاع
الحاضر ونفقته حتى ظن انه لم يموت واجتمعت الانصار في سقيفة
بقي ساعدة بن ابى معوية سعد بن عبادة وهم يرون ان الامر لهم بالاول
نصر وابلغ الخليل الى بكر وعمر في اثمهم ومعهم ابو عبيدة وعجم
عدى بن حاصم وعومر بن ساعدة فارادوهم على الرجوع ففضل
عليهم الشان فابوا الا ان ياتوهم فاتوهم في مكانهم ذلك فاجتمع

انما جعل كل من حصل له
من قريش يكون لهم ابو بكر وعمر
من خارج الجبل

وكان

عن شانهم وطلبهم مجاحا وموعظة وقال ابو بكر بن وليا
وعشيرته واحق الناس بامرهم ولا تنازع في ذلك وانتم لكم حجة الشريعة
والنصرة فخرج الامر وانتم الوزراء وقال الحباب بن المنذر بن جهم
منا امير ومتمكم امير وان ابوا فاجلوهم يا معشر الانصار عرض البلاد
فباسيا فكم كان الناس لهذا الدين وان شئتم احدنا حاجدة
انا جند يلها المحكك وخذ يقيها المرجب قال عمران رسول الله
صلى الله عليه وسلم اوصانا بكم كما تعلمون ولو كنت امرأه لا وصيتكم
بناشره وقت ملاحة بين عمر وابن المنذر وابو عبيدة يخفضها
ويقول تقوا الله يا معشر الانصار انتم اول من نصر واخذوا كفووا
اول من يذل وغير فقام بشير بن سعد بن النعمان بن كعب بن
الخنزرج فقال ان محمد من قريش وقومه احق واولى ونحن فلان
كنا اول فضل في الجهاد وسابقة في الدين فما اردنا بدلك الا
رضى الله وطاعة نبيه فلا نتغنى به من الدنيا عوضا ولا نستطيع
به على الناس فقال الحباب بن المنذر نفست والله عن ابن عمك
يا بشير فقال لا والله ولكن كرهت ان انازع قوما حقهم فاشاد
ابو بكر الى عمر وابى عبيدة فامتنعوا وبايعا ابابكر وسبقهما اليه
بشير بن سعد ثم تناجى الاوس فيما بينهم وكان فيهم اسيد
بن خضير احدا النقباء وكرهوا امارة الخرج عليهم وذهبوا الى
بيعة ابن بكر فبايعوه واقبل الناس من كل جانب يبايعون
ابابكر وكادوا يطيأون سعد بن عبادة فقال ناس من اصحابه
اتقوا سعدا لا تقتلوه فقال عمر اقتلوه قتله الله وغاسكا فقال
ابوبكر مولا يا عمر اتق هذا ابلغ فاعرض عمر لطلب سعد في
البيعة فابى واشار بشير بن سعد بتركه وقال غاصو رجل

انما جعل كل من حصل له
من قريش يكون لهم ابو بكر وعمر
من خارج الجبل

واحد فاقام سعدا یجتمع معهم فی الصلوة ولا یفرض معهم فی
الحديث حتى حلف ابو بکر ثم انما جناب امیر المومنین علیه السلام ابو بکر
واتباع واشیاع اورا که اخذ خلافت از انصار نمودند و در طریق احتجاج
بقرابت جناب سرور و مختار صلی الله علیه وآله الاطهار بهم و تذکره احوال
از احوال جناب امیر المومنین باین محبت قاهره و دلالت زاهره خروج و مهورت
و مبتلای عجز و سکوت و صموت فرمود که ایشان احتجاج بقرابت
جناب سالک صلی الله علیه وآله وسلم نمودند و اخذ خلافت
ولما یفصب مدوان و عصف طغیان کردند زیرا که گفتند بانصار که
اولی هستیم از شما بخلاف بسبب قرب جناب سالک صلی الله علیه
وآله وسلم و انصار انقیاد ایشان نمودند و تسلیم امارت بسوی ایشان کردند
پس بشل عین احتجاج و استدلال حضرت امیر المومنین علیه السلام اولی
بجناب سالک صلی الله علیه وآله وسلم در حالت حیات و وفات باشد
پس اگر ابو بکر و اتباع او خطی از ایمان سخن گفتی خوف آخرت میدهند
طریق انصاف و تسلیم امارت یا حضرت سلوک میداشتند و الا می پاست
که اقرار بظلم و جور و عدول خود بسوی رفیع و حور می نمودند لکن
باین همه الزام و اتحام و سطوح محبت تینته النظام رجوع بانصاف نمودند
و در بر حق اعتراض بظلم و عدوان خود نمودند بلکه خط علیه برآه استبداد
و اصرار بر اکراره و اجبار شتافت و درجات عالیه برای خود و اتباع
و متبع خود کرده و انکار بر اصرار و اضرار او کردند می ساخت و متعاند
و المنه که کمال متبانت و در زانست احتجاج و الزام جناب امیر المومنین علیه السلام
بحدی واضح و واضح بود که ابو بکر و خط علیه در دیگر اتباع و اشیاع شان بجا
آن حریفی نداشتند که است و هیچ خطی در میان مرصوص آن نداشتند
علامه عبد السدین سلم بن خنیه الذیوری که حدیثی از فضائل فاخره می

استدلال با احتجاج جناب امیر المومنین علیه السلام
بر اصرار و انکار بر اصرار و اضرار او کردند می ساخت و متعاند
و المنه که کمال متبانت و در زانست احتجاج و الزام جناب امیر المومنین علیه السلام
بحدی واضح و واضح بود که ابو بکر و خط علیه در دیگر اتباع و اشیاع شان بجا
آن حریفی نداشتند که است و هیچ خطی در میان مرصوص آن نداشتند

باهره

باهره او از تاریخ بغداد و احمد بن علی الخطیب بغدادی و مختار مختصر تاریخ بغداد
از ابو علی یحیی بن عیسی بن حنبل و کتاب الانساب ابو سعد عبد الکریم بن محمد
و جامع الاصول و نهائیه اللغه ابی السعادت مبارک بن محمد المعروف باین
الاشیر الخری و تهذیب الاسماء یحیی بن شرف التودعی و قیات الاحیان
غلمان و سیر النبلا و میزان الاعتدال و کتاب المغنی فی سیر مرآة الجنان
یا ضی و حسن المحاضر و بغیة الوعاة و مزهر سوطی و انتخاب النبلا و موهو
صمد بن حسن خان معاصر ظاهر و باهرست در کتاب الامامة و السیاسة
که شریقیه آن پیش قاصر حضرت گفته ابایة علیه السلام ابی طالب بیعة
ابن بکر ثمران علیا انی به ابو بکر و یقول انا عبد الله و اخر سولیه
فقیل له باج ابابکر فقال انا الحق بهذا الامر منکون ابابکر و انتم
اولی بالبیعة فی خد ترو هذا الامر من الانصار و اجماع علیهم باقر
من المتقی صلی الله علیه وسلم و تاخذ و من اهل البيت خصبا
الستمر و هم لا انصار انک اولی بهذا الامر منی و لکان محمد منکم
و اعطوکم المقادیر و سلوا الیکم الامارة فانما اجماع بشل ما اجماع علی
نحو ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حیة و متینا فانصفونا انکم
تومنون بالله و تخافون الله و الا قبول و بالظلم و انتم تعلمون قال عمر
انکم لست متروکوا حتی تنایع فقال له علی بن ابی طالب جلیک جلیک
شطره اشد من الیوم و رد و علیک خدا تم قال والله یا عمر لا اقبل
فذلك و لا ابایعه فقال له ابو بکر فان لم تنایع فالا کرمک فقال
ابو عبد الله بن الجراح یعلی بن ابی حمزة انک حدیث السن و هو که
مشیخة قومک لیس لک بقرنهم و معرفتهم بالا مودع الا انی بانکر
الا اقوی علی هذا الامر منک و اشد احتمالا و استخلافا فلما هذا
الامر کان بکر فانک ان تعش و یطی بک بقاء فانک لهذا الامر

کتاب الامامة و السیاسة
ابن بکر ثمران علیا انی به ابو بکر و یقول انا عبد الله و اخر سولیه
فقیل له باج ابابکر فقال انا الحق بهذا الامر منکون ابابکر و انتم
اولی بالبیعة فی خد ترو هذا الامر من الانصار و اجماع علیهم باقر
من المتقی صلی الله علیه وسلم و تاخذ و من اهل البيت خصبا
الستمر و هم لا انصار انک اولی بهذا الامر منی و لکان محمد منکم
و اعطوکم المقادیر و سلوا الیکم الامارة فانما اجماع بشل ما اجماع علی
نحو ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حیة و متینا فانصفونا انکم
تومنون بالله و تخافون الله و الا قبول و بالظلم و انتم تعلمون قال عمر
انکم لست متروکوا حتی تنایع فقال له علی بن ابی طالب جلیک جلیک
شطره اشد من الیوم و رد و علیک خدا تم قال والله یا عمر لا اقبل
فذلك و لا ابایعه فقال له ابو بکر فان لم تنایع فالا کرمک فقال
ابو عبد الله بن الجراح یعلی بن ابی حمزة انک حدیث السن و هو که
مشیخة قومک لیس لک بقرنهم و معرفتهم بالا مودع الا انی بانکر
الا اقوی علی هذا الامر منک و اشد احتمالا و استخلافا فلما هذا
الامر کان بکر فانک ان تعش و یطی بک بقاء فانک لهذا الامر

باهره او از تاریخ بغداد و احمد بن علی الخطیب بغدادی و مختار مختصر تاریخ بغداد
از ابو علی یحیی بن عیسی بن حنبل و کتاب الانساب ابو سعد عبد الکریم بن محمد
و جامع الاصول و نهائیه اللغه ابی السعادت مبارک بن محمد المعروف باین
الاشیر الخری و تهذیب الاسماء یحیی بن شرف التودعی و قیات الاحیان
غلمان و سیر النبلا و میزان الاعتدال و کتاب المغنی فی سیر مرآة الجنان
یا ضی و حسن المحاضر و بغیة الوعاة و مزهر سوطی و انتخاب النبلا و موهو
صمد بن حسن خان معاصر ظاهر و باهرست در کتاب الامامة و السیاسة
که شریقیه آن پیش قاصر حضرت گفته ابایة علیه السلام ابی طالب بیعة
ابن بکر ثمران علیا انی به ابو بکر و یقول انا عبد الله و اخر سولیه
فقیل له باج ابابکر فقال انا الحق بهذا الامر منکون ابابکر و انتم
اولی بالبیعة فی خد ترو هذا الامر من الانصار و اجماع علیهم باقر
من المتقی صلی الله علیه وسلم و تاخذ و من اهل البيت خصبا
الستمر و هم لا انصار انک اولی بهذا الامر منی و لکان محمد منکم
و اعطوکم المقادیر و سلوا الیکم الامارة فانما اجماع بشل ما اجماع علی
نحو ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حیة و متینا فانصفونا انکم
تومنون بالله و تخافون الله و الا قبول و بالظلم و انتم تعلمون قال عمر
انکم لست متروکوا حتی تنایع فقال له علی بن ابی طالب جلیک جلیک
شطره اشد من الیوم و رد و علیک خدا تم قال والله یا عمر لا اقبل
فذلك و لا ابایعه فقال له ابو بکر فان لم تنایع فالا کرمک فقال
ابو عبد الله بن الجراح یعلی بن ابی حمزة انک حدیث السن و هو که
مشیخة قومک لیس لک بقرنهم و معرفتهم بالا مودع الا انی بانکر
الا اقوی علی هذا الامر منک و اشد احتمالا و استخلافا فلما هذا
الامر کان بکر فانک ان تعش و یطی بک بقاء فانک لهذا الامر

و در وقت استیلا بر مصر جناب امیر المومنین علیه السلام با جماعت
 رسالتی صلی الله علیه و آله و سلم را به دست بی فصلی حضرت

و در وقت استیلا بر مصر جناب امیر المومنین علیه السلام با جماعت
 رسالتی صلی الله علیه و آله و سلم را به دست بی فصلی حضرت

خلیق و حقیق فی فضلک و دینک و علمک و فهمک و سابقک و نیک
 و همک فقال علی یا معشر المهاجرین الله الله لا تفرحوا سلطان محمد
 فی العرب من داره و قعر بینه الی دورکم و قعور بیونکم و تدفعون
 اهلہ عن مقامہ فی الناس حقہ فوالله یا معشر المهاجرین انی احب
 الناس الی اهل البیت و انی احبکم الی الامم منکم ما کان فینا القاد
 لکتاب الله الفقیہ فی حیرانہ العالم بینه رسول الله المتصلع بالحق
 المدافع عنی و الامور السیئة القاسم بینه بالسیوة و الله الله لقیما
 و لا یتمتعوا الهوی فضلوا عن سبیل الله و تزداد و امن الحق بعلک قال
 قیس بن سعد و کان هذا الکلام سمعته الانصار منک یا علی
 قبل بیعتی یا ابا بکر ما اختلف علیک اثنان قال و خرج علی یحل
 فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم علی ابیہ علی بن ابی طالب
 الانصار یسألون لیسوا فکما فایقولون یا بنت رسول الله صلی الله
 علیه و سلم قد مضت بیعتنا لهذا الرجل و لو ان رجلا و ابن
 عمک سبق الینا ابا بکر ما عدلنا به فقول علی انکنت ادع رسول الله
 فی بقیة امراد فنه و اخرج انا ذاع الناس سلطانه فقالت فاطمة ما صنع
 ابی الحسن الا ما کان ینبغی له قد صنعوا ما الله حبیبهم و طاب لیس
 جمال الدین محمد بن شیخ اجازہ و مخاطب الی الانصار و رفته الی ابی الحسن و قال
 آورده اند که چون بیعت فاطمه بن ابی بکر صدیق از وجوه مهاجرین و انصار
 انصار جمعی ساخته فرستاد و علی رضی الله عنہ و جمعیان مجلس علمیه
 و بیعت نمود و در آن مجلس فاطمه بن ابی بکر را حق خود را گفت و از موجب طلب
 خویش پرسید و هر وقت گفت سراجیست که سراجی که چنانچه سراجی
 با ابی بکر بیعت نمود و بیعت کنی علی گفت من همان سخن که شما بر انصار گفت
 ساخته این منصب را گرفتید بر شما حجت میگردد و انرا راست گوید که حضرت

در وقت استیلا بر مصر جناب امیر المومنین علیه السلام با جماعت
 رسالتی صلی الله علیه و آله و سلم را به دست بی فصلی حضرت

در وقت استیلا بر مصر جناب امیر المومنین علیه السلام با جماعت
 رسالتی صلی الله علیه و آله و سلم را به دست بی فصلی حضرت

رسالت پناه صلی الله علیه و سلم اقر بکیت عمر گفت در آنکذا بزم تا بیعت کنی گفت
 اقول این سخن مرا چنانی بگوید ابی بکر گوید بعد از آن از من بیعت جوید ابی بکر صدیق
 ای ابی الحسن تو بواسطه سبقت در اسلام و فضل و قربت قریبه باشی
 علیه السلام من او را حکومت و خلافتی ولیکن چون صحابه بر ابی بکر اتفاق و
 اجماع نمودند من سبب آنست که تو نیز قدم در راه او نهی و اتفاق داری علی گفت
 ای ابی عبیده تو این را بر منی بقول رسول مختار و مقتضای مانت است
 در گفتار و کردار و موافقتی که حق سبحانه و تعالی بخاندان نبوت گرامی نمود
 در بندگان میباشید که بجای دیگر نقل کنید و بط قرآن مجید و مورد و سنی
 و معنی فضل و علم و معنی عقل و علم با هم و بواسطه این امور خلافت را شایسته
 و امارت را سزاوارتر از من میدانم سعد انصاری گفت ای ابی الحسن اگر این را بگویند و
 خلاف امر میکنی پیش ازین معلوم فرمودی شد هر آینه با تو مضائقه و منازعت
 نمیکردند و با تو بیعت می نمودند ولیکن چون خانه خود نشستی و در اختلاط
 یا مردم بستی ایشان را این گمان شد که تو خلافت کناره میکنی و دفع
 و ابی این امر را از خود چاره میکنی اکنون که جماعت مسلمانان کس را
 قبول کرده اند پیشوائی از پی در پی خود در طرز دیگری نمائی علی رضی الله
 عنہ ای بشیر تو را میباری که من جسد اطهر و قالب نور سید عالم را صلی الله
 علیه و سلم غسل داده و تجزیه و تکفین نموده از دفن او فراغت حاصل نموده
 از طلب خلافت و حکومت ندومی و با مردم در منازعت و منی صمت شدم
 و ابی بکر صدیق چون دید که کلمات علی علیه السلام و استوار و هر یک از اینها
 صد کلمه بل بزرگتر از راه رفتن و مدارا دارد فرمود ای ابی الحسن ای
 این بود که ترا من درین امر مضائقه نباشد و اگر میبینم که بعد از بیعت
 با من تخلف خواهی کرد هرگز قبول نمیکردم اکنون که برین مردم اتفاق نمودند
 اگر تو نیز با ایشان موافقت نمایی ظن مرا مطابق واقع ساختن باشی جاگر

در وقت استیلا بر مصر جناب امیر المومنین علیه السلام با جماعت
 رسالتی صلی الله علیه و آله و سلم را به دست بی فصلی حضرت

ووجه سخت استدلال بقرینہ خلد امیر المؤمنین علیہ السلام باجاء
رسالت است علی امده علیہ و آله سلم بر امامت بنی حسن است حضرت
۷۴۶

حالات و تفک کئی و خواهی که درین امر تا مل ثانی بیج حرمی بر تو نیست پس علی علیه السلام
بر خواست و متوجه خانه شد و بپیش شمع آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام میوم شد و می
باقریت خود و بجناب رسالتاب صلی الله علیه و آله و سلم احتجاج بر خلاف خود
نموده و کسی اهل شوروی تابانکار آن تا و زده بکله پدایشان قصه یقین این مثال تسلیم
این استلال یافتند و علم اقتضای با احترام اقرار فرافتند این حجره کی در صومع
گفته اخراج الدار قطعی آن علیا یوم و انشوری احتج علی اهلیا فقال لهم
انشد کما بالله هل فیکم احدا قریب الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فی الذکر منی و من جعله صلی الله علیه و سلم نفسه و ابناؤه ابناؤه
و نساءه نساءه قالوا اللهم کمال الدین بن فخر الدین جری
در برابرین قاطعه ترجمه صواعق گفته دار قطنی روایت کرده که علی رضی الله عنه
در روز شوری حجت با بلی شوری گرفته گفت شمار اسوگندید بهم بخدا تعالی
و سوال بکنم که بیج کدام از شما بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم و نسب نزدیکتر است
و غیر از کسی دیگر در میان شما هست که اولاد او اولاد رسول الله و نساء او
نساء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باشد گفتند بیج کدام از ما این منزلت را
و ملا مبارک هر که در احسن الاخبار گفته دار قطنی از علی رضی الله عنه روایت کرده
گفت که علی رضی الله عنه روز شوری حجت آورد و در بلی شوری و فرمود با اینها
که کدام یکی از من قریب تر در رحم بسو رسول علیه السلام است رسول علیه السلام
ذات کدام یکی را از جمله ذات خود شمرده خیر از منی پسران کدام کسی گفت که من
پسران من اند و زنان کدام یکی را گفت که اینها از زنان من اند خیر از پسران و زنان
همه گفتند خیر از شما بیج کی را این قریب است غیبت ازین روایت ظاهر است
که جناب امیر المؤمنین علیه السلام بقایله اهل شوروی بر اثبات حقیقت خلافت
خود و تجلی فرموده باقریت خود و بجناب رسالتاب صلی الله علیه و آله و سلم و اهل
شوروی همه تسلیم آن کردند و گردن با احترام آن نهادند و اسن خود و دشمنی که

15

ووجه صحیح استدلال بقبر جناب امیر المومنین علیه السلام اینجا است
رسالتاب صلی الله علیه وآله وسلم امامت بنی قصص انحضرت

طلع استلال بقریب جناب امیر المومنین علیہ السلام بہ خلافت بی
 فصل آنحضرت صبح حق و صواب و بعد از شک واریاب باشد و نیز
 ازان نماز است کہ زیر ہم مثل طلوع یا جناب امیر المومنین علیہ السلام کلام
 کرده یعنی او ہم لو بیت آنحضرت را بظلمات بسبب بقاء و قرابت آنحضرت
 بیان کرده پس حساب رشا و زیرین العوام ہم احتجاج و استدلال بقریب
 جناب خیر الانام صلی الله علیه و آله وسلم محل بحث و کلام نباشد و نیز آن
 نماز است کہ سائیکہ بعد قتل عثمان و رفتن جناب امیر المومنین علیہ السلام
 مجتمع شدند بعد از کین معنی کہ کسی حق ازان حضرت خلافت نیست
 نفی کسی کہ اقدم از آنحضرت از روی سابقه و اقرب بحجاب سالما صلی الله
 علیه و آله اند و می رحم باشد کردند و نماز است کہ این جمیع از صحابہ کبار
 از حواجین و انصار بودند پس معلوم شد کہ نزد یک صحابہ اعیان ہم
 قریب جناب سرور انس و جان صلی الله علیه و آله با اختلاف الملوان
 موجب خلاف است ششم آنکہ علامہ جلال الدین سیوطی در تفسیر رسد گفته
 الخرج الطبرانی عن ابن عباس رضی الله عنه قال لما قبل رسول الله
 صلی الله علیه و سلم من غزوة حنین انزل علیه اذا جاء نصر الله
 والفتح الى اخر القصة قال رسول الله صلی الله علیه و سلم يا علي
 لعل طال يا خاتمة بدنت حتى جاء نصر الله والفتح و رایت ان
 بعد خلون فوج من الله اوافاجا فبحان دنی و شهده و استغفر الله
 کل قایا و یا علی انه یكون بعدک فی مومنین الجهاد قال علی
 ما یخاف المومنین للذین یقولون اصناف ال علی الاحداث
 فی الذین اذا علوا بالراعی و لا دای فی الذین انما الذین من الرتب
 اوره و تحیه قال علی یا رسول الله ایتان عرضت ان اومر بغیر
 فیہ القرآن و لم یض فیہ ستمه منك قال تجعلونه شوری یب

تفسير سورة التوبة

فصل در ذکر خدای تعالی و صفات او
و آثار او و احوال او و احوال
و احوال او و احوال او و احوال او

العابدین من المومنین ولا تقضونه بواي خاصة فلو كنت متخلفا
احدا لم يكن احد احق منك لقد مات في الاسلام وقرابتك من
رسول الله وظهرك وعندك سيده نساء العالمين وقيل خلائك
ملكك من بلاء ابي طالب نزل القرآن وانا حريص ان ادعي في
الدين رواية ظاهريست که جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم
قرابت جناب امیر المومنین علیه السلام را با آنحضرت در وجه اولی بیان فرمود
که این نفي احقیست و دیگری بآن ظاهرست و ذکر فرموده پس احتجاج بقرب
جناب امیر المومنین علیه السلام بر خلافت فی فصل آنحضرت عین احتجاج
است و جناب سرور کائنات علیه آله الاف التحیات و التسلیمات و الزکوة
الخشع والصلوات و قدح و جرج و ردة و ابطال ان از پیش شماست و اجمع
خیرات و اقطع خیر عیالات و اشنع توهمات و انجس تخيلات و انکسر
تقصبات و اشنع تورات و اشنع تجسبات ست نه بلکه شاه ولی الله در آن
گفته قال الله تعالى قال رب اشرح لی صدري و یسر لی امری و احلل
عقدی من لسانی یفقهوا قولي و اجعل لی ذریا من اهله و رزاقه
اشدج به امری و اشرکه فی امری کی نبهت کثیرا و ند کره کثیرا
انک کنت بنی اصبیا فقیر گوید رب العزت تبارک و تعالی حضرت موسی را
بجناب فرعون فرستاد و آنحضرت بعض سوالات ضروری که بغیر آن تحمل جواب
رسالت متعذر باشد طلب نمودند الحال تفصیل آن باید شنید از جمله
سوالات سوالی است که بنفس حضرت موسی تعلق دارد و بر تاشی شری
صکد و این از جمله ضروریات تحمل اخبار رسالت است تا شرح صدر باشد
هر سوال را جواب با صواب میسر نیاید و تا نمیرسود از جهت غیب باشد
مکافیه است که بادشایان زمین باشند و وجود نیاید و تا فصاحت لسان
نباشد تبلیغ رسالت رب العزت یا بلغ وجه صورت نگیرد و از جمله آنها

ص

فصل در رجوع و ان
و توضیحات آن که در کتاب
بر صفا خلافت خاصه
بر خلافت خلفاء فضائل
و سوابق الشان آنحضرت

و اریک و در انکار یار و ابطال انکار کاشاد و ظاهرست که اقریبست جناب
امیر المومنین علیه السلام و جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم محض نسبت اهل
شوریست بلکه اقریبست آنحضرت از اول و ثانی هر قطعا و حتما مسلم هر موالف و
مخالف شانیست که کسی از مکار برین مجادلین در ان کلامی و بحثی نتواند پس
بجواب استدلال جناب امیر المومنین علیه السلام استلال آنحضرت بر خلافت
بی فاصله آنجناب عین حق و صواب و سلسله لاجواب متانت و رزانت
آن روشن مثل آفتاب و درود انکار آن مورث تبار و تبارک الله الموفق
للسواب فی کل باب یفتممکم لعلی تقی مرکز اعمال افتم
عن محمد بن الحنفیة قال لما قتل عثمان استخفی علی فی دارک و عمر بن
حصین لا نصاری فاجتمع الناس فدخلوا علیه الدار فقتلوا
علیه و لم یایعوه تبارک ابل المهدی علی حیاضها و قالوا نبأ
قال لا حاجة فی ذلک علیکم بطلمیة و الزبیر قالوا فانطلق
معنا فی حج علی و انا معه فی جماعة من الناس حتی اتینا طلحة
بن عبید الله فقال له ان الناس قد اجمعوا لیبایعونی و لا حاجة
لی فی بیعتهم فابسط یدک ابا یعک علی کتاب الله و ستة سحله
فقال لا طلحة انت اولی بذلک منی و احسن لساقتک و قریبتک
و قد اجمع لك من هؤلاء الناس من قد تغرق عنی فقال له علی
اخاف ان تنکب بعتی و تغدب بی قال لا تخاف ذلک فواتقه لا
من قبل ابدا شیئا تکرهه قال علیک بذلک کفیل یغفر ان ابی
بن العوام و نخی معه فقال له مثل ما قال طلحة و ردة علیه السلام
رح علیه طلحة و کان طلحة قد اخذ نقاحا لعثمان و مفاهی
و کان الناس اجمعوا علیه لیبایعوه و لم یفعلوا فاضرب الرکبان
تخبره الی حایشة و هی یسرت فقالت کان انظروا لی اصعب تبایع

احتجاج باجاء امیر المومنین علیه السلام باجاء
و توضیحات آن که در کتاب
بر صفا خلافت خاصه
بر خلافت خلفاء فضائل
و سوابق الشان آنحضرت

الفرع الرابع فی خلافت امیر المومنین
علیه السلام و توضیحات آن که در کتاب
بر صفا خلافت خاصه
بر خلافت خلفاء فضائل
و سوابق الشان آنحضرت

فصل در رجوع و ان
و توضیحات آن که در کتاب
بر صفا خلافت خاصه
بر خلافت خلفاء فضائل
و سوابق الشان آنحضرت

فصل در رجوع و ان
و توضیحات آن که در کتاب
بر صفا خلافت خاصه
بر خلافت خلفاء فضائل
و سوابق الشان آنحضرت

مجت و غدا قال بن الحنفية لما اجتمع الناس على علي قالوا له ان
هذا الرجل قد قتل ولا بد للناس من امام ولا نجد لهذا الاكثر
احق منك ولا اقدم سابقة ولا اقرب من رسول الله صلى الله
عليه وسلم رحما منك قال لا تفعلوا فان ذيرا خيرا منكم امير
قالوا والله ما نحن بفاعلين ابدا حتى نبايعك وتلكوا على يده
فلما دأى ذلك قال ان بيعتي لا تكون في خلوة الا في المسجد فاعلموا
وامرنا يا فنادي المسجد استجد فخرج وخرج الناس معه فبعد
المنبر فحمد الله واثنى عليه ثم قال حق وباطل لكل اهل فلاح
كثر الباطل لقد بما فعل ولئن قل الحق فلو بما فعل ما ادرى
فاقبل ولئن رد اليكم امركم لست فاق اختم ان تكونوا في فقرة
وما على الا الجهد سبق الرجلان وقاما الثالث ثلاثة واثنان
ليس معهما سادس ملك مقرب ومن اخذ الله ميثاقه
وصديق فجا وساع مجتهد وطالب بر جو صلا
من ادعى وخاب من افترى البعير والشيطان مضلة والطريق
المفجع عليه باقى الكتاب واثار التوبة وان الله اذهب
الامة بالسوط والشفيف ليس لاحد فيما عندنا هواة فاستو
بيوتكم واصلموا ذات بيدكم وتعاطوا الحق فيما بينكم فمن
ابرز صفحته معاندا للحق فذلك والتوبة من وراكم واقول
قولى هذا واستغفر الله لى ولكم فمواقل خطبة خطيبا بعد
ما استخلف الله لكان بملاحظه ابن خبره لكان امام سيرة روايت
کرده زبان قبل قال لعل لال الزام وفحام الخصام بالعت
بر تبه کمال مراد ان ظاهر است که طهر اولويت جناب امیر المومنین علیه السلام
ببريعت خلافت معل ساخته سابقه وقرینت آن حضرت پس اقامه

سوالی هست که با عانت دیگری در امر رسالت تعلق دارد و این را بوزارت
تعبیر رفته و در جای دیگر بر آن ایضا مدققی تقریر کرده شد باز این صفت
در باب وزارت طلب کردند یکی من اهل اخي و این صفت از جهت خصوص
حال بود که حضرت موسی را خیر حضرت یارون در آن وقت کسی باین نصرت
قیام نمی توانست نمود و شد وزارت مطلقه بقرینه آنکه حضرت موسی حضرت
که ناز سبط موسی بود خلیفه خود ساخت و خلافت ابلح است از وزارت و
انچه در وزارت مطلوب میشود مرد صاحب قوت و مرد است که نور اهل
و خطه و می حساب میگرفته باشند و در خلافت زیادت ازان داشته اند
یا بیغایب مرد جدا علی که قبیله یوی بنسوب باشد مطلوب است تا مردمان
در خلیفه چشم حقارت ننهند لهذا خدا می تقاضا در بنی اسرائیل بیغایب
مفرستاد و اگر از بنی اسرائیل از سبط حضرت موسی باشد یا خیر ان همین
آنحضرت در خلفای خود جاری ساختند که الاثمه من قریش تا اثبات
سنة الله فی انبیاء بنی اسرائیل واقع شود و ازین عبارت ظاهر است که خلیفه
خلیفه بار سوان رجدا علی که قبیله یوی بنسوب باشد مطلوب است تا
که مردم در خلیفه چشم حقارت ننهند پس میگویم که بعین بنی اسرائیل که
که خلیفه جناب رسالتنا صلی الله علیه و آله وسلم از بنی یاشم باشد تا مردم
در چشم تحقیر ننهند و لزوم تحقیر بهر وجهیکه برای خیر قریش ثابت خوابند
بمثل همان وجهی اولی ازان تحقیر خیر بنی یاشم ثابت خواهد شد و هرگاه باین
دلیل بین لازم شد که خلیفه از بنی یاشم باشد تعیین خلافت برای جناب
امیر المومنین علیه السلام که افضل بنی یاشم بعد جناب رسالتنا صلی الله علیه و آله وسلم
عادل و سبط موسی را بنی یاشم است و این را بنی یاشم که در زمان نبوت
آنکه که از بنی یاشم نبودند از هم پاشید و تحقیر و تعزیر ایشان در حکوت تصد
خلافت حضرت بشیر و نذر صلی الله علیه و آله وسلم اصحاب التعلیم بنده خواهد

بني نافع بصير رسيه ولا ينهك مثل خبير و غير ان بن عباس است
 كه مطلوب كنت كه شيتت اني كه در انبياي بني اسرائيل جاري بود و در حلقه
 جناب سالتاب صلى الله عليه وآله وسلم جاري شود پس لازم است كه قافله
 اخضره معصوم باشند و مخصوص عليهم فضل خلق بعد جناب رساله
 صلى الله عليه وآله و فقيدان عصمت از ثلثه ظاهر است و بيقين ان شخص
 مخاطب معترف است و ديگر اسلاف هم بآن مصرح مي باشند و بطلان فضليت
 از حدith طبري و غيره اعلم و امثال آن واضح و لا يخفى است و مخاطب اين انصاف
 احترام كرده بآنكه گنجائش بحث در آن بسيار است حيث قال في بارك الله
 من هذا الكتاب بعد ذكر العقيدة الخامسة بايد است كه اين سرور و
 عصمت امام و خصوصيت فضليت او اماميه براي آن افزوده اند كه نفي است
 خلفاء و ثلثه بر عزم خود در عين عجز سر انجام نايده و محتاج بجاياي است
 نشوند زيرا كه خلفاء ثلثه نزد اله است معصوم اند و نه معصوم عليه و در
 برخاين سخن خيانت و هم آنكه خبري در رساله مناقب شافعي در قسم اول گفته
 الباب الاول في شرح نسبه و ذكر ما يتعلق به اعلم ان الشافعي كان
 مطلبيا من جهة الاب و هاشميا من ائمه الاجداد و از حيا
 من جهة امه خاصه المقام الاول في بيان كونه مطلبيا من جهة
 الاب فنقول ان الشافعي كان فخر هذا النسب و ثبت بالتواتر فنقول
 انه ابو عبد الله محمد بن ابي بن العباس بن العفان بن الشافعي
 بن السائب بن عبيد بن عبد زيد بن هاشم بن المطلب بن عبد
 و نسبه يتصل بنسبه رسول الله صلى الله عليه وسلم و سلم عنه كائنه
 الى عبد مناف و اعلم ان السائب بن عبيد بن هاشم بن عبد
 و كان يشبه رسول الله صلى الله عليه وسلم في القصوره و الخلقه
 و روي ان النبي صلى الله عليه وسلم لما اتى بالسائب و به العباس

قل

الاسائب هذا الخي انا اخوه فالسائب صحابي و عبد الله بن
 و الشافعي بن السائب ايضا صحابي و حكاه الخطيب في تاريخ بغداد
 بن القاضي ابو الطيب الطبري انه قال شافعي بن السائب الذي
 نسب اليه الشافعي لقي النبي صلى الله عليه وسلم و هو متبرع
 اما السائب فكان صاحب رايه الهاشميين و لما اُسير فدخل في
 كسر قميل له لم يسل قبل عطاء الفداء فقال ما كنت احب اليك
 اطعموه و ق و طعن الجرجاني و هو فقيه من فقهائ الخفيه في هذا
 نسب و قال ان اصحاب مالك لا يسمون ان نسب الشافعي من قريش
 بن زعمون ان شافعا كان مولى لابي لهب فطلب من عمران شيعله
 من موال قريش فامتنع و طلب من عثمان ففعل فعلى هذا التقدير
 يكون الشافعي من الموال لابي لهب قريش و الجواب ان الذي ذكره
 هذا الجاهل المتعصب باطل و يدل عليه وجوه الاول انه قد
 ثبت بالتواتر ان الشافعي كان يفتخر بهذا النسب و ثبت بالتواتر
 انه كان رجلا معتبرا رفيع القدر عالي لدرجة و ثبت بالتواتر
 ان اكثر علماء زمانه كانوا يحسدونه لاسيما اصحاب مالك
 و اصحاب ابو حنيفة بسبب الطعن في مذهبهما و بين ضعف اقوالهما
 فلو كان ما ذكره هذا الجاهل المتعصب صحيحا لا ممتنع في مجازي العاد
 سكوته عند ذكر ذلك الطعن و لو ذكر و لو ان الطعن لا شتم و لو اصل
 الى الكفر حيث لم ينقل عن احد من الذين كانوا معاصرين للشافعي
 انهم قالوا فيه ذلك علمنا ان هذا الطعن باطل و بهذا الدليل
 بعينه علمنا ان القرن لم يعارضه ان شريعه محمد عليه السلام
 ما نحت و الجواب ان مذهب ابو حنيفة ان خبر الواحد فيما
 به الملبى مؤد و قال انه لو كان صحيحا لوجب ان يصير متواترا

LDN

200

أول كتاب الرشيد

محمد علي ان خلد

五

أفهم متفقاً في الرد على الشافعي كتلميذ وكوفي كتابها نسب الشافعي من بني المطلب
فاختار عليه مع كونه كذلك من اختيار مالك وحكي عن محمد بن الحكم وكان
من أجل اصحاب مالك أنه صنف كتاباً في فضائل الشافعي وذكر فيه
نسبه واختار مالك به واعلم ان الجرجاني أقام على هذا اليمين لأن
الناس اتفقوا على ان ابا حنيفة كان من الموالى لا أنهم اختلفوا في أنه
كان من موالى العتاقة او كان من الموالى بالحلف والنصرة وطال كلامهم
في هذا الباب فإراد ان يقابل ذلك بمثل هذا البهتان مما مثله فيه
الأكابر قال الله تعالى يريدون ليطفئوا نور الله بأفواههم وإولى الله
الآن بتم توبه ولو كره الكافرون للمقام الثاني وهو في بيان ان
الشافعي كان هاشمياً من جهة اتهمات اجداده فقد قال الحاكم
ابو عبد الله والحافظ ابو بكر احمد بن الحسين البيهقي والخليل صاحب
تاريخ بغداد ان الشافعي ولده هاشم بن عبد مناف جد رسول الله
صلوات الله عليه وسلم ثلاث مرات وذلك لأن أقر السائب بن الشفاء
بنت الأرقم بن هاشم بن عبد مناف وأمر الشفاء هي خليفة
بنت أسد بن هاشم بن عبد مناف وأمر عبد يزيد الشفاء
هاشم بن عبد مناف وذلك ان المطلب زوج ابنه هاشماً للشفاء
بنت هاشم بن عبد مناف فولدت له عبد يزيد فالشافعي بن
عمر رسول الله وابن عمه لأن المطلب عمر رسول الله صلى الله عليه وسلم
والشفاء بنت هاشم بن عبد مناف أخت عبد المطلب عمر رسول الله
صلى الله عليه وسلم وأيضا نقل عن الشافعي رضي الله عنه أنه كان
يقول علي بن أبي طالب ابن عمي وابن خالتي أما كونه ابن عم له فظاهر
وأما أنه ابن خالته فذلك لأن أبا بكر بن أم السائب بن عبيد جد
الشافعي هي الشفاء بنت الأرقم بن هاشم بن عبد مناف وأمر هذه

[illegible]

ووجه صحیح استدلال تقریباً بنحوی که در متن علی السلام باجاء
رسالتناصل علی السلام و اگر در سلم را باصل فی فصل المختص
۷۵۱

المراثة في خلية بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف وام علي فاطمة بنت
اسد بن هاشم بن عبد مناف فلهذا امر علي بن ابي طالب خالة
امر السائب بن عبد يزيد جد الشافعي فيكون علي بن ابي طالب ابي خالة
الشافعي يعني ابن خالة امر جدته انتح وأما المقام الثالث وهو بيان
نسب الشافعي من جهة الام ففيه قولان الاول وهو قول شاذ في رواه
الحاكم ابو عبد الله الحافظ وهو ان امر الشافعي هي فاطمة بنت عبد الله
بن الحسين بن الحسن بن علي بن ابي طالب والثاني وهو المشهور انما كانت
امراة من الانز وروى انس بن مالك رضي الله عنه عليه وسلم قال لا طلاق
قلت وهذا يدل على مزيد الشرف بسبب هذا الاختصاص بقولنا
بيت الله وناقة الله الفصل الثاني في شرح المناقب الحاصلة بسبب
هذا النسب تمها ان هذا النسب الذي شرحناه يقيد الشرف النقبة
من جهة الاول ان عبد مناف جد رسول الله صلى الله عليه وسلم
كان له ابناء اربعة هاشم وهو جد رسول الله صلى الله عليه وسلم
والمطلب هو جد الشافعي وعبد شمس هو جد عثمان نوفل وهو جد
جابر بن مطعم وكان هاشم والمطلب متناهي عن عبد شمس فقل متناهي
وكان بين هاشم والمطلب بين عبد شمس نوفل خصوصية شديدة
ومن المشهور قول الناس صداقة الاءاء قرابة الاءاء فلما حصل
بين هاشم والمطلب الاخوة من جهة النسب الاخوة ايضا من جهة
المحبة والنصرة بقي ذلك بين الاكاد فلا جد ولا جد وكان الشافعي خصوصا
بمزيد الاحترام ونصرة دين محمد صلى الله عليه وسلم اوجه الثاني
في تقرير ما ذكرناه من ان هاشم بن عبد مناف تزوج امرأة من
بنى النجار بالمدينة فولدت له شيبه جد رسول الله صلى الله عليه
وسلم فزوف هاشم وبقي شيبه مع امته فلما نزع خرج اليه

مجلس شورای عالی
و فضل و ادب این مجلیه حاصل از این

بر

۷۵۷ وجوه صحیح استدلال تقریباً جمیع ائمه اربعین علیہ السلام در جواب
رسائل صلواتی اللہ علیہ الذی اعلم بر امامت فی فصل انحضرت

مطلب بن عبد مناف خذ من أمه وجاء به إلى مكة وهو مرفه
على راحلته فظنوا أنه عبد ملكه المطلب فلقبوه به فغلب عليه هذا
الاسم فمران المطلب عرفهم وأنه ابن أخيه وأنه رباه وقام به رثت
ابن المطلب جد الشافعي كان ناصراً الهاشمي ومبياً لعبد المطلب فبلغت
تلك التربية إلى حيث اشتهر بكونه عبد المطلب ولا شك أنه حق
عظيم ودرجة عالية في التربية فمران الله تعالى قد دان صيرنا
كالناصر لمين محمد صلی الله علیه وسلم والد باب عنه ولد ذلك لقبوا
الشافعي رضي الله عنه في بغداد بن ناصر الحديث حتى يكون نسبة
الأولاد إلى أمه كنسبة الأجداد إلى الأجداد والوجه الثالث روى
جابر بن مطعم أنه لما قسم رسول الله صلی الله علیه وسلم حمز في
القرين من خيبر على بني هاشم وبني المطلب شيعت أنا وعقبات
بن عقبات فقلت يا رسول الله هؤلاء اخوتك بنو هاشم كما سكتك
لأن الله تعالى جعلك منهم ألا إنك أعطيت بني المطلب تركت
وأما نحن وهم بمنزل واحد منك فقال عليه السلام نعم يفارقوا
في جاهلية ولا إسلام وأما بنو هاشم وبنو المطلب شيء واحد هكذا
شرشيك عليه السلام بين أصابع يديه أحداً في الأولى وأعلم
أنه صلی الله علیه وسلم إنما قال نحن وبنو المطلب شيء واحد
لأنهم أحدهما ما رينا أن المطلب كان ناصراً الهاشمي وأما عبد
ونوفل فكانا يعاديان هاشماً وكان هذا النوع من المواصلة حاصلاً
في زمان الجاهلية بين هاشم والمطلب فإشأن أن الله تعالى لما
محمد عليه السلام بالرسالة أذاه بنو عبد شمس وبنو نوفل وأما
بنو هاشم وبنو المطلب فقاموا بنصرتهم وبالدب عنه فلهذا بين
الوجهين قال عليه السلام نحن وبنو المطلب شيء واحد فأعزفت

ولا تملك الظاهر عظيم ودرجة
عالية ثم ان الله

هذا فنقول انه يقع على هذا الاصل وجوه من الشرف والمنقبة
الاول ان سمي خذوي القري مصروفا الى بني هاشم وبني المطلب
واقابنو عبد شمس بنو نوفل فهم من مومنه والشافعي لما كان طلبا
كان له حق في هم خذوي القري الثاني ان الصدقات كانت محرمة
على بني المطلب كما كانت محرمة على بني هاشم وهذا التحريم افكان بسب
الاخر اذا كان الشافعي داخلا في هذا الاخر ان الثالث ان اخذ سهم
خذوي القري وحرمه اخذ الصدقات لما كان مخصوصا بال محمد صلى الله
عليه وسلم ثم ان هذين الحكيين حصلا في بني المطلب فوجب القطع بانهم من آل
محمد والناس اختلفوا في تفسير آل محمد ففهم من فسر به بالنسب
ومنهم من فسر به بكل من كان على دينه وشرعه وعلى كلا التقديرين
فالشافعي من آل محمد فكان داخلا في قولنا اللهم صل على محمد وعلى
آل محمد ولما كان هو من آل محمد ووجبا لصلوة على آل فوجب
عليه ولا شك ان ما لكانوا با حنيفة ليسا كذلك فكان هذا النوع
من الشرف حاصله وغيروا حاصل لساوا المجتهدين وذلك في
كمال الفضيلة اذ من عبارات ظاهرت كما في راي كمال بلاغت بان وندوة
السمان وتخصيص ممان في تشييد بني فضل شافعي وحيد دوراني اوبا انك تقدم
ومجره است بطعن فقيه جرجاني در راي در رفع ورفع آن محمل شده وچشمه
ايجاد وجه حديد كه لو لم يكن ان مشتمل است بر ذكر طعن شافعي بر نسب لكان ابو حنيفة
ضبطه ودر جگانه است تصحیح كرتيه متان فقيه جرجاني بنوده ايه قرآني كه در حق كفار و آل
استدلال كرده است بر حصول مناقب متعدده وفضائل مشتمل بر ابي هاشم
و در آخر عبارات شففي اين فضيلت شريفه ان مالك و ابو حنيفة مفضولت
شان و اخذ فضيلت شافعي ظاهرا كرده و چون ظاهرا است كه نسب جناب امير المومنين
عليه السلام مدارج علي حد و احصا افضل ما علي و ابي هاشم و ابي المفضل

نظير

شبان محمد راي بود شافعي
از آل محمد تصحیح فضيلت
از كبر حجت و نسب

لحد و است در حق آل امير المومنين

شافعي

شافعي است و جميع وجوه بيهكه برامی فضل شافعي راي بيان ساخته بصدد كون
در ذات قدسي صفات جناب امير المومنين عليه السلام تحقق بوده و حضرت
ثلثة ازان خطي نداشتند پس در شوق فضيلت جناب امير المومنين عليه السلام
و خسران ثلثة عالي شان حسد افاده راي حدة الاعيان پنج مقام است
و تشكيك مسامح توهم كه يك ناند قوله و اگر محرم در قرب نسب موجب تقدم
ر امامت مي باشد حضرت عباس اولي مي بود با امامت و خلافت كونه
عنه و صوابيه و العلم اقرب من ابن العمى فاشرفا و شرعا اقول كمال
حيرت است كه مخاطب عمدة الاحبار با آنكه دلالت حديث نور بكامل فضيلت
و الكريت و اشرفيت جناب امير المومنين عليه السلام و پنج تقدم احد
از خلق سوان قائم النبئين صلي الله عليه وآله وسلم بر آنحضرت نهايت ظاهرا
و واضح و متين و لا شك است اذ راك آن نوشته ياد يده و دانسته پرده تفاضل
بر چشم بصيرت تنيده بوجه شش بر سر انكاه و مباخذ در منع دلالت رسيد
با بر حيف كشيده و مانع از بر خود بچيده نهايت مرتبه در بهم و بهم كرده
و بر عاقل خيره خفته نيست كه معارضه بذكر اقربيت عباس معني بر محض
و التباس و ايقاع اشباه نامس را اشتباه و وسواس و مكابره و ابهي لاس
و مجادله بعيد از صواب و قياس است و و هين آن ظاهرا است بچند اقل انك
عباس تقرب بسو جناب رسالت صلي الله عليه وآله وسلم از جانب اب
نماست و مادرش غير والده و ما جده حضرت حبه الله و الله ما جده جناب
رسالت صلي الله عليه وآله وسلم است و حضرت ابو طالب حضرت
حبه الله و الله بطن اندك والده برده و فاطمه بنت عمر و خنزه ميه است پس
جناب امير المومنين عليه السلام ابن عم پدری و مادرى است و عباس عم پدر
شما و او كويت عم پدرى تنها از اين عم پدرى و مادرى مسلم نيست نه فاطمه
نه شما اما اينكه والده حضرت ابى طالب حضرت حبه الله فاطمه خنزه ميه است

احكام و اولويت عباس با اقرار
امير المومنين عليه السلام بكون
عباس عم فاطمه بنت عمر
و مادرى است و عباس عم پدر
شما و او كويت عم پدرى تنها
از اين عم پدرى و مادرى مسلم
نيست نه فاطمه نه شما اما اينكه
والده حضرت ابى طالب حضرت حبه
الله فاطمه خنزه ميه است

والده عباس غیر والدہ حضرت عبدالسبب مقام ارتیا بنیت ابن حجر عقل
در صواب گفته ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن
قصه القرشی لها شجره عمر رسول الله صلى الله عليه وسلم شقيق
اتها فاطمة بنت عمرو بن عائذ بن خزيمه بن مزيه بن اصرار بن كلاب بن
عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف القرشي عم رسول الله صلى الله
عليه وسلم ابو الفضل امه نفيلة بنت حباب بن كلاب بن يوسف
الهمداني في رسله في وجهه جواب احتجاج بر امانت جناب امير المؤمنين عليه السلام
بسبب قرين بن كنفه الثالث ان الحكم لو كان للاقرب لزم للراضة
ان يقولوا ليس علي بعد النبي صلى الله عليه وسلم حكم اذ العباس
اقرب منه لكونه عمًا وعلي ابن عمه وكل من ابن بكره عمر وعثمان
الفضل من العباس ونجم الدين خضر بن محمد بن علي الرازي در توضيح انوار
بجواب ابن فرزدق واما الوجه الثالث فلان الحكم انما هو للاقرب ليس
ذكونا ولا يلزم منه ما الزمه بجهله وعناده وخروجه عن طريق
الحق وانفراد بولايت امير المؤمنين عليًا عليه السلام ابن عم رسول
صلى الله عليه وسلم من الايوين والعباس عمه من الاكابر بن العم
من الايوين مقدمه في لادث على العم من الاكابر عند ما مية
مطلقا فكيف سألهم ان يقولوا ليس علي عليه السلام بعد النبي صلى الله
عليه وسلم حكوا يا ابا جهل عوام الناس تفضيل الجماعة المذكورين
على العباس مجرد عيوب لا يضره لا اساس في حكم من المناصب الا هو
ذمى للتبليس الوشواس وطمأنينه وانه انما اخفا كنفه اخراج
الطوائف في الصغير من حدائك ابني هند يحيى بن عبد الله بن
حجر بن عبد الجبار بن وائل بن حجر الخضر في الكوفي بالكوفة قال
حدثننا يحيى بن حجر بن عبد الجبار قال حدثني سعيد بن

عبد الجبار

عبد الجبار عن ابيه عبد الجبار عن امه ام يحيى عن وائل بن حجر حدثننا
طويلا في قصة وفود علي بن أبي طالب صلى الله عليه وسلم ثم رجوعه الى
خراعتزاله الناس في فتنه عثمان ثم قدمه عليه معاوية فقال له
معاوية فما منعك من نصرنا وقد اخذنا عثمان ثقة وصديق
قلت انك قاتلت رجلا هو احق بعثمان منك قال وكيف يكون يحيى
بعثمان حتى وانا اقرب الي عثمان في النسب قلت ان النبي صلى الله عليه وسلم
كان آخا بين علي وعثمان كلاهما اولي من ابن العم ولست اقاتل المحاجر
قال ولست اهاجر بن قتل اولسنا قد اعدونا كما جيعا وحقه اني
حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد خسر راسه في المشرك
وقد خسر جمع كثير ثم قال به بصره فقال اتكلم الفتن كقطع الليل
المظلم فشدت اذناها وعجله وفتحه فقلت له من بين القوم رياس
رسول الله وما الفتن فقال يا وائل اذا اختلف سيفان في الاسلام
فاغترلوا فقال اصبر شيئا فقلت لا ولكنني اجبتك ناصحا
للمسلمين فقال معاوية ولو سمعت خذو علمه ما اقد متلفك
اوليس قد رأيك ما صنع محمد بن مسلمة عند مقتل عثمان اني
بسيفه الى الصخرة فضر به حتى انكسر فقال ولشاك قوم يحملون علينا
فقلت فكيف نضع بقول رسول الله صلى الله عليه وسلم من احب
الا نصار فيجزي من بغض الا نصار فيبغضهم الذين روایت غایب است که
اشوق که بسبب عقد موافقات ما صل باشد در مکر اخوت نسبت است که
وائل بن حجر روایت عقده موافقات در میان جناب امير المؤمنين عليه السلام
وعثمان اقریب است آنحضرت بعثمان از معاویه که ابن عم نسبی بوده ثابت کرده
و چون روایات کثیره غایب است که در وقت عقد موافقات جناب امیر
صلى الله عليه وآله جناب امير المؤمنين عليه السلام را از خود گردانیده پس

قال من كان من بني عبد المطلب معاوية
في الاسلام

بدلت روایات موافقات جناب امیر المومنین علیه السلام اقرب باشد از عباس
 زیرا که اخ اقرب است از عم بلا شبهه سووم انکه محمد بن عبد الله بن الحسن المثنی بن
 اولو اکرام و بعضی حراولی بعضی استدلال بر خلافت بنی فاطمه جناب
 امیر المومنین علیه السلام نموده چنانچه فخر رازی در تفسیر گفته تقدس محمد
 بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب رضی الله
 عنی حرفی کتابه الی بنی جعفر المنصور بحدیث اکایه فی ان الامام
 بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم هو علی بن ابی طالب
 فقال قوله تعالی واولو اکرام بعضی حراولی بعضی بدل علی بن
 الاوایه و لیس فی اکایه شیء معین فی ثبوت هذه الاولیة فوجب
 حملها علی الكل الا ما خصه الدلیل ویندفع فیها الامامة
 ولا يجوز ان يقال ان ابا بکر کان من اولو اکرام لما نقل الله صلی
 علیه وسلم اعطاه سورة برأه لیس فیها الی القوم فخر بحث علیا
 خلفه و امر بان یكون المبلغ هو علی و قال لا یو دیمها الا رجل علی
 وذلک بدل علی ان ابا بکر ما کان منه فهذا هو وجه الاستدلال
 الاکایه و الجواب ان صححت هذه الدلالة کان العباسی ولی بالامامة
 لانه کان اقرب لمرسول الله صلی الله علیه وسلم من علی محمد بن
 اجاب ابو جعفر المنصور عنه بهرگاه محمد بن عبد الله بن الحسن استدلال بآیه
 اولی الارحام بر خلافت جناب امیر المومنین علیه السلام نموده قبول و تسلیم
 و دلیل مدلول بهر دو سنی را واجب لازم است و جوابیکه رازی داده و خالی
 آن بمنصور مدحور نموده و مخاطب بهم کاسه لیس آن نموده و اجاب لرد و نقد
 و لایق التفات و اصفایست زیرا که حضرات سنی در افتخار و مباحات
 بر تسک و اتباع اهل بیت میزنند و اهل بیت را در حدیث ثقلین و مثل آن
 عام از ائمه معصومین علیه السلام میگردانند و جمیع اولاد این حضرات را

استماع استلال محمد بن عبد الله بن الحسن المثنی بن ابی طالب و اولو اکرام فاطمه
 بنی جعفر المنصور علیه السلام

داخل الجلیت می نمایند کما یظهر صریحاً من کلام الکاتب فی الصواعق
 و کلام الخاطی فی البلب الرابع و جواب حدیث الثقلین غیرها من
 المقامات پس بعد این نازش و افتخار و تعظیم اهل بیت از معصومین اجمار
 صلوات الله و سلامه علیه هم با تقاب اللیل و النهار بهرگز امکانی ندارد که بران
 قبول احتجاج و استدلال محمد بن عبد الله بن ابی طالب و خلافتشان
 بخلاف از اتباع اهل بیت درین مقام هم حسب احترام شان ثابت نخواهد شد
 چنانچه از دیگر اختلافات و تصریحات اسلاف و اخلاف ظاهر و باهر است
 پس فکر جواب معارضه و ایه رازی نموده است است و اهل حق را توهم
 بان لازم نیست و سابقاً در مجلد حدیث غدیر بیان کردم که ابو العباس
 محمد بن یزید الازدی البصری المعروف بالمیزور در کتاب کامل که بعنوان
 رب الارباب یک نسخه صقیقه آن بخط عربی دیگر نسخه جدیدة الاسکندریه
 بنظر نادوم الطلاب رسیده و نسخه مطبوعه آن درین زمان پیشتر قاصر
 حاضر میگردد و مخزن ذاکرون الرسائل بین امیر المومنین
 المنصور بن محمد بن عبد الله بن الحسن العلوی کما وعدنا
 فی اول کتاب و مختصر ما يجوز ذکره منه و تمسک الباقی
 فقد قبل الروایة احلام الشاعین قال لما خرج محمد بن عبد الله
 علی المنصور کتب الیه المنصور و بعد ذکر کتاب منصور گفته فکتب
 الیه محمد بن عبد الله بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله محمد
 المهدی امیر المومنین الی عبد الله بن محمد اما بعد طسم تلك
 آیات الكتاب المبین نتلو علیک من نبأ موسی و فرعون بالحق
 تقوم یومنون ان فرعون علا فی الارض و جعل اهلها شیعا
 یتضعف طائفة منهم فیدفع ابناءهم ویسقی نساءهم انه
 کان من المفسدین فیرید ان یمن علی الذین استضعفوا فی الارض

و بخله ائمة و بخله الوارثین و فک لهم فی الارض نری فوعی
و هامان جنودها منهم ما كانوا یحسدون و انما العز علیک
من الامان مثل الذک اعطیتنی فقد تعلم ان الحق حقنا و انکم
طلبوه بنا و تحضرت فیہ بشیعتنا و خطبوه بفضلنا و ان ابانا
علیا کان الوصی و الامام فکیف رثتوه و دنا و نحن احیاء
و لقد علمتم انه لیس احد من بنی هاشم یتم بمثل فضلنا و کما
بمثل قدیمنا و حدیثنا و نسبنا و سببنا و ان ابنا و ام الرسول صلی الله
علیه و آله و سلم فاطمة بنت عمر و فی الجاهلیة و نکر و یوفی
بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الاسلام من یدنکم فانما
اوسط بنی هاشم نسبا و خیرهم اما و ابان لم تلد فی الحکم و لم تفرق
فی ثقات الا و لا دوات الله تبارک و تعالی لیرذل یختار لنا و لکن
من التبیین افضلهم محمد صلی الله و من اصحاب قدیم اسلام
و اوسعهم علما و اکثرهم حجا دا علی بن ابی طالب من نساکننا
افضلهم سیدتنا سماء الجاهلیة خدیجة بنت خویلد رضی الله
عنها اقل من من بان الله من النساء و صلی الله علی القیلة و من بناته
افضلهم و سیدتنا نساء اهل الجنة ازین عبارت ظاهرست که محمد
بن عبد الله بن الحسن تصحیح کرده بآنکه جناب امیر المومنین علیه السلام
وصی و امام بود و آنحضرت اقدم اصحاب از روی اسلام و اوسع
شان از روی علم و اکثر ایشان از روی جهاد بود و فی کل خلد انما
الامامته و خلافته بلا فضل و ابطال لدعاوی ابدان التود
والقول و کتابیکه منصور بجواب این کتاب محمد بن عبد الله نوشته
ولالت صریحی دارد بر آنکه جناب امیر المومنین علیه السلام طلب خلافت
آنحضرت فاطمه علیها السلام بهر وجه نمود و حضرت فاطمه علیها السلام

قال محمد بن عبد الله بن الحسن ان ابانا علیا کان الوصی
والامام فکیف رثتوه و دنا و نحن احیاء
ذکره المیزان الکامل

قال محمد بن الحسن تصحیح کرده بآنکه جناب امیر المومنین علیه السلام
وصی و امام بود و آنحضرت اقدم اصحاب از روی اسلام و اوسع
شان از روی علم و اکثر ایشان از روی جهاد بود و فی کل خلد انما
الامامته و خلافته بلا فضل و ابطال لدعاوی ابدان التود

طلب خلافت آنحضرت فاطمه علیها السلام بهر وجه نمود و حضرت فاطمه
علیها السلام را برای تخصیص بیرون آورده قال المبرور فی الکامل
بعد ذکر کتاب محمد بن عبد الله فکتب الیه المنصور
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله امیر المومنین الی محمد بن
عبد الله اما بعد فقد اتانی کتابک و بلغنی کلامک الی ان
ذکر فی هذا الکتاب و اما ما ذکرک من انک ابن رسول الله
جل و عز ابن ذلک فقال ما کان محمد با احد من بجالکم و لکن رسول الله
و خاتم النبیین و لکنکم بنو بنته و انما القرابة قریبة غیراتها
مراة لا تحوز المیراث و لا توفه فکیف تورث الامامة من
قبلها و لقد طلب بها ابوک بکل وجه فاخرجها تخصم
و مرضها سکر و دفنها لیکلاف ابنی الناس لا تقبل علی شیخین
بهرگاه جناب امیر المومنین علیه السلام طالب خلافت و امامت باشد
و جبه و جهد آنجناب درین باب بمثابة رسید که با عتراف منصور
طلب خلافت آنحضرت فاطمه علیها السلام بهر وجه فرماید و حضرت
فاطمه علیها السلام را برای تخصیص بیرون آورده بعد ازین چگونه میخی
نفی خلافت و امامت از آنجناب نماید و تخفی نماید که خطو منصور و محمد
بن عبد الله را که میبود در کامل و از کرده ابن الاثیر در تاریخ کامل و ابن خلدون
در کتاب العبر هم فرموده اند چه اگر هم آنکه عباسی او بولیت جناب امیر المومنین علیه السلام
بخلافت از سایر نامز فعیق خلافت براسه آنحضرت حقا و جریا
ثابت کرده اند که بعد فوات جناب سرکائنات صلی الله علیه و آله و آله و سلم
خطاب جناب امیر المومنین علیه السلام صدیق ایدانک ابایعک پس معلوم شد
که عباسی خود در حق خلافت فید نیست و خلافت را متعین بر امیر المومنین
علیه السلام سید است و آنحضرت اولانی ناس خلافت و امامت بود پس حق

در کتاب

اقتضی بقول عباس بن علی
جناب امیر المومنین علیه السلام
امیر کبیر کبیرکم و هم ایت
عباس بن ابی طالب است

اولویت عباس بخلاف حسب تصریح خود عباس باطل و از حلیه صحیح است
وقول عباس خطاب جناب امیر المومنین علیه السلام نهایت شائع و مشهور
بلکه در مقام احتجاج و استدلال کابرستینه مذکور فضل بن روزبهان در
کتاب الباطل گفته مذهب اهل السنة و الجماعة ان الامام الحق
بعد رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر الصديق و عند الشيعة
علي المرتضى كروا لله وجهه و رضی الله عنه و دلیل اهل السنة
و جهان الاول ان طریق ثبوت الامامة اما النص و الاجماع
بالبيعة اما النص لم يوجد لما ذكرنا و ما سند كروا فضل بعد
هذا ان شاء الله تعالى اما الاجماع فلم يوجد في غير ابوبكر
اتفاقا من الامّة الوجه الثاني ان الاجماع منعقد على حقيقة
امامة احد الثلاثة ابوبكر و عباس و علي فخر الله امرنا بما ابا بكر
ولو لم تكن على الحق لتاذفاه كما ناذع على معوية لان العادة
تقف بالمناذعة في مثل ذلك و لان ترك المناذعة مع الامكان
محل بالعصاة اذ هو عصية كبيرة يوجب انقضاء العصمة و
انتم توجبونها في الامام و تجعلونها العصمة امامته فان قيل
لا نسلم الامكان اى مكان منازعهما ابا بكر قلنا قد ذهبوا
وسلموا ان عليا كان اشجع الناس من ابوبكر و اصلب منه
في الدين و اكثر منه قبيلة و اعوانا و اشرف منه نسبا و اقرب منه
حسبا و ان الله قد هدونه كما شك انه كان يرى من الناس
و يسمع منه و الانصار لم يكونوا يرحلون ابا بكر على علي قلنا
صلى الله عليه وسلم ذكر في اخر عمره على المنبر و قال ان الانصار
كرشي و عيبتى هم كانوا الجند الغالب العسكرو كان ينبغي
ان النبي صلى الله عليه وسلم اوصى الانصار بما مدح على في

الاولوية

الخلافة وان يحاربوا من يخالف نصه في خلافة علي ثرا فاطمة
عليها السلام مع علمه منصبها زوجته و الحسن و الحسين عليهما السلام
مع كونهما سبط رسول الله صلی الله علیه و آله و ولداه و العباس مع
علمه منصبه عمه و معه فاته و علي بن ابي طالب مع علمه مد يد ابايعه
حتى يقول الناس يا بع عم رسول الله بن عمه فلا يختلف فيك اثنان
و الزبير مع شجاعته كان معه حتى قيل انه سئل سيفه قال
لا ارضى بخلافة ابوبكر و قال ابو سفيان ارضيتما يا بني عبد مناف
ان يلى عليكم نبي و الله لا ملائ الوادى خيلا و رجالا و كرمت
الانصار خلافة ابوبكر فقالوا امير و منكم امير كما ذكرنا و لو كان
على امامة علي تقبل على لا ظم هو قطعنا و لا مكهم المناذعة
جزءا كيف لا و ابوبكر عند هو شيخ جبان لا مال له و لا رجال
و لا شوكة فان يتصور امتناع المناذعة معه و كل هذه الامور
يدل على ان الاجماع وقع على خلافة ابوبكر و لم يكن نص
على خلافة غيره و بايعه على رضی الله عنه حيث راوا اهلا للولاية
عاقلا صورا مدرا يا شيخ الاسلام و لم يكن غرض بين الصحابة
الاجل السلطنة و الزخامة بل غرضهم كان اقامة الحق و تقوية
الشرعية ليدخل الناس في دين الاسلام و قد كان يحصل
هذا من خلافة ابوبكر فسلوا اليه الامر و كانوا اعوانا له و اقامته
الحق هذا هو المذهب الصحيح و الحق الصحيح الذي عليه السواد الاعظم
من الامّة و قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله سلم عليكم بالسواد
الاعظم من الدين بضماء وى در طواع الانوار گفته قيل الحق كما بعلي
رضي الله عنه الا انه اعرض عنه تقية قلنا كيف كان هو في
خاية الشجاعة و الشهامة و كانت فاطمة الزهراء رضي الله عنها

قال العباس بن علي عليه السلام له
يقول ابوبكر ذلك ما بين يديهم
سقطت اليه اصل

سواء كان بطلان الحق في نفسه
صاحب الحق و ان كان
اقتان الحق و ان كان
واضح است و ادان ظلالا

مع علوشا خازنة له فاكثر صناديد القرين وساداتهم معه
كالحسن والحسين والعباس مع منصبه فانه قال امديدك
لا بايعك حتى يقول الناس بايع عمر رسول الله ابن عمه فلا يختلف
عليك اثنان والزبير مع شجاعته سئل السيف قال لا ارضى
بمخلافه ابن بكر وسفيان رئيس مكة ورأس بني مية قال رضيتم
يا بني عبد مناف ان يلى عليكم تيمر والا نصارنا زعمهم ابو بكر ومنهم
المخلافه وكان ابو بكر شيئا ضعيفا خاشعا سليما جديرا لما قيل له
وشمس ليرى اصغرها ورطالع الانظار شرح طواع الانوار كفته قبل
الامامة كان حقا على الا ان عليا اعرض عن حقه تقية على
نفسه فلنا كيف يتصور التقية في حق علي وكان علي في غاية
الشجاعة والشهامة وكانت فاطمة الزهراء مع علوشا انها و
جلالة قد حاصو فضل نسبها زجة على واكثر صناديد قرين
وساداتهم كالحسن والحسين والعباس مع عمر والعباس مع علوشا
قال لعلم امديدك لا بايعك حتى يقول الناس بايع عمر رسول الله
ابن عمه فلا يختلف عليك اثنان والزبير بن العوام مع غاية شجاعة
سئل السيف قال لا ارضى بمخلافه ابن بكر وابو سفيان رئيس مكة
ورأس بني مية قال يا بني عبد مناف ارضيت ان يلى عليكم
تيمر يعني ابا بكر من قبيلة تيمر بن مرة ثم قال ابو سفيان في الله لا ملا
الوادى خيلا ورجلا والا نصارنا زعمهم ابو بكر وضعهم لمخلافه
فانهم طلبوا الامامة وقالوا اميرنا وامير منكم وكان ابو بكر
رضي الله عنه شيئا كبيرا ضعيفا خاشعا سليما جديرا لما قيل
الاخوان فعملوا بيعة على لاب بكر اما كانت عن رضي لانه
كان مقدما على الصحابة في العلوم والفضائل واقر الناس

الابن

الى النبي عليه السلام وابو محمد عبد الله بن سلم بن قتيبة ونيور من كثر الاما
والسياسة كفته وكان العباس بن عبد المطلب بن عبد مناف بن قصى
ابن النبي صلى الله عليه وسلم يقض فاساله فان كان الامر لنا بينه وان كان
غيرنا او صر بنا خيرا فلما قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
العباس لعلي بن ابي طالب ابط يدك ابايعك فيقال عمر رسول الله
بايع ابن عم رسول الله ويايعك اهل بيتك وان هذا الامر اذا كان
لعمري فقل لعلي ومن يطلب هذا الامر غيرنا وقد كان العباس
ابا بكر فقال هل اوصاك رسول الله صلى الله عليه وسلم بشي فقال
لا فقل العباس عمر فقال له مثله فقال عمر لا نعبد خاك قال العباس
علي ابط يدك ابايعك ويايعك اهل بيتك ثم انك سجد على يدي
در سورة القرين كفته عن ابي حمزة الثمالي رضي الله عنه عن ابو جعفر
عن ابياته عليه السلام قال لما مرض رسول الله صلى الله عليه وسلم
مرضه الذي قضى فيه كان راسه في حجر علي والعباس يدب عنه
وابتد خاض بالماجرين والا نصار فقال عليه السلام يا عمر
اقبل وصيتي وتجن عدائي فقال نارجل كبير السن وكثير العيال
فقال يا علي اقبل وصيتي وتجن عدائي فخنق عليا العبدوة
وما استطاع ان يجيبه فاحادها عليه فقال علي يا بني انت
واخي نعم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انت اخي وصي
ووزير وخليفة ثم قال يا بلال هل من رسول الله صلى الله عليه وسلم
فاجابه بلال فوضع بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال
يا بلال هل من رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجابه بلال فقال
قال يا بلال هل من رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجابه بلال فقال
قال يا بلال هل من رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجابه بلال فقال

قال ابن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال ابن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم
والعباس

الاستفاد ان الامور من عباس بايت
القرن بسبب موجب امانت بايت
ووجه بيان ان الامور من عباس بايت
القرن بسبب موجب امانت بايت

هلمة ناقة رسول الله العصابة فجاء بها فاقوضها فخر قال يا بلال هلم
 مرة رسول الله السحاب فجاء بها فوضها فخر قال يا بلال هلم
 قضيب رسول الله المشوق فجاء به فوضه فلم يزل يدعوه حتى
 بعد شئ حتى بالعصابة التي كان يعصب بها بطنه في الحرب فخر
 تخرج الخافر قد فعله على شرا قال يا علي اذهب بها للجمع فاستودعها
 بيتك بشهادة المهاجرين والانصار لكين لا يجدان ينازلك فيها
 بعد فاطمات امير المؤمنين حتى وضعها في منزله فخرج ابن
 روايت ظاهر شد که جناب سالار صلی الله علیه و آله و سلم در وقت قمر
 وفات خود بعباس ارشاد فرمود که ای عمو آیا وصیت مرا قبول کنی و بعد
 مرا انجام خواهی کرد عباس بچوب انحضرت گفت که من مردی ستم گیرم
 و کثیر العیال یعنی از من انجام این امر جلیل الشان نمی آید پس خطاب بجناب
 امیر المؤمنین علیه السلام کرد و ارشاد فرمود که یا علی آیا وصیت مرا قبول کنی
 و بعد مرا و از خواهی کرد اول این انحضرت بسبب کلو گرفتن که قادر بر انجام
 جناب سالار صلی الله علیه و آله و سلم بار دیگر کلام هدایت التیام خود را
 اعاده فرمودند آنوقت جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که یا ابی طالب
 نعم جناب سالار صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که تو را در من هستی و وصی
 من هستی و وزیر من هستی و خلیفه من هستی بعد از آن بلال را حکم فرمودند که
 ذو الفقار و مغفر و ذوالنجدین و ذریع ذات القطن و ذوالکر
 مر تجز و ناقة عصبیا و برده سحاب و قضیب مشوق و غیره که
 بسیار و بلال یک یک که را بکمال انجناب می آورد و میگذاشت
 تا اینکه حصا بک انجناب شکم خود را بآن می بیند نیز طلب فرمود و بلال را
 حاضر آورد و پس انجناب قائم خود را از انگشت مبارک بر آورده بجناب
 امیر المؤمنین علیه السلام عنایت فرمودند و بعد از ارشاد فرمودند که

五

یا علی ابن حمزه را برادر در خانه خود میگذارید و شما دو تن هم با جریب انصار می رسیدی
که بعد از من با تو درین باب منازعه کن پس بگذاشتی بکمال وضوح و ظریفی ثابت
کردی که جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم بغرض اظهار عدم تحقیق
عباس بر اعمی صامت و خلافت اولاد از سوال قبول صامت خبر می
لگن چون عباس خود را قابل آن نداشت استعفا خواست و جناب سالک
صلی الله علیه و آله و سلم جناب امیر المومنین علیه السلام را علی و ابی اشرف
من المهاجرین و الانصار و صحنی وزیر و خلیفه فرمود و بعد این بیان جلی
البرهان شکی و ارتبابی در عدم تحقیق عباس با امت را بخاطر کسی از ابناء
و ایقان جانبیکر ششم آنکه علی الله در آناله الحفا در اثر جناب امیر المومنین
صلی الله علیه و آله و سلم گفتند آنرا بجهت پیش از بچون صلی الله علیه و سلم با او معامله منتظر
الخلافت که یکی از او از من خاصه است بجا آوردی کتاب الحفا صحن
ربیع بن جاحد ان رجلا قال لعلي بن ابي طالب رضي الله عنه
لم ورثت ابن عمك دون عمك قال جمع رسول الله صلى الله عليه وسلم
او قال هذا رسول الله صلى الله عليه وسلم بنی عبدالمطلب صنع
لمهم من طعام فاكلوا حتى شبعوا وبقى الطعام كما هو كان لم يمس
ثم دعا بقمره فشر بهوا حتى ووا وبقى الشراب كان لم يمس ولم يشرب
فقال يا بنی عبدالمطلب اني بعثت اليكم خاصة واولی الناس
عامّة وقد ایدتم من هذه الاية ما رأيتكم وایکم بما یفعل علی
ان یکون اخي وصاحبی ووا دخی فلم یقم الیه احد فقامت الیه
وكنت اصغر القوم قال اجلس ثم قال ثلث مرّات کل ذلك اقوم
الیه فیقول اجلس حتى کان فی الثالثة ضرب بیده علی یقه
ثم قال فبذلك ورثت ابن عمی دون عمی ازین عبارت ظاهرست
که جناب امیر المومنین علیه السلام وارث جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم

عليه السلام وادخله جوارحه سالما قد صلوات
والسلامة

بوده و عباس خطه از وراثت آنحضرت بدست پس تجویز خلافت برای او بزرگوار
او در کمال و بهمن و بطلان باشد و عقیم آنکه اجماع شیعه و سنی تحقیق است مسلم
امامت و خلافت عباس پس احتمال اولویت عباس خلافت و امامت
البطلان است و خروج آن از اولویت قریب با امامت خلافت قاضی دلالت
اقریبیت نسبت اولویت سید العرب خلافت و امامت نمی تواند شد چنانچه
خروج بعضی تحمیلات مثل خلق شریک انتخاب و لد و غیر ذلک قاضی دولت
آیه ان الله على كل شئ قدير برجموع قدرت او تعالی شانه به جمیع ممکن
نست و ششم آنکه از لوازم خلافت است که خلیفه از مهاجرین اولین باشد
و ظاهر است که عباس از مهاجرین اولین نبوده زیرا که او مهاجرت قبل از فتح
بفاصله سیریه نموده اما اینکه مهاجرت عباس بنیاد صله بسیر قبل از فتح
بوده پس بر تحقیق کتب سیر صحابه مخفی نیست ابن حجر عسقلانی در اصحاب
فی تمییز الصحابه ترجمه عباس گفته و کان الیه فی الجاهلیة السفلیة
و العارضة و حضریة العقبة مع الانصار قبل ان یسلم و شهد بدراً
مع المشرکین کوخا فاسر فافتدی نفسه و افتد ابن اخیه
عقیل بن ابی طالب فوجع الی مکه فبقال الله اسلم و کتم مرقمه
فخلک و صار یکتب الی البقی صلی الله علیه و سلم بالاکخبار
ثم هاجر قبل الفتح بقلیل و شهد الفتح و ثبتت یوم الحنین و اما اینکه
بودن خلیفه از مهاجرین اولین از لوازم خلافت است پس شاه ولی امر
در ائله الخفا گفته از جمله لوازم خلافت خاصه است که خلیفه از مهاجرین
اولین باشد و از حاضرین حدیثه لازم حاضران نزول سوره نور و از حاضرین
دیگر شاهد عظیمه مثل بدر و تبوک که در شرح تنویر شان آن مشاهد و وود
جست برای حاضران آنها تفضیل شده اما آنکه از مهاجرین اولین باشد
ازان جهت مطلوب است که خدای تعالی در شان مهاجرین اولین میفرماید

محتاج تحقیق اجماع علمای
امامت خلافت عباس

محتاج ندان اولویت عباس است
بیکه از تمام علمای شیعه
معتبرین است و از جمله
اولین بود

قرن

اذن للذین یقاتلون با ھم ظلموا بعد ان ان فرمو والذین اخرجوا من ديارهم
بغیر حق بعد ان ان فرمو والذین ان مکتناھم فکلا رضاً فاموال الصلوة
واتوا الزکوة و امر و بال معروف و نحوھن المنکر حاصل منھن این آیات است
که در باب مهاجرین اولین که اذن قتال برای ایشان داده باشد تعلیق میفرماید
اگر ایشان اولین فی الارض و سیم یعنی رئیس گردانیم اقامت صلوة کنند
و ایستاز کوة نمایند و امر معروف و نهی منکر بعمل آرند و نهی منکر متناول
چهارم را نیز که اشد منکرات کفر است و اشد نهی قتال متناول است اقامت صلوة
و رفع نظام را و امر معروف متناول است احیاء علوم دینیہ را پس مقتضای
این تعلیق لازم شد که شیخه از مهاجرین اولین که ممکن فی الارض شود
از دست او مقاصد خلافت سرانجام یابد و در حدیثی خلف نیست پس
خلیفه اگر از مهاجرین اولین باشد امن حاصل شود و بر واطمینان قلب حقیر
از خلافت و می این خصصت نموده عصمت است که برای انبیا علیهم السلام
خاص است و نیز می فرماید فالذین هاجروا و اخرجوا من ديارهم
و اودوا فی سبیل و قاتلوا و قتلوا کفرت عنھم سیئاتھم و کذا یفر
جناات تجزی من تحتھا الا نھار ثوابا من عند الله و نیز میفرماید الذین
امنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله و الذین و طوعوا و اطاعتوا
هم لھم من عند الله مغفرة و رزق کریم و نیز میفرماید الذین امنوا و جاهدوا
و جاهدوا فی سبیل الله با موالھم و انفسھم اعظم حرجه عند الله
ثم انک از عبارت ائله الخفا واضح است که بودن خلیفه از حاضران
حدیثه و حاضران نزول سوره نور و حاضران دیگر شاهد عظیمه مثل بدر
و غیر آن از لوازم خلافت است نیز در ائله الخفا در مقام تفصیل از لوازم بعد
عبارت سابقه گفته و اما آنکه از حاضران حدیثه باشد از جهت طلب
که خدای تعالی میفرماید محمد رسول الله والذین معہ اشلاء

محتاج از تمام علمای شیعه
معتبرین است و از جمله
اولین بود

علی الکفار رجاء یعنی هم در اثر وی میفرماید خدایک مثلهم فی التوراة
و مثلهم فی الانجیل کنیز اخبر شطاه فآثره حاصل معنی این آیات
آنست که بروست جماعتی که همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در برحق افتاد
مبارک که حاضر بودند اظهار دین و اعتقاد کلمه است و واقع خواهد شد پس چون
این وصف در ضلیقه ثابت باشد احتیاطاً تحقق شود که مقاصد حضرت
از وی سرانجام خواهد گرفت و در قرآن عظیم اثبات رضای ایمی این فرقی
مقرر شد قال الله تعالی لقد ضلله الله عن الموصین اذ یبایعونک
تحت الشجرة و در حدیث آمده عن جابر قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم لن یلم النار احد شمد بدنا و احد بدیته
و عنه قال رسول الله علیه و سلم لا یدخل النار احد من یابح
تحت الشجرة و اما آنکه از حاضران نزول سوره نور باشد از آنجمله
مطهر شد که خدا تعالی میفرماید و عدل الله الذین امنوا منکم
و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف اللہ من
قبلهم و لیکن لهم دینی هو الذی اذ تقی لهم لفظ منک راجع است
بمخاضین نه مسلمین قاطبه زیرا که اگر جمیع مسلمین مراد می بودند بیکر لفظ مسلم
با کلمه الذین امنوا و عملوا الصالحات تکرار لازم می آمد پس حاصل معنی
آنست که و عدله بر این جمعی است از شاگردان نزول آیه که ممکن دین بر وفق حق
ایشان اجتماع و دو کوشش ایشان بنظر خواهد رسید و اما آنکه از حاضران
مشاهد بدر باشد از آنجمله است که اهل بدر فضل صحابه اند اخبر البخاری
عن معاذ بن رفاعه بن رافع النخعی عن ابیه و کان ابوه من
اهل بدر قال جاء جبریل الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال
ما تعدن اهل بدر فیکم فقال من افضل المسلمین او کلمه نحوها
قال و کذلک من شمد بدنا من الملائکه و در شان ایشان جمیع شد

صلی الله اطعم علی اهل بدر فقال اعلوا ما شئتم فقد غفرکم
او فقد و جبت لکم الجنة و در حاضران تبوک نازل شده و لقد انزل الله
صلی النبی و المهاجرین و الانصار الذین اتبعوه فی ساعة العسرة
و ظاهر است که عباس از حاضران بدر و حدیثیه و حاضران نزول سوره نور
زیرا که غزوه بدر در سنه ثانیه از هجرت بوده حسین دیار بکری در خمیس گفته
الموطن الثانی فی حوادث السنه الثانیه من الهجرة من مع غزوة
و تزوج علی بفاطمة و غزوة و دان هه الا بواء و غزوة و غزوة
العسرة و تکذیبه علی بانی تراب سریته عبد الله بن حشاش بن
خثله و تحویل القبلة و تجدید بناء مسجد قباء و نزول فضل مضاف
و غزوة بدر الخ این عبارات ظاهر است که غزوه بدر در سنه ثانیه واقع
شده و از عبارات اصحاب ابن حجر عسقلانی که در وجه سابق مذکور شد
و حضرت که مهاجرت عباس قبل از فتح بزمان نیست و فتح مکه در سنه
ثامنیه است چنانچه دیار بکری در خمیس گفته الموطن الثامن و وقایع
السنه الثامنة من الهجرة من اسلام خالد بن الولید و عمر بن
العاص و عثمان بن طلحة و تزوج فاطمة بنت الطحاک و سریته
غالب بن عبد الله اللیثی الی نبی الملوچ و سریته غالب بن عبد الله
الی مصاب اصحاب بشار بن سعد بحدک و انقاد المنبر و القصص
و سریته شجاع بن صهیل بنی عامر بالسوی و سریته کعب بن عجر
الغفاری الی ذات اطلاق و سریته مویته و سریته عمرو بن لادن
الی ذات السلاسل و سریته ابی علبیه بن الجراح الی سبغ البصر
و سریته ابی قتاده الی خضرة و سریته ابی قتاده الی بطن اضم
و سریته عبد الله بن جحدر الی الغابة و غزوة فتح مکه الخ
پس عباس از حاضرین بدر نبوده بلکه از قادات قوم ظاهر است که او

تبعهم بعد فقه
و فقه و در مکه
میل من حبال
و فقه و در مکه

در مشرکین بوده و در زمره ایشان اسیر هم شده چنانچه از عبارت این
جمله ظاهر شد اما اینکه عباس از حاضران غزوه مدینه نبوده پس باقیست
که غزوه مدینه در سنه سادسه واقع شده حسین ديار بكری در غیبت
الموطن الساجس فیما وقع فی السنة السادسة من الهجرة من مكة
عند بوسلة الى القرطاب بالضرية وقصة قامه وكسوف الشمس
الى ان قال وغزوة الحديبية التي ازين عبارت ظاهرست که غزوه مدینه
در سنه سادسه واقع شده پس عباس درین شهر عظیم هم شریک باشد
که اسلام او متاخرست از ان اما اینکه عباس از حاضران نزول سوره نور
نبوده پس آنهم در کمال ظهورست زیرا که سوره نور نزول حضرت سید
قصه افک عاکنه واقع شده و این قصه در سنه خامسه واقع شده پس
ديار بكری در غیبت الموطن الخامس وقائع السنة الخامسة
من الهجرة من فاك سلمان عن الترق وغزوة دومة الجندل و
ام سعد وخسوف القمر وشدة قريش ووفد بلال بن الحارث
المزني وقلة مضام بن ثعلبة وغزوة المريسيع وتنازع حجة وقدم
مقيس بن حبة ونزول آية التيمم وتوزيع جويرة وفاق عاتكة
رضي الله عنهما التي ازين عبارت واضح شد که قصه افک از حوادث سنه
خامسه است اما اینکه نزول سوره نور در قصه افک است پس آنهم از عبارت
خمیس ظاهرست حيث قال فيه وفي رواية ابشري يا حبيوة فقد
انزل الله براءتك قلت لعلي لا يجد لك قالت فقالت لي امي قومي
الى رسول الله فقلت لا والله لا اقوم اليه ولا احمل الله فانزل الله
عز وجل ان الذين جاؤا ابا فاك عصبة منك العشرايات كذا
في الصحيحين وبنهم انکه خلافت برای علما ستمی از جواز ندارد و عباس طلوع
بیان امر اول آنکه در انايه الحفا بعد عبارتیکه متضمنست لزوم بودن خليفة

بفتح جيم وضم طاء وفتح عین
امت بسبب من اولها

العلم من

از حاضران شاید خیر و انفا گذشته سکود و سنی بر همین اصل است کلام
این عمر میاگره بود که با معاویه بن ابی سفیان بگوید احق بهذا الامر منك
من قاتلك وقاتل اباك علی السلام اخرجه البخاری کلام علی بن
عقلم اشعری فقیه شام چون ابوهریره و ابو الدرداء از نزدیک حضرت مرتضی
برگشتند و ایشان میاگی بودند میان معاویه و حضرت مرتضی و معاویه
طلب میکرد خلافت را که بکند و شورشی کرده اند در میان مسلمین فکان
محافل لها عجبا منكم كيف جاز عليك ما جئت به تدعون
عليان يجعلها شوري وقد علمت ان الله قد بايعه المهاجرون
وكان نصرا واهل الجحان والعراق وان من ضمة خيرة من كرمه
ومن بايعه خير من لم يبايعه وای مدخل معاوية في الشورى
وهو من الطلقاء الذين لا يجوز لهم الخلافة وهو ابوهریره
الاحزاب فشد ما على مسيورها و تابا بين يديه اخرجه ابو عمرو
في الاستيعاب في ازين کلام بلاغت نظام عبدالرحمن اشعری فقیه شام
که در نظام توپنج و تغییر ابوهریره و ابو الدرداء فرموده ظاهرست که خلافت
برای طلقاء ستمی از جواز ندارد اما اینکه عباس سلسله طایف بود
پس از عبارت اصحاب مستقلان که در وجه ششم گفته شد و در بیان
در غیبت در ذکر غزوه بدر بعد نقل اسرار اسالی می بداند این اسباق گفته
اقول ومن جملة الساري بدو عباس بن عبدالمطلب لولده كذا
فيما ذكره قوله وانه لو سار الساري بحسب محروم ماندن از نور لیاقت
امامت حاصل نشدند زیرا که نور عبدالمطلب منتقم شد در عهد الله و ابوبکر
و در بیان اسرار او انصیبی رسید اقول این عبارت دلالت بر حق دارد
بر آنکه قریب نسب از سبب شریکست در نور نبوی پس حلیه که با
علم این معنی چو دیده مدانسته و سجیده و قمیده عاقل نام و اسبق

بفتح جيم وضم طاء وفتح عین

در زنده قبل این بحث را بسوی محض تدریس کشیده **قول** گوئیم اگر مدار تقدم در امامت بر قوت و کثرت نور است پس حسین او را حق باشند با امامت از حضرت امیر برود و جهت قوت و کثرت اما قوت پس از آنجست که چون نور واقع شده و حصه پیغمبر پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسیده از همان حصه انشعاب حسین هم شده بخلاف حضرت امیر که در اصل نور شریک بودند در حصه پیغمبر و بر روشن است که حصه پیغمبر صلی الله علیه و سلم از نور اقوی است از حصه غیر او و اما کثرت پس از آنجست که حسین جامع بودند در میان نور مصطفوی و نور مرتضوی و الاثنان اکثر من الواحد قطعا **اقول** مخاطب علیه السلام و العصف بغرض ابراز و کشف نصف صریح الکشف و اعلان بفضیلتان مورث استحقاق غرق و کشف و اجماع حق و صدق و معقب صلی و رجف و ابداء و تعصب و تعصب اصح الکشف و اخبار و کثرت و مجادله بعد از آن تدبر و نصف و رشفت خلاف خلاف حق متین اگر بعد از آنکه کاو کاو و کلکل قابل از راه و اذراء و نسف و تزییر و تقریر و اکتاف و حذف و تلفیق و تزویر و مستوجب القاد و حذف خاتمه خرافات و قطع جزئیات و پسین جهالات و آخرین مزخرفات این الزام بدیع النظام قرار داده و در تبیین این انواع غفلات و عجزات و محالفت اولیات و بدیهیات آخاز نهاده و نهایت بطلان و بهوان آن واضح و عیان است بوجوه عدیده **اول** آنکه مدار امامت بر فضیلت است و چون فضیلت جناب امیر المومنین علیه السلام از حدیث نور بوجه بسیار ثابت گردید حالا این تشکیک که یک ناصواب لائق التفات و قابل محبت و قوم آنکه هرگاه انشعاب حسین علیه السلام از حصه نور نبوی واقع شده پس بر قیاس است که محسنین علیه السلام جمیع نور جناب رسالت صلی الله علیه و سلم رسیده زیرا که اگر جمیع نور جناب رسالت صلی الله علیه و سلم

مستلزم

صلی الله علیه و آله و سلم منتقل میشد لازم می آمد مخلوقات عالمی صفا جناب سرور کائنات علیه آله الاف التحیات و التسلیات از نور و بطلان من المقطعیات و البدیخیات الاولیات پس هرگاه جمیع نور جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم محسنین علیه السلام رسیده باشد اقوی بودن نور حسین علیه السلام از نور جناب امیر المومنین علیه السلام لازم نیاید و هو ظاهر جدا و الملتزم خلافت و المقیم فی انکار و بخی شیا اذا سئوم آنکه اگر فرض غیر واقع جمیع نور جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم محسنین علیه السلام رسیده و تمام آن نور تقسیم و شجاعت یزد پس بر قیاس است که جمیع آن نور در حسین علیه السلام تقسیم شده و نه آنکه آن نور مقرر با امام حسن و مقرر دیگری با امام حسین علیه السلام و معلوم شده پس نصف نور نبوی یا چیزی زائد با امام حسن علیه السلام و نصف یا چیزی کم با امام حسین علیه السلام رسیده و خلا هرست که در ذات بابر کات جناب امیر المومنین علیه السلام نصف اصل نور که مساوی حصه نور نبوی بوده مستحق بود و حصه هر یک از حسین علیه السلام ربع اصل نور باشد یا حصه امام حسن علیه السلام قدر می نماند از ربع بقدر نقص آن حصه امام حسین علیه السلام خواهد بود و الرابع و حذف او مع شئی زائد علیه القاص من الربع اقل قطعا من النصف بهر حال حصه حسین علیه السلام کم از حصه جناب امیر المومنین علیه السلام خواهد بود پس مساوات هر یک از محسنین علیه السلام با جناب امیر المومنین علیه السلام ثابت نشود تا با اقوی بودن چه رسد چهارم آنکه از قول او برود روشن است که حصه پیغمبر صلی الله علیه و سلم از نور اقوی است از حصه غیر او و انتی برود روشن است که اگر کسی افضل باشد از نور اقوی است و اقوی بود حق لازم فضیلت است پس اگر حسین علیه السلام اقوی باشد فضیلت حسین علیه السلام از جناب

امیر المومنین علیه السلام لازم آید و آن باطل است باجماع اهل اسلام و اعدای
 صحیحی صریح جناب سرور نام صلی الله علیه و آله ما تملأ الا النور و انقش انفسنا
 پس این شبهه و آنچه از مزید و بن علی طرف انقام و بغایت نام برود و نه
 انقام و الله هو الحافظ الصداق من خلل الانصار و ذلّل الاقدام
 پیغمبر آنکه هرگاه بزعم مخاطب حید نور حسین علیه السلام اقوی است
 از نور جناب امیر المومنین علیه السلام پس بنا برین توهم نور حضرت فاطمه
 علیها السلام که بواسطه آنحضرت نور جناب سالتاب صلی الله علیه و آله
 و سلم حسین رسیده بالا و اقوی خواهد بود پیش با است که قبل این
 الزام الزام و لویت حضرت فاطمه علیها السلام با ما است ذکر میکرد و اگر بگوید که
 فقده کوریت مانع اما است لکن آنرا ذکر نموده پس چه مضبوط است
 حسین علیه السلام که با جماع شیعه و سنی ثابت مانع از ذکر او لویت
 حسین علیه السلام با ما است نگردد و انید ششم آنکه از دل سابقه ظاهر
 که تقدم نور جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم سبب افضلیت آنحضرت
 انبیا و مرسلین و جمیع خلق است و چون نور جناب امیر المومنین علیه السلام
 یا نور جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم متحد بود این اتحاد و ارتباط
 و کمال اقتراب و اتصال موجب افضلیت آنحضرت از جمیع خلق که حسین
 علیها السلام هم در این داخل اند خواهد بود پس اقوی بودن نور حسین
 از نور جناب امیر المومنین علیه السلام اسکانی ندارد و مقتضی آنکه قول او
 قوت پس از آنجست که چون انقسام نور واقع شد و حقه و غیره بتقسیم
 صلی الله علیه و سلم رسیده از همان حصه انشعاب حسین بر شدت نور
 صریح دارد و بر آنکه انشعاب حسین علیه السلام از حصه نور جناب سالتاب
 صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده پس هرگاه حسین علیه السلام را
 نبوی با چراغ طالب حقا و جزا کمال دلا و صفای نهایت ایمان اسلام

بکنایه غلبه جناب امیر المومنین علیه السلام از نور ظاهر می فرماید و عالم را طاعت
 و حیف ملو می نماید چه قول بانکه حسین علیه السلام از نور نبوی بودند
 و جناب امیر المومنین علیه السلام معا ذمه مخلوق از نور نبوی و خلاف جماع
 شیعه و سنی است پس خلق حسین علیه السلام از نور نبوی بظاهر و دلیل ظاهر
 خواهد بود و بر آنکه جناب امیر المومنین علیه السلام هم از نور الهی مخلوق شده
 و الا لازم آید تفصیل حسین علیه السلام بر جناب امیر المومنین علیه السلام
 که بطلان آن قطعیات و خلاف جماع اهل اسلام و اگر بگوید که انشعاب
 حسین علیه السلام از حصه نور جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم
 بنا بر الزام اهل حق است پس قطع نظر از آنکه حساب فاده او در با حق
 جناب امیر المومنین علیه السلام با بعضی القوم الذین با یحیی الایا بگوید
 حل کلام بر الزام باطل و ناجایز است مدفع است بانکه بنا برین می باشد
 که روایتی از روایات ائمه و انشعاب حسین علیه السلام از حصه
 رسالتاب صلی الله علیه و آله و سلم که بر آن توهم قوت نور حسین علیه السلام
 متفرق می شد و لو محسب با دمی الرای نقل میکرد حالا که روایات ائمه که
 درین باب وارد است و بعضی آن سابقا منقول شد صراحت دلاله دارد
 بر آنکه حسین علیه السلام از جناب امیر المومنین علیه السلام فضول است
 نور حسین علیه السلام قوی تر از نور جناب امیر المومنین علیه السلام
 نبوده و ششم آنکه مراد از اکثریت نور اگر زیادت آن در کثرت کیفیت است پس
 آن توهم است آنفرقی درین برده و امر و چه ندارد حالا که مخاطب علی مقام
 دلالت و ضمیمه دارد و بر آنکه قوت و کثرت نور و امر متفاسر است بر ظاهر
 که کثرت نور عین قوت است و معنوی واحد است گو عنوان مختلف شد
 زیرا که هرگاه اکثر خواهد بود اقوی هم خواهد بود و همچنین هرگاه اقوی باشد
 اکثر خواهد بود و انفساک درین برده و امر منقول نمیشود و اگر غرض از کثرت



و اگر حسین علیه السلام بعد از حضرت فاطمه علیها السلام و ذکر آنحضرت بعد
از جناب ایر المؤمنین علیه السلام نبوده و ملا معین در معارج النبوة در
بیان ایشان می گوید که تعلق دارد بدلائل و انبیاء از فصل دوم باب اول از کتب
دوم گفته و آنچه ششم نیز اشارت آدم صفی ست علیه السلام امام جعفر صادق
رضی الله عنه در تفسیر آنکه می گوید که کلمات می فرماید که آدم و جبرئیل
در حدیثی که بر سر رحمت منکی بودند و از زندگانی بر وفق کامرانی خیر شکی
جبرئیل ابن راعیه السلام فرستاد تا آدم را علیه السلام بر نماز و قصود در جنت
جنت سیر دهد و جبرئیل دست آدم گرفته بمنبری آورد که بناختی از خوشی از فقر
و کنکری از زمره داخل شود درین قصر بخفتی بود از یاقوت احمد بنکاشته بر بالای آن
تخت قبل از نور برافراشته و در آن قبه بر بالای تخت صورتی در غایت حسن
و جمال ترتیب داده تا جی از نور بر سر وی نهاده و دو گوشواره از لؤلؤ و گوشت
در آورده و قلاده نوبه گردن او کرده آدم از غایت صباحت و ملاتش
انگشت حسرت در دندان جیرت گرفته حسن و جمال خوار در جنب آن فراتر
ساخته پر سید بادب ماهی الا الصوره خطاب آنکه این صورت فاطمه
زهر است دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و آن تاج نوک بر سر او نهاده
پدر او است علیه الصلوة و السلام و آن قلاده نور در گردن او و شهر عالی
مقدار او است یعنی علی کرم الله وجهه و آن گوشواره چون لآلی زاهره
کنایت از دو فرزند آن بر چند فرمان برداران او رضوان الله علیه
بعد از آن بر بالای سر نظر کرد و پنج در دید کشاده و بر کتابت هر یک کلان
نور شبت ساخته بر بالای یک در نوشته بود که انا محمد و هذا محمد و
بر فرق در دیگر رفته بود که انا علی و هذا علی و بر کتابت
منظر سوم این کتابت کرده بود که انا فاطمه و هذا فاطمه و بر کتابت
روان یک این کلمه مرقوم ساخته بود که انا الحسن و هذا الحسن بر این

منقذ

منقذ پنجم نوشته بود این ترکیب منی الاحسان و هذا الحسین جبرئیل
علیه السلام فرمود که ای آدم این کلمات بایرکات و این اسامی گرامی را
بخاطر میار که روزی شاید بتذکار این کلمات محتاج گردی بعد از آنکه
سیصد سال بخت از کتاب زنت گریسته بود بمقتضای تذکار فاطمی
باز باین کلمات مستعانت تا گفت یا محمد یا علی یا فاطمه و یا حسن
و یا حسین و یا منک الاحسان بحق محمد و علی و فاطمه و الحسن
و الحسین ان تغفر لی تقبل توبتی بالفور از جانب قدس خداوند
حق و علا و حلی مد که ای آدم اگر بر سر مان تمامی ذریت خود در خواست
سیکری بیکت این پنج نفر همه را مغفور میساختم فلان ک قوله
تعالی قل الله اعلم من ذلک کلمات فتاب علیه این روایت شریف
روایت اولی دلالت صریح دارد بر فضولیت حسین علیه السلام
از جناب ایر المؤمنین علیه السلام در عالم نور فارح البصر که حسین
هل تری من قطور پس قوت و کثرت نور حسین علیه السلام شست
نویسند ایر المؤمنین علیه السلام که مخاطب المعنی بقوت فکر و کثرت علم خود
ایجاد و اختراع آن نبوده محض توهم فی اصل و ابی و محض توهم مورث
انواع تباهی است فالحمد لله علی ما منقنا شمل الباطل کل مؤرق
و فرقا جامع الاثر کل مفرق و قصمنا ظهور المبطلین و قصمنا
عزای تشکیکات المدخلین و او همتا قوی بهات المسؤلین
و دمرنا علی ترویقات المتوغلین فی کفان الحق و الیقین ابقونا
مجادلات المعاندین و عفوونا انا و الحائنین عن الدین و
اطفاننا ناره و اظلمنا نهارهم و کورنا نفوسهم و غمنا
نفوسهم و هشمنا اسواقهم و کسنا اعلیهم و شدونا
ارهاقهم و جزمنا اوهامهم و هکننا اجنئهم و عللنا اعلیهم

وضيقنا مساريهم وسددنا هاربهم وجببنا سناهم وبرد
نظامهم وارغما اناهم وشوهنا سفناهم وعجلنا حقهم
وكللنا سيوفهم وقطعنا اسبابهم واغلقنا ابوابهم واخرت
دورهم وهدمنا قصورهم واظهرنا حصورهم وعرضنا بالمد
سورهم وبدلنا بالملل جيورهم وزرعنا حصونهم وغيرت
شؤونهم وايدينا مجونهم وكشفنا السمر وجنوناهم وهضمنا

اغصانهم وفنوناهم وكسرتنا نباههم
وابطلنا جداههم وليدنا نازعاههم
وسكتا قعاههم وهزمتنا اعوانهم
وانصارهم واحضرتنا هلاكهم
وبوارهم واستاصلنا شاقهم
وبلدا نازناهم وزيقنا
ناققهم وقبضنا رائقهم
فانحلت مراسم موهاتهم
وتسويلاتهم بنقوشها
واصنحت بيوت

تلفيقاتهم

وهي خاوية

على عروشها

ك ك ك

ك ك

ك ك





